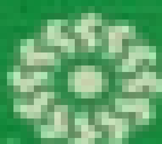
۱۸

ترجمه بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث كبير شيعه علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الأنوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 18

تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله - 4

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 18

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

ادامه بابها از جلد قبل

ص: 6

ادامه بابها از جلد قبل

باب ششم : معجزات پیامبر در استجابت دعای ایشان در زنده کردن مردگان و سخن گفتن با آنان و شفای بیماران و معجزات دیگری که در باب جوامع معجزات پیشتر بیان شد.

1. مجالس مفید، امالی طوسی: مسلم غلابی گوید: شخص بیابان نشینی حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا، به خدا سوگند ما در حالی نزد شما آمده ایم که نه شتری برایمان به جا مانده که نعره کشد و نه گوسفندی که صدا برآورد. سپس این اشعار را سرود:

ای بهترین آفریدگان نزد تو آمده ایم

تا نسبت به سختی قحطی و فشاری که بر ما وارد آمده بما ترحّم کنی.

در حالی نزد تو آمده ایم که از سینه های دختران بکر و معصوم ما (در اثر کار زیاد) خون می چکد،

و مادران از کودکان خود غافل گشته اند.

و شخص جوان از شدت گرسنگی و ضعف، دست ذلّت دراز کرده،

و هیچ تلخ و شیرینی به دستش نمی آید.

و چیزی از آنچه مردم می خورند در دسترس ما نیست،

به جز حنظل تلخ، و طعام پست و مانده ای که از خون و پشم شتر که به آتش برشته شده تهیه گردیده است.

و ما جز به سوی تو راه گریزی نداریم،

و مگر مردم به جز سوی پیامبران راه گریزی خواهند داشت؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش فرمود: این اعرابی از کمی باران و قحطی شدید شکایت دارد. سپس برخاست و همان طور که عبایش را بروی زمین می کشید حرکت کرد تا بر منبر بر آمد، پس حمد و ثنای الهی به جای آورد، و از جمله کلماتی که بدان ستایش پروردگارش نمود این بود که فرمود:

سپاس خدائی راست که علوّ و برتری یافت در آسمان، پس عالی و بزرگ است، و در زمین قریب و نزدیک، و او به ما از رگ گردن نزدیک تر است. و دو دست مبارک به آسمان برداشت و فرمود: بار پروردگارا ما را از بارانی تند، سیراب کننده به اندازه، رشد دهنده، پربار، پر پشت و فراوان و فراگیر و بی کاست، سود بخش بی زیان، سیراب فرما، به حدّی که پستانهای حیوانات را از آن پر شیر سازی، و زراعتها را بدان برویانی، و زمین را پس از مردنش بدان زنده گردانی. هنوز دست مبارک از گلوگاه خویش فروتر نیاورده بود که ابر همچون دستاری مزیّن به انواع جواهر که بر سر بندند بر سر شهر مدینه حلقه زد و ابری متراکم همه اطراف آسمان را پوشاند، به حدّی که اهل مکّه خدمت آن حضرت آمده و صدای ضجّه و ناله بلند کردند که یا رسول اللّه خطر غرق شدن در پیش است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: پروردگارا بر حوالی و اطراف ما بباران و دیگر بر ما نه. پس ابر درهم پیچید و از فراز آسمان مدینه برطرف گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی زد و فرمود: آفرین خدا بر ابی طالب که اگر زنده بود چشمانش روشن می شد و شاد و مسرور می گشت. کیست که اشعار او را بخواند؟ عمر بن خطّاب برخاست و گفت: ای رسول خدا لابد منظور شما این شعر است:

هیچ شتری بر بالای رحل و بنه خود کسی را حمل نکرده

که از محمّد نیکوکارتر و وفادارتر به پیمان باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این شعر از ابو طالب نیست، بلکه از اشعار حسّان بن ثابت است. علیّ بن ابی طالب علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا گویا مقصود شما این اشعار است:

و آن سپید چهره ای که به آبروی او از ابر طلب باران می شود،

همو که مایه دلخوشی و پناه بیوه زنان است.

آن کسان از آل هاشم که مشرف به مرگ و هلاکت اند به او پناهنده میشوند.

و همگی آنها در نزد او در نعمت و بخشش های فراوان به سر می برند.

به خانه خدا سوگند شما (مشرکین و کفّار) دروغ پنداشتید، ما هرگز محمد را تنها نگذاریم

و دست از یاری وی برنداریم، و همیشه برای حفظ او کارزار و پیکار می کنیم.

و او را تسلیم شما نمی کنیم تا اینکه همگی در میدان نبرد در اطراف او به خاک بیفتیم،

و از فرزندان و زنان خود غافل و سرگرم بمانیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، (منظورم همین اشعار بود). در اینجا مردی از بنی کنانه برخاست و گفت:

تو را سپاس، و سپاس از سوی همه کسانی که سپاس گویند و شکر کنند

که ما به آبروی پیامبر از باران سیراب گشتیم.

او به پیشگاه آفریننده خود خداوند دعا نمود،

و چشمان خود را به سوی خداوند خیره ساخت (و چشم از آسمان برنداشت).

پس دیری نپائید مگر به اندازه پشت و رو کردن یک عبا، و با شتاب و سرعت تمام باران بسوی ما بارید.

بارانی پر آب بسان آبی که از سر مشک فرو ریزد، و آنقدر تند که زمین را می شکافت،

و خداوند بدان سبب به فریاد مردم قسمت بالای مضر (نام قبیله ای است) رسید.

پس همان گونه که عمویش ابو طالب گفته بود مردی بخشنده و کریم النفس بود.

خداوند به برکت وجود او از ابرهای سنگین بارانهای تند می فرستد

و البتّه این عیان است (و خودمان دیدیم) و سخن ابی طالب خبر است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مرد کنانی خداوند در ازای هر بیتی که سرودی برایت خانهای در بهشت آماده بگرداند. (1)

مناقب ابن شهرآشوب: همین حدیث را به صورت مرسل آورده است سپس گوید: ماجرا از این قرار بود که در زمان ابوطالب خشکسالیای رخ داد. پس قریش گفتند: به لات و عزّی پناه ببرید و دیگران گفتند: به منات سومین بت پناه ببرید. ورقه بن نوفل گفت: چگونه از راه حقّ منحرف میشوید در حالی که آثار دین ابراهیم در میان شما به جا مانده است و نسل و سلاله اسماعیل، ابوطالب است؟ پس از او طلب باران کنید. ابوطالب بیرون آمد در حالی که در اطرافش غلامانی از فرزندان عبدالمطلب بودند. درمیان آنان غلامی بود که گویی خورشید تاریکی بود که ابر از آن زائل شده بود. ابوطالب پشت آن غلام را به کعبه تکیه داد ... و غلامان دیگر در اطرافش تکان خوردند. پس در همان حال ابرهای روی آوردند و ابوطالب این لامیه را سرود.

توضیح: جزری گوید: در حدیث طلب باران «لقد أتیناک و ما لنا بعیر یئطّ» یئطّ یعنی ناله کند و فریاد کشد. مقصودش این است که اصلا شتری برای ما نمانده است زیرا شتر حتماً ناله و فریاد میکشد. و گوید: «الغطیط» صدایی است که به همراه نفس کشیدن شخص خوابیده بیرون میآید. و در حدیث آمده است: «و الله ما یغطّ لنا بعیر» غطّ البعیر هنگامی است که چیزی از شُش بیرون افکند و اگر در شش نباشد به آن هدیر گویند. «الازل» به معنای سختی و تنگنا است. و در باره این گفته ی

«یدمی لبانها» گوید: یعنی از سینه دختر جوان به خاطر اینکه خود را به کار خدماتی مشغول کرده، خون میچکد به گونهای که اموالی ندارد تا به کسی بدهد که در هنگام خشکسالی و سختی روزگار به او خدمت کند. کلمه ی « لبان » در اصل برای اسب به کار میرود که مکان سینهبند اسب است سپس برای انسان استعاره آورده شده است. و در باره این عبارت «ما یمرّ و ما یحلی» گوید: یعنی از شدت گرسنگی و ضعف ، نه سخن خوب بر زبان می آورد و نه سخن بد . و گوید: الحنظل العامیّ

1- . مجالس مفید: 178 - 180. امالی طوسی : 45 - 47

منسوب به عام [سال]است زیرا آن را در هنگام خشکسالی استفاده میکنند. همانطور که به خشکسالی و قحطی «السنهٔ» گویند. و در باره کلمه «العلهز» با کسره عین و سکون لام و کسره هاء گوید: چیزی است که در سالهای خشکی برگیرند و خون را با کرک شتر مخلوط کرده سپس با آتش برشته میکنند و میخورند. گفته شده: شپشها را در آن مخلوط میکردند و به شپش بزرگ علهز میگفتند. و گفته شده: علهز چیزی بود که در سرزمین سلیم میروئید و ریشهای شبیه ریشه بردی (گیاهی مانند نی) داشت. «الفسل» به معنای پست و بیارزش هر چیزی است. و با شین معجمه (الفشل) نیز روایت شده که به معنای ضعیف است، یعنی کسی که آن را ذخیره کند و بخورد ضعیف و ناتوان است و وصف به علهز برگردانده شده و در حقیقت توصیفی برای کسی است که آن را میخورد. گوید: «بأرواقها» یعنی تمام آب آسمان. و ارواق به معنای بار سنگین است که مقصود آبهای فراوان و سنگین ابرها است. پایان سخن.

«البطاح» با کسره باء جمع ابطح و آن زمین فراخ و سیلگیری است که در آن شن و سنگریزه باشد. «الدرر» با کسره جمع درّهٔ است. گفته میشود: للسحاب درّهٔ یعنی ابر ریزش و جوشش دارد. جزری گوید: الدفاق یعنی باران فراخ و فراوان. اصل «العزائل» عزالی است مانند الشائک و الشاکی. و عزالی جمع عزلاء دهانه اضافی پایین مشک آب است. پس فراخی ریزش باران به آبی تشبیه شده که از دهانه اضافی مشک بیرون میریزد. «البعاق» با ضمه باء ، باران پربارش و فراوان و فراخ است. «الرواء» با ضمه و مدّ یعنی ظاهر زیبا. پایان سخن.

فیرزآبادی گوید: علیا مضر با ضمه و الف مقصور، یعنی قسمت بالای آن. «الأغرّ» یعنی سفید و شریف. «الصوب و الصیوب» یعنی ریزش باران. «الدجن» پوشاندن زمین و کرانههای آسمان با ابرها. و الدجنهٔ با ضمه دال و جیم و تشدید نون به معنای تاریکی است. و «الاغلمهٔ» از جمعهای غلام است.

میگویم: شرح ابیات ابوطالب در باب احوال او میآید.

2. مجالس مفید، امالی طوسی: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرا خواند در حالی من دردِ چشم داشتم. پس پیامبر

آب دهانش را بر روی چشمم افکند و عمامه را بر سرم بَست و فرمود: «پروردگارا گرما و سرما را از او ببر» و من پس از آن دیگر گرما و سرمایی حس نکردم. (1)

3. امالی طوسی: ابوهریرهٔ گوید: در حدیبیه تشنه شدیم. پس به سوی پیامبر پناه بردیم و پیامبر دستانش را برای دعا باز کرد، پس ابرها پدیدار شدند و باران نازل شد و ما از آن سیراب شدیم.

ابوطیب گوید: اصمعی گوید: «الجهش» این است که شخصی به شخص دیگری پناه ببرد. ابوعبیده گوید: و او در زمانی که به کسی پناه میبرد گویی میخواهد گریه کند. و در قرائت دیگری آمده است: أجهشت إجهاشاً فأنا مجهش، و از همین کلمه این سخن لبید است:

جانم به نزدم شکایت کرد درحالی که گریه میکرد، و میگفت من تو را هفتاد و هفت سال حمل کردم.

پس اگر سه سال بر آن بیفزایی به خواسته و آرزویت میرسی، و در این سه سال، وفاداری نسبت به هشتاد سالگی است. (2)

توضیح: جوهری گوید: الجهش این است که انسان به دیگری پناه ببرد و با این وجود بخواهد گریه کند، همچون کودک که به مادرش پناه میبرد در حالی که خود را برای گریه آماده کرده است. گفته میشود: جهش الیه جهش، و در حدیث آمده است: «أسابنا عطش فجهشنا الی رسول الله» و نیز الاجهاش به همین معنی است، گفته میشود: جهشت نفسی و أجهشت، یعنی برخاستم. سپس یک بیت شعر را ذکر کرده است و گوید: همعت عینه همعاً و هموعاً و همعاناً یعنی چشمم، اشک ریخت. و گوید: تألق البرق یعنی: درخشید.

4. بصائر الدرجات: ابو عوف از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گوید: بر آن حضرت وارد شدم و ایشان به من لطف و مهربانی کرد و فرمود: مردی نابینا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا به درگاه خداوند دعا کن که بینائیام را به من بازگرداند. گوید: پیامبر به درگاه خدا دعا کرد پس بینائیاش

1- . مجالس مفید : 187 - 188. امالی طوسی : 55
2- . امالی طوسی : 80

را بازیافت. سپس شخص دیگری نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول خدا به درگاه خدا دعا کن که بینائیام را به من بازگرداند. فرمود: پیامبر فرمود: بهشت برای تو خوشایندتر است یا اینکه بینائیات را بازیابی؟ گفت: ای رسول خدا پاداش آن (نابینائی) بهشت است؟ فرمود: خداوند بزرگوارتر از آن است که بندهاش را با نابینا نمودن مبتلا کند سپس بهشت را پاداش او قرار ندهد. (1)

5. بصائر الدرجات: اسماعیل میثمی از کریم نقل کرده و گوید: شنیدم از کسی که برای او روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که در باره گوشت سخن به میان آمد و آن حضرت به شدت اشتهای گوشت کرد. مردی از انصار برخاست و او بزغاله مادهای داشت. پس به نزد همسرش رفت و گفت: آیا میخواهی غنیمتی بدست آوری؟ همسرش گفت: آن چیست؟ گفت: من شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشتهای گوشت کرده است. زن گفت: این را بردار. و غیر از آن بزغاله چیزی نداشتند، و پیامبر این را میدانست. هنگامی که آن مرد بزغاله را آورد و ذبح و کباب شد، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را (بر سر سفره) قرار داد و فرمود: بخورید و استخوانی را نشکنید. گوید: آن مرد انصاری بازگشت و به ناگاه متوجه شد که بزغاله بر در خانهاش بازی میکند.

توضیح: «القرم» با حرکت حروف یعنی شدت اشتهای گوشت. و «العناق» با فتحه: بزغاله ماده است.

6. بصائر الدرجات: بکر بن جناح از مردی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین فوت شد علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پیامبر به او فرمود: ای ابا الحسن تو را چه شده است؟ فرمود: مادرم مُرد. امام صادق فرمود: پیامبر فرمود: و مادر من به خدا سوگند، سپس گریست و فرمود: وای مادرم. سپس به علی علیه السلام فرمود: این پیراهن من است او را در آن کفن کن. و این ردای من است او را در آن کفن کن. و چون از کار کفن او فارغ شدید به من خبر دهید. وقتی جنازه او را بیرون آوردند

1- . بصائر الدرجات : 77

پیامبر نمازی بر وی خواند که نه پیش از آن و نه پس از آن بر کسی نخوانده بود سپس بر قبرش آمد و در قبر بر پهلو دراز کشید سپس به او گفت: ای فاطمه، جواب داد: لبیک ای رسول خدا، فرمود: آیا آنچه پرودگارت به تو وعده داده بود راست و درست یافتی؟ گفت: بله، و خداوند تو را جزای خیر دهد. و مناجات او در قبر به درازا کشید. هنگامی که از قبر بیرون آمد به ایشان گفتند: ای رسول خدا در کفن کردن لباست برای او و وارد شدن در قبرش و به درازا کشیده شدن مناجات و نمازت به گونهای عمل نمودی که ندیده بودیم پیش از این برای کسی انجام داده باشی. فرمود: کفن کردن لباسم برای او از این جهت بود که هنگامی که به او گفتم: مردم برهنه از قبرهایشان گرد میآیند، او فریاد زد و گفت: وای عورتم. پس من لباسم را بر او پوشاندم و در نمازم از خداوند خواستم تا زمانی که وارد بهشت میگردد کفنهایش پوسیده نگردد و خداوند خواستهام را اجابت کرد. وارد شدنم به قبرش بدین جهت بود که روزی به او گفتم: وقتی مرده وارد قبر میشود و مردم از گردش پراکنده میگردند دو ملائکه یعنی نکیر و منکر بر او وارد شده و از وی سؤال میکنند. او گفت: وای از خداوند فریاد میطلبم. من پیوسته در قبرش از پروردگارم درخواست میکردم تا اینکه از قبرش دروازهای به سوی بهشت برای او بازد شد و خداوند آن در را باغی از باغهای بهشت قرار داد.(1)

7. خرائج: ابو حمزه ثمالی می گوید: به امام سجّاد علیه السّلام گفتم: از تو در باره چیزی می پرسم تا آنچه را که مرا مریض کرده زایل کند. فرمود: بپرس. گفتم: از اولی و دومی می پرسم. فرمود: بر آن دو لعنت باد! به خدا سوگند! آن دو کافر بودند و به خدای بزرگ، شرک ورزیدند. گفتم: امامان از شما، مرده را زنده می کنند و جذام و پیسی را خوب می نمایند و روی آب، راه می روند. فرمود: خدا آنچه به پیامبران داده به محمّد صلّی اللَّه علیه و آله هم داده است. ولی بعضی از فضائل او را دیگران ندارند. و آنچه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله داشت به امیر مؤمنان علیه السّلام بخشید و بعد از او به امام حسن و بعد از او هم به امام حسین و به تمام امامان تا روز

1- . بصائر الدرجات : 82

قیامت، با زیادی ای که در هر سال و هر ماه و هر روز حاصل می شود، به ارث می رسد. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نشسته بود و سخن از گوشت به میان آورد، مردی از انصار نزد همسرش که بره ای داشت، رفت و گفت: آیا بهره و غنیمتی می خواهی؟ آن زن گفت: چیست؟ گفت: پیامبر به گوشت اشتها دارد، پس آن برّه را برای او ذبح می کنیم. آن زن گفت: این تو و این برّه، هر چه می خواهی بکن، و غیر از آن برّه چیزی نداشتند و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هم آنها را می شناخت. پس برّه را ذبح کردند و در دیگ پختند. مرد آن را برداشت و نزد پیامبر آورد. حضرت خانواده و دوستان اصحابش را جمع کرد و فرمود: بخورید ولی استخوانهایش را نشکنید. مرد انصاری به همراه آنان خوردند. پس از آنکه سیر شدند و پراکنده گشتند، مرد انصاری به خانه خود برگشت و برّه را دید که جلو درب، بازی می کند.

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آهویی را خواند و او آمد، دستور داد تا آن را ذبح کنند. آن را ذبح نموده و پختند و گوشتش را خوردند. ولی استخوانهایش را نشکستند. حضرت فرمود: پوستش را بیاورند و استخوانهایش را در وسط آن بگذارند، پس آهو برخاست و مشغول چریدن شد.

توضیح: جوهری گوید: سمطت الجدی اسمطه سمطاً: هرگاه موی بزغاله را با آب داغ پاک کنم تا کباب کنی.

8. اعلام الوری، خرائج: زنی فرزند خود را خدمت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آورد تا برای او اسمی انتخاب کند و دعا نماید. حضرت در سر کودک، غدّه ای را دید، دلسوزی نموده، دستش را بر سر او کشید و غدّه از بین رفت و جای آن مو رویید. این خبر به اهل «یمامه» رسید. کودکی را که غدّه در سرش بود پیش مسیلمه کذّاب آوردند و او دستش را بر سر آن کودک کشید، موی سر او ریخت و نسل او تا به امروز همه کچل شدند. (1)

9. اعلام الوری، خرائج: در یکی از جنگها، چشم یکی از یاران پیامبر آسیب دید، به حدی که بر صورتش افتاد. به حضور حضرت آمد و استغاثه کرد. رسول خدا

1- . اعلام الورى : 18 چاپ اول، و 37 چاپ دوم

صلّی اللَّه علیه و آله چشمش را سر جایش گذاشت و چشم آن مرد در حال، شفا یافت. و روشنایی و تیزبینی آن از چشم دیگرش بیشتر شد. (1)

10. خرائج: روایت شده که شخصی از قبیله جهینه که مبتلا به جذام شده بود حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و به نزد او شکایت برد. پیامبر ظرف آبی گرفته و از آب دهانش در آن ریخت و به آن شخص فرمود: به بدنت بمال. آن شخص اینگونه کرد تا اینکه از آن مرض چیزی در وجود نماند.

11. خرائج: روایت شده که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: من از سفری بر میگشتم و دختر پنج سالهای داشتم که در اطراف من در لباسهای رنگی و زیورآلاتش راه میرفت، دستانش را گرفته و او را به فلان وادی بردم و او را در آن انداختم. پیامبر فرمود: همراه من بیا و وادی را به من نشان بده. آن مرد همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی وادی رفت. پیامبر به پدر آن دختر گفت: اسم دختر چه بود؟ گفت: فلان. پیامبر گفت: ای فلان به اذن خدا زنده شو. پس دختر بچه بیرون آمد در حالی که میگفت: لبیک و سعدیک یا رسول الله. پیامبر فرمود: می خواهی نزد پدر و مادرت برگردی و آنان اکنون ایمان آورده اند. آن دختر گفت: نیازی بدانها نمیبینم چرا که خداوند را بهتر از آنان یافتم.

مناقب آل ابی طالب: از امام حسین علیه السلام همین حدیث روایت شده است. (2)

12. خرائج: روایت شده در جنگ خیبر سلمه بن اکوع ضربتی خورد. به حضور پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله شتافت و شفا خواست. حضرت سه بار در آن فوت کرد و او تا لحظه مرگ درد از آن احساس نکرد. و چشم قتاده نیز صدمه دید و از جایش در آمد. حضرت، آن را برداشت و سر جایش گذاشت و آن از چشم دیگریش بهتر شد.

13. خرائج: روایت شده یکي از جوانان انصار مادر پیر و کوری داشت. این جوان مریض شد. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به عیادتش رفت، و جوان مُرد. مادرش

1- . اعلام الورى : 19 چاپ اول، و 38 چاپ دوم
2- . مناقب آل ابى طالب 1 : 114

گفت: خدایا! من به امید اینکه در هر مصیبتی یاری ام کنی به سوی تو و پیامبرت، هجرت نمودم، این مصیبت را بر من تحمیل نکن! انس می گوید: پارچه را از صورتش برداشتیم زنده شد و غذا خورد و ما نیز غذا خوردیم.

14. خرائج: روایت شده که اسامه بن زید گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجّی که میگزارد همراه بودم. هنگامی که در بطن روحاء بودیم به زنی نگریست که کودکی را حمل میکرد. آن زن گفت: ای رسول خدا این پسرم است از روزی که او را به دنیا آوردهام تا به امروز از بیماری گرفتگی نفس بهبودی نیافته است. پس رسول خدا آن کودک را گرفت و در دهانش آب دهان ریخت و در این هنگام کودک بهبودی یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برو و ببین گروه درختان خرما میبینی؟ عرض کردم: در وادی مکانی نیست که بتوان از مردم پوشیده ماند. فرمود: به نزد درختان نخل برو و بگو: رسول خدا به شما دستور میدهد که به محل قضای حاجت رسول خدا نزدیک شوند و به سنگ نیز همین را بگو. سوگند به خداوندی که او را به حقّ به عنوان پیامبر برگزید من این جملات را به آنها گفتم و دیدم که درختان نخل نزدیک میشوند و سنگها شکافته و متفرق شدند و چون پیامبر قضای حاجت نمود به مکان اصلی خود بازگشتند.

15. خرائج: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که به مدینه نزدیک شد، و در این شهر بیشتر از هر جای دیگر بیماری وبا شایع بود، فرمود: پروردگارا همانطور که مکه را برای ما خوشایند و نیکو قرار دادی مدینه را نیز در نزد ما خوشایند و نیکو قرار ده و آن را برای ما درست بگردان و در صاع و مدّ (پیمانه) آن برای ما برکت بینداز و گرمای آن را به به بازمانده آب کنارههای حوضها منتقل کن.

16. خرائج: روایت شده که ابوطالب مریض شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بالین او حاضر شد. ابوطالب گفت: ای برادر زادهام به درگاه پرودگارت دعا کن که مرا شفا بدهد. پس پیامبر فرمود: «پروردگارا عمویم را شفا بده.» او برخاست گویی از بند آزاده شده بود.

مناقب آل ابی طالب: از سلمان همین حدیث روایت شده است. (1)

17. خرائج: روایت شده که علی علیه السلام مریض شد و میفرمود: «پروردگارا اگر اجلم فرا رسیده مرا آسوده بگردان و اگر اجلم به تاخیر افتاده مرا از بیمار رها کن و اگر بلا و مصیبت برایم مقدر فرمودهای به من صبر عطا بنما». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پروردگارا او را شفا بده پروردگارا او را عافیت ببخشای.» سپس فرمود: برخیز. علی علیه السلام فرمود: برخاستم و آن درد دیگر به سراغم نیامد.

18. خرائج: روایت شده که عبدالله بن بریده گفت: از پدرم شنیدم که میگفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که پای عمرو بن معاذ قطع شد به پایش آب دهان مالید و بهبودی یافت و پایش سالم شد.

19. خرائج: ابن عباس روایت کرده که زنی پسرش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد و گفت: این پسرم مبتلا به دیوانگی شده و جنون در هنگام ناهار و شام او را میگیرد و بر سر ما خاک میپاشد. پیامبر سینه کودک را لمس کرد و دعا نمود. پسر بچه استفراغ کرد و چیزی شبیه مدفوع شیر از شکمش خارج شد و در همان حال بهبود یافت.

توضیح: فیروزآبادی گوید: عثعث یعنی: حرکت داد و برخاست و جای گرفت و به گوشهای رفت.

20. خرائج: روایت شده که معاذ بن عفراء با دست بریدهاش که ابوجهل آن را قطع کرده بود به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیامبر از آب دهانش به آن مالید و دست را سر جایش نهاد پس به هم چسبید و خوب شد.

21. خرائج: روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که چون به سجده میرود موی سرش را جمع میکند. پس فرمود: «خداوندا سرش را زشت بگردان.» پس موی سرش ریخت تا جایی که در سرش یک تار موی باقی نماند.

1- . مناقب آل ابی طالب 1: 74

22. خرائج: روایت شده که پیامبر برای انس دعا کرد هنگامی که مادر ام سلیم گفت: برایش دعا کن، او خدمتکار توست. فرمود: «خداوندا مال و فرزندان او را زیاد کن و در چیزی که به او میبخشی برکت ده.» انس گوید: یکی از فرزندانم برای من بازگو کرد که از فرزندانش بیشتر از صد نفر به خاک سپرده شدند.

23. خرائج: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که با دست چپش غذا میخورد و به او فرمود: با دست راست خود بخور. گفت: نمیتوانم. فرمود: دیگر نمیتوانی. گوید: دیگر دستش را نمیتوانست به دهانش برساند، هر بار لقمهای بر میداشت تا در دهانش بگذارد به نیمه دیگر میرفت.

مناقب آل ابی طالب: سلمه بن اکوع از پدرش همین حدیث را روایت کرده است. (1)

24. مناقب آل ابی طالب، خرائج: ابونهیک ازدی از عمرو بن اخطب روایت کرده است که او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طلب باران کرد. پس ظرفی از آب نزد آن حضرت بردم که موی در آن بود و من مو را برداشتم. پیامبر فرمود: «پروردگارا او را زیبا بگردان او را زیبا بگردان.» من او را پس از صد و سی سال دیدم در حالی که در سر و ریش او یک تار موی سفید نبود. (2)

25. خرائج: روایت شده که نابغه جعدی در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این شعر را سرود:

در عزت و کرامت به آسمانها رسیدیم

و ما بالاتر از این نیز در عزت و کرامت امید داریم.

فرمود: ای ابن ابی لیلی به کجا امید داری؟ گفت: به بهشت ای رسول خدا. فرمود: آفرین، خداوند دهان تو را نبندد (درود بر تو). روای گوید: او را در پیری دیدم که صد و سی سال داشت و دندانهایش در پاکیزگی و سفید مثل برگ بابونه بود و تمام بدن او جز دهانش فرتوت شده بود.

توضیح: اقحوان با ضمه به معنای بابونه است.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 72
2- . مناقب آل ابی طالب 1: 74

26. خرائج: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و زنی با ایشان روبه رو شد و گفت: ای رسول خدا من زنی مسلمان هستم و در خانه شوهری دارم که همچون زنان است. پیامبر فرمود: شوهرت را فرا بخوان. او را فرا خواند. پس پیامبر به زن گفت: آیا از او بغض و کینه داری؟ گفت: آری. پس پیامبر برای آن دو دعا کرد و پیشانی زن را بر پیشانی مرد نهاد و فرمود: پروردگارا بین آنها انس و الفت برقرار کن و عشق و محبت هر یک را در دل دیگری بینداز. زن پس از این دعا میگفت: هیچ دارائی کنونی و دارائی موروث و هیچ پدری از او (شوهر) برایم محبوبتر نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گواهی بده که من فرستاده خدا هستم. (1)

توضیح: طارف از دارائی، دارائی جدید که بر خلاف تالد است.

27. خرائج: عمرو بن حمق خزاعی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آب نوشاند. پیامبر فرمود: «خداوندا او را از جوانی بهرهمند بگردان.» پس هشتاد سال سپری کرد و موی سفید در او دیده نشد.

28. خرائج: از عطا روایت شده که گوید: در وسط سر سرورم سائب بن یزید موی سیاهی بود و دیگر موها و ریش او سفید بود. گفتم: اینچنین موئی تا حال ندیدهام، این تار مویت سیاه و بقیه سفید است. گفت: آیا تو را از آن باخبر سازم؟ گفتم: آری. گفت: من با کودکان بازی میکردم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما گذشت من به سمت او رفته و بر آن حضرت سلام کردم. فرمود: علیک السلام تو کیستی؟ گفتم: من سائب اخوالنمر ابن قاسط هستم. پس پیامبر دستی بر سرم کشید و فرمود: خداوند در تو برکت اندازد. سوگند به خدا هرگز آن تار مو سفید نشد.

29. مناقب آل ابی طالب، خرائج: روایت شده که علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به یمن رهسپار کرد. عرض کردم: ای رسول خدا من را رهسپار کردی و من نوجوان هستم و در امر قضاوت آگاهی ندارم.

1- . این حدیث و حدیث نابغه و عمرو بن حمق با اختلاف در الفاظ در مناقب آل ابی طالب 1 : 73 ذکر شده است.

فرمود: رهسپار شو چرا که خداوند قلبت را هدایت میکند و زبانت را ثابت میگرداند. علی علیه السلام فرمود: و من در قضاوت میان دو شخص هیچگاه شک و تردیدی به دلم راه نیامد. (1)

30. مناقب آل ابی طالب، خرائج: مرّهٔ بن جعبل اشجعی روایت کرده است و گوید: در رکاب رسول خدا در یکی از غزوهها شرکت داشتم. پیامبر فرمود: ای سواره! تند بران. عرض کردم: ای رسول خدا اسبم لاغر و ضعیف است. پیامبر تازیانه خود را بالا برد و ضربه آهستهای زد و فرمود: پروردگارا این اسب را برای او پربرکت گردان.» گوید: بعد از آن اسم از همه جلو میزد و از فروش کرّه اسبهایی که به دنیا آورد دوازده هزار بهره بردم. (2)

توضیح: در قاموس آمده است: المخفقه بر وزن مکنسه، کیسه یا تازیانه چوبی است.

31. مناقب، خرائج: روایت شده که جرهد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سینیای غذا در جلو پیامبر بود. جرهد دست چپش را دراز کرد تا بخورد. حضرت فرمود: با دست راست بخور. گفت: دست راستم زخمی است. پیامبر بر دست او فوت کرد و دیگر احساس درد نکرد.

32. خرائج: عثمان بن جنید گوید: مردی نابینا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به خاطر از دست دادن بینائیاش شکایت و گلایه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: به وضوخانه برو و وضو بگیر سپس دو رکعت نماز بخوان و بعد از نماز بگو: خدایا از تو مسالت دارم و با محمد پیامبر رحمت به تو روی میکنم. ای محمد، من به واسطه تو به سوی پروردگارت روی میآورم تا بینائیام را بازیابم، خدایا شفاعت او را در باره من بپذیر و مرا در باره خودم شافع قرار بده.» ابن جنید گوید: هنوز مشغول صحبت کردن بودیم که آن مرد وارد شد و گویی اصلا مریض و نابینا نبوده است.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 74
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 73

33. خرائج: از ابیض بن جمال روایت شده که گوید: در صورتم مرض قوباء (1)پیدا شد و رنگ صورتم را تغییر داده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا نمود و دست بر صورتش مالید و بیدرنگ بهبود یافت و هیچ اثری از آن نماند.

34. خرائج: فضل بن عباس گوید: مردی گفت: ای رسول خدا من هم بخیلم، هم ترسو و هم زیاد میخوابم. برایم دعا کن. پیامبر برای او دعا کرد که خداوند ترسش را ببرد و او را سخاوتمند گرداند و زیادی خوابش را برطرف کند. بعدها او سخیترین و شجاعترین مردم شد و خواب کسی از خواب او کمتر نبود.

35. خرائج: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پروردگارا من در آغاز از قریش رنج و مصیبت دیدم پس سرانجام آنان را سختی و رنج قرار ده» و همین طور شد.

36. خرائج: روایت شده که علی علیه السلام در روز خیبر به چشم درد مبتلا شده بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان بر چشم او ریخت و برایش دعا نمود و فرمود: «پروردگارا گرما و سرما را از او برطرف نما.» او پس از آن نه گرما و نه سرمای نیافت و در زمستان با یک پیراهن بیرون میآمد.

37. خرائج: روایت شده که ابوهریره به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من احادیث بسیاری از شما شنیدم که فراموش میکنم. فرمود: ردایت را پهن کن. گوید: پهن کردم و پیامبر دستش را در آن قرار داد سپس فرمود: آن را در آغوش بگیر و من گرفتم و پس از آن چیز زیادی فراموش نکردم.

38. خرائج: روایت شده عربی بیابان نشین گفت: ای رسول خدا! در اثر خشکسالی، حیواناتمان از بین رفت و بچه هایمان گرسنه ماندند. دعا کن تا خدا باران بفرستد. رسول خدا، دستهای مبارک خود را بالا برد و دعا کرد. دستهایش را پایین نیاورده بود که ابرها مثل کوه در آسمان پیدا شدند. آن حضرت از منبر پایین نیامده بود که آب باران از محاسنش سرازیر شد. این بارندگی تا روز جمعه ادامه داشت. بعد، باز هم همان عرب بیابان نشین برخاست و گفت: یا رسول اللّٰه! در اثر

1- . قوباء مرضی است که در اثر آن پوست صورت جمع میگردد و رنگش گاهی مایل به سیاهی و گاهی مایل به سرخی میشود.

این بارندگی نیز نزدیک است خانه ها خراب شود، دعایی بکن. حضرت فرمود: «خدایا! بر حوالی مدینه بباران نه بر خود مدینه». حضرت، با دست خود به قسمتی از ابرها اشاره کردند و از آنجا شکافی ایجاد شد تا جایی که مدینه همچون گودالی شد. (ابرها به اطراف مدینه رفتند و دور شهر حلقه زدند) و یک ماه در صحرا باران بارید در این موقع پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله خندید و فرمود: خدا ابو طالب را جزای خیر دهد، ای کاش! زنده بود تا چشمش روشن می شد.

توضیح: جزری گوید: در حدیث طلب باران آمده است: «حتی صارت المدینهٔ مثل الجوبهٔ» الجوبهٔ گودای دایرهای فراخی است، و هر شکافی که بدون ساخت باشد، جوبه مینامند. یعنی: ابرها اطراف مدینه را احاطه کردند.

39. خرائج: روایت شده هنگامی که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله مشرکان را فراخواند و آنان بر علیه آن حضرت همدیگر را یاری کردند، در درگاه خداوند دعا کرد که خداوند شهرهای آنها را خشک کند و فرمود: «خدایا! چند سال، مثل سالهای یوسف بر اینها قرار ده، خداوندا بر قبیله مضر سخت بگیر». پس باران نبارید، درختان خشک شدند و میوه ها از بین رفت و احشام هلاک گشتند. در این هنگام، گروهی رفتند پیش کسری تا از او اجازه بگیرند و چارپایان خود را به زمینهای عراق ببرند. کسری نیز به علامت موافقت، تیری به آنها داد. (تا آن تیر را به عمّال او نشان دهند) وقتی در این ایّام بر قریش خیلی سخت گذشت، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله دعا کرد تا خداوند برای آنها باران بفرستد.

مناقب: ابن عباس و مجاهد مانند این حدیث را روایت کردهاند.(1)

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 72 . در مناقب اینگونه آمده است که خباب بن ارت نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا از درگاه پروردگارت دعا کن که ما را بر قبیله مضر یاری کند. فرمود: شما عجله میکنید. سپس فرمود: خداوندا بر مضر سخت بگیر و چند سال مثل سالهای یوسف بر آن قرار ده. خداوند باران را از آنان قطع کرد تا جایی که درختان بمردند و میوهها از بین رفتند و زمین خشک شد و چهارپایان تلف شدند و و کرک و خون آمیحته و شپش برشته میکردند. پس آنان به سوی پیامبر روی آوردند و دل

پیامبر به حالشان سوخت و به درگاه خدا دعا کرد، پس بر آنان باران بارید و بر اهل مدینه بارانی بارید که ترس از غرق شدن و ویرانی خانهها بر آنان وارد شد. پس از این مساله به حضور پیامبر شکایت بردند. پیامبر فرمود: خداوند بر اطراف ما بباران نه بر ما. پس در اطراف مدینه فراوان باران بارید و شهر مدینه در فراخی باران همچون ...... بود.

40. خرائج: روایت شده که پیامبر درحالی که نشسته بود دستارش را رها کرد و اندکی دور شد. سپس دستش را دراز کرد گویی با مسلمانی دست میدهد سپس نزد ما آمد و با ما نشست. گفتیم: ما جواب کلام را میشنیدیم اما کسی را نمیبینیم. فرمود: او اسماعیل نگهبان باران بود. از خدا اذن خواسته بود که به ملاقات من بیاید. آمد و سلام کرد. گفتم بر ما باران بفرست. گفت: فلان ماه، و فلان روز می فرستم. وقتی که روز موعود رسید نماز صبح را خواندیم، چیزی ندیدیم، نماز ظهر را نیز به جای آوردیم، باز هم باران نبارید، تا اینکه نماز عصر را خواندیم که ابرها در آسمان پدیدار شدند، خوشحال شدیم و خندیدیم. حضرت فرمود: «به چه می خندید؟» گفتیم: همان گونه شد که فرشته گفته بود. حضرت فرمود: «بلی این گونه معجزات را حفظ کنید».

41. خرائج: روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را به نزد شخصی یهودی فرستاد تا قرضی از او بگیرد، و فرستاده این کار را انجام داد. سپس شخص یهودی نزد پیامبر آمد و گفت: خواستهات دستت رسید؟ فرمود: آری. گفت: برای هر چه که میخواهی، کسی نزد من بفرست و از هر خواستهای که داری امتناع نکن. پیامبر به او فرمود: خداوند زیبائیت را مستدام نماید. پس مرد یهودی هشتاد سال زیست و در سرش موئی سفید دیده نشد.

42. خرائج: روایت شده در جنگ تبوک تشنگی، مردم را تحت فشار قرار داد، گفتند: یا رسول اللّٰه! دعا میکنی خدا ما را سیراب کند؟ فرمود: اگر از درگاه خدا دعا کنم سیراب میشوم. گفتند: ای رسول خدا برای ما دعا کن تا خداوند ما را سیراب کند. حضرت دعا کرد و باران بارید و در صحرا، سیل جاری شد. قبیله ای در آنجا سکونت داشت لذا مردم گفتند: به خاطر ستاره ذراع و فلان ستاره بر ما باران نازل شد. پیامبر فرمود: «آیا آنها را نمی بینید؟». خالد گفت: اجازه می دهید گردنشان را بزنم؟ حضرت فرمود: «نه، آنها این گونه می گویند، در حالی که می دانند خدا باران را فرستاده است.»

43. خرائج: انس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از این در، بهترین اوصیا و نزدیکترین مردم به پیامبران، وارد می شود. بعد از لحظه ای علی علیه السّلام وارد شد. پیامبر برای علی دعا کرد و فرمود: «خدایا! گرما و سرما را از او ببر». بعد از آن علی علیه السّلام در برابر سرما و گرما بسیار مقاوم بود و در زمستان با یک پیراهن بیرون می رفت.

44. خرائج: یکی از انصار بزغاله ای داشت که آن را ذبح کرده و به همسرش گفت: مقداری از آن را پخته و مقداری هم کباب تهیّه کن شاید پیامبر خدا امشب به خانه ما تشریف بیاورد و نزد ما افطار کند. این را گفت و به سوی مسجد روان شد. آن مرد دو کودک داشت که وقتی پدرشان بزغاله را می کشت آنان مشاهده می کردند. یکی از آن دو به دیگری گفت: به نزد من بیا تا سر تو را ببرم، بعد چاقو را گرفته و او را سر برید. وقتی مادرشان آنها را به آن حالت دید شیون و فریاد کرد، آن بچه (که برادرش را کشته بود) از ترس گریخت و از بالای غرفه به زمین افتاد و مُرد. مادرشان آن دو را پنهان کرده و غذا را پخت و آماده کرد. وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به خانه آن مرد انصاری آمدند، جبرئیل علیه السّلام نازل شد و گفت: ای رسول خدا! از او بخواه بچه هایش را فراخواند. حضرت آنان را طلبید و پدر آن دو کودک رفت و سراغ آنان را گرفت، مادرشان گفت: الان حاضر نیستند، مرد انصاری نزد پیامبر برگشت و غائب بودنشان را به پیامبر خبر داد. حضرت فرمود: حتما باید آن دو حاضر شوند. آن مرد دوباره برگشت و زن جریان را به او گفت: جنازه بچه ها را مقابل حضرت آوردند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دعا کرد و آنگاه هر دو کودک زنده شدند و سالها عمر کردند.

45. مناقب: واقدی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نامهای برای قبیله بنی حارثه بن عمر نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد. آنان نامه پیامبر را گرفته و آن را شستند و به قسمت پایین دلوشان گره زدند. پس پیامبر فرمود: آنان را چه شده است، خداوند خردهای آنان را از بین ببرد. گوید: از آن پس آنان سخنان چرت و پرت و گفته و عقلشان را از دست داده و بیخردانه زبان به سخن میگشودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قریش ترسی به دلش آمد و وارد درخت اراک شد پس شتران رمیدند. ابوثروان به طرف پیامبر آمد و گفت: تو کیستی؟ فرمود: مردی هستم که با شترانت انس گرفته است. گفت: تو را دوست قریش میبینم. فرمود: من محمد هستم. گفت: برخیز سوگند به خدا شتری که شما بر آن هستید دیگر سودی ندارد و به کار نیاد. پیامبر فرمود: «پروردگارا شقاوت و بقای او را طولانی بگردان». عبدالملک گوید: من او را دیدم که پیرمردی سالمند بود که آرزوی مرگ میکرد اما نمیمُرد. مردم به او میگفتند: این به خاطر دعای پیامبر است.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره اسیران هوازن صحبت کرد همه اسیرانشان را به آنها بازگردانیدند جز دو مرد، پیامبر فرمود: اختیار امر را به آنان بدهید. یکی از آن دو گفت: من هوازن را ترک میکنم، و دیگری گفت: من ترک نمیکنم. هنگامی که آن مرد پشت کرد و خواست برود پیامبر فرمود: «پروردگارا سهم او را پست بگردان.» پس او بر کنیز باکره و جوان گذر میکرد و او را وانهاده تا اینکه بر پیرزنی گذر کرد و گفت: من این را میگیرم زیرا او مادر قبیلهای است و با این کار تا آنجا که بتوانند در ازای او برای من فدیه میدهند. عطیه سعدی گفت: ای رسول خدا پیرزن، وانهده شده و نازا (بینسل) است و کسی هم ندارد! و چون دید که کسی بر او وارد نمیشود رهایش کرد.

در حدیث جابر آمده است: زنی از مسلمانان گفت: چیزی میخواهم که زنان مسلمان دیگر میخواهند. (مقصود او جِماع بود) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همسرش باید نزد من بیاید. همسرش را آوردند. پیامبر در آن موضوع با او صحبت کرد و به زن گفت: آیا از او کینه به دل داری (بیزاری)؟ گفت: آری، سوگند به کسی که تو را به حق بزرگ داشت. پیامبر فرمود: سرتان را جلو بیاورید. سرشان را نزدیک کرده و پیامبر پیشانی زن را بر پیشانی شوهرش نهاد سپس فرمود: «بار خدایا بین آن دو الفت و انس قرار ده و آن دو را برای یکدیگر محبوب و دوستدار قرار ده.» پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن زن را دید که نان خورشی بر دوش داشت، و او را شناخت و نان خورش را بر زمین انداخت و بر پاهایش بوسه زد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رابطهات با همسرت چگونه است؟

ص: 26

گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق بزرگ داش در دنیا برایم محبوبتر از او کسی نیست.

در نزد خدیجه زنی نابینا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قطعا چشمانت بینا خواهند شد. پس سالم و بینا شد. خدیجه گفت: این دعای مبارکی است. پیامبر این آیه را قرائت کرد: « و ما أرسلناک الا رحمۀ.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای قیصر (روم) دعا کرد و فرمود: خداوند ملک او را به همان صورتی که بود ثابت و پابرجا نگهدارد.

و بر علیه کسری (پادشاه ایران) دعا کرد و او را نفرین کرد و فرمود: خداوند ملک و پادشاهی او را نابود کند و از هم بپاشد. و همانطوری شد که پیامبر فرموده بود.

جعفر بن نسطور رومی گوید: در غزوه تبوک در رکاب پیامبر بودم که تازیانه از دست ایشان افتاد. من از اسبم پیاده شده و تازیانه را برداشتم و به آن حضرت دادم. پیامبر به من نگریست و فرمود: ای جعفر خداوند عمر تو را دور و دراز گرداند. او سیصد و بیست سال عمر کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نابغه جعدی را مدح گفت و فرمود: «خداوند دهان تو را نبدد.» او صد و سی سال زیست و هر بار یکی از دندانهایش میافتاد دندان دیگری بهتر از آن میروئید. مرتضی در غرر این روایت را نقل کرده است.

میمونه روایت کرده که عمرو بن حمق خزاعی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شیر نوشانید. پس پیامبر فرمود: «خداوندا او را از جوانیاش بهرهمند کن.» او از سن هشتاد سالگی گذشت و در سر او موئی سفید دیده نشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر عبدالله بن جعفر گذر کرد در حالی که او با گِل، اسباببازی کودکان میساخت. فرمود: با اینها چه کار میکنی؟ گفت: آن را میفروشم. فرمود: با پول آن چه کار میکنی؟ گفت: خرمایی خریداری میکنم و میخورم. پیامبر به او گفت: «بارخدایا در معامله او برکت بینداز.» گفته میشود: او هرگز چیزی نخرید مگر اینکه در آن سود کرد و کار به او گونهای شد که در این

مساله ضرب المثل مردم شد و میگفتند: عبدالله بن جعفر بخشنده. اهل مدینه تا پیش از اینکه بخشش عبدالله بن جعفر برسد، از همدیگر قرض و بدهی میگرفتند.

ابوهریرهٔ گوید: چند خرما را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بردم و گفتم: برایم دعا کن که در اینها برکت بیفتد. پیامبر دعا کرد و فرمود: آنها را در توشهدان بگذار. گوید: من از توشهدان چندین و چند وسق (شست صاع) خرما برداشتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره ابن عباس فرمود: «پروردگارا او را در فهم بصیرانه دین موفّق بدار.» حدیث. او دریایی از علم، و عالِم بزرگی برای امت شد.

در نزهۀ الابصار آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سعد گفت: «پروردگارا او را در تیراندازی و جهادش استواری و توانمندی بخش و دعای او را اجابت بنما.» و این بدین خاطر بود که او (در جنگ) تیراندازی میکرد. گفته میشود: او در روز نبرد قادسیه به خاطر کوتاهی و سستی که از او سر زد از جنگ بازماند. شاعری در باره او سرود:

آیا نمیبینی که خداوند دینش را پیروز گردانید و سعد در دروازه قادسیه محفوظ ماند.

بازگشتیم در حالی که زنان بسیاری بیوه شدند و زنان سعد هیچکدام بیوه نشدند.

آن شعر به سعد رسید، پس گفت: خداوندا زبان او را بند آور. او در جنگ شرکت کرد و تیری به او اصابت کرده و زبانش در اثر آن بند آمد.

و سعد در مدینه مردی را دید که بر شتری سوار بود و علی علیه السلام را دشنام میداد. پس گفت: پروردگارا اگر این پیرمرد یکی از اولیای توست قدرت خود را در باره او به ما نشان بده. پس شترش رمید و او را بر زمین زد و گردنش شکست.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه رفتن به سوی خیر بود که صدای آواز (برای شتر) عامر بن اکوع را شنید که اینگونه میسرود:

هیچ همّ و غمی نداشتیم اگر تو ما را هدایت نمیکردی، و صدقه نمیدادیم و نماز نمیگزاردیم.

ص: 28

پیامبر فرمود: خداوند او را رحم کند. مردی گفت: ای رسول خدا آیا (رحمت را برایش) واجب کردی، کاش ما را از آن بهرهمند میکردی و این بدان خاطر بود که پیامبر هرگز به صورت ویژه برای کسی استغفار نمیکرد مگر اینکه به شهادت میرسید.

مردم، خندق حفر میکردند و همه به جز سلمان رضی الله عنه شعر میسرودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوندا زبان سلمان را روان بگردان حتی اگر با دو بیت شعر باشد.» پس سلمان اینگونه سرود:

من زبانی ندارم که شعر بسرایم، و از خداوتد نیرو و نصرت میطلبم،

بر دشمنانم و بر دشمنان پیامبر پاک، محمد برگزیده، که در افتخار گوی سبقت ربوده است.

تا اینکه در بهشت همراه با حوریای که شبیه ماه تابان باشد کاخی به دست آورم.

مسلمانان به هیاهو پرداختند و هر قبیلهای میگفت: سلمان از ماست. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. (1)

توضیح: فرموده ایشان: «سیّبۀ» شاید مقصود از آن ستورانی باشد که هیچ وارثی ندارند. و «البتراء» شتری است که بچه ندارد. مقصود از جمله «ما ترید المسلمۀ» جِماع و نزدیکی کردن است.

46. مناقب آل ابی طالب: در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره قوّت گوشت سخن به میان آمد. آن حضرت فرمود: از فلان وقت مزه گوشت را نچشیدهام. شخص تهیدستی بزغالهای را که داشت به نزد پیامبر نزدیک کرد و آن را کباب کرد و به خدمت پیامبر آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن را بخورید و استخوانش را نشکنید. چون از خوردن فارغ شدند به آن اشاره کرد و فرمود: به اذن خدا برخیز.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 72 - 75

پس بزغاله را زنده کرد و بزغاله به همان صورتی که آورده شد، در نزد صاحبش راه میرفت.

ابو ایوب در عروسی فاطمه علیها السلام گوسفندی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد. جبرئیل آن حضرت را از ذبح آن نهی کرد. این امر برر ابو ایوب گران آمد. پس پیامبر به یزید بن جبیر انصاری دستور داد و او پس از دو روز آن را ذبح کرد. هنگامی که طبخ شدددستور داد جز با نام خدا از آن نخورند و استخوانهایش را نشکنند. سپس فرمود: «ابو ایوب مردی فقیر است، پروردگارا تو این گوسفند را آفریدی و تو آن را نابود میکنی و تو بر باز آفرینی آن توانایی، پس آن را زنده کن ای زنده و پایندهای که هیچ معبودی جز تو نیست.» پس خداوند آن گوسفند را زنده کرد و در آن برکتی برای ابو ایوب افکند. و شفای بیماران در شیر آن بود. اهل مدینه آن را مبعوثه مینامیدند. عبدالرحمن بن عوف چند بیتی را در باره آن سروده است:

آیا گوسفند پسر زید را و وضعیت آن را ندیدند، حال آنکه در باره آن برای طالبان علم چیزهای زیادی است.

آن گوسفند ذبح شد سپس پوستش کنده شد. و یزید در آنجا او را تکه تکه کرد.

و گوشت و استخوان و کلیه آن را پخت و آن را با آتش آن را گرم کرد و گوشت از هم پاشید.

پس خداوند صاحب عرش آن را برای او زنده کرد و خداوند توانا است. پس به همان صورتی که او میخواست تبدیل شود، بازگشت.

در خبری از سلمان آمده که او زمانی که وارد خانه ابو ایوب شد، او چیزی جز بزغالهای و یک صاع جو نداشت. پس بزغاله را برای او ذبح کرد و سر برید و جو را آرد کرد و به صورت خمیر در آورد و آن را پخت. و آن را جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نهاد. پس پیامبر دستور داد ندا کنند: هر کس توشه و غذا میخواهد به خانه ابو ایوب بیاید. ابوایوب شروع به ندا کردن کرد، و مردم همچون سیل شتافتند تا اینکه خانه پر شد. همه مردم خوردند و غذا تغییری نکرد. پس پیامبر فرمود: استخوانها را جمع کنید. استخوانها را جمع کردند و پیامبر آن را در پوست گوسفند

گذاشت. سپس فرمود: به اذن خداوند متعال برخیز. بزغاله برخاست و صدای شهادتینگوئی مردم بلند شد. (1)

توضیح: سخن شاعر «فهلهله» یعنی آن را پخت تا نازک شد. که از این سخنشان است که گویند: «هلهل النساج الثوب» هرگاه بافنده جامه را نازک و سبک و زشت ببافد. در برخی نسخهها به صورت «فخلخله» آمده است. گویند: خلخل العظم هرگاه گوشت روی استخوان را برکند. و گفته میشود: هرّد اللحم، یعنی گوشت را خوب پخت، یا آن را آنقدر پخت تا اینکه از هم پاشید.

47. کافی: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای طلب باران دعا کرد و آن قدر برای مردم بارید که گفتند: غرق می شویم و رسول خدا با دست اشاره کرد و آن را باز گردانید، فرمود: در گرد ما باشد و بر سر ما نباشد، فرمود: پس ابرها متفرّق شدند، عرض کردند: یا رسول اللّٰه! یک بار برای ما طلب باران کردی و باران بر ما نبارید و سپس طلب باران کردی و باران بر یا ما بارید؟ فرمود: راستی من دعا کردم و دل با آن نداشتم و سپس که دعا کردم از روی نیّت دل بود. (2)

48. کافی: سالم بن مکرم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شخصی یهودی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذر کرد و گفت: «السام علیک» (مرگ بر تو) پیامبر فرمود: «علیک» (و بر تو). اصحابش گفتند: او با مرگ، بر شما سلام داد و گفت: مرگ بر شما. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من نیز همانگونه او را جواب دادم. سپس فرمود: چیز سیاهی پشت این یهودی را گاز میگیرد و میکُشد. گوید: شخص یهودی رفت و هیزم بسیاری جمع کرد و بر دوش نهاد سپس چندان طول نکشید که برگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: هیزم را بر زمین بگذار. او هیزم را گذاشت و به ناگاه چیز سیاهی در میان هیزم بود که چوبی را گاز گرفته بود. پیامبر فرمود: ای یهودی امروز چه کاری کردهای؟ گفت: کاری نکردم جز اینکه این هیزم را برداشتم و آوردم و همرام دو کیک بود که یکی را خوردم و دیگری را به شخص بینوایی صدقه دادم. رسول خدا صلی الله

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 114

2- . اصول کافی 2 : 474

علیه و آله و سلم فرمود: به واسطه آن کار، خداوند بلا را از او دفع کرد و فرمود: همانا صدقه مرگ بد را از انسان دور میکند. (1)

49. کافی: ابو العباس رزیق از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: گروهی نزد پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! سرزمین ما چند سال است که به خشکسالی گرفتار شده است. خدای تبارک و تعالی را بخوان تا برای ما بارانی فرو فرستد. پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم دستور داد منبری در بیرون شهر بنهند. منبر به بیرون از شهر آورده شد و مردم اجتماع کردند. پیامبر بر منبر رفت و دعا کرد و به مردم دستور داد که آمین بگویند. طولی نکشید که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! به مردم بگوی که خدای تو بدانها وعده کرده است که در فلان روز و فلان ساعت بر ایشان باران فرو خواهد فرستاد. مردم به انتظار آن روز و ساعت روز شماری می کردند تا چون ساعت مقرر فرا رسید خداوند عزّ و جلّ بادی فرستاد که ابرها را در هم ریخت و آسمان را پوشانید و دهنه خود را رها کرد، [کنایه از شدت باران است]. همان افراد خدمت پیامبر رسیدند و عرض کردند: ای پیامبر! از خدا بخواه تا جلوی باران را بگیرد که ما نزدیک است غرق شویم. همه مردم گرد آمدند. پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم دوباره دست به دعا برداشت و به مردم نیز فرمان داد آمین بگویند. مردی از میان جمعیّت گفت: ای رسول خدا! دعا را بلند بخوان تا ما هم بشنویم، زیرا همه دعایی را که تو می خوانی ما نمی شنویم. پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: بگویید: خدایا! بر پیرامون ما ببارد نه بر ما. خدایا! این باران را بر دل صحرا بریزان و در پای درختها و چراگاههایی که گله داران رمه های خود را می چرانند. خدایا! آن را رحمت قرار ده و عذابش قرار مده. (2)

مجالس شیخ: زریق بن زبیر خلقانی از امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است. (3)

ص: 32

1- . فروع کافی 1 : 162 - 163
2- . روضه الکافی : 217 - 218
3- . مجالس شیخ : 76

50. مناقب، خرائج، اعلام الوری: ابو براء ملاعب الاسنه به مرض استسقاء گرفتار بود. وی لبید بن ربیعه را خدمت حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرستاد، و مقداری اشیاء نفیسه و دو عدد اسب هم به عنوان هدیه برای آن روانه کرد. هنگامی که لبید با این هدایا خدمت پیغمبر رسید، و آنها را عرضه داشت، حضرت فرمود: من هدایای مشرکین را قبول نمی کنم. لبید عرض کرد: من تا کنون ندیده ام مردی از طایفه مضر هدیه ابو براء را نپذیرد، حضرت فرمود: من اگر از مشرکین هدیه قبول می کردم، اینک هدیه ابو براء را نیز می پذیرفتم، لبید عرض کرد: او از بیماری که در شکمش گرفتار آن شده از شما شفاعت میطلبد. در این هنگام حضرت رسول مقداری خاک از زمین برداشت، پس از این آب دهان خود را بر وی افکند و به لبید داد، فرمود: این خاک را با آب ممزوج کنید و بدهید ابو براء بخورد، لبید خاک را با حالت تعجب از آن حضرت گرفت و گمان کرد حضرت او را مسخره می کند. لبید این خاک را برای ابو براء برد و او به دستور پیامبر عمل کرد و از مرضش نجات پیدا نمود گویی از بند آزاد شده بود.

توضیح: دُفت الدواء و غیره، یعنی آن را با آب یا چیزی دیگری خیس کردم. و گوید: نشطت الحبل: یعنی طناب را گره زدم. و انشطته: یعنی گره طناب را باز کردم.

ص: 33

باب هفتم : از باب اول است که در آن برخی معجزات پیامبر در برکت اعضای مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فزونی دادن به خوراک و نوشیدنی آشکار میگردد.

1. امالی ابن شیخ: عاصم بن عبد الرحمن بن ابی عمرة از پدرش روایت کرده که گوید: ما در نبرد با رومیان بودیم که مردم گرسنه شدند. پس انصار به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از آن حضرت در باره ذبح شتر اجازه خواستند. پیامبر کسی را به دنبال عمر بن خطاب فرستاد و به او گفت: نظرت چیست انصار به نزد من آمدند و از من در باره ذبح شتر اجازه میخواهند؟ گفت: ای پیامبر خدا چگونه ممکن است ما فردا که با دشمن رویاروی میشویم گرسنه باشیم؟ سپس گفت: نظر شما جیست؟ فرمود: به نزد اباطلحه برود و بگو با تصمیم تو در میان مردم ندا کند که: هر کس غذایی دارد بیاورد و سفرههای چرمین پهن شدند. و شخص حتی یک مدّ یا نصف مدّ غذا میآورد. پس به همه غذایی که آوردند نگاه کردم و گفتم: بیست و هفت صاع؟! یا بیست و هشت صاع؟! بیشتر از سی صاع نبود. و مردم در آن روز در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند و آنان در آن روز چهار هزار نفر بودند. پس پیامبر دعایی بسیار کرد که تا هرگز ندیده بودم اینگونه دعا کند. سپس دستش را در غذا فرود برد و به مردم فرمود: کسی در غذا خوردن بر دوستش پیشی نگیرد و کسی چیزی برندارد مگر اینکه اسم خدا را ذکر کند. گروه اول جلو آمدند. پیامبر فرمود: اسم خدا را ذکر کنید، سپس بردارید. آنان غذا برداشتند و کاسهها و هر چیزی که داشتند پُر کردند. سپس مردم برخاسته و غذا برگرفتند و کاسهها و هر چیزی که داشتند پُر کردند. سپس غذایی بسیار باقی ماند و رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انّ محمدا عبده و رسوله، سوگند به کسی که جانم در دست اوست هر کس این عبارت را بر زبان آورد خداوند آتش را بر او حرام میکند.

مناقب: ابوهریرهٔ و ابوسعید و واثلهٔ بن اسقع و عبدالله بن عاصم و بلال و عمر بن خطاب همین حدیث را روایت کردهاند. (1)

2. تفسیر قمی: جابر می گوید: چون مشاهده نمودم که پیامبر صلی الله علیه و آله سنگی را بر روی شکم خود قرار داده بود، دانستم که حضرت، گرسنه است. پس به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! آیا میل به غذا دارید؟ حضرت پاسخ داد: ای جابر، چه غذایی نزد تو است؟ جابر می گوید: پاسخ دادم: یک بز ماده و یک صاع (پیمانه) گندم دارم. حضرت فرمود: پس برو و آن غذایی که داری را درست کن. جابر می گوید: نزد همسرم رفته و به او امر کردم که گندم را آرد کند و خود، آن بز را ذبح کرده و پوست کندم و به همسر خود امر کردم که با آن آرد، نان بپزد و آن بز را پخته و بریان کند. چون از این امور فارغ گشتم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! غذا آماده است. پس با هر که دوست دارید به خانه ما بیایید. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به کنار خندق رفته و سپس فرمود: ای جماعت مهاجرین و انصار! دعوت جابر را پاسخ گویید و بیایید به منزل او برویم. جابر می گوید: هفتصد مرد درون خندق بودند و همگی از خندق بیرون آمدند، سپس پیامبر از کنار هر یک از مهاجرین و انصار که می گذشت به آنان می فرمود: دعوت جابر را پاسخ گویید. جابر می گوید: به خانه رفتم و به همسرم گفتم: به خدا قسم، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، شمار زیادی را دعوت کرده است و غذایی که نزد تو موجود است، جوابگوی این همه میهمان نیست. همسرم گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله را از مقدار غذایی که نزد ما است، آگاه نساختی؟ جابر می گوید: پاسخ دادم: آری. همسرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله داناتر است نسبت به تعداد مهمانان هایی که دعوت کرده است. جابر

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 89

می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و نگاهی به دیگ انداخت و سپس فرمود: غذا را بکش و باقی بگذار. سپس به تنور نگاهی کرد و سپس فرمود: نان بیرون بده و باقی بگذار. سپس ظرفی خواست و نان را در آن ترید کرد و از آن آبگوشت کشید و فرمود: ای جابر! ده تن از میهمانان را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و آنها از آن آبگوشت خوردند تا این که سیر سیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! یک دست بز را برایم بیاور. جابر می گوید: آن را نزد حضرت آوردم و آن ده تن از آن خوردند. سپس حضرت فرمود: ده تن از میهمانان را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و آنها از آن آبگوشت خوردند تا این که سیر سیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یک دست بز را برایم بیاور. و آن ده تن از آن خوردند و رفتند. سپس حضرت فرمود: ده تن دیگر را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و از آن آبگوشت خوردند تا سیر سیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سپس حضرت فرمود: ای جابر! یک دست بز را برایم بیاور. جابر می گوید: آن را آوردم و به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا!، یک بز چند دست دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: دو دست. جابر می گوید: عرض کردم: سوگند به کسی که تو را به حق، به پیامبری مبعوث کرد، سه دست برایتان آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! اگر خاموش می ماندی، تمام این میهمانان می توانستند از دست آن بز بخورند. سپس فرمود: ای جابر! ده تن را نزد من بیاور. جابر می گوید: آن میهمان ها را ده تا ده تا نزد حضرت می آوردم و آنها می خوردند تا آن که همه از آن آبگوشت خوردند و به خداوند سوگند! برای خود ما نیز از آن غذا به مقداری ماند که غذای چند روز ما را تأمین نمود. (1)

1- . تفسیر قمی : 518 - 519

توضیح: جوهری گوید: «ما لی به قبل» یعنی انرژی و توان. «الصحفهٔ» بر وزن «القصعهٔ» است. و «ثردت الخبز» یعنی نان را تکه تکه کردم.

3. قصص الانبیاء: علی علیه السلام فرمود: در یکی از جنگها با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم بیرون رفتیم و مردم تشنه شدند و در منزل میان راه هم آب نبود، ولی در یکی از مشکها آب کمی وجود داشت. حضرت انگشتانش را در آن گذاشت و آب از آن جوشید تا اینکه مردم خوردند و شتران و اسبانشان را سیراب کردند و ذخیره نمودند، در حالی که در لشکر، دوازده هزار شتر و دوازده هزار اسب و تعداد لشکریان، سی هزار تن بود. (1)

خرائج: به صورت مرسل همین حدیث را روایت کرده و گفته است این ماجرا در غزوه تبوک روی داد.

4. قصص الانبیاء: انس می گوید: مادرم ام سلیم، غذایی از یک مد آرد جو، در ظرف کوچکی از روغن درست کرد. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله هم با کسانی که با او بودند (آمدند) بر او وارد شد و فرمود: ده نفر ده نفر همراه من وارد شوید. آنان وارد شدند و خوردند و سیر شدند تا اینکه انس بر آنان وارد شد. گوید: از انس پرسیدم: چند نفر بودند؟ گفت: چهل نفر. (2)

5. خرائج: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذرش به زنی که نام او «ام معبد» بود و قبیله اش برای او احترام قائل بودند، افتاد. زن پوزش طلبید که چیزی غیر از یک بز که از زمان سال قطحی یک قطره شیر از او ندیده است. حضرت دستش را به پستان آن بز کشید و مردم را از شیرش سیراب کرد و شیر و خیر و برکت بسیاری از آن را برای آن خانواده باقی گذاشت. سپس به خاطر این مساله همه اهل آن خانواده اسلام آوردند.

6. خرائج: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از کنار زنی به نام ام شریک عبور می کرد. آن زن نسبت به پیامبر احترام زیادی کرد و برای پذیرایی از آن حضرت بسیار تلاش کرد و روغندانی را که اندکی روغن در آن مانده بود بیرون آورد و

1- . قصص الانبياء : نسخه خطی
2- . قصص الانبياء : نسخه خطی

خواست چیزی خدمت پیامبر آورد؛ ولی چیزی در آن روغندان نیافت. حضرت آن را گرفت و حرکت داد و آن ظرف پر از روغن خالص شد. در حالی که قبل از آن هر چه جستجو کردند چیزی در آن نیافتند. همه از آن خوردند و سیر شدند و مقداری از آن ماند. بدین گونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افتخاری برای او باقی گذاشت که نسل در نسل آن را به ارث بردند و دستور داد که سر روغندان را نبندند.

7. اعلام الوری، خرائج: روایت شده که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ احزاب، به خاطر تمام شدن زاد و توشه، سختی و مشقّت زیادی متحمل شدند. در این هنگام یکی از یاران آن حضرت غذای مختصری که برای یک و یا دو نفر بیشتر نبود حاضر کرد و پیامبر را دعوت کرد و هزاران تن با آن حضرت آمدند. پیامبر وارد شد و فرمود: پارچه ای روی ظرف غذا بیندازید. آنان ظرف غذا را پوشاندند. سپس پیامبر دعا برکت در غذا کرد. پس همگی خوردند و سیر شدند و غذا به همان مقدار اول ماند. (1)

8. اعلام الوری، خرائج: روایت شده که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ تبوک از تمام شدن توشه خود به نزد آن حضرت شکایت کردند. پیامبر باقی مانده توشه آنها را که مقدار کمی خرما بود طلب کرد و چیزی جز حدود سیزده تا بیست خرما نیافت. پس آنها را به زمین ریخت و با دست مبارک لمس کرد و به درگاه پروردگارش دعا نمود سپس مردم را صدا زد، آنان گرد آمدند و پیامبر فرمود: به نام خدا بخورید. مردم که هزاران نفر بودند از غذا خوردند بیشتر از همه اوقات سیر شدند و توشهدانها و ظرفهایشان را پر کردند و خرما نیز همچنان به حال خود بود و مردم این جریان را به چشم خود میدیدند و جای هیچ شک و تردیدی در آن نبود. (2)

9. خرائج: روایت شده که پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در غزوه تبوک به آبی رسیدند که فوق العاده کم بود و حتی یکنفر را هم سیراب نمیکرد، در حالی که آنان تشنه بودند. آنان به نزد پیامبر شکایت بردند. پیامبر در این وقت تیری از

1- . اعلام الوری : 17 چاپ اول و 36 چاپ دوم.

2- . اعلام الورى : 17 چاپ اول و 36 چاپ دوم.

تیرکش بیرون کرد و به یکی از اصحاب امر فرمود که این تیر را در ته چاه فرو ببرد. در این هنگام آب از چاه بیرون شد و تا بالای آن رسید، همه اصحاب و مسافران از آب خوردند و سیراب شدند در حالی که سی هزار نفر به شمار میرفتند، و در میان این جماعت عده ای از منافقین هم حضور داشتند که حیرت زده شدند. (1)

10. خرائج: روایت شده که در یکی از سفرهای پیامبر، همراهان به نزد ایشان گلایه کردند که اصلا آب نداریم و نزدیک است هلاک شویم. حضرت فرمود: این گونه نیست، خدا با ماست و من به او توکل می کنم و او پناه من است. سپس ظرفی خواست که در آن آب باشد. اما در مشک آب جز باقی مانده آبی که حتی یک نفر را سیراب نمی کرد چیزی نیافتند. حضرت دستش را داخل مشک گذاشت، آب از انگشتان آن حضرت جاری شد. مردم را صدا کردند پس سیراب شدند و آب طلبیدند و نوشیدند تا بار اول سیراب شده و برای بار دوم نیز سیراب شدند در حالی که چند هزار نفر بودند. رسول خدا فرمود: گواهی میدهم که من به حق فرستاده خدا هستم.

توضیح: جوهری گوید: «النهل» نوشیدن بار اول است. و قد نهِل با کسره و أنهلته أنا. زیرا شتران در اولین وارد شدن بر آب سیراب شده و به خوابگاه باز گردانده میشوند، سپس برای بار دوم به آنها آب میدهند که آن «العلل» است و به آنها را به چراگاه باز میگردانند. گفته میشود: علّه یعُلّه و یعِلّه و علّ بنفسه هم به صورت متعدی و هم غیر متعدی میآید. و أعلّ القوم یعنی: قوم به شتران خود برای بار دوم آب نوشاندند.

11. اعلام الوری، خرائج: روایت شده عدّه ای به خدمت پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله آمدند و از شوری آب چاهشان اظهار ناراحتی کردند. حضرت، بر سر چاهشان رفت و از دهان مبارک خود، آب انداخت. آب چاه که هم شور بود و هم کم، بعد از آن، هم شیرین شد و هم از چاه فوران کرد. بعدها صاحبان چاه آن را به ارث بردند و آن را از جمله افتخارات بزرگ خود به شمار میآوردند. این چاه در پشت مکه در مکانی به نام الزاهر بود و اسم چاه العسیلهٔ بود . از جمله دلائلی که خداوند صدق

1- . اعلام الوری : 17 - 18چاپ اول و 36 چاپ دوم.

معجزه پیامبر را در این باره تاکید کرده مربوط به زمانی است که خبر به گوش اطرافیان «مسیلمه کذّاب» رسید، آنها نیز مثل این کار را از او خواستند، او هم سر چاهی آمده و به آن آب دهان انداخت ولی آب چاه شور و بد مزه مثل بول حمار شد. و هم اکنون نیز اهل و مکان آن معروف است. (1)

مناقب: در بخش داستانهای جالب، این روایت نقل شده است. (2)

توضیح: فیروزآبادی گوید: الزاهر مکانی میان مکه و تنعیم است و گوید: العسیلهٔ بر وزن جهینه آب در قسمت شرقی سمیراء میباشد.

12. خرائج: روایت شده که سلمان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت که با صاحبانش بر این مقدار نشای درخت خرما که همه اش باردار باشند، مکاتبه کرده است. در حالی که عادتا بارداری خرما را کسی نمی تواند ضمانت کند مگر اینکه تأیید الهی به پیامبر علم داشته باشند. حضرت به سلمان دستور داد که این را ضمانت کند. و نشاها را جمع کرد و آنگاه با دست خود آنها را کاشت و همه سبز شدند و حتی یکی از آن بر زمین نیفتاد و به عنوان معجزه ای باقی ماندند. و مردم از میوه آنها استفاده می کردند. و به برکت آنها امیدوار می شدند. سپس پیامبر اکرم یک قطعه طلا مانند تخم خروس به سلمان داد و فرمود: برو و با آن بقیه قرض صاحبانت را ادا کن. سلمان با تعجب گفت: این کجای قرضهای مرا ادا می کند؟ پس پیامبر طلا را بر زبان خود چرخاند و به او داد. آن مقدار طلا در حالت ابتدای آن و در وزن آن او به یک چهارم از قرضهای او هم نمی رسید، ولی با آن توانست همه قرضهای خود را بپردازد. (3)

توضیح: سخن او «تعلق» یعنی خرماها بار و ثمر داشتند. و «التِبر» با کسره تاء طلایی ضرب نشده است.

13. خرائج: انس می گوید: با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به بازار رفتیم تا عبایی برای آن حضرت بخریم و ده درهم با خود برده بودیم. در راه کنیزی را دیدیم که

1- . اعلام الوری : 18 در چاپ اول و 36 در چاپ دوم.

2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 102 - 103
3- . خرائج : 183

گریه می کند. علت گریه اش را پرسیدیم، گفت: در شلوغی بازار، دو درهم گم کردم و الآن جرات نمی کنم به خانه برگردم. حضرت فرمود: دو درهم به او بده. من دو درهم به کنیز دادم. از بازار عبایی را به ده درهم خریدیم. بعد نگاه کردم دیدم همه ده درهم باقی است.

14. مناقب، خرائج: ابو هریره می گوید: روزی مقداری خرما حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آوردم و گفتم: دعا کن خدا اینها را برکت دهد. حضرت دعا نمود و فرمود: اینها را در کیسه قرار بده و هر وقت خواستی از آن بردار، ولی همه اش را یکباره بر ندار. ابو هریره گفت: از این خرما، شتری را بار کردم و از آن تغذیه می نمودم، ولی کیسه تمام نمی شد. تا اینکه گناهی را مرتکب شدم و کیسه تمام شد. توضیح: می گویند ابو هریره برای امامت علی علیه السّلام شهادت نداد اما بعدا توبه کرد و علی علیه السّلام دعا نمود و کیسه خرما به حال اوّل برگشت، ولی وقتی به طرف معاویه رفت، برکت آن نیز سلب شد. (1)

15. خرائج: ایاس بن سلمه از پدرش روایت می کند که: من جوان نورسی بودم. اهل و عیالم را به امان خدا رها کردم و با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به حدیبیه رفتیم. وقتی آنجا رسیدیم پیامبر بالای آبی نشست که خیلی کم بود. گوید: یا از آب دهانش در آن ریخت یا دعا کرد، در این هنگام آب زیاد شد و هر چه استفاده کردیم تمام نشد.

16. خرائج: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هر شب، سه بار به مسجد می رفت. و در یکی از شبها، آخر وقت به مسجد رفت، کنار منبر او فقرا خوابیده بودند. حضرت کنیزی را که به زنانش خدمت می کرد، طلبید و فرمود: هر چه غذا هست بیاور. کنیز رفت دیگی آورد که ته آن کمی غذا مانده بود. بعد حضرت ده نفر از فقرا را بیدار کرد و فرمود: بسم اللّه بگوئید و بخورید. آنان خوردند و سیر شدند. بعد ده نفر دیگر را بیدار کرد و فرمود: بگوئید بسم الله و بخورید. آنان خوردند و سیر شدند.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 74

سپس بر همین منوال ده نفر ده نفر همه را بیدار کرد. باز هم مقداری غذا در دیگ ماند. به کنیز دستور داد غذا را پیش آنان ببرد.

17. خرائج: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزد کودکان شیرخواره فاطمه علیها السلام میرفت و در دهانشان آب دهان میریخت و به فاطمه میفرمود: به آنان شیر نده.

18. خرائج: از سلمان روایت شده که گوید: سه روز روزه گرفتم و چیزی غیر از آب نیافتم. قضیه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردم. حضرت فرمود: «با هم برویم». رفتیم و جز یک بز چیزی نیافتیم. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به صاحب آن گوسفند فرمود: «بز را نزدیکتر بیاور». آن مرد گفت: این بز شیرده نیست. حضرت باز هم فرمود: «نزدیکتر بیاور». بز را نزد پیامبر آورد. حضرت دستش را به روی پستان آن کشید و پستان حیوان بر آمد و پر از شیر شد. آنگاه ظرفی را خواست و آن را پر کرد و به صاحب بز داد و فرمود: «بخور». مرد، شیر را خورد. پیامبر دوباره پر کرد و به من داد. بعد ظرف را پر کرد و خودش خورد.

19. خرائج: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بود که بر شتری گذر کرد که ناتوان شده و وبال گردن صاحبانش شده بود. پس مقداری آب طلبید و از آن آب در ظرفی مضمضه کرد و و وضو گرفت و فرمود: دهان شتر را باز کن و آب را در دهان و بر روی سرش بریز. سپس فرمود: «پروردگارا جلاد و عامر و رفیقشان را سوار کن.» این دو نفر صاحب شتر بودند. آنان سوار شتر شدند و شتر با سرعتی بیشتر از اسبان آنان را به حرکت درآمد.

20. خرائج: علی علیه السّلام فرمود: روزی به بازار رفتم، یک درهم گوشت و یک درهم ذرت خریدم و به خانه آوردم. فاطمه علیها السلام مشغول پختن آن شد. وقتی آماده نمود، فرمود: ای کاش! می رفتی پدرم را دعوت می کردی. من رفتم و دیدم حضرت رسول، خوابیده و می گوید: «از گرسنگی در حال خواب، به خدا پناه می برم». گفتم: «یا رسول اللّٰه! نزد ما غذایی هست». پس دستش را به من داد و آمدیم و چون به خانه رسیدیم، به فاطمه علیها السلام فرمود: غذا را بیاور. فاطمه نیز غذا را در دیگی گذاشت و خدمت پیامبر آورد. حضرت پارچه ای را روی غذا کشید

و فرمود: «خدایا! غذای ما را برکت ده». سپس فرمود: یک پیمانه به عایشه بده. حضرت فاطمه یک پیمانه برای او فرستاد. بعد فرمود: «یک پیمانه به ام سلمه بده». برای او نیز فرستاد. تا اینکه به هر یک از نه همسرش یک سهم فرستاد. پس از آن فرمود: «برای پدر و شوهرت نیز غذا بیاور. و خودت نیز بخور و به همسایه هایت نیز بفرست». فاطمه سلام اللّٰه علیها به گفته پیامبر عمل کرد ولی غذا همان گونه باقی ماند به نحوی که چند روز از آن خوردیم.

21. خرائج: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سمت حدیبیه رفت و در راه آب اندکی در دامنه کوه بود که به اندازه سیراب کردن یک سوار یا دو سوار بود. فرمود: هر کس پیش از ما به طرف آب برود سیراب نشود. هنگامی که به نزد آب رسید کاسهای خواست. پس در آن مضمضه کرد سپس در آن آب ریخت. آنان نوشیدند و ظروف و کاسههایشان را پر کردند و وضو گرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر شما بمانید و یا کسی از شما باقی بماند از بسیاری آب آن از آنچه در مقابلش است سیر میشود. و آنان آنچه را پیامبر فرموده بود یافتند.

22. خرائج: روایت شده که در جنگ احزاب، وقتی خندق کنده می شد، دختر عبد اللّٰه بن رواحه از مقابل آن حضرت عبور کرد پرسید: «کجا می روی؟» گفت: «این خرماها را برای عبد اللّٰه آورده ام». حضرت فرمود: «بیاور اینجا» او نیز آنها را آورد و در کف دست ایشان ریخت. پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله سفره ای خواست. بعد رو به مردم، فرمود: «بیایید و بخورید». مردم خوردند و سیر شدند و هر چه خواستند برداشتند. بقیه را نیز به خواهر عبد اللّٰه بن رواحه داد.

23. خرائج: در یکی از سفرها: مردم خیلی گرسنگی کشیدند. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود: «اگر کسی توشه ای دارد، اینجا بیاورد». شخصی به مقدار یک صاع خرما آورد. حضرت سفره ای خواست و خرما را در آن ریخت و از خدا برکت خواست. خداوند متعال نیز به خرما برکت داد و تا مدینه آنها را کفایت کرد.

24. خرائج: جابر می گوید: پدرم در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ احد شهید شد و او در آن زمان دویست سال سن داشت و بر

گردن او قرضی بود. روزی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با من روبه رو شد و فرمود: «با قرض

ص: 43

پدرت چه کار کردی؟». گفتم: هنوز ادا نشده است. پرسید: «به چه کسی مقروض بود؟». گفتم: به فلان یهودی. پرسید: «زمان پرداختش چه وقت است؟» گفتم: «وقت چیدن خرما». فرمود: «وقتی که خرماها را چیدی کاری انجام نده تا مرا خبر کنی و هر نوع از آن را جدا جدا بگذار»، من نیز این کار را کردم و به حضرت خبر دادم. پیامبر با من به کنار خرماها آمد و از هر نوعی یک مشت برداشت و بعد به جای خود گذاشت. بعد از آن فرمود: «یهودی را اینجا حاضر کن». رفتم مرد یهودی را آوردم. حضرت به او فرمود: «از هر نوع که می خواهی قرض خود را بگیر». یهودی گفت: «این خرماها چه مقدار است که من از یک قسمش طلبم را بگیرم شاید همه اینها به اندازه طلب من نباشد». حضرت فرمود: «از هر نوعی میل داری، شروع کن». یهودی به خرمای صیحانی اشاره کرد. حضرت فرمود: «پس به نام خدا شروع کن». یهودی پیوسته بر می داشت تا اینکه طلب خود را برداشت و خرما به حال خود بود. پس از آن حضرت فرمود: «یا جابر! باز هم قرض داری؟». جابر گفت: نه. فرمود: «پس خرماهای خود را بردار، خدا برکت دهد». خرماها را به منزل آوردم و یک سال خرج ما را کفایت کرد؛ و تا رسیدن خرمای جدید می فروختیم، می خوردیم، هبه می کردیم، و هدیه می دادیم و تا وقت رسیدن خرماها در سال بعد، باقی بود.

25. از جابر روایت شده که گوید: وقتی احزاب عرب در جنگ خندق جمع شدند، پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله با مهاجرین و انصار به مشورت پرداخت. سلمان گفت: در میان عجم این گونه رسم بود که اگر سپاهی به شهری حمله می کرد و مردم شهر، یارای مقاومت نداشتند، اطراف شهر را خندق می کندند و از یک طرف جنگ می کردند. خداوند متعال به پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله وحی فرستاد که به پیشنهاد سلمان عمل کند. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله جای خندق را تعیین کرد و برای هر کس ده ذراع داد تا حفر نماید. جابر می گوید: روزی در مسیر خندق، سنگی ظاهر شد که هیچ کس را توان شکستن آن نبود. دوستانم مرا فرستادند تا قضیه را به عرض رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله برسانم. من نیز خدمت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمدم، دیدم به پشت خوابیده و سنگی را نیز به شکم بسته است. قضیّه را گفتم، پس حضرت برخاست و با من آمد. مقداری آب بر دهان گرفت و به سنگ

پاشید. کلنگ را برداشت و به سنگ زد، برقی جهید. مسلمانان در روشنایی آن برق کاخها و شهرهای یمن را دیدند. و ضربه دوم را وارد کرد، باز هم برق زد و در آن، کاخها و شهرهای ایران و عراق را دیدند. و هنگامی که ضربه سوّم را وارد ساخت، سنگ قطعه قطعه شد. آنگاه حضرت پرسید: در هر جهش برق چه دیدید؟ گفتند: در برق و جهش اول فلان و در برق دوم فلان و در برق سوم فلان چیز را دیدم. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر چه را دیدید، خداوند آنها را برای شما فتح خواهید کرد. جابر می گوید: در خانه یک صاع جو و یک گوسفند داشتیم، به همسرم گفتم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله وسلم سنگ به شکم بسته بود گمان میکنم گرسنه بود. ای کاش این جو و گوسفند را می پختیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دعوت می کردیم که این کار موجبات قربت ماه در نزد خداوند میشد. همسرم گفت: برو به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بگو اگر اجازه داد این کار را بکنیم. رفتم و گفتم: ای رسول خدا نظرتان چیست امروز نهار را مهمان ما باشید. فرمود: «در خانه چه دارید؟» گفتم: یک صاع جو و یک گوسفند. حضرت فرمود: «تنها بیایم یا با کسی که دوست دارم؟». خجالت کشیدم بگویم: تنها بیا. گفتم: «با هر که دوست دارید بیایید» و خیال کردم فقط علی علیه السّلام را با خود خواهد آورد. برگشتم به خانه و به همسرم گفتم: تو نان را بپز، من نیز گوسفند را ذبح می کنم. وقتی که کار را تمام کردیم گوسفند را قطعه قطعه کردیم و در دیگی ریختیم و آب و نمک نیز آماده کردیم. و همسرم آن آرد را پخت پس به نزد پیامبر رفتم و گفتم: ای رسول خدا غذا را حاضر کردیم، تشریف بیاورید. حضرت بر لب خندق ایستاد و با صدای بلند گفت: ای مسلمانان! جابر شما را به ناهار دعوت می کند. دعوت او را اجابت کنید. تمام مهاجران و انصار به دنبال رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به راه افتادند. در راه نیز حضرت به هر کس می رسید میفرمود دعوت جابر را اجابت کنید و او را به همراه خود می آورد. با سرعت دویدم به طرف خانه و به همسرم گفتم: مهمانانی برای ما آمدهاند که تا حال این شمار مهمان نداشتیم. و از خبر گروهی از مردم دانستم. همسرم گفت: تو مگر به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نگفتی ما چقدر غذا داریم؟ گفتم: چرا. همسرم گفت: پس نترس او به آنچه انجام می دهد داناتر است پس

پی بردم که همسرم از من آگاه تر است. مردم آمدند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود تا بیرون از خانه نشستند و خودش با علی علیه السّلام وارد خانه شد. به تنور نگاه کرد و نانها را دید. در آن آب دهان انداخت. سر دیگ را برداشت و نگاه کرد و به همسرم گفت: نانها را از تنور در بیاور و یکی یکی به من بده. زن نانها را در می آورد و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السّلام آنها را در آب گوشت، خرد می کردند. زن وقتی دوباره دستش را به تنور می کرد، می دید جای نانی که بیرون آورده، نان دیگری است. وقتی ظرف پر شد دو باره با آن از دیگ برمیداشت. سپس فرمود: «ده نفر وارد شوند و بخورند». ده نفر می آمدند و می خوردند و سیر می شدند غذا به حال خود بود. به جابر می فرمود: «ذراع گوسفند بده». پس از آن ده نفر دیگر وارد می شدند و می خوردند و سیر می شدند و از غذا چیزی کم نمی شد و پیوسته می فرمود: «ذراع بده». آخر گفتم: یا رسول اللّٰه ! گوسفند چند ذراع دارد. فرمود: «دو ذراع» گفتم: سه ذراع به شما دادم. فرمود: «اگر ساکت می ماندی، تمام مردم از ذراع می خوردند». همه خوردند و سیر شدند. سپس به من فرمود: «بیا با هم بخوریم». من، پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السّلام غذا خوردیم و بیرون آمدیم ولی از نان در تنور چیزی کم نشده بود. و دیگ و غذا در کاسه به همان حالت اول بودند و بدین منوال چند روز از آن غذا خوردیم.

26. خرائج: عرب بادیه نشینی خدمت پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و از خشکیدن آب چاهشان نالید. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله یک یا دو سنگریزه برداشت و به انگشتان مبارک خود مالید و به آن عرب داد و فرمود: آنها را داخل چاه خشکیده بیفکن. هنگامی که آن عرب رفت و آن سنگریزه ها را در چاه انداخت، آب فوران کرد و به سر چاه رسید.

توضیح: نضب الماء نضوباً یعنی: آب در زمین فرو رفت و پایین رفت.

27. خرائج: زیاد بن حارث صیدائی، صحابی پیامبر اکرم می گوید: پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله لشکری را به سوی قبیله من فرستاد. گفتم: یا رسول اللّٰه ! لشکر را برگردان و من متعهد می شوم که آنها را وارد اسلام کنم. حضرت هم قبول کرد و لشکر را بازگرداند و نامه ای برای آنان نوشت که یک گروه از آنان آمدند و مسلمان

شدند. حضرت به من فرمود: تو در میان قبیله ات فرمانبردار هستی. گفتم: بلکه خدا آنها را به سوی اسلام هدایت کرد. حضرت نامه ای نوشت و مرا امیر آنان گرداند. گفتم: یا رسول اللّه! در مورد صدقاتشان (زکات) هم دستوری بده. در این مورد نیز نامه ای نوشت.

و این هنگامی بود که حضرت، عازم سفری بود. در منزلی فرود آمد و اهالی آن منزل آمدند و از عامل (و حاکمشان) شکایت کردند. حضرت فرمود: در امیری بهره ای برای مرد مؤمن نیست. بعد مرد دیگری آمد و گفت: یا رسول اللّه! چیزی به من بده. حضرت فرمود: درخواست از مردم در حال غنی بودن، دردی است در سر و مرضی است در شکم. آن مرد گفت: پس از صدقات (زکات) چیزی به من بده. حضرت فرمود: خدا خودش در مورد زکات حکم می کند. و به حکم پیامبر و غیر آن، راضی نیست. پس زکات را هشت قسم کرد و فرمود: اگر از این هشت قسم باشی، حقّت را به تو می دهیم.

صیدائی می گوید: وقتی که این را دیدم متنبه شدم و آن دو نامه را آوردم و به پیامبر دادم. حضرت فرمود: شخصی را به من معرفی کن که او را برای شما امیر گردانم من هم یکی از اهل گروه را به او معرفی کردم. بعد از آن گفتیم: ما چاهی داریم که هنگام زمستان، آب آن زیاد می شود و ما گرد آن جمع می شویم ولی در تابستان آبش کم می گردد و ما مجبور می شویم که از آب چاههای قبیله های همجوار استفاده کنیم. و اکنون که ما اسلام آورده ایم و اطرافیان ما با ما دشمن هستند، پس از خدا بخواه که ما را در تابستان نیز از آب چاهمان بی بهره نگرداند تا ما اطراف او جمع شویم و به سوی آبهای دیگر، پراکنده نگردیم. آنگاه حضرت هفت سنگریزه خواست و آنها را به دستش مالید و بر آنها دعا خواند، سپس فرمود: این سنگ ریزه ها را ببرید و هنگامی که به چاه خود رسیدید «بسم اللّه» بگویید و یک دفعه آنها را در چاه بیندازید. زیاد می گوید: آنچه حضرت فرموده بود، ما انجام دادیم و به برکت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دیگر نتوانستیم به قعر چاه نگاه کنیم. (1)

1- . خرائج : 221 - 222

توضیح: عبارت «باسلام» یعنی ضامن یا عهدهدار یا اینکه قوم من در گرو اسلام هستند.

28. مناقب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمرهٔ دختر رواحه را دید که در روز حفر خندق چند خرما را برای پدرش میبرد. فرمود: خرماها را در دست من بگذار. سپس آنها را بر روی تکه پوستی گذاشت. پس بر تعداد خرما افزوده میشد تا جایی که هزار مرد از آن خوردند.

و در همین کتاب حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام آمده که هنگام بیعت عشیره، دندهای را برای او پخت.

بخاری از جابر انصاری در حدیث حفر خندق روایت کرده است: هنگامی که ضعف پیامبر را مشاهده کردم بزغالهای را طبخ کردم و یک صاع جو را نان کردم و به رسول خدا گفتم: با فلان و فلان چیز منت بنه و مهمان من شو. فرمود: دیگ را از بالای آتش برندار و نان را از تنور بیرون نیاور. سپس فرمود: ای مردم به خانه جابر بیائید. آنان آمدند در حالی که شمارشان به هفتصد نفر میرسید. و در روایتی دیگر هشصد نفر و در روایتی هزار نفر ذکر شده است. و جای برای نشستن باقی نمانده بود. پیامبر به دیوار اشاره کرد و دیوار دور شد تا اینکه جا برای نشستن مردم بازد شد و آن حضرت خود شروع به غذا دادن آنان کرد تا همه سیر شدند و همواره خود میخورد و به همه قوم ما هدیه میداد. هنگامی که مهمانان بیرون رفتند بر بالای دیگ رفتم و دیدم که دیگ پُر از غذا، و تنور پر از نان بود.

انس روایت کرده که ابوطلحه، زمانی که اثر گرسنگی را در پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دید مرا به نزد آن حضرت فرستاد. هنگامی که پیامبر مرا دید فرمود: ابوطلحه تو را فرستاده است؟ گفتم: آری. پس به همه همراهانش فرمود: برخیزید. ابوطلحه گفت: ای ام سلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مردم میآید و ما غذایی نداریم که آنان را اطعام کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ام سلیم هر چه داری بیاور. پس او چند قرص جو پیشآورد. پیامبر بدان امر کرد پس ریز ریز شد و ام سلیم خیک روغنی را فشرد و پیامبر آن را گرفت سپس

دستش را بر سر نان و آبگوشت گذاشت و ده نفر ده نفر صدا میکرد آنان آمدند و خوردند تا سیر شدند و شمار آنها هفتاد تا هشتاد مرد بودند.

ابوهریره در باره اصحاب صفه روایت کرده است: من در مقابل آنان کاسهای گذاشتم پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را بر روی کاسه گذاشت و آنان از آن خوردند و کاسه همچنان پر بود و اثر انگشتان آنان به جا مانده بود.

و مانند این حدیث را ثابت بنانی از انس در عروسی زینب دختر جحش روایت کرده است.

و روایت شده که ام شریک ظرفی روغن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم له خدمتکار امر کرد و او ظرف روغن را خالی کرد و بازگرداند. ام شریک آمد و ظرف روغن را پرُ یافت و برای زمانی طولانی از آن، روغن میگرفت و این کار پیامبر برای او افتخاری به جای نهاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاسهای عسل به پیرزنی بخشید و او پیوسته میخورد و تمام نمیشد. یکی از روزها آنچه در کاسه بود به ظرفی تبدیل شد و زود تمام شد. پیرزن نزد پیامبر آمد و آن حضرت را از مسأله با خبر کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کار اول، کار خداوند و کار دوم، نتیجه و دستاور کار خودت بود.

جابر گوید: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از آن حضرت طعام خواست و پیامبر به او یک وسق (شصت پیمام) غذا داد. آن شخص و همسرش و خدمتکارش از آن میخوردند تا اینکه آن را وزن کردند. نزد پیامبر آمده و آن حضرت را از کارش با خبر کرد. پیامبر فرمود: اگر آن را وزن نمیکردید، از آن میخوردید و همچنان برای شما میماند.

جابر بن عبدالله و براء بن عازب و سلمه بن اکوع و مسور بن مخرمه روایت کردهاند: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با هزار و پانصد سپاه در گرمای شدید به حدیبیه آمد. گفتند: ای رسول خدا آبی نیست و وادی خشک شده و قریش در بلدح آب فراوانی دارند. پیامبر دلوی از آب خواست. پس از آن دلو وضو گرفت

و با دهان مضمضه کرد سپس در دهانش برگردانید و امر فرمود که در چاه بریزند. پس چاه فوران کرد و ما سیراب شدیم و از آب آن برای ذخیره برداشتیم.

در روایتی اینگونه آمده است: تیری از تیردانش بیرون آورد و در چاه انداخت و آب چاه فوران کرد در حالی که بر لبه چاه نشسته بودند، با دستانشان از آب بر میداشتند.

ابوعوانه و ابوهریره روایت کردهاند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تیری به ناجیه بن عمرو داد و امر فرمود که در چاه فرو کند. پس چاه پر از آب شد. زنی به نزد پیامبر آمد و اینگونه سرود:

ای کسی که آب از چاه میکشی، دلوم را بگیر. من مردم را دیدم که تو را ستایش میگویند.

به خوبی تو را تمجید و ثنا میگویند. من نیز همانگونه که آنان به تو امید دارند، به تو امید دارم.

ناجیه اینگونه او را پاسخ گفت:

من کنیزی را با آب دیدم. همانا من کسی هستم که آب میکشم و اسمم ناجیه است.

و ضربهای ضعیفی که آبدار بود در زیر سینههای سرکش زدم.

در روایت دیگر آمده است که پیامبر آن تیر را به عازب داد و فرمود: این تیر را در یکی از چاههای حدیبیه فرو ببر. قریش آمدند در حالی که سهیل بن عمرو همراهشان بود و بر چاه مشرف شدند در حالی که چشمهها در زیر تیر میجوشید. پس قریش گفتند: ما چیزی که امروز دیدیم را هرگز ندیدهایم و این گوشهای از سحر و جادوی محمد است. هنگامی که به مردم فرمان کوچ داد فرمود: هر چه نیاز دارید از آب بردارید و سپس به براء فرمود: برو و تیر را برگردان. چون از آن کار فارغ شده و کوچ کردند براء تیر را برداست و آب خشکید گویی اصلا در آنجا آبی نبوده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از غزوههایش در حالی که آب تمام شده بود به من امر فرمود: ای علی

برخیز و ظرف

ص: 50

کوچکی بیاور. گوید: نزد آن حضرت رفتم و ایشان دست راستش را در ظرف گذاشت و دست من نیز با دست پیامبر بود. سپس فرمود: بچوش، و آب جوشید.

در روایت سالم بن ابی جعد و انس آمده است: آب از میان انگشتان آن حضرت بیرون میآمد گویی چشمههایی بود. ما نوشیدیم و سیراب شدیم و این ماجرا در روز شجره بود و آنان هزار و پانصد نفر بودند.

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک از شدت تشنگی نزد آن حضرت شکایت کردند. پیامبر تیری به یک نفر داد و فرمود: برو پایین و در چاه فرو کن. او این کار را انجام داد و آب فوران کرد و به بالای چاه آمد و سی هزار نفر با چهارپایانشان از آن سیراب شدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را در زیر آبی در دامنه کوهی در دره مشقق قرار داد. پس آب از دستان آن حضرت میریخت و آب به شدت سرازیر میشد تا جایی که نوا و صدائی همچون صدای آذرخش از آن شنیده شد. پس مردم نوشیدند و نیازشان را از آن برداشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر شما باقی بمانید یا یکی از شما زنده بماند یقینا خواهد شنید که این درّه از درههای پیش و پس از خود حاصلخیزتر است. گفته شده: آن دره تا به امروز همانگونه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود.

در روایت ابو قتاده اینگونه آمده است: آنگاه که پیامبر دستش را در آن گذاشت آب از میان انشگتان آن حضرت فوران میکرد تا جایی که لشکر بزرگ از آن نوشیدند و سیراب شدند و برای غزوه بنی مصطلق از آن توشه برداشتند.

در روایت علقمه بن عبدالله آمده است: آن حضرت دستش را در ظرف گذاشت و آب شروع به جوشیدن از میان انگشتان او کرد. و فرمود: بشتابید برای وضو، و برکت از آنِ خداوند است. پس همه مردم وضو گرفتند.

در حدیث ابولیلی اینگونه ذکر شده است: از تشنگی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت بردیم. ایشان دستور داد حفرهای حفر کنند. حفره حفر شد و پیامبر بر آن پوستینی قرار داد و دستش را بر آن گذاشت

و فرمود: آیا آبی هست؟ پس به کسی که ظرف در دست داشت فرمود: بسم الله بگو و آب بر روی دستم بریز. او

ص: 51

انجام داد و دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میجوشید تا جایی که مردم سیراب شده و به ستورانشان آب دادند.

در یکی از غزوهها لشکریان از نبود آب به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکایت بردند. پس پیامبر دستش را در کاسه گذاشت، کاسه از (آب) دست پیامبر به تنگ آمد. پس به مردم فرمود: بنوشید. لشکریان نوشیدند و سیراب شده و وضو گرفتند و توشهدانها را پُر کردند. (1)

محمد بن منکدر گوید: از جابر شندیم که میگفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که من مریض بودم و هوشیار نبودم به عیادت من آمد و وضو گرفت و از آبِ وضویش بر من ریخت. و من هشیار شدم. بخشی از حدیث.

طفیل عامری از بیماری جذام به نزد آن حضرت شکایت برد. پیامبر ظرفی طلبید سپس از آب دهانش در آن ریخت و امر فرمود که بدان غسل کند. او غسل کرد و سلامتیاش را بازیافت.

حسان بن عمرو خزاعی در حالی که جذام گرفته بود به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد. پیامبر کمی آب برای او خواست و در آن، آب دهان ریخت سپس به او امر فرمود که بر خود بریزد. او آب را بر روی خود ریخت و از بیماریش نجات یافت و قومش اسلام آوردند.

قیس لخمی در حالی که بیماری پیسی گرفته بود به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آن حضرت از آب دهانش بر وی ریخت و او از بیماری بهبودی یافت.

محمد بن خاطب گوید: دیگ آب جوش در کودکیام بر بازویم ریخت. مادرم مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد. مادرم گوید: پیامبر در دهانم آب دهان ریخت و بازویم را مسح کرد و در حالی که آب دهان میریخت میفرمود: «ای پروردگار مردم، سختی را بزدای! و شفا بده که تو شفا دهندهای و هیچ شفا دهندهای

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 89 - 92

جز تو نیست، شفائی که هیچ گونه بیماری را باقی نگذارد.» پس به اذن خدا بهبودی یافت.

فائق گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر کودک خردسالی را مسح کرد و فرمود: یک قرن زندگی کن. پس او صد سال زیست.

زنی فرزندش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا او را تبرک کند و آن کودک، موهای زائد داشت. پس پیامبر با دستش سر آن کودک را مسح کرد و موی سرش صاف شد و بیماریش بهبود یافت.

ابن بطه روایت کرده که آن کودک مهلّب بود و این خبر به اهل یمامه رسید. پس زنی کودکی را نزد مسیلمه کذاب برد و او سرش را مسح کرد و کودک کچل شد و نسل او تا به امروز همینگونه هستند.

دست شخصی انصاری به نام عبدالله بن عتیک در جنگ احد قطع شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را چسبانید و بر او دمید و به صورت اولش درآمد.

و آن حضرت در چشم علی علیه السلام در حالی که در روز خیبر چشم درد داشت، آب دهان ریخت و بیدرنگ سلامتیاش را بازیافت.

در نبرد احد چشم قتادهٔ بن ربعی یا قتادهٔ بن نعمان انصاری از کاسه در آمد. پس گفت: ای رسول خدا به فریادم برس. پیامبر چشم را با دستش گرفت و آن را به حال اول برگداند و از چشم دیگرش سالمتر شد. چشم مانده بیمار میشد اما چشمی که به وسیله پیامبر بهبود یافته بود عیب و بیماری پیدا نمیکرد. پس به صاحب دو چشم ملقب شد، یعنی جای آن یک چشم دو چشم دارد. خورنق اوسی سروده است:

از میان ما کسی است که چشمش بر صورتش افتاد. پس به وسیله مصطفی به بهترین حالت برگردانده شد.

به حال اول و بهترین حالتش بازگردانده شد پس خوشا به حال چشمم و خوشا به حال دستم.

پای یکی از اصحاب آن حضرت زخمی شد و پیامبر با دستش آن را مسح کرد و در همان حال و بلافاصله بهبودی یافت.

سر زانوی محمد بن مسلمه در روزی که کعب بن اشرف کشته شد آسیب دید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دستش او را مسح کرد و از دیگر سر زانویش تشخیص داده نمیشد.

عبدالله بن انیس هم جراحتی در چشم یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر آن مالید به نحوی که از چشم دیگرش تشخیص داده نمیشد.

عروه بن زبیر از زهره نقل کرده که گوید: او اسلام آورد و چشمش آسیب دید. به او گفتند: لات و عزّی به تو آسیب رساندند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چشمش را به حال اول بازگرداند. پس قریش گفتند: اگر آنچه محمد آورده خوب بود، زهره پیش از ما بدان تمایل پیدا نمیکرد. پس این آیه نازل شد: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ»(1) {و کسانی که کافر شدند، به آنان که گرویده اند گفتند: «اگر [این دین] خوب بود، بر ما بِدان پیشی نمی گرفتند.}

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله بن عتیک را به سوی قلعه ابو رافع یهودی فرستاد. به صورت ناگهانی بر او وارد شد در حالی که ابورافع در خانهای تاریک بود و نمیدانست او کیست. گفت: ای ابا رافع! گفت: کیستی؟ پس به سمت صدا جهید و بر او ضربهای وارد کرد و بیرون رفت. ابورافع فریاد زد. سپس بر او وارد شد و گفت: ای ابا رافع چرا فریاد کشیدی؟ گفت: مردی در خانه مرا زد. پس ضربهای دیگر بر او وارد کرد و او پایین میآمد که ساقش شکست، پس پایش را در چیزی پیچاند. هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید. با او سخن گفت و فرمود: پایت را دراز کن. او پایش را دراز کرد و پیامبر دست بر آن مالید و بهبود یافت.

روایت شده که پیامبر در چاهی بیآب آب دهان ریخت و چاه جوشید تا جایی که بدون استفاده از دلو و طناب از آن مینوشیدند.

1- . احقاف / 11

زنی پر رو و بینزاکت بود، این زن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید که چیزی میخورد. زن لقمهای از وسط دهان پیامبر خواست. پیامبر به او داد و پس از آن ماجرا آن زن داری شرم و حیا شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر پستان گوسفندی که نازا و بیشیر بود دست مالید، پس شیر از پستان گوسفند سرازیر شد و این ماجرا سبب شد این مسعود ایمان بیاورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روزی گرم هنگامی که از خواب بیدار شد مقداری آب طلبید. دستش را در آب شست سپس مضمضه کرد و آب دهانش را بر روی درخت تمشکی ریخت. صبح کردند در حالی که آن درخت تمشک ضخیم شد و ثمر داد و میوههایی رسیدهای داد که رنگ (درخت) ورس و بوی عنبر و طعم شهد به پای آن نمیرسید. سوگند به خدا گرسنهای از آن نمیخورد مگر اینکه سیر میشد و تشنهای از آن نمینوشید مگر اینکه سیراب میشد و هیچ مریضی از آن تناول نمیکرد جز اینکه بهبودی مییافت و هیچ حیوانی از برگ آن تغذیه نمیکرد مگر اینکه شیرش سرازیر میشد و مردم از برگ آن شفا میخواستند و به عنوان خوراک و نوشیدنی استفاده میشد و در اموالمان رشد و برکت یافتیم. پیوسته بر همین منوال بود تا اینکه یک روز صبح میوههای آن بر زمین افتاده بود و رنگش زرد شده بود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شد کیفیت میوههای آن درخت در بزرگی و مزه و بو پایینتر آمده بود و سی سال بر وفات حضرت سپری شد و روزی صبح کردیم در حالی که شادابی و سرزندگی شاخههای درخت از بین رفته بود. و چون امیرالمؤمنین شهید شد پس از آن دیگر هیچ میوهای نه کم نه زیاد، نداد. مدت زمانی طولانی پس از آن سپری شد و صبح کردیم و دیدیم از ساق آن خون تازه جوشیده و برگهایش خشک شده و آبی همچون آبِ گوشت از آن میچکد و در این هنگام بود که امام حسین علیه السلام شهید شد.

امالی طوسی: زید بن ارقم در ضمن روایتی طولانی نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرسنه شد. پس فاطمه علیها السلام حسن و حسین را دید که از گرسنگی گریه میکنند و پیامبر از آب دهانش در دهان آنها گذاشت تا اینکه سیر

شدند و به خواب رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همراه علی علیه السلام به خانه ابن هیثم رفت. او گفت: ای رسول خدا خوش آمدید چقدر دوست داشتم تو و یارانت به نزد من بیائید اما غذایئ داشتم و در میان همسایگانم توزیع کردم. فرمود: جبرئیل مرا به امر همسایه سفارش کرد تا جایی که گمان کردم همسایه از من ارث میبرد. گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به درخت نخلی در کنار خانه نگریست و فرمود: ای ابا هیثم در باره این درخت اجازه میدهی؟ گفت: ای رسول خدا این درخت بیثمر است و هرگز میوهای نداده است. هر چه میخواهی با آن بکن. فرمود: ای علی کاسهای آب برایم بیاور. پیامبر از آن نوشید و آب دهانش را در کاسه ریخت سپس بر درخت نخل ریخت و آن درخت پر از شاخههای خرما نورس و رسیده شد و به هر اندازهای بود که میخواستیم. فرمود: ابتدا به همسایگان بدهید. ما خوردیم و آب خنکی نوشیدیم تا اینکه سیر شدیم. پس پیامبر فرمود: ای علی این از نعمتهایی است که در روز قیامت از آن بازخواست میکنند، ای علی برای خانوادهات فاطمه و حسن و حسین از آن بردادر. گوید: آن نخل همواره در نزد ما بود و ما آن را «نخل همسایهها» مینامیدیم تا اینکه یزید در عام الحرهٔ آن را قطع کرد. (1)

توضیح: فتّ الشیء: یعنی آن چیز را شکست. بلدح با فتحه باء و دال و سکون لام اسم مکانی در حجاز در نزدیکی مکه است. جوهری گوید: از جمله مثلهای که در باره اظهار حزن به نزدیکان گویند این مثل است:

«لکن علی بلدح قوم عجفی»: بر بلدح قومی خشک هستند.

این جمله را شخصی به نام بیهس ملقب به شترمرغ گفت زمانی که قومی را دید که در حاصلخیزی و رفاه به سر میبرد و اهل او در سختی هستند. و گوید: الماتح شخصی است که آب از چاه میکشد. و گوید: قاظ بالمکان و تقیظ به: زمانی است که در مکانی در تابستان اقامت کند. «الطوی» به معنای گرسنگی است.

سخن او: «فتملّت» اصل آن تملّأت به معنای امتلأت بوده که مخفف شده است.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 101 - 105

29. مناقب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شخص بدهکاری که بر او گذر کرد و طلبکار بدهیهایش را از او طلب میکرد فرمود: خرمایت را به صف قرار ده به گونهای که هر چیز در مکانش قرار بگیرد. سپس آمد و بر آن نشست و او برای هر شخصی پیمانه گرفت تا اینکه حقشان را کامل گرفتند و خرما باقی ماند گویی کسی بدان دست نزده است.

عامر بن کریز در روز فتح، پسرش عبدالله بن عامر را که پنج یا شش ساله بود به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و گفت: ای رسول خدا او را تربیت کن. فرمود: اینچنین فرزندی تربیت نمیشود، و او را گرفت و در دهانش آب دهان ریخت. کودک آب دهان رسول خدا را چشید و مزه کرد. پس پیامبر فرمود: او سیراب کننده خواهد بود. پس آن کودک بر زمینی پا نمینهاد مگر اینکه آب برایش آشکار میشد و او آبگاههای معروفی داشت و نباح و جحفه و بستان ابن عامر از آنِ اوست.

در مسلم آمده است: جابر روایت کرده که ام مالک ظرفی از روغن را به پیامبر هدیه داد. پسرانش به نزد او آمده و نان خورش خواستند اما غذائی در نزدشان نبود. ام مالک به سراغ ظرفی رفت که در آن به پیامبر روغن هدیه داده بود و در آن روغن یافت. و پیوسته از آن نان خورش درست میکرد تا اینکه آن را عصیر کرد. پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آن حضرت به وی فرمود: آن را عصیر کردی؟ گفت: آری. فرمود: اگر آن را ترک میکردی پیوسته برایت باقی میماند. (1)

توضیح: لمظ و تلمّظ: یعنی با زبانش یاقی مانده غذا را در دهانش لیسید، یا زبانش را بیرون آورد و به لبهایش مالید.

30. اعلام الوری: از معجزات حضرت خاتم النبیین صلی اللّه علیه و آله ماجرای گوسفند ام معبد است. و آن هنگامی بود که آن حضرت از مکه به طرف مدینه مهاجرت میفرمود ابو بکر و عامر بن فهیره همراه ایشان بودند و راهنمای آنان عبد اللّه بن اریقط لیثی بود. در این هنگام بر امّ معبد خزاعی گذر کردند، امّ معبد در

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 117 ، 118، 121.

حالی که جامه ای را به خود پیچیده بود، در کنار خیمه خود نشسته بود. حضرت رسول و همراهان از وی مقداری گوشت و خرما خواستند، لیکن وی چیزی نداشت تا به آنان بفروشد در این موقع حضرت و همراهانش زاد و توشه ای نداشتند و لذا از این زن طعام و غذا طلب کردند، ام معبد گفت: اگر ما چیزی داشتیم احتیاجات شما را رفع میکردیم، و نمیگذاشتیم شما از بی طعامی ناراحت شوید. حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله به گوشه خیمه نظر افکند، فرمود: ای ام معبد پس این گوسفند چیست؟ عرض کرد: این گوسفند به علت مرضی که دارد از سایر گوسفندان باز مانده است، حضرت فرمود: آیا در پستان او شیری وجود دارد؟ عرض کرد: این گوسفند مریض است و در پستان او شیر وجود ندارد، حضرت فرمود: آیا اجازه میدهی من او را بدوشم؟ عرض کرد: آری پدر و مادرم فدایت گردد، اگر در پستان او چیزی باشد شما در دوشیدن مجاز هستید. حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله گوسفند را طلبید و با دست مبارک خود پستان او را گرفت، و نام خدا را بر زبان جاری کرد و گفت: «خداوندا مرا در گوسفند این زن برکت مرحمت فرما» در این هنگام گوسفند پاهای خود را از هم باز کرد و شیر از پستانش جاری گردید، حضرت ظرفی را طلب کرد تا با دست خود شیر گوسفند را بدوشد در این موقع ظرفی که وسیله آبخوری آن جماعت بود خدمت پیامبر آوردند، حضرت از گوسفند مقداری شیر دوشید به اندازهای که روغن و چربی آن بالا آمد. حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله ابتدا از آن شیر مقداری به ام معبد مرحمت فرمودند و او از آن آشامید تا آنگاه که سیر شد، و پس از این اصحاب خود را نیز سیراب کرد و در آخر همه، خودش هم میل فرمود، و گفت: ساقی قوم بعد از اینکه دیگران سیراب شدند میخورد، باری همگان از شیر این گوسفند استفاده کردند، و پس از مدتی تشنگی و گرسنگی کاملا سیراب شدند. حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله بار دیگر از این گوسفند شیر دوشید، و پس از مدتی استراحت از این محل گذشتند، پس از اینکه پیامبر تشریف بردند زوج این زن ابو معبد از راه رسید، و یک عدد بز لاغری هم با خود آورده بود، هنگامی که چشمش به شیر افتاد گفت: این شیر را از کجا آورده اید؟ در این جا گوسفندی که شیر بدهد موجود نبود و بقیه گوسفندان هم از این محل دور بودند. ام معبد گفت: نه

به خدا قسم مرد با برکتی از منزل ما عبور کرد و ماجرای او از این قرار است. روایت را به صورت کامل روایت کرده است. (1)

مناقب: هند بنت جون و حبیش بن خالد و الومعبد خزاعی همین حدیث را روایت کردهاند. (2)

31. خرائج: روایت شده که ابن کوّاء به علی علیه السّلام گفت: برای چه از میان فرزندان عبد المطلب، تو وصی پیامبر شده ای؟ علی علیه السّلام فرمود: می خواهی تو را خبر دهم. هنگامی که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»(3) {و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده.} نازل شد، من و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چهل مرد را دعوت کردیم و پیامبر به من دستور داد ران گوسفندی را پختم. و یک صاع نیز نان آماده کردم و نزدیک آوردم. سپس ده نفر از بزگان آنان جلو آمده و همه خوردند و سیر شدند اما غذا همان گونه ماند. برخی از آنان به اندازه یک بچه حیوان گوشت خورد و به اندازه شانزده رطل نوشید. همه آنها از آن خوردند. بعد ابو لهب گفت: او شما را سحر کرد. آنگاه همه متفرق شدند. بار دوّم آنها را دعوت کرد و فرمود: «هر یک از شما دعوتم را قبول کند برادر و وصی و وارث من است.» و به همه آنها اسلام را عرضه کرد ولی هیچ یک از آنها قبول نکردند، تا اینکه به من رسید، من به او جواب مثبت دادم با اینکه از همه آنها کوچکتر بودم و چشمم از همه ضعیف تر و ساق پایم از همه باریکتر بود. و بعد به من انعام داد. و به خاطر همین، من وصی او هستم. (4)

1- . اعلام الوری : 16 چاپ اول و 32 چاپ دوم.
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 105
3- . شعراء : 214
4- . این حدیث و بسیاری از احادیثی که پیشتر ذکر شد را در نسخه چاپ شده کتاب خرائج نیافتم و پیشتر گفتیم نسخه چاپ شده، خلاصه کتاب خرائح است.

باب هشتم : معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دفع شرّ دشمنان

آیات:

- فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.(1)

{و به زودی خداوند [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد، که او شنوای داناست. }

- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُواْ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ. (2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بر خود، یاد کنید: آن گاه که قومی آهنگ آن داشتند که بر شما دست یازند، و [خدا] دستشان را از شما کوتاه داشت. }

- كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى المُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ. (3)

{ همان گونه که [عذاب را] بر تقسیم کنندگان نازل کردیم. همانان که قرآن را جزء جزء کردند [به برخی از آن عمل کردند و بعضی را رها نمودند]. }

و فرموده خداوند متعال: إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللّهِ إِلهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. (4)

ص: 60

1- . بقره / 137
2- . مائده / 11
3- . حجر / 90 - 91
4- . حجر / 95 - 96

{که ما [شرّ] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد. همانان که با خدا معبودی دیگر قرار می دهند. پس به زودی [حقیقت را] خواهند دانست. }

- وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ فَأَذَاقَهَا اللّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ * وَلَقَدْ جَاءهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ. (1)

{و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می رسید، پس [ساکنانش] نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند، و خدا هم به سزای آنچه انجام می دادند، طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید. و به یقین، فرستاده ای از خودشان برایشان آمد، اما او را تکذیب کردند، پس در حالی که ظالم بودند آنان را عذاب فرو گرفت. }

- وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا * وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا. (2)

{و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم. و بر دلهایشان پوششها می نهیم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان سنگینی [قرار می دهیم] و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند. }

و فرموده خداوند متعال: وَإِن كَادُواْ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الأَرْضِ لِيُخْرِجوكَ مِنْهَا وَإِذًا لاَّ يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلاَّ قَلِيلاً * سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلاَ تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً. (3)

{و چیزی نمانده بود که تو را از این سرزمین برکَنند، تا تو را از آنجا بیرون سازند، و در آن صورت آنان [هم] پس از تو جز [زمان] اندکی نمی ماندند. سنّتی که

1- . نحل / 112 - 113
2- . اسری / 45 - 46
3- . اسری / 76 - 77

همواره در میان [امتهای] فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته ایم [جاری] بوده است، و برای سنت [و قانون] ما تغییری نخواهی یافت. }

- أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ. (1)

{آیا خدا کفایت کننده بنده اش نیست؟ و [کافران] تو را از آنها که غیر اویند می ترسانند و هر که را خدا گمراه گرداند برایش راهبری نیست. }

تفسیر: طبرسی رحمه الله در باره این سخن خداوند «فسیکفیکهم الله» گوید: خداوند پیامبرش را به نصرت و دفع شرّ دشمنان آن حضرت از یهود و نصاری که با او مخالفت کرده وعده داده است و در این آیه دلالتی آشکار بر پیامبری و صداقت آن حضرت نهفته است. (2)

در این فرموده خداوند «إذ همّ قوم» در باره کسانی که بدانها دست یازیده شده اختلاف نظر وجود دارد و این اقوال ذکر شده است:

قول اول: اینان یهود بودند و قصد داشتند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حملهور شوند. این افراد از قبیله بنی نظیر بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه با عدهای از یارانش بر آنان وارد شدند و این قبیله پیمان بسته بودند که جنگ را ترک کنند و با آن حضرت در پرداخت دیهها همکاری نمایند. پیامبر فرمود: یکی از اصحاب من، دو نفر را که امانامهای از من همراهشان بوده را کشته است پس پرداخت دیه آن دو بر من لازم شد و من خواستم آنان، در این امر با من همکاری کنند. آنان گفتند: بله، بنشین تا تو را اطعام کرده و خواستهات را بر آورده سازیم، و درصدد بر آمدند که بر پیامبر حملهور شده و آن حضرت را به قتل برسانند. خداوند پیامبرش را آگاه کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یارانش را از آن باخبر کرد و توانستند از آنجا بازگردند. آن جریان یکی از معجزات پیامبر بود که از مجاهد و قتادۀ و بیشتر مفسران روایت شده است.

1- . زمر / 36
2- . مجمع البیان 1 : 218

قول دوم: قریش شخصی را فرستادند تا بر پیامبر حملهور شده و آن حضرت را به قتل برساند. آن مرد بر پیامبر وارد شد درحالی که شمشیری آخته در دست داشت. پیامبر به او فرمود: شمشیر را به من نشان بده. آن شخص شمشیر را به پیامبر داد و هنگامی که شمشیر در دست پیامبر قرار گرفت، گفت: چه چیز مرا از قتل تو بازداشت؟ فرمود: خداوند تو را از این کار بازداشت. آنشخص شمشیر را دور انداخت و اسلام آورد. اسم آن مرد عمرو بن وهب جمحی بود که صفوان بن امیه او را فرستاده بود تا پس از نبرد، بدر پیامبر را به صورتت ناگهانی به قتل برساند. و آن ماجرا سبب اسلام آوردن عمرو بن وهب شد. حسن این روایت را نقل کرده است.

قول سوم: معنا و مقصود آیه لطف و مرحمتی است که با دفع کردن دشمنانشان از آنان به ایشان روا داشته بود، زمانی که درصدد بودن آنان را با اموری که بدان مشغول میشوند از بین برده و ریشهکن کنند؛ از جمله بیماریها و خشکسالی و مرگ بزرگانشان و هلاک شدن چهارپایان و دیگر اسبابی که به واسطه آن، به دنبال کشتار مسلمانان بودند. این روایت را جبائی نقل کرده است.

قول چهارم: سخن واقدی است که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با گروهی از بنی ذبیان و محاربان در «ذی امر» جنگید. پس آنان در قله کوهها پناه گرفتند و پیامبر در جایی که آنان را میدید اقامت کرد. آن حضرت برای قضای حاجت رفت و باران بر او بارید و پیراهنش خیس شد. پس پیراهنش را بر درختی پهن کرد و در زیر درخت خوابید و اعراب در انتظار او نشستند. سرور آنان که دعثور بن حارث بود آمد تا اینکه بر بالای سر پیامبر با شمشیر برهنه ایستاد و گفت: ای محمد چه کسی امروز میتواند مرا از کشتن تو بازدارد؟ فرمود: خداوند. در این هنگام جبرئل ضربهای بر سینه او نواخت و شمشیر از دستش رها شد و پیامبر بلافاصله شمشیر را برداشت و بر بالای سرش ایستاد و فرمود: چه کسی امروز قادر است مرا از کشتن تو باز دارد؟ گفت: هیچ کس این قدرت را ندارد، و من گواهی میدهم هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد فرستاده خداوند است. پس این آیه نازل شد و بدین گونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بلائی که در صدد

بودند بر سر آن حضرت بیاورند نجات یافت و این نعمتی برای مؤمنان است زیرا که بودن پیامبر در میان آنان نعمتی بر آنها است.

در باره این فرموده خداوند «کما انزلنا علی المقتسمین» گفته شده: در باره آن، دو قول و نظر است:

یکی اینکه: معنای آیه به این صورت است که ما قرآن را بر تو نازل کردیم همانگونه که بر تقسیم کنندگان که یهود و نصاری هستند، نازل کردیم. «الذین جعلوا القرآن عضین» عضین جمع «عضۀ» است و اصل آن «عضوۀ» بوده که واو از آن کم شده است. و «التعضیۀ» به معنای پراکندن است، یعنی: قرآن را همچون اعضای قربانی، عضو عضو کرده و پراکنده ساختند. پس به برخی از آن ایمان آورده و به بخشی دیگر از آن کفر ورزیدند و گفته شده از این جهت آنان را تقسیم کنندگان نامیده که کتابهای خداوند را تقسیم کرده و به برخی از آن ایمان آورده و به برخی دیگر کفر ورزیدند.

نظر دوم اینکه: معنای آیه بدین صورت است که من شما را به عذابی هشدار میدهم همانگونه که بر تقسیم کنندگانی که مسیر مکه را تقسیم کرده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان به وی ممانعت ورزیدند. مقاتل گوید: اینان شانزده مرد بودند که ولید بن مغیره در ایام موسم (حج) آنان را فرستاده بود و به هر کسی که به مکه میآمد میگفتند: فریب مردی را که از آئین ما خارج شده و ادعای پیامبری میکند نخورید. پس خداوند عذابی بر آنان فرو فرستاد و با ناگوارترین مرگ هلاک شدند. سپس اینگونه آنان را توصیف کرده است: «الذین جعلوا القرآن عضین» یعنی قسمت قسمت کردند. پس گفتند: سحر است. و گفتند: اسطورههای پیشینیان است و گفتند: آن را به دروغ بر خود بسته است. این حدیث را ابن عباس نقل کرده است. (1)

1- . مجمع البیان 6 : 344 - 345 شریف رضی در کتاب مجازات قرآن ص 104 معنای دیگری برای عضین ذکر کرده و گوید: تاویل دیگری برای عضین این است که به معنای کذب باشد که جمع کلمه عضۀ به معنای کذب و دروغ است. زبان شناسان معتمد برای «العضۀ» معنای مختلفی از جمله سخن چین، دروغ، سحر، ذکر کرده اند.

این فرموده خداوند «انّا کفیناک المستهزئین» یعنی شرّ استهزاء کنندگان، و استهزای آنان را با از بین بردنشان از تو دفع کردیم. این افراد پنج نفر از قریش بودند: عاص بن وائل، ولید بن مغیره، ابوزمعهٔ که اسود بن مطلب، و اسود بن عبد یغوث، حارث بن قیس. این قول از ابن عباس و ابن جبیر روایت شده است. و گفته شده: آنان شش گروه از محمد بن ثور بودند و ششمین آنان حارث بن طلاطله و مادرش غیظلهٔ بود. گویند: جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد درحالی که استهزاء کنندگان خانه خدا را طواف میکردند. جبرئیل برخاست و پیامبر در کنار او بود. پس ولید بن مغیرهٔ مخزومی بر آن حضرت گذر کرد و پیامبر با دستش به ساق او اشاره کرد و ولید بر شاخهای از خزاعهٔ گذر کرد در حالی که لباسش را میکشید، پس خاری به لباسش چسبید و تکبر و غرور به او اجازه نداد که سرش را پایین آورد و خار را بیرون آورد و آن خار بر ساق پایش ضربه میزد و پایش را خراشید و در اثر آن پیوسته مریض بود تا اینکه مُرد. و عاص بن وائل سهمی بر آن حضرت گذر کرد و جبرئیل به پایش اشاره کرد پس عاص بر بوته خاری افتاد و خار در کف پایش فرو رفت. او گفت: چیزی مرا گزید و پی در پی آن را میخارید تا اینکه مُرد. و اسود بن مطلب ابن عبد مناف بر آن حضرت عبور کرد. پس به چشم او اشاره کرد و او کور شد و گفته شده: برگی سبز را به سمت او پرتاب کرد و او کور شد و سرش را بر دیوار میزد تا اینکه مُرد. و اسود بن عبد یغوث بر آن حضرت گذر کرد. پس به شکمش اشاره کرد و او آب طلبید و مُرد. و گفته شده: بادی گرم بر او وزید و سیاه شد و به نزد خانوادهاش آمد اما وی را نشناختند پس مُرد. و او میگفت: خدای محمد مرا کُشت. و حارث بن طلاطلهٔ بر او گذر کرد. پس به سرش اشاره کرد و از بینیاش چرک بیرون آمد و مُرد. و گفته شده: حارث بن قیس ماهی آغشته به نمک گرفت و خورد و در نتیجه آن تشنه شد و پیوسته آب مینوشید تا اینکه شکمش پاره شد و مُرد. (1)

1- . مجمع البیان 6 : 346 - 347

این فرموده خداوند «ضرب الله مثلاً قريةً» یعنی مثل شهری. «کانت آمنهٔ» یعنی دارای امنیت. «مطمئنهٔ» یعنی شهری ثابت و پابرجا که اهالیش در آن آرامش دارند و به خاطر ترس و تنگنا، نیازی به نقل مکان از آنجا به جایی دیگر ندارند. «یأتیها رزقها رغداً من کلّ مکان» یعنی روزی فراخ، از هر مکان و سرزمینی به آنجا میآید. همانگونه که خداوند سبحان میفرماید: «يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ»(1) {محصولات هر چیزی- که رزقی از جانب ماست- به سوی آن سرازیر می شود. }

«فکفرت بأنعم الله» یعنی اهل این شهر کفران نعمت کردند. «فأذاقها الله» یعنی خداوند به خاطر کردارهای ناشایست، آنان را به گرسنگی و ترس گرفتار کرد و اثر و بازتاب ترس و گرسنگی را لباس نامیده است زیرا بازتاب گرسنگی و لاغری بر انسان ظاهر میشود همانگونه که لباس ظاهر میگردد. و گفته شده: تشبیه به این خاطر است که گرسنگی و ترس، همانند لباس آنان را فرا میگیرد. گفته شده: این شهر، مکه است. از ابن عباس و مجاهد و قتادهٔ این نظر نقل شده است. خداوند با هفت سال گرسنگی آنان را عذاب داد و با این وجود، آنان از پیامبر و یارانش که مبادا بر قافلههایشان هجوم ببرند، ترس و دلهره داشتند. و آن زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد: «خداوندا بر مضر سخت بگیر و سالهای آنان را همچون خشکسالیهای زمان یوسف پیامبر قرار بده.» و گفته شده: شهری بود که پیش از پیامبر ما، خداوند پیامبری را به سوی آنان فرستاد و آنان به او کفر ورزیدند و او را به قتل رساندند و خداوند با ریشهکندن، آنان را عذاب داد. «و لقد جاءهم رسول منهم» یعنی اهل مکه که خداوند فرستادهای از جنس خودشان را برای آنان فرستاد. پس او را تکذیب کرد و نبوتش را انکار کردند. «فأخذهم العذاب و هم ظالمون» یعنی ترس و گرسنگی مذکور که دامنگیرشان شد و قتل و کشتاری که در جنگ بدر و دیگر جنگها بدانها رسید. (2)

در باره این فرموده خداوند: «و إذا قرأت القرآن» گوید: در باره قومی نازل شد که شبانه در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار کعبه قرآن تلاوت

1- . قصص / 57
2- . مجمع البیان 6 : 389 - 390

مینمود و نماز میگزارد، آن حضرت را آزار میدادند و به سوی ایشان سنگ پرتاب میکردند و اجازه نمیدادند مردم را به سوی دین دعوت کند. پس خداوند سبحان میان آنان و پیامبرش مانع ایجاد کرد تا او را آزار و اذیت ندهند. جبّانی و زجّاج این قول را روایت کردهاند. «جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة» کلبی گوید: این افراد ابوسفیان و نضر بن حارث و ابوجهل و ام جمیل همسر ابو لهب بودند که خداوند، پیامبرش را در زمان قرائت قرآن از دیدگان آنها پنهان میکرد و آنان به سمت او میآمدند و بر آن حضرت گذر میکردند اما او را نمیدیدند. «حجاباً مستوراً» گفته شده: یعنی حجاب پوشاننده. اخفش این را ذکر کرده است. و فاعل گاهی در لفظ اسم مفعول میآید مانند مشؤوم و میمون. و گفته شده: این کلمه بر بنای نسبت است یعنی داری ستر و پوشش. و گفته شده: مستور از دیدگان است که دیده نمیشود و این به واسطه قدرت خداوند متعال است. (1)

«و جعلنا علی قلوبهم أکنّة» أکنّة جمع کنان، و آن پوشش و حافظ هر چیزی است. گفته شده: خداوند خواب بر آنان میافکند یا در دلهایشان پوششهایی مینهد تا آنان را از رسیدن به خواستههایشان بازدارد یا اینکه خداوند این کافران را که میداند ایمان نمیآورند، با کیفرهایی که بر دلهایشان مینهد تا مانعی باشد برای فهمیدن آنچه میشنوند، مجازات میکند.(2)

«ولّوا ادبارهم نفوراً» گفته شده: آنان هرگاه «بسم الله الرحمن الرحیم» را میشنیدند پشت میکردند و گفته شده: هرگاه «لا اله الا الله» را میشنیدند. (3)

فرموده خداوند متعال «و إن کادوا لیستفزّونک» یعنی مشرکان میخواستند تو را با بیرون کردن، از سرزمین مکه طرد کنند. و گفته شده: از سرزمین مدینه. و مقصود

1- . مجمع البیان 6 : 418
2- . مجمع البیان 4 : 285 - 286 میگویم: شریف رضی در مجازات القرآن ص 115 گوید: این عبارت استعاره است زیرا در حقیقت پوششی بر قلب و درپوشی بر گوشهای آنان نیست و در واقع مقصود این است که آنان به خاطر سنگین بودن دستورات الهی به پیامبر بر گوشهایشان همچون کسانی

هستند که بر قلبهایشان پوشش است و آن را درک نمیکنند و بر گوشهایشان درپوش است و قرآن را نمیفهمند.

3- . مجمع البیان 6 : 418

یهودیان میباشد. و گفته شده: مقصود این است که همه کافران درصدد بودند تو را از سرزمین عرب بیرون کنند. و گفته شده: معنایش این است که میخواستند تو را به قتل برسانند. «و إذاً لایلبثون إلا قلیلاً» یعنی اگر تو را اخراج کنند پس از اخراج تو، آنان، جز زمانی اندک و مدتی کوتاه نمیمانند. گفته شده: و آن مدت زمان، مابین بیرون رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه و کشته شدن آنان در جنگ بدر است. وجه درست این است که مقصود آیه مشرکان مکه باشد: چرا که آنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از مکه بیرون نکردند بلکه درصدد بیرون کردن آن حضرت بودند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که به هجرت دستور داده شد از مکه بیرون رفت و آنان از بیرون رفتن پیامبر اظهار پشیمانی کردند و به همین خاطر اموال را در صورت بازگشت آن حضرت، ضمانت نمودند و اگر او را بیرون میکردند با عذاب الهی بر کنده میشدند و همگی به هلاکت رسیده و میمردند. (1)

در این فرموده خداوند «أ لیس الله بکافٍ عبده» استفهام تقریری است و مقصود از عبد، محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند دشمنی و شرّ دشمنانش را از آن حضرت دفع کرد. «و یخوّفونک» کافران با بتهایی که میپرستیدند پیامبر را میترساندند و میگفتند: آیا نمیترسی که معبودان ما تو را به هلاکت برسانند. و گفته شده: زمانی که خالد بن ولید به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست بت عزّی را بشکند، گفتند: مراقب باش ای خالد، قدرت و توانایی او سخت و بسیار است. خالد با تبر، ضربهای بر بینی بت زد و آن را ویران کرد. و گفت: تو را پاک و منزه نمیدانم ای عزّی، پاک و منزه کسی است که تو را خوار و ذلیل گرداند. (2)

1. تفسیر قمی: «فکفّ ایدیکم عنکم» مقصود اهل مکه است پیش از آنکه خداوند آن را فتح کند و با صلح در روز حدیبیه دستشان را از شما کوتاه داشت. (3)

1- . مجمع البیان 6 : 432 - 433
2- . مجمع البیان 8 : 499
3- . تفسیر قمی : 151

2. تفسیر قمی: «حجاباً مستوراً» یعنی خداوند شیاطین را از تو دفع نمود. «أکنّهٔ» یعنی پوشش که به معنای کَری (ناشنوائی) است. «نفوراً» گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه نماز میگزارد با تلاوت قرآن شبزنده داری مینمود و به خاطر صدای زیبا و نیکوی آن حضرت قریش به او گوش فرا میدادند و چون «بسم الله الرحمن الرحیم» را قرائت میفرمود از ایشان میگریختند. (1)

3. تفسیر قمی: «و إن کادوا لیستفزّونک من الارض» مقصود اهل مکه است. «إلا قلیلا» تا زمانی که در جنگ بدر کشته شدند. (2)

4. عیون الخبار: ابو لهب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آن حضرت را تهدید کرد رسول خدا به او فرمود: اگر از جانب خود خدشه ای در قول و عمل من کردی من دروغگو باشم (یعنی: اگر قدرت بر خدشه کردن من داری من در ادعای خود کاذبم) و این اول علامتی بود که پیامبر در نبوت خود آورد. بخشی از روایت. (3)

5. امالی طوسی: جمیع بن عمیر گوید: از عبدالله بن عمر بن خطاب شنیدم که گفت: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عقبه رسید، فرمود: هیچ کس از اینجا عبور نکند. حکم بن ابی العاص برای مسخره کردن پیامبر صلی الله علیه و آله دهانش را کج کرد. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس گوسفندی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، خیار دارد. حَکَم بار دیگر برای مسخره کردن پیامبر صلی الله علیه و آله دهانش را کج کرد. این بار حضرت او را دید و به وی نفرین کرد. حکم به مدت دوماه به بیماری صرع (تشنّج) مبتلا شد و پس از به هوش آمدن، پیامبر صلی الله علیه و آله او را از مدینه تبعید کرد. (4)

1- . تفسیر قمی : 382
2- . تفسیر قمی : 386
3- . عیون الاخبار : 333
4- . امالی طوسی : 110 - 111

6. تفسیر قمی: در روایت ابو جارود آمده است که امام باقر علیه السلام درباره این فرموده خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ»(1) {و [ما] فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم. } فرمود: یعنی آنان را کور کردیم «فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ» یعنی هدایت را نمی بینند. خداوند، گوش ها، چشم ها و قلب هایشان را سلب نمود و آنها را از راه هدایت گمراه کرد. این آیه در مورد ابو جهل بن هشام و چند تن از یاران او نازل شده است. شأن نزول آیه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال خواندن نماز بود و ابو جهل عهد کرده بود هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حال نماز ببیند، سر او را بشکند. پس در حالی که سنگی در دست داشت، آمد و دید که پیامبر ایستاده است و نماز می خواند. پس آمد تا او را بزند، اما هر بار که می خواست سنگ را بالا ببرد و بر سر حضرت بزند، خداوند دست او را به گردنش گره می زد و سنگ در دستش نمی چرخید و هنگامی که نزد اصحابش برمی گشت، سنگ از دستش می افتاد. سپس مردی از یاران ابو جهل، انجام این کار را برعهده گرفت. آن مرد گفت: من او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را خواهم کشت. اما چون به پیامبر نزدیک شد، صدای قرائت حضرت را شنید و ترسید و به سوی اصحابش بازگشت و گفت: مانعی بزرگ همچون حیوانی عظیم الجثه در میان ما حائل بود که دُمَش را تکان می داد و من ترسیدم که نزدیک شوم. (2)

توضیح: خطر البعیر بذنبه بر وزن ضرب، یعنی: شتر چندین بار دمش را بلند کرد و به رانش ضربه زد.

7. تفسیر قمی: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ* إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ»(3) {پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب، که ما [شرّ] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد. } این آیه، سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در روز

1- . یس / 9
2- . تفسیر قمی : 548
3- . حجر / 94 - 95

دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام روز سه شنبه اسلام آورد، سپس خدیجه بِنت خُوَیلِد، همسر پیامبر، اسلام را پذیرفت. ابو طالب همراه جعفر نزد پیامبر آمد و دید حضرت نماز می خواند و علی علیه السلام کنار او ایستاده است. به جعفر گفت: کنار پسر عمویت نماز بگزار. جعفر سمت چپ ایستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله میان علی علیه السلام و جعفر قرار گرفت. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند و علی علیه السلام و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه به حضرت اقتدا می کردند. بعد از سه سال خداوند فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ* إِنَّا كَفَيْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِينَ». آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می کردند، پنج نفر بودند: ولید بن مُغیره، عاص بن وائل، اسود بن مُطَّلِب و اسود بن عبد یَغُوث و حارث بن طُلاطِله خُزاعی. به خاطر شدت آزار و اذیتی که ولید نسبت به پیامبر روا می داشت، حضرت او را نفرین کرد و گفت: «خدایا چشمش را کور کن و داغ فرزند را به او بچشان» چشمان او کور شد و فرزندش در جنگ بدر کشته شد. همچنین حضرت اسود بن عبد یغوث و حارث بن طلاطله خزاعی را هم نفرین کرد. ولید بن مغیره از کنار پیامبر گذشت و جبرئیل کنار حضرت بود، گفت: ای محمد! این ولید بن مغیره و یکی از کسانی است که تو را مسخره می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. مردی از خُزاعه کنار مسجد نشسته و به تیرهایش پر می بست. ولید بر روی تیر پا گذاشته و قطعه ای از آن در پاشنه پایش فرو رفته بود و خونریزی داشت. جبرئیل به آن نقطه اشاره کرد. ولید به منزل رفت و بر بستر خود خوابید. دخترش پایین تر از او خوابیده بود. ناگهان خون از آن پاشنه مجروحی که جبرئیل به آن اشاره کرده بود، فوران زد تا به بستر دخترش رسید. دختر متوجه رطوبت و خیسی شد و گفت: ای کنیز، بند مشک پاره شده است. ولید گفت: این بند مشک نیست که پاره شده، بلکه خون پدرت است، پسران و برادرزاده هایم را این جا جمع کن که من از دنیا خواهم رفت. دختر چنین کرد. ولید به عبد الله بن ربیعه گفت: عُماره بن ولید در حبشه و در خانه ای تنگ زندگی می کند؛ نامه ای از محمد برای نجاشی بگیر تا او را برگرداند و به پسرش هاشم که کوچک ترین پسرش بود گفت: پسرم پنج وصیت به تو می گویم آنها را انجام بده. اول آن که ابو دِرهَم دَوسی را بکش؛ زیرا او همسر من را

که دختر او بود به زور از من گرفت، در حالی که اگر او و شوهرش را به حال خود رها می کرد، برای من پسری چون تو زاده بود. انتقام خون مرا از خُزاعه بگیر، هرچند متعمّداً مرا نکشتند، اما می ترسم بعد از من آن را فراموش کنید. انتقام مرا از بنی خُزَیمه بن عامر بگیر، و در ثقیف دیه هایی دارم، آنها را بگیر و دویست دینار به اسقف نَجران مقروض هستم، آن را بپرداز. آن گاه جان داد.

ابوزمعه اسود از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل به چشمان او اشاره ای کرد. او کور شد و به هلاکت رسید. همچنین جبرئیل اشاره ای به شکم اسود بن عبد یغوث کرد و وی مرض استقساء و عطش شدید گرفت تا این که شکمش پاره شد. به پاهای عاص بن وائل اشاره ای کرد و چوبی در گودی کف پایش فرو رفت و از روی پا بیرون آمد و هلاک شد. به صورت حارث بن طُلاطِله اشاره ای کرد، حارث به کوه های تهامه رفت، باد گرم و سوزان بر او وزیدن گرفت و وی دچار عطش فراوان شد تا این که شکمش پاره شد و مرد، و این معنی آیه «إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ» می باشد. (1)

توضیح: «السمائم» جمه السموم به معنای باد سوزان است.

8. تفسیر عیاشی: ابان احمر در حدیثی مرفوع آورده است: مستهزئون پنج نفر از قریش بودند: ولید بن مُغیره مَخزومی، عاص بن وائلِ سهمی، حارث بن حنظله، اسود بن عبد یَغوث بن وهب زُهری و اسود بن مُطَّلِب بن اسد. وقتی خداوند فرمود: «إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فهمید خداوند آنها را خوار کرده و به بدترین شکل آنها را کشته است. (2)

9. خصال: ابراهیم بن عبد الرحمن ابلی از امام کاظم علیه السلام و او از پدرانش نقل می کند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام به یک نفر یهودی از یهودیان و دانشمندان یهود شام، ضمن پاسخ هایی که به سؤال های او داد، فرمود: و اما مسخره کنندگان (به پیامبر اسلام)، خداوند در باره آنها فرموده: «همانا ما تو را از مسخره کنندگان کفایت کردیم.» و خداوند پنج نفر آنها را کشت و هر کدام به

1- . تفسیر قمی / 353 - 354

2- . تفسير عياضى : نسخه خطى. و نيز بحرانى در البرهان ج 2 ص 356 آن را تخريج كرده است.

صورتی غیر از صورت رفقایش کشته شد و همگی در یک روز کشته شدند. ولید بن مغیره، از کنار تیرهای مردی از بنی خزاعه که در راه ریخته بود می گذشت پره ای از آن به رگ حیاتی او اصابت کرد و خون از او جاری شد تا مرد و در آن حال می گفت: پروردگار محمد مرا کشت. عاص بن وائل سهمی برای حاجتی به سوی محله کداء رفت و سنگی زیر پای او غلتید و او افتاد و قطعه قطعه شد و در حالی که می گفت: پروردگار محمد مرا کشت، کشته شد. اسود بن عبد یغوث به استقبال پسرش زمعه بیرون آمد و غلامی با او بود و در محله کداء به زیر سایه درختی رفت در آن حال جبرئیل آمد و سرش را گرفت و به درخت کوبید، او به غلامش گفت: این شخص را از من باز دار، غلام گفت: من کسی را نمی بینم که با تو کاری کند، تو خودت این کار را می کنی و او کشته شد در حالی که می گفت: پروردگار محمد مرا کشت مرا کشت.

صدوق رحمه الله می گوید: در آخر خبر اسود، قول دیگری وجود دارد و گفته می شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او نفرین کرد و از خدا خواست که چشمانش را کور کند و او را در عزای فرزندش بنشاند و در آن روز وقتی به کداء آمد، جبرئیل برگ سبزی آورد و به صورت او زد و او کور شد و آنقدر ماند تا در جنگ بدر داغ فرزندش به دلش نشست و سپس مرد. حارث بن طلاطله به هنگام وزیدن باد گرم از خانه اش بیرون آمد و به شکل یک حبشی درآمد و میان خانواده اش برگشت، او می گفت من همان حارث هستم، ولی خانواده اش (که باور نمی کردند) به او خشم گرفتند و او را کشتند و او می گفت: پروردگار محمد مرا کشت. اسود بن مطّلب یک ماهی آغشته به نمک را خورد و عطش بر او غلبه کرد و همچنان آب می خورد تا اینکه شکمش پاره شد و مرد، و می گفت: پروردگار محمد مرا کشت. همه این موارد در یک ساعت اتفاق افتاد، آنها نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و به او گفتند: یا محمد راجع به تو تا ظهر منتظر می مانیم اگر از گفته هایت برگشتی که هیچ و گرنه تو را می کشیم، پیامبر وارد خانه خود شد و در حالی که اندوهگین بود در خانه را بست، در همان حال جبرئیل نازل شد و به او گفت: یا محمد، خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: «فاصدع بما تؤمر» {آشکار

کن آنچه را که به آن مأموریت داری} یعنی کار خودت را به اهل مکه اظهار نما و دعا کن «و اعرض عن المشرکین» {و از مشرکان روی برگردان}. او گفت: ای جبرئیل با مسخره کنندگانی که مرا تهدید کرده اند چه کنم؟ جبرئیل گفت: «انّا کفیناک المستهزئین» {همانا تو را از شرّ مسخره کنندگان خلاص کردیم} گفت: ای جبرئیل الآن آنها پیش من بودند، گفت: کارشان را ساختیم، در آن موقع پیامبر کار خود را آشکار کرد.

صدوق گوید: حدیث طولانی بود و ما آن قسمت را که مورد نیاز بود نقل کردیم و تمام آن را در آخر جزء چهارم از کتاب «النبوه» آورده ایم.(1)

توضیح: «النبل» با فتحه نون تیرهای عربی است و راش السهم یریشه یعنی: بر روی تیر پَر چسبانید. و «الشظیهٔ» با فتحه شین و کسره ظاء معجمه و تشدید باء به معنای تکههای چوب و مانند آن است. و «الأکحل» رگی در میانه دست است که آن را میزنند. «کداء» با فتحه و مدّ: ثنیّه علیا در مکه است که پس از مقابر است و آن معلی است و «کدا» با کسره و قصر: ثنیّه سفلی که پس از باب العمره واقع شده است. و گفته میشود: دهده الحجر فتدهده یعنی: سنگ را غلتاند پس سنگ غلتید.

10. مناقب، خرائج: روایت شده که ابو جهل میخواست از غفلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استفاده کند و چون دید که آن حضرت در سجده بود سنگی برداشت و می خواست آن را بر سر حضرت بکوبد، ولی خداوند آن سنگ را به دستش چسباند. و چون متوجه شد که راه نجاتی از آن جز با محمد ندارد از آن حضرت درخواست کرد که به درگاه پروردگارش دعا کند. پس پیامبر به درگاه خدا برایش دعا نمود و دستش آزاد شده و سنگ بر زمین افتاد.(2)

11. خرائج: روایت شده که زنی یهودی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را سحر کرد و گمان کرد که افسون او در آن حضرت تاثیر میگذارد و حال آنکه ناگزیر سحر و جادو باطل میشود. ولی خداوند متعال، پیامبر را از آن آگاه کرد و آن حضرت شخصی را فرستاد تا آنها را باز کند. آن شخص، جادو را به همان صورت

1- . خصال 1 : 134 - 135

2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 69

و به همان تعداد گرههایی که پیامبر فرموده و وصف کرده بود یافت، و پیامبر به گونهای آن را توصیف کرده بود که اگر شخصی با چشم خود آن را میدید در توصیفش بخشی از آن را فراموش میکرد.

12. خرائج: ابن مسعود می گوید: با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در سایه خانه کعبه نماز می خواندیم و جماعتی از قریش و ابوجهل شتری را در گوشهای از مکه کشته بودند. شکمبه شتر را برداشته و آورده و بین شانه های حضرت گذاشتند و آن رها کردند. بعد از آن فاطمه سلام اللَّه علیها آمد و آن را از پیامبر جدا کرد. وقتی پیامبر به خانه می آمد، در راه فرمود: «خدایا! به حساب قریش برس، خدایا ابو جهل، عتبه، شیبه، ولید بن عقبه، امیه بن خلف و عقبه بن أبی معیط را به سزای عملشان برسان». ابن مسعود می گوید: آنها را در جنگ بدر دیدم که کشته شدند.

توضیح: السلا به صورت مقصور، پوست نازکی است که بچه چهارپایان در آن قرار میگیرد.

13. خرائج: روایت شده که ابوثروان چوبان شتران عمرو بن تمیم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قریش ترسید و به شمار شتران نگریست. شتران به سمت آن حضرت آمدند و ایشان در میان شترانش نشست و خود را پنهان کرد. گفت: ای محمد شتری که تو بر آن هستی شایسته تو نیست. پس پیامبر او را نفرین کرد و او با شقاوت و بدبختی زیست و آرزوی مرگ میکرد.

14. خرائج: روایت شده که عتبه بن ابی لهب گفت: من به پروردگار ستارگان کافر شدم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا نمیترسی که سگ خدا تو را بخورد.» او برای تجارت به سمت یمن رفت و در حالی که اطراق کرده بودند صدای شیری را شنید و به یارانش گفت: من با دعای محمد خورده میشوم. پس آنان در اطراف او خوابیدند. خواب چشمانشان را گرفت. پس شیر آمد و او را گرفت و آنان صدایی جز صدای او را نشنیدند.

در روایت دیگری آمده است: زمانی که گفت: به کسی که نزدیک آمد و نزدیکتر شد کافر شدم. و بر صورت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان ریخت. پیامبر فرمود: «پروردگارا سگی از سگهای خود را بر او مسلط گردان.» آنان به

سمت شام رفتند و در مکانی فرود آمدند. یکی از راهبان صومعه به آنان گفت: این منطقه درندگان زیادی دارد. ابولهب گفت: ای مردم قریش امشب ما را یاری دهید من میترسم که دعای محمد در باره او به حقیقت تبدیل شود. پس شترانشان را گردآوردند و بر بالای شتران برای عتبه بستر گستراندند و در اطراف او خوابیدند. شیر آمد و چهرههای آنان را بوئید سپس دُمَش را خم کرد و جهید و با دستش ضربهای بر عتبه زد و او را زخمی کرد. او گفت: مرا کشت و درجا مُرد.

مناقب: عامه از امام صادق و از ابن عباس این حدیث را روایت کردهاند. (1)

15. خرائج: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در مقابل حجر الأسود نماز می خواند، هم رو به بیت المقدس بود و هم کعبه را جلو خود قرار می داد و این آیات را می خواند و هیچ کس هم او را نمی دید: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَکَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً» (2) {و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم.} و «أُولئِکَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ» (3) {آنان کسانی اند که خدا بر دلهایشان مُهر نهاده است.} و «وَ جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً» (4) { و [لی] ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند، و در گوشهایشان سنگینی [قرار داده ایم]} و «أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَه» (5) {پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مُهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟}

16. خرائج: امام صادق علیه السّلام می فرماید: عبد اللَّه بن امیّه به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: من به تو ایمان نمی آورم مگر اینکه خدا و ملائکه را به ما

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 71

2- . اسراء / 45

3- . نحل / 107

4- . انعام / 25

5- . جاثیه / 23

نشان دهی یا خانه ای از طلا داشته باشی یا نردبانی باشد که از آن به آسمان بروی. اگر اینها را هم انجام بدهی، معلوم نیست تو را تصدیق بکنم یا نه! حضرت از پیش آنها رفت و آنها مشغول صحبت شدند. ابو جهل گفت: فردا اگر او را در مسجد ببینم سنگ بزرگی را بر سرش می اندازم! فردا حضرت به مسجد آمد و نماز خواند. ابو جهل سنگی را برداشت. قریش نیز تماشا می کردند. خواست که سنگ را پرتاب کند، لرزه ای بر اندامش افتاد. مردم گفتند: چه شد؟ گفت: اشخاصی را دیدم مثل کوه که تمام بدنشان از آهن پوشیده بود و اگر حرکت می کردم مرا می گرفتند.

17. خرائج: جابر می گوید: حکم بن ابی العاص؛ عموی عثمان، راه رفتن رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را تقلید می کرد و ایشان را مسخره می نمود. روزی پشت سر آن حضرت می آمد و شانه هایش را می جنبانید و دستش را می شکست و ایشان را مسخره می کرد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله با دستش اشاره نمود و فرمود: همین طور باش. و حکم همین گونه ماند؛ وقتی راه می رفت شانه های خود را می جنباند و دستانش را این طرف و آن طرف هم می کرد. بعدها رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله او را از مدینه تبعید کرد و لعنش نمود. همچنان در تبعید بود تا خلافت عثمان که او را به مدینه باز گرداند.(1)

18. خرائج: جابر از امام باقر علیه السّلام روایت می کند که در یکی از شبها پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله سوره «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ» را خواند. به ام جمیل خواهر ابو سفیان و زن ابو لهب گفتند دیشب محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله در نماز، تو و همسرت را نام می برد و شما را نفرین می کرد. از این رو امّ جمیل بیرون آمد و دنبال پیامبر می گشت و می گفت: اگر او را دیدم دشنامش می دهم، کیست که وی را به من نشان دهد؟ تا اینکه به نزدیکی پیامبر رسید. و آن حضرت با ابو بکر نشسته بود. ابو بکر گفت: ای رسول خدا! خوب است که به کناری بروی؛ چون امّ جمیل می آید، می ترسم به شما دشنام بدهد. حضرت فرمود: او مرا نخواهد دید. پس ام

1- . خرائج : 188 - 189

جمیل آمد و ایستاد و گفت: ای ابو بکر! محمّد را دیده ای؟! ابو بکر گفت: نه، به خانه اش برگشت.

امام باقر علیه السّلام فرمود: خدا میان او و پیامبر پرده زردی قرار داد. و ام جمیل به پیامبر می گفت «مذمّم» و تمام قریشیان این گونه می گفتند. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدا نام مرا از یاد آنان برده و آنان «مذمّم» را دشنام میدهند در حالی که من «محمّد» هستم.

19. مناقب: جابر بن عبدالله گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زیر درختی استراحت کرد و شمشیرش را بر درخت آویخت و خوابید. عربی بادیه نشین آمد و شمشیر را گرفته و بر بالای سر آن حضرت ایستاد. پیامبر بیدار شد و آن شخص گفت: ای محمد اکنون چه کسی میتواند تو را در مقابل من حفظ کند؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی. پس آن مرد لرزید و شمشیر از دستش افتاد.

در روایت دیگری آمده است: آن شخص مدت زمانی را نشست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را مؤاخذه نکرد.

ثمالی در تفسیر این فرموده خداوند « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُواْ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ.»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بر خود، یاد کنید: آن گاه که قومی آهنگ آن داشتند که بر شما دست یازند، و [خدا] دستشان را از شما کوتاه داشت.} گوید: کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوء قصد داشت دعثور بن حارث بود که جبرئیل بر سینه او زد و شمشیر از دستش افتاد و پیامبر شمشیر را گرفته و بر بالای سرش ایستاد و فرمود: چه کسی میتواند مانع از این شود که تو را بکشم؟ گفت: کسی نیست و من عهد میبندم که هرگز با تو نجنگم و هیچ دشمنی را بر علیه تو یاری ندهم. پس پیامبر او را آزاد کرد. پس از آنکه از نزد پیامبر بازگشت از وضعیت و احوالش پرسیدند. گفت: به مردی قد بلند سفید روی نگریستم که بر سینه من زد و

1- . مائده / 11

من متوجه شدم که او فرشتهای است. و گفته میشود: او اسلام آورد و قومش را به سوی اسلام دعوت میکرد.

حذیفه و ابوهریرهٔ گویند: ابوجهل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد در حالی که آن حضرت در نماز بود و میخواست ضربهای بر گردن آن حضرت وارد کند، اما او به سمت عقب برمیگشت. از او پرسیدند: تو را چه شده است. گفت: بین من و او خندقی هولناک از آتش بود و فرشتگانی بالدار را دیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر به من نزدیک میشد فرشتگان بند بند وجودش را گرفته و قطع میکردند. پس از این ماجرا آیه «أفرأیت الذی ینهی»(1) { آیا دیدی آن کس را که باز می داشت } نازل شد.

ابن عباس گوید: قریش گرد هم جمع شده و با لات و عزّی و مناهٔ پیمان بستند که اگر محمد را ببینیم بسان یک نفر بر سرش میریزیم و او را به قتل میرسانیم. فاطمه علیها السلام گریه کنان بر پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شد و گفته آنان را بازگو نمود. پیامبر فرمود: ای دخترم برایم آب وضو مهیا کن. سپس وضو گرفته و به سمت مسجد بیرون رفت. هنگامی که پیامبر را دیدند گفتند: این همان شخص است، و سرهایشان به زیر افکنده و چانههایشان بر سینههایشان افتاد و حتی یک نفر از آنان نتوانست به پیامبر برسد. پیامبر یک مشت خاک برداشت و به سمت آنان پرتاب کرد و فرمود: چهرهایشان زشت باد. و آن مشت خاک به هر کدام از آنان که رسید روز بدر کشته شد.

محمد بن اسحاق گوید: هنگامی که پیامبر برای هجرت به مدینه بیرون رفت، سراقه بن جعشم با اسبانش آن حضرت را دنبال کرد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دید او را دعا کرد. پس دست و پای اسبش به زمین فرو رفت تا جایی که از دیدگان پنهان شد. او به پیامبر التماس کرد تا اینکه پیامبر دعا کرد و به سطح زمین آمد. او سه بار در پی این کار برآمد و پیامبر میفرمود: ای زمین او را

1- . علق / 9

بگیر و چون التماس میکرد میفرمود: او را رها کن. پس از چهارمین بار دست از کارش برداشت و نیت کرد که دیگر در پی آزار پیامبر برنیاد.

در روایت دیگری آمده است: دودی در پی او بلند شد تا جایی که از پیامبر مدد خواست و اسبش رها شد. به همین خاطر ابوجهل او را سرزنش کرد و سراقه در جواب او این ابیات را سرود:

ای ابو الحکم و ای ای لات اگر شاهد وضعیت اسبم بودی که دست و پایش به زمین فرو رفت.

در شگفت میماندی و شک و تریدی در این نداشتی که محمد پیامبر و برهان و حجت است، پس چه کسی میتواند این امر را کتمان کند؟

بر توست که این کار را بکنی، زیرا مردم از این کار خودداری کردند، اما من میبینم (یقین دارم) که روزی نشانههای امر پیامبری او آشکار میگردد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دشت مکه میگذشت که ابوجهل سنگریزهای به سمت او پرتاب کرد. آن سنگریزه هفت شبانهروز در هوا معلّق ماند. پس گفتند: چه کسی آن را بلند میکند. فرمود: کسی آن را بلند کرده که آسمانها را بدون ستونهایی که شما ببینید برافراشته است.

عکرمه گوید: هنگامی که پیامبر در روز حنین جنگید شیبه بن عثمان بن ابی طلحه از طرف راست بر آن حضرت حملهور شد که با عباس مواجه شد. پس از طرف چپ بر آن حضرت هجوم برد و این بار با ابوسفیان بن حارث مواجه شد. پس از پشت سر به سمت آن حضرت رفت که پارههای آتش میان آندو فاصله انداخت. پس به سمت عقب بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سمت او بازگشت و فرمود: «ای شیب ای شیب به نزدیک من بیا، پروردگارا شیطان را از وی دور کن.» گوید: من به آن حضرت نگاه کردم و ایشان از گوش و چشم من در نزدم عزیزتر بود. پیامبر فرمود: ای شیب اینک با کافران پیکار کن. چون جنگ به پایان رسید به نزد او رفت و فرمود: «آنچه خدا برای تو میخواهد بهتر از چیزی است که خودت میخواهی.» پس از آن، از تمام نیتهایش او را با خبر ساخت و او اسلام آورد.

ص: 80

ابن عباس در باره این فرموده خداوند «و یرسل الصواعق»(1) {و صاعقهها را فرو فرستاد. }گوید: عامر بن طفیل به اربد بن قیس گفت: من بارها او را مشغول کردم چرا بر او ضربه نزدی؟ مقصودش پیامبر بود. اربد گفت: دو بار در پی این کار برآمدم اما یک بار دیواری آهنین مانع من شد سپس بار دوم تو را میان خودم و پیامبر دیدم، آیا باید تو را میکشتم؟

در روایت کلبی آمده است: هنگامی که او یک وجب از شمشیرش را بیرون کشید نتوانست آن را از غلاف بیرون آورد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پروردگارا آن طور که میخواهی شرّ آن دو را از من دور کن.

در روایتی اینگونه آمده است: شمشیر به او چسبید. و مفاد همه روایتها بر این است که هیچ کدام از آنها نتوانستند به منزل آن حضرت برسند؛ عامر در دیار بنی سلول غدّه درآورد (طاعون شتری گرفت) و پیوسته میگفت: آیا غدهای (طاعونی) همچون غده شتر و مرگی در خانه بنی سلول را میخواهی؟ اربد نیز ابری بالای سرش را گرفت و صاعقهای بر وی زد و او را سوزاند. و او برادر مادری لبید بود و لبید اینگونه در باره او سرود:

رعد و صاعقهها مرا در روز جنگ سخت، به مصیبت سوراکار شجاعی دچار کردند.

بر اربد از مرگها ترس دارم و از ستاره سماک و اسد ترسی ندارم.

ابن عباس و انس و عبدالله بن مغفل روایت کردهاند که: هشتاد مرد از اهل مکه در هنگام نماز صبح در سال حدیبیه در کوه تنعیم فرود آمدند تا با مسلمانان بجنگند. و در روایتی آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زیر سایه درختی نشسته بود و در مقابل او علی مشغول نوشتن صلحنامه بود. و آن افراد سی جوان بودند. پس پیامبر آنان را نفرین کرد و خداوند چشمانشان را گرفت تا اینکه ما آنان را گرفتیم و پیامبر آنان را آزاد کرد و بعد این آیه نازل شد: «و هو الذی کفّ ایدیهم عنکم»(2) { و اوست همان کسی که دستهای آنها را از شما کوتاه گردانید }.

1- . رعد / 13

2- . فتح / 24

ابن جبیر و ابن عباس و محمد بن ثور در باره آیه «فاصدع بما تؤمر» روایت کردهاند که استهزاکنندگان به پیامبر گروهی از افراد همچون ولید بن مغیره مخزومی، اسود بن عبد یغوث زهری، ابوزمعه اسود بن مطلب، عاص بن وائل سهمی، حارث بن قیس سهمی، عقبۀ بن ابی معیط، فیهلۀ بن عامر فهری، اسود بن حارث، ابواحیحۀ، سعید بن عاص، نضر بن حارث عبدری، حکم بن عاص بن امیّۀ، عتبۀ بن ربیعۀ، طعیمۀ بن عدیّ، حارث بن عامر بن نوفل، ابوبختری عاص بن هشام بن اسد و ابوجهل و ابولهب بودند که همگی آنان را خداوند با بدترین عذاب و شکنجه نابود کرد. این افراد به پیامبر میگفتند: ای محمد تا ظهر منتظر میمانیم یا از سخنانت بازمیگردی یا تو را میکشیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزلش رفت و در را بر رویش بست. جبرئیل در همان لحظه نزد پیامبر آمد و به او گفت: ای محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید: «اصدع بما تؤمر» (آنچه به تو امر شده را آشکار کن) و من همراه تو هستم و پروردگارم به من دستور داده که از تو اطاعت کنم. وقتی به خانه خدا رسیدند اسود بن مطلب برگی سبز را به سمت صورت پیامبر پرتاب کرد. پیامبر فرمود: «خداوندا چشمانش را کور و او را به داغ فرزندش بنشان.» پس او کور شد و خداوند داغ فرزندش را به دل او نشاند.

و روایت شده که آن حضرت به چشم او اشاره کرد و او کور شد و پی در پی سرش را به دیوار میزند تا اینکه کشته شد. سپس اسود بن عبد یغوث به او رسید و پیامبر به شکم او اشاره کرد و او آب میطلبید و در اثر شکمدرد مُرد. ولید بر آن حضرت گذر کرد و پیامبر به زخمی که در قسمت فرو رفتگیپایش در اثر ضربه تیری ایجاد شده و بهبود یافته بود، اشاره کرد و خار شاخهای به او چسبید و ساقش را زخمی کرد و پیوسته مریض بود تا اینکه مُرد. و آیه «سأرهقه صعوداً»(1) { به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنم. } در باره او نازل شد. و او در روز قیامت مکلف خواهد شد که در آتش از کوهی از جنس صخره نرم بالا برود و چون به بالای آن برسد به او اجازه نفس کشیدن داده نمیشود و به سمت پایین

1- . مدثر / 17

صخره کشیده میشود و دو باره باید همین کار را انجام دهد. و عاص بر پیامبر گذر کرد و بر آن حضرت عیب گرفت. سپس از خانهاش بیرون آمد و بادی سوزان بر او وزید و چون به خانهاش بازگشت، اهل خانه او را نشناختند و طردش کردند و او از غم و غصه مُرد.

و روایت شده که اهل خانهاش بر او خشم گرفته و او را به قتل رساندند.

روایت شده که بر خاری پا نهاد و در کف پایش فرو رفت. پس گفت: نیش خوردم و پیوسته آن را میخارید تا اینکه مُرد. و حارث بر آن حضرت گذر کرد و پیامبر به سر او اشاره کرد، پس او چرک، استفراغ کرد. گفته میشود: ماری او را گزید و گفته میشود: او به ثنیّه سفلی رفت و سنگی بر او غلطید و تکه تکه شد. یا در سفری از پسرش استقبال میکرد که جبرئیل سرش را به درختی زد و او میگفت: ای پسرم به دادم برس و پسرش میگفت: من کسی را نمیبینم تا اینکه مُرد.

اسود بن حارق نیز ماهیای را خورد و به بیماری تشنگی دچار شد و پیوسته آب مینوشید تا اینکه شکمش شکافته شد. فیهله بن عامر به سمت طائف بیرون رفت و گم شد و هرگز پیدا نشد. عیطله به بیماری استسقاء دچار شد و مرد. و گفته میشود: به خاری رسید و در چشمش فرو رفت و حدقه چشمش بر صورتش افتاد. ابولهب از ابوسفیان در باره داستان جنگ بدر پرسید و او گفت: ما با آنان رویاروی شدیم و شانههایمان را به آنان بخشیدیم و آنان هر طور میخواستند ما را میکشتند و به اسارت میکشیدند و سوگند به خدا، مردم از جنگ بازنایستاده بودند که با مردانی سفیدروی که بر اسبانی سیاه و سفید سوار بودند رویاروی شدیم که میان آسمان و زمین بودند، اسبانی که چیزی توان مقابله با آنها را نداشت. ابورافع به ام فضل دختر عباس گفت: آنان فرشتگان بودند. و شروع به زدن من کرد. پس ام فضل با ستون خیمه ضربهای به سر او زد و سر او زخمی شدید برداشت و او هفت شب زیست و خداوند او را به جوش طاعونی مبتلا کرد و سه پسرش او را رها کرده و او را دفن نکردند. قریش از جوش طاعونی میترسیدند بنابراین او را در بالای مکه بر روی دیواری دفن کردند و سنگی را بر او انداختند تا اینکه او را پنهان کردند.

ص: 83

و این فرموده خداوند «لقد حقّ القول» (1) { آری، گفته [خدا] محقّق گردیده است. } در باره ابوجهل نازل شد و شأن نزول آیه این است که ابو جهل عهد کرده بود هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال نماز ببیند، سر او را بشکند. پس در حالی که سنگی در دست داشت، آمد و دید که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده است و نماز می خواند. پس آمد تا او را بزند، اما هر بار که می خواست سنگ را بالا ببرد و بر سر حضرت بزند، خداوند دست او را به گردنش گره می زد و هنگامی که نزد اصحابش برمی گشت، سنگ از دستش می افتاد. سپس مردی از یاران ابو جهل، انجام این کار را برعهده گرفت. آن مرد گفت: من او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را خواهم کشت. اما چون به پیامبر نزدیک شد، صدای قرائت حضرت را شنید و ترسید و به سوی اصحابش بازگشت و گفت: مانعی بزرگ همچون حیوانی عظیم الجثه در میان ما حائل بود که دمش را تکان می داد و اگر نزدیک میشدم مرا میخورد.

ابن عباس در باره این فرموده خداوند: «و جعلنا من بین ایدیهم سداً» (2) {و [ما] فراروی آنها سدّی نهادیم. } گوید:

قریش گردهم آمدند و گفتند: اگر محمد وارد شود بسان یک نفر همگی بر سر او میریزیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و خداوند فرا روی آنها و پشتسرشان سدّی نهاد و نتوانستند پیامبر را ببینند. پیامبر نماز گزارد سپس به نزدشان آمد و بر سرشان خاک میریخت در حالی که آنان، آن حضرت را نمیدیدند. و چون پیامبر بر آنان آشکار گردید خاک را دیدند و گفتند: اینگونه سحر را ابن ابی کبشه بر شما انجام نداده است.

هنگامی که احزاب بر مدینه فرود آدند ابوسفیان هفت هزار تیرانداز را که همچون یک سوار بودندآماده کرد سپس گفت: همزمان به سوی آنان تیراندازی کنید. پس تیرهای زیادی بر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افتاد و از این امر به نزد پیامبر شکایت بردند. آن حضرت با آستینش به تیرها اشاره کرد و دعاهایی را خواند. پس تندبادی شروع به وزیدن گرفت و تیرها را به سوی آن قوم بازگرداند.

1- . یس / 7
2- . یس / 9

پس هر کس تیری پرتاب کرده بود به سوی خودش بازگشت و بر خود افتاد و با قدرت خداوند و برکت رسول خدا او را زخمی کرد. و پیامبر با جناح چپ لشکر وارد یکی از دژهای یهودیان شد تا نان و خورش تهیه کنند. مردی یهودی گفت: درخواستت پیش من است و به منزلش رفت و به همسرش گفت: به بام خانه برو و وقتی این مرد وارد خانه شد این سنگ را بر وی بینداز. زن سنگ را چرخاند تا بیندازد که جبرئیل فرود آمد و با پَرهایش ضربهای به سنگ زد. سنگ دیوار خانه را سوراخ کرد و همچون آذرخشی به حرکت درآمد و گلوی آن شخص ملعون را احاطه کرد و مانند سنگ آسیاب بر گردن او قرار گرفت و او بسان شخص دیوانه و تشنج زده بر زمین افتاد و چون هوشیار شد بر زمین نشست و شروع به گریه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو چه چیز تو را بر این کار واداشت؟ گفت: ای محمد من نیازی به متاع و کالا نداشتم بلکه در صدد بودم تو را به قتل برسانم، و تو معدن بخشش و سرور عرب و عجم هستی پس مرا ببخاشی و از من درگذر. پس پیامبر به او رحم کرد و صخره از گردنش کنده شد.

جابر و ابن عباس گویند: مردی از قریش گفت: من قطعاً محمد را خواهم کشت. پس اسبش او را برجهاند و گردنش شکسته شد. مردم از معمر بن یزید که دلاورترین و فرمانبردارترین شخص در میان بنی کنانه بود مدد خواستند. او به قریش گفت: من شما را از دست او خلاص میکنم من بیست هزار سپاه سراپا مسلح دارم و گمان نمیکنم این قبیله از بنی هاشم یارای جنگ با من را داشته باشند. پس اگر از من دیه خواستند ده برابر دیه به آنها میدهم چون من اموال هنگفتی دارم. او شمشیری را که طول آن ده وجب، و عرض آن یک وجب بود بر گردن آویخت و به سوی پیامبر رفت. در حالی پیامبر در حجر به سجده رفته بود شمشیرش را بر آن حضرت فرود آورد. وقتی به پیامبر نزدیک شد زرهاش را لغزاند و بر زمین افتاد سپس برخاست در حالی که صورتش در اثر ضربه سنگ خونآلود شده بود و او به سرعت میدوید تا اینکه به بطحاء رسید. مردم گرد او جمع شدند و خون را از چهرهاش پاک کردند و گفتند: چه اتفاقی برایت افتاد؟ او گفت: سوگند به خدا فریب خورده کسی است که شما، او را فریب دادهاید. گفتند: تو را چه شده است؟ گفت: مرا رها کنید تا جانم را

بازیابم، هرگز اتفاقی همچون امروز را ندیده بودم. گفتند: چه اتفاقی برایت افتاد؟ گفت: هنگامی که به او نزدیک شدم در کنار سرش دو شهسوار سرسخت که از دهانشان آتش بیرون میآمد به سمت من جهیدند.

روایت شده که کلده بن اسد نیزهای کوتاه را به سمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرتاب کرد، در حالی که او میان دار عقیل و دار عقال بود. نیزه به سمت او بازگشت و بر سینهاش خورد. پس با ترس و لرز بازگشت و شکست خورد. به او گفتند: تو را چه شده است؟ گفت: وای بر شما آیا آن جانور درشت هیکل را پشت سرم نمیبینید؟ گفتند: چیزی نمیبینیم. گفت: وای بر شما من آن را میبینم. او همین طور میدوید تا اینکه به طائف رسید.

واقدی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میانه روز برای قضای حاجت به مکان دوردستی رفت و به پایین تپه حجون رسید. نضر بن حارث آن حضرت را تعقیب کرد به این امید که ناگهانی بر او حملهور شده و او را به قتل برساند. چون به نزدیکی پیامبر رسید بازگشت. ابوجهل او را دید و گفت: از کجا میآیی؟ گفت: در صدد بودم که محمد را به قتل برسانم و چون به نزدیکی او رسیدم ناگهان شیرهایی با دندانهایشان بر سر او میزدند و دهانهایشان را باز کرده بودند. ابوجهل گفت: این یکی از سحر و جادوهای اوست.

و مردی خواست در حال سجده سنگی بر پیامبر بزند و چون دستش را بالا برد تا سنگ را بر آن حضرت فرود آورد دستش بر سنگ خشک شد.

ابن عباس گوید: پیامبر در مسجد قرآن قرائت میفرمود و در قرائت صدایش را بلند کرد و افرادی از قریش از این امر آزرده شدند. پس برخاستند تا پیامبر را گرفته و مجازات کنند که به ناگاه دستانشان به دور گردنشان حلقه زده شد و کور شده و نمیدیدند. پس به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفتند: تو را به خدا سوگند میدهیم که به ما رحم کنی. پس پیامبر دعا نمود و از آن خلاص شدند و سوره «یس» تا آیه «فهم لا یبصرون» نازل شد.

ابوذر گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بود که ابولهب سنگی را برداشت تا بر آن حضرت بیندازد اما دستش در هواء ثابت ماند. او به پیامبر التماس

کرد و عهد و سوگند یاد کرد اگر از آن خلاص شود و شفا یابد آن حضرت را آزار نمیدهد. هنگامی که بهبود یافت گفت: تو ساحر ماهری هستی. و این آیه نازل شد: «تبّت یدا ابی لهب».

نضر بن حارث بن کلده برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کمین کرد. هنگامی که شمیرش را از نیام بیرون آورد ترسان و همچون شخص پناهنده دیده شد. به او گفتند: ای نضر این برایت بهتر از آن چیزی بود که خداوند در روز حنین بین تو و او مانع ایجاد کرد. (1)

توضیح: «العذل» به معنای سرزنش است. «الشواظ» با ضمه و کسره ظاء زبانه آتشی است که دود ندارد. «الغدۀ» طاعون در شتر است. و در موارد اندکی شخص پس از این بیماری سالم میماند. گفته میشود: أغدّ البعیر فهو مغدّ. «النجد» با کسره جیم به معنای جنگ سخت است. «النوء» به معنای غروب ستارگان است. و اعراب در جاهلیت نزول باران را به ستارگان نسبت میدادند که توضیح و تفصیل آن خواهد آمد. «الحبن» استخوان شکم است و الاحبن به معنای شخصی است که مبتلا به مرض استسقاء است. «الفنن» با حرکت حروف به معنای شاخه است. و در برخی نسخهها «قین» با قاف و یاء به معنای آهنگر آمده است. «الشبرق» با کسره شین و راء و سکون باء: گیاهی حجازی است که خوردنی است و خاردار است. و چون خشک شود «الضریع» نامیده میشود. «المدجّج» با فتحه و کسره جیم: سوارکاری است که سراپا مسلح باشد. «الفهر» با کسره سنگی است به اندازهای که گردو را با آن بشکنند یا سنگی به اندازه کف دست است. «التباب» به معنای هلاکت و آسیب است. و ممکن است در اینجا کنایه از ثابت شدن دستش در هوا باشد که این معنا بر خلاف نظر مشهور میان مفسران است.

20. مناقب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی قبیله بنی شاجعه رفت و اسلام را بر آنان عرضه کرد اما آنها نپذیرفتند و با پنج هزار سوارکار برای جنگ با آن حضرت رهسپار شده و پیامبر را تعقیب کردند. هنگامی که به آن حضرت رسیدند

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 63 - 69

آن حضرت با خواندن دعاهایی بر آنان پیشدستی کرد. پس بادی بر آنان وزیدن گرفت و همگی آنان را نابود کرد. (تا آخرین نفر آنان را هلاک کرد). (1)

21. مناقب: بن قمیّهٔ در روز احد تیری به طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انداخت و تیر به استخوان پای آن حضرت اصابت کرد و شمشیر در روز احد از دست پیامبر افتاد. ابن قمیّهٔ گفت: بگیر این تیر را، من این قمیّهٔ هستم. پیامبر فرمود: خداوند تو را ذلیل و خوار گرداند. پس در حالی که در خواب بود آهوی کوهی نزد او آمد و شاخ خود را در شکمش فرو برد سپس او را لگد مال کرد. او فریاد میزد: وای ذلت بر من. تا اینکه دو شاخش را از استخوان ترقوه او بیرون آورد.

و کافران در جنگ احزاب ده هزار تن بودند و بنوقریظه به یاری آنان برخاسته بودند و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تنگنا و سختی شدید بودند. پس پیامبر دستانش را بلند و کرد و فرمود: ای کسی که قرآن را نازل کردی و خیلی زود به حساب مخلوقات میرسی، احزاب را درهم شکن. پس تندبادی بر آنان وزیدن گرفت و خیمههایشان را برکند و به اذن خدا شکست خوردند و خداوند با سربازانی که نمیدیدند صحابه پیامبر را یاری کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر، مشتی خاک برداشت و گفته میشود: سنگریزه و خاک بود، و بر چهرههای قوم کفار پاشید و سنگریزهها بر صورت آنان پراکنده شد و به هر کدام از آنها که رسید یا کشته شد و یا به اسارت درآمد. و این آیه خداوند نازل شد: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» (2) { و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند. } (3)

توضیح: «القذافهٔ» با فتحه قاف و شدید ذال: چیزی است که چیزی را بدان پرتاب میکنند و دور میشود. «أقمأه» با همزه یعنی او را خوار و ذلیل گردانید.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 69
2- . انفال / 17

3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 69 - 70

«مرّاق البطن» با فتح میم و تشدید قاف: قسمتهای نازک و نرم پایین شکم است و این کلمه مفرد ندارد. «الدعس» یعنی کوبیدن.

22. مناقب: جابر بن عبدالله گوید: هنگامی که عرنیها چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کشتند پیامبر آنان را نفرین کرد و فرمود: «پروردگارا راه را بر آنان کور بگردان». گوید: راه بر آنان ناپیدا شد تا اینکه یاران پیامبر بدانها رسیدند و آنان را گرفتند.

حکم بن عاص از روی تمسخر راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تقلید میکرد. پیامبر فرمود: همین طور بمان. و او تا زمان مرگ میلرزید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از زنی خواستگاری کرد. پدرش گفت: او برص (بیماری پوستی) دارد و در حقیقت برص نداشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «همانطور باشد.» آن زن که مادر شبیب ابن برصاء شاعر بود، بیماری برص گرفت.

اغانی: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زهیر بن ابی سلمی که صد ساله بود نگاه کرد و فرمود: خداوندا مرا از شیطان او پناه بده. او حتی یک بیت هم نسرود تا اینکه مُرد. (1)

23. مناقب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز احد بر گریبان زره اُبیّ ضربهای زد. او اسب را در آغوش گرفت تا اینکه به لشکرش رسد در حالی که همچون گاو بانگ میزد. ابوسفیان گفت: وای بر تو چه چیز تو را به جزع و فزع انداخته است؟ آن، زخم سطحی و ناچیزی است. او گفت: ابن ابی کبشهٔ بر من ضربه زد و میگفت: تو را میکشم و آن ملعون همواره مثل گاو بانگ میزد تا اینکه وارد آتش شد.

هر وقت بلال میگفت: «أشهد ان محمّداً رسول الله» شخصی منافق هر بار میگفت: دروغگو سوخته شود. آن شخص منافق، شبی برخاست تا چراغ روشن کند. انگشت سبابه او آتش گرفت و نتوانست آن را خاموش کند تا اینکه کف دستش را

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 71 - 72

فرا گرفت سپس آرنج و بعد بازویش را فرا گرفت و سرانجام کل بدنش در آتش سوخت. (1)

24. مناقب: ابن عباس و ضحاک در باره این فرموده خداوند: «و یوم یعضّ الظالم علی یدیه» (2) {و روزی است که ستمکار دستهای خود را می گزد. } گویند: این آیه در باره عقبه ابن ابی معیط و ابی بن خلف نازل شد که این دو در خصوصیاتشان همچون دوقلو بودند. عقبه از سفری بازگشت و به گروهی از اشراف که پیامبر نیز از جمله آنان بود ولیمه داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: طعام تو را نمیخورم مگر اینکه بگویی: «هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و من فرستاده خدا هستم». او شهادتین را بر زبان آورد و پیامبر از غذای او خورد. هنگامی که ابی بن خلف رسید او را سرزنش کرده و به او گفت: از دین پدرانت بیرون آمدی. او ماجرا را برایش بازگو کرد. اُبیّ گفت: تا او را تکذیب نکنی من از تو راضی نمیشوم. پس او به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به طرف صورت پیامبر آب دهان ریخت. آب دهانش به دو نیم شد و به سمت صورتش خودش بازگشت و صورتش را سوزاند و جای سوختگی بر صورتش ماند. و پیامبر به او وعده داد تا زمانی که در مکه باشد زنده است و چون بیرون رود با شمشیرش کشته میشود. عقبه روز بد کشته شد و پیامبر با دستان خود اُبیّ را کشت. (3)

25. طب الائمهٔ: مفضّل از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: ای محمّد! فرمود: گوش به فرمانم ای جبرئیل! عرض کرد: فلان یهودی تو را جادو کرده است و جادو را در چاه قبیله بنی فلان انداخته است، پس کسی را سوی آن جا (یعنی آن چاه) روانه کن که در میان مردم بیش از همه به او اعتماد داری و پیش چشمت بزرگترین آنهاست و با تو برابر است، تا آن جادو را برایت بیاورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 117

2- . فرقان : 27

3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 118

السلام را فرستاد و به ایشان فرمود: سوی چاه ذروان برو. درآن چاه جادویی است که لبید بن اعصم یهودی مرا با آن جادو کرده است، آن جادو را برای من بیاور. حضرت امام علی علیه السلام فرمود: من در پی خواسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راهی شدم و درون چاه رفتم و آب آن چاه دراثر جادو چون آب حنا شده بود. شتابان در جستجوی آن جادو بر آمدم تا این که به پائین چاه رسیدم، اما آن را نیافتم. کسانی که همراه من بودند، گفتند: چیزی دراین چاه نیست، بالا بیا! گفتم: به خدا سوگند که دروغ نمیگویم و دروغ نشنیدم و یقین من به آن - یعنی به فرموده رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد - همچون یقین شما نیست. آن گاه به آرامی جستجو کردم و جعبهای را یافتم و در آوردم و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بردم. ایشان فرمود: بازش کن. من آن جعبه را باز کردم و در آن تکّهای از لیف نخل یافتم که رشتهای با بیست و یک گره در میان داشت. جبرئیل علیه السلام در همان روز، معوّذتان (سوره فلق و سوره ناس) را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن دو سوره را بر این رشته بخوان. حضرت علی علیه السلام شروع به خواندن کرد و هر آیهای که میخواند، گرهای از آن رشته باز میشد تا این که تمامی گرهها باز شد و این گونه خداوند عزّ و جلّ آن چه را که با آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را جادو کرده بودند، برای ایشان آشکار کرد و سلامتش داشت.

و نیز روایت شده که جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، حال آن که ایشان بیمار بود. یکی از آن دو بر سمت راست ایشان و دیگری بر سمت چپ ایشان نشست و آن گاه جبرئیل علیه السلام به میکائیل علیه السلام گفت: چه کسی ایشان را جادو کرده؟ گفت: لبید بن اعصم یهودی. سپس آن حدیث تا به پایان روایت شده است. (1)

توضیح: «الکرب» با حرکت حروف ریشه شاخه ستبر خرما است. و جزری گوید: در این روایت آمده هنگامی که پیامبر سحر شد حجامت کرد و «رجل

1- . طب الائمۀ / 118

مطبوب» یعنی سحر شده. و با طب، از سحر کنایه میآوردند تا برای بهبودی از آن فال نیک زده باشند همانطور که از شخص گزیده با «سلیم» کنایه میآوردند. پایان سخن.

میگویم: قول مشهور در میان شیعه امامی این است که سحر در پیامبران و امامان اثر نمیکند و برخی روایتهای وارده در این باره را تأویل میکنند و برخی را کنار میگذارند که راوندی در آنچه پیشتر بیان کردیم بدان اشاره کرده است.

طبرسی رحمه الله گوید: لبید بن اعصم یهودی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جادو کرد و سپس آن جادو را در چاه قبیله بنی زُرَیق انداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد و در همان حال خوابیده بود که دو فرشته نزد ایشان آمدند و یکی بالای سر ایشان نشست و دیگری کنار پای ایشان. آن گاه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از آن امر خبر دادند و عرض کردند که آن جادو در چاه ذروان در میان پوست خرما به زیر سنگی در قعر چاه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه شد و حضرت علی علیه السلام و زبیر و عمّار را فرستاد و ایشان آب آن چاه را کشیدند و سپس آن سنگ را برداشتند و آن پوست را در آوردند و دیدند که تارهایی از مو و دو دندانه شانه و بافهای در آن است که یازده گره با سوزن بر آن زدهاند. آن گاه آن دو سوره (معوّذتان) نازل شده و هر آیهای که خوانده میشد، گرهای گشوده میشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احساس راحتی میکرد. در آن دم ایشان برخاست و گویا از غل و زنجیر رها شده بود. جبرئیل علیه السلام گفت، به نام خدا تو را از هر آن چه آزارت دهد و از حسود و چشم بد افسون میکنم و خداوند متعال شفایت میدهد.

سپس طبرسی گفت: و این حدیث از عایشه و ابن عباس روایت شده است. اما این امر جایز نیست، چرا که هر کس چنین وصف شود که جادو شده است، گویی عقلش زایل گشته است و خداوند سبحانه این امر را در کلام خود به دور دانست: «وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا * انظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا»(1)

}

1- . فرقان / 8 - 9

و ستمکاران گفتند: «جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید.» بنگر چگونه برای تو مَثَلها زدند و گمراه شدند. }، ولی ممکن است آن یهودی یا دخترانش بر اساس آن چه روایت شده، در این کار کوشیده باشند و توفیق حاصل نکرده باشند. به این ترتیب که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را از آن چه که آنان در آب ریختند، آگاه ساخته واین گونه آن را آوردهاند و این خود دلیلی شده بر راستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. چگونه ممکن است ایشان از کرده آنان بیمار شده باشد! اگر آنان توان و قدرت انجام چنین کاری را داشتند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بسیاری از مؤمنان را در پی دشمنی شدید با ایشان به قتل میرساندند.

و از فضیل بن یسار روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بیماری شدید و دردی سخت در رنج بود که جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام آمدند و جبرئیل بالای سر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشست و میکائیل کنار پای ایشان. آن گاه جبرئیل با « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و میکائیل با « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» ایشان را تعویذ کردند.

و از ابو خدیجه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، حال آن که ایشان بیمار بود. او آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را با معوّذتان و « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » افسون کرد و گفت: به نام خداوند، تو را افسون میکنم و خداوند تو را از هر دردی که آزارت دهد، شفا میبخشد؛ پس بگیر که مبارکت باد. (1)

26. اعلام الوری: از معجزات پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم این بود که در روز جنگ بدر دست های خود را از سنگریزه پر کرد و به طرف مشرکین انداخت و فرمود: «شاهت الوجوه» سیاه باد این چهره ها. خداوند متعال به این سنگهای ریز اهمیت زیادی داد هر کدام از مشرکین که از این سنگها مورد اصابت قرار گرفته بودند دیدگان آنها گرفته شده بود و جلوی خود را نمیدیدند. در این موقع

1- . مجمع البیان 10 : 568 - 569

مسلمانان و فرشتگان به آنان حمله کردند عده ای را کشتند و جماعتی را نیز به اسیری گرفتند. مشرکین حیران و سرگردان مانده و قادر نبودند راه تمیز دهند همواره خاکهای چشم خود را پاک میکردند.

و از جمله آن روایتی است که اسماء بنت ابو بکر نقل کرده و گوید: هنگامی که تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ نازل گردید ام جمیل دختر حرب که همسر ابو لهب بود بسیار ناراحت شد، و با چشمان کجش فریاد و جوش و خروشی راه انداخته بود و میگفت:

از آن شخص نکوهیده ابا کردیم و از دینش خشم گرفتیم و از اوامر او سرکشی کردیم.

در این هنگام حضرت رسول در مسجد نشسته بود، و ابو بکر هم در خدمت آن حضرت بودند هنگامی که ابو بکر چشمش به امّ جمیل افتاد عرض کرد: یا رسول اللَّه، امّ جمیل به طرف ما می آید و من میترسم از طرف او به شما آسیبی برسد، حضرت فرمود: او مرا نخواهد دید، در این وقت پیامبر چند آیه از قرآن را خواندند و به کلام خدا پناهنده شدند، و از جمله آیاتی که قرائت فرمودند این آیه شریفه بود: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً.» (1) {و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم} در این هنگام امّ جمیل آمد نزد ابو بکر توقف کرد ولی حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله را ندید و گفت: یا ابا بکر به من اطلاع دادند که دوست تو مرا هجو کرده است، ابو بکر گفت: به پروردگار کعبه سوگند دوست من تو را هجو نکرده است، وی پس از این گفتار از نزد ابو بکر رفت و میگفت: قریش میداند که من دختر رئیس آنها هستم.

ابن عباس گوید: جماعتی از بنی مخزوم مانند ابو جهل و ولید بن مغیره با یک دیگر قرار گذاشته بودند حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله را به قتل رسانند، هنگامی که آن حضرت به نماز مشغول داشت ولید بن مغیره را فرستادند تا تصمیم آنها را عملی نماید. ولید برای انجام این توطئه به محلی که حضرت رسول نماز می

1- . اسری / 45 - 46

خواند رفت، وی صدای قرائت آن را می شنید و لیکن شخص او را مشاهده نمیکرد، ولید به طرف رفقای خود رفت و جریان را با آنان در میان گذاشت. بعد از این ابو جهل و ولید به اتفاق چند نفر دیگر آمدند، هنگامی که به محل نماز آن حضرت رسیدند صدای قرائت را شنیدند ولی خود او را مشاهده نکردند، و آنان در این موقع به طرفی که صوت را می شنیدند رفتند و متوجه شدند که صدا از پشت سرشان می آید، در هر صورت اینان قادر نشدند به حضرت خاتم النبیین آسیبی برسانند خداوند در این باره فرموده: «وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ.»(1) {و [ما] فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم، در نتیجه نمی توانند ببینند. } (2)

توضیح: طبرسی گوید: پس از داستان ام جمیل گفته شده: چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیده نشود و دیگران او را ببینند؟ جواب به این صورت است که جایز است خداوند شعاع چشمانش را واژگون کرده یا هواء را سخت گردانده و شعاع در آن نفوذ نکرده است یا اینکه شعاع را پراکنده ساخته در نتیجه به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نرسیده است. و روایت شده که پیامبر فرمود: فرشتهای پیوسته مرا در مقابلش پوشانده بود. پایان سخن. (3)

رازی علاوه بر مطالب ذکر شده مطلب دیگری افزوده و آن اینکه: چه بسا پیامبر صورتش را از او برگردانده و پشتش را او برگردانده و به او سبب شدت خشم، به وارسی نپرداخته است، یا اینکه خداوند در دلش ترسی افکنده و همین ترس مانع از دیدن او شده است، یا اینکه خداوند متعال ظاهر انسان دیگری بر حضرت رسول انداخته همانطور که با عیسی علیه السلام همین کار را انجام داد. (4)

27. خرائج: از معجزههای آن حضرت این روایت مشهور است که پیامبر از مکّه به طرف مدینه خارج شد و به غاری در نزدیکی مکّه پناهنده شد که همیشه مسافران

1- . یس / 9
2- . اعلام الوری : 18 و 20 در چاپ اول و 37 و 40 در چاپ دوم.

3- . مجمع البيان 10 : 560
4- . مفاتيح الغيب : سوره تبت

در آنجا اطراق میکردند و چوپانها به این غار می آمدند و هیچ وقت خالی از گروهی نبود که در آنجا استراحت کنند. پیامبر سه روز در آنجا اقامت کرد و ایشان را تعقیب نمیکرد. قریش به دنبال آن حضرت آمدند امّا خداوند متعال به وسیله تار عنکبوتی، جلو آنها را گرفت و آنان نومید و دست خالی برگشتند در حالی که پیامبر در مقابل چشمانشان بود.

28. خرائج: از معجزات پیامبر این بود که در جنگ بدر، با دشمنانش رویاروی شد درحالی که آنان هزار نفر و آن حضرت در لشکری معادل یک سوم لشکر دشمن بود. هنگامی که کارزار بین سپاه اسلام و لشکر کفر در گرفت، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مشتی خاک برداشت و در حالی که آنان در جای جای لشکر پراکنده بودند به طرف صورت آنها انداخت و چشم همه آنان از آن خاک پر شد، چنان که اگر تندبادی یک شبانه روز هم وزیده بود، و گردبادی از خاک برپا میکرد به احدی از لشکریانش نمیرسید این گونه چشمهای آنها را پر نمی کرد. و قرآن بر آن گواهی داد و مؤمنان آن را تصدیق کرده و کافران نیز بلایی که در اثر بر سرشان آمده بود را مشاهده کردند.

29. ابی بن خلف گوید: من اسبی دارم که هر روز یک پیمانه ذرت به آن میدادم و تو را بر آن میکُشم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان شاء الله من تو را خواهم کشت. پس پیامبر در روز احد ضربهای بر گردن او زد و بشدت او را زخمی کرد و او از بالای اسب غلطید درحالی که همچون گاو صدا میکرد. در این باره از وی پرسیدند او گفت: اگر ضربه او به قبیله ربیعه و مضر میخورد همه آنان را میُکشت، آیا به من نگفت: تو را میکشم؟ و اگر پس از آن ماجرا آب دهان هم بر من میانداخت مرا میکُشت. و او دو روز بعد مُرد. (1)

30. خرائج، اعلام الوری: روایت شده که ابو جهل از مرد غریبی شتری خریده بود، هنگامی که میخواست پول او را بدهد از قرارداد اول اعراض کرد و خواست از قیمت شتر که قبلا تعیین شده بود بکاهد، صاحب شتر در مجلس رسمی قریش

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 102

حاضر گردید، و از ستم ابو جهل به آنان شکایت کرد، و به حرمت کعبه نزد آنها متذکر شد. قریش پس از استماع مطالبش وی را خدمت پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرستادند، و این عمل را برای استهزاء حضرت رسول انجام دادند. این مرد به پیامبر پناه برد و حضرت نیز به اتفاق او درب منزل ابو جهل رفتند، پیامبر درب منزل را کوبید، ابو جهل نیز آن حضرت را شناخت، و در حالی که ناراحت و مضطرب بود از خانه بیرون شد. هنگامی که چشمش پیامبر افتاد گفت: خوش آمدید یا أبا القاسم پیامبر فرمود: حق این مرد غریب را بدهید، گفت: آری اکنون خواهم داد، وی فورا بدون تأخیر حق آن مرد را داد، پس از این به ابو جهل گفتند: علت این قضیه چه بود و شما چگونه فورا پول او دادید؟ گفت: چیزی را مشاهده کردم که شما از دیدن او عاجز بودید، به خداوند سوگند مار بزرگی بالای سرم ایستاده و دهان باز کرده بود اگر اندکی غفلت میکردم و حقوق او را نمی پرداختم مرا می بلعید. (1)

توضیح: گفته میشود: رجل نخب با کسره خاء یعنی ترسویی که دل و جسارت ندارد و نخیب و منخوب نیز به همین معنی است.

میگویم: سید ابن طاوس در کتاب سعد السعود از تفسیر کلبی از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده که گوید: عامر بن طفیل و اربد بن قیس که پسر عموی هم بودند، به جستجوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند در حالی که آن حضرت همراه با شماری از صحابه در مسجد نشسته بود. گوید: آن دو وارد مسجد شدند. گوید: مردم به زیبایی عامر بن طفیل مژده دادند و او از زیباترین مردمان و یک چشم بود. او میپرسید: محمد کجاست؟ صحابه به او اطلاع میدادند و او به طرف یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: من عامر بن طفیل هستم ای رسول خدا. پس جلو آمد تا بر پیامبر وارد شد و گفت: محمد کجاست؟ گفتند: ایشان است. گفت: تو محمد هستی؟ فرمود: آری. گفت: اگر اسلام بیاورم چه چیزی برای من است؟ فرمود: آنچه برای مسلمانان است برای توست و آنچه بر عهده مسلمانان است بر عهده تو نیز میباشد. گفت: امر حکومت را پس از خود برای من

1- . اعلام الوری : 19 و 20 چاپ اول، 39 و 40 چاپ دوم.

مقرر میکنی؟ فرمود: این امتیاز برای تو و قومت نیست و این مسأله به اختیار خداوند است که هر کجا بخواهد قرار دهد. گفت: مرا بر وبر - مقصودش بر شتر بود - و خود را بر گل و خاک، قرار میدهی؟ فرمود: خیر. گفت: پس چه چیز برای من مقرر میکنی؟ فرمود: آیا افسارهای اسبان برایت قرار ندهم تا بر آن بجنگی؟ گفت: آیا من امروز آن را ندارم. برخیز تا با تو صحبت کنم. گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او برخاست و او به پسرعمویش اربد بن قیش اشاره کرد که بر آن حضرت ضربه بزند. گوید: اربد بن قیس به پشت پیامبر چرخید و خواست شمشیرش را از غلاف بیرون کشد و یک وجب یا یک ذراع از شمشیر را بیرون کشید اما خداوند شمشیر را نگاهداشت و او نتوانست شمشیر را از غلاف بیرون بیاورد. عامر نیز به او اشاره میکرد اما او نمیتوانست شمشیر را از غلاف بیرون آورد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار فرمود: «پروردگارا این عامر بن طفیل است، دین را بر عامر نگاهدار» سپس توجه کرد و اربد را دید که مشغول شمشیرش است، پس فرمود: «پروردگارا آن طور که خود میخواهی شرّ آنان را دفع کن.» مردم به سمت آنان شتافتند و آن دو پشت کرده و پا به فرار گذاشتند. گوید: خداوند آذرخشی بر اربد فرو فرستاد و او را سوزاند. عامر بن طفیل نیز خانهای از بنی سلول را دید و در آن فرود آمد و در قسمت انگشت کوچکش طاعون گرفت و میگفت: ای عامر غدّه طاعونی همچون طاعون شتر است و در خانه بنی سلول میمیری، و آنان بر همدیگر چه مرد و چه زن به خاطر اقامت عامر در میان بنی سلول عیب میگرفتند. گوید: عامر اسبش را خواست و سوار بر آن شد سپس اسبش را به حرکت در آورد تا اینکه در بیرون از منزلش بر پشت اسب مُرد. و آن مصداق فرموده خداوند عزّ و جلّ است که میفرماید: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاء وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِی اللّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ»(1)

{و صاعقه ها را فرو می فرستند و با آنها هر که را بخواهد، مورد اصابت قرار می دهد، در حالی که آنان در باره خدا مجادله می کنند، و او

1- . رعد / 13

سخت کیفر است.} و در باره مجازات میفرماید عامر بن طفیل با طاعون و اربد با صاعقه کشته شدند.(1)

طبرسی نیز در مجمع البیان با این سند به صورت مختصر آن را آورده است. (2)

باب نهم : معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در چیره شدن بر جنّ و شیاطین و ایمان برخی جنیان به آن حضرت

آیات:

- وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِیَ وَلَّوْا إِلَی قَوْمِهِم مُّنذِرِینَ * قَالُوا یَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا کِتَابًا أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسَی مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ وَإِلَی طَرِیقٍ مُّسْتَقِیمٍ * یَا قَوْمَنَا أَجِیبُوا دَاعِیَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکُم مِّن ذُنُوبِکُمْ وَیُجِرْکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ * وَمَن لَّا یُجِبْ دَاعِیَ اللَّهِ فَلَیْسَ بِمُعْجِزٍ فِی الْأَرْضِ وَلَیْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَولِیَاءُ أُوْلَئِکَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ. (3)

{ و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند. پس چون بر آن حاضر شدند [به یکدیگر] گفتند: «گوش فرادهید.» و چون به انجام رسید، هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند. گفتند: «ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است، و به سوی حقّ و به سوی راهی راست راهبری می کند. ای قوم ما، دعوت کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما

1- . سعد السعود : 218 - 219
2- . مجمع البیان 6 : 283
3- . احقاف / 29 - 32

ببخشاید و از عذابی پردرد پناهتان دهد. و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده [خدا] نیست و در برابر او دوستانی ندارد. آنان در گمراهی آشکاری اند. }

- قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * یَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِکَ بِرَبِّنَا أَحَداً. (1)

{بگو: «به من وحی شده است که تنی چند از جنّیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم. [که] به راه راست هدایت می کند. پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد. }

تفسیر: طبرسی در باره این فرموده خداوند «و إذ صرفنا الیک نفراً من الجنّ یستمعون القرآن» گوید: معنایش این است که: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم یادآور آنگاه که گروهی از جنّیان را به سوی تو فرستادیم تا به قرآن گوش فرا دهند. و گفته شده: معنایش این است که با توفیق و لطف خود آنان را از سرزمینشان به سوی تو رواته کردیم تا اینکه به نزد تو آمدند. و گفته شده: آنان را با طرد کردن با ستارگان از استراق سمع در آسمان از تو بازداشتیم در حالی که از زمان عیسی علیه السلام از آن بازداشته نشده بودند، پس گفتند: سبب و دلیل این اتفاقی که در آسمان افتاده چیزی نیست جز امری که در زمین روی داده است، پس به زمین روانه شدند تا اینکه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کردند در حالی که آن حضرت از بطن نخله به سوی عکاظ بازمیگشت و نماز صبح را به پا میداشت، آنان به قرآن گوش فرا دادند و نگاه کردند که پیامبر چگونه نماز میگزارد. ابن عباس و ابن جبیر این مطلب را نقل کردهاند. بر این اساس طرد آنان با ستارگان، لطفی بر جنیان است. «فلما حضروه» یعنی هنگامی که بر قرآن یا بر پیامبر حاضر شدند. «قالوا» یعنی به همدیگر گفتند. «أنصتوا» یعنی ساکت باشید تا به قرائت آن گوش دهیم. «فلمّا قضی» یعنی وقتی قرائت قرآن تمام شد. «ولّوا» یعنی بازگشتند. «الی قومهم منذرین» یعنی به قوم خود هشدار دادند اگر بدان ایمان نیاورند عذاب خداوند به آنها خواهد رسید.

1- . جن / 1 - 2

«قالوا یا قومنا إنّا سمعنا کتاباً أنزل من بعد موسی» مقصودشان از کتاب، قرآن بود. «مصدّقاً لما بین یدیه» یعنی تایید کننده کتابهای پیش از خود است. «یهدی الی الحقّ» یعنی به دین حقّ و راستین هدایت میکند. «و الی طریق مستقیم» یعنی راهی که رونده آن را به بهشت رهنمود میکند.

داستان: زهری گوید: پس از اینکه ابو طالب درگذشت، مصیبت و گرفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیاد شد، پس آن حضرت به طائف پناه بردند، تا بنی ثقیف، ایشان را در مقابل آزار و اذیت کفار مکه حمایت کنند و آن حضرت را در شهر و قبیله خود جا دهند. پیامبر سه نفر از بزرگان ثقیف را که با هم برادر بودند کنار یکدیگر مشاهده کرد، اینها عبد یالیل بن عمرو، و حبیب بن عمرو، و مسعود بن عمرو بودند که از رؤساء ثقیف به شمار میرفتند. حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله جریان خود را با آنان در میان گذاشت و دعوت خویش را اظهار نمود، و از ظلم و ستم قریش آنها را آگاه کرد، یکی از آنها گفت: من پرده کعبه را دزدیده باشم اگر تو پیامبر خدا باشی!، دیگری گفت: مگر خداوند عاجز بود که تو را بفرستد، میخواست دیگری را که قدرت و نیرو داشت برای رسالت بفرستد. سومی گفت: به خدا قسم، من پس از این، با شما سخن نخواهم گفت، اگر شما پیامبر باشی بزرگتر از این هستی که کسی مانند من با شما گفتگو کند، و اگر دروغ بگوئی و پیامبر نباشی باز هم بدتر از این میباشی که با شما سخن بگویم؟!. این سه برادر حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله را استهزاء و ریشخند نمودند، و جریان او را در میان مردم افشا کردند، هنگامی که پیامبر خواست از طائف بیرون رود، اراذل و ولگردان به تحریک این سه نفر در طرفین راه قرار گرفتند، و خاتم النبیین را سنگ باران کردند، و پاهای مبارک آن بزرگوار را مجروح و خون آلود نمودند. حضرت رسول از دست آنها رهائی پیدا کرد در حالی که خون از قدمهایش جاری بود، در این موقع پیامبر به کنار دیواری رفت و در سایه درختی نشست، در حالی که از شدت درد و رنج فوق العاده ناراحت بنظر میرسید، در این هنگام متوجه شد که عتبه و شیبه پسران ربیعه در میان باغ هستند، و از جهت عداوتی که این دو برادر با حضرت داشتند، پیامبر از دیدن آنان ناراحت گردید. عتبه و شیبه نیز پیامبر را دیدند که در کنار دیوار باغ آنها نشسته،

غلام خود را که «عداس» نام داشت و از اهل «نینوا» بود با مقداری انگور نزد حضرت رسول فرستادند، هنگامی که عداس خدمت آن جناب رسید پیامبر از وی سؤال کرد شما از اهل کجا هستی؟ عرض کرد: من از اهل نینوا میباشم، فرمود: از شهر بنده صالح یونس بن متی میباشی؟ عداس عرض کرد: تو از یونس بن متی چه خبری داری؟ حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله که به هر کس در هر مقامی بود رسالت خود را تبلیغ میکرد به عداس فرمود: من رسول پروردگار هستم، و خداوند جریان یونس بن متی را برای من نقل کرده است، هنگامی که جریان زندگی و خصوصیات یونس را شرح داد، عداس به سجده افتاد، و خود را به پاهای خون آلود پیامبر افکند و بوسید. در این هنگام عتبه و شیبه از دور جریان غلام خود را با حضرت رسول مشاهده میکردند، و چیزی نمیگفتند، عداس از نزد پیامبر برگشت، و پیش اربابان خود رفت، گفتند: چرا با محمد این گونه رفتار کردی و پاهای او را بوسیدی و حال اینکه با ما این طرز معاشرت نداری؟ ! عداس گفت: این مرد صالح و درستکاری است، وی از اخبار پیامبر ما یونس ابن متی مطالبی اظهار داشت، که من قبلا از آنها اطلاع داشتم. عتبه و شیبه از حرف غلام خود خندیدند و گفتند: این مرد فریبنده است مواظب باش شما را از نصرانیت بر نگرداند، حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله پس از این جریان بطرف مکه برگشتند. تا اینکه در دلِ شب در کنار نخلی برای نماز به پا خواست که گروهی از نصیبینِ یمن بر آن حضرت گذر کردند و متوجه شدند که آن حضرت نماز صبح را میگزارد و قرآن تلاوت میکند. پس به او گوش فرا دادند. و این معنای سخن سعید بن جبیر و گروهی از صحابه است.

و دیگران گفتهاند: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر شد که جنیان را انذار داده و به سوی خدا دعوت کند و قرآن را بر آنان بخواند. پس خداوند گروهی از جنیان نینوی را به سوی آن حضرت روانه کرد. پیامبر فرمود: من امشب امر شدهام که بر جنیان قرآن بخوانم کدام یک از شما مرا همراهی میکند؟ عبدالله بن مسعود آن حضرت را دنبال کرد. عبدالله گوید کسی غیر از خود با آن حضرت همراه نشد. پس به راه افتادیم تا به بلندترین نقطه مکه رسیدیم و پیامبر خدا وارد وادیای شد که به آن شعب حجون میگفتند و خطی برای من کشید سپس به من امر فرمود که در آن

بنشینم و فرمود: از آن خط بیرون نیا تا به نزدت بازگردم. سپس رفت و برخاست و قرآن را گشود. پس سیاهیهای بسیاری آن حضرت را فرا گرفت تا جایی که میان من و آن حضرت حائل شد و من نمیتوانستم صدای ایشان را بشنوم. سپس جنیان رفتند و همچون پارههای ابر پراکنده شدند و رفتند و فقط گروهی از آنان باقی ماندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با طلوع فجر از کارش فارغ شد و به راه افتاد و بیرون آمد و آشکار شد. سپس فرمود: آیا چیزی دیدی؟ عرض کردم: آری مردانی سیاه دیدم که لباسهای سفیدی از میان رانهایشان خارج کرده بودند. فرمود: آنان جن نصیبین بودند. علقمه از عبدالله روایت کرده که گوید: من در شب جن همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبودم اما دوست داشتم همراه آن حضرت میرفتم. و از ابن عباس روایت شده که آنان هفت نفر گروه از جن نصیبین بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به عنوان نماینده و فرستاده قوم خود روانه کرد. زر بن حبیش گوید: آنان نه گروه بودند که از جمله آنان «زوبعهٔ» بود. محمد بن منکدر از جابر بن عبدالله روایت کرده که گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره الرحمن را بر مردم قرائت فرمود خاموش گشته و چیزی بر زبان نیاوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جنیان بهتر از شما بهتر پاسخ میگویند، هنگامی که آیه «فبأیّ آلاء ربّکما تکذّبان» را بر آنان خواندم گفتند: نه، هرگز ای پرودگار ما چیزی از نعمتهای تو را تکذیب نمیکنیم.

«یا قومنا أجیبوا داعی الله» مقصودشان از داعی، محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که به توحید خداوند آنان را دعوت کرد و شریکان غیر خدا را کنار گذاشت. «و آمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم» یعنی اگر به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید گناهان شما را میآمرزد. «و یجرکم من عذاب الیم» در این آیه دلالتی است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی جنیان مبعوث شد همانطور که به سوی انسانها مبعوث شده و خداوند پیش از آن حضرت، پیامبری را به سوی انس و جن مبعوث نداشته بود. «و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض» یعنی خدا را ناتوان نمیکند تا پیشی گرفته و از دست خدا برهد. «و لیس به من دونه أولیاء» یعنی

یاورانی که او را در مقابل خدا منع کنند. «اولئک فی ضلال مبین» یعنی عدول از حقّ امری آشکار است. سخن طبرسی پایان یافت و خدا جایگاه او را بالا ببرد. (1)

رازی گوید: از حسن روایت شده که این جنیان یهودی بودند زیرا در میان جنیان بسان انسانها آئین و باورهای مختلفی است. محققان بر این باورند که جنیان نیز مکلف هستند. از ابن عباس سؤال شد که آیا جنیان پاداش میگیرند؟ گفت: آری، آنان هم پاداش و هم مجازات دارند که در بهشت میگیرند و بر درهای بهشت ازدحام میکنند. سپس گوید: در اینکه آیا جنیان پاداش میگیرند یا نهٔ اختلاف نظر وجود دارد. گفته شده: آنان پاداشی جز رهایی و نجات از آش دوزخ ندارند. سپس به آنان گفته میشود: همچون چهارپایان خاک شوید! و به این فرموده خداوند احتجاج کردهاند: «و یجرکم من عذاب الیم» و این نظر ابوحنیفه است. و وجه درست این است که آنان در پاداش و عقاب همچون بنیآدم هستند و این دیدگاه، نظر ابن ابی لیلی و مالک است و هر دلیلی که بیانگر این است که انسان سزاوار پاداش با انجام طاعات است، همان دلائل در باره جنیان صدق میکند و تفاوت گذاشتن میان این دو مبحث، بسیار بعید مینماید. (2)

طبرسی در باره این فرموده خداوند: «قل اوحی الی انّه استمع نفر من الجنّ» گوید: یعنی گروهی از جنیان قرآن را شنیدند که نژادی نازک جسم و سبک اندام به شکلی ویژه داشتند و بر خلاف شکل انسان و فرشتگان بودند. چرا که فرشته از نور آفریده شده و انسان از گِلٍ، و جن از آتش. «فقالوا» یعنی جنیان به هم گفتند: «إنّا سمعنا قرآناً عجباً» «عجب» چیزی است که به دلیل پوشیده بودن سبب، و خارق العاده بودن آن، تعجب را برمیانگیزد. «یهدی الی الرشد» یعنی هدایت. «فآمنّا به» یعنی ایمان آوردیم که این کتاب از جانب خدا نازل شده است. «و لن نشرک» یعنی در ادامه شرک نمیورزیم. «بربّنا احداً» پس عبادت را متوجه خدا میکنیم. و در این آیه، دلالتی است بر اینکه آن حضرت به سوی جنیان مبعوث شده است و آنان عاقل بوده و مورد خطاب قرار گرفتهاند و زبان عرب را میدانستند و تفاوت میان معجزه و

1- . مجمع البیان 9 : 91 - 94
2- . مفاتیح الغیب: تفسیر سوره احقاف ج 28 ص 31

غیر معجزه را تشخیص میدادند و قومشان را به اسلام دعوت کرده و آنان را از معجزه بودن قرآن خبر دادند و تبیین نمودند که این کتاب، کلام خداوند متعال است.

واحدی با اسنادش از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بر جنیان قرائت نفرمود و آنان را ندید. بلکه همراه با گروهی از یارانش به سوی بازار عکاظ میرفتند در حالی که میان شیاطین و و اخبار آسمان دنیا مانع ایجاد شده بود. پس شیاطین به سوی قومشان بازگشتند. گفتند: شما را چه شده است؟ گفتند: میان ما و اخبار آسمان دنیا مانع ایجاد شده و شهابهایی به سوی ما فرستاده شده است. گفتند: این مساله فقط به خاطر اتفاق مهمی است که رخ داده است، پس به سوی مشرق و مغرب زمین بروید. گروهی از جنیانی که به سمت تهامه رفته بودند بر پیامبر گذر کردند در حالی که آن حضرت در نخل بود و قصد حرکت به سمت بازار عکاظ داشت و نماز صبح را برای یارانش به پا میداشت. هنگامی که قرآن را شنیدند بدان گوش فرا داند و گفتند: این همان چیزی است که میان ما و دستیابی به اخبار آسمانِ دنیا حائل شده است، پس به سوی قومشان برگشتند و گفتند: «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَداً.»(1) {گفتند: راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم. [که] به راه راست هدایت می کند. پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد.} خداوند اینگونه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی نازل کرد: «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ.»(2) {بگو: «به من وحی شده است که تنی چند از جنّیان گوش فرا داشتند.} بخاری و مسلم نیز این حدیث را روایت کردهاند.

علقمه بن قیس گوید: به عبدالله بن مسعود گفتم: در شب جن چه کسی از شما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؟ گفت: کسی از ما، همراه او نبود. یکی از شبها در حالی که ما در مکه بودیم آن حضرت را گم کردیم. گفتیم پیامبر غافلگیرانه کشته شده یا به آسمانها پرواز کرده است. پس به راه افتادیم و به دنبال آن حضرت به درهها رفتیم. آن حضرت را یافتیم که از سمت حراء میآمد. عرض

1- . جن / 1 - 2

2- . جن / 1 - 2

کردیم: ای رسول خدا کجا بودید، ما به خاطر نبود شما ترسیدیم؟ و به آن حضرت گفتیم: امشب وقتی شما را گم کردیم به بدترین نحوی که ممکن است کسی شب را به صبح برساند سپری کردیم. آن حضرت به ما فرمود: دعوت کننده جنیان نزد من آمد و من رفتم تا بر آن قرآن بخوانم. آن حضرت ما را با خود برد و آثار آنان و آتشهایشان را به ما نشان داد. اما در این رابطه که کسی از ما آن حضرت را همراهی کرده باشد، حقیقت ندارد و کسی از ما همراه پیامبر نبود. ابو روق گوید: آنان نه گروه از جنیان بودند. ابوحمزه ثمالی گوید: به ما خبر رسید که آنان از بنی شیبان بودند و شمار آنان از همه جنیان بیشتر بود و آنان عموم لشکریان ابلیس بودند. و گفته شده که آنان هفت گروه از جنیان نصیبین بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را دید و به آن حضرت ایمان آوردند و آن حضرت آنها را به سوی دیگر جنیان فرستاد.

«و انّه تعالی جدّ ربّنا ما اتّخذ صاحبهً و لا ولداً» یعنی: شکوه و عظمت پروردگار ما والاتر از آن است که همسر و فرزندی اختیار کند، یا به این معنی که صفات یا قدرت یا ذکر یا فعل و امر خداوند یا مُلک و نعمتهای خداوند والا گشته است و همه این موارد به یک معنی برمیگردد و آن عظمت و شکوه و جلال است. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند: همانا جدّی برای خداوند متعال نیست و جنیان از روی نادانی آن را بر زبان آوردند و خداوند از زبان آنان نقل کرده است. «و انّه کان یقول سفیهنا» یعنی نادان ما و مقصود از آن، ابلیس بود. «علی الله شططاً» شطط به معنای زیادهروی در ستم بر نفس و خروج از حقّ است. «و أنّا ظننّا أن لن تقول الانس و الجنّ علی الله کذباً» یعنی پندارمان این بود که آنچه در باره اینکه خداوند شریک و همسر و فرزند اتخاذ کرده، درست است و ما بر حقّ هستیم تا اینکه قرآن را شنیدیم و حقّ را بدان آشکار نمودیم. «و أنّه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجنّ» یعنی چنگ میزنند و پناه میبرند. و هرگاه شخص عربی در سفر در هنگام شب در وادیای فرود میآمد میگفت: به بزرگ و عزیز این وادی از شرّ سفیهان قومش پناه میبرم. و این کار را بدین خاطر انجام میدادند که بر اساس باورهایشان، جن از آنان محافظت میکند. و گفته شده: معنایش

این است که اشخاصی از انسانها به خاطر جنیان و از آزار جنیان به اشخاصی دیگر پناه میبردند. «فزادوهم رهقاً» یعنی جن، بر گناه و کفر و معصیت آنان میافزود. و گفته شده: «رهقاً» به معنای «طغياناً» است و گفته شده: به معنای فرقاً و خوفاً و نیز گفته شده به معنای «شرّاً» و همچنین گفته شده به معنای «ذلّة» است. زجاج گوید: این معنی جایز است که انسانهایی که به جن پناه میبردند بر جنیان فشار بیشری وارد میکردند زیرا آنان به خاطر این تعویذ و پناه بردن، ستم بیشتری بر قومشان روا میداشتند و قوم آنان میگفتند: جنّ و انس مانع ما شدند. و جایز است به این معنا باشد که جنیان ستم و فشار بیشتری بر انسانها وارد میکردند.

«و أنّهم ظنّوا كما ظننتم أن لن يبعث الله أحداً» یعنی جنیان ایمان دار به جنیان کافر میگفتند: انسانهای کافر که در جاهلیت به برخی جنیان پناه میبردند - همانطور که شما ای گروه جنیان میپنداشتید - پندارشان این بود که خداوند پس از موسی علیه السلام یا عیسی علیه السلام پیامبری را مبعوث نمیکند. و گفته شده: این آیه و آیه پیش از آن دو جمله معترضهای است که خداوند در میان گفتههای جنیان آورده است. میفرماید: ای آدمیان جنیان بسان پندار و گمان شما، گمان کردند خداوند در روز قیامت کسی را محشور و محاسبه نمیکند، یا اینکه کسی را به عنوان پیامبر مبعوث نمیکند. سپس از زبان جنیان سخنانشان را نقل میکند: «و أنّا لمسنا السماء» یعنی آسمان را لمس کردیم. و گفته شده: برای استراق سمع به نزدیک آسمان دنیا رفتیم. «فوجدناها ملدت حرساً شديداً» یعنی: فرشتگانی پاسبان و توانا. «و شهباً» در تقدیر اینگونه بود که: آسمان را پر از نگهبانان و شهابها یافتیم. «و أنّا كنّا نقعد منها مقاعد السمع» یعنی پیشتر در جاهای استماع، مکانهای برای ما آماده شده بود و ما به صدا و سخن فرشتگان گوش فرا میدادیم. «فمن يستمع» هر کس از ما «الآن» اکنون آن را گوش دهد. «يجد له شهاباً رصداً» یعنی تیر شهابی به سویش پرتاب میشود و در کمین اوست. و «شهاباً» مفعول به و «رصداً» صفت برای آن است. معمّر گوید: به زهری گفتم: در زمان جاهلیت ستارگان پرتاب میشدند؟ گفت:

آری. گفتم: آیا این آیه را دیده‌ای: «أنّا کنّا نقعد منها»(1)

{و در [آسمان] برای شنیدن، به کمین می نشستیم. }؟ گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد این کار سخت و مشکل گشت. بلخی گوید: ناگزیر شهابها و ستارگان در زمانهای گذشته وجود داشته‌اند اما مانع جنیان از صعود به آسمان دنیا نبودند و هنگامی که پیامبر مبعوث شد جنیان از صعود به آسمان منع شدند. «و أنّا لا ندری أشرّ اُرید بمن فی الارض» یعنی طرد شدن با شهابها و پاسبانی آسمان. آنان دو امر: قطع تکلیف، یا تغییر امر با تصدیق یکی از پیامبران، را جایز دانسته‌اند. که در این فرموده آمده است: «أم أراد بهم ربّهم رشداً» یعنی خوبی و صلاح آنان اراده شده است. و گفته شده: به این معنا است که این ممانعت از استماع مشخص نیست آیا به خاطر عذابی است که به زودی بر سر اهل زمین نازل میشود یا به خاطر پیامبری است که مبعوث شده و به سوی صلاح هدایت میکند، و این چنین اتفاقی فقط به خاطر یکی از این دو امر میتواند باشد. «و أنّا منّا الصاحون و منّا دون ذلک» یعنی در رتبه و جایگاه از صالحان پایینترند. «کنّا طرائق قدداً» یعنی فرقه‌های مختلفی با دیدگاهها و باورهای مختلف و تمایلات متنوع بودیم. «و أنّا ظنّنا» یعنی دانستیم. «أن لن نعجز الله فی الارض» یعنی اگر خداوند برای ما امری اراده کرده باشد راهی گریزی برای ما نیست. و «و لن نعجزه هرباً» یعنی هر جا باشیم به ما دست مییابد. «و أنّا لمّا سمعنا الهدی» یعنی قرآن. «آمنّا به فمن یؤمن بربّه فلا یخاف بخساً» یعنی از نقص در پاداشی که شایسته اوست، ترسی ندارد. «و لا رهقاً» یعنی به او ستم نمیشود و امر ناپسند و ناخوشایند دامنگیرش نمیشود. «و أنّا منّا المسلمون و منّا القاسطون» یعنی کسانی که از طریق حقّ دوری گزیده و ستم پیشه کرده‌اند. «فمن اسلم فاُولئک تحرّوا رشداً» یعنی راه صواب و هدایت را در پیشگرفته‌اند. «و أمّا القاسطون فکانوا لجهنّم حطباً» یعنی در دوزخ میافتند و همانگونه که آتش هیزم را میسوزاند، آنان را نیز میسوازند. پایان سخن.(2)

1- . جن / 9
2- . مجمع البیان 10 : 367 - 371

میگویم: ان شاء الله در باره حقیقت جنّ و کیفیت آنها و احوالشان در کتاب آسمان و جهان سخن میگوییم.

قاضی در کتاب شفا گوید: عبدالله بن مسعود در شب جن، جنیان را دید و سخنشان را شنید و آنان را به زطیان سیاه پوست تشبیه کرد. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شیطانی دیشب رها شده بود تا نمازم را قطع کند اما خداوند مرا بر او مسلط کرد و او را گرفتم و خواستم به یکی از ستونهای مسجد ببندم تا همه شما او را ببینید. امام دعای برادرم سلیمان علیه السلام را به یاد آوردم که گفت: «ربّ اغفر لی و هب لی ملکاً لا ینبغی لأحد من بعدی» (1) {«پروردگارا، مرا ببخش و مُلکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد.} پس خداوند آن جنّ را ذلیلانه بازگرداند. (2)

1. خصال: غزوان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: زنی از جنّیان که عفرا نام داشت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب می شد و سخن آن حضرت را می شنید و به نزد شایستگان جنّ می آمد و آنها به دست او اسلام را می پذیرفتند، مدّتی پیامبر او را ندید، از جبرئیل در مورد او پرسید، عرض کرد: او به زیارت یکی از خواهران دینی خود که به خاطر خدا او را دوست می دارد رفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خوشا به حال کسانی که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می دارند! به راستی که خداوند متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار کاخ بر آن استوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اتاق است که خداوند این ها را برای کسانی که به خاطر او به یک دیگر مهر ورزیده و به زیارت یکدیگر می روند، آفریده است. ای عفرا! چه دیدی؟ گفت: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم که دستان خود را به آسمان بلند کرده و می گفت: خدای من! آنگاه که تو به سوگند خود وفا کرده و مرا به دوزخ وارد کنی، پس من تو را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین سوگند خواهم داد که مرا از آن رهایی بخشیده و با آنان محشور گردانی. من به او گفتم: ای حارث! این

1- . ص / 35
2- . شرح الشفاء 1 : 736 - 738

نام هایی که خدا را با آنها فرا می خوانی چیست؟ او به من گفت: من این نام ها را هفت هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند، بر پایه عرش دیدم، و دانستم که آنها گرامی ترین آفریدگان در پیشگاه خدا هستند. اینک خدا را به حق آنان. پیامبر فرمود: سوگند به خدا ! اگر همه مردم روی زمین خدا را به این نام ها سوگند دهند، خداوند آنها را پاسخ می دهد. (1)

2. تفسیر قمی: گوید: جنّ از فرزندان جانّ است. برخی از آنها مؤمن و برخی کافرند و برخی یهودی و برخی مسیحی اند و ادیان مختلفی دارند. شیاطین از فرزندان ابلیس اند و در میان آنها تنها یک مؤمن وجود دارد به نام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس، که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر او را دید. بسیار عظیم الجثه و بزرگ و ترسناک بود. پرسید: تو کی هستی؟ عرض کرد: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس هستم. روزی که قابیل، هابیل را کشت پسر چند ساله بودم و از پرهیزکاری نهی می کردم و امر به فاسد کردن طعام می کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: سوگند به جانم که چه بد جوانی هستی که امیدها به اوست و چه بد میانسالی که چنین فرمان ها می دهد. عرض کرد: ای محمد ! از این سخن ها بگذر که من به دست نوح علیه السلام توبه کرده ام و همراه او در کشتی بودم و وقتی قوم خود را نفرین کرد او را سرزنش کردم آن گاه که ابراهیم در آتش انداخته شد، همراه او بودم که خدا آتش را برای او سرد و سلامت گرداند. آن گاه که موسی فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل نجات یافتند، همراه او بودم. من نزد هود بودم، و آن گاه که قومش را نفرین کرد، او را سرزنش نمودم و همراه صالح بودم و او را به خاطر نفرین قومش سرزنش کردم و من همه کتاب ها را خوانده ام؛ همه آنها آمدن تو را مژده و بشارت داده اند و پیامبران همه به تو سلام رسانده اند و می گفتند که تو بهترین و بلندمرتبه ترین پیامبر خدا هستی. پس از آن چه خدا به تو نازل کرده چیزی به من بیاموز. پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به او بیاموز ! هام عرض کرد: ای محمد ! من تنها از پیامبر یا جانشین او اطاعت می کنم، این کیست؟ فرمود: این

1- . خصال 2 : 71

برادر و جانشین و وارث من علی بن ابی طالب علیه السلام است، عرض کرد: بلی، اسم او را در کتاب های الیا آمده است. امیر المؤمنین علیه السلام به او آموخت و در شب هریر، در جنگ صِفّین نزد حضرت آمد.(1)

توضیح: «الشاب المؤمل» شاید معنی اینگونه باشد که: چه بد وضعیتی در دوره جوانی داشتی آن وقت که امیدها به تو بوده است. و «مؤمَّلاً» بر صیغه اسم مفعول است. از تو امید خیر داشتند و در زمان پیری که تو را امیر خود کردند. در روایتهای عامه اینگونه آمده است: «بئس بعمر الله الشیخ المتوسّم و الشابّ المتلوّم» جزری گوید: المتوسّم یعنی کسی که به نشانه پیری آراسته شده است و المتلوّم کسی است که با کارهای زشت متعرض امامان میشود. و جایز است که از اللومۀ باشد که معنای حاجت است، یعنی کسی که در انتظار برآورده شدن نیاز است.

3. اعلام الوری: از ابن عباس روایت شده که وی گفت: هنگامی که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله به طرف بنی مصطلق رفتند در نزدیک محلی بنام «وعر» فرود آمدند، در اواخر شب جبرئیل خدمت آن جناب رسید و از کید و شر گروهی از جنیان که در اطراف بیابان در کمین آن حضرت هستند اطلاع دادند. پیامبر علی علیه السّلام را طلبیدند و فرمودند: به طرف این وادی حرکت کنید؛ و در سر راه خود به گروهی از جنیان خواهی رسید و آنها قصد دارند شما را اذیت کنند، تو نیز با آنان مقابله کن، و با نیروئی که خداوند به تو داده است آنها را دفع کن و از آن منطقه دور نما، و به علم و دانشی که پروردگار به تو عنایت کرده و به اسماء جلاله خداوند که مخصوص تو گردانیده پناهنده باش. حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله صد نفر از میان لشکریانش برگزید و با امیر المؤمنین فرستاد، و آنان را امر کرد در همه امور از علی بن ابی طالب فرمان برند و از طاعت وی سرنپیچند، علی علیه السّلام به اتفاق یارانش به طرف مأموریت حرکت کرد، و چون به کنار وادی رسیدند به اصحاب خود دستور داد توقف کنند و تا از آن حضرت دستور صادر نشده کاری انجام ندهند. پس از این علی علیه السّلام جلو آمد و در کنار وادی توقف کرد، و از دشمنان پروردگار

1- . تفسیر قمی : 351

به خداوند پناه برد، و اسماء جلاله را بر زبان جاری کرد، و بعد به یاران خود امر کرد تا نزدیک او بیایند، آنان نیز نزدیک او حاضر شدند، و به فاصله کمی از او توقف کردند. در این هنگام امیر المؤمنین علیه السّلام خود را در میان وادی انداختند، و باد شدیدی شروع به وزیدن کرد، شدت باد به اندازه ای بود که یاران امیر المؤمنین قادر به مقاومت نبودند و نزدیک بود آنان به رو افکنده شوند، و از شدت ترس و وحشت پاهای آنان در زمین بند نمیشد. در این وقت که ترس همگان را فرا گرفته بود، علی علیه السّلام فریاد زدند و خود را معرفی کردند، و به آنان فرمودند: من علی بن ابی طالب وصی رسول خدا هستم اکنون اگر قدرت دارید در جای خود صبر کنید. در این هنگام اشخاصی مانند زطیان در مقابل آنها ظاهر شدند، و یاران امیر المؤمنین خیال میکردند که این گروه در دست خود شعله های آتش دارند، این اشخاص با کمال اطمینان در اطراف وادی حرکت میکردند. علی علیه السّلام به سرعت در میان آن وادی به سیر خود ادامه داد، و قرآن قرائت میکرد و شمشیر خود را به طرف چپ و راست اشاره مینمود، در این وقت آن اشخاص غیر عادی که در کنار وادی ایستاده بودند مانند دودی سیاه شدند و امیر المؤمنین علیه السّلام بار دیگر از میان وادی بالا آمدند و پس از اینکه زمین روشن شد با یارانش برخاستند و از آن محل دور شدند. اصحاب حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله عرض کردند: یا ابا الحسن شما در این واقعه چه چیزها مشاهده کردی؟ ما نزدیک بود از دیدن بعضی چیزهای غیر عادی از بین برویم؟ علی علیه السّلام فرمود: من هنگامی که دشمن را مشاهده کردم، اسماء پروردگار را با فریاد بلند خواندم و آنان بسیار کوچک شدند، و من دانستم که از ترس به این حال افتاده اند. پس از این بدون اینکه از آنها ترسی داشته باشم در میان وادی به راه خود ادامه دادم، و اگر چنانچه آنان به حال اول خود باقی مانده بودند، من همه آنان را از بین میبردم، و لیکن خداوند مکر و شرّ آنها را از مسلمین رفع کرد، و بقیه آنان که از دست من رها شدند قبل از من حضور حضرت رسول خواهند رسید و مسلمان خواهند شد. امیر المؤمنین علیه السّلام به اتفاق یارانش مراجعت کردند و خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله رسیدند، و جریان کار خود را به آن جناب گزارش دادند، حضرت از وی خشنود شد و برای او دعا کرد و پس از آن

فرمود: پیش از تو گروهی از آنان آمدند و مسلمان شدند، و من هم از آنان پذیرفتم. (1)

توضیح: ضؤل ضئالۀ یعنی: کوچک شد. و رجل متضائل یعنی لاغر. و سُرّی عنه الهمّ با صیغه مجهول و تشدید راء یعنی غم و اندوه از او زدوده شد.

4. عیون المعجزات: از سلمان روایت شده که گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه با شماری از یارانش در ابطح نشسته بود و در حالی که آن حضرت برای ما صحبت میکرد به گردبادی نگاه کردیم که بالا رفته و گرد و غبار را برانگیخته و همین طور نزدیک میشد و غبار بالا میرفت تا اینکه در جلو کفش پیامبر ایستاد. سپس شخصی از میان آن بیرون آمد و گفت: ای رسول خدا من فرستاده قوم خود هستم و به تو پناه آوردیم پس ما را پناه بده و از جانب خویش کسی را به نزد ما بفرست - برخی از آنان بر ما ستم روا داشتهاند - تا بین ما و آنان با حکم و کتاب خدا قضاوت کند و عهد و پیمان جدّی از من بگیر که فردا صبح او را سالم به نزدت بازگردانم مگر اینکه مُقدّر و حادثهای از جانب خدا برایم اتفاق بیفتد. (که در این صورت معذورم) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو کیستی؟ و قوم تو چه کسانی هستند؟ گفت: من عطرفه بن شمراخ یکی از افراد بنی نجاح هستم. من و گروهی از قومم استراق سمع میکردیم و زمانی که از این کار منع شدیم ایمان آوردیم و چون خداوند تو را به پیامبری مبعوث داشت - همانطور که دانستی - به تو ایمان آوردیم و تو را تصدیق کردیم و با این کار با برخی از قوم خود مخالفت کردیم و آنان بر همان کیش و آئینی که بودند باقی ماندند. پس میان ما و آنها نزاع و مخالفت درگرفت و شمار و نیروی آنها از ما بیشتر است. آبها و چراگاههای ما را تصرف کرده و به ما و ستورانمان آسیب رساندند. پس کسی را همراه ما بفرست تا میان ما بر اساس حق، قضاوت و داوری کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: چهرهات را برای ما نمایان کن تا سیمای واقعی تو را ببینیم. گوید: او چهرهاش را برای ما آشکار نمود و به ناگاه ما شخصی را دیدم که موی بسیاری داشت، سر او

1- . اعلام الوری : 107 - 108 چاپ اول و 182 - 183 چاپ دوم.

دراز و چشمانی کشیده داشت که حدقههای کوچک چشمش در میان سری دراز بود و دندانهایی چون دندان درندگان داشت. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او عهد و پیمان گرفت که شخصی را که با وی میفرستد فردا به نزدش بازگرداند. پس از گرفتن عهد رو به سوی ابوبکر نمود و فرمود: با برادرمان عطرفه برو و در کار آنان بنگر و با حقّ در میانشان قضاوت کن. گفت: ای رسول خدا آنان کجا هستند؟ فرمود: آنان زیر زمیناند. ابوبکر گفت: چگونه میتوانم به زیر زمین بروم؟ و چگونه میتوانم میان آنان قضاوت کنم در حالی که کلام آنان را به خوبی نمیفهمم. سپس رو به سوی عمر بن خطاب نمود و همان چیزی که به ابوبکر گفته بود فرمود، و عمر نیز به مانند ابوبکر به آن حضرت پاسخ گفت. سپس رو به سوی عثمان نمود و همان عباراتی که به آن دو گفته بود به او گفت و عثمان نیز به مانند آن دو پاسخ داد. سپس علی علیه السلام را احضار کرد و به او فرمود: ای علی با برادرمان عطرفه همراه شود و به نزد قومش برو و در وضعیتشان بنگر و با حقّ میان آنها قضاوت کن. امیرالمؤمنین علیه السلام با عطرفه برخاست و شمشیرش را بر گردن آویخت. سلمان گوید: من آن دو را دنبال کردم تا به وادی رسیدیم. چون به میانه وادی رسیدند امیرالمؤمنین علیه السلام به من نگاه کرد و فرمود: ای بنده خدا، خدا سعی تو را سپاس گوید، بازگرد. من ایستادم و به آن دو نگاه میکردم که زمین شکافه شد و آن دو وارد زمین شدند.

من بازگشتم در حالی که افسوس و حسرتی که فقط خدا میداند تا چه اندازه بود، مرا فرا گرفته بود و این افسوس و حسرتم به خاطر امیرالمؤمنین بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بامداد درآمد و نماز صبح را برای مردم اقامه کرد. سپس آمد و بر صفا نشست و یارانش گرد آن حضرت جمع شدند. امیرالمؤمنین درنگ کرد و روز بلند شده بود. مردم بسیار به سخن گفتن پرداختند تا اینکه خورشید پدیدار شد. گفتند: آن شخص جنّی بر پیامبر نیرنگ زد و خداوند ما را از ابوتراب آسوده گردانید و فخرورزی او به پسرعمویش را از سرِ ما برداشت. و بسیار سخن راندند تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر را اقامه کرد و به مکان خویش برگشت و بر صفا نشست و یارانش پیوسته صحبت میکردند تا اینکه

زمان نماز عصر فرا رسید. و مردم بسیار با هم سخن گفتند و به خاطر امیرالمؤمنین اظهار یأس و ناامیدی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را برپا داشت و آمد و بر صفا نشست و افکارش را در باره امیرالمؤمنین آشکار نمود و شماتت و شادمانی منافقان در باره امیرالمؤمنین آشکار گشت. چیزی نمانده بود که خورشید غروب کند و مردم یقین حاصل کردند که او هلاک شده است، که به ناگاه صفا شکافته شد و امیرالمؤمنین از زیر آن پدیدار شد درحالی که از شمشیرش خون میچکید و عطرفه نیز همراه او بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی او رفت و میان دو چشم و پیشانیاش را بوسید و به او فرمود: چه چیز مانع از این شد که تا این وقت نزد من نیایی؟ علی علیه السلام فرمود: به سوی جنیان بسیاری که قومشان از منافقان بودند و بر عطرفه و قومش سرکشی کرده و ستم روا داشتند رفتم و آنان را به سه خصلت دعوت کردم اما از من نپذیرفتند. در واقع من آنان را به ایمان به خداوند متعال و اقرار به نبوّت و رسالت شما دعوت نمودم اما نپذیرفتند. پس آنان را به پرداخت جزیه دعوت کردم و باز از پذیرش آن ابا کردند. سپس از آنها خواستم که با عطرفه و قومش مصالحه کنند تا برخی چراگاهها به عطرفه و قومش تعلق بگیرد و آبشخورها نیز برای آنان باشد اما همه این درخواستها را ردّ کردند. پس شمشیرم را به روی آنان کشیدم و هشتاد هزار تن از آنان را کُشتم و چون دیدند که چه بلایی بر سرشان آمده امان خواسته و خواستار صلح شدند. سپس ایمان آورده و نزاع و درگیری میانشان به پایان رسید و تا اکنون در میانشان بودم. عطرفه گفت: ای رسول خدا، خداوند به تو و امیرالمؤمنین در ازای کاری که برای ما انجام دادید جزای خیر دهاد. (1)

توضیح: «الزوبعهٔ» یکی از رؤسای جن است که از همین کلمه به گردباد و طوفان، زوبعهٔ گویند. جوهری این مطلب را بیان کرده است.

5. محاسن: از انس بن مالک روایت شده که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه با علی بن ابی طالب علیه السلام بر در خانه نشسته بود که

1- . عیون المعجزات : 36 - 39

پیرمری آمد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: آیا آن شیخ را میشناسی؟ علی علیه السلام فرمود: او را نمیشناسم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این ابلیس است. علی علیه السلام فرمود: یا رسول الله اگر میدانستم با شمیشر ضربهای بر او میزدم و امتت را از دست او خلاص میگردانیدم. گوید: ابلیس به نزد علی علیه السلام رفت و به او گفت: ای ابا الحسن به من ظلم کردی آیا نشنیدی که خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ»(1) {و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن.} سوگند به خدا من با کسی که از زمان تولدش تو را دوست داشته، شریک نشدهام.(2)

6. علل الشرایع: جابر بن عبدالله انصاری گوید: ما در معیّت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در منی بودیم، مردی را دیدیم که سجود و رکوع می کند و تضرّع دارد، عرض کردیم: ای رسول خدا چقدر نیکو نماز می خواند! حضرت فرمود: این مرد همان است که پدر شما را از بهشت اخراج نمود، علی علیه السّلام بدون پروا به طرفش رفته پس او را تکان داد به طوری که دنده های راستش در چپ و دنده های چپش در راست او فرو رفت، سپس حضرت به او فرمود: اگر خدا بخواهد تو را خواهم کُشت. شیطان گفت: تا زمان معهود که پروردگارم معیّن نموده تو بر این کار قادر نیستی، چرا مرا می خواهی بکشی به خدا سوگند احدی تو را دشمن ندارد مگر آن که نطفه من زودتر از نطفه پدرش در رحم مادرش قرار گرفته است و من در اموال و اولاد دشمنان تو شرکت دارم چنانچه خداوند عزّ و جلّ در کتاب محکمش می فرماید: «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ»(3) {و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن.}

1- . اسراء / 64
2- . محاسن : 332
3- . اسراء / 64

7. قرب الاسناد: ابو جمیلهٔ از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خداوند «وَهَبْ لِی مُلْکاً لَّا یَنبَغِی لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنتَ الْوَهَّابُ»(1) {و مُلکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت، تویی که خود بسیار بخشنده ای.} روایت کرده که گفتم: آیا چیزی که برای آن دعا نمود به او داده شد؟ فرمود: آری، و آنچه به پیامبر خدا داده شده به انسانی پیش از او داده نشد. آن حضرت شیطان را مغلوب کرده و به زیر بغلش کشانید تا جایی که زبانش به دست رسول خدا برخورد کرد. و رسول خدا فرمود: اگر به خاطر دعایی که سلیمان نبی کرد، نبود او (شیطان) را به شما نشان میدادم. (2)

8. تفسیر قمی: خداوند در آیات زیر به بیان حکایت های در باره جنیان می پردازد: «وإِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَرًا مِّنَ الجِنِّ یَسْتَمِعُونَ القُرْآنَ فَلمَّا حَضَرُوهُ قَالوا أَنصِتُوا فَلمَّا قُضِیَ» یعنی فارغ شد. تا این فرموده: «أُولئِکَ فِی ضَلال مُّبِینٍ» سبب نزول این آیات این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه زید بن حارثه از مکه به بازار عکاظ رفت تا مردم را به اسلام دعوت کند. اما هیچ کس به او پاسخ مثبت نداد. آن حضرت به سوی مکه بازگشت. زمانی که به مکانی به نام وادی مجنه رسید، شب هنگام شروع به خواندن قرآن کرد. در این هنگام گروهی از جنیان از آن جا عبور می کردند. زمانی که صدای قرآن خواندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند، گروهی از آنها به گروهی دیگر می گفتند: «أَنصِتُوا» یعنی سکوت کنید. «فَلمَّا قُضِیَ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قرائت قرآن فارغ شد. «ولوا إِلی قَومِهِم مُّنذِرِینَ * قَالوا یَا قَومَنَا إِنَّا سَمِعْنَا کِتَاباً أُنزِل مِن بَعْدِ مُوسَی مُصَدِّقًا لمَا بَیْنَ یَدَیْهِ یَهْدِی إِلی الحَقِّ وإِلی طَرِیقٍ مُّسْتَقِیمٍ * یَا قَومَنَا أَجِیبُوا دَاعِیَ اللهِ وآمِنُوا بِهِ» تا این فرموده: « أُولئِکَ فِی ضَلالٍ مُّبِینٍ» آنها به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و ایمان آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز شریعت اسلام را به آنها آموخت. پس از آن، خداوند سوره جن را به طور کامل بر رسول خدا نازل کرد. خداوند در آن سوره، سخنان آنها، قبول ولایت رسول خدا صلی الله

1- . ص / 35

2- . قرب الاسناد : 81

علیه و آله و سلم توسط آنها و آمدن پیاپی ایشان نزد آن حضرت را ذکر فرموده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد تا به آنها احکام اسلام را یاد دهد. گروهی از آنها مؤمن، گروهی کافر و برخی ناصبی هستند. همچنین در میان آنها یهودی، مسیحی و مجوسی نیز یافت می شود. همه آنها از نسل جانّ هستند.(1)

9. مناقب: ابن جبیر گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مکه رهسپار شد و در دل شب در کنار نخلی ایستاد و نماز گزارد. گروهی از جنیان بر آن حضرت گذر کردند و دیدند که او نماز صبح به پا میدارد و قرآن تلاوت میکند. پس به آن حضرت گوش فرا دادند. دیگران گفتهاند: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر شده که جنیان را انذار دهد. پس خداوند گروهی از جنیان نینوی را به سوی او فرستاد.

و در باره این فرموده خداوند: «وإِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَرًا مِّنَ الجِنِّ» و ایشان در وادی جنّ که در یک مایلی مدینه بود شب را سپری کرد و فرمود: من امر شدهام که امشب برای جنیان قرآن قرائت کنم، کدام یک از شما به دنبال من میآید. ابن مسعود او را دنبال نموده و بر منوال طبرسی حدیث را روایت کرده است.

از ابن عباس روایت شده که آنان هفت نفر از جنیان نصیبین بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به عنوان فرستاده به سوی قومشان فرستاد. زر بن جیش گوید: آنان هفت نفر بودند که زوبعهٔ از جمله آنان بود و دیگران گفتهاند: آنان مسار و یسار و بشار و ازد و خمیع بودند. (2)

10. مناقب: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ به وادی حنین رفت ناگاهان پیشقراولان لشکر بازگشتند و پرچمها و علمها از حرکت بازایستاده شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: ای مردم چه خبر است؟ گفتند: ای رسول خدا ماری بزرگ سدّ راه ما شد گویی کوهی بزرگ بود و ما نمیتوانستیم به حرکت ادامه دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاد تا بر

1- . تفسیر قمی : 623 - 624

2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 44

آن مار مشرف شد. مار سرش را بلند کرد و ندا سر داد: سلام بر تو ای رسول خدا، من هیثم بن طاح بن ابلیس هستم که به تو ایمان آوردم و همراه با ده هزار تن از اهل بیتم به سوی تو آمدهام تا تو را در جنگ با این قوم یاری دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از ما فاصله بگیر و با خانوادهات از سمت راست ما حرکت کن. او این کار را انجام داد و مسلمانان پیروز شدند.(1)

میگویم: در ادامه در باب نوروز روایتی از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام خواهد آمد که روز نوروز، روزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به وادی جن روانه کرد و او از آنان عهد و پیمان گرفت. و بیشتر روایتهای این باب را در باب تسلط امیرالمؤمنین بر جن و شیاطین بیان خواهیم کرد.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 88

1. مناقب: در حدیث مازن بن عصفور طائی آمده است هنگامی که عتیرهای (1) قربانی کرد از بُت شنید که اینگونه سرود:

پیامبری از مضر مبعوث شده است، پس بُت کوچکی را که با سنگ ساختهای رها کن.

سپس روز دیگری عتیره دیگری قربانی کرد و این شعر را از بُت شنید:

این پیامبر مرسل است که خیر و برکتی نازل شده را با خود آورده است.

ابو عبیس گوید: قریش شبهنگامی صدایی را بر ابو قبیس شنید که این شعر را میسرود:

هنگامی که دو سعد اسلام آوردند، محمد به بامداد در میآید در حالی که از مخالفت مخالفان باکی ندارد.

چون صبح کردند ابوسفیان گفت: دو سعد، سعد بکر و سعد تمیم است؟ سپس در شب دوم این اشعار را شنید:

ای سعد، سعد اوس، تو یاور باش، و ای سعد، سعد خزرجیها که سخاوتمند و بزرگوارید.

دعوت شخصی را که به هدایت دعوت میکند پاسخ گویید و از خداوند بهترین زینتها را در بهشت آرزو کنید.

1- . عتیرة: گوسفندی بود که عربها در ماه رجب برای الههای خود ذبح میکردند.

هنگامى كه صبح كردند ابوسفيان گفت: آن دو، سعد بن معاذ و سعد بن عبادة هستند.

تميم دارى گويد: در يكى از راههاى شام بودم كه شب فرا رسيد و چون خواستم به خواب بروم گفتم: امشب من در پناه اين وادى هستم كه به ناگاه شخصى ندا سر داد: به خداوند پناه ببر، زيرا جنّيان كسى را در مقابل خداوند پناه نميدهند. پيامبر امّى رسول خدا مبعوث شد و ما در كوه حجون پشت سر او نماز خوانديم و نيرنگ شياطين را از بين برد و با شهابهايى طرد شدند، پس به سوى محمد فرستاده پرودگار جهانيان رهسپار شو.

سعبد بن جبير گفت: سواد بن قارب گويد: بر روى يكى از كوههاى سراة خوابيدم كه شخصى به نزدم آمد و ضربهاى به پايم زد و گفت: اى سواد بن قارب برخيز، فرستادهاى از لوىّ بن غالب نزد تو آمده است. هنگامى كه برخاستم ديدم كه او پشت كرده در حالى كه اين شعر را ميسرود:

از جنّ و پليدهاى آنها، و باروبنه آنها كه شترانى سفيد با پالانهايى است، در شگفتم.

مشتاق مكه شده و طالب هدايت هستند، جنهاى صالح همچون جنهاى پليد و نجس نيستند.

من دو باره خوابيدم، او به پايم زد و همان شعر را تكرار كرد و در حالى كه پشت كرده بود ميگفت:

از جنيان و خواستههايشان و باروبنه آنها كه بر روى شترانى سفيد است در شگفتم.

مشتاق مكه شده و طالب هدايت هستند، جنهاى راستگو مثل جنّهاى دروغگو نيستند.

باز دو باره خوابيدم پس به پايم زد همان عبارات را بازگو كرد و چون برخاستم ديدم كه پشت كرده در حالى كه اينگونه ميسرود:

از جنّيان و شرورهاى آنها، و از باروبنه آنها كه بر روى شترانى سفيد است در شگفتم.

مشتاق مکه شده و طالب هدایت هستند، جنّهای مؤمن بسان جنّهای کافر نیستند.

گوید: سوار بر شترم شدم و در مکه به نزد پیامبر آمدم و این اشعار را برای آن حضرت سرودم:

پیش از اینکه آرام بگیرم و بخوابم جنّی نزد من آمد و در بیان آن چیزی که برای ما آورد، دروغگو نبود.

سه شب، در هر شب او میگفت: فرستاده‌ای از جانب لویّ بن غالب نزد تو آمده است.

پس گواهی بده که هیچ معبودی جز خداوند یکتا نیست و همانا تو برای هر شخص غائبی امین هستی.

بنی عذرهٔ بُتی به نام «حمام» داشتند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد از داخل آن صدایی شنیده شد که میگفت:

ای فرزندان هند بن حزام، حقّ آشکار گشت و «حمام» نابود شد و اسلام، شرک را زدود. و پس از چند روز طارق را ندا کرد و میگفت:

ای طارق ای طارق، پیامبر راستگفتار مبعوث شد، وحی ناطقی را آورد، شخصی در تهامهٔ برای یاورانش فریاد سلامتی سر داد و برای خوارکنندگانش، ندامت و پشیمانی فریاد کشید، این بدرود من است تا روز قیامت است. سپس آن بُت با صورت بر زمین افتاد و شکسته شد.

زید بن ربیعه گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و آن جریان را برای ایشان بازگو کردم. فرمود: سخن جنیانِ ایماندار است. پس ما را به اسلام دعوت فرمود.

و در مکّه در شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت صدای جنیان شنیده شد که میگفتند:

خداوند که پروردگار مردم است جزای خیر به فرستاده‌ای بدهد که وارد دو خیمه امّ معبد شد.

ای قوم قصی بن کلاب، کارهای که خداوند از شما دریغ کرد، با سروری جزا داده نمیشود.

حسّان بن ثابت اینگونه او را جواب داد:

یقینا! قومی که پیامبرشان از میان آن رفت، ناامید شدند و کسانی که پیامبر در شب و روز به نزدشان آمد، شادمان گشتند.

پیامبری است که چیزهایی میبیند که مردم در اطراف او نمیبینند، و در هر مجتمعی کتاب خداوند را تلاوت میکند.

و اگر روزی گفتهای از غیبیات بر زبان آورد، تصدیق آن در نیمروز عید یا فردای آن روز به وقع میپیوندد.

در روز بدر از کوههای مکه صدایی بلند شد که میگفت:

حنیفیها در معرکهای ماه را ذلیل کردند که در نتیجه آن پادشاهی ایران و روم از بین خواهد رفت.

مردانی از قوم لویّ را کُشت و افسوس بر دلِ زنان آزاده یضر بن حرائر نهاد.

بدانید وای بر کسی که دشمن محمد شود که یقیناً در دنیا خوار و ذلیل و زیانمند میشود.

و در میان گرد و غبار بر خاک مالیده میشود و پرندگان گرسنه او را میخورند و بر او نوک میزنند.

آنان واقعه را به درستی یافتند و آن خبر در آینده آشکار گردید.

عباس بن مرداس سلمی بر بُتی که «الضمیر» نام داشت وارد شد. او اطراف بُت را جارو کرد و آن را مسح کرد و بوسید که به ناگاه شخصی فریاد زد: ای عباس بن مرداس؛

به همه قبائل سلیم بگو: «الضمیر» هلاک شد و اهل مسجد پیروز شدند.

«الضمیر» هلاک شد و پیش از اینکه کتاب قرآن به سوی محمد پیامبر نازل شود، در برههای پرستش میشد.

همانا کسی که نبوّت و هدایت را پس از پسر مریم آورده است، از قریش است و او هدایتگر است.

ص: 123

پس او به همراه سیصد سوارکار از قومش به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رهسپار شد. هنگامی که پیامبر او را دید لبخندی زد و فرمود: ای عباس بن مرداس، اسلام آوردن تو چگونه انفاق افتاد؟ او داستان را برای آن حضرت بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتی. و از این اتفاق خرسند و شادمان گشت.

در روایت سیار غسانی آمده است که: هنگامی که عمر به او گفت: آیا تو کاهن هستی؟ گفت: خداوند با اسلام هر جاهلی را هدایت کرد، و با حقّ هر باطلی را زدود و با قرآن هر کج روندهای را راست کرد. داستان: پس آهویی در ذی العسف گرفت که ناگاه این صدا بیرون آمد:

ای چهار سواری که سریع میروید، آهوی ترسو را رها کنید.

پس آهو را رها کردم و چون شب تاریک شد، صدایی شنیدم که میگفت:

آن را بگیر و شتاب نکن و با اطمینان آن را بگیر، چرا که بدترین نوع راه رفتن، تند راه رفتن است.

این پیامبری است که هر کس او را تصدیق کند، رستگار است.

عمرو بن جبلهٔ کلبی گوید: عتیرهای را برای بُتی به نام «عمرهٔ» قربانی کردیم. پس از داخل آن صدایی شنیدیم که شخصی به نام عصام که خدمتکار و نگهبانش بود را مخاطب قرار داد و گفت: ای عصام ای عصام اسلام آمد، و بُتها برچیده شدند و از ریختن خونها جلوگیری شد و صله رحم برقرار شد. من از این اتفاق به ترس و دلهره افتادم. سپس عتیره دیگری قربانی کردیم و شندیم که به شخصی به نام بکر میگفت:

ای بکر بن جبل، پیامبر مرسل آمد، کسانی که در خشکسالی اطعام میکنند او را تصدیق میکنند، کسانی که اربابان یثرب بوده و نخلهایی دارند، و اهل نجد و تهامه و اهل فلج و یمامه او را تکذیب کردند.

آن دو نفر نزد پیامبر آمدند و اسلام آوردند و عمرو این شعر را سرود:

رسول خدا را اجابت نمودم آنسان که برنامه هدایت را آورد، و حمد و سپاس برای خداوند، پس از اسلام آوردنم بیهمتا شدم.

شیطانی از داخل بُت هُبل این اشعار را بر زبان آورد:

خداوند طایفه کعب بن فهر را نابود کند، چقدر خردها و عقلها را گمراه ساختند.

شخصی متکبر و گمراه نزد ما آمد و به خاطر دین اجداد نجیبزاده و بزرگوارمان بر ما عیب گرفت.

همه آنها سجده بردند و از شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاستند. و گفت: فردا بشتابید و آن را نیز شنید. پس پیامبر از این ماجرا اندوهگین شد. یکی از جنیان مؤمن نزد آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا من «مسعر» شیطانی که از داخل بتها سخن میگفت کُشتم، پس اجتماعی برپا کن تا او را جواب دهم. هنگامی که مردم گرد آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، بتها از روی بر زمین افتادند. مردم بتها را راست کردند و گفتند: سخن بگو. بُت گفت:

من کسی هستم که مرا مطهّر نامیده است، من «مسعر» مغرور و متکبر را کُشتم.

آنسان که سرکشی کرده و تکبر ورزید و حقّ را انکار کرد و در پی امور ناپسند برآمد،

با دشنام دادن پیامبر مطهّر، پیامبری که خداوند سورههایی را بر وی نازل فرمود،

پس از موسی، و ما او را تبعیت نمودیم.

پس گفتند: محمد بُت لات را فریب میدهد همانگونه که ما را فریب داده است.

تاریخ طبری: زهری در حدیث جبیر بن مطعم از پدرش روایت کرده است که گفت: یک ماه پیش از آنکه رسول خدا مبعوث شود، ما گردهم آمده و حیواناتی را قربانی کردیم که به ناگاه شخصی از میان بُت فریاد برآورد: این امر شگفت را بشنوید، استراق وحی به پایان رسید، و با شهابها طرد شدند، به خاطر پیامبری در مکّه، نام او محمد است و به یثرب مهاجرت میکند.

طبری در حدیث اسحاق، و زهری از عبدالله بن کعب خدمتکار عثمان روایت کرده که عمر گفت: ما در زمان جاهلیت بتها را پرستش میکردیم و بر کیش بتپرستی بودیم تا اینکه خداوند با اسلام ما را بزرگ و گرامی داشت. شخصی بادیه نشین گفت: من در زمان جاهلیت کاهن بودم. گفت: پس ما را با خبر ساز که عجیب

ص: 125

ترین چیزی که همراهِ جنّیِ تو برایت آورد چه بود؟ گفت: پیش از اسلام شخصی نزد من آمد و گفت: آیا به جنیان و ابلیسهای آنان نمینگری، و در ناامید شدن آنها از دینشان و پیوستنشان به شتران جوان و بار و بنه آنها دقت نمیکنی؟ عمر گفت: سوگند به خدا من در میان گروهی از قریش در نزد یکی از بتهای زمان جاهلیت بودم که مردی عرب گوسفندی را برای آن قربانی کرده بود. ما به او نگاه میکردیم تا برای ما گوشت قربانی را تقسیم کند که به ناگاه از داخل گوسفند صدایی شنیدم که هرگز صدایی رساتر از آن نشنیده بودم - و این ماجرا یک ماه یا یک سال پیش از ظهور اسلام بود - آن صدا میگفت: ای آل ذریح، امری موفق در راه است، مردی فصیح میآید که میگوید: لا اله الا الله.

از جمله این روایتها، حدیث خثعمی و حدیث سعد بن عبادهٔ و خدیث سعد بن عمرو هذلی است.(1)

در حدیث خزیم بن فاتک اسدی آمده است که او شترش را در ابرق العزل دید و بقیه داستان، پس صدایی شنید که میگفت:

این رسول خدا است که صاحب خیر و برکت فراوان است، و یاسین و حمها را آورده است.

گفتم: تو کیستی؟ گفت: من مالک بن مالک هستم، رسول خدا مرا به سوی قبیله نجد فرستاده است. گفتم: اگر کسی را داشتم که از شترم مراقبت میکرد نزد او میرفتم و به او ایمان میآوردم. گفت: من این کار را بر عهده میگیرم، پس بر شتری سوار شدم و به سمت مدینه رفتم. هنگامی که به آنجا رسیدم مردم در نماز جمعه بودند. با خودم گفتم: وارد نمیشوم تا اینکه نمازشان را به پایان ببرند. و من شترم را میخواباندم که مردی به سوی من آمد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید: داخل شو. پس من داخل شدم و هنگامی که مرا دید فرمود: آن شیخی که وعده کرده بود شترت را به نزد خانوادهات برساند، چه کار کرد؟ گفتم: از او خبر

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 76 - 79

ندارم. فرمود: او شتران را سالم به خانوادهات رساند. گفتم: گواهی میدهم هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و تو فرستاده خداوند هستی.

توضیح: «العتیرة» گوسفندی بود که در ماه رجب برای الههایشان ذبح میکردند. «الغطریف» به معنای سرور و بزرگ است. «الحجون» با فتحه خاء کوهی در مکه است که گورستان بود. و گفته میشود: رحلت البعیر، یعنی باروبنه را بر پشت شتر بستم. و «هفا الشیء فی الهواء» هرگاه چیزی به هوا برود. «العجاجة» به معنای غبار است.

جزری گوید: در حدیث سلمان آمده است: شرّ السیر الحقحقة، نوعی راه رفتن خسته کننده است. و گفته شده: این است که بر چهارپا باری سنگینتر از آنچه توان دارد بگذاری. و «الفلج» مکانی ما بین بصره و ضریّة است.

2- میگویم: در المنتقی با اسناد یعقوب بن زید بن طلحة آمده است که مردی بر مجلسی در مدینه که عمر بن خطاب در آن بود، گذر کرد. عمر به آن مرد نگریست و گفت: آیا او کاهن است؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، با اسلام هر جاهلی هدایت شد، و با حقّ هر باطلی دفع شد و هر کجروی با قرآن راست شد، و با محمد صلی الله علیه و آله و سلم هر نیازمندی بینیاز شد. عمر گفت: چه چیز از همراه جنیات به یاد داری؟ مقصودش همراهِ جنّی او بود. گفت: اندکی پیش از اسلام نزد من آمد و فریاد برآورد: به به، به به، حقّ آشکار، و برکت پیوسته، که رویای شخص خوابیده نیست، الله اکبر. شخصی از میان قوم گفت: ای امیرالمؤمنین من داستانی مانند آن را برای شما بازگو میکنم، سوگند به خدا، ما در بیابانی خشک که صدایی جز پژواک شنیده نمیشد، راه میرفتیم که به ناگاه دیدیم سواری سریعتر از اسب به سمت ما آمد تا اینکه به اندازهای به ما نزدیک شد که صدای او را میشنیدیم و گفت: ای احمد ای احمد، خداوند از همه والاتر و بزرگتر است، ای احمد خیری که به تو وعده داده شد، به تو رسید. سپس بر ستورش زد تا اینکه از پشت ما گذر کرد. عمر گفت: سپاس برای خداوندی که با اسلام ما را هدایت کرد و بدان ما را کرامت بخشید. مردی از انصار گفت: ای امیرالمؤمنین من داستانی عجیبتر از آن را برای شما بازگو میکنم. عمر گفت: بازگو کن. گفت: من و دو نفر از همراهانم به سمت شام بیرون

رفتیم تا اینکه به بیابانی بی‌آب و علف رسیدم و در آنجا فرود آمدیم. در این اثناء سواری به ما ملحق شد و ما چهار نفر شدیم که گرسنگی شدیدی دامنگیر ما شد. من به اطراف توجه کردم و به ناگاه دیدم که آهوئی گوش بریده در نزدیکی ما میچرد. پس به سوی آن جهیدم. مردی که به ما ملحق شده بود گفت: خدا پدرت را بیامرزد او را رها کن. سوگند به خدا در حالی که این راه را میپیمودیم ما ده نفر یا بیشتر بودیم که آهو را دیدم. و یکی از ما ربوده شد. چیزی جز آهو نبود و کسی آهو را تحریک نکرد و من نپذیرفتم و گفتم: سوگند به خدا آهو را رها نمیکنم. ما به راه افتادیم و من آهو را به خودم بستم تا اینکه پاسی از شب سپری شد که شخصی بر ما فریاد کشید و گفت:

ای چهار سواری که سریع میروید، آهوی رمیده ترسان را رها کنید.

آهوی گوش بریده را در وادی رها کنید، آهویی ترسو را ذبح نکنید.

در این آهو برای کودکان یتیم منافع زیادی است.

گفت: آهو را رها کردم و به راه افتادیم تا اینکه به شام رسیدیم و نیازهایمان را برآورده ساخته و سپس آمدیم تا اینکه به مکانی که در آنجا بودیم رسیدیم و شخصی از پشت سر ما فریاد برآورد:

برحذر باش شتاب نکن و با اطمینان آن را بگیر چرا که بدترین نوع راه رفتن، شتافتن و راه رفتن خسته کننده است.

ستارهای درخشید و مشرق خود را نورانی کرد، این ستاره از تاریکی مرگبار و هلاک کننده بیرون آمد.

آن، فرستادهای است که هر کس او را تصدیق کند رستگار میشود و خداوند امر خود را علوّ بخشید و آن را محقق ساخت.

توضیح: «السُدف» با ضمه پاسی از شب است و «السدف» با حروف متحرک به معنای سیاهی شب است.

3- اختصاص: اصبغ بن نباته گوید: روز جمعه در مسجد پس از نماز عصر همراه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بودیم که مردی بلند

قد آمد گویا بیابان نشینی بود. آن مرد بر آن حضرت سلام کرد و علی علیه السلام فرمود: آن

ص: 128

جنّیای که نزد تو آمد چه کرد؟ گفت: او به نزد من میآید تا اینکه من در مقابل شما ایستادم ای امیرالمؤمنین. علی علیه السلام فرمود: از ماجرای او برای این مردم بازگو کن. او نشست و ما به او گوش سپردیم. پس گفت: پیش از اینکه خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کند، من در یمن خوابیده بودم که در نیمههای شب یک جنّ نزد من آمد و با پایش ضربهای به سینه من زد و گفت: بنشین. من با ترس و هراس نشستم. گفت: گوش فرا بده. گفتم: چه چیز بشنوم؟ گفت:

از جنیان و ابلیسهای آنان و ستوران آنها که شتران سفیدی هستند که پارچه زین و پالان دارند در شگفتم.

مشتاق مکه شده و طالب هدایت هستند، جنیان پاک همچون جنیان ناپاک نیستند.

پس به سوی فرزند پاک و خالص هاشم کوچ کن و چشمانت را به سوی رئیس و سرور این قبیله بینداز.

گوید: گفتم: سوگند به خدا در میان فرزندان هاشم چیزی رخ داده است یا رخ میدهد و برای من آشکار نشد و امید دارم برایم آشکار گردد. آن شب را بیدار ماندم و اندوهگین شدم. چون شب بعد فرا رسید نیمههای شب در حال خواب به نزد من آمد و با پایش ضربهای به سینهام زد و گفت: بنشین، من با ترس و هراس نشستم و گفتم: چه چیزی بشنوم؟ گفت:

از جنیان و اخبار مربوط به آنان و از شتران سفید و پالانهای آنان در شگفتم.

مشتاق مکه شده و طالب هدایت هستند، جنیان مؤمن با جنیان کافر برابر نیستند.

پس از میان تپهها و سنگها به سوی فرزند پاک و خالص هاشم کوچ کن.

پس گفتم: سوگند به خدا در میان فرزندان هاشم اتفاقی رخ داده یا رخ میدهد و برای من آشکار نکرد و من امید داشتم که برایم آشکار مینمود. آن شب را بیدار ماندم و اندوهگین شدم. چون شب بعد فرا رسید در حال خواب نیمههای شب به

سراغم آمد و با پا ضربهای به سینه من زد و گفت: بنشین. من با ترس و هراس نشستم. گفت: بشنو. گفتم: چه چیز بشنوم؟ گفت:

از جنّ و خردهایشان و از ستورانشان که شتران سفید دارای دندان هستند، در شگفتم.

مشتاق مکه شده و طالب هدایتاند. جنیان صادق با جنیان دروغگو برابر نیستند.

پس به سوی فرزند پاک و خالص هاشم کوچ کن، او پسندیدهترین و درخشانترین است و بهترین ارباب بنی هاشم است.

گفتم: ای دشمن خدا، آشکار کردی، پس او کجاست؟ گفت: در مکه ظهور کرد و به گواهی دادن به اینکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اینکه محمد فرستاده خداوند است، دعوت میکند. پس من صبح هنگام بار و بنه شترم را بستم و به سوی مکه رهسپار شدم. در ابتدا که وارد مکه شدم با ابوسفیان روبه رو شدم که پیرمردی گمراه بود. بر او سلام کردم و از قبیله وی سوال کردم. گفت: به خدا سوگند آنان در آسایشاند جز اینکه یتیم ابوطالب دینشان را تباه کرده است. گفتم: اسم او چیست؟ گفت: محمد، احمد. گفتم: او کجاست؟ گفت: با خدیجه دختر خویلد ازدواج نموده و در نزد اوست. پس افسار شترم را گرفته و به سوی منزل او رفتم و شترم را بستم و در را کوبیدم. خدیجه گفت: کیستی؟ گفتم: من محمد را میخواهم. گفت: برو دنبال کارت، محمد را رها نمیکنید که در سایه منزلی باشد، شما او را طرد کرده و فراری دادید و او را در تنگنا قرار دادید، برو به دنبال کارت. گفتم: خدا تو را رحم کند، من مردی هستم که از یمن آمدهام و امید دارم خداوند به واسطه او بر من منّت نهد. پس مرا از نگاه کردن به او محروم نگردان. و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار مهربان بود. من از ایشان شنیدم که میفرمود: ای خدیجه در را باز کن. او در را باز کرد و من وارد شدم و نوری آشکار و درخشان را در صورتش دیدم، نور در نور بود. سپس به پشت او چرخیدم و به شانه راست خاتم پیامبران تکیه داده و میان دو دست آن حضرت را بوسیدم در حالی که این ابیات را میسرودم:

پس از آرامش و خوابی، نجوا کنندهای نزد من آمد و من در آنچه بازگو میکنم دروغ نمیگویم.

سه شب، هر شب او میگفت: فرستادهای از لویّ بن غالب نزد تو آمده است.

پس من شلوار از دامن کشیدم (خودم را آماده کردم) و شتری قوی و محکمی مرا به وسط بیابانهای بی آب و علف کشاند.

ای بهترین توانا به آنچه بر تو نازل شد ایمان آورده و آن را تصدیق نمودیم هر چند به خاطر سختی برخی امور آن، زلف و موی سر سفید گردد.

و گواهی میدهم که معبودی غیر از خداوند یکتا نیست و تو امین هر شخص غائب هستی.

و تو در میان پیامبران نزدیکترین واسطه و وسیله هستی ای فرزند گرامیترین و پاکترین افرادم.

و در روزی که هیچ شافعی در پیشگاه خداوند نیست که سواد بن قارب را بینیاز کند، تو شافعم باش.

نام آن مرد سواد بن قارب بود. سوگند به خدا من به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردم. سپس برای جنگ صفین رهسپار شد و در رکاب امیرالمؤمنین شهید شد. (1)

توضیح: «العیس» با کسره عین به معنای شتر سفیدی است که سفیدی آن با بوری آمیخته است. «الاحلاس» جمع حلس به معنای پارچهای است که بر پشت شتر پهن میکنند. و سخن او: «الی رأسها» ضمیر در آن به قبیلهٔ برمیگردد. «الاکوار» جمع الکور با ضمه کاف به معنای وسایل بار و بنه است. «الهدء» یعنی: آرامش. «الذعلب» شتر تنومند است و «الوجناء» یعنی شتر محکم. «سباسب» جمع سبسب است. سخن او: «شیب الذوائب» یعنی: آنچه از وحی که از جانب خداوند بر تو نازل شد قبول کردیم و تصدیق نمودیم هرچند در آن امور سختی باشد که به خاطر آن زلف و موی سر ما سفید گردد. در برخی کتابها به جای شعر او این ابیات را دیدم:

1- . اختصاص : نسخه خطی.

از جنّیان و جاسوسی بیشاز حدّ آنان و بار و بنه بستن آنان بر شتران سفید در شگفتم.

مشتاق مکه شده و طالب هدایتاند. جنیان خوب با جنیان پلید یکسان نیستند.

و به جای شعر دوم این ابیات را دیدهام:

از جن و طلب کردن بیش از حدّ آنان و با رو بنه بستن آنان بر شتران سفید در شگفتم.

تا این سخن:

پس به سوی فرزند پاک و خالص هاشم سفر کن که پیشینیان آنان همچون پسینیانشان نیستند.

«التجساس» بر وزن تفعال از «التجسس» است، مانند «التطلاب» که از «الطلب» است. و «القدامی» یعنی پیشینیان و «الاذناب» یعنی پسینیان.

در این کتاب از ابوهریرۀ روایت شده که قومی از خثعم در مقابل یکی از بتهایشان نشسته بودند و از بتهایشان درخواست حمایت میکردند. - به ابوهریرۀ گفته شد: آیا تو آن کار را انجام میدادی؟ ابوهریرۀ میگفت: به خدا سوگند این کار را بسیار انجام دادم. و حمد و سپاس برای خداوندی که با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا از این عمل نجات داد - ابوهریرۀ گفت: مردم در نزد بُت خود نشسته بودند که صدایی شنیدند که میگفت:

ای مردم دارای جسم که به بتها تکیه کرده و حکم و قضاوت را نزد بتها میبرید.

آیا همه شما کودن و بیفایده هستید، آیا چیزی را که من در مقابل خویش میبینم شما نمیبینید؟

درخشانی که تاریکی ظلمتها را زدود و روشن گردانید، که برای شخص بیننده از تهام آشکار گشته است.

و برای کسانی که از شام مینگرند آشکار گردیده است، او پیامبری است که سرور مردمان است.

ص: 132

از میان فرزندان هاشم در جایگاه والایی قرار دارد و در سرزمینی که مورد حرمت خداوند است ظهور کرد.

آمد در حالی که با اسلام، کفر را ویران کرد و خداوند رحمن او را پیشوای بزرگ قرار داد.

ابوهریرهٔ گوید: ساعتی درنگ کردند تا آن شعرها راحفظ کردند سپس متفرق شدند. سه روز از آن ماجرا نگذشته بود که اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان رسید که در مکه ظهور کرده است.

میگویم: «الأورهٔ» به معنای احمق است. گفته میشود: «کهمته الشدائد» یعنی سختیها او از دلاوری بازداشت و او را ترسو گردانید. و «أکهم بصره» یعنی چشمش را ضعیف و نازک گردانید. و «رجل کهام» بر وزن سحاب یعنی: شخص ضعیفی که هیچ سود و فایدهای در نزدش نیست. و «قوم کهام» و نیز «المتکهم» شخصی است که در معرض شرّ قرار میگیرد. «الشئام» بر وزن فعال با همزه اسم منسوب به شام است، یعنی نور او برای فرد شامی آشکار میگردد همانطور که برای فرد تهامی آشکار میشود.

4- کنزالکراکجی: گفتند قبیله سعد العشیره بتی داشتند به نام «فراص» و آن را بزرگ میداشتند و خدمتکاری داشت از بنی انس اللّٰه بنام ذباب بن حرث بن سعد العشیره که او را «ابن وقشه» میخواندند و مردی از بنی انس اللّٰه به نام ذباب بن حرث بن عمرو گفت: ابن وقشه همزادی از جنیان داشت که به او از آینده خبر میداد، یک روز نزد او آمد که گزارش دهد. ذباب گفت: به من نگریست و گفت: شگفتترین سخنان را بشنو که مبعوث شدن احمد است با کتاب دعوت کند در مکه و پذیرا نباشند. گفتم: این چه سخن است که گوئی؟ گفت: خودم هم نمیدانم چنین به من گفتند، گوید اندکی نگذشت که شنیدیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مکه ظهور کرده و ذباب بر سر بت رفت و آن را خرد کرد و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به او گروید و مسلمان شد و پس از مسلمانی خود سرود:

شعر

ص: 133

پیرو رسول خدا شدم آنگاه که هدایت را آورد. و پشت سر نهادم فراص را در سرزمین خواری.

بر او یورش بردم و او را وانهادم، تا گویا در روزگار چنین چیزی نبوده است.

و چون دیدم خدا دینش را آشکار کرده، پذیرا شدم از رسول خدا چون دعوت کرد.

کیست از من به سعد العشیره برساند، که من خریدم آنچه پاینده است بدان چه نابود شود.

گوید: روایت است که قبیله بنی عذره، بتی داشتند به نام حمام که بزرگش میداشتند و در خاندان بنی هند بن حزام بود و خدمتکارش مردی از آنان بود به نام «طارق» که شترها را نزد او قربانی میکردند. زمل بن عمرو عذری گفت: چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظهور کرد از آن بت این آواز را شنیدیم که میگفت: ای بنی هند بن حزام حق ظاهر شد و حمام نابود گردید و اسلام شرک و بت پرستی را راند. گوید: از این گفتار در هراس افتادیم و چند روز درنگ کردیم و آواز دیگری شنیدیم که میگفت: ای طارق ای طارق مبعوث شد پیامبر صادق به وحی گویا، پیامبر گوینده ای در سرزمین تهامه آمده که برای یاورانش، سلامتی و برای کسانی که او را خوار گردانند پشمیانی است. این بدرود من است با شما تا روز قیامت. و آن بت به رو بر زمین افتاد. زمل گفت: من بیرون شدم تا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم با تنی چند از قوم خود و از آنچه شنیدیم به آن حضرت گزارش دادیم و فرمود: آن گوینده یک جنّ مؤمن بوده وانگه فرمود: ای گروه عرب من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم که آنان را به پرستش خدا میخوانم که یکتا است و من هم فرستاده و بنده اویم، و شما را دعوت میکنم که به حج خانه خدا بروید و یک ماه از دوازده ماه که ماه رمضان است را روزه بگیرید. و هر که از من پذیرد بهشت دارد که پذیرائی شود و پاداش او باشد و هر کس نافرمانی کند به دوزخ رود که سرانجام و کیفر او است. گوید: ما مسلمان شدیم و آن حضرت برای من پرچمی بست و نامه ای نوشت و زمل در این هنگام سرود:

شعر

به سویت ای رسول اللَّه من شتر بر فراز و نشیب دشتهای پر از رمل راندم.

تا به خوبی بهترین مردمان را یاری کنم تا که رشته ای از رشتههایت را بر رشته ام ببندم.

من گواهم جز خدا معبود دیگر نیست دین من ایناست تا زمانی که ساقم به کفشم فشار آورد.

گفته اند عمرو بن مره بسیار بازگو میکرد که: من در دوران جاهلیت با جمعی از قوم خود به حج رفتم و خواب دیدم میان راهم که نوری از خانه کعبه تابید تا نخلهای یثرب و دو کوه اشعر و اجرد جهینه را روشن کرد و در خواب شنیدم یکی میگفت: پرده تاریکی درید، و روشنی تابید و خاتم پیامبران در رسید، و آنگاه بار دیگر تابید که در پرتو آن کاخهای حیره و سپیدی مدائن را دیدم و شنیدم که میگفت: حق آمد و تابان شد و باطل سرنگون و ریشه کن شد، و هراسناک از خواب بیدار شدم و به همراهانم گفتم: به خدا در مکه و در همین طایفه قریش اتفاق تازه ای رخ میدهد و آنگاه گزارش خواب خود را بدانها دادم و چون به بلاد خود بازگشتیم شخصی برای ما خبر آورد که مردی از قریش که او را احمد گویند مبعوث شده است. و ما بتی داشتیم که من نگهدار و خدمتکار آن بودم و بر آن شوریدم و آن را شکستم و بیرون شدم تا در مکه آن حضرت را دیدار کردم و به او گزارش دادم و فرمود: ای مرّهٔ، منم پیامبر فرستاده شده بر همه بندگان، آنها را به اسلام دعوت میکنم و به حفظ جان و صله خویشان و عبادت خدای رحمان و ترک بتهای بیجان و حج خانه کعبه و روزه ماه رمضان امر میکنم و هر که انجام دهد بهشت دارد و هر که نافرمان شد دوزخ. به خدا ایمان آور ای عمرو بن مرّهٔ تا در روز رستاخیز آسوده باشی از دوزخ. من گفتم گواهی میدهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و توئی رسول خدا، و ایمان دارم بدان چه از حکم حلال و حرام آوردی و اگر چه مایه زبونی بسیاری از مردمان است و شروع کردم به سرودن و گفتم:

شعر

گواهم به اینکه خدا حق است و من اولین کسی هستم که بتهای سنگی را ترک میکنم.

دامن از ساق بر کشیدم (خودم را آماده کردم) و به سوی تو سفر کردم و هر خاک و سنگی را برای رسیدن به تو کوبیدم.

همراه و یاور بهترین مردمان میشوم که بهترین فرد و بهترین پدر است، فرستاده خدا و مالک مردمانی است که بر روی راههای شنی راه میروند.

سپس گفتم: ای رسول خدا مرا نزد قبیلهام بفرست چه بسا خداوند تبارک و تعالی به واسطه من بر آنها منت نهد چنانچه به وجود شما بر من منت نهاد. فرمود: بسیار خوب نرمش کن، استوار بگو، سخت دل و ترشروی و متکبر و حسود مباش. من نزد قومم آمدم و گفتم: ای بنی رفاعهٔ و ای مردم جهینه، سپاس خدا را است که شما را بهترین نژاد عرب ساخته و در دوران جاهلیت مبغوض شما کرده آنچه را دلخواه دیگر عرب بوده که دو خواهر را با هم به همسری میگرفتند و مردی بر سر زن پدر خود شوهر میشد و در ماههای حرام غارت میکرد. دعوت این فرد که از طایفه لویّ است را پاسخ گوئید، تا به شرافت دنیا و کرامت آخرت دستیابید. شتاب گیرید در کار او تا آنکه نزد او برتری یابید، گوید: همه از من پذیرفتند جز یک مردی که برخاست و گفت: ای عمرو بن مرّهٔ، خدا زندگیت را تلخ سازد آیا ما را وامیداری دست از معبودان خود بکشیم و جمع خود را پریشان کنیم و کیش پدران و گذشته ها را وانهیم. از پیشینیان ما چه کسی آنچه را که این مرد مضری نژاد و تهامی او را بدان دعوت کرده، پذیرفته است، نه، نه هرگز خوبی و بزرگواریای در این کار نیست. و آنگاه چنین سرود:

شعر

ابن مرّهٔ گفتاری آورده که سخن و گفتار شخص نیکخواه نیست.

من پندارم که گفته و کار او روزی به قتل و کشتار میرسد.

پیران و گذشتگان را سفیه میخواند و هر کس به دنبال این باشد رستگار نخواهد شد.

ص: 136

عمرو به او گفت: هر کدام از ما که دروغ میگوئیم خدا زندگیش را تلخ، و زبانش را لال و چشمش را کور گرداند. عمرو گفت: به خدا کور شد و نمرد تا دهانش بند آمد و نتوانست سخن گوید و چیزی نمیدید و بینوا و نیازمند شد. (1)

توضیح: در النهایهٔ آمده است: «النصّ» این است که شتر را به راه رفتن با تمام سرعت برانگیزی. در قاموس آمده است: «القوز» شنهای دایرهای، و تپه مشرف است. و گوید: «الوعث» مکان هموار و ترسناک که جای پا در آن پنهان میشود و نیز به معنای راه دشوار است. و گوید: «الدکداک» شن سخت و سفت است، یا شنی است که بر زمین انباشته شود، یا زمینی است که در آن سفتی و سختی باشد و جمع آن دکادک است. جوهری گوید: «الحباک و الحبیکهٔ» راه در شنزار و مانند آن است. و جمع الحباک «الحبک» و جمع الحبیکهٔ «حبائک» است. و در باره این فرموده خداوند «و السماء ذات الحبک»(2)

{سوگند به آسمان مشبّک } گویند: مقصود راه ستارگان است. و در النهایهٔ گوید: در حدیث کعب بن مرّهٔ و شعر او گوید: «إنّی لأحسب» ادامه بیت. در روایت بدین صورت آمده است. و «الذباح» به معنای قتل و کشتار است و نیز به معنای گیاهی است که خورندهاش را میکشد.

1- . کنزالکراجکی : 92 - 94
2- . ذاریات / 7

1. فرج الهموم: از کتاب دلائل نوشته عبدالله بن جعفر حمیری با اسنادش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قومی از قریش به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده و از او خواستار برآورده شدن حاجتی شدند. آن حضرت فرمود: فردا بر شما باران نازل میشود. پس آسمان همچون شیشیهای شد و روز بالا آمد. گوید: مردی از بزرگانشان نزد پیامبر آمد و گفت: آیا چیزی نبوده که تو را بینیاز کند از آنچه دیروز با تو در باره آن صحبت کردم؟ شما را هرگز اینگونه ندیدهایم. پس ابری از جانب «صوران» بلند شد و آبهای دشتها و وادیها جاری شدند و به اندازه باران بر آنان بارید که به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: از خداوند بخواه آن را از ما بازدارد. پیامبر فرمود: «پروردگارا باران را بر اطراف ما بباران نه بر ما» پس ابرها به سمت راست و چپ بالا رفتند. (1)

توضیح: فیروزآبادی گوید: «صورة» با ضمه: مکانی در صدر یلملم است و «صوران» روستایی در یمن و مکانی در نزدیکی مکه است.

2. قرب الاسناد: ابن میمون از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر چند درهمی که عباس داشت از وی گرفت. او گفت: ای رسول خدا، چیزی غیر از آن درهمها ندارم. فرمود:

1- . فرج الهموم : 222

پس آن درهمهایی که در نزد ام فضل پنهان کردی کجاست؟ گفت: گواهی میدهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و تو فرستاده خداوند هستی، هنگامی که درهمها را نزد او پنهان کردم، کسی همراهش نبود. (1)

3. بصائر الدرجات: حبّه عرنی گوید: از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که فرمود: یوشع بن نون، وصی موسی بن عمران بود و الواح موسی از زبرجد سبز بود. هنگامی که موسی علیه السلام به خشم آمد، الواح را از دستش بر زمین انداخت و قسمتی از آن خرد شد و قسمتی باقی ماند و قسمتی به آسمان رفت. آن گاه که خشم موسی فرو نشست، به یوشع بن نون گفت: آیا توضیح و تفسیر آن چه در الواح است، نزد تو است؟ گفت: بلی، پس همچنان گروهی پس از گروه دیگر آن را بر ارث می بردند تا این که به دست سه گروه از یمن افتاد و خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در تهامه برانگیخت و این خبر به آنان رسید. آنان گفتند: این پیامبر چه می گوید؟ گفته شد: از شراب و زنا نهی می کند و به اخلاق نیکو و حُسن همسایگی دستور می دهد. گفتند: او به آن چه در دست ما است، از ما شایسته تر است. پس به توافق رسیدند که فلان ماه نزد وی بیایند. خدا بر جبرئیل علیه السلام وحی کرد که نزد پیامبر علیه السلام برود و آن خبر را به وی برساند. جبرئیل نزد او آمد و گفت: فلانی و فلانی و فلانی آن چه را در الواح بود به ارث بردند؛ و الواح موسی علیه السلام و آنان در فلان ماه و در فلان شب نزد تو خواهند آمد. فرمودند: حضرت آن شب را در انتظارشان بود. پس آن کاروان از راه فرا رسید و در خانهاش را زدند در حالی که می گفتند: ای محمد! گفت: بلی ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان. کتابی را که از یوشع فرزند نون، وصی موسی فرزند عمران به ارث برده اید کجا است؟ گفتند: گواهی می دهیم که خدایی جز الله نیست و او یکتا است و هیچ شریکی ندارد و تو رسول خدا هستی. به خدا قسم، از هنگامی که به دست ما افتاد، هیچ کس قبل از تو به آن آگاهی نیافته است. - فرمودند:- پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، آن را گرفت و

1- . قرب الاسناد : 11

آن کتابی ظریف به زبان عبرانی بود. آن را به من داد و من آن را زیر سرم قرار دادم. هنگامی که صبح شد، دیدم که کتابی گرانقدر به زبان عربی است و علم آن چه را خدا از هنگام آفرینش آسمانها و زمین تا روز قیامت خلق کرده است در آن وجود دارد. پس آن را دانستم. (1)

4. قصص الانبیاء: ابو هریرهٔ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی نشسته بود که علی علیه السلام با گروهی بر آن حضرت وارد شدند. پیامبر با دیدن آنان لبخندی زد و فرمود: آمدهاید که در باره چیزی از من سؤال کنید، اگر میخواهید شما را از پرسشهایتان با خبر سازم و اگر میخواهید از من بپرسید؟ گفتند: البته ما را از آن باخبر ساز ای رسول خدا. فرمود: آمدهاید بپرسید که احسان و بخششها مستحقّ چه کسانی است؟ در جواب میگویم شایسته نیست بخشش و احسانی انجام پذیرد مگر برای شخص صاحب حسب و دین. و آمدهاید که در باره جهاد زن بپرسید، در جواب میگویم همانا جهاد زن، خوشرفتاری با شوهرش است. و آمدهاید در باره روزیها بپرسید که از چه جهت خداوند به شیوهای به بندهاش روزی میدهد که نمیداند؟ زیرا اگر بنده نداند منبع روزیاش از کجاست، بیشتر دعا میکند. (2)

توضیح: «الصنائع» جمع «الصنیعهٔ» به معنای بخشش و اکرام و احسان است.

5. قصص الانبیاء: ابو عقبه انصاری گوید: من در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که گروهی از یهودیان آمدند و گفتند: از محمد اجازه بگیر که نزد او برویم. من به آن حضرت خبر دادم و آنان بر پیامبر وارد شدند و گفتند: ما را از آنچه که برای پرسیدن در باره آن نزد تو آمدهایم با خبر ساز. فرمود: نزد من آمدهاید تا در باره ذو القرنین بپرسید. گفتند: آری. فرمود: او جوانی از اهل روم بود، بنده خیرخواهی برای خدا بود و خداوند او را دوست داشت و حکومت زمین را به وی داد. پس رهسپار شده و به مغرب خورشید رسید، سپس حکومت خود را تا مطلع خورشید ادامه داد و به طرف سپاه یاجوج و ماجوج رفت و سدّی برپا کرد. گفتند:

1- . بصائر الدرجات : 39

2- . قصص الانبياء : نسخه خطی

گواهی میدهیم که این سخنان، بیان حال او (ذو القرنین) بود و همین عبارات در تورات نیز آمده است. (1)

6. قصص الانبیاء: ابن عباس گوید: روی ابوسفیان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و گفت: ای رسول خدا، میخواهم در باره مسألهای از شما سؤال کنم. فرمود: اگر بخواهی پیش از اینکه بپرسی تو را از آن باخبر سازم. گفت: مرا با خبر کن. فرمود: میخواهی بپرسی من چقدر عمر میکنم. گفت: آری، ای رسول خدا. فرمود: من شصت و سه سال زندگی میکنم. گفت: گواهی میدهم که تو راستگوئی. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گواهی دادنت با زبان است نه با قلب. ابن عباس گوید: به خدا سوگند او منافق بود. گوید: ما در مجلسی بودیم که ابوسفیان نیز حضور داشت در حالی که بینائیاش را از دست داده بود، و علی علیه السلام نیز در میان ما بود. پس مؤذّن اذان گفت. هنگامی که موذّن گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله» ابوسفیان گفت: در اینجا کسی هست که خشمگین باشد؟ یکی از قوم گفت: خیر. ابو سفیان گفت: چه خوب است، برادر بنیهاشم، بنگرید که اسمش را کجا قرار داده است؟ علی علیه السلام فرمود: خداوند چشمانت را به گریه بیندازد ای ابا سفیان. خداوند - عزّ من قائل - اینگونه نامش را بزرگ گردانید آنجا که میفرماید: «و رفعنا لک ذکرک» (2) {و نامت را برای تو بُلند گردانیدیم.} ابو سفیان گفت: خداوند چشم کسی را به گریه بیندازد که میگوید: در اینجا کسی نیست که رودربایستی کند. (3)

توضیح: اسخن الله عینه: یعنی خداوند چشم او را به گریه اندازد.

7. قصص الانبیاء: وائل بن حجر گوید: خبر ظهور محمّد صلّی اللَّه علیه و آله به ما رسید و من ملک و پادشاهی بزرگی داشتم و قومم از من فرمان میبردند. تمام آنها را ترک کرده و در جستجوی خدا و پیامبرش به مدینه آمدم. وقتی که به مدینه رسیدم. اصحاب پیامبر به من گفتند: سه روز پیش، پیامبر آمدن تو را خبر داده و

1- . قصص الانبیاء : نسخه خطی
2- . شرح / 4
3- . قصص الانبیاء : نسخه خطی

گفته است: این وائل بن حجر است از مکانی دور از حضرموت می آید، او بازمانده سلاطین است که به اسلام مشتاق است و فرمانبردار است. عرض کردم: ای رسول خدا، خبر ظهور تو به ما رسید در حالی که من ملک بزرگی داشتم، پس خداوند بر من منّت نهاد و هر چه را داشتم وانهادم و با کمال اشتیاق خداوند و پیامبرش و دینش را ترجیح داده و برگزیدم. فرمود: راست گفتی، خداوندا به وائل و فرزندانش و ذریّهاش برکت بده. (1)

خرائج: به صورت مرسل همین حدیث را آورده است و در آن آمده است: وقتی بر او وارد شدم مرا نزدیک خود خواند. ردایش را بر زمین انداخت و من روی آن نشستم. سپس بالای منبر رفت و فرمود: «این وائل بن حجر، بازمانده سلاطین است که با اشتیاق به اسلام و با فرمانبرداری نزد ما آمده است. خدایا ! به وائل و فرزندان و ذریّه اش، برکت بده.

8. قصص الانبیاء: هشام ابن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اسیرانی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و ایشان دستور کشتن همه، به جز یک نفر از میان آنان را داد. آن مرد گفت: چرا من را از میان آنان آزاد کردی؟ فرمود: جبرئیل از جانب خداوند - تعالی ذکره - به من خبر داد که پنج ویژگی در توست که خداوند و پیامبرش آن را دوست دارند: غیرت بسیار بر محارمت، سخاوتمندی، خوشرفتاری، راستگوئی، و دلاوری. آن مرد اسلام آورد و اسلامش کامل شد. (2)

9. قصص الانبیاء: موسی بن بکر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه تبوک گم شد. منافقان گفتند: از امور غیبی به ما خبر میدهد و لیکن مکان شترش را نمیداند. جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت آمد و سخن منافقان را برای او بازگو نمود و گفت: شترت در فلان درّه است و با افسارش به درختی بسته شده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نماز جماعت ندا کرد. گوید: مردم گرد آمدند و پیامبر فرمود:

1- . قصص الانبیاء : نسخه خطی
2- . قصص الانبیاء : نسخه خطی

ای مردم شترم در فلان درّه است پس به سوی آن بروید، آنان رفتند تا اینکه شتر را آوردند. (1)

10. خالد بن نجیح گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، آیا پیامبر صلی اللّه علیه و آله ابو بکر را «صدیق» نامیده است؟ فرمود: آری! پرسید: چطور؟ فرمود: آنگاه که همراه او در غار بود حضرت فرمود: من کشتی جعفر بن ابی طالب را می بینم که در دریا راه را گم کرده و مضطرب است. ابو بکر گفت: یا رسول اللّه، تو آن را می بینی؟ فرمود: آری. گفت: می توانی آن را به من نشان دهی؟ فرمود: نزدیک من بیا. امام صادق علیه السّلام فرمود: ابو بکر نزد آن حضرت آمد و حضرت دست بر چشمان او کشید و فرمود نگاه کن. ابو بکر نگاه کرد و کشتی را دید که در دریا مضطرب است. سپس خانه های اهل مدینه را دید، پیش خود گفت: الان تصدیق می کنم که تو ساحری!! حضرت فرمود: تو صدیق هستی! (2)

توضیح: عبارت «الصدیق انت» به شیوه تمسخر است.

11. اعلام الوری، خرائج: روایت شده هنگامی که شتر پیامبر صلی اللّه علیه و آله گم شده بود منافقین در مدینه به فتنه انگیزی برخاستند و گفتند: وی از آسمان به ما خبر میدهد و لیکن از محل ناقه اش بی اطلاع است. پیامبر سخن آنان را شنید و فرمود: اگر چه من شما را از اسرار دقیق با خبر میکنم، اما چیزی از آن را نمیدانم مگر اینکه خداوند مرا از آن آگاه کند. هنگامی که شیطان آنان را وسوسه کرد، حالات شتر را که وی اکنون در کجا واقع شده برای مردم بیان فرمود و درختی را که شتر بدان بسته شده بود را برایشان وصف نمود. عده ای به آنجا رفتند و شتر را همان طور که پیامبر وصف کرده بود یافتند که افسارش به درختی بسته شده بود. (3)

12. خرائج: منافقین در بین اصحاب پیامبر، هیچ کاری نمی کردند و هیچ سخنی نمی گفتند مگر اینکه خداوند متعال پیامبر را از آن آگاه می کرد. حتی یکی از منافقین به دوستش می گفت: ساکت شو و دست نگهدار، به خدا سوگند اگر اینجا سنگ هم

1- . قصص النبیاء : نسخه خطی.

2- . بصائر الدرجات : 125

3- . اعلام الورى : 18 و 19 چاپ اول، و 38 چاپ دوم.

نباشد، سنگ ریزه های بطحاء به او خبر می دهند. خبر دادن پیامبر یک بار و جند بار نبود - بلکه آنقدر زیاد بود که به شمارش در نمیآمد - تا بتوان گفت پیامبر از ظنّ، حرف می زد یا تخمین می زد. چگونه امکان دارد اینگونه باشد حال آنکه پیامبر حتی الفاظ آنها را می گفت و از نیّاتشان خبر می داد. ولی هر چقدر بر تعداد آیات و نشانهها بر آنها افزوده میشد عناد منافقان بیشتر می شد.

13. خرائج: روایت شده که یهود نضیر به همراه گروهی از اصحابش آمدند و یکی از آنان پنهان شد و به کسی در این باره خبر نداد و جز آنچه در دل پنهان کرده بود با کسی مشورت نکرد، و او میخواست سنگی بر آن حضرت بیندازد. اما خداوند پیامبر را از این توطئه آگاه کرد و پیامبر راهی مدینه شد و قومش را از تصمیمی که دوستشان گرفته بود با خبر ساخت و آنان قضیه را از آن شخص یهودی پرسیدند، او هم تصدیق کرد و آن شخص پیامبر را تصدیق کرد. و خداوند یکی از نزدیکترین شخص به آن فرد را مأمور او کرد و او را کُشت و همه اموالش به پیامبر رسید و آن حضرت به صورت نافله بین مردم تقسیم کرد.

توضیح: عبارت «فاندسّ» یعنی پنهان شد. «الأُطُم» با دو ضمّه به معنای: قصر و هر قلعهای که با سنگ ساخته شود، و هر خانه چهارگوش مسطح است و جمع آن آطام و اُطوم است.

خرائج: علی علیه السّلام می فرماید: در فتح مکه پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم من، زبیر و مقداد را فرستاد و فرمود: «بروید فلان مکان و در آنجا زنی را می بینید که حاطب بن ابی بلتعه، نامه ای توسط او به مشرکان فرستاده است». علی علیه السّلام می فرماید: رفتیم و زن را در همان جا دیدیم. به او گفتیم نامه کجاست؟ گفت: من نامه ای ندارم. زبیر و مقداد او را جستجو کردند ولی چیزی نیافتند. من گفتم: پیامبر در مورد آن سخن گفته و شما میگوئید: چیزی همراه نیست. یا باید نامه را بدهد یا او را لخت می کنم. زن نامه را از میان گیسوانش خارج کرد! وقتی حضور پیامبر برگشتند. حاطب را طلبید و فرمود: «چه چیز تو را به این کار وادار کرده است؟». گفت: خواستم بر گردن آنها منّتی گذاشته باشم و من مرتدّ نشدهام. حضرت فرمود: «حاطب راست می گوید» چیزی جز خوبی به او نگوئید.

ص: 144

در اینجا چند تا معجزه است: از جمله: خبر دادن حضرت از نامه، و اینکه آن زن به باغ خاخ رسیده، و نیز تصدیق گفتار حاطب. همه چیز همان طور بود که حضرت خبر داده بود.

15. روایت شده که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله عمّار را روانه سفری کرد تا آب فراهم کند. در میانه راه شیطان در ظاهر بردهای سیاه متعرض او شد و عمار او را سه بار بر زمین زد. پیامبر فرمود: شیطان در ظاهر بردهای سیاه مانع عمار برای رسیدن به آب شد و خداوند عمار را پیروز گردانید. عمار بر آن حضرت وارد شد و همان سخنان را برای مردم بازگو کرد و آنان را از قضیه باخبر ساخت.

16. روایت شده که ابو سعید خدری می گوید: در جنگها، گروههای ده نفری یا نه نفری تشکیل می دادیم و کارها را میان خود تقسیم می کردیم؛ عده ای از ما پالانهای شتران را درست میکردند و عدهای دیگر برای یارانشان کار میکردند و به چارپایان آنها آب و علف می دادند و برایشان غذا میپختند. و کسانی هم پیش پیامبر می رفتند. اتفاقاً در گروه ما یک نفر، کار سه نفر را انجام می داد یعنی: هم هیزم جمع می کرد، هم چهارپایان را آب می داد و هم غذا می پخت. در حضور پیامبر حرف او به میان آمد. حضرت فرمود: «او اهل آتش است!». هنگامی که جنگ در گرفت، این شخص در جنگ زخمی شد، سرانجام تیری بر کشید و خود را با آن کُشت. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «گواهی می دهم که من فرستاده خدا و بنده او هستم».

17. از ابن عبّاس روایت شده که گوید: پیامبر در سایه سنگی نشسته بود، نزدیک بود سایه برگردد فرمود: «الآن مردی می آید که با چشم شیطان می نگرد؛ وقتی آمد با او سخن نگویید». چیزی نگذشت که مرد زرد چهره ای آمد. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله او را فراخواند و گفت: «چرا با رفقایت به من ناسزا می گفتید؟!». مرد گفت: نه ما این کار را نکردیم. بعد گفت: اجازه بده آنها را پیش شما بیاورم. آنان آمدند و به خدا قسم خوردند که چنین چیزی نگفته اند. در این هنگام این آیه

نازل شد: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُم»(1) {روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند برای او [نیز] سوگند یاد می کنند. }

18. خرائج: از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که ابو درداء در جاهلیت بتی را می پرستید عبد اللَّه بن رواحه و محمّد بن مسلمه کمین کردند، وقتی که از خانه بیرون رفت، وارد شدند و بت او را شکستند. هنگامی که برگشت به همسرش گفت: چه کسی این بت را شکسته است؟. همسرش گفت: نمی دانم صدایی را شنیدم اما وقتی رفتم، فرار کرده بودند. سپس همسرش گفت: اگر از دست این بت کاری ساخته بود نمی گذاشت او را بکشند. ابو درداء گفت: لباسم را بیاور، لباسش را پوشید و خارج شد تا خدمت پیامبر بیاید. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ابو درداء می آید تا مسلمان شود. همان طور هم شد. او آمد و اسلام آورد.

از معجزات دیگر این است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از تمام وقایعی که بر سر ابو ذر بعد از وفات آن حضرت آمد، خبر داد و به او فرمود: «چه وضعیتی داری وقتی که تو را از مدینه بیرون می کنند؟». گفت: به مکه می روم. فرمود: «اگر از مکه هم بیرونت کنند کجا می روی؟». گفت: به شام. فرمود: «اگر از آنجا نیز اخراجت کنند چه می کنی؟». گفت: شمشیر می کشم و می جنگم تا شهید شوم. فرمود: «نه این کار را نکن، بلکه بشنو و اطاعت کن» همین گونه بود تا اینکه به ربذه تبعید شد.

از جمله معجزات دیگر این است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به فاطمه سلام اللَّه علیها فرمود: «تو اولین کس از اهل بیتم هستی که به من ملحق می شوی». و اوّلین شخص از اهل بیت پیامبر، حضرت فاطمه بود که بعد از آن حضرت وفات کرد.

و از جمله آن: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به همسرانش فرمود: «هر کدام از شما که دستش باز باشد، زودتر به من ملحق می شود». عایشه می گوید: در دست

1- . مجادله : 18

باز بودن با هم مسابقه میدادیم (یعنی صدقه می دادیم) تا اینکه زینب بنت جحش وفات کرد.

و از جمله آن: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از زید بن صوحان یاد کرد و فرمود: زید و چه زیدی! عضوی از اعضای او جلوتر از خودش به بهشت می رود تا در جنگ نهاوند، یک دستش در راه خدا قطع شد.

و از جمله آن: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم از شهادت ام ورقه انصاریه خبر داد و فرمود: «بیایید برویم و شهیده را زیارت کنیم» غلامش او را کشته بود و کنیزی بعد از وفاتش از او باقی ماند.

و از جمله آن: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در باره محمّد بن حنفیّه فرمود: «یا علی! در آینده تو پسری خواهی داشت که اسم و کنیه ام را به او بخشیدم».

و از جمله آن: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دو دستبند طلا در دستم دیدم، پس در آنها دمیدم و به پرواز درآمدند و من آن دو دستبند را به دو نفر کذّاب تفسیر کردم: مسیلمه، کذّاب یمامه و صنعاء عبسی کذّاب.

و از جمله آن: عبد اللَّه بن زبیر می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجامت کرد و من خون او را گرفتم تا به جایی بریزم. وقتی که دور شدم آن را نوشیدم! هنگامی که برگشتم، پیامبر فرمود: «چکار کردی؟» گفتم: در جایی دفن کردم. فرمود: «می بینم که آن را نوشیده ای». بعد فرمود: «وای به حال مردم از شرّ تو، و وای به حال تو از شرّ مردم!»

و از جمله آن: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله به همسرانش فرمود: «کدام یک از شما صاحب شتر پُر موست که سگهای «حوأب» او را پارس می کنند.»

و روایت شده است که در جنگ جمل هنگامی که عایشه به آبهای بنی عامر رسید، شب بود، سگهای «حوأب» پارس کردند. عایشه گفت: این مکان کجاست؟ گفتند: اینجا «حوأب» است گفت: من باید برگردم مرا برگردانید؛ چون روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «چه کار می کنید وقتی که سگهای حوأب به روی یکی از شما پارس کنند؟»

ص: 147

و از جمله معجزات آن حضرت این است که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که پسرم حسین در زمین طفّ به شهادت می رسد. و از خاک آنجا برای من آورد و گفت: قبر حسین آنجا خواهد بود».

و از جمله آن: ام سلمه می گوید: عمّار، سنگ و آجر برای مسجد پیامبر حمل می کرد. پیامبر از سینه اش خاک را پاک می کرد و می فرمود: «تو را گروه ستمکاری می کشند».

و از جمله آن روایتی است که ابو سعید خدری نقل می کند: روزی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم غنیمتی را تقسیم می کرد. مردی از بنی تمیم گفت: «عدالت را مراعات کن!». حضرت فرمود: «وای بر تو! اگر من مراعات نکنم چه کسی آن را مراعات خواهد کرد؟». اصحاب گفتند: اجازه دهید گردنش را بزنیم. فرمود: «نه، او یارانی پیدا می کند که نماز و روزه شما در مقابل نماز و روزه آنها خیلی ناچیز است. از دین خارج می شوند، همان گونه که تیر از کمان خارج می شود و رئیس آنها مردی است با چشمان بزرگ و سیاه و یکی از دو پستانش شبیه پستان زن است!». ابو سعید می گوید: با علی علیه السّلام در نهروان بودم، وقتی آنها را به قتل رساند دیدم که در بین کشته ها در پی کسی می گردد، و همان کسی را پیدا کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توصیف کرده بود.

و از جمله آن: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: «شهری بین دجله و شاخه ای از آن و قریه «قطربل» و «صراه» بنا می شود و تمام مالیاتهای روی زمین آنجا صرف می شود». این شهر همان بغداد است. باز هم فرمود: «زمینی است که به آن بصره می گویند و در نزدیک آن رودخانه ای جریان دارد که به آن دجله می گویند؛ نخلستان زیادی در آنجاست. «بنی قنطوراء» در آنجا سکنی می گزینند. و به سه دسته تقسیم می شوند: گروهی به اهل آنجا ملحق می شوند و هلاک می گردند. و گروهی تابع هوای نفس می شوند و کفر می ورزند. و گروه سوم، اولادشان را پشت سر می گذارند و می جنگند و کشته های آنها شهید هستند و خداوند پیروزی را برای بقیه آنها میسّر میگرداند.

توضیح: در النهایهٔ گوید: در حدیث آمده است که آن حضرت به همسرانش فرمود: «هر کدام از شما که دستش باز باشد، زودتر به من ملحق می شود». آن حضرت با عبارت باز بودن دست از بخشیدن و صدقه دادن کنایه آورده است. گفته میشود: «فلان طویل الباع» (فلانی دستباز است): هرگاه بخشنده و باکرامت باشد. و زینب بنت جحش صدقه دادن را دوست میداشت و او پیش از دیگر همسران پیامبر فوت شد. در باره عبارت «الادبب» گوید: مقصود از آن «الأدبّ» است که به خاطر تطابق وزنی با «الحوأب» ادغام صورت نگرفته است. و «الأدبّ» یعنی آنچه پُر موی و پُر پشم باشد. «النباح» به معنای صدای سگ است. و «الحوأب» مکانی میان بصره و مکه است. «الأدعج» به معنای سیاه چشم است و گفته شده مقصود از این کلمه کسی است که صورت سیاه دارد.

فیروزآبادی گوید: «قطربّل» با ضمه و تشدید باء موحدهٔ، یا با تخفیف باء و تشدید لام: دو مکان است که یکی در عراق است که شراب بدان نسبت میدهند. و گوید: «الصراهٔ» رودی در عراق است.

جزری گوید: در حدیث حذیفه آمده است: نزدیک است بنوقنطورا مردمان عراق را از عراق بیرون کنند - و روایت شده که نزدیک بود مردم بصره را نیز از آنجا بیرون کنند - گویا آنان بینی کج، چشم ریز و صورت پهن هستند. گفته شده: «قنطورا» کنیزی ابراهیم خلیل علیه السلام بود که از او فرزندانی پدید آمدند که ترکها و چینیها از جمله آناناند. و نیز در حدیث ابن عمر آمده است که: نزدیک است که بنو قنطورا شما را از سرزمین بصره بیرون کنند. و در حدیث ابی بکرهٔ آمده است: چون آخر الزمان شود، بنو قنطورا میآید. و گوید: و در آن زمان با مرمانی بینیکج میجنگند. «الخنس» با حرکت حروف: به معنای بسته شدن پرده بینی، و پهنای طرف بینی است. و مقصود از این قوم، ترکها هستند زیرا این ویژگی، بر شکل بینی آنان غلبه دارد و آن، شبیه فرو رفتگی استخوان بینی است.

19. خرائج: روایت شده که مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: من برای سفر بیرون رفتم درحالی که همسرم حائض بود و چون برگشتم آبستن بود. فرمود: چه کسانی را متهم میکنی؟ گفت: فلانی و فلانی را. فرمود: آن دو

را بیاور. او آن دو مرد را آورد. پس پیامبر فرمود: اگر کار از جانب این شخص صورت گرفته باشد، نوزادی با موی کوتاه و مجعّد به دنیا می‌آید و همانگونه شد که پیامبر فرموده بود.

20. خرائج: مردی به حضور رسول اکرم آمد و گفت: یا رسول اللَّه! دو روز است که غذایی نخورده ام. حضرت فرمود: «برو به بازار!» روز بعد باز هم پیش پیامبر آمد و گفت: به بازار رفتم و چیزی نیافتم و گرسنه خوابیدم. باز هم حضرت فرمود: «برو به بازار!». روز دیگر نیز آمد باز هم پیامبر فرمود: «برو به بازار!». او به بازار رفت و در آن هنگام کاروانی به بازار آمده بود و کالایی با خود آورده بود و به قیمت ناچیزی آن را فروخت. آن شخص هم از آن کالا چیزی خرید و پیش رسول خدا برگشت و باز هم گفت: چیزی نیافتم! حضرت فرمود: «آیا از کاروان چیزی نخریدی؟» گفت: نه! حضرت فرمود: «تو در آنجا سهمی داشتی و به اندازه یک دینار خریدی». مرد گفت: بلی. حضرت فرمود: «چه چیز تو را به دروغ گفتن واداشت؟». مرد گفت: تو راست می گویی و من برای اینکه تو را امتحان کنم که آیا از کارهای مردم خبر داری یا نه، دروغ گفتم. حضرت فرمود: «راست گفتی، هر کس عزّت نفس داشته باشد خدا او را غنی می کند و هر کس در گدایی را به روی خود باز کند، خداوند متعال هفتاد در فقر را به روی او باز می کند که کوچکترین آنها را چیزی نمی بندد». و بعد از این روز آن شخص هرگز دیده نشد که گدایی کند. بعد حضرت فرمود: «صدقه بر شخص ثروتمند و کسی که توانا و اعضایش سالم است و می تواند بدون آن زندگی کند، حلال نیست».

21. خرائج: امام باقر علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود، که ناگهان رنگش تغییر کرد، برخاست و به وسط مسجد آمد مثل اینکه با کسی حرف می زند، کمی مکث نمود و برگشت. مردم گفتند: یا رسول اللَّه! امروز حالتی در شما دیدیم که قبل از آن ندیده بودیم. حضرت فرمود: «فرشته باران (اسماعیل) را دیدم که می خواهد عذاب نازل کند، ترسیدم که بر امت من باشد. لذا برخاستم و از او سؤال کردم که چه چیزی او را وادار به فرود آمدن کرده است؟». گفت: از خدا اذن خواستم که به شما سلام کنم، خدا نیز اذن داد.

پرسیدم: «آیا دستور نداری که باران بیاوری؟». گفت: چرا، در فلان ماه و فلان روز و فلان ساعت. منافقین در مجلس بودند. فرمایش حضرت را یادداشت کردند تا آن روز رسید. هوا خیلی گرم بود منافقین طعنه زدند تا اینکه رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «یا علی! برو ببین ابری در آسمان هست؟». علی علیه السّلام بیرون آمد سپس گفت: در فلان نقطه از آسمان ابری به اندازه زرهی میبینم. چیزی نگذشت که ابر سیاهی آسمان را گرفت و چنان بارید که مردم به ناله در آمدند.

توضیح: «الهطل» یعنی بارش پی در پی.

22. خرائج: امام باقر علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم دید که علی علیه السّلام و زبیر با هم صحبت می کنند. به زبیر فرمود: «به او چه می گویی؟ سوگند به خدا تو اولین کس از عرب هستی که بیعت او را خواهی شکست.

23. خرائج: پیامبر، سپاه اسلام را به طرف دومه الجندل اعزام کرد و به آنها فرمود: «اکیدر را در حال شکار کردن گاو وحشی می یابید» چون سپاه به آنجا رسیدند، همان گونه یافتند که پیامبر فرموده بود.

24. خرائج: روایت شده که وقتی سوره «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» نازل شد، پیامبر فرمود: «روحم به من بانگ زد که من امسال می میرم» و همان سال نیز وفات کرد.

و گوید: هنگامی که معاذ بن جبل را به یمن فرستاد، فرمود: «بعد از این، مرا دیگر ملاقات نخواهی کرد.»

25. خرائج: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در غزوه مصطلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتار باد شدیدی شد تا جایی که بارو بنه و پالان شتران واژگون شد و نزدیک بود باد آنها را خورد کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این باد به خاطر مرگ یک منافق است. گویند: به مدینه آمدیم و دیدم که رفاعه بن زید در آن روز مرده است و او منافق سرسخت و سرشناسی بود و در اصل یهودی بود. شتر پیامبر در آن باد گم شد و یزید بن اصیب که در منزل عماره بن حزم بود، ظنّ و گمان برده و میگفت: او غیب میداند، اما نمیداند شترش

کجاست؟ عماره گفت: چه بد سخنی گفتی! سوگند به خدا، او نمیگوید که غیب میداند و او راستگو است. خبر این قضیه به پیامبر رسید و فرمود: جز خداوند کسی غیب نمیداند و خداوند به من خبر داده که شترم در این درّه است که افسارش به درختی بسته شده است. آنان آنگونه که پیامبر گفته بود شتر را یافتند و کسی از آن مکان تکان نخورد و عماره یزید بن اصیب را از منزلش بیرون کرد.

26. خرائج: روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به قیس بن عرنه بجلی نوشت که به نزد او بیاید. او نیز با خویلد بن حارث کلبی روانه شد، وقتی که به نزدیکی مدینه رسیدند، خویلد از ورود به مدینه، بیم داشت. قیس به او گفت: اگر نمیخواهی وارد شهر شوی، بالای تپه ای باش، اگر اوضاع را مساعد یافتم تو را صدا می کنم تا بیایی. قیس به مسجد پیامبر آمد و خطاب به آن حضرت گفت: یا رسول اللَّه! آیا من در امان هستم؟ حضرت فرمود: «آری، هم تو و هم همراه تو که در بالای تپه است، در امان هستید». در این هنگام، قیس گفت: «گواهی می دهم خدایی جز خدای یگانه نیست و تو فرستاده او هستی». آنگاه با پیامبر بیعت کرد و دنبال رفیقش رفت، حضرت به او فرمود: «ای قیس! قوم تو قوم من است. و آنها نزد خدا و رسولش کسی را دارند».

27. مناقب، خرائج: روایت شده که ابوذر گفت: هوای مدینه با من ناسازگار است، اجازه می خواهم با برادرزاده ام تا «الغابهٔ» بروم و مدتی بمانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: می ترسم سواران عرب بتازند و برادرزاده ات را بکشند، بعد با سر و موی ژولیده بیایی و بر عصایت تکیه کنی و بگویی برادرزاده ام کشته شد، شترانم را به تاراج بردند. گفت: امیدوارم که سفر بخیر باشد، ان شاء اللّه. رسول خدا اجازه داد. سواران بنی فزاره بر او تاختند، رمه شتران به تاراج رفت و برادرزاده اش کشته شد. ابو ذر تک وتنها با زخمی کاری آمد و بر عصا تکیه کرد و در نزد رسول خدا ایستاد و گفت: خدا و رسولش درست گفتند. (1)

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 100 چاپ نجف، الفاظ حدیث در این کتاب به این صورت است: ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست که با برادر زادهاش در مزینه باشد. رسول خدا فرمود: می ترسم سواران عرب بتازند و برادرزاده ات را بکشند، بعد با سروموی ژولیده

بیایی و بر عصایت تکیه کنی و بگویی برادرزاده ام کشته شد، شترانم را به تاراج بردند. رسول خدا اجازه داد. ابو ذر با زن و برادرزاده اش به خارج رفت، دیری نگذشت که عیینهٔ بن حصن بر او تاخت، رمه شترانش را به تاراج برد و برادرزادهاش را کشت و زنش را اسیر بردند. ابو ذر تک وتنها با زخمی کاری آمد و بر عصا تکیه کرد و گفت: خدا و رسولش درست گفتند: رمه به تاراج رفت، برادرزاده ام کشته شد و اینک منم که بر عصا تکیه کرده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فریاد زد. مسلمانان بسیج شدند و رمه را باز گرفتند.

توضیح: جزری گوید: در حدیث عرنیها، «فاجتووا المدینهٔ» یعنی: به بیماری جوی گرفتار شدند و آن بیماری است که شکم را به شدت به درد میآورد و آن در زمانی است که هوای آنجا با آنها سازگار نباشد. گفته میشود: «اجتویت البلد» هرگاه از ماندن در شهری بیزار شوی هرچند در رفاه و نعمت باشی. پایان سخن. «الغابهٔ» مکانی در حجاز است.

و این گفته ابوذر رضی الله عنه با در نظر گرفتن صحّت و درستی آن، شاید مربوط به زمانی باشد که ایمان او کامل نگشته و او در امور دینی مستقر و ثابت نگردیده است.

28. خرائج: روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه ذات الرقاع با مردی از قبیله محارب به نام «عاصم» رو به رو شد. او گفت: ای محمد آیا غیب میدانی؟ فرمود: احدی جز خداوند غیب نمیداند. گفت: به خدا سوگند این شترم را از خدای تو بیشتر دوست دارم. فرمود: اما خداوند از علم غیبش به من خبر داده که در قسمت پایین چانهات زخمی ایجاد میکند تا اینکه به مغز سرت میرسد و میمیری و سوگند به خدا به آتش افکنده میشوی. او بازگشت و خداوند زخمی در او ایجاد کرد و چانهاش را فرا گرفت تا اینه به مغزش رسید. و او میگفت: چه خوب گفت آن مرد قریشی، اگر از روی علم یا از روی پیشگوئی سخن بر زبان راند، در هر حالت راست و درست گفت.

29. خرائج: وابصه اسدی به حضور پیامبر آمد و با خودش گفت از تمام نیکیها و بدیها از او می پرسم. وقتی به نزد آن حضرت آمد یکی از یارانش به وابصه

گفت: برو از پیامبر سؤال کن. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: «وابصه را رها کنید، نزدیک شو». پس نزدیک آمدم. حضرت فرمود: «می پرسی، یا من از پرسشهایت خبر دهم؟». وابصه گفت: شما خبر دهید. حضرت فرمود: «آمده ای که از نیکی و گناه سؤال کنی». گفت: بلی، همین طور است. حضرت دستش را به سینه او زد و فرمود: «نیکی چیزی است که جان به آن مطمئن شود و نیکی چیزی که است سینه در آن اطمینان حاصل کند، و گناه چیزی است که در قلب بچرخد - در آن شک کند - و در قلب دَور بزند، دیگران هرچه میخواهند بگویند.

30. خرائج: روایت شده که گروهی از قبیله عبدالقیس نزد آن حضرت آمده و بر ایشان وارد شدند. هنگامی که حاجت آنان را برآورده ساخت، فرمود: از خرمای سرزمینتان هر چه همراه دارید نزد من بیاورید. هر یک از آنان، نوعی خرما نزد آن حضرت آوردند. پس پیامبر فرمود: نام این خرما فلان است و نام این خرما فلان است. گفتند: تو خرمای سرزمینمان را از ما بهتر میشناسی. پس پیامبر سرزمینشان را برای آنها توصیف نمود. گفتند: بدانجا آمدهای؟ فرمود: نه، اما برایم فراخ گردید و بدان نگریستم. یکی از میان آنان برخاست و گفت: ای رسول خدا، این شخص منگ و گیج است. پیامبر لباس او را گرفت و سه بار فرمود: ای بنده خدا بیرون شو، سپس او را فرستاد و بهبودی یافت. سپس گوسفندی پیر را نزد آن حضرت آوردند و پیامبر با دو انگشت یکی از گوشهای گوسفند را گرفت و نشانهای بر آن ایجاد شد. سپس فرمود: آن را بردارید، این نشانه، در گوش همه برّههایی که تا روز قیامت میزاید باقی میماند. و نسل آن، همه اینگونه متولد میشوند.

31. خرائج: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عباس فرمود: وای بر نسل من از نسل تو. گفت: ای رسول خدا آیا خودم را اخته کنم؟ فرمود: این امری است که مقدّر و محتوم شده است، یعنی اخته کردن سودی نمیبخشد زیرا «عبدالله» به دنیا آمده و فرزندانی از نسل او به وجود آمدهاند.

32. روایت شده که شتر یکی از یاران پیامبر در یکی از سفرهایش گم شد. صاحب شتر گفت: اگر پیامبر میبود، میدانست آن شتر کجاست. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و فرمود: احدی جز خداوند غیب را نمیداند، فلانی

برو، شترت در فلان جا است و افسارش به درختی بسته شده است. او رفت و شتر را همانگونه که پیامبر گفته بود، یافت.

33. از معجزات پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم این بود که از معراج خود به مردم مکّه خبر داد و فرمود: «نشانه آن این است که شتر فلان اشخاص در کاروانی در حال آمدن، فرار کرد و گم شد و من آنها را به جای آن راهنمایی کردم. و کاروان در حالی که شتری خاکستری رنگ در پیشاپیش آن در حرکت است می رسد. و دو جوال، یکی سیاه و دیگری خالدار بر پشت اوست» پس همان گونه یافتند که پیامبر فرموده بود.

و از جمله معجزات آن حضرت این بود که: در یکی از جنگها، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله، علی علیه السّلام را روی خاک خوابیده دید و فرمود: ای ابو تراب! تو را خبر دهم از شقی ترین مردم؛ یکی پی کننده شتر صالح و دیگری کسی است که به اینجا ضربه می زند- دستش را بر سر علی علیه السّلام گذاشت- و خون تا اینجا می آید و به محاسن علی علیه السّلام اشاره کرد.

و از جمله آن: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به علی علیه السّلام فرمود: بعد از من با ناکثین، قاسطین و مارقین جنگ خواهی کرد. و همین طور شد.

و از جمله آن: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به عمّار فرمود: «تو را گروه ستمکاری خواهند کشت و آخرین غذای تو شیری است آمیخته با آب». در جنگ صفین شیری آوردند، عمّار خورد و به میدان رفت و شهید شد.

و از جمله آن: هنگامی که قریش همپیمان شدند و میان خود صحیفهای نوشتند که با هیچ یک از افراد بنیهاشم مجالست نکنند و با آنها معامله ننمایند تا اینکه محمد را به ایشان تسلیم کرده تا او را به قتل برسانند، و آن صحیفه را بر کعبه آویختند و بنیهاشم را در شعب ابیطالب چهار سال محاصره کردند، در این هنگام بود که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به عمویش ابوطالب فرمود: خداوند بر آن صحیفهای که قریش در معاهده میان ما و آنهانوشته بودند، جانوری مامور کرد و همه صحیفه به جز اسم «الله» را خورده است و آنان با چهل مهر از رؤسای قریش آن را مهر زده بودند. ابوطالب گفت: ای برادرزادهام به نزد قریش بروم

و آنان را از این مسأله آگاه کنم. فرمود: اگر میخواهی برو. ابوطالب رضی الله عنه به سوی قریش رفت و آنان از آمدن ابوطالب شادمان گشتند و با اکرام و اجلال از وی استقبال کردند و گفتند: اکنون دریافتیم که رضایت قومت در نظر تو از وضعیتی که در آن هستی خوشایندتر است، آیا محمد را به ما تسلیم میکنی و برای همین کار نزد ما آمدهای؟ گفت: ای قوم، من برای شما خبری آوردهام که برادرزادهام مرا از آن باخبر ساخته است، پس در این مسأله بنگرید اگر همانطور باشد که او گفته، از خدا بترسید و از معاهدهای که بستیم، بازگردید و اگر بر خلاف گفته او باشد، او را به شما تحویل میدهم و رضایت شما را دنبال میکنم. گفتند: تو را از چه چیز باخبر ساخته است؟ گفت: به من خبر داد که خداوند، جانوری را بر صحیفه شما مأمور کرده و به جز اسم «الله» همه کلمات آن را خورده است. اگر این مسأله بر خلاف گفته محمد باشد او را به شما تسلیم میکنم. آنان صحیفه را باز کردند و به جز اسم «الله» چیزی در آن نیافتند. پس متفرق شدند درحالی که میگفتند: جادو است، جادو است. و ابوطالب رضی الله عنه نیز بازگشت.

توضیح: «ندّ البعیر» یعنی شتر رمید و آواره شد. «البرقاء» چیزی است که سیاهی و سفیدی در آن جمع شود. «الضیاح» با فتحه ضاد: شیر رقیقی است که آب در آن میریزند سپس مخلوط میکنند. «اللحس» با زبان معروف است. (یعنی: لیسیدن با زبان) و همچنین «اللحس» یعنی: کرم، پشم را خورد و ملخ، سبزه را خورد.

34. خرائج: روایت شده روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز حضور داشتند. پیامبر فرمود: چه بر شما خواهد گذشت هنگامی که از دنیا بروید و مرقدهای شما از یک دیگر دور باشد. حسین علیه السلام پرسید: آیا میمیریم یا ما را می کشند؟ فرمود: ای پسرکم تو را از با ستم میکشند و برادرت با ستم کشته میشود و پدرت با ستم کشته میشود و فرزندان شما در روی زمین پراکنده و آواره میشوند. حسین علیه السلام پرسید چه کسی ما را میکشد؟ فرمود: بدترین مردم. پرسید: آیا پس از شهادتمان کسی ما را زیارت خواهد کرد؟ فرمود: آری، عده از پیروان من که می خواهند حق

مرا ادا کنند و به من احسان نمایند به زیارت شما می آیند، در نتیجه فردای قیامت، آنان را به صحنه قیامت میآورم و از سختیها و گرفتاریهای قیامت نجات میدهم. (1)

35. کشف الیقین: از کتابی قدیمی که تاریخ آن به سال صد و هشتاد و هشت هجری برمیگردد، گوید: جعفر بن محمد از پدرش از جدّش روایت کرده و گوید: - که الفاظ حدیث به این صورت است - من خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودم، روزی که فرمود: نه نفر از حضرموت میآیند که شش نفر از آنان اسلام میآورد و سه نفر اسلام نمیآورد. از این سخن پیامبر در دلِ بسیاری از مسلمانان شک و تردید راه یافت. عرض کردم: ای رسول الله، خدا و پیامبرش راست میگویند و باور دارم که همانطور که شما فرمودید، اتفاق میافتد. پیامبر فرمود: تو صدیق اکبر، و یعسوب مؤمنان و امام آنان هستی و آنچه را من میبینم تو نیز میبینی، و آنچه را میدانم تو نیز میدانی و تو اولین کسی بودی که ایمان آوردی و اینچنین خداوند تو را آفرید و شکّ و گمراهی را از وجود تو پاک کرد، پس تو هدایتگر دوم و وزیر راستگو هستی. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صبح درآمد و در آن مجلس نشست و من در سمت راست آن حضرت نشستم، آن نه نفر، که گروهی از حضرموت بودند، آمدند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شده سلام دادند. پیامبر سلام آنان را پاسخ گفت. گفتند: ای محمد اسلام را بر ما عرضه کن. پس شش نفر از آنان اسلام آوردند و سه نفر اسلام را نپذیرفتند. آنان بازگشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن سه نفر فرمود: اما فلانی تو، با صاعقهای از آسمان خواهی مرد و فلانی تو را ماری در فلان مکان نیش میزند، و فلانی تو، به دنبال گوسفند و شتری میروی و مردمانی در فلان جا از تو استقبال میکنند و سپس تو را میکشند. پس افرادی که اسلام آورده بودند به شک و تردید افتادند. آنان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتند و پیامبر به آنان فرمود: آن سه نفر از دوستانتان که از اسلام رویگرداندند و اسلام نیاوردند چه بر سرشان آمد؟ گفتند: سوگند به خداوندی که تو را به حقّ به پیامبری مبعوث کرد، از آنچه شما فرمودید

-1 . خرائج : 220 - 221

تجاوز نکردند و هر یک به همان صورتی که گفتید، مُردند، و ما نزد شما آمدهایم تا اسلام خود را تجدید کنیم و گواهی میدهیم که تو فرستاده خداوند هستی و درود خداوند بر تو باد و تو امانتدار بر زندهها و مردههایی. (1)

36. اعلام الوری: یکی از دلائل حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله خبر دادن از امور غیبی و حوادث گذشته و آینده است در این مورد مطالب زیادی وجود دارد که از حد احصاء و شمارش درگذشته است. از جمله آن، روایتی است که از آن حضرت در باره معنای آیه شریفه « لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»(2) {تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. }بیان فرمود. و این حدیث را ابی بن کعب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این امت به مجد و عظمت و عزت و رفعت مژده داده شده، و خداوند آنان را در روی زمین قدرت و سلطنت می بخشد، و هر کس از امت من عمل آخرت را برای رسیدن به جاه و جلال دنیا انجام دهد در آن جهان بهره ای نخواهد داشت.

بریده اسلمی روایت کرده که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: به زودی سپاهیانی برانگیخته گردند، و تو در میان مردمانی قرار گیر که به طرف خراسان فرستاده خواهند شد، پس از اینکه به خراسان رفتی، در شهر مرو منزل کن، زیرا این شهر را ذو القرنین بنا کرد و برای او از خداوند برکت خواست، حضرت فرمود: مردمان مرو را هیچ گاه بدی نخواهد رسید.

ابو هریره گوید: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: قبل از اینکه قیامت برسد گروهی از مردمان عجم که دارای صورت های سرخ و دماغهای پهن و چشمان کوچک هستند با اهالی خوزستان و کرمان جنگ خواهند کرد و چهره های این مردم مانند سپر میباشد.

انس بن مالک گوید: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شبی در خواب دیدم مثل اینکه در منزل عقبه بن رافع هستم و برای ما دو دانه خرما از خرمای «ابن

1- . كشف اليقين : 196

2- . توبه / 33

طاب» آوردند، من خرمای اول به عزت و سربلندی در دنیا، و خرمای دوم را به عافیت در آخرت تعبیر کردم و البته دین ما هم پاک است.

از جمله دلائل حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله اخبار به حوادث و وقایعی است که بعد از او در این ملت پدید آمده، و از جمله آن اخبار و گفتار آن جناب است که فرمود: شما پس از من کافر نشوید، که گردن یک دیگر را بزنید. این حدیث را بخاری در صحیح خود از ابن عمر روایت کرده است.

ابو حازم از سهل بن حنیف روایت کرده که حضرت رسول فرمود: من قبل از شما در کنار حوض کوثر خواهم بود، هر کس بر آن حوض وارد شود و از آب آن بیاشامد هرگز تشنه نخواهد شد، عده ای بر من وارد خواهند شد که آنها را می شناسم و آنان هم مرا میشناسند، و لیکن بین من و آنها فاصله ایجاد خواهد شد. ابو حازم گوید: من در حضور نعمان بن ابی عیاش این حدیث را برای مردم میخواندم، او گفت: من نیز این روایت را به همین طریق از سهل بن حنیف شنیده ام و همچنین گفت: من از ابو سعید خدری هم این حدیث را شنیدم و او مقداری هم بر این روایت اضافه میکرد. در حدیث ابو سعید دنبال حدیث این است که: پیامبر فرمود: خداوندا اینها امت من هستند چرا امروز از خوردن آب کوثر محروم شدند، جواب آمد: اینان بعد از شما مرتکب اعمالی شده اند که شما از آن اطلاع ندارید، من در این هنگام خواهم گفت: معذب باشند کسانی که پس از من در دین تغییر و تبدیل دادند این حدیث را بخاری در صحیح خود روایت کرده است.

قیس بن ابی حازم گوید: هنگامی که عایشه از «حوأب» میگذشت، فریاد سگها را شنید و گفت: من گمان دارم از این سفر برگردم، زیرا از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله شنیدم به ما میفرمود: کدام یک از شما خواهید بود که سگهای حوأب بر او پارس خواهند کرد، زبیر گفت: خیر، شما از این مسافرت برنگردید امید است خداوند به وسیله شما بین مردم را اصلاح کند.

حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله روزی به زبیر هنگامی که خدمتش رسیده بود، و امیر المؤمنین در این وقت در سقیفه بنی ساعده بودند فرمود: یا زبیر آیا علی

بن ابی طالب را دوست داری؟ عرض کرد: چرا وی را دوست نداشته باشم؟! فرمود: چگونه خواهی بود هنگامی که از روی ظلم و ستم با وی جنگ کنی؟

ابو جروه مازنی گوید: از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم به زبیر میفرمود: تو را به خداوند قسم میدهم آیا از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نشنیدی که میفرمود: تو با علی ابن ابی طالب خواهی جنگید، و به وی ظلم خواهی کرد، گفت: آری شنیدم و لیکن فراموش کردم.

حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله به عمار بن یاسر فرمود: جماعتی ستمگر پس از من تو را خواهند کشت این حدیث را مسلم در صحیح خود تخریج کرده است، ابو البختری روایت کرده که برای عمار بن یاسر مقداری شیر آوردند، وی هنگامی که شیر را دید خنده اش گرفت، گفتند: چرا در این وقت خندیدی؟ گفت: پیامبر فرمود: آخرین شربت تو در دنیا مقداری شیر خواهد بود.

حضرت خاتم النبیین صلی اللّٰه علیه و آله در باره خوارج فرمود: به زودی در امت من جماعتی خوش گفتار و بدکردار پیدا خواهند شد، اینان مردم را به کتاب خداوند دعوت میکنند و حال اینکه خودشان هیچ خبری از وی ندارند. این گروه قرآن را میخوانند و لیکن از خواندن آن سودی نخواهند برد، آنان از دین بیرون میروند همان گونه که تیر از کمان خارج میگردد، و این جماعت به طرف دین نخواهند آمد، همچنان که تیر به طرف تیرکش باز نمیگردد. اینان بد ترین مخلوقات هستند، خوشا به حال آن کس که به دست این طائفه کشته گردد، و یا با آنان جنگ کند و آنها را بکشد، و کسی که این مردم را بکشد در نزد خداوند مقامش از آنها شایسته تر است، در این هنگام عرض کردند: یا رسول اللّٰه! علامت این گونه مردمان چیست؟ فرمود: نشانه این جماعت سر تراشیدن است. این حدیث را انس بن مالک از حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرده است.

حضرت رسول به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: به زودی امت پس از من در باره شما مکر و خدعه کنند.

و آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: تو پس از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ خواهی کرد.

ص: 160

حضرت خاتم النبیین صلی اللَّه علیه و آله از کشته شدن حجر بن عدی و اصحاب او به دست معاویه خبر دادند، و این موضوع را ابوالاسود روایت میکند. ابو الاسود گوید: هنگامی که معاویه نزد عایشه رفت، عایشه گفت: چرا حجر و اصحاب او را کشتی؟ معاویه گفت: یا ام المؤمنین! من کشتن اینها را برای اصلاح امت انجام دادم، و اگر چنانچه از کشتن آنان دست باز میداشتم ملت را به طرف فساد میکشانیدند. عایشه گفت: از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله شنیدم میفرمود: به زودی در «عذراء» مردمانی کشته شوند، و خداوند با اهل آسمانها برای کشته شدن این جماعت به خشم و غضب خواهند آمد.

عبد اللَّه بن رزین غافقی گوید: از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیدم میفرمود: ای اهل عراق به همین زودی در «عذراء» هفت نفر کشته خواهند شد، و مثل این ها مانند اصحاب اخدود است، پس از فرمایش آن حضرت چندی نگذشت که حجر بن عدی و اصحاب او در «عذراء» کشته شدند.

و از جمله این معجزات، اخبار آن حضرت به شهادت امام حسین علیه السّلام است. ام سلمه گوید: در یکی از روزها پیامبر به خواب رفته بودند، پس از اندکی ناگهان از خواب بیدار شدند و قدری ناراحت و افسرده به نظر میرسیدند، بار دیگر به خواب رفتند و پس از اندکی باز بیدار گردیدند، و باز برای سومین بار خوابیدند، و هنگامی که از خواب برخاستند در دستشان مقداری خاک قرمز بود. ام سلمه گوید: عرض کردم: این خاک چیست که در دست دارید؟ فرمود: اینک جبرئیل به من خبر داد که فرزند شما حسین علیه السّلام در زمین عراق کشته خواهد شد، من گفتم: یا جبرئیل زمینی که وی در آنجا کشته خواهد شد به من نشان بده، اکنون این خاک که در دست دارم از آن زمین است.

انس بن مالک گوید: فرشته موکل به باران از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم اذن گرفت تا خدمت آن بزرگوار برسد، پیامبر به وی اذن ورود دادند، در این هنگام به امّ سلمه فرمودند: مواظب در منزل باشید تا کسی داخل نگردد. در این وقت حسین بن علی علیهما السّلام از راه رسید و به سرعت داخل خانه شد، و بر دوش حضرت رسول قرار گرفت، فرشته گفت: او را دوست داری؟ فرمود: آری

گفت: امت شما در آینده نزدیکی، وی را خواهند کشت، اگر میل دارید من اکنون زمینی را که او را در آنجا میکشند به شما نشان دهم. فرشته موکل بر باران که در خدمت پیامبر بودند، دست خود را به طرفی زد، و مقداری خاک قرمز به آن جناب نشان داد، پس از این ام سلمه این خاک را گرفت و در گوشه جامه اش نگهداری کرد، انس بن مالک گوید: ما می شنیدیم که وی در کربلا کشته خواهد شد.

و از جمله آن، اخبار حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله از مشاهد اهل بیت: حاکم أبو عبد اللَّه حافظ از امام سجاد علیه السّلام و او از جدش روایت کرده که آن حضرت فرمود: روزی حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم به دیدن ما آمدند، و ما برای آن حضرت غذائی تهیّه کرده بودیم، و امّ ایمن هم مقداری طعام به ایشان هدیه نموده بود، در این هنگام حضرت از این غذا میل فرمود و ما هم با او شرکت کردیم. پس از این پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم وضو گرفتند و رو به طرف قبله کردند و مقداری دعا نمودند، و بعد به سجده رفتند، در این موقع مانند باران از دیدگانش اشگک جاری بود، ما خواستیم از حضرت رسول سؤالاتی کنیم، که ناگهان حسین خود را به روی او انداخت، و گفت: ای پدر من امروز از شما عملی را دیدم که تا کنون ندیده بودم فرمود: ای پسرک من، من امروز به وسیله شما خوشوقت شدم باندازه که مانند امروز برایم خوشحالی حاصل نشده بود، دوست من جبرئیل آمد و به من اطلاع داد که همه شما کشته خواهید شد، و مشاهد و مقابر شما از همدیگر پراکنده خواهد شد، و این موضوع برای من موجب نگرانی شد، لذا برای شما دعا کردم. حسین عرض کرد: اکنون که قبور ما از یک دیگر دور خواهد ماند، و ما از هم متفرق خواهیم شد پس چه اشخاصی ما را زیارت خواهند کرد؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: گروهی از امت من برای اینکه به صله و عطای من برسند به زیارت شما خواهند آمد هنگامی که روز قیامت بیاید من در موقف به زیارت آنها خواهم رفت، و آنان را از رنجها و سختیهای آن روز نجات میدهم.

و از جمله این معجزات، اخبار حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله از کشته شدن اهل حره است و به همان صورتی بود که پیامبر خبر داده بود. ایوب بن بشیر گوید: حضرت خاتم النبیین صلی اللَّه علیه و آله و سلم برای سفر از مدینه بیرون

شدند هنگامی که به «حره زهره» گذر کردند، توقف کرده و کلمه استرجاع بر زبان جاری نمودند، اشخاصی که در خدمت آن حضرت بودند از این موضوع ناراحت شدند، و خیال کردند که این عمل پیامبر از این جهت است که در این سفر برای آنها پیش آمد سوئی روی خواهد داد. عمر بن خطاب گفت: یا رسول اللّٰه چیزی را مشاهده کردید؟ فرمود: نگران نباشید در این سفر به شما رنج و آسیبی نخواهد رسید، گفتند: پس چرا استرجاع نمودید؟ فرمود در این حرّه بهترین امت من پس از اصحابم کشته خواهند شد.، انس بن مالک گوید: روز حره هفتصد نفر از حاملان قرآن کشته شدند، که در میان آنان سه نفر صحابی نیز بودند. حسن بصری گوید: روز حرّه، اهل مدینه کشته شدند، و نزدیک بود که یک نفر از آنها نجات پیدا نکند، و در میان کشته شدگان دو پسر زینب ربیبهی حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم که از زمعه بن عبد الاسود بودند، وجود داشتند. وقعه حره در روز چهارشنبه بیست و هفتم ذو الحجه سال شصت و سه اتفاق افتاد.

حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله در باره ابن عباس فرمود: وی قبل از اینکه از دنیا برود نابینا خواهد شد، و از علم و دانش هم بهره مند خواهد گردید، و او نیز همان گونه شد که پیامبر فرموده بود.

خاتم النبیین صلی اللَّه علیه و آله هنگامی که به عیادت زید بن ارقم تشریف برده بودند فرمودند: تو از این مرض ضرری نخواهی دید، و لیکن چه میکنی در وقتی که پس از من زندگی کنی و نابینا گردی؟ عرض کرد: در آن هنگام صبر خواهم کرد فرمود: در صورتی که صبر کنی بدون حساب و کتاب داخل بهشت خواهی شد.

و از جمله آن، سخن حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله در باره ولید بن یزید اوزاعی است. سعید بن مسیب گوید: از برادر مادریام، یعنی ام سلمه، کودکی متولد شد و او را ولید نام نهادند. حضرت رسول فرمود: نامهای متکبرین و فراعنه خود را بر کودکان مگذارید، اکنون اسم او را برگردانید و عبد اللّٰه بگذارید، زیرا که پس از این مردی در این امت خواهد آمد که به او ولید خواهند گفت و ضرر او برای امت من از زیان فرعون بر قومش بیشتر است. راوی گوید: مردم خیال میکردند مقصود

حضرت، ولید بن عبد الملک بوده و لیکن پس از این دانستیم که مقصود از این مرد ولید بن یزید بن عبد الملک بوده است.

و از جمله آن، سخن حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در باره بنی امیه و بنی ابی العاص است. ابو سعید خدری از پیامبر روایت کرده که آن حضرت فرمود: هنگامی که بنو ابی العاص به سی نفر رسیدند، دین خداوند را وسیله مکر و حیله و خدعه و نیرنگ خود قرار خواهند داد، و بندگان خدا را برای خویش برده و عبید خواهند کرد، و مال پروردگار را بین خود تقسیم میکنند و به یکدیگر به ارث میدهند و در حدیث ابو هریره، عدد این اشخاص چهل نفر ذکر شده است.

ابن مرهب گوید: نزد معاویه بودم که مروان بر او داخل شد و با او در مورد حاجت خود سخن میگفت، مروان ضمن سخنانی که با وی داشت این بود که: حاجت مرا روا کن و خواسته ام را انجام بده، زیرا من مخارج زیادی دارم، من پدر ده نفر و عموی ده نفر و برادر ده نفر هستم. هنگامی که مروان از نزد معاویه بیرون شد، ابن عباس پهلوی معاویه نشسته بود. در این موقع معاویه روی خود را به طرف ابن عباس کرد و گفت: ای پسر عباس شما را به خدا آیا نمیدانی که پیامبر فرمود: هر گاه بنو حکم به چهل نفر برسند مال خدا را بین خود تقسیم کرده و بندگان او را عبد قرار داده و دین و مذهب را وسیله مکر و فریب قرار خواهند داد، و هر گاه به چهار صد و نود و نه نفر رسیدند هلاکت آنان از خوردن یک دانه خرما سریع تر است. ابن عباس گفت: آری به خدا قسم چنین است، در این هنگام مروان از حاجت خود دست برداشت، پس از این عبد الملک وارد شد و با معاویه به گفتگو پرداخت. بعد از اینکه او نیز از نزد معاویه بیرون شد، معاویه به ابن عباس گفت: آیا به خاطر داری که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در باره این شخص فرمود: این پدر چهار نفر جبار است؟ ابن عباس گفت: آری به خدا چنین است.

یوسف بن مازن راسبی گوید: شخصی نزد حضرت حسن بن علی علیهما السّلام به پا خواست و گفت: ای سیاه کننده چهره مؤمنین، حضرت مجتبی علیه السّلام فرمود: مرا ملامت و سرزنش مکن خداوند تو را رحمت کند، همانا پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم در خواب دیدند بنی امیه بر منبر او رفته و خطبه میخوانند، این

موضوع موجب ناراحتی آن جناب گردید و خداوند در این هنگام این آیه شریفه را نازل فرمود: «إِنَّا أَعْطَيْناکَ الْكَوْثَرَ» کوثر نام نهری در بهشت میباشد، و هم چنین این آیات شریفه نازل گردید: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ* وَ ما أَدْراکَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ* لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» مقصود از هزار ماه مدت خلافت و سلطنت بنی امیه میباشد راوی گوید: ما این مدت را حساب کردیم و خلافت آنان درست هزار ماه بود.

روایات در این موضوع زیاد است و ذکر همه اینها در این کتاب ممکن نیست، و همین چند روایت نیز برای اهل بصیرت و عقل و دانش کفایت میکند. (1)

توضیح: در النهایهٔ آمده است: در آن «خوزو کرمان» ذکر شده و به صورت «خوزوا کرمان» نیز روایت شده و «الخوز» کوهی معروف است. و «کرمان» منطقهای معروف در بلاد ایران است. و با راء مهمله «الخور» روایت شده که از مناطق ایران است و دارقطنی آن را صحیح دانسته است. و گفته شده اگر به کلمه اضافه شود با راء، و اگر بر کلمهای عطف گردد با زاء میآید. و گوید: «الفطس» به معنای فرورفتگی و پهن شدن استخوان بینی است. و «الرجل أفطس». و گوید: «المجان المطرقهٔ» مجانّ جمع مجنّ به معنای سپری است که اندک اندک «عقب» را میپوشاند. و «العقب» تاری است که با آن زه کمان میسازند. و مقصود از آن تشبیه نمودن چهره ترکها در پهنا و فرورفتگی آن به سپر است. و «المطرقه» با صیغه با افعال و تفعیل - در هر دو با فتحه راء - خوانده میشود و وجه اول فصیحتر است.

در النهایهٔ در حدیث حوص آمده است: میگویم: «سحقاً سحقاً» یعنی «بعداً بعداً» (دور باد).

در سخن او: حتی یرتدّ - یعنی تیر - علی فوقه، «الفوق» با ضمه فاء: تیرکِش کمان است. و معنای آن بدین صورت است که آنان به دین بازنمیگردند همانگونه که تیر پس از خارج شدن از کمان به تیرکِش بازنمیگردد. جزری در باره این فرموده پیامبر: «یمرقون من الدین» گوید: یعنی از آن تجاوز کرده و آن را سوراخ میکنند و

-1 . اعلام الورى : 20 - 24 چاپ اول، و 41 - 46 چاپ دوم.

آن را دو میکنند همانطور که تیر، چیزی را که به سمت آن پرتاب میشود، سوراخ میکند و میشکند. پایان سخن.

و اینکه تراشیدن سر از نشانههای آنان است، بر نکوهش تراشیدن سر دلالت ندارد همانطور که روایت شده که تراشیدن سر، بسان گوش و بینی بریدن برای دشمنان، و زینتی برای شما است. و ان شاء الله در باب مربوط به آن، بیان خواهیم کرد.

فیروزآبادی گوید: «العذراء» شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و بدون لام مکانی در یک بریدی دمشق، یا روستایی در شام است.

جزری گوید: در روایت آمده است که «أصبح رسول الله و هو خاثر النفس» یعنی گرفته و منقلب بود و سرحال و شادمان نبود. و گوید: «الخزیرة» گوشتی است که به تکههای ریز بریده میشود و آب زیادی بر آن میریزند، و چون پخته شود، آرد بر آن میریزند. اگر در آن گوشت نباشد «عصیدة» گویند. و گفته شده: شوربائی از آرد و چربی است. و گفته شده: اگر با آرد باشد «حریرة» و اگر با نخاله آرد درست شود «خزیرة» گویند. و در باره این کلمه «دغلاً» گوید: یعنی مردم را میفریبند. و اصل «الدغل» درخت پُر شاخ و برگ و درهم پیچیده است که اهل فساد در آن پنهان میشوند. و گفته شده: از این سخنشان است که گویند: «أدغلت هذا الامر» هرگاه در آن امر چیزی وارد کرده که مخالفش باشد و آن را فاسد کند. و فرموده ایشان «خَولاً» با حرکت حروف یعنی: خدمتکاران و بردگان، یعنی: آنان مردم را به خدمتکاری و بردگی میکشانند. و «الدُوَل» با ضمه دال و فتحه واو جمع «الدُولة» با ضمه دال است و آن، مال و ثروتی است که بین مردم میچرخد و گروهی از آن بهره برده و گروهی محروم میمانند.

37. کافی: محمد بن قیس روایت کرده است: از امام باقر علیه السّلام به هنگامی که در مکّه برای مردم سخن می گفت شنیدم که فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم نماز فجر را با امامت بر اصحاب خود به جای آورد. و آنگاه به گفتگو با ایشان بنشست تا زمانی که خورشید برآمد، پس حاضران یک یک بپا خاستند، تا آنکه جز دو مرد یکی از انصار و دیگری از ثقیف با او باقی نماند، پس پیامبر صلّی

اللَّه علیه و آله و سلم با ایشان گفت: من دانستم که شما را حاجتی است و میخواهید در باره آن از من سؤال کنید، پس اگر بخواهید پیش از آنکه بپرسید شما را از حاجتتان خبر دهم، و اگر بخواهید خود سؤال کنید. آن دو گفتند: یا رسول اللَّه بهتر آن است که شما ما را خبر دهید و در این باره آغاز سخن کنید، زیرا در رفع ابهام مؤثّرتر و از شکّ و ریب دورتر و برای ایمان استوارکننده تر است. پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: امّا تو ای مرد ثقفی نزد من برای این آمده ای تا در باره وضویت و نمازت و فائده ای که در آنها برای تو نهاده است از من سؤال کنی. اکنون بدان که تو چون دست خود را (برای وضو) در آب بزنی و بگوئی بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم، گناهانی که دستهای تو مرتکب شده اند فرو می ریزد، و چون روی خود را بشوئی گناهان چشمانت با نگریستنشان، و دهانت با تلفّظ به آن انجام داده اند افشانده و ریخته می شوند، و چون دو ذراع خود را بشوئی، گناهان از راست و چپ تو پراکنده گردند، و چون سر و گامهایت را مسح کنی، گناهانی که در پی آنها رهسپارشده ای فرو میریزد، پس این فائده ای است که در وضوی تو نهاده شده است. (1)

38. کافی: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم شترش گم شد و مردم گفتند: این همان است که از آسمان به ما خبر می دهد ولی نمی داند شترش کجاست! در همین هنگام جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و عرض کرد: ای محمد! شترت در فلان درّه است و افسارش به فلان درخت پیچیده شده است. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم به منبر رفت و حمد و ثنای خدای به جای آورد و فرمود: ای مردم! شما در غیاب من پیرامون شترم سخن بسیار گفتید، اینک بدانید که آنچه خدا به من داده بهتر است از آنچه از من گرفته، بدانید که شتر من در فلان درّه است و افسارش به فلان درخت بسته شده است. مردم به آن نشانی که حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم داد رفتند و همانگونه که پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گفته بود شتر را یافتند. (2)

1- . فروع کافی 1 : 21
2- . روضه کافی : 221 - 222

39. مناقب: زبیری و شعببی روایت کردهاند: قیصر روم با کسری ایران جنگید و مسلمانان طرفدار قیصر روم بودند زیرا او صاحب کتاب (آسمانی) و آئینی بود و امر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگداشت و نامه پیامبر را بر روی چشمانش قرار داد در حالی که کسری ایران دستور به پاره کردن نامه داد زمانی که نامه آن حضرت برای دعوت کردن به حقّ به دست آن دو رسید. هنگامی که مسلمانان و مشرکان در این باره بسیار سخن راندند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را قرائت فرمود: «الم غُلِبَتِ الرُّومُ»(1) {رومیان شکست خوردند. } سپس با این آیه «فی بضع سنین» زمان پیروزی را تعیین نمود و با این آیه «وعدَ اللهِ» آن را تأیید کرد. پس ایرانیان در روز حدیبیه مغلوب شده و رومیان شهر روم را بنا نمودند. و از آن حضرت روایت شده که فرمود: ایرانیان یک یا دو بار با مسلمانان میجنگند و پس از آن شکست خورده و مُلکشان از بین میرود. اما رومیان دورههای بسیاری دارند هر بار که دورهای تمام شود سریعا دوره و عصر دیگری جای آن را میگیرد و این امر تا ابد ادامه دارد. (همواره با مسلمانان در حال جنگ هستند.)

قتاده و جابر بن عبدالله در باره این فرموده خداوند: «و إنّ من أهل الکتابِ لمن یؤمنُ بالله»(2) {و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا ایمان دارند. } گویند این آیه در باره نجاشی نازل شد. هنگامی که او فوت شد جبرئیل خبر مرگش را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد. پیامبر مردم را در بقیع گرد آورد و از مدینه، سرزمین حبشه برای آن حضرت نمایان شد و تخت (تابوت) نجاشی را مشاهده کرد و بر او نماز گزارد. منافقان در این باره سخنان بسیاری ردّ و بدل کردند. اما بعداً اخبار از هر سو رسید که نجاشی در آن روز و در آن ساعت فوت شده است و هرقل تنها از طریق تاجرهایی که از مدینه دیده بودند، از مرگ او مطّلع شد.

کلبی در باره این آیه «فشدّوا الوثاق» {پس [اسیران را] استوار در بند کشید. } گوید: در باره عباس هنگامی که در جنگ بدر به اسارت درآمد نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: برای خود و دو برادر زادهات - یعنی: عقیل و

1- . روم / 1

2- . آل عمران / 199

نوفل - و همپیمانت - یعنی عتبه بن ابی جحدر - فدیه بده، که تو اموال زیادی داری. گفت: مردم از من بیزارند و من مال زیادی ندارم. پیامبر فرمود: کجاست آن مالی که در مکه به ام الفضل سپردی وقتی از مکه بیرون آمدی؟ و گفتی: اگر در این سفر بلایی بر سر من آمد، فلان مقدار به فضل و فلان مقدار به عبدالله و فلان مقدار به قثم تعلق دارد. گفت: سوگند به خداوندی که تو را به حقّ به پیامبری مبعوث کرد، هیچ کس غیر از من و همسرم از آن خبر نداشت و من میدانم که تو فرستاده خدایی. او برای خود و هر کدام از آنها صد اوقیه فدیه داد. پس این آیه نازل شد: «یا ایها النَّبِیُّ قُل لِّمَن فِی أَیْدِیکُم مِّنَ الأَسْرَی»(1) {ای پیامبر، به کسانی که در دست شما اسیرند بگو:} تا آخر آیه. و عباس میگفت: خدا و پیامبرش راست گفتند. همراه من بیست اوقیه بود که از من گرفتند و خداوند به جای آن بیست برده به من داد که هر کدام مال و اموال بسیاری برای من بدست آوردند که کمترین آنها بیست هزار درهم مال برایم گرد آورد.

ابوجعفر گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود، ناگهان فرمود: فلانی برخیز، فلانی برخیز، تا اینکه پنج نفر را از جای خود بلند کرد و از مسجد بیرون کرد و آنگاه فرمود: از مسجد ما بیرون بروید، شما که زکات نمیدهید در مسجد نماز مگذارید.

و حکم آن این آیه است: « لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ»(2)

{شما بدون شک در مسجد الحرام در خواهید آمد.} و در این باره حدیث عمر است. و همان حکم بر یهود جاری چرا که آنان آرزوی مرگ نمیکردند و از آن عاجز ماندند در حالی که مکلّف و مختار بود. و این آیه در سورهای که در مساجد جامع در روز جمعه قرائت میشود، به صورت جهری به خاطر بزگداشت نشانهای که در باره آن نازل شده، خوانده میشود. و حکم آن در باره اهل نجران این است که اگر مباهله میکردند صحرا پر از آتش میشد. پس از این کار امتناع کرده و درستی سخن پیامبر را

1- . انفال / 70
2- . فتح / 27

دریافتند. و مانند این فرموده: «فَسَوْفَ یَکُونُ لِزَامًا»(1) {و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.} و این فرموده: «یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَهَ الْکُبْرَی»(2) {روزی که دست به حمله می زنیم، همان حمله بزرگ}.

و روایت شده که آنان در غزوه تبوک بودند که به یارانش فرمود: امشب تندبادی بزرگ و شدید میوزد، پس هیچ از شما امشب برنخیزد و به دنبال کار نرود. پس باد تندی وزید و یکی از قوم برخاسته و باد او را با خود برد و بر کوه «طییء» زد.

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تبوک بود از مرگ یکی از سران منافقان خبر داد. هنگامی که به مدینه آمد دریافتند که او در آن روز مرده بود. و نیز از کشته شدن اسود عنسی کذّاب در شب قتلش در حالی که در صنعاء بود، خبر داد و از قاتل او خبر داد. و روزی به اصحابش فرمود: امروز عرب بر عجم پیروز میشوند. پس خبر پیروزی عرب بر عجم در جنگ ذیقار رسید. و روزی آن حضرت در میان یارانش نشسته بود که فرمود: جنگ در گرفت، زید بن حارثه پرچم را گرفت و کشته و شهید شد. پس از او جعفر بن ابی طالب پرچم را گرفت و پیشروی کرد و کشته و شهید شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندکی از سخن گفتن باز ایستاد - زیرا عبدالله اندکی در گرفتن پرچم درنگ کرد سپس آن را گرفت - سپس فرمود: عبدالله بن رواحه پرچم را گرفت و پیشروی کرد و بعد کشته و شهید شد. سپس فرمود: خالد بن ولید پرچم را گرفت و دشمن را از مسلمانان دفع کرد. سپس آن حضرت فورا برخاست و به خانه جعفر رفت و خبر مرگش را به خانوادهاش داد و فرزندانش را بیرون آورد، و به دو بازوی نازک و پُرموی سراقه بن مالک نگریست و فرمود: چگونهای ای سراقه هنگامی که پس از من دو دستبند پادشاه ایران بر تو پوشانده میشود؟ زمانی که ایران فتح شد، عمر او را فراخواند و دو دستبند پادشاه ایران را بر او پوشانید. و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سلمان فرمود: به زودی تاج پادشاه ایران بر سر تو گذاشته میشود و در هنگام فتح

1- . فرقان / 77
2- . دخان / 16

ایران تاج بر سرش گذاشته شد. و آن حضرت به ابوذر فرمود: چه کار میکنی زمانی که از مدینه اخراج شوی. بخشی از روایت.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از زید صولجان یاد کرد و فرمود: زید و چه زیدی؟ یکی از اعضایش پیش از او به بهشت میرود. پس در روز جنگ نهاوند دستش در راه خدا قطع شد. و آن حضرت فرمود: شما مصر را فتح خواهید کرد و چون آنجا را فتح کردید با نیکی و نرمی با قبطیان رفتار کنید چرا که آنان مورد رحمت و در عهد و پیمان ما هستند. مقصود آن حضرت این بود که مادر ابراهیم (ماریه قبطیه) از جمله آنان است. و آن حضرت فرمود: شما روم را فتح خواهید کرد، پس هرگاه آنجا را فتح کردید کلیسای واقع در مشرق آنجا را مسجد کنید و هفت سنگفرش را بشمرید سپس سنگفرش هشتم را بلند کنید که در زیر آن عصای موسی علیه السلام و کسای ایلیا را مییابید. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این خبر داد که گروهی از امّتش در دریا میجنگند و همین طور شد. زبیر در روز خیبر برای جنگ تن به تن با یاسر بیرون شد. مادرش صفیّهٔ گفت: ای رسول خدا آیا یاسر پسرم را میکشد؟ فرمود: نه، انشاء الله پسرت او را خواهد کشت. و همانطور شد که پیامبر گفته بود.

در شرف المصطفی از خرگوشی روایت شده که آن حضرت به طلحه گفت: تو با علی جنگ خواهی کرد و در این امر ستم پیشه میکنی. و سخن مشهور پیامبر به زبیر این بود که فرمود: تو راه ستم پیش میگیری و با علی میجنگی. و به عائشه فرمود: سگان حوأب بر تو پارس میکنند. و به فاطمه علیها السلام فرمود: او اولین کسی است که از اهل بیتش به او ملحق میشود و همینگونه شد. و به علی علیه السلام فرمود: قطعاً فردا پرچم به دست مردی داده میشود و همانطور شد که پیامبر فرموده بود. و به او فرمود: تو با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ خواهی کرد. و آن حضرت در روز احد در حالی که به هوش آمده بود فرمود: یقیناً آنان هرگز اینچنین به ما ضربه نمیزنند. و آن حضرت از کشته شدن علی و حسین علیهما السلام و عمّار خبر داد.

ص: 171

سلیمان بن صرد روایت کرده که هنگامی که احزاب از اطراف آن حضرت پراکنده شدند فرمود: ما با آنها نمیجنگیم و آنها با ما نمیجنگند. و آن حضرت به یکی از یارانش که در اطرافش گرد آمده بودند فرمود: دندان آسیاب یکی از شما در آتش همچون کوه احد است. پس همه آنها با پایداری مُردند و یکی از آنها مرتدّ شد و کشته شد. و به سایرین فرمود: آخرین شما در داخل آتش میمیرد - یعنی ابو مخدورهٔ و ابو هریرهٔ و سمرهٔ - پس ابوهریرهٔ مُرد، سپس ابو مخدورهٔ مُرد و سمرهٔ در آتشی افتاد و در آن سوخت. و آن حضرت از کشته شدن ابی بن خلف جمحی خبر داد. و او روز احد زخمی سطحی برداشت و در اثر آن مُرد.

خرگوشی در شرف النبی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به انصار فرمود: شما پس از من میبینید که دیگران بر شما برتری داده میشوند. هنگامی که معاویه حکومت بر آنان را عهدهدار شد، عطایا و بخششهایی آنان را قطع کرد. و بر آنان وارد شد اما کسی از او استقبال نکرد. معاویه به آنها گفت: چه چیز شما را از استقبال من بازداشت؟ گفتند: ما مرکبی نداریم تا بر آن سوار شویم. او به آنها گفت: شتران آبکش شما کجا هستند؟ ابوقتاده گفت: روز بدر با درخواست پدرت آنها را ذبح کردیم. سپس آن حدیث را برای او روایت کردند. معاویه به آنان گفت: رسول خدا به شما چه فرمود؟ گفتند: به ما فرمود: صبر پیشه کنید تا اینکه مرا ملاقات میکنید. گفت: پس صبر کنید. عبدالرحمن بن حسان در این باره سروده است:

هان! سخن ما را به امیر المؤمنین معاویه پسر صخر برسان.

ما صبر پیشه میکنیم و شما را تا روز زیان و مخاصمه (قیامت) منتظر میگذاریم.

سدّیّ روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش فرمود: اکنون مردی از قبیله ربیعه بر شما وارد میشود که با کلام شیطان سخن میگوید. پس حطیم بن هند به تنهایی داخل شد و گفت: ای محمد به چه چیز دعوت میکنی؟ پیامبر او را از دعوتش باخبر ساخت. او گفت: به من مهلت بده، من کسی را دارم که با او مشورت میکنم. سپس بیرون رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با

صورت کافر وارد شد و با پشتِ خائن بیرون شد. او رفت و به سمت اطراف مدینه رهسپار شد.

ابو هریرهٔ گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خون از بینی یکی از ستمگران بنیامیهٔ بر این منبرم روان میشود. عمرو بن سعید بن عاص را دیدند که خون از بینیاش روان شد.

و از آن حضرت روایت شده که پیشوایان از قریشاند و همه پیشوایان حقّ و پیشوایان گمراهی تنها از میان آنان بودند.

انس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از هر چه بپرسید برایتان تبیین میکنم. مردی از قبیله بنی سهم به نام عبدالله بن حذافهٔ که از نسب او عیب میگرفتند و بر او طعنه میزدند برخاست و گفت: ای پیامبر خدا پدر من کیست؟ فرمود: پدرت حذافهٔ بن قیس است. پس این آیه نازل شد: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ»(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند مپرسید. }

و از جمله معجزات آن حضرت، فرموده خداوند است که میفرماید: «سبحان الذی اسری بعبده لیلاً»(2) {منزّه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی سیر داد. } و پیامبر بیت المقدس را توصیف نمود و دروازهها و ستونهای آن را برشمرد و در باره الاغی که بر آن گذر کرد و شتر قرمزی که در جلو الاغ بود و دو جوالی که بر شتر بود، سخن گفت.

بنو لحیان، خبیب بن عدی انصاری را اسیر کرده و به مردم مکه فروختند. پس خبیب این اشعار را سرود:

احزاب گرد من جمع شدند و قبیلههایشان را گرد آوردند و هر مجمعی را جمع کردند.

و فرزندان و زنانشان را گرد آوردند و مرا به تنه (صلیب) دراز محکمی نزدیک کردند.

1- . مائده / 101

2- . اسرى / 1

صاحب عرش مرا بر آنچه میخواستند بر سر من آورند صبر و شکیبایی داد و پس از امروز و طمع در کشتن من از ایشان ناامید شد

و به خدا قسم اگر پرهیزگار باشم باکی ندارم که در کدام مَجمع به خاطر خدا کشته شوم.

هنگامی که به صلیب کشیده شد گفت: السلام علیک یا رسول خدا. و پیامبر در این وقت در مدینه در میان یارانش بود. پس فرمود: و علیک السلام. سپس گریست و فرمود: این خبیب است که بر من سلام میدهد وقتی قریش او را کشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای قبیله سلمان در کازرون اینگونه نامه نوشت: این نامهای است از محمد بن عبدالله پیامبر خدا، که سلمان فارسی از من درخواست سفارشی برای برادرش معاد بن فروخ بن مهیار و خویشاوندانش و اهل بیتش و نوادگانش پس از او کرده است تا زمانی که زاد و ولد میکنند، هر کدام از آنان که اسلام آورند و بر دین او باشند: سلام خدا بر شما باد، خداوند یکتا را سپاس میگویم، همانا خداوند متعال مرا امر فرمود که بگویم: «لا اله الا الله وحده لا شریک له» این شعار را میگویم و مردم را بدان امر میکنم و همه امور از آنِ خداوند است، اوست که مخلوقات را آفرید و آنان را میمیراند و اوست که آنان را حشر میکند و بازگشت همه به سوی اوست. سپس در نامه از احترام و بزرگداشت نسبت به سلمان سخن گفت (1)

تا اینجا که فرمود: و من ؟؟؟؟؟ و جزیه و خمس و عشر و دیگر هزینههای مادی را از آنان برداشتم. اگر از شما چیزی خواستند به آنها بدهید و اگر از شما مدد خواستند آنان را یاری کنید و اگر به شما پناه آوردند به آنها پناه دهید و اگر مرتکب اشتباهی شدند از آنها گذشت کنید و اگر مورد توهین واقع شدند از آنان

1- . در تاریخ گزیده کل حدیث به این صورت روایت شده است: «هر امری پایان میپذیرد و هر چیزی نابود میشود و هر نفسی مرگ را میچشد. هر کس به خدا و رسولش ایمان بیاورد در آخرت از آسایش رستگاران بهرهمند خواهد شد و هر کس بر دین خود بماند، در دین هیچ اجباری

نیست. این نامه برای اهل بیت سلمان است. آنان در ذمّه خداوند هستند و ذمّه و امان من بر خون آنها و اموالشان است در سرزمینی که در دشت و کوه چراگاه و چشمهها به سر میبرند بیآنکه مورد ستم واقع شوند. هر کدام از مردان و زنان ایمان که این نامه بر او خوانده میشود میبایست آنان را محافظت کرده و گرامی بدارد و با آزار و کارهای ناپسند متعرض آنان نشود.

حمایت کنید و باید هر سال از بیت المال صد لباس و صد اوقیه به آنها داده شود، زیرا سلمان از جانب رسول خدا، شایستگی آنها را یافته است. سپس برای کسانی که بدان عمل کنند دعای خیر نمود و بر علیه کسانی که آنان را آزار دهند دعای شرّ کرد. و علی بن ابی طالب نامه را نوشت و آن نامه تا به امروز در دست آنها است و مردم به دستورات و قوانین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل میکنند. و اگر پیامبر اطمینان نداشت که دینش زمین را فرا نمیگیرد، امکان نداشت که این نامه را بنویسد.

و مانند این نامه را برای اهل تمیم داریّ نوشت:

از محمد رسول خدا برای مردم داریّ، چون خداوند زمین را به من بخشید، بیت عین و صرین و بیت ابراهیم را به آنان میبخشم.

و برای عباس نوشت که حیره از کوفه، و میدان از شام و خطّ از هجر و فاصله سه روزی سرزمین یمن به او تعلق دارد. و هنگامی که آن مناطق فتح شد نامه را به نزد عمر آورد و او گفت: این مال بسیاری است. بخشی از داستان.

و از شگفتیهای موجود این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امور دینش را با چیزهایی پیش از نیاز پیدا کردن بدان تدبیر مینمود، مانند اینکه برای حجّ اوقاتی قرار داد و عمره را مقرر نمود و مسلخ و بطن عقیق را برای مردم عراق وضع نمود در حالی که در آن زمان عراق نبود، و جحفه را برای مردم شام قرار داد در حالی که در آن زمان در شام کسی نبود که حجّ بگذارد و هر کس آنچه را که از آن حضرت نقل شده، بشنود یقین پیدا میکند که پیشینیان و پسینیان از انجام اینچنین کارهایی ناتوان و عاجز بودند، و این امر ممکن نیست مگر اینکه از طریق وحی و آیات نازل شده باشد.

و آن حضرت فرمود: زمین برای من جمع شد و مشرق و مغرب زمین به من نمایان شد و وسعت مُلک امتم به اندازه آنچه برایم نمایان شد، میرسد. و آن حضرت در خبر دادن صادق بود چرا که مسلمانان اول مشرق تا آخر مغرب از دریای اندلس و بلاد بربر را تحت مالکیت خود درآوردند و از جنوب و شمال نتوانستند ملک را (به

آن اندازه) توسعه دهند و دقیقاً همانگونه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود.

و آن حضرت به عدی بن حاتم فرمود: چیزی تو را از این دینی که رنج و ضعف اهل آن را میبینی باز ندارد، گویا بیضاء المدائن تحت تصرفشان در آمده و گویا آنان در محملی هستند که از حیرۀ بیرون میآید تا بدون نگاهبان و محافظ به مکه میرسند و از احدی جز خداوند نمیترسند. عدیّ همه این چیزها را دید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمانی که خالد بن ولید را به سوی اکیدر پادشاه نصرانی کندۀ، رهسپار کرد، فرمود: او را در حال شکار گاو میبینی. خالد بیرون شد تا اینکه در شبی مهتابیِ گرم با چشمان خود، قلعه او را دید در حالی که اکیدر همراه با همسرش بر یکی از پشتبامهایش بود. گاوی با شاخ به دروازه قصر را ضربه میزد. همسرش گفت: آیا این چنین چیزی دیدهای؟ گفت: نه به خدا. گفت: کیست که این گاو رها کند؟ گفت: هیچ کس این کار را نمیکند. پس پایین آمد و بر اسبش سوار شد و همراه چند نفر از اعضای خانوادهاش بودند که از جمله آنها یکی از برادرهایش به نام حسّان بود. و او را نزد رسول خدا صلی الله و آله و سلم فرستاد و یکی از افراد بنی طیّیء در این باره سرود:

مبارک است کسی که گاوها را میراند. همانا من دریافتم که خداوند هر هدایتگری را هدایت میکند.

پس هر کس از ذی تبوک دوری میکند، یقیناً ما به جهاد امر شدهایم.

و آن حضرت به کنانۀ شوهر صفیّه و به ربیع فرمود: کجاست آن ظرفهای شما که به مردم مکه عاریه میدادید. گفتند: شکست خوردیم، و پیوسته در جایی ماندگار میشدیم و جایی دیگر ما را مجبور به نقل مکان میکرد و به همین خاطر آنها را انفاق کردیم. پیامبر به آنها فرمود: اگر شما دو نفر چیزی را کتمان کنید و من بر آن اطلاع یابم، خونتان و فرزندانتان را حلال میشمارم. گفتند: باشد. پس آن حضرت یکی از انصار را فرا خواند و به او فرمود: به فلان بیابان برو و بعد به نخلستان برو و به نخل سمت راست و سمت چپ بنگر و به نخلی که برپاست نگاه کن و هر چه در آن است را بیاور. او رفت و ظرفها و اموال را آورد. پس پیامبر گردن آندو را زد.

جارود بن عمرو عبدیّ و سلمهٔ بن عباد ازدی گفتند: اگر تو پیامبر ما هستی، سوالاتی را که برای پرسیدن آن نزد تو آمدهایم برای ما بازگو کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اما تو ای جارود، آمدهای تا در باره خونهای جاهلیت و از حلف (سوگند و پیمانهای زیانمند) اسلام و از منیحهٔ بپرسی. گفت: درست فرمودی. پیامبر فرمود: خونهای جاهلیت ملغی است و اسلام بر حلف و پیمان جاهلیت جز سختی نمیافزاید و هیچ حلفی در اسلام نیست، و از بهترین صدقهها این است که از پشت چهارپا و شیر گوسفند به برادرت ببخشی. و اما تو ای سلمه بن عباد آمدهای که در باره عبادت بتها، و از روز عید سباسب، و از عقل الهجین (برابر نبودن دیه شخص شریف النسب با وضیع النسب) بپرسی. اما در باره عبادت بتها خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «إنّکم و ما تعبدون من دون الله حصبُ جهنّم»(1) {در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، هیزم دوزخید.} و اما خداوند به جای روز عید سباسب، شب قدر و روز عید را چشم بر هم زدنی قرار داده است که خورشید بتابد بی آن که شعاع داشته باشد و اما در باه عقل الهجین باید بگویم که خون اهل اسلام با هم برابر است و دورترین آنان به نزدیکترینشان پناه میدهد و گرامیترین آنها نزد خداوند، با تقواترین آنها است. آن دو گفتند: خدا را گواه میگیریم که همین پرسشها در نظر ما بود.

در روایت امام باقر علیه السّلام آمده است که پیامبر نماز گذارد و پس از نماز مردم متفرق شدند. و یک مرد انصاری و یک مرد ثقفی باقی ماندند. پس پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم به ایشان گفت: من دانستم که شما را حاجتی است و میخواهید در باره آن از من سؤال کنید، پس اگر بخواهید پیش از آنکه بپرسید شما را از حاجتتان خبر دهم، و اگر بخواهید خود سؤال کنید. آن دو گفتند: یا رسول اللّٰه بهتر آن است که شما ما را خبر دهید و در این باره آغاز سخن کنید، زیرا در رفع ابهام مؤثّرتر و از شکّ و ریب دورتر و برای ایمان استوارکننده تر است. پس رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: اما تو ای مرد انصاری از قومی هستی که

1- . انبیاء / 70

دیگران را بر خود مقدّم میدارند و تو فردی شهرنشینی و این فرد ثقفی بادیهنشین است. پس آیا در طرح سؤال او را بر خود ترجیح و برتری میدهی و نوبت را به او میدهی؟ مرد انصاری گفت: آری. پیامبر فرمود: امّا تو ای مرد ثقفی نزد من برای این آمده ای تا در باره وضویت و نمازت و فائده ای که در آنها برای تو نهاده است از من سؤال کنی. و او را از آنها با خبر ساخت. و اما تو ای مرد انصاری، تو آمدهای تا در باره حجّ و عمرهات و ثوابی که در آنها برای تو موجود است بپرسی. و او را نیز از فضیلت حجّ و عمره با خبر ساخت.

انس گوید: آن حضرت به مردی به نام ابوبدر فرمود: بگو: لا اله الا الله. آن مرد از او حجّت و دلیلی خواست. فرمود: چهار ماه است که در دلت فلان و فلان چیز میگذرد. ابوبدر او را تصدیق نمود و اسلام آورد.

گدایی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از او چیزی طلبید. پیامبر به او امر فرمود که بنشیند. شخصی کیسهای آورد و در مقابل پیامبر نهاد و گفت: ای رسول خدا این چهار صد درهم است، آن را به این شخص مستحقّ بدهید. فرمود: ای گدا این چهارصد دینار بگیر. صاحب مال گفت: ای رسول خدا دینار نیست، بلکه درهم است. فرمود: مرا تکذیب نکن زیرا خداوند مرا تصدیق نموده است. و سر کسیه را گشود و به ناگاه دینارهایی در آن بود. آن مرد در شگفت ماند و سوگند یاد کرد که کیسه را از درهم پر کرده بود. فرمود: راست میگویی، اما چون بر زبان من دینار جاری شد، خداوند درهمها را دینار کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ابن جلندی و اهل عمّان نامه نوشت و فرمود: آنان نامه مرا میبوسند و مرا تصدیق میکنند و ابن جلندی میپرسد که آیا رسول خدا هدیهای همراه شما فرستاده است؟ پس شما بگویید: خیر. و او خواهد گفت: اگر رسول خدا همراه شما هدیهای میفرستاد، همچون مائدهای میبود که بر بنیاسرائیل و بر حضرت مسیح علیه السلام نازل شد. پس همانطور شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود.

در حدیث جریر بن عبدالله بجلی و عبدهٔ بن مسهر آمده است که هنگامی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: از آنچه میخواهم از تو بپرسم و آنچه را

بازگرداندم و آنچه دیدهام - مقصودش در خواب بود - مرا با خبر ساز. آن حضرت فرمود: اما آنچه که بازگرداندی شمشیر برندهات بود، و پسرت همام نام دارد و اسبت عصام است، و در خواب در تاریکی دیدی که پسرت قصد شکار آهوئی را دارد که با قبیله ابو ثعل مواجه شد، در دامنه کوه به همراه یکی از زنان بنو قغل، که نجدهٔ بن جبل او را به قتل رساند. سپس از آنچه که اتفاق میافتد و آنچه که میبایست انجام دهد به او خبر داد.

ابو شهم گوید: در مدینه کنیزی بر من گذر کرد و من پهلوی او را گرفتم. گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مردم بیعت میکرد. گوید: من نزد آن حضرت رفتم اما با من بیعت نکرد. و فرمود: صاحب کنیز بزرگ سرین. گفتم: به خدا برنمیگردم. گوید: پس با من بیعت نمود.

و از اینگونه مثالها فراوان است و به صورت پیشگوییهای سخنان آن حضرت که از آن خبر داده در آمده است. (1)

توضیح: در النهایهٔ گوید: در حدیث آمده است: «فیه فارس نطحهٔ او نطحتان و لا فارس بعدها ابداً» بدین معناست که ایرانیان یک یا دو بار با مسلمانان میجنگند سپس ملک و پادشاهی آنان تباه شده و از بین میرود. و فعل به جهت بیان معنا حذف شده است. و «القرون» جمع «قرن» به معنای اهل هر زمان و دوره است. و در قاموس آمده است: «الهبهبهٔ» به معنای: سرعت، و درخشش سراب، و بازداشتن و هشیار شدن، و قربانی کردن آمده است. و «الهبهبیّ» به معنای: خوشخدمت، قصاب، و سریع آمده است مانند «الهبهب».

«فسوف یکون لزاماً» بر این اساس است که این عبارت به کشتهشدن آنان در جنگ بدر اشاره دارد و نیز «البطشهٔ» به همین امر اشاره دارد. فرموده آن حضرت: «و لم یتّسعوا فی الجنوب» یعنی: به اندازهای که در مشرق و مغرب ملک و حکومت خود را گسترده میکنند، در شمال و جنوب نمیتوانند وسعت ببخشند. فرموده او «بالظعینهٔ» یعنی زنی که بر روی محمل و کجاوه است. فیروزآبادی گوید: «الظعینهٔ»

1- . مناقب 1 : 93- 100

کجاوه است چه زن در آن باشد یا نباشد، و نیز به معنای زن است تا زمانی که در کجاوه باشد. جوهری گوید: خدّ الارض: یعنی زمین را شکافت. و در قاموس آمده است: «منحه» بر وزن منعه و ضربه، یعنی: به او بخشید. و اسم آن «المِنحهٔ» با کسره است. و «منحه الناقهٔ» یعنی: پشم و شیر و فرزند ماده شتر را به او بخشید. و آن بخشش، «المنحهٔ» و «المنیحهٔ» است.

جزری گوید: در حدیث «أبدلکم الله بیوم السباسب یوم العید» روز سباسب، عید مسیحیان است. پایان سخن.

فرموده آن حضرت: «عقل الهجین» یعنی دیه کسی که اصل و نسب بزرگ ندارد با دیه کسی که اصل و نسب بزرگ دارد برابر نیست، یا از این جهت که در نظر او، شخص با اصل و نسب در مقابل شخص فرومایه و پست قصاص نمیشود، از پیامبر در باره مقدار دیه او پرسش کرد و پیامبر با نفی ظن و گمان او به آن شخص پاسخ داد. فرموده آن حضرت: «ما أحرتَ» با حاء مهمله مخفّفه یعنی: بازگرداندی، یا با خاء معجمه مشدّده یعنی: رها کردی و پشت سر انداختی. و «الجنبذهٔ» با ضمّه به معنای گنبد است. و شاید تصحیف شده «الجبذهٔ» به معنای مسافت دور باشد.

40. مناقب: ابو سفیان در بسترش به هند گفت: در شگفتم که یتیم ابوطالب به پیامبری مبعوث شده و من مبعوث نشدهام. فردای آن شب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنانش را برای او بازگو کرد. پس ابوسفیان در صدد برآمد که هند را به خاطر افشای رازش مجازات و تنبیه کند. پیامبر از تصمیمش برای مجازات هند، او را با خبر کرد و ابوسفیان حیرت زده شد.

قتاده گوید: ابی بن خلف جمحی - و در روایت دیگران، صفوان بن امیّه مخزومی - به عمیر بن وهب جمحی گفت: اگر به مدینه بروی و محمد را در خواب بکشی، تا زمانی که زندهای مخارج زندگی خود و خانوادهات را بر عهده میگیرم. پس جبرئیل این آیه را نازل کرد: «سواء منکم من اسرّ القولَ و من جَهَرَ بِهِ» { [برای او] یکسان است: کسی از شما سخن [خود] را نهان کند و کسی که آن را فاش گرداند. } بخشی از آیه. هنگامی که رسول خدا او را دید فرمود: برای چه آمدهای؟ گفت: برای فدیه دادن اسیرانی که در نزد شماست. فرمود: شمشیر را چه میشود؟

گفت: خداوند آن را زشت بگرداند آیا از چیزی بینیاز کرده است؟ (کارکردی داشته است؟) فرمود: با صفوان بن امیه در حجر چه شرطی بستی؟ گفت: چه شرطی بستم؟ فرمود: مسوؤلیت قتل مرا به عهده گرفتی در ازای اینکه او بدهیات را پرداخت کند و مخارج زندگی خانوادهات را تأمین کند، و خداوند میان من و تو حائل شد. آن مرد اسلام آورد سپس به مکه ملحقّ شد و بشر نیز همراه او اسلام آورد و صفوان سوگند یاد کرد که هرگز با او سخن نگوید.(1)

41. مناقب: در حدیث خزیم بن اوس آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود: این حیره بیضاء برای من فتح شد و این شیماء دختر نفیلهٔ ازدی بر قاطر سفید است که چادر سیاهی بر سر کرده است. عرض کردم: ای رسول خدا اگر ما وارد حیره شدیم و همانطور که شما فرمودید یافتیم آن زن برای من باشد؟ فرمود: آری، او برای توست. گوید: هنگامی که حیره را فتح کردند، او شیفته آن زن شد و محمد بن مسیلمهٔ و محمد بن بشیر که هر دو انصار بودند شهادت دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این را فرموده است. پس خالد آن زن را به او تحویل داد. و او را از برادرش با هزار دینا خریداری کرد.

ابو هریرهٔ گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر کسری (پادشاه ایران) هلاک شود کسرائی پس از او نیست و اگر قیصر (پادشاه روم) هلاک شود قیصری بعد از او نخواهد بود، سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست قطعاً گنجینههای آنها در راه خدا انفاق میشود.

جبیر بن عبدالله روایت میکند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شهری میان دجله و دجیل بنا میشود، و گنیجنههای زمین در صراء و قطربلّ جمع میشود.

و در روایتی آمده است: ستمگران زمین در آن سکنی میگزینند. بخشی از روایت.

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 113

ابوبکرۀ گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردمانی از امّتم به محل مطمئنی فرود میآیند که آن را بصره مینامند و در آنجا رودخانهای به نام دجله است که بر آن رودخانه پُلی میسازند و جمعیت مردم آنجا زیاد میشود و از شهرهایی است که مهاجران بدانجا میروند. بخشی از روایت.

فضالۀ بن ابی فضالۀ انصاری و عثمان بن صهیب روایت کردهاند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روایتی به علی علیه السلام فرمود: بدترین پسینیان کسی است که بر اینجا ضربه میزند و به ملاج او اشاره کرد.

انس بن حارث گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود: این پسرم یعنی حسین در منطقهای از عراق کشته میشود، پس هر کس از شما که او را درک کرد باید یاریش کند. و انس همراه حسین علیه السلام کشته شد.

و در آن روایتی است در باره ظرفی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امّ سلمه بخشید.

و روایتی است در باره حسن بن علی علیه السلام که فرمود: خداوند به واسطه او میان دو گروه صلح برقرار میکند.

و روایتی در باره فاطمه علیها السلام آمده که در هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست و خندید.

و حدیث سگهای حوأب است.

و حدیثی در باره عمار است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گروهی ستمکار تو را میکشند.

حذیفۀ گوید: اگر آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدهام برای شما بازگو کنم، بر من مشت میزنید. گفتند: سبحان الله ما این کار را بکنیم؟ گفت: اگر به شما بگویم که یکی از مادران شما (امّهات المؤمنین) با لشکری بر شما میآیند که شمار و قدرتشان زیاد است، باور میکنید؟ گفتند: سبحان الله کیست که این سخن را باور کند؟ گفت: مادر حمیرای شما با لشکری بر شما میآید که کافران عجم این لشکر را پیش میرانند و چهرههای شما زشت میگردد.

ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همسرانش فرمود: هر کدام از شما که صاحب شتر پر کُرک و پشم باشد، در اطرافش شمار زیادی کشته میشوند پس از آنکه نزدیک است خودش کشته شود.

و فرمود: هر کدام از شما که دستش باز باشد، زودتر به من ملحق می شود. «سودۀ» در میان آنان در نیکی کردن دستبازتر بود.

ابن عمر گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در میان قوم ثقیف شخصی کذّاب و شخصی نابود کننده خواهد بود. کذّاب، مختار ثقفی و نابود کننده، حجاج ثقفی بود.

و از جمله آن خبرهایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره اویس قرنی فرمود.

عقبیّ نقل کرده که ابو ایوب انصاری در خلیج قسطنطنیه دیده شد، از او پرسیدن که برای چه کار به آنجا آمده است. گفت: من هیچ نیاز و حاجتی در دنیای شما ندارم. اما اگر مُردم تا آنجا که میتوانید مرا به سرزمین دشمن پیش ببرید زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود: در کنار دیوارهای قسطنطنیه مردی صالح از یارانم دفن میشود. و من امید دارم که آن شخص باشم. سپس فوت شد و آنان جهاد میکردند و تخت او را حمل کرده و به پیشمیبردند. قیصر روم کسی را فرستاد تا از علت کار جویا شود. گفتند: دوست پیامبر ما از ما درخواست کرده بود که او را در سرزمین تو دفن کنیم و ما وصیّت او را انجام میدهیم. فرستاده گفت: چون شما بازگردید ما جسد او را بیرون آورده و جلوی سگها میاندازیم. گفتند: اگر قبر او را نبش کنید، در سرزمین عرب یک مسیحی باقی نمیماند مگر اینکه کشته شود و یک کلیسا باقی نمیماند مگر اینکه ویران گردد. پس بر قبر او گنبدی ساختند و تا به امروز روشن باقی ماند و قبر او تاکنون در کنار دیوارهای قسطنطیه زیارت میشد.

توضیح: در صحاح آمده است: اصل «الغائط» زمین مطمئن و فراخ است. و «وجمه» یعنی او را دور کرد و با کفّ دستش به او ضربه زد. و «الأعلاج» جمع

ص: 183

«العِلج» با کسره عین است که به معنای مرد نیرومند و تنومند است، و نیز به معنای کافر عجم و دیگر کافران است.

فرموده ایشان «بعد أن کادت» یعنی پس از آنکه نزدیک است مغلوب شده و هلاک شود. یا اینکه از «الکید» به معنای جنگ یا به معنای نیرنگ باشد.

42. تفسیر عیاشی: عیاشی از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، جبرییل، براق را آورد و ایشان بر آن سوار شد و به بیت المقدس رفت و با پیامبران، دیدار کرد. سپس بازگشت و به یارانش چنین فرمود: من امشب به بیت المقدس رفتم و با برادران پیامبرم دیدار کردم. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! شما چطور امشب از بیت المقدس آمده اید؟ رسول خدا فرمود: جبرییل، براق را آورد و من سوار آن شدم و به معراج رفتم. نشانه رفتن من به معراج همین است که (گذرم به) بر کاروان ابو سفیان که بر چشمه بنی فلان توقف داشتند، افتاد. در حالی که آنان شتری را گم کرده بودند و دنبال آن می گشتند. امام علیه السلام می فرماید: آن جماعت به یکدیگر گفتند: او باید خیلی سریع باشد. شما که به شام رفته و آن را می شناسید، از محمد درباره بازارها و دروازه ها و بازرگانان شام بپرسید. امام علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند و گفتند: شام و بازارهای آن چگونه بود؟ و رسول خدا به گونه ای بود که اگر درباره چیزی از او می پرسیدند و جواب آن را نمی دانست، بر او سخت و گران بود و این سنگینی را می شد در چهره ایشان دید. در همین حال که پیامبر چنین بود، ناگهان جبرییل نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این شام است که در مقابل توست. رسول خدا نگاه کرد و دید که شام با دروازه ها و بازارها و بازرگانانش در مقابل چشمان او قرار گرفته است. پس فرمود: آن کسی که در باره شام سؤال می کرد، کجا رفته است؟ از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند که: خانه فلانی و مکان فلانی در کجای شام واقع شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله جواب همه سؤالات آنان را داد، اما از آن جمع جز عده ای اندک به رسول خدا ایمان نیاوردند. این آیه تفسیر همین موضوع است «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ

وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ» ما به خداوند پناه می بریم از این که به خداوند و رسول او ایمان نیاوریم. به خدا و رسول او ایمان آوردیم.(1)

میگویم: روایتهای پیشین و روایتهای که در ادامه میآید مملوء از روایتهایی است که آن حضرت از غائبات خبر داده است بویژه داستان بدر که ما در این باب، بخشی از آن را آوردیم.

1- . تفسیر عیاشی : نسخه خطی.

1. امالی طوسی: امّ سلمهٔ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام وفات سفارش نمود که یهود را از جزیرهٔ العرب بیرون کنند و فرمود: خدا را خدا را در باره قبطیان (مردم مصر)، چرا که شما بر آنان پیروز میشوید و آنها برای شما نیرو و یاورانی در راه خدا میشوند. (1)

توضیح: مقصود از «القِبط» با کسره قاف، مردم مصر هستند.

2. امالی طوسی: عبادهٔ بن صامت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: فتنههای خواهد آمد که مؤمن نمیتواند با دست و زبانش چیزی از آن را تغییر دهد. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: در آن روز مؤمنانی وجود دارند؟ فرمود: آری. فرمود: آیا این کار از ایمانشان چیزی میکاهد؟ فرمود: خیر، مگر آنچنانکه قطره از سنگ صاف بکاهد، چرا که آنان با قلبهایشان از آن فتنهها بیزارند.(2)

3. معانی الاخبار: عمرو بن جمیع گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم از پدرش از جدّش علیهم السّلام برایم بازگو نمود که پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر گاه امّتم با تکبّر و ناز فروختن راه بروند، و پارسیان و رومیها خدمتکار

1- . امالی طوسی : 258
2- . امالی طوسی : 302

ایشان شوند، بجان هم افتند، و با یک دیگر در افتند، «مطیطا» با خود نمائی و برازندگی راه رفتن، و کشیدن دو دست در وقت راه رفتن است. (1)

4. قرب الاسناد: جعفر از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مردم حبشه را ترک کنید مادامی که شما را ترک میکنند، سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست، گنج کعبه را فقط مردمان ساقکوتاه بیرون میآورند. (2)

توضیح: در نهایهٔ گوید: در حدیث آمده است: «لا یستخرج کنز الکعبهٔ الا ذو السویقتین من الحبشهٔ» «السویقهٔ» اسم مصغّر «الساق» است و این کلمه مؤنث میباشد به همین دلیل در تصغیر آن تاء ظاهر میشود و دلیل تصغیر «الساقین» در این است که غالباً ساق مردمان حبشه نازک و لاغر و باریک است. پایان سخن.

در جامع الاصول گوید: «الکنز» (گنج) اموالی است از نذرهایی که از زمانهای قدیم و دیگر عصور در آن فراهم آمده است. و طیبّ در شرح مشکاهٔ گوید: گفته شده: آن گنجی است که در زیر کعبه دفن شده است. و کرمانی در شرح بخاری گوید: و در حدیث آمده است که مردمان ساق کوتاه کعبه را ویران میکنند. و این در هنگام نزدیکی قیامت اتفاق میافتد، در زمانی که کسی نیست که الله الله بگوید. و گفته شده: پس از برداشته شدن قرآن از دلها و برداشته شدن مصحف، پس از وفات عیسی علیه السلام، کعبه ویران میشود. پایان سخن.

5. قرب الاسناد: جعفر از پدرش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرگاه کلاههای سفید تُرکی ظاهر شود، ریاء ظاهر میگردد.

توضیح: در برخی نسخهها «المشرکهٔ» با شین آمده است و شاید از «الشراک» باشد یعنی کلاههایی که خطوط و نقوش دارد، همانطور که بکتاشیها آن را بر سر میگذاشتند. یا از «الشرک» به معنای دام و تله باشد، یعنی کلاههای مردم شید. با این دوجه با نسخهای که «الریاء» (با راء مهمله و یاء دو نقطه در زیر) مناسبت دارد. و

1- . معانى الاخبار : 87
2- . قرب الاسناد : 40

احتمال دارد از «الشِرک» با کسره شین به معنای کفر باشد، یعنی: کلاههای عجمها و اهل شرک که در این صورت با نسخهای که «الزناء» (با زاء معجمه و نون) مناسبت دارد. و در برخی نسخهها با تاء (دو نقطه در بالا) ذکر شده است. و گفته شده: این کلاه منسوب به مردمان ترک است. ان شاء الله در باب کلاهها شرح و توضیح بیشتری در این باره میآوریم.

6. ثواب الاعمال: سکونی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر امّت من زمانی خواهد رسید که باطنشان پلید می گردد و برای رسیدن به دنیا ظاهر خود را می آرایند، و به دنبال اجر و پاداش الهی نیستند. کارشان برای خودنمایی است و به ترس از خدا آمیخته نیست. خدا هم آنان را دچار عقوبت می کند، آن گاه مانند شخص غریق برای نجات خود دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی شود. (1)

7. ثواب الاعمال: نیز به همین سند نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر امّت من زمانی خواهد رسید که از قرآن چیزی جز خطّ آن و از اسلام چیزی جز نام آن باقی نمی ماند. مردم به نام مسلمان خوانده می شوند ولی از اسلام بسیار دورند. مسجدهایشان از نظر بنا آباد ولی از نظر هدایت ویران است. دانشمندان آن دوران بدترین دانشمندان زیر این آسمانند، فتنه از آنان پدید می آید و به سوی خودشان باز می گردد. (2)

8. اصول کافی: عزرمی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد در آن به پادشاهی نتوان رسید مگر به کشتن و گردنکشی کردن، و بی نیازی نتوان یافت مگر به غضب و بخل ورزیدن، و به محبّت و دوستی نمی توان یافت مگر به بیرون شدن از دین و پیروی کردن هوا و هوس؛ پس هر که آن زمان را دریابد و بر فقر صبر کند، با آنکه بر بی نیازی قادر باشد، و بر دشمنی مردم صبر کند، با آنکه بر دوستی

1- . ثواب الاعمال : 244
2- . ثواب الاعمال : 244

ایشان قادر باشد، و بر خواری صبر کند، با آنکه قادر بر عزّت باشد، خدا او را ثواب پنجاه صدّیق عطا کند؛ از آن صدّیقانی که مرا تصدیق کرده اند. (1)

میگویم: اخبار مربوط به این باب در باب نشانههای قیامت ذکر شد و در باب نشانههای قیام قائم علیه السلام نیز خواهد آمد.

1- . اصول کافی 2 : 91

باب های شرح حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بعثت تا هنگام وارد شدن به مدینه

باب یکم : مبعث و آشکار کردن دعوت، و آزار و اذیتی که آن حضرت از مردم دید و اتفاقاتی که میان پیامبر و آنان رخ داد و شرح حال آن حضرت تا رفتن به شعب و نیز در این باب به اسلام آوردن حمزه رضی الله عنه و شرح حال بسیاری از صحابه و مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداخته میشود.

آیات:

- مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلاَ الْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَاللّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. (1)

{نه کسانی که از اهل کتاب کافر شده اند، و نه مشرکان [هیچ کدام] دوست نمی دارند خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید، با آنکه خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد، و خدا دارای فزون بخشی عظیم است.}

- كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ. (2)

1- . بقره / 105
2- . بقره / 151

{همان طور که در میان شما، فرستاده ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می خواند، و شما را پاک می گرداند، و به شما کتاب و حکمت می آموزد، و آنچه را نمی دانستید به شما یاد می دهد.}

- وَاذْکُرُواْ نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَیْکُمْ مِّنَ الْکِتَابِ وَالْحِکْمَهِ یَعِظُکُم بِهِ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ. (1)

{و نعمت خدا را بر خود و آنچه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده و به [وسیله] آن به شما اندرز می دهد، به یاد آورید و از خدا پروا داشته باشید، و بدانید که خدا به هر چیزی داناست.}

- تِلْکَ آیَاتُ اللّهِ نَتْلُوهَا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وَإِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ. (2)

{این [ها] آیات خداست که ما آن را به حق بر تو می خوانیم، و به راستی تو از جمله پیامبرانی.}

- وَاذْکُرُواْ نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَکُنتُمْ عَلَیَ شَفَا حُفْرَهٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَکُم مِّنْهَا کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ. (3)

{و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دلهای شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند، باشد که شما راه یابید.}

- لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَی الْمُؤمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَإِن کَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُّبِینٍ. (4)

1- . بقره / 231
2- . بقره / 252
3- . آل عمران / 103
4- . آل عمران / 164

{به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.}

- مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَکَ مِن سَیِّئَهٍ فَمِن نَّفْسِکَ وَأَرْسَلْنَاکَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَکَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا * مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّی فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا. (1)

{هر چه از خوبیها به تو می رسد از جانب خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست و تو را به پیامبری، برای مردم فرستادیم، و گواه بودن خدا بس است. هر کس از پیامبر فرمان بَرَد، در حقیقت، خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم.}

- إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا إِلَی نُوحٍ وَالنَّبِیِّینَ مِن بَعْدِهِ - تا این فرموده - لَّکِنِ اللّهُ یَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَیْکَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلآئِکَهُ یَشْهَدُونَ وَکَفَی بِاللّهِ شَهِیداً. (2)

{ما هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او، وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم - تا این فرموده - لیکن خدا به [حقانیّت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد. [او] آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان [نیز] گواهی می دهند. و کافی است خدا گواه باشد.}

- یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ. (3)

{ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.}

- مَّا عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ وَاللّهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَکْتُمُونَ. (4)

1- . نساء / 79 - 80
2- . نساء / 163 - 166

3- . مائده / 67
4- . مائده / 99

{بر پیامبر [خدا، وظیفه ای] جز ابلاغ [رسالت] نیست، و خداوند آنچه را آشکار و آنچه را پوشیده می دارید می داند.}

- قُلْ أَغَیْرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِیًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ یُطْعِمُ وَلاَ یُطْعَمُ قُلْ إِنِّیَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکَینَ. (1)

{بگو: «آیا غیر از خدا- پدیدآورنده آسمانها و زمین- سرپرستی برگزینم؟ و اوست که خوراک می دهد، و خوراک داده نمی شود.» بگو: «من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است، و [به من فرمان داده شده که:] هرگز از مشرکان مباش.»}

- قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیَاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ. (2)

{به یقین، می دانیم که آنچه می گویند تو را سخت غمگین می کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند.}

- قُل لاَّ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرَى لِلْعَالَمِینَ. (3)

{بگو: «من، از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم. این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.»}

- اتَّبِعْ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ * وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَکُواْ وَمَا جَعَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا وَمَا أَنتَ عَلَیْهِم بِوَکِیلٍ * وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذَلِکَ زَیَّنَّا لِکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُم بِمَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ. (4)

{ از آنچه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن. هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان روی بگردان. و اگر خدا می خواست آنان شرک نمی آوردند، و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده ایم، و تو وکیل آنان نیستی. و آنهایی را که جز خدا

1- . انعام / 14

2- . انعام / 33
3- . انعام / 90
4- . انعام / 106 - 108

می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آن گاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود، و ایشان را از آنچه انجام می دادند آگاه خواهد ساخت. }

- وَكَذَلِکَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاء رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ * وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُواْ مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ. (1)

{ و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم. بعضی از آنها به بعضی، برای فریب [یکدیگر]، سخنان آراسته القا می کنند و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند. پس آنان را با آنچه به دروغ می سازند واگذار. و [چنین مقرر شده است] تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند به آن [سخن باطل] بگراید و آن را بپسندد، و تا اینکه آنچه را باید به دست بیاورند، به دست آورند. }

- أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِکَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ * وَكَذَلِکَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجَرِمِيهَا لِيَمْكُرُواْ فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ. (2)

{ آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن، در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیهاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران آنچه انجام می دادند زینت داده شده است. و بدین گونه، در هر شهری گناهکاران بزرگش را می گماریم تا در آن به نیرنگ پردازند، و [لی] آنان جز به خودشان نیرنگ نمی زنند و درک نمی کنند. }

- قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُواْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (3)

1- . انعام / 112 - 113

2- . انعام / 122 - 123
3- . اعراف / 158

{بگو: «ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم، همان [خدایی] که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ اوست. هیچ معبودی جز او نیست که زنده می کند و می میراند. پس به خدا و فرستاده او- که پیامبر درس نخوانده ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد- بگروید و او را پیروی کنید، امید که هدایت شوید.» }

- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. (1)

{گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب. }

- وَإِذْ قَالُواْ اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاء أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ * وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ. (2)

{و [یاد کن] هنگامی را که گفتند: «خدایا، اگر این [کتاب] همان حقّ از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.» و [لی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند، و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود. چرا خدا [در آخرت] عذابشان نکند، با اینکه آنان [مردم را] از [زیارت] مسجد الحرام باز می دارند در حالی که ایشان سرپرست آن نباشند. چرا که سرپرست آن جز پرهیزگاران نیستند، ولی بیشترشان نمی دانند. و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آنکه کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید!}

- هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ. (3)

1- . اعراف / 199
2- . انفال / 32 - 35
3- . توبه / 33

{او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. }

- وَإِمَّا نُرِيَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّکَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ. (1)

{ و اگر پاره ای از آنچه را که به آنان وعده می دهیم به تو بنمایانیم، یا تو را بمیرانیم [در هر دو صورت] بازگشتشان به سوی ماست. سپس خدا بر آنچه می کنند گواه است. }

- نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ. (2)

{ ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می کنیم، و تو قطعاً پیش از آن از بی خبران بودی. }

- قُلْ هَذِهِ سَبِيلِی أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی وَسُبْحَانَ اللّهِ وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِينَ. (3)

{بگو: «این است راه من، که من و هر کس (پیروی ام) کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم، و منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم.» }

- إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. (4)

{[ای پیامبر،] تو فقط هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است. }

- وَإِن مَّا نُرِيَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّکَ فَإِنَّمَا عَلَيْکَ الْبَلاَغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ. (5)

{و اگر پاره ای از آنچه را که به آنان وعده می دهیم به تو بنمایانیم، یا تو را بمیرانیم، جز این نیست که بر تو رساندن [پیام] است و بر ما حساب [آنان]. }

1- . یونس / 46

2- . يوسف / 3
3- . يوسف / 108
4- . رعد / 7
5- . رعد / 40

- لاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِلْمُؤْمِنِينَ * وَقُلْ إِنِّى أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ * کَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ * عَمَّا کَانُوا يَعْمَلُونَ * فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِينَ * إِنَّا کَفَيْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللّهِ إِلهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ يَضِيقُ صَدْرُکَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُن مِّنَ السَّاجِدِينَ * وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّى يَأْتِيَکَ الْيَقِينُ. (1)

{و به آنچه ما دسته هایی از آنان [کافران] را بدان برخوردار ساخته ایم چشم مدوز، و بر ایشان اندوه مخور، و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر. و بگو: «من همان هشداردهنده آشکارم.» همان گونه که [عذاب را] بر تقسیم کنندگان نازل کردیم: همانان که قرآن را جزء جزء کردند [به برخی از آن عمل کردند و بعضی را رها نمودند]. پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید، از آنچه انجام می دادند. پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب، که ما [شرّ] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد. همانان که با خدا معبودی دیگر قرار می دهند. پس به زودی [حقیقت را] خواهند دانست. و قطعاً می دانیم که سینه تو از آنچه می گویند تنگ می شود. پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش. و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد. }

- وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْکَ الْکِتَابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (2)

{و ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده اند، برای آنان توضیح دهی، و [آن] برای مردمی که ایمان می آورند، رهنمود و رحمتی است. }

- وَنَزَّلْنَا عَلَيْکَ الْکِتَابَ تِبْيَانًا لِّکُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ. (3)

1- .
2- . نحل / 64
3- . نحل / 89

{و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم. }

- ادْعُ إِلِی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ. (1)

{با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به [حال] راه یافتگان [نیز] داناتر است. }

- نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَی إِذْ یَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلاً مَّسْحُورًا * انظُرْ کَیْفَ ضَرَبُواْ لَکَ الأَمْثَالَ فَضَلُّواْ فَلاَ یَسْتَطِیعْونَ سَبِیلاً. (2)

{ هنگامی که به سوی تو گوش فرا می دارند ما بهتر می دانیم به چه [منظور] گوش می دهند، و [نیز] آن گاه که به نجوا می پردازند وقتی که ستمگران گویند: «جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید.» ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه راه به جایی نمی توانند ببرند. }

- وَاتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِن کِتَابِ رَبِّکَ لَا مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِهِ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا. (3)

{و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمات او را تغییردهنده ای نیست، و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت. }

- أَفَرَأَیْتَ الَّذِی کَفَرَ بِآیَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَیَنَّ مَالاً وَوَلَدًا * أَاطَّلَعَ الْغَیْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا * کَلَّا سَنَکْتُبُ مَا یَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا * وَنَرِثُهُ مَا یَقُولُ وَیَأْتِینَا فَرْدًا. (4)

1- . نحل / 125
2- . اسرای / 47 - 48
3- . کهف / 27
4- . مریم / 77 - 80

{آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت: «قطعاً به من مال و فرزند [بسیار] داده خواهد شد»؟ آیا بر غیب آگاه شده یا از [خدای] رحمان عهدی گرفته است؟ نه چنین است. به زودی آنچه را می گوید، می نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود. و آنچه را می گوید، از او به ارث می بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد. }

- کَذَلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنبَاء مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَیْنَاکَ مِن لَّدُنَّا ذِکْرًا * مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وِزْرًا. (1)

{ این گونه از اخبار پیشین بر تو حکایت می رانیم، و مسلماً به تو از جانب خود قرآنی داده ایم. هر کس از [پیروی] آن روی برتابد، روز قیامت بار گناهی بر دوش می گیرد. }

- وَإِذَا رَآکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِن یَتَّخِذُونَکَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِی یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ وَهُم بِذِکْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ کَافِرُونَ. (2)

{و کسانی که کافر شدند، چون تو را ببینند فقط به مسخره ات می گیرند [و می گویند:] «آیا این همان کس است که خدایانتان را [به بدی] یاد می کند؟» در حالی که آنان خود، یاد [خدای] رحمان را منکرند. }

- وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَیَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَانٍ مَّرِیدٍ * کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَیَهْدِیهِ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ. (3)

{ و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند. بر [شیطان] مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می سازد و به عذاب آتشش می کشاند. }

- قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُّبِینٌ. (4)

{ بگو: «ای مردم، من برای شما فقط هشداردهنده ای آشکارم.» }

1- . طه / 99 - 100
2- . انبیاء / 36

3- . حجّ / 3 - 4
4- . حجّ / 49

- لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنَا مَنسَکاً هُمْ نَاسِکُوهُ فَلَا یُنَازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلَی هُدًی مُّسْتَقِیمٍ. (1)

{برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آنها بدان عمل می کنند، پس نباید در این امر با تو به ستیزه برخیزند، به راه پروردگارت دعوت کن، زیرا تو بر راهی راست قرار داری. }

- وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِیرًا * قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاء أَن یَتَّخِذَ إِلَی رَبِّهِ سَبِیلاً * وَتَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لَا یَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَکَفَی بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیرًا. (2)

{و تو را جز بشارتگر و بیم دهنده نفرستادیم. بگو: «بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی کنم، جز اینکه هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش [در پیش] گیرد.» و بر آن زنده که نمی میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی و همین بس که او به گناهانِ بندگانش آگاه است. }

- لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ * إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِم مِّن السَّمَاء آیَهً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ. (3)

{شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی آورند، جان خود را تباه سازی. اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردنهایشان خاضع گردد. }

- وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ. (4)

{و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده. }

- إِنَّ اللَّهَ یُسْمِعُ مَن یَشَاء وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِی الْقُبُورِ * إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِیرٌ * إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا. (5)

1- . حجّ / 67
2- . فرقان / 56 - 58
3- . شعراء / 3 - 4
4- . شعراء / 14

5- . فاطر / 22 - 24

{و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خداست که هر که را بخواهد شنوا می گرداند و تو کسانی را که در گورهایند نمی توانی شنوا سازی. تو جز هشداردهنده ای [بیش] نیستی. ما تو را بحق، [به سِمَتِ] بشارتگر و هشدار دهنده گسیل داشتیم. }

- لِیُنذِرَ مَن کَانَ حَیًّا وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ. (1)

{تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد، و گفتار [خدا] در باره کافران محقّق گردد. }

- فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ. (2)

{پس صبر کن که وعده خدا راست است. پس- چه پاره ای از آنچه را که به آنان وعده داده ایم، به تو بنمایانیم، چه تو را از دنیا ببریم- [در هر صورت آنان] به سوی ما بازگردانیده می شوند. }

- فَلِذَلِکَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ وَقُلْ آمَنتُ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِن کِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّکُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَکُمْ أَعْمَالُکُمْ لَا حُجَّةَ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمُ اللَّهُ یَجْمَعُ بَیْنَنَا وَإِلَیْهِ الْمَصِیرُ. (3)

{ بنا بر این به دعوت پرداز، و همان گونه که مأموری ایستادگی کن، و هوسهای آنان را پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم خدا پروردگار ما و پروردگار شماست اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست میان ما و شما خصومتی نیست خدا میان ما را جمع می کند، و فرجام به سوی اوست. }

- مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَلَا الْإِیمَانُ وَلَکِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِی بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ {الشوری/52} صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ أَلَا إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ. (4)

1- . یس / 70
2- . غافر / 77

3- . شوری / 15
4- . شوری / 52 - 53

{و نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نماییم، و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی. راهِ همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ اوست. هش دار که [همه] کارها به خدا بازمی گردد. }

- فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ {الزخرف/41} أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذِی وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَیْهِم مُّقْتَدِرُونَ {الزخرف/42} فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ {الزخرف/43} وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ. (1)

{پس اگر ما تو را [از دنیا] ببریم، قطعاً از آنان انتقام می کشیم، یا [اگر] آنچه را به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم حتماً ما بر آنان قدرت داریم. پس به آنچه به سوی تو وحی شده است چنگ دَرْزَنْ، که تو بر راهی راست قرار داری. و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکّری است، و به زودی [در مورد آن] پرسیده خواهید شد. }

- إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا * لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلاً. (2)

{[ای پیامبر،] ما تو را [به سِمَتِ] گواه و بشارتگر و هشداردهنده ای فرستادیم. تا به خدا و فرستاده اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید، و [خدا] را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید. }

- فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ * وَذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنفَعُ الْمُؤْمِنِینَ. (3)

{پس، از آنان روی بگردان، که تو درخور نکوهش نیستی. و پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد. }

- فَذَکِّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّکَ بِکَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ. (4)

1- . زخرف / 41 - 44
2- . فتح / 8 - 9
3- . 54 - 55

4- . طور / 29

{پس اندرز ده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه. }

- فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّی عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * تا این فرموده: هذا نذیر من النذر الاولی. (1)

{ پس، از هر کس که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است، روی برتاب. تا این فرموده: این [پیامبر نیز] بیم دهنده ای از [جمله] بیم دهندگان نخستین است. }

- فَتَوَلِّ عَنهُم. (2)

{پس، از آنان روی برتاب. }

- فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ * وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ * وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِيمٍ * مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ. تا پایان آیات سوره. (3)

{ پس، از دروغزنان فرمان مبر. دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند. و از هر قَسَم خورنده فرومایه ای فرمان مبر: [که] عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد، مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه، گستاخ، [و] گذشته از آن زنازاده است، } تا پایان آیات سوره.

- سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ. (4)

{پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید، که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده ای نیست. [و] از جانب خداوندِ صاحب درجات [و مراتب] است. }

- فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ. تا پایان سوره. (5)

1- . نجم / 29 - 56
2- . قمر / 6

3- . قلم / 8 - 52
4- . معارج / 1 - 3
5- . معارج / 36 - 44

{چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان، گروه گروه، از راست و از چپ [هجوم می آورند]؟ آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت درآورده شود؟ }

- إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولاً شَاهِداً عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولاً * فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا. (1)

{ بی گمان، ما به سوی شما فرستاده ای که گواه بر شماست روانه کردیم، همان گونه که فرستاده ای به سوی فرعون فرستادیم. [ولی] فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید، پس ما او را به سختی فرو گرفتیم. }

- يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ * فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ * ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَّمْدُودًا * وَبَنِينَ شُهُودًا * وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيدًا * ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا * إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ * فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ * سَأُصْلِيهِ سَقَرَ. (2) تا این فرموده خداوند: فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ * كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ * فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ * بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً. (3)

{ای کشیده ردایِ شب بر سر، برخیز و بترسان. و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویشتن را پاک کن. و از پلیدی دور شو. و منّت مگذار و فزونی مَطلَب. و برای پروردگارت شکیبایی کن. پس چون در صور دمیده شود، آن روز [چه] روز ناگواری است! بر کافران آسان نیست. مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار. و دارایی بسیار به او بخشیدم، و پسرانی آماده [به خدمت، دادم]، و برایش [عیش خوش] آماده کردم. باز [هم] طمع دارد که بیفزایم. ولی نه، زیرا او دشمنِ آیات ما

1- . مزمل / 15 - 16
2- . مدّثر / 1 - 26
3- . مدّثر / 49 - 52

بود. به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می کنم. آری، [آن دشمن حقّ] اندیشید و سنجید. کُشته بادا، چگونه [او] سنجید؟ [آری،] کشته بادا، چگونه [او] سنجید. آن گاه نظر انداخت. سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. آن گاه پشت گردانید و تکبّر ورزید، و گفت: «این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته اند نیست. این غیر از سخن بشر نیست.» زودا که او را به سَقَر در آورم. تا این فرمود خداوند: پس چرا از این تذکار رو گردانند؟ به خرانِ رمنده ای مانند: که از پیش شیری گریزان شده است. بلکه هر مردی از ایشان خواهد که نامه هایی سرگشاده دریافت کند. }

- فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى * وَلَكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى * ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى * أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى * ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى. (1)

{پس [گویند] تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت، بلکه تکذیب کرد و روی گردانید، سپس خرامان به سوی اهل خویش رفت! وای بر تو! پس وای [بر تو!] بازهم وای بر تو! وای بر تو. }

- عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ * الَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. (2)

{درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟ از آن خبر بزرگ، که درباره آن با هم اختلاف دارند. }

- قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ * مِنْ أَىِّ شَىْءٍ خَلَقَهُ * مِن نُّطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ * كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ. (3)

{ کشته باد انسان، چه ناسپاس است! او را از چه چیز آفریده است؟ از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقرّرش بخشید. سپس راه را بر او آسان گردانید. آن گاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد. سپس چون بخواهد او را برانگیزد. ولی نه! هنوز آنچه را به او دستور داده، به جای نیاورده است. }

1- . قیامت / 31 - 35

2- . نبأ / 1- 3
3- . عبس / 17 - 23

- إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِی قُوَّهٍ عِندَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ * وَمَا صَاحِبُکُم بِمَجْنُونٍ * وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ *وَمَا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطَانٍ رَجِیمٍ * فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ * لِمَن شَاء مِنکُمْ أَن یَسْتَقِیمَ. (1)

{که [قرآن] سخن فرشته بزرگواری است. نیرومند [که] پیش خداوند عرش، بلندپایگاه است. در آنجا [هم] مُطاع [و هم] امین است. و رفیق شما مجنون نیست و قطعاً آن [فرشته وحی] را در افق رخشان دیده. و او در امر غیب بخیل نیست. و [قرآن] نیست سخن دیوِ رجیم. پس به کجا می روید؟ این [سخن] بجز پندی برای عالمیان نیست برای هر یک از شما که خواهد به راه راست رَوَد.}

- إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا کَانُواْ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضْحَکُونَ * وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ یَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انقَلَبُواْ إِلَی أَهْلِهِمُ انقَلَبُواْ فَکِهِینَ * وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاء لَضَالُّونَ * وَمَا أُرْسِلُوا عَلَیْهِمْ حَافِظِینَ * فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُواْ مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ * عَلَی الْأَرَائِکِ یَنظُرُونَ * هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ. (2)

{[آری، در دنیا] کسانی که گناه می کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند. و چون بر ایشان می گذشتند، اشاره چشم و ابرو با هم ردّ و بدل می کردند. و هنگامی که نزد خانواده [های] خود بازمی گشتند، به شوخ طبعی می پرداختند. و چون مؤمنان را می دیدند، می گفتند: «اینها [جماعتی] گمراهند.» و حال آنکه آنان برای بازرسی [کار] شان فرستاده نشده بودند. و [لی] امروز، مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند. بر تختها [ی خود نشسته]، نظاره می کنند. [تا ببینند] آیا کافران به پاداش آنچه می کردند رسیده اند؟}

- سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی * إِلَّا مَا شَاء اللَّهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفَی * وَنُیَسِّرُکَ لِلْیُسْرَی *فَذَکِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّکْرَی * سَیَذَّکَّرُ مَن یَخْشَی * وَیَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَی * الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرَی * ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی. (3)

1- . تکویر / 19 - 28
2- . مطففین / 29 - 36
3- . اعلی / 6 - 13

{ما بزودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی، جز آنچه خدا خواهد، که او آشکار و آنچه را که نهان است می داند. و برای تو آسانترین [راه] را فراهم می گردانیم. پس پند ده، اگر پند سود بخشد. آن کس که ترسد، بزودی عبرت گیرد. و نگون بخت، خود را از آن دور می دارد، همان کس که در آتشی بزرگ درآید، آن گاه نه در آن می میرد و نه زندگانی می یابد.}

- فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ * لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ * إِلَّا مَن تَوَلَّى وَكَفَرَ * فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ *إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ. (1)

{پس تذکّر ده که تو تنها تذکّردهنده ای. بر آنان تسلّطی نداری، مگر کسی که روی بگرداند و کفر ورزد، که خدا او را به آن عذاب بزرگتر عذاب کند. در حقیقت، بازگشت آنان به سوی ماست، آن گاه حساب [خواستن از] آنان به عهده ماست.}

- لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ * لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی كَبَدٍ * أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ * يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالاً لُّبَدًا * أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ * أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ *وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ. (2)

{سوگند به این شهر، و حال آنکه تو در این شهر جای داری، سوگند به پدری [چنان] و آن کسی را که به وجود آورد، براستی که انسان را در رنج آفریده ایم. آیا پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟ گوید: «مال فراوانی تباه کردم.» آیا پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ آیا دو چشمش نداده ایم؟ و زبانی و دو لب. و هر دو راه [خیر و شرّ] را بدو نمودیم.}

- اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ *كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى * أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى * إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى * أَرَأَيْتَ الَّذِی يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى * أَرَأَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَى * أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى * أَرَأَيْتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى * أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى * كَلَّا لَئِن

1- . غاشیه / 21 - 26
2- . بلد / 1 - 10

لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَهِ * نَاصِيَهٍ كَاذِبَهٍ خَاطِئَهٍ * فَلْيَدْعُ نَادِيَه * سَنَدْعُ الزَّبَانِيَهَ * كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ. (1)

{بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از عَلَق آفرید. بخوان، و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت.آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت. حقّاً که انسان سرکشی می کند، همین که خود را بی نیاز پندارد. در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست. آیا دیدی آن کس را که باز می داشت، بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد؟ چه پنداری اگر او بر هدایت باشد، یا به پرهیزگاری وادارد [برای او بهتر نیست]؟ [و باز] آیا چه پنداری [که] اگر او به تکذیب پردازد و روی برگردانَد [چه کیفری در پیش دارد]؟ مگر ندانسته که خدا می بیند؟ زنهار، اگر باز نایستد، موی پیشانی [او] را سخت بگیریم، [همان] مویِ پیشانی دروغزن گناه پیشه را. [بگو] تا گروه خود را بخواند. بزودی آتشبانان را فرا خوانیم. زنهار! فرمانش مَبَر، و سجده کن، و خود را [به خدا] نزدیک گردان. }

- الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَهُ * رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَهً * فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَهٌ * وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَهُ. (2)

{ کافرانِ اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید: فرستاده ای از جانب خدا که [بر آنان] صحیفه هایی پاک را تلاوت کند، که در آنها نوشته های استوار است. و اهل کتاب دستخوشِ پراکندگی نشدند، مگر پس از آنکه برهان آشکار برای آنان آمد. }

- قُرَيْشٍ * إِيلَافِهِمْ رِحْلَهَ الشِّتَاء وَالصَّيْفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِی أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ. (3)

1- . علق / 1 - 19
2- . بیّنه / 1 - 4
3- . قریش / 1 - 4

{برای الفت دادنِ قریش، الفتشان هنگام کوچ زمستان و تابستان، [خدا پیلداران را نابود کرد.] پس باید خداوند این خانه را بپرستند، همان [خدایی] که در گرسنگی غذایشان داد، و از بیم [دشمن] آسوده خاطرشان کرد. }

- أَرَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ * فَذَلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ * وَلَا یَحُضُّ عَلَی طَعَامِ الْمِسْکِینِ * فَوَیْلٌ لِّلْمُصَلِّینَ * الَّذِینَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِینَ هُمْ یُرَاؤُونَ * وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. (1)

{ آیا کسی را که [روزِ] جزا را دروغ می خواند، دیدی؟ این همان کس است که یتیم را بسختی می راند، و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی کند. پس وای بر نمازگزارانی، که از نمازشان غافلند، آنان که ریا می کنند، و از [دادن] زکات [و وسایل و ما یحتاج خانه] خودداری می ورزند. }

- قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ * وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ. (2)

{بگو: «ای کافران، آنچه می پرستید، نمی پرستم. و آنچه می پرستم، شما نمی پرستید. و نه آنچه پرستیدید من می پرستم. و نه آنچه می پرستم شما می پرستید. دین شما برای خودتان، و دینِ من برای خودم.»

- تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَی عَنْهُ مَالُهُ وَمَا کَسَبَ * سَیَصْلَی نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ * فِی جِیدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ. (3)

{بریده باد دو دست ابو لهب، و مرگ بر او باد. دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد. بزودی در آتشی پُرزبانه درآید. و زنش، آن هیمه کش [آتش فروز]، بر گردنش طنابی از لیف خرماست. }

- قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِن شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ * وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ. (4)

1- . ماعون / 1 - 7
2- . کافرون / 1 - 6
3- . مسد / 1 - 5

-4 . فلق / 1 - 5

{بگو: «پناه می برم به پروردگار سپیده دم، از شرّ آنچه آفریده، و از شرّ تاریکی چون فراگیرد، و از شرّ دمندگان افسون در گره ها، و از شرّ [هر] حسود، آن گاه که حَسَد ورزد.» }

تفسیر: بیضاوی گوید: «من خیر» خیر، به معنای وحی و علم و نصرت تفسیر شده است و شاید مقصود از آن چیزی است که همه اینها را شامل شود. (1)

«و یعلّمکم ما لم تکونوا تعلمون» یعنی چیزهایی را به شما آموخت که با فکر و بینش بدان راه نمییافتید زیرا راهی برای شناخت آن جز با وحی وجود ندارد. (2)

«اذکروا نعمت الله علیکم» نعمتهایی که از جمله آن، هدایت و بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که ذکر این نعمتها با شکرگذاری و انجام حقوق آنها ممکن است. «و ما انزل الله علیکم من الکتاب و الحکمهٔ» مقصود قرآن و سنّت است. «یعظکم به» یعنی به آنچه بر شما نازل فرمود پندتان میدهد. (3)

«إذ کنتم اعداء» یعنی در جاهلیت با هم در حال جنگ بودید. «فألّف بین قلوبکم» با اسلام میان دلهای شما الفت برقرار نمود. «فأصبحتم بنعمته اخواناً» یعنی با نعمت اسلام شما دوستدار هم شده و بر دوستی و برادری در راه خدا گردهم آمدید. و گفته شده اوس و خزرج دو برادر یک پدر و مادر بودند که میان فرزندانشان دشمنی و عداوت صورت گرفت و صد و بیست سال جنگهای آنان به درازا کشیده شد تا اینکه خداوند با اسلام آتش جنگ آنها را فرو نشاند و به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان آنان الفت برقرار کرد.

«و کنتم علی شفا حفرهٔ من النار» یعنی به خاطر کفرورزیتان در شُرُف افتادن در آتش دوزخ بودید چرا که اگر در آن وضعیت، مرگ شما را فرا میگرفت قطعا در آتش دوزخ میافتادید. «فأنقذکم منها» یعنی با اسلام شما را از آن نجات داد. «شفا حفرهٔ» یعنی گوشه و کناره گودال. (4)

1- . انوار التنزیل 1 : 104

2- . انوار التنزيل 1 : 123
3- . انوار التنزيل 1 : 161
4- . انوار التنزيل 1 : 224

مقاتل گوید: دو مرد از قبیله اوس و خزرج: از اوس ثعلبه و از خزرج اسعد بن زراره با هم به فخر فروشی پرداختند. مرد اوسی گفت: خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین از ما است و نیز حنظله غسیل الملائکه و عاصم بن ثابت بن افلح که سرزمینها را حمایت کرد و سعد بن معاذ که عرش رحمان به خاطر او به جنبش آمد و خداوند به حکم او در بنی قریظه خشنود گردید از ما هستند. خزرجی گفت: از ما چهارتناند که قرآن را محکم و استوار کردند: ابی بن کعب، و معاذ بن جبل، و زید بن ثابت و ابو زید. و نیز از ما است سعد بن عباده رئیس و خطیب انصار. و بالآخره سخن میان آن دو بسیار رد و بدل شد تا آتش خشم در وجودشان شعله کشید و مفاخره شدت یافت و هر یک، قبیله خود را ندا دادند و به کمک خواستند. اوسیان به سوی مرد اوسی و خزرجیان به طرف خزرجی شتافتند و همه مسلح و آماده پیکار بودند این خبر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید. حضرت سوار الاغ گشت و به نزد ایشان شد و خداوند این آیه در این مورد فرستاد. پیامبر آیه را بر آنان قرائت فرمود و آنان صلح کردند. (1)

در باره این فرموده خداوند: «من أنفسهم» بیضاوی گوید: یعنی از نسب آنان، یا از نژادشان که مانند خودشان عرب بود تا سخن او را به آسانی بفهمند و بر راستگویی و امانتداری آن حضرت واقف گشته و به او افتخار کنند. و «من أنفسهم» به معنای «من أشرفهم» قرائت شده است زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان برترین قبایل بود. «و یزکّیهم» یعنی آنان را از خلق و خویهای ناپسند و باورها و کارهای ناشایست پاک میگرداند. «إن» در «و إن کانو» مخفّفه است. (2)

«ما اصابک من حسنهٔ» یعنی نعمتهای که به تو میرسد. «فمن الله» یعنی فضل و منّتی از جانب خداوند است. «و ما اصابک من سیئهٔ» یعنی بلایا. «فمن نفسک» زیرا سبب و دلیل آن، روی آوردنش به گناهان است. (3)

1- . مجمع البیان 2 : 482
2- . انوار التنزیل 1 : 242
3- . انوار التنزیل 1 : 298

طبرسی گوید: گفته شده: خطاب به پیامبر و منظور امّت است. و گفته شده: خطاب به انسان است، یعنی ای انسان هر چه که به تو برسد. (1)

فرموده خداوند «حفیظاً» یعنی تو را نفرستادیم تا آنان را از کارهایشان حفظ کنی و به خاطر اعمالشان آنان را محاسبه کنی بلکه تنها وظیفه تو، ابلاغ و رساندن است و حسابرسی تنها بر عهده ماست.

«انّا أوحینا الیک کما أوحینا» بیضاوی گوید: جوابی است برای اهل کتاب برای پیشنهاد آنان مبنی بر اینکه کتابی از آسمان بر آنان نازل شود، و احتجاج و برهانی است برای آنان که وحی به آن حضرت همچون سایر پیامبران است. «لکنّ الله یشهد» استدراکی از مفهوم ماقبل آن است، و گویی هنگامی که با درخواست کتابی که از آسمان بر آنان نازل شود پیامبر را در مشقت انداختند و آن حضرت با این فرموده «إنّا اوحینا الیک» برای آنها دلیل و برهان آورد، فرمود: آنان گواهی نمیدهند بلکه خداوند گواهی میدهد، یا اینکه آنان پیامبر را انکار میکنند اما خداوند او را ثابت و تایید میکند. « بما انزل الیک» در قرآن اعجازهایی است که بر نبوّت تو دلالت دارد. روایت شده هنگامی که «انّا اوحیناک الیک» نازل شد گفتند: ما بر تو گواه نیستیم. پس این آیه نازل شد: «أنزله بعلمه» یعنی با علم ویژه خود آن را نازل فرمود، و آن، علمِ به تالیف نظم و چینشی است که هر بلیغی از آن عاجز است، یا علم به وضعیت کسی است که مستعدّ نبوّت است و آمادگی نازل شدن کتاب بر او را دارد، یا با علمی که مردم در دنیا و آخرت بدان نیاز دارد. «و الملائکة یشهدون» آنان نیز به پیامبری تو گواهی میدهند. «و کفی بالله شهیداً» یعنی حجت و برهانهایی که بر صحت نبوّت تو ارائه فرمود از شهادت و گواهی غیر او کفایت میکند. (2)

فرموده خداوند «بلّغ ما اُنزل الیک من ربّک» میگویم: در ادامه بیان خواهد شد که این آیه در باره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است.

«و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون» یعنی خداوند بر تصدیق و تکذیب یا بر اموری عامّتر از آن آگاه است.

1- . مجمع البیان 3 : 79
2- . انوار التنزیل 1 : 22

در باره این فرموده خداوند «قل أغیر الله» طبرسی رحمه الله گوید: گفته شده: اهل مکّه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای محمد دین قومت را رها کردی، و میدانیم که این کار را از روی فقر انجام دادهای ما از اموال خود را برای تو گردآوری میکنیم تا از همه ما ثروتمندتر شوی. به همین مناسبت، آیه نازل شد. (1)

در باره این فرموده خداوند «قد نعلم أنّه لیحزنک الذی یقولون» طبرسی رحمه الله گوید: یعنی ما میدانیم که تو از اینکه آنها میگویند: تو شاعر یا دیوانهای یا جملاتی اینچنینی میگویند، اندوهگین میشوی. «فإنّهم لا یکذّبونک» نافع و کسائی و اعشی از ابوبکر آن را به صورت «لا یکذبونک» با تخفیف قرائت کردهاند. و این قرائت علی علیه السلام است و از امام صادق نیز همین قرائت روایت شده است و دیگران با فتحه کاف و تشدید قرائت کردهاند و در باره مفهوم این جمله اقوالی است:

قول اول: آنها قلباً تو را تکذیب نمی کنند. بلکه در قلب معتقدند که تو راستگو هستی. این معنی را بیشتر مفسران قرآن قبول کرده اند. گویند: مقصود خداوند این است که آنها میدانند که تو پیامبر هستی، لکن با داشتن علم، تو را انکار میکنند. و روایتی که سلام بن مسکین از ابو یزید مدنی نقل کرده است آن را تأیید میکند که گفته است: ابو جهل پیامبر را ملاقات و با او مصافحه کرد. از ابو جهل علت را پرسیدند. گفت: به خدا میدانم که او راستگوست. لکن کی ما تابع عبد مناف بوده ایم؟! این آیه، به همین مناسبت نازل شد.

قول دوم: مقصود این است که آنها برای تکذیب تو دلیلی ندارند، دلیل آن روایتی است که می گوید: علی علیه السلام قرائت میکرد: «لا یکذبونک» و می فرمود: مقصود این است که آنها نمیتوانند حقی ارائه دهند که حقانیت آن بیشتر و محکمتر از قرآن کریم باشد.

قول سوم: مقصود این است که آنها تو را دروغگو نمی یابند.

1- . مجمع البیان 4 : 279

قول چهارم: مقصود این است که آنها به تو در آنچه آوردی نسبت دروغ نمیدهند زیرا تو در نزد آنان امین و راستگو هستی و در واقع آنچه را آوردی ردّ میکنند و قصدشان تکذیب آیات خداوند میباشد.

قول پنجم: مقصود این است که آنها تو را تکذیب نمیکنند، بلکه مرا تکذیب میکنند، زیرا تکذیب تو در حقیقت تکذیب من است. تو فرستاده منی. هر کس تو را رد کند، مرا رد کرده است. (1)

فرموده خداوند «قُلِ لا اسألکم علیه» یعنی: بر تبلیغ، و گفته شده: مقصود قرآن است. «أجراً» یعنی پاداش و دستمزدی از جانب شما. «إن هو» مقصود تبلیغ است، و گفته شده: مقصود قرآن یا هدف است. «إلا ذکری للعالمین» یعنی یادآوری و پندی برای جهانیان است. (2)

در باره این فرموده خداوند «و لا تسبّوا» طبرسی رحمه الله گوید: ابن عباس گوید: وقتی آیه «إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّم»(3) {در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، هیزم دوزخید.} نازل شد، مشرکین به پیامبر اسلام گفتند: اگر از دشنام خدایان ما خودداری نکنی، خدایت را هجو می کنیم. بدینجهت این آیه نازل شد. قتاده گوید: مسلمانان خدایان کفار را بدگویی می کردند. خداوند در این آیه آنها را از اینکار نهی کرد تا آن قوم، خدا را بدگویی نکنند زیرا آنان قومی نادانانند. و از امام صادق علیه السلام درباره فرمایش پیامبر که می فرماید: شرک از صدای مورچه بر روی سنگ سیاه در شب ظلمانی مخفی تر است، سؤال کردند. فرمود: مؤمنین بتها را نکوهش می کردند. مشرکین هم واکنش نشان داده، معبود مؤمنین را نکوهش می کردند. خداوند آنها را از این کار منع کرد، تا کفار، خدای مومنین را نکوهش نکنند، زیرا مؤمنین با این کار خود به طور ناخودآگاه گرفتار شرک می شدند. (4)

1- . مجمع البیان 4 : 293 - 294
2- . انوار التنزیل 1 : 390
3- . انبیاء / 98
4- . مجمع البیان 4 : 347

و در باره این فرموده خداوند «أومن کان میتاً» گوید: گفته اند: درباره حمزه بن عبد المطلب و ابو جهل بن هشام نازل شده است. ابو جهل پیامبر را می آزرد این مطلب به گوش حمزه که هنوز مسلمان نشده بود، رسید، با خشم و غضب، در حالی که کمانی به دست داشت نزد ابو جهل آمد و کمان را بر سرش زد. سپس ایمان آورد. این قول از ابن عباس است. و گفته شده: این آیه درباره عمار بن یاسر- وقتی که ایمان آورد- و ابو جهل نازل شده است. این قول از عکرمه است. و این قول از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است. برخی گویند: این آیه، عام است و شامل هر مؤمن و کافری میشود. (1)

در باره این فرموده خداوند «إنّی رسول الله الیکم» بیضاوی گوید: خطاب عامّ است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای همه انس و جنّ برانگیخته شده است و دیگر پیامبران برای قوم خود مبعوث شدند. «جمیعاً» حال برای (ضمیر) «الیکم» است. «الذی له ملک السموات و الارض» صفت برای خداوند، یا مدح منصوب، یا مرفوع یا مبتدایی است که خبر آن «لا اله الا هو» است و بنا بر وجه اول توضیحی برای ماقبل آن است. «یحیی و یمیت» تقریر و تاکید بیشتری برای اختصاص یافتن الوهیت به خداوند است. (2)

در باره این فرموده خداوند متعال «و إذ قالوا اللهمّ» طبرسی گوید: گوینده این سخن نضر بن حارث است. و در صحیحین روایت شده که این سخن از ابوجهل است. «و ما کان الله لیعذّبهم» یعنی اهل مکه را با عذاب ریشهبر کندن عذاب میکند. «و انت فیهم» یعنی در حالی که تو در میان آنان هستی. ابن عباس گوید: خداوند آنها را عذاب نکرده، مگر هنگامی که پیامبر اسلام را از مکه بیرون کردند. «وَ ما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ» مقصود این است که بعد از اخراج تو هم با بودن گروهی از مؤمنین در میان ایشان، عذابشان نخواهد کرد. بعد از آنکه پیامبر از مکه خارج شد، بقیه مؤمنین با داشتن عذر در مکه بودند و می خواستند، مهاجرت کنند. خداوند به خاطر احترام و به خاطر استغفار آنان، اهل مکه را عذاب نکرد. پس از

1- . مجمع البیان 4 : 359
2- . انوار التنزیل 1 : 450 - 451

آنکه اینها هم از مکه خارج شدند، دستور فتح مکه را صادر فرمود، این معنی از گروهی از مفسران است. برخی گویند: منظور این است که آنها را در دنیا به خاطر اینکه از خدا طلب مغفرت می کنند، عذاب نمی کند بلکه عذاب آنها را به خاطر شرک ورزیدنشان در آخرت موکول می کند. در تفسیر علی بن ابراهیم است که: پیامبر به قریش فرمود: من شاهان جهان را می کشم و سلطنت را به شما می دهم. مرا اطاعت کنید تا بر عرب و عجم سلطنت کنید. ابو جهل از راه حسد گفت: خدایا اگر این سخن حق است ... سپس گفت: خدایا ما را بیامرز، از اینرو این آیه نازل شد: «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ ...» هنگامی که تصمیم به قتل پیامبر گرفتند و او را از مکه خارج کردند، خداوند فرمود: «وَ ما لَهُمْ أَلَّا یُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ ....» در نتیجه، در جنگ بدر آنها را به شمشیر عذاب کرد و کشته شدند. برخی گویند: یعنی اگر استغفار کنند، آنها را عذاب نمی کند. بدینترتیب آنها را دعوت به استغفار می کند. مجاهد گوید: در اصلاب آنها کسانی بودند، که استغفار می کردند. «و ما کانوا» یعنی مشرکان «أولیاءه» یعنی اولیای مسجد الحرام. «إنّ اولیاءه» یعنی کسی اولیای مسجد الحرام نیست «الا المتقون» از امام باقر علیه السلام نیز همین طور روایت شده است. «و ما کان صلاتهم» یعنی نماز این مشرکان که از مسجد الحرام جلوگیری میکنند «الا مکاء و تصدیهٔ».

ابن عباس گوید: قریش با تن عریان خانه خدا را طواف می کردند و سوت می کشیدند و کف می زدند. مقصود از «صلاه» دعاست. یعنی به جای دعا و تسبیح، سوت می کشیدند و کف می زدند. در حقیقت، عبادت آنها نوعی لهو و لعب بود. پس مسلمین، که در کنار این خانه، به عبادت و اطاعت می پردازند، باید مشرکین را از آن دور سازند.

در روایت است که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغول نماز می شد، دو مرد از بنی عبد الدار، سمت راستش می ایستادند و سوت می کشیدند و دو تن در سمت چپش می ایستادند و کف می زدند و از اینکه به راحتی نماز گذارد، مانع می شدند. پیامبر خدا همه آنها را در جنگ بدر کشت. اکنون به این عده و سایر بنی

عبد الدار می فرماید: «فَذُوقُوا الْعَذابَ» یعنی: عذاب شمشیر بدر را بچشید یا عذاب آخرت را بچشید. (1)

«بعض الذی نعدهم» یعنی مجازاتهایی در دنیا از جمله داستان بدر که به تو نشان میدهیم. «أو نتوفّینّک» یعنی پیش از آنکه عذاب بر آنها نازل گرد تو را میمیرانیم. گفته شده: خداوند سبحان به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم وعده داد که انتقام او را از آنان میگیرد یا در زمان حیات آن حضرت یا پس از وفات او، و وقتی را برای آن تعیین نکرده است.

و فرموده خداوند «و إن کنت من قبله» یعنی قبل از وحی یا قبل از قرآن. «لمن الغافلین» یعنی از حکمتها و داستانهایی که در قرآن آمده غافل بودی.

«قل هذه سبیلی» یعنی طریقه و راه و روش من. «أدعو الی الله» یعنی به توحید و عدالت و دین خداوند دعوت میکنم. «علی بصیرة» از روی یقین و معرفت و دلیل قاطع، نه از روی تقلید و گمان. «أنا و من اتّبعنی» یعنی من شما را بدان دعوت میکنم و کسانی هم که به من ایمان آوردهاند شما را دعوت میکنند. که در ادامه بیان خواهیم کرد که مقصود از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است. «و سبحان الله» یعنی خداوند پاک و منزه است. یا بدین معنی که: بگو: خداوند منزه است. و گفته شده این عبارت جمله معترضهای میان دو جمله است.

فرموده خداوند: «و لکلّ قوم هاد» یعنی: تو برای هر قومی هدایتگر هستی. یا بدین معنا که خداوند برای هر قومی هدایتگری قرار داده است. و روایتهای مربوط به این مبحث را در بخش امامت میآوریم.

در باره این فرموده خداوند «و إمّا نرینّک بعض الذی نعدهم» طبرسی گوید: این کافران را به پیروی مؤمنان بر آنان و اینکه تو آنان را به قتل رسانده و به اسارت میکشی و اموالشان را به غنیمت میگیری، وعده میدهیم. «أو نتوفّینّک» یعنی پیش از آنکه عذاب را به تو نشان دهیم تو را قبض روح کرده و به نزد خود بازمیگردانیم. و این آیه گواه بر این مطلب است که برخی از این وعدهها، در زمان حیات آن حضرت

1- . مجمع البيان 4 : 539 - 541

و برخی دیگر پس از وفات او رخ میدهد. «فإنّما علیک البلاغ و علینا الحساب» یعنی بر توست آنچه را که تو را با آن به سوی مردم فرستادیم، برسانی و آنچه به انجامش دستور دادیم انجام دهی، و بر ماست که در آینده نزدیک یا دور به حساب و مجازات آنان برسیم و از آنها انتقام بگیریم. این آیه میرساند که اسلام در روزگار پیامبر و پس از وفات آن حضرت بر دیگر ادیان پیروز میگردد. و همانگونه رخ داد که بدان خبر داده شد. (1)

«و لا تحزن علیهم» یعنی بر کفار قریش اگر ایمان نیاوردند و دچار عذاب شدند، تو غم مخور. «و اخفض جناحک» یعنی نرمی و فروتنی کن. «للمؤمنین» و اصل عبارت این است که پرنده هرگاه جوجهاش را به طرف خود میآورد نخست پر و بال میگشاید سپس بالهایش را به زیر میآورد. «فاصدع بما تؤمر» بدون ترس و بیم امر خداوند را برملا و آشکار کن. «و أعرض عن المشرکین» یعنی پیش از اینکه به جنگیدن با مشرکان امر شوی، با آنان خصومت نکن، یا بدین معنی که به آنها توجهی نکن و از آنان نترس. «و کن من الساجدین» یعنی از نمازگزاران باش. «حتی یاتیک الیقین» یعنی مرگ قطعی. (2)

«بالحکمهٔ» یعنی قرآن. و گفته شده حکمت، شناختِ نیک و بد، و صلاح و فساد کارها است. «الموعظهٔ الحسنهٔ» ترغیب و تشویق مردم به ترک زشتیها و بازداشتن از آن است. «و جادلهم بالتی هی احسن» یعنی با قرآن با آنان مناظره کن و با بهترین دلیل و برهانهایی که در نزد توست با آنان جدل کن و گفته شده: مقصود این است که به اندازه قدرت تحملشان با آنها بحث و گفتگو کن. چنان که در حدیث آمده است: «ما پیامبران مأموریم که با مردم به اندازه خردهایشان سخن بگوییم». (3)

فرموده خداوند «نحن اعلم بما یستمعون به» تفسیر این آیه در کتاب احتجاج بیان شد.

1- . مجمع البیان 6 : 298 - 299
2- . مجمع البیان 6 : 345 - 347
3- . مجمع البیان 6 392 - 393

فرموده خداوند «لا مبدّل لكلماته» يعنى آيات و كتابهاى خداوند، يا وعدهها و تقديرات الهى، يا پيامبران و حجتهاى او كه سلام و درود خدا بر آنها باد. فرموده خداوند «ملتحداً» يعنى پناهگاه و راه نجاتى نخواهند يافت.

در باره اين فرموده خداوند «أفرأيت الذى كفر بآياتنا» طبرسى گويد: در روايت صحيح از خباب بن ارت، نقل شده است كه مى گفت: من مردى غنى بودم و از عاص بن وائل طلبى داشتم. هنگامى كه طلبم را از او مطالبه كردم، گفت: طلبت را نمى دهم، جز اينكه به محمد صلى الله عليه و آله و سلم كافر شوى. گفتم: هرگز به او كافر نمى شوم تا اينكه بميريم و مبعوث شويم. گفت: پس از مرگ زنده مى شوم و هنگامى كه بر سر مال و فرزند بازگشتم، دينم را ادا مى كنم. كه اين آيه نازل شد. (1)

فرموده خداوند «لدّاً» جمع ألدّ به معناى شديد الخصومة است. «من لدنّا ذكراً» يعنى كتابى كه مشتمل بر داستانها و روايتها است، و شايسته تفكر و عبرتگيرى است. و گفته شده: نامى نيک و زيبا در ميان مردم است. «من أعرض عنه» يعنى از ذكر يا از خداوند اعراض كند. «فإنّه يحمل يوم القيامة وزراً» يعنى مجازاتى سنگين و هولناكى كه به خاطر كفر ورزيدن و انجام گناهان بر او تحميل ميشود.

در باره اين فرموده خداوند «و من الناس من يجادل» طبرسى گويد: منظور نضر بن حارث است كه مردى سخت جدلى بود و مى گفت: فرشتگان دختران خدايند و قرآن افسانه ها و اساطير گذشتگان است و منكر قيامت مى شد.

فرموده خداوند «لكلّ امّة» يعنى مردمانى كه اهل ديناند. «جعلنا منسكاً» يعنى محل نيايش و شريعتى قرار داديم كه بر اساس آن عبادت كنند. «هم ناسكوه» يعنى بدان ميپردازند. «فلا ينازعنّک» ديگر كسانى كه صاحب كيش و آئيناند. «فى الامر» يعنى در امر دين، يا در عبادتها، زيرا آنان اهل سركشى و لجاجت هستند. يا به اين دليل كه دين تو آشكارتر از آن است كه نزاع و مجادله بپذيرد. و گفته شده: مقصود از آن بازداشتن پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم از توجه كردن به سخنان آنها و احترام نهادن به آنان در بحث و مناظره است، چرا كه اين دين، طالب حقّ را

1- . مجمع البيان 6 : 528

سود میبخشد در حالی که اینان اهل شکّ و تردید هستند. و گفته شده: در باره کفار خزاعهٔ نازل شد که به مسلمانان گفتند: شما را چه شده که آنچه را خود کشتهاید میخورید و آنچه را خدا کشته است (مرده) نمیخورید؟ «الا من شاء» یعنی هر کس که بخواهد. «أن یتّخذ الی ربه سبیلا» به این صورت که به سوی خدا توبه کرده و با ایمان و طاعت به نزد خدا نزدیکی بجوید. پس آن را به صورت اجر و پادش به تصویر کشیده است از این نظر که هدف کار او بوده است. و گفته شده: استثناء منقطع است. «باخع نفسک» یعنی خودت را بکشی. «أن لا یکونوا مؤمنین» تا ایمان نیاورند، یا ترس از اینکه ایمان نیاورند. «إن نشأ ننزّل علیهم من السماء آیهٔ» یعنی نشانهای که کاری میکند به ایمان پناه آورند، یا بلایی که از آن باز دارد.

در باره این فرموده خداوند «و انذر عشیرتک الاقربین» طبرسی گوید: یعنی: خویشاوندان نزدیکت را انذار کن. و داستان مربوط به این ماجرا در نزد خاصه و عامه مشهور است. در خبر ماثور از براء بن عازب روایت شده که گوید: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر اولاد عبد المطلب را جمع کرد و آنها چهل مرد بودند که هر کدام یک بزغاله میخوردند و یک قدح بزرگ می نوشیدند. پیامبر خدا به علی علیه السلام دستور داد که پای گوسفندی را طبخ کنند و به نان مخلوط سازند. آن گاه گفت: به نام خدا نزدیک شوید. آنها ده نفر ده نفر، نزدیک آمدند و خوردند. آن گاه قدحی آوردند که پر از شیر بود. پیامبر جرعه ای از آن نوشید. سپس به آنها گفت: به نام خدا بنوشید. همگی نوشیدند تا سیر شدند. ابو لهب پیشدستی کرده، گفت: این مرد شما را سحر کرده است.

پیامبر سخنی نگفت و روز دیگر نیز آنها را دعوت کرد و مثل روز پیش از آنها پذیرایی نمود. آن گاه آنها را انذار کرده، فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، من مأمورم که شما را انذار کنم و بشارت دهم. اسلام آورید و اطاعتم کنید. تا هدایت شوید. آن گاه فرمود: چه کسی با من برادر و همکار میشود و چه کسی دست دوستی به من میدهد و بعد از من وصی من و در خاندان من جانشین من و ادا کننده دین من می شود؟ همه سکوت کردند تا سه بار تکرار کرد و هم چنان آنها ساکت بودند. و در هر سه بار علی علیه السلام جواب میداد: من. پیامبر هم در مرتبه سوم به علی گفت: تو. قوم برخاستند، در حالی که به ابو طالب می گفتند:

پسرت را اطاعت کن که او را بر تو امیر ساخت. این روایت را ثعلبی در تفسیر خود آورده است. این داستان از ابو رافع هم روایت شده است. طبق این روایت، پیامبر همه را در شعب جمع کرد و گوسفندی را پختند و همگی خوردند تا سیر شدند و از کاسه ای نیز همگی نوشیدند تا سیراب گشتند. آن گاه پیامبر به آنها فرمود: خدا مرا مأمور کرده است که خویشاوندان نزدیکم را بترسانم. شما خویشاوندان و قبیله من هستید. خدا پیامبری را برنگزید، مگر اینکه یکی از افراد خانواده اش را برادر و وزیر و وارث و جانشین و وصی او گرداند. چه کسی بر میخیزد و با من بیعت میکند که برادر و وارث و وزیر و وصی من باشد و نسبت به من همچون هارون باشد نسبت به موسی، الا اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. مردم ساکت شدند. پس پیامبر فرمود: یا یکی از شما برمیخیزد یا اینکه او از میان غیر شما انتخاب شود. سپس سخنش را سه بار تکرار کرد. علی علیه السلام برخاست و با او بیعت نمود و او را اجابت کرد. سپس پیامبر به علی فرمود: نزد من آی. آن گاه دهانش را گشود و آب دهان خود را در دهان او ریخت و میان شانه ها و بر سینه او نیز آب دهان خود را مالید. ابو لهب گفت: به پاداش اینکه اجابتت کرد، بد چیزی به او بخشیدی. دهان و صورتش را پر از آب دهان کردی. پیامبر فرمود: او را پر از علم و حکمت کردم.

از ابن عباس نقل شده که چون این آیه نازل شد، پیامبر بالای کوه صفا رفته، فرمود: یا صباحاه! (به فریاد برسید) قریش جمع شده، گفتند: چیست؟ فرمود: آیا اگر به شما بگویم که دشمن شبانه یا بامدادان به شما حمله ور میشود، تصدیقم میکنید؟ گفت: آری. فرمود: شما را از عذاب شدیدی که در پیش دارید، می ترسانم. ابو لهب گفت: هلاک بشوی! برای این همه ما را دعوت کردی. خداوند هم سوره «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ» را نازل کرد. و در قرائت ابن مسعود آمده است: «و أنذر عشیرتک الآقربین * و رهطک منهم المخلصین» و از امام صادق علیه السلام نیز چنین روایت شده است.

فرموده خداوند «انّ الله یسمع من یشاء» با هدایت خود او را شنوا کرده و توفیق فهم آیات و پند پذیری از موعظههایش را به او میدهد. «و ما انت بمسمع من فی القبور» ترشیح و تاکیدی برای تشبیه اصرار کنندگان بر کفر به مردگان، و مبالغه در

نااميد كردن پيامبر از آنان است. «إن أنت الا نذير» يعنى تنها وظيفه تو انذار و هشدار دادن است و اما شنوا كردن وظيفه تو نيست.

فرموده خداوند «لينذر» يعنى قرآن يا پيامبر. «من كان حيّاً» يعنى كسى كه عاقل و فهيم باشد، چرا كه شخص غافل مانند مرده است. يا مقصود كسى است كه در علم خداوندى مؤمن باشد زيرا زندگى ابدى با ايمان است، و اختصاص يافتن انذار به او و از اين جهت است كه تنها اوست كه از آن نفع ميبرد. «و يحقّ القول» يعنى عذاب الهى بر كافرانى كه بر كفر اصرار ميورزند واجب ميگردد.

«فاصبر انّ وعد الله» با هلاک كافران «حقّ» ناگزير خواهد بود. «فإمّا نرينّک» «ما» زائده براى تاكيد شرط است. «بعض الذى نعدهم» و آن قتل و به اسارت گرفتن است. «أو نتوفّينّک» پيش از اينكه عذاب را ببينى. «فالينا يرجعون» در روز قيامت به نزد ما بازميگردند و ما به خاطر اعمالشان آنان را مجازات ميكنيم.

فرموده خداوند «لا حجّة» يعنى هيچ جدال و خصومتى در آن نيست.

فرموده خداوند «فاستمسک بالذى اوحى اليک» يعنى از قرآن، به اين صورت كه به نحوى شايسته آن را تلاوت كنى و از اوامر آن پيروى كرده و از نواهى آن دست بردارى. «إنّک على صراط مستقيم» يعنى بر دين حقّ. «و إنّه لذكر لک و لقومک» يعنى قرآنى كه به تو وحى شده، مايه شرافت و بزرگى تو و قومت يعنى قريش است. «و سوف تسألون» از شكرگذارى آنچه خداوند مايه شرافت شما قرار داد، يا از آنچه ميبايست در حق قرآن انجام دهيد، سوال ميشويد.

ميگويم: در اخبار روايتها ميآيد كه مقصود از قوم امامان عليهم السلام است و آنان هستند كه از علم قرآن سوال ميشوند.

فرموده خداوند «فتولّ عنهم» يعنى از مجادله با آنان پس از آنكه دعوت خود را برايشان تكرار نمودى و جز پافشارى و سركشى و اجاجت جوابى نديدى، روى بگردان. «فما أنت بملوم» به خاطر اعراض آنان ملامت نميشوى پس از آن كه نهايت تلاش خود را براى تبليغ به كار بردى. «و ذكّر» يادآورى و پند دادن را رها نكن. «فإنّ الذكرى تنفع المؤمنين» مقصود كسى است كه خداوند ايمان او را ارج بنهد، يا كسى كه ايمان آورده است زيرا بر بينش و بصيرت او افزوده ميشود.

«فذکّر» یعنی بر ذکر و یادآوری ثابت بمان و به سخنان آنها توجهی نشان مده. «فما أنت بنعمهٔ ربّک» به حمد و سپاس خداوند و نعمت بخشیدن او «بکاهن و لا مجنون» چنان که آنان میگویند.

«فأعرض عمن تولی» یعنی از دعوت و اهتمام به او روی بگردان، زیرا کسی که منتهای همّت و خواسته و هدف علمش، دنیا باشد دعوت الهی جز بر عناد و سرکشی او چیزی نمیافزاید.

«هذا نذیر من النذر الاولی» یعنی این قرآن نذیری از جنس انذارات پیشین است، یا اینکه این پیامبر نذیری از جنس انذاردهندگان نخستین است.

«فتولّ عنهم» زیرا میدانی که انذار در آنان اثری نمیکند.

فرموده خداوند «ودّوا لو تدهن فتدهنون» یعنی در دینت با آنان نرمی و سازش کنی و آنان در دینشان نرمی کنند. «کلّ حلّاف» یعنی کسی که فراوان به باطل سوگند میخورد زیرا اهمیت چندانی به دروغ نمیدهد. «مهین» از مهانهٔ به معنای سستی رأی و عدم تشخیص امور است. و گفته شده به معنای کسی است که در نزد خدا و در نزد مردم ذلیل و خوار است. گفته شده: مقصود از آن شخص ولید بن مغیرهٔ است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشنهاد دادن ثروت داد تا از دینش برگردد. و گفته شده: اخنس بن شریق بود و برخی گفتهاند: اسود بن عبد یغوث است. «همّاز» یعنی بسیار عیبگیر. «مشّاء بنمیم» یعنی با سخن چینی میان مردم فساد میافکند. «منّاع للخیر» یعنی از دادن مال یا از اسلام آوردن بخیل است. «معتدٍ» یعنی در ستم، سرکشی میکند. «أثیمٍ» یعنی بسیار گناهکار. «عُتُلّ بعد ذلک» یعنی پس از آنکه بدیهایش شمرده شد سرسخت و خشن است. «زنیم» یعنی حرامزادهای که به قومی منتسب است که از جمله آنان نیست. «أن کان ذا مالٍ و بنین» یعنی در این هنگام آن سخن را میگوید زیرا ثروتمند بوده و به خاطر غرور بسیار به پسران پشت میبندد، یا اینکه علت و دلیلی برای «لا تطع» باشد یعنی از معایب این شخص اطاعت نکن زیرا او دارای اموال بسیاری است. «سنسمه» با داغ کردن. «علی الخرطوم» یعنی بر بینی. و بینی ولید در روز بدر زخمی برداشت که جای آن زخم باقی ماند. و گفته

شده عبارتی است برای بیان نهایت خواری و زبونی، یا به این معنا که در روز قیامت چهره او را زشت میگردانیم.

در باره فرموده خداوند «سأل سائل» بیضاوی گوید: یعنی شخص خواستار عذاب شد، به معنای «استدعاه» و از این جهت فعل با «باء» متعدّی شده است و شخص پرسشگر و درخواست کننده نضر بن حارث بود زیرا او گفته بود: «ان کان هذا هو الحقّ من عندک» یا اینکه آن شخص ابوجهل بوده که گفته است: «فأسقط علینا کسفاً من السماء» و از روی تمسخر از آن حضرت سوال کرد. یا مقصود این باشد که پیامبر خواستار تعجیل عذاب آنان شده است. (1)

میگویم: به زودی روایتهای بسیاری میآید مبنی بر اینکه این آیه در باره نعمان بن حارث فهری نازل شد زمانی که ولایت امیرالمؤمنین را انکار کرد و گفت: «اللهمّ إن کان هذا هو الحقّ من عندک فأمطر علینا حجارهٔ من السماء». پس خداوند با انداختن سنگی بر سرش، او را کُشت.

فرموده خداوند «مهطعین» یعنی در حالی که شتابان هستند. «عزین» یعنی فرقههای مختلف. گفته شده: مشرکان به صورت گروه گروه بر گرد پیامبر حلقه میزدند و سخن آن حضرت را به تمسخر میگرفتند. «أیطمع کلّ امریء منهم أن یدخل جنّهٔ النعیم» بدون ایمان این طمع را دارد و این آیه، ردّ و انکار سخنشان است که میگفتند: اگر آنچه او میگوید درست باشد ما در آن سهم بیشتری از آنان داریم همانطور که در دنیا اینگونه بود. (2)

«إنا ارسلنا الیکم رسولاً» ای اهل مکه. «شاهداً علیکم» روز قیامت با اجابت و امتناع بر شما گواهی میدهد. «وبیلاً» یعنی سنگین. (3)

در باره این فرموده خداوند «یا ایّها المدّثر» طبرسی گوید: یعنی متدثّر و فرو رفته به لباسش. اوزاعی گوید: شنیدم یحیی بن کثیر میگفت: پرسیدم از ابو سلمه اوّل سوره قرآن که نازل شد کدام است؟ گفت: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ» گفتم: آیا «اقْرَأْ بِاسْمِ

1- . انوار التنزیل 2 : 547

2- . انوار التنزیل 2 : 549 - 550

3- . انوار التنزيل 2 : 559

رَبِّکَ» نبود؟ گفت: پرسیدم از جابر بن عبد اللّه اوّل سوره که نازل شد کدام است؟ گفت: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ» پس گفت: یا «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» پس جابر گفت: حدیث کنم برای شما آنچه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما را حدیث نمود. فرمود: یک ماه مجاور کوه حرا شدم پس از آن از کوه پائین آمده و وارد صحرا شدم پس سرم را بلند نموده و ناگاه او را یعنی جبرئیل را در هوا بر تختی دیدم. گفتم: مرا بپوشانید مرا بپوشانید. پس روی من آب ریختند. خداوند عزّ و جلّ این آیه نازل فرمود: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ» و در روایتی آمده که از ترس آن به زانو در آمده و به زمین افتادم و آمدم نزد خانواده ام و گفتم: مرا بپوشانید. پس این آیات نازل شد: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ» یعنی نیست تو را چیزی که از شیطان بترسی، به درستی که تو پیامبر هستی، برخیز و مردم را انذار کن.

و در این، فرمان است آنچه که باید باشد زیرا خدای تعالی به پیامبرش وحی نمیکند مگر با برهانهایی روشن، و معجزات آشکاری که دلالت کننده باشد بر اینکه آنچه بر او وحی میشود، از طرف خدای تعالی است، پس به چیزی جز آنها نیاز ندارد و فزع و جزع نمیکند. و بعضی گفته اند: معنایش این است: ای کسی که با فرو رفتن در جامهات، طالب و خواهان دفع آزار و اذیت هستی، با انذار قومت آن را بخواه و اگر ایمان نیاورندند آنان را با آتش جهنم بترسان. و بعضی گفته اند: که آن حضرت خود را به جامه کوچکی پیچیده تا بخوابد پس فرمان آمد: ای خوابیده از خواب بر خیز و قوم و خویشانت را بترسان. و بعضی گفته اند: مقصود از کلمه «قُم» جدّیت و کوشش در کار و انجام رسالت و ترک سستی در این وظیفه است و مثل این است که گفته شود: از آنچه به آن تو را امر کردم نخواب و کوتاهی نکن. و این مانند قول عرب است که وقتی میخواهند کسی را به کوشش و راستی عزیمت و تصمیم تعریف کنند، میگوید: فلانی در کارش خواب ندارد. (1)

و در باره این فرموده خداوند «ذرنی و من خلقت وحیداً» گوید: این آیات در باره ولید بن مغیره مخزومی نازل شده است و این در وقتی بود که قریش در دار

1- . مجمع البیان 10 : 384

الندوه جمع شدند. ولید به ایشان گفت: شما صاحبان حسب و شخصیّت هستید و عرب نزد شما میآید و از نزد شما بر امری که مورد اختلاف آنها بوده، برمیگردند و به سبب رأی و نظر شما اختلافشان رفع میشود. پس جمع کنید فکرتان را بر یک مطلب. چه می گویید در باره این مرد (یعنی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم)؟ گفتند: می گوییم او شاعر است، ولید رو ترش کرد و گفت: ما شعر را شنیدیم سخنان (محمّد) شباهت به شعر ندارد. پس گفتند: می گوییم که او کاهن است. گفت: وقتی نزد او می آیید او را نمی یابید که مانند کاهن ها سخنی بگوید. گفتند: می گوییم که او دیوانه است. گفت: وقتی با او ملاقات میکنید او را دیوانه نخواهید دید. گفتند: می گوییم که او جادوگر است. گفت: ساحر کدام است؟ گفتند: انسانی است که میان دشمنان، دوستی و بین دوستان، دشمنی میاندازد. گفت: پس او ساحر و جادوگر است. آنان بیرون رفتند و هیچ یک از آنها با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلم ملاقات نمیکرد مگر اینکه میگفت: ای جادوگر ای جادوگر. و این امر بر پیامبر گران آمد. پس خدای تعالی نازل فرمود «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ» تا آیه «إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ». و روایت شده که وقتی خداوند سوره «حم تَنْزِیلُ الْکِتابِ» را بر پیامبرش نازل فرمود، آن حضرت برخاست و به مسجد الحرام آمد و ولید بن مغیره نزدیک آن حضرت بود و قرائت ایشان را میشنید و وقتی پیامبر متوجّه گوش دادن ولید به قرائتش شد قرائت آیات را تکرار فرمود. پس ولید به راه افتاد تا به مجلس خویشانش بنی مخزوم رسید و گفت: سوگند به خدا اندکی پیش از محمد کلامی شنیدم که نه کلام آدمی و نه کلام جنیان نیست و برای آن حلاوت و شیرینی مخصوصی و بر آن لذّت است، و اینکه بالای آن با ثمر و پائین آن گوارا، و آن برتری میکند و چیزی برتر و بالاتر آن نیست. سپس به منزل خودش رفت. قریش گفتند: به خدا سوگند که ولید از دین خود خارج شد و سوگند به خدا که تمام قریش از این دین نیاکان خود خارج خواهند شد و به ولید ریحانه قریش میگفتند. پس ابو جهل به آنها گفت: من شما را از او کفایت میکنم و آمد در کنار ولید در حال حزن و اندوه نشست. ولید گفت: ای برادرزادهام، تو را محزون نبینم. ابو جهل گفت: این قریش است که تو را با این سالخوردگی و پیری سرزنش و عیب جویی میکند و گمان میکنند که تو سخن محمّد را زینت

داده ای. پس با ابو جهل برخاست و به مجلس خویشانش آمد و گفت: آیا گمان میکنید که محمّد دیوانه است؟ آیا دیده اید او را که هرگز گلوی خود بفشرد؟ گفتند: نه به خدا. گفت: آیا تصوّر میکنید که او کاهن است؟ آیا دیده اید که بر او چیزی از کهانت باشد؟ گفتند نه به خدا. گفت: آیا خیال میکنید که او شاعر است؟ آیا هرگز دیده اید که او شعر بگوید؟ گفتند: نه به خدا. گفت: آیا گمان میکنید که او دروغگوست؟ آیا دروغی از او را تجربه کردهاید؟ گفتند: نه به خدا. و او به خاطر راستگوی، صادق امین نامیده میشد. پس قریش به ولید گفتند: پس او کیست؟ ولید به فکر فرو رفت سپس نگاه کرد و رو ترش نمود و گفت: او فقط جادوگر است. آیا او را ندیدید که میان مرد و همسرش و فرزندان او و بندگانش جدایی میاندازد پس او جادوگر و آنچه او میگوید سحری است که اثر میکند.

میگویم: در کتاب احتجاج تفسیر این آیان بیان شد.

سپس طبرسی در باره این فرموده خداوند «علیها تسعهٔ عشر» گوید: هنگامی که آیه نازل شد ابو جهل به مردم قریش گفت: مادرتان در مرگتان بنشیند، آیا میشنوید پسر ابی کبشه خبر میدهد که خزینه داران و پاسبانان دوزخ نوزده نفرند و شما مردم بسیار دلیر هستید آیا عاجز و ناتوان است هر ده نفر از شما که یکی از پاسبانان و نگهبانان دوزخ را نابود کند؟ ابو الاسود جحمی گفت: من هفده نفر آنها را کفایت میکنم، ده نفر آنان را بر پشت و گرده ام و هفت نفر را بر شکم، و شما همگی، دو نفر از آنها را نابود کنید. پس تمام آیه نازل شد.(1)

و طبرسی در باره این فرموده خداوند «کأنّهم حمر مستنفرهٔ» گوید: یعنی گورخران وحشی فراری هستند «فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ» که از شیر فرار میکنند. این قول از عطاء و کلبی روایت شده است. ابن عبّاس گوید: وقتی گورخر وحشی شیر را میبیند از او فرار میکند، همین طور این مردم کافر وقتی می شنیدند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم قرآن میخواند از او فرار میکردند. و گفته شده: مراد از قسوره، تیر اندازان و مردان شکارچی است. « بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَهً»

1- . مجمع البیان 10 : 388

یعنی هر یک از آنها میخواهد که کتاب و نامه ای از آسمان به اسم او نازل شود که ایمان آورید به محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم، و بعضی گفتند: بدین معناست که آنها میخواهند نامه ای از خدای تعالی برای آنان بیاید مبنی بر برائت و بری بودن آنها از عذاب قیامت و گوارایی و جواز نعمتهای بهشتی بر ایشان، تا ایمان آورند. و برخی گفتند: هر یک از آنها میخواهند که پیامبری باشند که به آنها وحی برسد و پیروی شوند و از اینکه تابع و پیرو باشند، ابا دارند. (1)

و در باره این فرموده خداوند «ثُمَّ ذَهَبَ إِلى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى» گوید: یعنی برگشت به سوی خاندانش با تکبّر و غرور که در رفتنش افتخار میکرد. و بعضی گفتند که مقصود ابو جهل ابن هشام است. «أَوْلى لَکَ فَأَوْلى» و این تهدیدی از جانب خداست و معنایش این است که ای ابو جهل سختیها و زشتیها سزاوار تو و نزدیک به تو است. و در روایتی آمده، که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم دست ابوجهل را گرفت و فرمود: «أَوْلى لَکَ فَأَوْلى ثُمَّ أَوْلى لَکَ فَأَوْلى» ابو جهل گفت: به چه چیز مرا تهدید میکنی؟ تو و خدای تو توانایی اینکه کاری به من کنید را ندارید و من عزیزترین مردم این سرزمین هستم. پس خداوند سبحان چنانچه پیامبر فرمود در باره او نازل نمود. و بعضی گفته اند. یعنی مذمّت و سرزنش سزاوارتر و شایسته تر است بر تو از ترک آن، و قسمت دو حذف گردیده است و در کلام بسیار آمده تا به منزله «الویل لک» شده است و از محذوفهایی شده که اظهار آن جایز نیست. و گفته شده: آن تهدیدی بر تهدید است. و گفته شده: معنایش این است که بدی در دنیا سزاوار توست، سزاوار تو است. سپس بدی در آخرت شایسته توست، شایسته تو است. و تکرار برای تأکید است. گفته شده: دور باشی تو از خیرات دنیا و دور باشی از خیرات و خوبیهای آخرت. و بعضی گفته اند: سزاوار تو است ای ابو جهل آنچه که در جنگ بدر دیدی، پس سزاوار تو است آنچه در قبرت ببینی و آنچه در قیامت خواهی دید و برای همین «ثمّ» داخل نمود و گفت: «ثم فاولی لک فی النّار» سپس سزاوار توست آنچه در آتش خواهی دید. (2)

1- . مجمع البیان 10 : 392
2- . مجمع البیان 10 : 401

و در باره این فرموده خداوند «عَمَّ یَتَساءَلُونَ» گوید: اصل آن «عمّا» بوده است. مفسّرین گفتهاند: هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مبعوث گردید و ایشان را به توحید و یکتایی خدای تعالی و به زنده شدن بعد از مرگ خبر داد و بر ایشان قرآن تلاوت نمود. مشرکین در میان خود شروع به سؤال و جواب کردند و یعنی به طریق انکار و تعجّب از خودشان میپرسیدند و میگفتند: محمّد چه چیز آورده و چه چیز بر او نازل شده است؟ پس خداوند تعالی نازل فرمود: «عَمَّ یَتَساءَلُونَ» یعنی از کدام چیز از هم میپرسید. و مقصود، بزرگداشت قصّه است. سپس ذکر فرمود که سؤال و جواب و پرسشهای آنها از چیست و فرمود: «عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» و آن قرآن است. و گفته شده: یعنی خبر روز قیامت. و گفته اند: هر آنچه در اصول دین که در باره آن اختلاف نظر داشتند. (1)

میگویم: در ادامه در روایتهای بسیاری خواهد آمد که این آیه در باره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و در باره این فرموده خداوند «قُتِلَ الْإِنْسانُ» گوید: یعنی معذّب و ملعون باد انسان و آن اشاره به هر کافر و ناسپاسی است. و گفته شده: آن شخص امیّه بن خلف (از سران قریش) است. و بعضی گفته اند: آن عتبه بن ابی لهب است که گفت: من کافر به پروردگار نجم و ستاره ام وقتی که فرود آمد. «ما أَکْفَرَهُ» یعنی چه اندازه کفر او سخت و چه اندازه گمراهی او آشکار است. و گفته شده: ما استفهامیّه است. یعنی چه چیز او را کافر نمود و موجب کفر او شد. پس مثل اینکه گفته است اینجا چیزی نیست که موجب کفر او شده و او را به کفر بخواند. پس چه چیز او را به سوی کفر فراخواند با و جود اینکه نعمتهای خداوند بر او فراوان بوده است. «مِنْ أَیِّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ» لفظ آن استفهام و معنایش تقریر و بیان است و بعضی گفته اند: معنایش این است چرا به اصل و ریشه خلقتش نمینگرد که خدا او را از چه چیز آفریده تا او را دلالت و رهبری به یکتایی خدای تعالی کند؟ «مِنْ نُطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ» در چند مرحله او را آفرید: از نطفه سپس علقه تا آخر خلقتش و بر اندازه معلومی از درازی، و

1- . مجمع البیان 10 : 421

کوتاهی و شنوایی و بینایی و حواس او و اعضاء او و مدّت عمر او و مقدار روزی او و تمام احوال او. «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ» یعنی راه خروج از شکم مادرش، یا راه خیر و شرّ. «كَلَّا» یعنی حقّا «لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ» از اخلاص عبادتش، و حقّ خدای تعالی که بر اوست علی رغم بسیاری نعمتهای او، ادا نکرد. (1)

و در باره این فرموده خداوند «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» میگوید: یعنی قرآن گفته فرستاده بزرگواری است بر پروردگارش و او جبرئیل علیه السّلام است. و آن کلام خدای تعالی است که بر لسان او نازل کرده است سپس جبرئیل را تعریف کرده و فرمود: «ذِی قُوَّةٍ» یعنی در آنچه تکلیف به او شده و به آن مأمور گردیده از علم و عمل و تبلیغ رسالت توانمند است. و بعضی گفته اند: صاحب قدرت در نفس خود میباشد. «عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَكِينٍ» یعنی نزد خداوند صاحب عرش، متمکّن است و دارای جایگاه والایی است. «مُطاعٍ ثَمَّ» یعنی در آسمان فرشتگان او را اطاعت میکنند. گویند: از اطاعت فرشتگان به جبرئیل علیه السّلام این است که او خازن بهشت را شب معراج امر کرد تا درهای بهشت را برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم باز کرد تا داخل آن شده و دید آنچه در بهشت بود، و مالک دوزخ را امر کرد پس درِ جهنّم را برای او گشود تا به آن نگریست. «أَمِينٍ» یعنی بر وحی و رسالات خدا به سوی انبیاء و پیامبران امین است. و در حدیث آمده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به جبرئیل علیه السّلام فرمود: چقدر خداوند تو را نیکو ستوده است. «ذِی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» پس قوّه و نیروی تو چه اندازه و امانت تو چه بوده است؟ گفت: در باره قوّت و توانم اینکه خدا وند مرا به سوی شهرهای قوم لوط که چهار شهر بود و در هر شهر غیر از زنها و بچهها شهر چهار صد هزار جنگجو بود، برانگیخت. پس آن را از پائین ترین زمین (یعنی از اعماق زمین) کنده و برداشتم تا اهل آسمان صدای خروس و مرغان و زوزه سگان آنها را شنیدند. پس آنها را سرنگون و وارونه افکندم. و امّا در باره امانت من اینکه من امر به چیزی نشدم که آن را به غیر از اهلش و صاحبش بدهم. سپس خداوند سبحان جماعت کفّار را مخاطب

1- . مجمع البيان 10 : 438 - 439

قرار داده و فرمود: «وَ ما صاحِبُکُمْ» کسی که شما را به سوی خدا دعوت میکند. «بِمَجْنُونٍ» مجنون کسی است که بر عقلش پرده ای باشد که درک و احساس امور را بر آنچه هست نکند. «وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ» یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله جبرئیل علیه السّلام را دید بر صورتی که خدای تعالی او را به آن آفریده در جایی که خورشید طلوع میکند و آن افق اعلی از طرف مشرق است. «وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ» اهل بصره به جز سهل و ابن کثیر و کسائی با ظاء قرائت کردهاند و دیگران با ضاد. بنا بر قرائت اول یعنی: بر وحی خدای تعالی و آنچه او را از اخبار غیبی خبر میدهد متّهم نیست. و بنا بر قرائت دوم بدین معنا است که او در رسانیدن آنچه از خدا به او اعلام شده بخیل نیست. «وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شَیْطانٍ رَجِیمٍ» یعنی قرآن گفته و قول شیطان رجیم که به او القاء کرده باشد نیست چنانچه مشرکین میگویند: شیطان به او القاء میکند همانطوری که به کاهنان و جادوگران القاء میکند. «فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ» پس کدام راه را که از این راه روشن تر باشد و برای شما آشکار کردم می پیمائید. یا بدین معنا که شما از این قرآن به کجا عدول میکنید. «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ» یعنی نیست قرآن مگر موعظه و تذکّر برای مردم. «لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَسْتَقِیمَ» برای کسی که از شما میخواهد بر امر خدا و طاعت او مستقیم باشد. (1)

و در باره این فرموده خداوند «ان الذین اجرموا» گوید: یعنی کفار قریش و مجرمان آنان همچون ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و دوستان آنان. «کانوا من الذین آمنوا» یعنی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مثل عمّار و خبّاب و بلال و دیگران. «یضحکون» بر طریق استهزاء به آنان، و به تمسخر گرفتن آنان در دنیا، یا اینکه به خاطر اینکه روز قیامت را انکار میکردند از جدیت و کوشش مسلمانان در عبادت میخندیدند. یا بدین جهت بوده که مردن عوام را به این وهم بیندازند که مسلمانان بر باطل هستند. «و إذا مرّوا» یعنی هرگاه مومنان بر آن دسته مشرگان گذر میکردند. «بهم یتغامزون» یعنی برخی از آنان از روی تمسخر با چشم و ابرو به برخی دیگر اشاره میکردند. وگفته شده: این آیه در شأن علی بن ابی

1- . مجمع البیان 10 : 345 - 347

طالب علیه السلام نازل شده و این در وقتی بود که آن حضرت در میان جمعی از مسلمین نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد. پس منافقین به او مسخره کرده و خندیدند و با چشم و ابر و اشاره کردند. سپس به سوی یاران و هم کیشان خود برگشته و گفتند: ما اصلع (یعنی علی بن ابی طالب) را دیدیم و بر او خندیدیم. قبل از آنکه علی علیه السّلام با اصحابش به پیامبر صلّی اللّه برسند آیه نازل شد. «فکهین» یعنی هر گاه این کافران به نزد خانواده خود بازمیگشتند از آنچه که آنان در آن به ذکر آنها شوخی میکردند، در شگفت بودند. «و ما ارسلوا علیهم حافظین» یعنی این کافران فرستاده نشدهاند که نگهبان مؤمنان باشند و مکلّف نشدهاند که اعمال آنان را حفظ کنند. (1)

در باره این فرموده خداوند «سنقرئک فلا تنسی» بیضاوی گوید: یعنی بر زبان جبرئیل بر تو قرائت میکنیم یا اینکه تو را با الهام قرائت، قاری قرار خواهیم داد پس هرگز نیروی حفظ کردن را فراموش نکن. «الا ما شاء الله» فراموشی آن با منسوخ شدن تلاوت آن است. و گفته شده: مقصود از آن کم شدن، یا نفی کلّی فراموشی است. «إنّه یعلم الجهر و ما یخفی» یعنی احوال آشکار و پنهان شما. یا مقصود قرائت بلند تو با جبرئیل، و آنچه که از ترس فراموشی تو را بدان فرا میخواند، پس از میان باقی گذاشتن و فراموش کردن هر کدام را که به صلاح شماست را میداند. «و نیسّرک للیسری» یعنی راه آسانی را در حفظ وحی و دینداری برای تو هموار میکنیم، و توفیق پیمودن آن را به تو میدهیم و به خاطر همین نکته مهم فرمود: «نیسّرک» و نفرمود: «نیسّر لک» که عطف بر «سنقرئک» شود. «إنّه یعلم» جمله معترضه است. «فذکّر» یعنی پس از آنکه امر رسالت برایت برقرار و پابرجا شد. «إن نفعت الذکری» چه بسا این جمله شرط پس از تکرار تذکیر و حصول یأس و ناامیدی از جانب برخی مردم، آمده است تا خود را خسته نکند و بر آنان افسوس و حسرت نخورد، یا به جهت نکوهش افراد تذکیر داده شده، و بعید بودن تاثیر ذکر و یادآوری در آنان باشد، یا برای آگاهی دادن از این باشد که تذکیر، هنگامی که واجب میگردد

1- . مجمع البیان 10 : 456 - 458

که نفع و سود بردن از آن پنداشته شود و به همین خاطر پیامبر امر شده که از کسانی که روی گردانی کردند، اعراض کند. «سیذکّر من یخشی» یعنی کسی که از خداوند بترسد از آن پند و سود میبرد. «و یتجنّبها الکبری» یعنی از ذکر دوری میگزینند. «الاشقی» کافر. چرا که کافر از فاسق نگون بختتر است. یا اینکه بدبختترین کافران باشد به این جهت که در کفر غوطهور شده است. «الذی یصلی النار الکبری» یعنی آتش دوزخ. «ثمّ لا یموت فیها» نمیمیرد تا بتواند استراحت کند. «و لا یحیی» یعنی زندگیای که بتواند از آن سود ببرد ندارد. (1)

«لست علیهم بمصیطر» یعنی بر آنان تسلط نمییابی. «الا من تولّی و کفر» اما هر کس پشت کرده و کفر بورزد. «فیعذّبه الله العذاب الاکبر» یعنی عذاب آخرت. و گفته شده: به جمله پیشین متصل است زیرا جهاد با کافران و کشتن آنان، همان تسلّط یافتن است و گویی آنان را در دنیا به جهاد و مبارزه، و در آخرت به عذاب وعده داده است. و گفته شده: این عبارت استثنایی از کلمه «فذکّر» است. «إنّ الینا ایابهم» یعنی بازگشت آنان به سوی ماست. «ثم انّ علینا حسابهم» در محشر حساب آنها بر عهده ماست. (2)

«لا اقسم بهذا البلد» خداوند سبحان به مکه سوگند یاد کرده و سوگند را مقید به ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده است، که بیانگر فضیلت و برتری فراوان آن حضرت است و این را میرساند که ارزش و شرافت مکان به ارزش و شرافت مردم آن مکان است. و گفته شده: حلالی است که برای تو میسر شده است. «و والدٍ» یعنی آدم یا ابراهیم علیه السلام. «و ما ولد» یعنی نوادگان او یا مقصود محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. «فی کبد» یعنی رنج و مشقّت. و این عبارت دلداریای برای پیامبر است از رنج و سختیهای که از طرف قریش دامنگیر آن حضرت شد. و ضمیر در «أیحسب» به برخی از کافران برمیگردد که پیامبر رنج بیشتری از آنان دید، یا مرجع ضمیر کسانی هستند که به توان و نیروی خویش مغرور میشوند مانند ابی اشدّ بن کلدۀ بود که در زیر پاهایش پوستی عکاظی پهن میکرد و ده نفر آن را از

1- . انوار التنزیل 2 : 598 - 599
2- . انوار التنزیل 2 : 600 - 601

زیر او میکشیدند، پوست قطعه قطعه میشد اما پاهای او نمیلغزید. یا مقصود هر کدام از آن کافران است، و یا مقصود انسان است. «أن لن یقدر علیه احد» که از او انتقام بگیرد. «یقول» یعنی در آن هنگام گوید: «أهلکت مالاً لبداً» یعنی اموال بسیار. و مقصود اموالی است که در راستای بدنام کردن پیامبر و فخرورزی و دشمنی با آن حضرت تباه کرده است. «أیحسب أن لم یره احد» یعنی در هنگامی که انفاق میکند، یا پس از آن، و در باره آن از او پرسش میشود. (1)

طبرسی گوید: گفته شده: آن شخص حارث بن نوفل بن عبد مناف بود. و از این قرار بود که او گناهی مرتکب شد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فتوا خواست و پیامبر او را امر کرد که کفّاره بدهد. پس او گفت: از وقتی وارد دین محمد شدم مالم در کفارات و صدقات تمام شد. این قول از مقاتل نقل شده است. (2)

«اقرأ باسم ربّک» یعنی قرائت قرآن را با اسم او یا با استعانت از او آغاز کن. و گفته شده: باء زائده است، یعنی بخوان نام پروردگارت را که همه چیز را آفرید. «خلق الانسان من علق» علق جمع «علقهٔ» است. «اقرأ» تکراری برای مبالغه است. یا اینکه اقرأ اول خواندن مطلق است و اقرأ دوم برای تبلیغ است، یا خواندن در نماز است. و چه بسا از این جهت باشد که هنگامی که به پیامبر گفته شد: به نام پروردگارت بخوان، فرمود: من خواننده نیستم. پس گفته شد: «إقرأ و ربّک الاکرم» یعنی خداوندی که در کرم و بخشش بر هر کریم بالاتر است. «الذی علّم بالقلم» یعنی نوشتن با قلم را آموخت. «علّم الانسان ما لم یعلم» با آفرینش نیروها و برپایی دلائل و فرستادن آیات، پس خواندن را به تو میآموزد هر چند خواننده نباشی. بیشتر مفسران بر این باورند که این سوره اولین سورهای از قرآن است که نازل شد و اولین روزی که جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد در حالی که آن حضرت در غار حراء بود، پنج آیه از این سوره را به او آموخت. و گفته شده: اولین سوره، سوره مدّثر بوده و گفته شده: سوره حمد است.

1- . انوار التنزیل 2 : 604
2- . مجمع البیان 10 : 493 - 494

«لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب» یعنی یهودیان و مسیحیان. و «المشرکین» یعنی بتپرستان. «منفکّین» از دین خود دست بردار نبودند. «حتّی تأتیهم البیّنهٔ» یعنی رسول خدا یا قرآن. «رسول من الله» خود این کلمه بدل برای «البیّنهٔ» است، یا اینکه با تقدیر مضاف یا با تقدیر مبتدا بدل است. «یتلو صحفاً مطهّرهٔ» صفت یا خبر برای آن است. و هر چند رسول درس ناخوانده است اما هنگامی که چیزی مانند آنچه در صحیفهها آمده را تلاوت کرده، همچون کسی است که آن را تلاوت نموده است، و گفته شده مقصود از آن جبرئیل است و پاک بودن صحیفهها به این معنا است که باطل بدان راه نمییابد و جز پاکان کسی بدان دست نمییازد. «فیها کتب قیّمهٔ» نوشتههای راستین که از حقّ سخن میگوید. «و ما تفرّق الذین اُوتوا الکاب» از دینی که بر آن بودند دستخوش پراکندگی نشدند به این صورت که برخی از آنان ایمان آورده و برخی دیگر کافر شوند. «الا من بعد ما جاءتهم» مگر پس از آنکه بشارت بدان در کتابهایشان و بر زبان پیامبرانشان آمد، پس حجّت و برهان، بر آنان برپا داشته شد.

در باره این فرموده خداوند «وحلهٔ الشتاء» طبرسی گوید: قریش در هر سال دو سفر داشتند: سفری در زمستان که به یمن میرفتند زیرا آنجا منطقه گرمسیر بود. و سفری در تابستان به شام میرفتند که سرزمینی سردسیر بود و اگر این دو سفر نبود برای آنها امکان نداشت که در حرم و مکه اقامت نمایند. و گفته شده: هر دو سفر به شام بوده، اما سفر زمستانی در دریا و ایله برای گرم شدن و سفر تابستانی به سوی بصری و اذرعات شام بود برای هواخوری.(1)

و در باره این فرموده خداوند «أرأیت الذی یکذّب بالدین» گوید: یعنی کسی که پاداش و حسابرسی قیامت را تکذیب میکند. کلبی گوید: این آیه در باره عاص بن وائل سهمی نازل شد. و سدی و مقاتل گفتهاند: در باره ولید بن مغیرهٔ نازل شد. ابن جریح گوید: در باره ابوسفیان نازل شد که در هر هفته دو حیوان میکشت و چون یتیمی نزد او میآمد با عصا او را میزد. و ابن عباس گوید: در باره مردی از منافقین

1- . مجمع البیان 10 : 545

نازل شد. «یدّع الیتیم» یعنی یتیم را با خشونت میراند. «و لا یحضّ علی طعام المسکین» یعنی مسکین را طعام نمیدهد و در وقت تنگی و ناتوانی خود، دیگران را به این کار تشویق نمیکند. (1)

میگویم: در کتاب احتجاج اسباب نزول سوره حجد را بیان کردیم.

طبرسی گوید: سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از صفا بالا رفت و فرمود: یا صباحاه (به فریاد برسید). مردم قریش گرد آمدند و به آن حضرت گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: اگر به شما بگویم دشمنی صبح یا شام به شما حمله میکند آیا مرا تصدیق میکنید؟ گفتند: آری. فرمود: بدایند که من شما را از عذاب سختی که پیشرو دارید انداز میدهم. ابولهب گفت: نابود باشی باری این همه ما را فرا خواندی؟ پس خداوند این سوره را نازل کرد: «تبّت یدا ابی لهب» یعنی هر دو دست ابولهب زیانکار باد یا به این معنی که دو دست او از خیر تهی گردد. و او پسر عبدالمطلب و عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. «و امرأته» همسر او ام جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود. «حمّالهٔ الحطب» بن عباس گوید: او خار و خاشاک و بوتههای تیغدار را برداشته و بر سر آن حضرت میریخت تا هر وقت برای نماز بیرون رود به پای او فرو رفته و مجروح شود. در روایت ضحاک، ربیع بن انس گوید: او خار بر سر راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میافکند و آن حضرت بر آن قدم میگذاشت همانطور که یکی از شما بر حریر نرم قدم میگذارد. و ابن عباس گوید: او میان مردم سخنچینی میکرد و بین آنان دشمنی میانداخت و آتش جنگ را برمیافروخت چنانچه آتش هیزم را روشن میکند و آن را آتش میزند. از این رو سخن چینی را «حطب» (هیزم) نامیدند. و برخی گفتهاند: بدین معناست که او حمل کننده گناهان است. «فی جیدها حبلٌ من مسد» یعنی ریسمانی از لیف خرما. در حقیقت این توصیف به جهت پست و تحقیر کردن او بوده است. و برخی گفتهاند: ریسمانی که زبری لیف خرما و سوزش آتش و سنگینی آهن را دارد که در گردنش آویخته میشود تا بر عذاب او بیفزاید. و این

1- . مجمع البیان 10 : 547

عباس گوید: در گردن او زنجیری از آهن با طول هفتاد زراع است که از دهانش داخل، و از مقعد او خارج میشود و دور گردنش در آتش پیچیده میشود. و زنجیر را مسدّ مینامند از این جهت که «ممسودهٔ» یعنی بافتهشده است. سعید بن مسیب گوید: ام جمیل یک گردنبند قیمتی از جنس جواهر داشت و گفت: آن را در دشمنی محمد صرف میکنم. پس آن گردنبند در روز قیامت عذابی بر گردن او خواهد بود. از اسماء دختر ابوبکر روایت شده که گوید: هنگامی که این سوره نازل شد ام جمیل دختر حرب که عوراء نام داشت فریاد و جوش و خروشی راه انداخته بود و در دستش سنگ بزرگی بود و میگفت:

از آن شخص نکوهیده ابا کردیم و از دینش خشم گرفتیم و از اوامر او سرکشی کردیم.

در این هنگام حضرت رسول در مسجد نشسته بود، و ابو بکر هم در خدمت آن حضرت بودند هنگامی که ابو بکر چشمش به امّ جمیل افتاد عرض کرد: یا رسول اللّٰه، امّ جمیل به طرف ما می آید و من میترسم از طرف او به شما آسیبی برسد، حضرت فرمود: او مرا نخواهد دید، در این وقت پیامبر چند آیه از قرآن را خواندند و به کلام خدا پناهنده شدند، و از جمله آیاتی که قرائت فرمودند این آیه شریفه بود: «وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً.» (1) {و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم} در این هنگام امّ جمیل آمد نزد ابو بکر توقف کرد ولی حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله را ندید و گفت: یا ابا بکر به من اطلاع دادند که دوست تو مرا هجو کرده است، ابو بکر گفت: به پروردگار کعبه سوگند دوست من تو را هجو نکرده است، وی پس از این گفتار از نزد ابو بکر رفت و میگفت: قریش میداند که من دختر رئیس آنها هستم. و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند سبحان آنان را از من برگردانید و آنها مذمّم را نکوهش میکنند و من محمّد هستم. (2)

1- . اسری / 45 - 46

2- . مجمع البیان 10 : 559 - 560

میگویم: تفسیر سوره علق در باب عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان شد.

1. کمال الدین: داود بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام در زمان غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه آن حضرت بود و کسی از آن خبر نداشت. (1)

2. کمال الدین: محمّد بن علیّ حلبیّ از امام صادق علیه السّلام روایت میکند که فرمود: رسول خدا پنج سال در مکّه مختفی و خائف و نهان بود و امرش را اظهار نمی کرد و تنها علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام همراه او بودند، سپس خدای تعالی فرمان داد که رسالتش را آشکار کند و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ظهور کرد و امرش را آشکار فرمود. (2)

غیبۀ طوسی: از سعد همین حدیث روایت کرده است. (3)

3. کمال الدین: در روایت دیگری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه سال در مکه پنهان ماند و دعوتش را آشکار نکرد. (4)

4. کمال الدین: عبیدالله حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از آنکه وحی بر او نازل شد سیزده سال درنگ کرد که سه سال آن را مختفی و خائف بود و ظاهر نمی شد تا آنکه خدای تعالی فرمان داد که رسالتش را آشکار کند و در این هنگام دعوت را اظهار کرد. (5)

غیبۀ طوسی: از سعد همین روایت نقل شده است. (6)

5. خصال: برخی اصحاب ما از امام صادق علیه السلام روایت کردهاند که فرمود: ابلیس چهار بار شیون کرد. نخستین بار روزی بود که به او لعنت شد و دیگر زمانی که به زمین فرود آمد و دیگر وقتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس از

-1 . کمال الدین : 197
-2 . کمال الدین : 197

3- . غيبة طوسى : 216 - 217
4- . كمال الدين : 117
5- . كمال الدين : 117
6- . غيبة طوسى : 217

مدتی که پیامبر نیامده بود به پیامبری مبعوث گردید و دیگر زمانی که سوره فاتحه نازل شد و او دو بار شاد شد، زمانی که آدم از آن درخت خورد و زمانی که او از بهشت فرود آمد. (1)

توضیح: «الرنّهٔ» یعنی فریاد و شیون. و «النخیر» یعنی صدا بیرون آوردن از بینی.

6. علل الشرایع: ربیعه بن ناجد نقل کرده که مردی به علی علیه السّلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین چرا شما از پسر عموی خود (یعنی پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله) ارث بردید ولی عموی شما از ایشان ارث نبرد؟ حضرت فرمودند: ای مردم گوشهای خود را باز کنید و کلام مرا بشنوید: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله ما فرزندان عبد المطّلب را در خانه مردی از خودمان - یا فرمودند در خانه مردی که بزرگتر ما محسوب می شد - جمع نمود، بعد یک مدّ و نیم طعام با قدحی که به آن غمر می گفتند طلب نموده و از ما پذیرایی نمود ما طعام را خورده و شراب را آشامیدیم ولی بعد از دست کشیدن از غذا و شراب، طعام و آب همچنان باقی مانده بود گویا کسی از آن چیزی تناول نکرده است در حالی که بین ما کسی بود که یک بزغاله را تناول نموده و یک ظرف شانزده رطلی از آب را می آشامید. باری رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند: حال که این صحنه را مشاهده نمودید کدام یک از شما با من بیعت می کند که برادر و وارث و وصیّ من باشد؟ من از جا برخاسته در حالی که از همه کوچک تر بودم عرض کردم: من. پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند: بنشین. سپس کلام خود را سه بار تکرار نموده و در هر بار من از جا برخاسته و عرض کردم: من حاضرم. ولی آن حضرت هر بار فرمودند: بنشین تا بالاخره در نوبت سوّم که من اظهار آمادگی کردم نبیّ اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله با من دست داده و پیمان و عهد بست از این رو فقط من وارث آن حضرت بوده نه عمویم. (2)

1- . خصال 1 : 126

2- . علل الشرایع : 67 - 68

توضیح: «الغمر» با ضمه غین و فتحه میم به معنای کاسه بزرگ است. و «الفرق» با فتحه و گاهی با حرکت حروف: پیمانهای معادل شانزده رطل است.

7. علل الشرایع: عبد اللّٰه بن حارث بن نوفل از علیّ بن ابی طالب علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که آیه شریفه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» (بترسان قوم مخلص خود را). نازل شد رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرزندان عبد المطلب را که در آن روز چهل مرد با یک نفر زیاده یا کم بودند دعوت نمود و به آنها فرمود: کدام یک از شما حاضرید برادر و وصیّ و وارث و وزیر و جانشینم پس از من در بین خویش باشید؟ نبیّ اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله این کلام را به یک یک ایشان عرضه داشت و آنها ابا ورزیده و نمی پذیرفتند تا به من رسیدند، من عرض کردم: من حاضرم ای رسول خدا. رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ای فرزندان عبد المطلب، این برادر و وارث و وصیّ و وزیر و جانشین من بین شما پس از من می باشد. آن جماعت برخاستند در حالی که بعضی به روی برخی می خندیدند به ابو طالب گفتند: به تو امر نمود که فرمان این جوان را شنیده و اطاعت کنی. (1)

میگویم: سید نیز در «الطرف» با اسنادش از اعش همین حدیث را روایت کرده است. (2)

8. تفسیر قمی: علی بن عقبه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: شیطان دو بار ناله سر داد، آن گاه که خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را پس از مدتی که پیامبری نیامده بود به پیامبری برانگیخت و هنگامی که سوره حمد نازل شد. (3)

9. تفسیر قمی: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده که فرمود: آیه: «حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا» یعنی چشمه ای «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ» یعنی باغ و بوستانی «مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيرًا» یعنی از آن چشمه ها «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاء كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا» زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله

1- . علل الشرایع : 68

2- . الطرف : 7
3- . تفسير قمی : 26

[به آنها] فرموده بود: پاره ای از آسمان سقوط خواهد کرد، زیرا خداوند فرموده: «وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»(1)

{و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: «ابری متراکم است.» } و آیه: «أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلآئِكَةِ قَبِيلاً» و القَبیل یعنی کثیر و زیاد، «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ» یعنی مُزیّن به طلا، «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاء وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ» در آن نوشته شده: از سوی خدا به عبد الله بن ابی امیّه که محمد راستگو است، و من او را مبعوث کرده ام و همراه او چهار تن از ملائکه می آیند تا شهادت دهند خدا این نامه را نوشته است. و خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إَلاَّ بَشَرًا رَّسُولاً.» (2)

میگویم: به زودی در باب مربوط به فتح مکه ضرح و توضیح این روایت خواهد آمد.

10. تفسیر قمی: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»(3) {پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب، که ما [شرّ] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد. } این آیه، سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام روز سه شنبه اسلام آورد، سپس خدیجه بِنت خُوَیلِد، همسر پیامبر، اسلام را پذیرفت. ابو طالب همراه جعفر نزد پیامبر آمد و دید حضرت نماز می خواند و علی علیه السلام کنار او ایستاده است. به جعفر گفت:

1- . طور / 44

2- . تفسیر قمی : 388 - 389 و دیگر آیات ذکر شده در سوره اسراء آیات 90 تا 93 آمده است که ترجمه آن به شرح زیر است: { و گفتند: «تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی، یا چنان که ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر [ما حاضر] آوری، یا برای تو خانه ای از طلا [کاری] باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو [هم] اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را

بخوانیم.» بگو: «پاک است پروردگار من، آیا [من] جز بشری فرستاده هستم؟» }
3- . حجر / 94 - 95

کنار پسر عمویت نماز بگزار. جعفر سمت چپ ایستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله میان علی علیه السلام و جعفر قرار گرفت. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند و علی علیه السلام و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه به حضرت اقتدا می کردند. بعد از سه سال خداوند فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ». آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می کردند، پنج نفر بودند: ولید بن مُغیره، عاص بن وائل، اسود بن مُطَّلِب و اسود بن عبد یَغُوث و حارث بن طُلاطِله خُزاعی.

میگویم: سپس حدیث را تا پایان اخبار مربوط به هلاک استهزاء کنندگان بر منوالی که در بابهای معجزات ذکر کردیم، آورده است و سپس گوید: سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و بر روی سنگی ایستاد و فرمود: ای قریشیان! ای عرب! از شما می خواهم که شهادت دهید معبودی جز الله وجود ندارد و من فرستاده و پیامبر اویم، بت ها و هر چه را شریک خدا می دانید، رها کنید و خواسته و فرمان مرا بپذیرید تا بر همه عرب مسلط شوید و عجم تابع و مطیع شما شود و شما در بهشت هم پادشاهی کنید. قریشیان خندیدند و او را مسخره کردند و گفتند: محمد بن عبد الله، دیوانه و مجنون شده است، اما به خاطر موقعیت و جایگاه ابو طالب، جرأت و جسارت بیشتری نکردند، قریشیان نزد ابو طالب رفتند و گفتند: ای ابو طالب! برادرزاده تو، عقیده و باورهای ما را احمقانه می داند و به بت ها و معبودان ما دشنام و نفرین می گوید و جوانان ما را فاسد می کند و اجتماع ما را پراکنده و متفرق می سازد. اگر فقر او را به این کار واداشته، مالی برای او جمع می کنیم تا ثروتمندترین شخص قریش بشود و هر زنی را که بخواهد به عقد او درمی آوریم. ابو طالب از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای پسر برادرم! این حرف ها که می گویی چیست؟ فرمود: این دین خداست که خدا آن را برای پیامبران و فرستادگان خود پسندیده، خداوند مرا به پیامبری به سوی مردم فرستاده است. ابو طالب گفت: قوم تو، قریش پیش من آمده بودند و از من خواستند تا به تو بگویم آنها را رها کن و به حال خود بگذار، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو جان نمی توانم با خواسته خدا مخالفت کنم. ابو طالب دیگر چیزی نگفت. قریشیان دوباره نزد ابو طالب جمع شدند

و گفتند: تو بزرگ ما هستی؛ محمد را به ما واگذار تا او را بکشیم و در ازای آن، تو پادشاه و سلطان ما باش، ابو طالب قصیده ای طولانی در جواب آنها سرود که برخی از ابیات آن چنین است:

چون دیدم که هیچ دوستی و محبتی برای قریش باقی نمانده و همه پیوندها و دستاویزها را گسسته اند.

دروغ می گویید، به خدای کعبه سوگند! محمد خوار و مقهور نمی شود، هنوز ما پیشاپیش او با شمشیرها و نیزه ها نجنگیده ایم.

تنها در صورتی دست از او برمی داریم که در اطراف او به خاک افتاده و کشته شده و زنان و فرزندان را فراموش کرده باشیم.

وقتی همه قریش در قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجماع کردند و پیمان نامه ای لازم الاجرا نوشتند، ابو طالب، بنی هاشم را جمع کرد و آنها را به کعبه و رکن و مقام و مشعر سوگند داد که اگر خاری به پای محمد صلی الله علیه و آله خلید، همه شما به حمایت از او بیایید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله را به شِعب بُرد و چهار سال شب و روز، شمشیر به دست بالای سر حضرت مواظب او بود. وقتی از شعب بیرون آمدند، ابو طالب وفات یافت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دائماً می گفت: ای عموجان فدایتان شوم! نزد ابو طالب آمد و گفت: «ای عموجان کودکی را تربیت کردی و یتیمی را کفالت نمودی؛ خداوند به جای من پاداش نیک و خیر به تو عطا کند، کلمه ای را بگو تا به واسطه آن نزد خداوند برایت شفاعت کنم» (1)روایت شده است که ابو طالب تا پیامبر صلی الله علیه و آله را راضی نکرد از دنیا نرفت. (2)

توضیح: جزری گوید: «یبزی» یعنی چیره و مغلوب میسازد. و مقصود «لا یبزی» بوده که «لا» در جواب قسم حذف گردیده است. و آن مقصود بوده است، یعنی مغلوب و چیره نمیشود و به خاطر او نمیجنگیم و از او دفاع نمیکنیم. و فلان

1- . شیعه دوازده امامی بر این باورند که ابوطالب مؤمن بود اما از قومش میترسید و دینش را پنهان کرد.

2- . تفسير قمى : 354 - 355

يناضل عن فلان: هرگاه از او دفاع کرده و بر او احتجاج کند و برایش عذر بیاورد و از وی رفع اتهام کند.

11. تفسیر قمی: آیه «و أنذر عشیرتک الأقربین» گوید: نازل شد: «و رهطک منهم المخلصین» گوید: در مکه نازل شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی هاشم را جمع نمود، و آنها چهل مرد بودند و هر کدامشان توانایی داشتند که یک گوسفند جوان و یک مشک آب بخورند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غذایی اندک برایشان فراهم آورد و آنها از آن خوردند و سیر گشتند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: چه کسی وصی و وزیر و جانشین من میگردد؟. پس ابو لهب با تاکید گفت: محمد شما را جادو کرده است. در روز دوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که به مانند دیروز شیر و غذایی فراهم گردد و آن گاه به آنان شیر نوشاند تا این که سیر گشتند و سپس به آنها فرمود: کدام یک از شما وصی و وزیر و جانشین من می گردد؟ باز ابو لهب با تاکید گفت که محمد شما را جادو کرده و همگی پراکنده شدند. در روز سوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که به مانند دو روز قبل عمل شود و سپس به آنان شیر نوشاند و گفت: کدام یک از شما وصی و وزیر می گردد و وعده های مرا به انجام می رساند و دینم را ادا می کند. سپس علی علیه السلام که سن و سال و دارایی اش از همه کمتر بود و ساق های پاهایش از همه آنها نازک تر بود، به پا خواست و گفت: «من، ای رسول خدا» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو همان فرد هستی. (1)

12. تفسیر قمی: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ»، این آیه وقتی در مکّه نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خویش را آشکار کرد و قریشیان نزد ابو طالب گرد آمدند و گفتند: ای ابو طالب! این عموزاده تو ما را بیخرد خوانده و خدایان ما را ناسزا گفته و جوانان ما را به تباهی کشانده و جمع ما را پراکنده کرده است. اگر تهیدستی، او را به چنین کاری وامیدارد، ما چنان ثروتی به او میدهیم که

1- . تفسیر قمی : 474

بینیازترین مرد قریش شود و او را فرمانروای خود می کنیم. ابو طالب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این سخن آگاه ساخت. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من گذارند، من آن را نمیخواهم، بلکه می خواهم سخنی به من بدهند (بگویند) که با آن بر عرب فرمانروا میشوند و عجم به فرمانشان در میآید و پادشاهان آخرت خواهند شد. ابو طالب، این سخن به آنها رساند و آنها پذیرفتند و گفتند: فقط ده کلمه. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: تَشهَدونَ أن لا إله إلاّ الله و أنّی رسولُ اللهِ (گواهی دهید که هیچ خدایی جز الله نیست و من فرستاده اویم). گفتند: سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟! پس خداوند متعال نازل فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا»(1) تا آن جا که فرمود: «إِلَّا اخْتِلَاقٌ»، یعنی دیوانگی.(2)

13. تفسیر قمی: حفص گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص! هر که صبر می کند، کم صبر کرده است و هرکه بی تابی کند، کم بی تابی کرده است. سپس فرمود: بر تو است که در همه امور صبر کنی، زیرا که خداوند، محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد را مبعوث کرد و به او دستور داد که صبر و ملایمت را پیشه خود سازد. و فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً»(3)

{و بر آن چه می گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر} و فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ»(4)

{و نیکی با بدی یکسان نیست. (بدی را) آن چه خود بهتر است دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می گردد} پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبر کرد تا این که تهمتهای بزرگی را به او نسبت داده اند، ایشان به

1- . مزمل / 10
2- . تفسیر قمی : 561 - 562
3- . مزمل / 10

4- . فصلت / 34

تنگ آمد و خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمَا یَقُولُونَ»(1) {و قطعا می دانیم که سینه تو از آن چه می گویند، تنگ می شود}. او را تکذیب کردند و به او تهمت زدند و به خاطر این غمگین شد و خدا این آیه را نازل کرد: «وَقَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیَاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ فَصَبَرُواْ عَلَی مَا کُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّی أَتَاهُمْ نَصْرُنَا»(2) {به یقین، می دانیم که آنچه می گویند تو را سخت غمگین می کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند. و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید.} و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را به صبر ملزم ساخته است، پس آنان شروع کردند به بدگویی و تکذیب خدای تبارک و تعالی؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من در مورد خود، خانواده و ناموسم صبر کردم، اما نمی توانم در رابطه با بدگویی به خدا صبر کنم. سپس خدا این آیه ها را نازل کرد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ»(3) {و در حقیقت، آسمانها و زمین و آن چه را که میان آن دو است، در شش هنگام آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم. و بر آن چه می گویند صبر کن}. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در همه احوال، صبر را پیشه خود ساخت. سپس در مورد ائمه از خاندانش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، بشارت داده است و به صبر توصیف شدند و فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ»(4)

{و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.} و آن گاه امام صادق علیه السلام فرمودند: (جایگاه) صبر نسبت به ایمان، مانند (جایگاه) سر در بدن است. پس خدا او را (به خاطر صبرش) مورد

1- . حجر / 97
2- . انعام / 33 - 34
3- . ق / 38 - 39
4- . سجده / 24

ستایش قرار داده است و این آیه را بر او نازل کرد: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِی إِسْرَآئِیلَ بِمَا صَبَرُواْ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَمَا كَانُواْ یَعْرِشُون»(1) {وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آن چه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند، ویران کردیم}. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (این آیه) آیه بشارت و انتقام است و خدا (به مسلمانان) اجازه داده است که مشرکان را هر جا که می یابند، بکشند. پس خدا آنان را به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستدارانش کشت و در اجر و پاداش صبرش تعجیل کرد، علاوه بر اجر و پاداشی که در آخرت برای او ذخیره کرده است. (2)

کافی: از اصبهانی همین حدیث روایت شده است. (3)

14. قصص الانبیاء: علی بن ابراهیم که از بزرگان روات و اصحاب امامیه است در کتاب خود گفته حضرت خاتم النبیین صلی اللّٰه علیه و آله هنگامی که به سی و هفتمین سال زندگی خود رسیدند، در خواب میدیدند که یکنفر نزد وی می آید و آن حضرت را به عنوان «رسول اللّٰه» خطاب می کند، و در میان کوهها گوسفندی را میچرانید که ناگهان مردی را دید که وی را مورد خطاب قرار داده و می گوید: یا رسول اللّٰه! حضرت فرمود: تو کیستی؟ گفت: من جبرئیل هستم خداوند مرا به سوی شما فرستاده تا شما را به عنوان رسالت برگزیند. پیامبر این موضوع را از مردم مخفی میداشت، در یکی از روزها جبرئیل نازل گردید و مقداری آب برای آن حضرت از آسمان آورد و گفت: یا محمّد برخیز از این آب وضو بگیر، جبرئیل در این هنگام به آن جناب آداب وضو و شستن دست و صورت از مرفق و مسح سر و پا تا کعبین، و همچنین سجود و رکوع را تعلیم کرد. هنگامی که پیامبر به چهلمین سال زندگی خویش رسید، روزی علی بن ابی طالب بر آن جناب داخل گردید، در حالی که وی به نماز مشغول بود، موقعی که چشمش بر پیغمبر افتاد، عرض کرد: یا ابا القاسم! این چه عملی است انجام میدهی؟ فرمود: این همان نماز است که خداوند مرا به انجام

1- . اعراف / 137
2- . تفسیر قمی : 184 - 185
3- . اصول کافی 2 : 88 - 89

آن امر فرموده است، حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله پس از این علی بن ابی طالب را به اسلام دعوت فرمود، علی علیه السّلام هم دعوت او را پذیرفت، و با آن حضرت به نماز پرداخت. در این هنگام خدیجه نیز اسلام اختیار کرده بود، و تنها او به همراه علی بن ابی طالب با پیغمبر نماز می خواندند و جز دیگری در آن روز نماز نمی خواند، چند روزی که از این قضیه گذشت ناگهان ابو طالب به اتفاق جعفر بر حضرت رسول وارد شدند در این وقت مشاهده کرد که رسول خدا و علی علیهما السّلام به خواندن نماز اشتغال دارند، ابو طالب به جعفر گفت: خود را به پسر عمویت نزدیک کن و با او نماز بگذار، جعفر نیز در یک طرف حضرت قرار گرفت. روزی پیامبر به یکی از بازارهای عرب بیرون شدند، و در آن جا زید را که جوان باهوشی بود دیدند، و او را برای خدیجه خریداری کردند، هنگامی که حضرت با خدیجه ازدواج فرمودند خدیجه این زید را به آن جناب بخشید، موقعی که پیامبر نبوت خود را اظهار داشت، پس از علی بن ابی طالب، زید به آن حضرت ایمان آورد، و بعد از این چهار نفر که عبارت از علی بن ابی طالب و جعفر و خدیجه و زید باشند با پیامبر نماز میگزاردند. (1)

توضیح: سخن او «صل جناح ابن عمّک» امر به این است که هر کس به دیگری وصل شود خداوند آنها را به هم وصل میکند. یعنی زمانی که علی علیه السلام در یک طرف پیامبر قرار گرفت به منزله یک بال بود، پس تو در طرف دیگر او قرار بگیر تا دو بالش کامل گردد. و ممکن است با تشدید باشد از «الصلاة» باشد و معنای اول آشکارتر است.

15. قصص الانبیاء: علی بن ابراهیم گفت: چون پس از آن، سه سال بر رسول خدا صلی اللهِ علیه و آله گذشت، خداوند بر او نازل فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»(2) {پس آن چه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب}، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت و بر حجر (در گوشه شمالی کعبه) ایستاد و فرمود: ای جماعت قریش و ای جماعت عرب! شما را به

1- . قصص الانبیاء : مخطوط
2- . حجر / 94

پرستش خداوند و کنار گذاشتن شریکها و بتها فرا میخوانم و شما را دعوت میکنم تا گواهی دهید هیچ خدایی جز الله نیست؛ چرا که من فرستاده خدا هستم. پس مرا اجابت کنید تا بر عرب فرمانروا شوید و عجم به فرمانتان درآید و پادشاهان بهشت شوید. آنها آن حضرت را ریشخند کردند و خندیدند و گفتند: محمّد پسر عبد الله دیوانه شده و او را با زبانهایشان آزردند. آن گاه ابو طالب به حضرت صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای برادر زاده! این چه کاریست؟ فرمود: ای عمو! این دین خداست که آن را برای فرشتگان و پیامبرانش برگزیده و دین ابراهیم و پیامبرانش پس از اوست، خداوند مرا برانگیخته و به سوی مردم فرستاده است. عرض کرد: ای برادر زاده! قوم تو این دین را از تو نمیپذیرند، از آنها دست بکش. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نمی کنم؛ چرا که خداوند مرا به این دعوت فرمان داده است. پس ابو طالب دیگر اصرار نکرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله همه وقت به دعوت روی میآورد و آنها را فرا میخواند و بر حذر میداشت، کسانی که خبر ظهور حضرت را از اهل کتاب شنیده بودند، اسلام آوردند. وقتی قریشیان آنان را دیدند که به اسلام میگروند، از این امر برآشفتند و نزد ابو طالب رفتند و گفتند: برادر زادهات را از ما بازدار؛ چرا که او ما را بیخرد خوانده و خدایان ما را ناسزا گفته و جوانان ما را به تباهی کشانده و جمع ما را پراکنده کرده است. و گفتند: ای محمد! ما را به چه فرا میخوانی؟ فرمود: به این که گواهی دهید هیچ خدایی جر الله نیست، و همه این شریکها را کنار بگذارید. عرض کردند: سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟! خداوند سبحان سخن آنان را حکایت کرد و فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» تا آن جا که فرمود: «بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ»(1) { و از اینکه هشداردهنده ای از خودشان برایشان آمده درشگفتند، و کافران می گویند: «این، ساحری شیّاد است. آیا خدایان [متعدّد] را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعاً چیز عجیبی است.» و بزرگانشان روان شدند [و گفتند:] «بروید و بر خدایان خود

-1 . ص / 4- 8

ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف [ما] ست. [از طرفی] این [مطلب] را در آیین اخیر [عیسوی هم] نشنیده ایم این [ادّعا] جز دروغ بافی نیست. } بار دیگر قریش نزد ابو طالب آمدند و گفتند: اگر برادرزاده ات از جهت فقر و ناداری این ادعا را میکند ما اموال و ثروت زیادی به او میدهیم تا وی از همه قریش ثروتش بیشتر باشد، ابو طالب به آن جناب گفت: قریش چنین پیشنهادی را میکنند، پیامبر فرمود: من به این اموال احتیاجی ندارم، آنان دین مرا بپذیرند تا پادشاه دنیا و آخرت گردند و عرب و عجم در برابر آنها خاضع شوند. پس از این هم متفرق شدند، و بار دیگر آمدند و گفتند: یا ابا طالب شما از رؤساء و مشایخ ما هستید، اینک برادرزاده جماعت ما را از هم متفرق میکند، ما اکنون حاضریم که زیباترین جوان قریش را که در صباحت و ملاحت نظیر ندارد و از نظر حسب و نسب نیز فوق العاده است یعنی عماره بن ولید به شما ببخشیم، و در مقابل آن برادرزاده ات محمّد را به ما بده تا او را بکشیم. ابو طالب گفت: شما در این جا انصاف نکردید، من پسرم را بدهم تا شما او را بکشید، و شما نیز در مقابل او پسرتان را به من بدهید تا او را تربیت کنم؟! هنگامی که قریش این سخن را از ابو طالب شنیدند نومید برگشتند و از ابو طالب دست کشیدند. (1)

16. قصص الانبیاء: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله همواره از خدایان مشرکین انتقاد می کرد و برای آنها قرآن می خواند. ولید بن مغیره یکی از شیوخ بزرگ عرب بود و اعراب در اختلافات خود برای داوری به وی رجوع میکردند و او فرزندان زیادی هم داشت که همیشه در مکه بودند، و نیز ده غلام مالک بود که در نزد هر کدام از آنان هزار دینار بود که برای ولید تجارت می کردند، این ولید از صاحبان قنطار به شمار میرفت. و او عموی ابو جهل بن هشام بود، روزی به وی گفتند: یا ابا عبد الشمس این کلماتی که محمّد بر زبان جاری میسازد چیست؟ آیا این ها سحر است و یا کهانت و یا خطبه میباشند؟ گفت: اکنون مرا به حال خود واگذارید تا سخنان او را بشنوم پس از این، جریان را به شما بگویم. هنگامی که حضرت رسول در حجر نشسته بود ولید نزد آن جناب رفت و گفت یا محمّد از

1- . قصص الانبیاء مخطوط

اشعار خود برای من بخوان، پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: کلمات من شعر نیست بلکه کلام خداوند است که پیامبران خود را برای اظهار آنها مبعوث فرموده است، ولید گفت: اینک برای من از آن کلمات قرائت کن. حضرت رسول در این هنگام «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» را برای او قرائت کرد ولید موقعی که کلمه «رحمان» را شنید، حضرت را استهزاء نمود، و گفت تو مردم را به طرف شخصی که اکنون در یمامه است و رحمان نام دارد دعوت میکنی؟! پیغمبر فرمود: چنین نیست بلکه من مردم را به سوی خداوند که رحمان و رحیم است میخوانم. حضرت خاتم النبیین صلی اللّٰه علیه و آله بعد از این مذاکرات سوره حم سجده را قرائت نمود، هنگامی که به این آیه شریفه رسید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُکُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ»(1) {پس اگر روی برتافتند بگو: «شما را از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتم.»} ولید چون این آیه را شنید بدنش لرزید و موهای بدن و ریشش راست شد، پس از این از جای خود برخاست و به منزلش رفت، و دیگر به طرف قریش باز نگشت. در این هنگام قریش گفتند: یا ابا حکم! عبد شمس هم از دین آباء و اجدادی خود دست کشید، و به مذهب جدید گرائید، مشرکین قریش از این موضوع بسیار ناراحت گردیدند و غم و اندوهی آنها را فرا گرفت. ابو جهل هنگام صبح نزد ولید رفت و گفت: ای عمو! تو ما را رسوا کردی و سر افکنده ساختی، ولید گفت: چنین نیست من بر دین پدران خود باقی هستم، و لیکن من کلامی شنیدم که بدنم از آن به لرزه در آمد، ابو جهل گفت: آیا آن کلام شعر است؟ گفت: شعر نیست، ابو جهل گفت: آیا گفتار محمد خطبه است؟ ولید گفت: خطبه هم نیست، زیرا خطبه کلامی است که به هم متصل است، ولی کلام محمد از هم پراکنده میباشد، و به هم شباهتی ندارد، و بسیار شیرین و زیبا است. ابو جهل گفت: پس کهانت است، ولید پاسخ داد: کهانت نیست، ابو جهل بار دیگر گفت: پس چیست؟ ولید گفت: مرا اندکی مهلت بده تا در این باره بیندیشم، چون روز دیگر شد گفتند: جواب ما را بگوئید، ولید گفت: بگوئید کلام او سحر است، و دل مردم را مسحور میکند، پس از این خداوند در باره

1- . فصلت / 13

ولید فرمود: «ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً* وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً* وَ بَنِینَ شُهُوداً» تا آنجا که فرمود: «عَلَیْها تِسْعَةَ عَشَرَ».

عکرمه گوید: ولید بن مغیره خدمت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله آمد و گفت: از کلمات خود برای من بخوان حضرت این آیه شریفه را قرائت فرمود: «إِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»(1) {در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.} ولید عرض کرد: بار دیگر بخوان، حضرت دو مرتبه آیه را تکرار کرد، گفت: به خدا قسم این کلام شیرینی و ملاحت و شیوائی و فصاحت فوق العاده ای دارد، و بالای آن با ثمر و پائین آن گوارا است. و این سخن بشر نیست. (2)

مناقب: این دو داستان را به صورت مختصر بر همین منوال آورده است. (3)

توضیح: در قاموس آمده است: «الطلاوة» یعنی زیبایی و نیکویی و پسندیدگی. و در نهایة آمده است: «العذق» با فتحه به معنای نخل، و با کسره به معنای خوشههای آویخته درخت خرماست. و از همین کلمه حدیث مکّه است. و «أعذق أذخرها» یعنی یعنی دارای خوشه و شاخه شد. و گفته شده: اعذق یعنی شکوفه داد.

17. قصص الانبیاء: مشرکین قریش در آزار و اذیت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله میکوشیدند، و از همه ستمکارتر ابو لهب عموی آن جناب بود، یکی از روزها که پیامبر در حجر نشسته بود، مشرکین رحم گوسفندی را که بچه اش از وی بیرون شده بود توسط اراذل خود بر حضرت رسول انداختند. خاتم النبیین صلی اللّٰه علیه و آله از این جهت بسیار محزون و غمگین شد، و نزد عمویش ابو طالب رفت، و فرمود: ای عمو موقعیت من در میان شما چگونه است؟ گفت: برای چه برادرزاده ام؟ فرمود: قریش مرا آزار میدهند و رحم گوسفند را روی من می اندازند. ابو طالب به

1- . نحل / 90

2- . قصص الانبياء : نسخه خطی
3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 52 - 53

حمزه گفت: شمشیر خود را بردار، در این هنگام مشرکین در مسجد نشسته بودند، و ابو طالب نیز شمشیر خود را برداشت و به اتفاق حمزه به مسجد آمدند. ابو طالب گفت: این بچه دان گوسفند را بردار و بر لبهای این اشخاص بکش، و هر کس از این امر جلوگیری کرد، گردنش را بزن، راوی گوید: حمزه امر ابو طالب را اجرا کرد و آنان هم مقاومت نکردند، پس از این گفت: ای برادرزاده این است مقام و شخصیت شما در نزد ما. (1)

18. مناقب: ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد کعبه شد و شروع به نماز خواندن نمود. ابوجهل گفت: چه کسی برمیخیزد و نماز این مرد را باطل میکند؟ ابن زبعری برخاست و سرگین شکمبه حیوان و خونی را برداشت و بر پیامبر انداخت. پس ابوطالب در حالی که شمشیرش را بیرون کشیده بود، آمد. وقتی او را دیدند برخاستند. ابوطالب گفت: سوگند به خدا اگر کسی این کار را انجام داده باشد با شمشیرم به حساب او میرسم. سپس گفت: ای برادرزادهام چه کسی این کار را با تو کرد؟ فرمود: این عبدالله. پس ابوطالب سرگین و خون را برداشت و بر او انداخت.

و در روایتهای متواتری آمده است که به عبیده امر کرد بچهدان را از پشت آن حضرت بیندازد و او را بشوید. سپس به آنان دستور داد که او را بگیرند و بچهدان را به لبهای آنان بکشند.

در روایت بخاری آمده است که فاطمه علیها السلام آن را از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برداشت سپس بدانها دشنام داد و آنان میخندیدند. چون پیامبر سلام نماز را داد فرمود: «پروردگارا اشراف قریش مخصوصا ابوجهل بن هشام و عتبهٔ بن ربیعهٔ و شیبهٔ بن ربیه و عقبهٔ بن ابی معیط و امیّهٔ بن خلف را هلا کن.» سوگند به خداوندی که جز او معبودی نیست پیامبر در آن روز نام هر کس را برد، من در روز بدر او را دیدم که پایش را گرفته و به درون چاه کشاندند به جز امیّهٔ بن

1- . قصص الانبیاء : نسخه خطی

خلف که به دلیل پوشیدن زرّه باد کرده بود، پس در اثر کشیده شدن از هم پاره پاره شد و او را در چاه افکندند و سنگی بر او انداختند.

محمد بن اسحاق گوید: پیامبر بر سر چاه بدر ایستاد و فرمود: چه بد قومی برای پیامبرتان بودید، مرا تکذیب نمودید و مرا از دیارتان بیرون کردید در حالی که مردم مرا پناه دادند، و با من جنگیدید در حالی که مردم مرا یاری دادند. سپس فرمود: آیا آنچه را پروردگارتان وعده داده بود راست و درست یافتید؟ به راستی که من وعده پروردگارم را راست و درست یافتم. سپس فرمود: آنان سخنان مرا میشنوند. (1) میگویم: کل این روایت در باب فضیلتهای امیرالمؤمنین بیان خواهد شد.

19. کمال الدین: محمد بن مسلم روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ کس قبل از علیّ بن أبی طالب و خدیجه رسول اکرم را اجابت نکرد، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مکّه سه سال پنهان و خائف و منتظر بود و از قومش و مردمان می ترسید. (2)

20. تفسیر قمی: اَرَّجانی روایت می کند که امام صادق علیه السلام از من پرسید: به من بگو رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای عموم مردم فرستاده شده بود، آیا خداوند در آیات محکم کتاب خود نفرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ»؟ که منظور برای تمام ساکنین مشرق و مغرب و آسمانیان و زمینیان اعم از جن و انس می باشد. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله توانست رسالت و پیام خود را به همه آنها برساند؟ راوی می گوید: عرض کردم: نمی دانم. حضرت فرمود: ای پسر بکر! رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه خارج نشده است، پس چگونه توانسته است به اهل مشرق و مغرب ابلاغ کند؟ عرض کردم: نمیدانم. فرمود: خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمود و او زمین را با یک پر از بال خود از بیخ و بن برکند و آن را در مقابل رسول خدا نهاد و زمین در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله به مانند کف دست او نسبت به دست او بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساکنین مشرق و مغرب می نگریست و هر قوم را با زبانشان مورد خطاب قرار می داد و خود، آنان را

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 54 - 55
2- . کمال الدین : 189

به خداوند متعال و نبوت خود فرا می خواند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به این ترتیب به تنهایی توانست تمام ساکنان آبادی ها و شهرها را به سوی خداوند متعال و نبوت خود دعوت کند. (1)

21. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزه بیست و هفتم ماه رجب را ترک نکن زیرا آن روزی است که نبوت بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. (2)

22. کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در بیست و هفتم رجب به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث کرد. بخشی از روایت. (3)

23. امالی طوسی: کثیر النوا از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در روز بیست و هفتم ماه رجب، نبوّت بر رسوب خدا نازل شد. بخشی از روایت. (4)

24. کافی: علی بن محمد به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در روز بیست و هفتم ماه رجب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری مبعوث شد.

میگویم: به زودی در باب روز با سندهایش این حدیث خواهد آمد.

25. عیون اخبار رضا: در علتهایی که فضل بن شاذان از امام رضا علیه السلام پرسید، گفت: اگر بپرسد چرا روزه فقط در ماه رمضان مقرّر شده نه ماههای دیگر؟ گفته میشود برای اینکه ماه رمضان ماهی است که خداوند متعال قرآن را در آن نازل فرمود، تا این فرموده او: و در این ماه پیامبر به نبوت برگزیده شد. (5)

توضیح: این روایت با روایتهای منتشر و پخش شده مخالفت دارد و شاید مقصود از آن معنای دیگری باشد که با نزول قرآن یا دیگر معنانی مجازی مناسبت دارد، یا اینکه مقصود از نبوّت در دیگر روایتها، رسالت باشد و نبوّت در ماه

1- . تفسیر قمی : 539 - 540

2- . فروع کافی : 203
3- . فروع کافی 1 : 203
4- . امالی طوسی : 28
5- . عیون اخبار رضا : 261

رمضان به معنای نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است در آنچه مربوط به خود آن حضرت باشد که در ادامه توضیح و تبیین آن خواهد آمد. و ممکن است حمل بر تقیّه گردد زیرا عامّه در باره زمان بعثت پیامبر بر پنج قول اختلافنظر دارند:

قول اول: هفدهم ماه رمضان.

قول دوم: هجدهم ماه رمضان.

قول سوم: بیست و چهارم ماه رمضان.

قول چهارم: دوازدهم ربیع الاول.

قول پنجم: بیست و هفتم رجب. که شیعه امامی بر این قول آخر اتفاق نظر دارند.

26. کمال الدین: برید عجلی گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مقصود از آیه «أنّما انت منذر و لکلّ قوم هاد»(1) {[ای پیامبر،] تو فقط هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است.}چیست؟ فرمود: منذر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و علی علیه السلام هادی است و در هر زمان امامانی از ما هستند که آنان را به آنچه رسول خدا آورده است هدایت میکند. (2)

27. امالی طوسی: عبدالله بن عباس از علی علیه السلام روایت میکند که فرمود: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا فراخواند و گفت: ای علی، همانا خداوند تبارک و تعالی مرا امر کرده است که خویشاوندان نزدیکم را انذار دهم، و انجام آن برایم گران است و می دانم که هرگاه به انجام این امر مبادرت ورزم، امور ناگواری را از جانب آنان میبینم و من نیز در برابر آن سکوت اختیار کردم. پس جبرئیل نزد من آمد و فرمود: ای محمد! اگر آن چه را که پروردگارت امر کرده، انجام ندهی، تو را عذاب خواهد کرد. حال ای علی! قدری غذا فراهم کن و بر روی آن یک ران گوسفند قرار ده، و ظرفی از شیر نیز برایمان مهیا کن. و من نیز به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

1- . رعد / 7
2- . كمال الدين : 375

دستور داده بود، عمل کردم و سپس همگی آنان را در آن روز که حدود چهل مرد یک نفر یا کمتر یا بیشتر بودند، دعوت کردم و عموهای پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم، ابو طالب و حمزه و عباس و ابو لهب نیز در میان آنان بودند. هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، آن حضرت مرا به آوردن غذایی که برایشان ساخته بودم، فراخواند و من نیز آن را آوردم. هنگامی که آن را به زمین گذاشتم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اندکی از گوشت را برگرفت و آن را با دندانهایش تکه تکه کرد و سپس آن را در اطراف سفره انداخت و فرمود: با نام خدا آن را برگیرید. سپس آن را خوردند تا این که سیر شدند و دیگر میلی به غذا نداشتند و تنها جای دستهایشان باقی مانده بود و قسم به ذاتی که جان علی در دست اوست، یک نفر از آنان می توانست آن چه را که برای همه آنها آوردم، بخورد. سپس آن ظرف شیر را برایشان آوردم و همگی از آن نوشیدند تا این که سیراب گشتند و قسم به خدا، یک نفر از آنان می توانست تمامی آن چه را که برایشان آوردم بنوشد، اما آن مقدار غذا و شیر همه را سیر کرد. سپس هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست صحبت کند، ابو لهب زمام سخن را به دست گرفت و گفت: چه قدر خوب رفیقتان شما را جادو کرد و آنها نیز پراکنده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست با آنان صحبت کنند. صبح روز بعد به من گفت: ای علی ! این مرد قبل از این که آن چه را به تو گفتم بیان کنم زمام سخن را به دست گرفت، و قبل از این که حرفم را بزنم آنها متفرق شدند. امروز نیز مانند غذایی که دیروز آماده کردی، فراهم کن و سپس آنان را جمع کن. امام علی علیه السلام روایت می کند که من این کار را انجام دادم و آنها را جمع کردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به آوردن غذا امر فرمود و من هم آن را نزد ایشان آوردم و به مانند دیروز غذا را تقسیم کرد، و شروع به خوردن کردند تا این که آنقدر خوردند که میلی به خوردن احساس نمی کردند و سپس فرمود: نوشیدنیشان را نیز بیاور و من نیز آن ظرف شیر را برایشان آوردم، و از آن نوشیدند تا این که همگی از آن سیراب گشتند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع به سخن گفتن کرد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب ! همانا به خدا قسم، من جوانی از عرب نمی شناسم که

برای قومش چیزی بهتر از آن چه من برایتان به ارمغان آورده ام، آورده باشد، همانا من خیر دنیا و آخرت را برایتان آوردهام و پرودگار بلند مرتبه مرا امر کرده که شما را به آن دعوت کنم، حال کدام یک از شما به من ایمان می آورد و مرا در کارهایم یاری می کند تا برادر و وصی و وزیر و پس از من جانشینم در میان خویشاوندان من باشد؟ امام علی علیه السلام روایت میکنند که آنها از او روی برگرداندند و از کمک کردن به او خودداری کردند. سپس من که از همه ایشان کم سن و سال تر و کم تجربهتر و فربهتر و نازک ساقتر بودم، به پا خواستم و عرض کردم: ای رسول خدا ! در ماموریتی که خداوند به منظور آن تو را بر انگیزانده است، وزیرت میشوم. سپس دستم را گرفت و گفت: همانا این، برادر و وصی و وزیر و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس به حرفش گوش دهید و از او اطاعت کنید. سپس آنها شروع به خنده کردند و به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد که به حرف فرزندت گوش دهی و از او فرمانبرداری کنی. (1)

تفسیر فرات: احمد اودی با اسنادش از امیرالمؤمنین همین حدیث را روایت کرده است. (2)

توضیح: «العُسّ» با ضمه کاسه بزرگ است. و «الجِذمۀ» با کسره به معنای قطعه و پاره از چیزی است. فرموده آن حضرت «أرمصهم عيناً» رمص با حرکت حروف: چرکی است که در مجرای اشک پدید میآید، و با توجه به اینکه این چرک غالباً در کودکان وجود دارد با این عبارت از خردسالی کنایه آورده است و نیز «عظم البطن» نیز بر همین منوال است و «رجل احمش الساقین» یعنی مردی که ساقهایش نازک و باریک است.

28. امالی طوسی: امام صادق علیه السلم فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: در ابطح با تکیه بر بازویم خوابیده بودم و علی در سمت راست، و جعفر در سمت چپ و حمزه در کنار پایم دراز کشیده بودند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فرود آمدند و من از تکان خوردن بالهای آنان به ترس افتادم. فرمود: سرم

1- . امالی طوسی : 20 - 21
2- . تفسیر فرات : 108 - 109

را بلند کردم به ناگاه اسرافیل به جبرئیل گفت: به سوی کدام چهار نفر فرستاده شدی؟ و ما همراه تو فرستاده شدیم؟ فرمود: پس او به پایش زد و گفت: به سوی این شخص که او محمد سرور پیامبران است. سپس گفت: و این یکی کیست؟ گفت: این برادر و وصیّ اوست و او سرور اوصیاء است. سپس گفت: آن دیگری کیست؟ گفت: او جعفر بن ابی طالب است که دو بال رنگین و حنا بسته دارد که با آن در بهشت پرواز میکند. سپس گفت: و آن دیگری کیست؟ گفت: عمویش حمزه که سرور شهیدان در روز قیامت است. (1)

29. مناقب: خداوند متعال پیامبرش را پس از گذشت چهل سال از عمر مبارکش هنگامی که به تکامل و پختگی رسید و از لحاظ بدنی نیرومند گشت، به سوی مردم فرستاد تا آمادگی برای آنچه بدان انذار شد را داشته باشد. و بعثت آن حضرت چند مرتبه (مرحله) داشت: مرتبه اول رویای صادقه بود. و مرتبه دوم روایتی است که شعبی و داود بن عامر نقل کردهاند که خداوند متعال جبرئیل را به نبوت پیامبرش به مدت سه سال همنشین کرد و آن حضرت، جبرئیل را احساس میکرد اما او را نمیدید و اندک اندک چیزهایی به او میآموخت و قرآن بر او نازل نمیشد. پس پیامبر در این مدت مبشری بود که به سوی امّت مبعوث نشده بود. و مرتبه سوم: روایتی است خدیجه و ورقه بن نوفل روایت کردهاند و مرتبه چهارم: امر خداوند است به پیامبر برای بازگو کردن نعمتها، پس به پیامبر اجازه داد تا بازگو کند و انذار ندهد. و فرمود: «و امّا بنعمهٔ ربّک فحدّث»یعنی از نبوتی که برای تو آمد برای مردم بازگو کن. و مرتبه پنجم: هنگامی بود که قرآن با امر و نهی بر ایشان نازل شد پس بدان مبعوث گردید اما هنوز به آشکار کردن آن امر نشده بود و آیه «یا ایّها المدّثّر» نازل شد پس علی و خدیجه سپس زید و سپس جعفر اسلام آوردند. مرتبه ششم: آن حضرت امر شد که انذار را پس از اختصاصی بودن، عمومی گرداند و آن را آشکار نماید و آیه «فاصدع بما تؤمر» نازل شد. ابن اسحاق گوید: و این اتفاق پس از گذشت سه سال از بعثت ایشان بود. و آیه «و انذر عشیرتک الاقربین» نازل شد.

1- . امالی طوسی : 89

پس پیامبر ندا سر داد یا صباحاه (به فریاد برسید). مرتبه هفتم بعثت این بود که در زمان اقامت آن حضرت در مکه هیچ یک از عبادات به جز طهارت و نماز که بر پیامبر فرض و بر امتش سنت بود، تشریع نشده بود. و پس از معراج، در سال نهم از نبوت ایشان نمازهای پنجگانه واجب گردید. هنگامی که به مدینه رفت، روزه ماه رمضان در سال دوم هجری در ماه شعبان واجب شد و قبله تغییر یافت و زکات فطر فرض گردید و در همان سال نماز عید تشریع شد. و نماز جمعه در سال اول هجرت به جای نماز ظهر فرض شد، سپس زکات مال واجب گردید و پس از آن حجّ و عمره و احکام حلال و حرام و منع و اباحه و استحباب و کراهت فرض گردید و سپس جهاد واجب شد و پس از آن ولایت امیرالمؤمنین اعلام گردید و آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» نازل شد. (1)

30. مناقب: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی در کتاب خود گفته است: حضرت خاتم النبیین صلی اللّٰه علیه و آله هنگامی که به سی و هفتمین سال زندگی خود رسیدند، در خواب میدیدند که یکنفر نزد وی می آید و آن حضرت را به عنوان «رسول اللّٰه» خطاب می کند، و آن حضرت از این موضوع اظهار تعجب میکردند و چون این مطلب چندین بار برای ایشان تکرار شد روزی در میان کوهها گوسفندی از گوسفندان ابوطالب را میچرانید که ناگهان مردی را دید که وی را مورد خطاب قرار داده و می گوید: یا رسول اللّٰه! حضرت فرمود: تو کیستی؟ گفت: من جبرئیل هستم خداوند مرا به سوی شما فرستاده تا شما را به عنوان رسالت برگزیند. پیامبر این موضوع را با خدیجه در میان گذاشت. خدیجه گفت: ای محمد امیدوارم اینگونه باشد. پس جبرئیل نازل گردید و مقداری آب برای آن حضرت از آسمان آورد به او وضو و رکوع و سجود را آموخت. و چون به سن چهل سالگی رسید ارکان نماز را به آن حضرت تعلیم داد و هنوز اوقات نماز بر ایشان نازل نشده بود و پیامبر در هر وقت دو رکعت نماز میگزارد.

1- . مناقب 1 : 40 - 41

ابومیسره و بریده روایت کرده‌اند که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت صدایی شنید که میگفت: ای محمد. پس به نزد خدیجه رفت و فرمود: ای خدیجه میترسم در عقلم خللی راه یافته است، من هرگاه تنها میشوم صدایی را میشنوم و نوری را میبینم.

محمد بن کعب و عائشه روایت کرده‌اند: اولین چیزی که بدان، وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد، رؤیای صادقه در خواب بود و هر خوابی که ایشان میدید همچون سپیده دم صبح روشن بود. سپس تنهاییگزیدن برای آن حضرت خوشایند افتاد و در غار حراء تنها بود که صدایی شنید: ای محمد. پس بیهوش شد و در روز دوم نیز ندایی مانند آن صدا را شنید. پس به نزد خدیجه بازگشت و فرمود: مرا بپوشانید مرا بپوشانید، سوگند به خدا میترسم خللی در عقلم راه یافته باشد. خدیجه گفت: نه، سوگند به خدا، خداوند هرگز تو را خوار و زبون نمیکند زیرا تو پیوند خویشاوندی را انجام میدهی و ضعیفان را یاری میرسانی و از نیازمندان دستگیری میکنی و مهمان را پذیرایی میکنی و بر مصیبتهای الهی شکیبا هستی. خدیجه به راه افتاد تا اینکه به نزد ورقهٔ بن نوفل رسید. ورقهٔ گفت: سوگند به خدا این وحی و ناموسی (جبرئیل) است که بر موسی و عیسی علیهما السلام نازل شد و من سه شب است که در خواب میبینم خداوند در مکه پیامبری را به نام محمّد فرستاده است و قطعاً زمانش نزدیک شده است، و من در میان مردم کسی بهتر از او را (برای پیامبری) نمییابم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی غار حراء بیرون رفت و در آنجا کرسیای از یاقوت سرخ، نردبانی از زمرّد و نردبانی از مروارید دید. با دیدن آنها بیهوش شد. پس ورقهٔ گفت: ای خدیجه اگر به آن حالت دچار شد، موی سرت را ظاهر کن اگر از آن حالت بیرون آمد، فرشته‌ای است و اگر باقی ماند، شیطان است. پس خدیجه چادر از سر برداشت و او بیرون رفت و چون دوباره روسری بر سر کرد، بازگشت. ورقهٔ بن نوفل از ویژگی و ظاهر آن فرشته از پیامبر پرسید و چون پیامبر برایش بازگو نمود، ورقه برخاست و بر سر آن حضرت بوسه زد و گفت: این جبرئیل است که بر موسی و عیسی علیهما السلام نیز نازل شد. سپس گفت: مژده بده که به راستی تو پیامبری هستی که موسی و عیسی علیهما

السلام بدان بشارت داده‌اند و تو پیامبر فرستاده شده‌ای هستی که به جهاد امر میشود و به سوی آن حضرت رو کرد و این ابیات را سرود:

ای خدیجه اگر راست و درست باشد بدان آنچه برای ما بازگو کردی این است که او احمد مرسل است.

و جبرئیل نزد او میآید و میکائیل همراه آن دو است، وحی نازل شده‌ای از جانب خداوند است که سینه را فراخ میگرداند.

هر کس عزّت برای دینش بدست آورد بدان پیروز میگردد و شخص سرگردانِ نگونبختِ گمراه بدان به شقاوت میرسد.

اینان دو گروه‌اند: گروهی در باغهای بهشت خداوند و دیگری در زنجیرهای دوزخ به زنجیر کشیده میشوند.

و در قصیده دیگری سروده است:

از حوادث روزگار و تقدیر به شما مردان کمک میطلبم. و چیزی که را که خداوند مقدّر کند دگرگونی ندارد.

تا اینکه خدیجه مرا فرا خواند که او را خبر دهم، و ما از علم و دانش پنهان چگونه میتوانیم خبر بدهیم.

پس مرا از مطلبی باخبر کرد که در زمانهای گذشته از مردمان و دورههای پیشین شنیده‌ام.

که او نزد احمد میآید و جبرئیل به او خبر میدهد که تو به سوی بشر مبعوث شده‌ای.

و در قصیده دیگر سروده است:

پس ما را با علم و دانش خود از هر خیر و برکتی با خبر ساخت، و اینکه حقّ، درهایی دارد که کلیدهای برای آنها وجود دارد.

و پسر عبدالله احمد، به سوی همه کسانی که زمینهای پهناور آنان را در بر میگیرد، فرستاده شده است.

و پندارم این است که به زودی مردی صادق مبعوث میشود همانطور که دو بنده خدا: نوح و صالح فرستاده و مبعوث شدند.

ص: 262

و همانطور که موسی و ابراهیم مبعوث شدند، تا اینکه رونق و آوازه او، و کتاب و ذکر پخش شده و آشکارِ او، دیده شود.

و روایت شده که جبرئیل بر اسب زردی نزول کرد درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میان علی علیه السلام و جعفر بود. جبرئیل در کنار سر پیامبر و میکائیل در کنار پای آن حضرت نشستند و به خاطر بزرگداشت ایشان، آن حضرت را آگاه نکردند. میکائیل گفت: به سوی کدام یک از آنها فرستاده شدی؟ گفت: به سوی مردی که در وسط است. هنگامی که پیامبر آگاه شد جبرئیل رسالت خداوند متعال را به او تقدیم کرد و هنگامی که جبرئیل خواست برخیزد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لباس او را گرفت سپس فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جبرئیل. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست تا به قومش ملحق شود، و بر هیچ درخت و سنگی گذر نکرد مگر اینکه بر ایشان سلام دادند و تبریک گفتند. پس از آن جبرئیل به نزد ایشان میآمد و به آن حضرت نزدیک نمیشد مگر بعد از آنکه از او اجازه میگرفت. روزی نزد پیامبر آمد در حالی که ایشان در بالای مکه بود. جبرئیل به تپهای که در جانب صحرا بود اشاره کرد، در این هنگام چشمهای جاری شد. جبرئیل وضو گرفت و پیامبر نیز طهارت گرفت، سپس نماز ظهر را به جای گزارد و این نماز اولین نمازی بود که خداوند عزّ و جلّ واجب کرد، و امیرالمؤمنین علیه السلام همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد و همان روز پیامبر به نزد خدیجه بازگشت و او را باخبر ساخت، او نیز وضو گرفت و نماز عصر آن روز را به جای گزارد.

روایت شده که جبرئیل تکهای پارچه ابریشمی که بر آن نوشتهای بود بیرون آورد و گفت: آن را بخوان. گفتم: چگونه بخوانم در حالی که خواندن نمیدانم؟ سه بار این را گفت. بار چهارم گفت: «اقرأ باسم ربّک» تا این فرموده «ما لم یعلم» سپس خداوند متعال جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را فرو فرستاد و همراه با هر یک هفتاد هزار فرشته بود، و کرسیّ را آورد و تاجی را بر سر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نهاد و لواء محمد را به دست محمد داد و گفت: بر آن بالا برو و خدا را سپاس بگوی. هنگامی که از کرسیّ پایین آمد به سوی خدیجه رفت، و هر چیزی سر

راه به او سجده میبرد و با زبان آشکار میگفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا. وقتی وارد خانه شد، خانه نورانی شد. خدیجه گفت: این نور چیست؟ فرمود: این نور نبوّت است، بگو: لا اله الا الله، محمد رسول الله. گفت: دیر زمانی است که این را دانستم، سپس اسلام آورد. پیامبر فرمود: ای خدیجه من احساس سرما میکنم. پس خدیجه او را پوشانید. پس ندا آمد: «یا ایّها المدثر» آن حضرت برخاست و انگشتش را در گوش خود کرد و فرمود: الله اکبر الله اکبر. و هر موجودی که این را شنید با او همراه و موافق شد.

روایت شده که هنگامی که آیه «و أنذر عشیرتک الاأقربین» نازل شد، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالای کوه صفا رفته، فرمود: یا صباحاه! (به فریاد برسید) (1) قریش جمع شده، گفتند: چیست؟ فرمود: آیا اگر به شما بگویم که دشمن شبانه یا بامدادان به شما حمله ور میشود، تصدیقم میکنید؟ گفت: آری. فرمود: شما را از عذاب شدیدی که در پیش دارید، می ترسانم. ابو لهب گفت: هلاک بشوی! برای این همه ما را دعوت کردی. خداوند هم سوره «تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ» را نازل کرد.

قتادهٔ گوید: پیامبر خطبه خواند سپس فرمود: ای مردم جلودار به پیروانش دروغ نمیگوید و اگر هم من دروغگو بودم به شما دروغ نمیگفتم، سوگند به خداوندی که جز او معبودی نیست من فرستاده بر حقّ و مخصوص خداوند به سوی شما، و به سوی همه مردم هستم، به خدا سوگند همانطور که میخوابید خواهید مُرد و همانطور که از خواب بیدار میشوید مبعوث خواهید شد و همانطور که عمل میکنید محاسبه میشوید و در ازای کار نیک، پاداش نیک و در ازای کار بد، مجازات بد خواهید دید، و پاداش کارهای نیک، بهشت جاویدان و مجازات کارهای بد دوزخ ادبی است و شما اولین کسانی هستید که انذار داده شدید. سپس وحی قطع گردید و

1- . جزری گوید: «یا صباحاه» عبارتی است که شخص فریاد طلب آن را میگوید و اصل آن زمانی به کار برده میشود که برای جنگ و غارت فریاد میزدند زیرا آنان بیشتر در صبح میجنگیدند و روز جنگ را «یوم الصباح» میگفتند گویی شخصی که میگوید: یا صباحاه، گفته است: دشمن بر ما هجوم آورده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این مسأله به شدت اندوهگین و بیتاب شد. خدیجه به ایشان گفت: پرورگارت از دست تو ناراحت شده است. پس سوره «ضحی» نازل شد. و آن حضرت به جبرئیل فرمود: چه چیز مانع از این شد که هر روز نزد ما بیایی؟ پس این آیه «و ما نتنزّل الا بأمر ربّک - تا این فرموده نسیّاً»(1) {و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد، و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است. }

توضیح: جزری گوید: در این روایت «جیاد» ذکر شده است که مکانی در پایین مکه که یکی از درههای معروف آنجا بود. جوهری گوید: «الرائد» کسی است که به دنبال غذا میرود و میگویند: «لا یکذب الرائد اهله» یعنی جلودار به قومش دروغ نمیگوید.

31. مناقب: فائق گوید: در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعوتش را آشکار نمود ابوجهل سدّ راه او شد و ابوطالب به او گفت: ای اعور، تو را چه به این کار.

اخفش گوید: اعور کسی است که ناامید شود، و گفته شده به معنای: ای پست و رذل است. و از همین معنا گویند: «الکلمۀ العوراء» یعنی سخن ناپسند. و ابن اعرابی گوید: کسی است که از پدر و مادرش برادر ندارد.

ابن عباس گویند: ولید بن مغیره به نزد قریش آمد و گفت: مردم فردا در موسم حج گرد میآیند و امر این مرد در میان مردم انتشار پیدا کرده است و آنان از شما در باره او میپرسند، پس شما چه میگویید؟ ابوجهل گفت: میگویم: او دیوانه است. و ابولهب گفت: میگویم: او شاعر است، و عقبۀ بن ابی معیط گفت: میگویم: او کاهن است. پس ولید گفت: اما من میگویم: او ساحر است، چرا که میان مرد و زن و میان مرد و برادر و پدرش تفرقه میافکند. پس خداوند متعال سوره «ن و القلم» و آیه «و ما هو بقول شاعر» را نازل کرد.

1- . مریم / 64

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را قرائت میفرمود که ابوسفیان و ولید و عتبهٔ و شیبهٔ به نضر به حارث گفتند: محمد چه میگوید؟ گفت: اسطورههای پیشینیان، مانند همان چیزهایی که من از مردمان قرنهای گذشته برای شما بازگو کردم. پس آیه: «و منهم من یستمع الیک و جعلنا علی قلوبهم اکنّهٔ»(1) {و برخی از آنان به تو گوش فرا می دهند، و [لی] ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم.} نازل شد.

کلبی روایت کرده است: نضر بن حارث و عبدالله بن امیّهٔ گفتند: ای محمد به تو ایمان نمیآوریم تا اینکه کتابی از جانب خدا برای ما بیاوری، و با آن کتاب چهار فرشته باشند که گواهی بدهند که از جانب خداوند است و اینکه تو فرستاده خدائی. پس آیه «ولو نزّلنا علیک کتاباً فی قرطاس»(2) {و اگر مکتوبی، نوشته بر کاغذ، بر تو نازل می کردیم.} و قریش مکه یا یهودیان مدینه گفتند: این سرزمین، سرزمین پیامبران نیست، و در حقیقت سرزمین پیامبران، شام است پس به شام برو. پس آیه «و إن کادوا لیستفزّونک من الأرض»(3) {و چیزی نمانده بود که تو را از این سرزمین برکَنند.} و مردم مکه گفتند: ای محمد دین قومت را رها کردی، و میدانیم که این کار را از روی فقر انجام دادهای ما از اموال خود را برای تو گردآوری میکنیم تا از همه ما ثروتمندتر شوی. به همین مناسبت، آیه «قل أغیر الله أتّخذ ولیّاً»(4) {بگو: «آیا غیر از خدا سرپرستی برگزینم؟} و هنگامی که به مشرکان گفته شد: پروردگارتان بر محمد چه نازل کرد، گفتند: افسانههای پیشینیان است. پس آیه «و إذا قیل لهم ما انزل ربّکم»(5) { و چون به آنان گفته شود: «پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟»} نازل شد.

ابن عباس گوید: قریش گفتند: قرآن از جانب خدا نیست بلکه «بلعام» به او آمیخته است و بلعام آوازخوانی مسیحی رومی ساکن مکه بود. و ضحاک گوید:

1- . انعام / 25
2- . انعام / 7
3- . اسراء / 76
4- . انعام / 14
5- . نحل / 24

مقصودشان از بعام، سلمان بود. و مجاهد گوید: بردهای بنی خضرم به نام «یعیش» بود. پس آیه «و لقد نعلم انّهم یقولون انّما یعلّمه بشر»(1) {و نیک می دانیم که آنان می گویند: «جز این نیست که بشری به او می آموزد.» } نازل شد.

و فرموده خداوند: و قال الذین کفروا ان هذا الا إفک افتراه» یعنی محمد از پیش خود ساخته است. «و أعانه علیه قوم آخرون» مقصودشان «عداس» خدمتکار خویطب و «یسار» غلام علابن خضرمی و «حبر» خدمتکار عامر بود. و این افراد از اهل کتاب بودند. پس خداوند سخن آنان را تکذیب نمود و این آیه را نازل فرمود: «قد جاءوا ظلماً»(2) {قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی به پیش آوردند. } (3)

32. مناقب: ابن عباس و مجاهد در باره این فرموده خداوند «و قال الذین کفروا لو لا انزل علیه القرآن جملۀ واحدۀ»(4) {و کسانی که کافر شدند، گفتند: «چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده است؟» } گویند: همانطور که انجیل و تورات نازل شد. پس خداوند متعال فرمود: «کذلک» { ین گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] } یعنی به صورت پراکنده نازل شد. «لنثّبت به فؤادک» {تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم } به این صورت که در هر رویدادی بر پیامبر وحی میشود و بدین خاطر بود که کتابهای پیشین بر پیامبرانی نازل شد که نوشتن و خواندن میدانستند اما قرآن بر پیامبر درس ناخوانده نازل شد، و اینکه در قرآن آیات ناسخ و منسوخ وجود دارد و در آن پاسخهایی برای کسانی است که در باره اموری از پیامبر پرسش میکردند، برخی از آیات قرآن در انکار و ردّ اموری است که در آن دوره بود، و برخی از آن بازگویی و نقل چیزی است که اتفاق افتاده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته آیات را به آنان مینمایاند و از مغیبات آنان را با خبر میساخت. پس آیه: «و لا تعجل بالقرآن»(5) {و در [خواندن] قرآن شاب نکن. } نازل شد.

1- . نحل / 103
2- . فرقان / 4
3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 45 - 46
4- . فرقان / 32
5- . طه / 115

خبّات بن ارت شمشیرهایی را به عاص بن وائل فروخت و نزد او آمد و بدهی خود را مطالبه نمود. عاص به او گفت: آیا محمد باور ندارد که در بهشت، اهل بهشت هر چه از طلا و نقره و لباس و خدمتکار بخواهند، به آنها ارزانی داشته میشود؟ گفت: آری. گفت: پس به من مهلت بده تا حقّت را در آنجا پرداخت کنم. سوگند به خدا در آنجا تو و یارانت در نزد خداوند از من برتر و ارجح نیستید. پس آیه «أفرأیت الذی کفر بآیاتنا» تا این فرموده «فرداً»(1)

نضر بن حارث با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت و رسول خدا نیز با او صحبت کرد تا اینکه او را با دلیل و برهان ساکت نمود سپس فرمود: «إنّکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنّم»(2) {در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می پرستید، هیزم دوزخید.} هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت ابن زبعری گفت: سوگند به خدا اگر در مجلسی با او رویاروی شوم با او مخاصمه میکنم. از محمد بپرسید آیا هر چه غیر از خدا پرستش میشود به همراه کسانی که آن را میپرستند در جهنماند؟ ما فرشتگان را میپرستیم و یهودیان عزیر و مسیحیان عیسی را میپرستند. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پس فرمود: وای بر او (مادرش به غزایش بنشیند) آیا نمیداند که «ما» برای غیر عاقل است و «من» برای عاقل؟ پس آیه «إنّ الذین سبقت لهم» نازل شد.

یهودیان گفتند: آیا هنوز هم پیامبری؟ فرمود: البته. گفتند: پس چرا در گهواره سخن نگفتی همانطور که عیسی علیه السلام سخن گفت؟ فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ عیسی را بدون داشتن پدر آفرید، و اگر در گهواره سخن نمیگفت، حضرت مریم عذری نداشت آن هنگام که به خاطر مسالهای مانند آن مساله مؤاخذه میشد، و حال آنکه من از پدر و مادر متولد شدهام.

قریش گرد آن حضرت جمع شدند و گفتند: به چه چیز ما را دعوت میکنی؟ فرمود: به گواهی دادن به اینکه هیچ معبودی جز خداوند یکتا نیست و به کنار گذاشتن همه شریکان و بُتها. گفتند: سیصد و شصت معبود را رها کنیم و یک معبود

1- . مریم / 77 - 80

2- . انبياء / 98

را بپرستیم؟ پس آیه «و عجبوا ان جاءهم منذر منهم» تا این فرموده «عذاب» (1) نازل شد.

ابوسفیان و عکرمهٔ و ابو اعور سلمیّ به نزد عبدالله بن اُبیّ آمدند و عبدالله بن ابی سرح و گفتند: ای محمد ذکر معبودان ما را رها کن و بگو: این معبودان برای کسانی که آنها را میپرستند شفاعت میکنند، و ما نیز تو را با پروردگارت وا مینهیم. این سخن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گران آمد، پس دستور داد و آنان را از مدینه بیرون کردند و این آیه نازل شد: «و لا تطع الکافرین» از اهل مکه و «المنافقین» (2) از اهل مدینه.

ابن عباس گوید: بر پیامبر به خاطر ازدواج متعدد عیب گرفتند و گفتند: اگر پیامبر میبود امر نبوّت و پیامبری او را از همسرگزینی بازمیداشت. پس این آیه نازل شد: «و لقد ارسلناک رسلاً من قبلک»(3) {و قطعاً پیش از تو [نیز] رسولانی فرستادیم.}

ابن عباس و اصمّ گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار مقام ابراهیم نماز میخواند که ابوجهل بر ایشان گذر کرد و گفت: ای محمد آیا تو را از این کار بازنداشتم، و آن حضرت را تهدید نمود. پس رسول خدا با سخنان سخت و درشت او را مورد خطاب قرار داد و او را نهیب داد. پس ابوجهل گفت: ای محمد به چه چیز مرا تهدید میکنی، به خدا سوگند ندا و فریاد من از کل این وادی بلندتر و بزرگتر است. پس آیه «أرأیت الذی ینهی» تا این فرموده «فلیدع نادیه * سندع الزبانیهٔ»(4) { [بگو] تا گروه خود را بخواند. بزودی آتشبانان را فرا خوانیم.} نازل شد. ابن عباس گوید: اگر ندا میکرد، در همانجا فرشتگان عذاب او را عذاب میدادند.

قرظی گوید: قریش گفتند: ای محمد خدایان ما را ناسزا گفتی و ما را بیخرد خواندی و جمع ما را پراکنده کردی. اگر ثروت میخواهی به تو میدهیم، یا اگر

1- . ص / 4 - 8
2- . احزاب / 1 و 48
3- . رعد / 38
4- . علق / 9 - 18

شرافت و بزرگی میخواهی تو را بزرگ و مهتر میگردانیم و اگر بیماریای داری تو را معالجه میکنیم. آن حضرت فرمود: هیچ کدام از این موارد نیست، بلکه خداوند مرا به عنوان فرستاده به سوی شما مبعوث داشته است، و کتابی را نازل فرموده است که اگر آنچه را من آوردهام بپذیرید، همان بهره شما در دنیا و آخرت است و اگر نپذیرید و آن را ردّ کنید صبر پیشه میکنم تا خداوند میان من و شما حکم کند. گفتند: پس از پرودگارت بخواه که فرشتهای را بفرستد تا تو را تصدیق کند و گنجینهها باغها و کاخهایی از جنس طلا برای ما قرار دهد یا چنان که ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر سر ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر آوری. عبدالله بن امیّهٔ مخزومی گفت: سوگند به خدا به تو ایمان نمیآورم تا اینکه نزدبانی از آسمان برگیری، بعد از آن بالا بروی و من تو را بنگرم . ابوجهل گفت: او جز ناسزا گفن به خدایان و دشنام پدران ما کاری انجام نمیدهد و من با خداوند عهد میبندم سنگی را میبرم و چون به سجده برود سنگ را بر سرش میزنم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اندوهگین شد. پس این آیات «و قالوا لن نؤمن بک حتی تفجر لنا»(1) {و گفتند: «تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.} نازل شد.

کلبی گوید: قریش گفتند: ای محمد، در باره موسی و عیسی و قوم عاد و ثمود ما را باخبر کن و آیهای بیاور تا تو را تصدیق کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوست دارید از چه چیز برای شما آیهای بیاورم؟ صفا را برای ما طلا کن، و تعدادی از مردگان ما را برانگیز تا در باره تو از آنان بپرسیم، و فرشتگانی را به ما نشان بده تا برای تو گواهی بدهند، یا اینکه خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر آوری. فرمود: اگر یکی از این کارها را انجام بدهم مرا تصدیق میکنید؟ گفتند: سوگند به خدا اگر این کار را انجام بدهی همگی ما از تو پیروی میکنیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست تا دعا کند که صفا به طلا تبدیل گردد که جبرئیل علیه السلام نزد ایشان آمد و گفت: اگر بخواهی صفا به طلا تبدیل میشود اما

1- . اسراء / 90 - 93

اگر تصدیق نکنند آنان را عذاب میدهم، و اگر بخواهی آنان را رها میکنم تا توبهکنندهشان توبه کند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: البته توبهکننده آنها توبه کند. پس آیه «و أقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر»(1) {و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر هرآینه هشداردهنده ای برای آنان بیاید.}

روایت شده که قریش یهودیان و مسیحیان را به خاطر اینکه پیامبران را تکذیب کردند، لعن و نفرین میکردند و (میگفتند) اگر پیامبری بر آنان بیاید او را یاری خواهند داد. هنگامی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد، ایشان را تکذیب کردند و این آیه نازل شد و همانطور که خداوند نقل میکند با انگشت به او اشاره میکردند: «و إذ رآک الذین کفروا إن یتّخذونک الا هزواً» {و کسانی که کافر شدند، چون تو را ببینند فقط به مسخره ات می گیرند} و به یکدیگر میگفتند: «أ هذا الذی یذکر آلهتکم» {آیا این همان کس است که خدایانتان را [به بدی] یاد می کند؟} و این فرموده اوست که: آنان جماداتی هستند که نه سود و نه زیانی دارند. «و هم بذکر الرحمن هم کافرون»(2) {در حالی که آنان خود، یاد [خدای] رحمان را منکرند.} و أُبیّ بن خلف استخوان پوسیدهای را مکید و مغز آن را درآورد و در دستش آن را شکست سپس آن را به هوا پرتاب کرد و گفت: گمان میکنی پروردگارت این را زنده میکند پس از آنکه دیدی که به چه صورت درآمد؟ پس آیه «و ضرب لنا مثلا»(3) نازل شد.

و آوردهاند که هنگامی که گروه و طایفهای به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میآمدند تا از علم او اطلاع پیدا کنند، ابولهب را نزد آنان میبردند و به او میگفتند: از برادر زادهات سخن بگو. ابولهب نیز بر پیامبر عیب میگرفت و حرفهای پوچ و باطل در باره او بر زبان میآورد و میگفت: ما هنوز از دیوانگی او در رنج هستیم. پس آن قوم برمیگشتند و پیامبر را ملاقات نمیکردند.

1- . فاطر / 42
2- . انبیاء / 36
3- . یس / 78

طارق محاربیّ گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در بازار کوچک ذی المجاز دیدم که جامهای قرمز بر تن داشت و میگفت: ای مردم بگویید لا اله الا الله تا رستگار شوید. ابولهب نیز آن حضرت را دنبال میکرد و با سنگ ایشان را میزد تا جایی که استخوان و دو عصب پاشنه پای آن حضرت خونآلود شد، و ابولهب میگفت: ای مردم او را اطاعت نکنید چرا که او کذّاب است. (1)

توضیح: «المشّ» یعنی دست کشیدن بر چیزی و برهم زدن آن.

33. مناقب: ابو ایوب انصاری روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بازار ذی المجاز ایستاد و مردم را به سوی خداوند دعوت کرد و عباس ایستاده بود و سخن ایشان را میشنید. پس گفت: گواهی میدهم که تو دروغگو هستی. و به نزد ابولهب رفت و مسأله را برایش بازگو کرد. پس هر دو آمدند و ندا سر دادند که این برادرزاده ما دروغگو و کذّاب است، پس شما را در امر دینتان نفریبد. گوید: و ابوطالب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استقبال نمود و در اطراف ایشان قرار گرفت و به طرف ابولهب و عباس رفت و به آن دو گفت: چه میخواهید، به خاک مالیده شوید (خاک نشنین شوید)؟ به خدا سوگند او راستگفتار است. سپس ابوطالب این اشعار را سرود:

تو بیتردید امانتدار خداوند هستی، هیچ دروغی در کار نیست، و تو راستگفتاری، هیچ سرگرمی و بازیچهای در این امر نیست.

توی فرستاده خدا هستی و ما میدانیم. از جانب خداوندِ صاحب عزّت، کتاب بر تو نازل شد.

مقاتل گوید: ابوجهل روزی میان خود و رسول خدا چیزی گذاشت و گفت: ای محمد تو در آن طرف و ما در این طرف باشیم، تو بر دین و مذهب خود عمل کن و ما بر دین و مذهب خود عمل میکنیم. پس آیه «و قالوا قلوبنا فی أکنّۀ»(2) نازل شد.

ابن عباس گوید: گروهی بودند که هرگاه یکی از آنها سلامتی جسمانی بدست میآورد و اسبش کرّه به دنیا میآورد و زنش پسر میزائید و چهارپایانش بسیار می

1- . مناقب آل ابى طالب 1 : 49 - 51
2- . فصلت / 5

شد به اسلام رضایت میداد و چون درد یا پیشامد ناگواری به او میرسید میگفت: از این دین جز بدبختی چیزی نیافتم. پس آیه «و من الناس من یعبد الله علی حرف»(1) {و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد.}

ابوجهل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از نماز خواندن باز میداشت و میگفت: اگر محمد را در حال نماز ببینم پا بر گردنش مینهم. پس آیه «فاصبر لحکم ربّک و لا تطع منهم آثماً أو کفوراً»(2) {پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی کن، و از آنان گناهکار یا ناسپاسگزار را فرمان مَبَر.}

ابن عباس در باره این فرموده خداوند «و إن کادوا لیفتنونک عن الذی أوحینا»(3) {و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم گمراه کنند.} گوید: هیئت ثقیف گفتند: بر سه چیز با تو بیعت میکنیم؛ خم نمیشویم (رکوع و سجده نمیبریم) و بُتی را با دستان خویش نمیشکنیم، و اجازه بده یک سال از اموال هدیه شده به «لات» بهرهببریم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ خیری در دینی نیست که رکوع و سجود نداشته باشد، و اما در باره شکستن بتها با دستان خود، اختیار با خودتان است، و در باره بُت سرکش «لات» من شما را از آن بهرهمند نمیگردانم. گفتند: یک سال به ما مهلت بده تا هدایایی که به بت ما هدیه میشود برگیریم، و وقتی هدایا را گرفتیم آن را میشکنیم و اسلام میآوریم. پس پیامبر خواست به آنان مهلت بدهد که این آیه نازل شد.

قتادهٔ گوید: هنگامی که پیامبر این آیه را شنید: «ثمّ لا تجد لک علینا نصیراً»(4) {آن گاه در برابر ما برای خود یاوری نمی یافتی} فرمود: پروردگارا هرگز مرا به اندازه یک چشم برهم زدن نیز به خود وامگذار.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طواف میکرد که عقبهٔ بن ابی معیط به او ناسزا گفت و دستارش را بر گردن آن حضرت انداخت و ایشان را از مسجد بیرون کشید و

1- . حج / 11
2- . انسان / 24

3- . اسراء / 73
4- . اسراء / 75

یارانش حضرت را از دست او رهانیدند. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی بر صفا نشسته بود که ابوجهل ایشان را دشنام داد و بعد حمزه بن عبدالمطلب سر او را شکست.

(شعر)

من از مردمانی نادان از دو قبیه سهم و مخزوم در شگفتم.

کسانی که آنسان که پیامبر دینش را عرضه کرد، گفتند: این سخنی است که برای ما آمده و هیچ لزومی برای تبعیت و پیروی از آن وجود ندارد.

در حقیقت حقّی را که هیچ کژی در آن نیست برایشان آورده است که کتابی آشکار و معلوم است و از جانب خدا نازل شده است.

از جانب خداوندی که هیچ چیز با او برابری نمیکند، و در این کتاب مصداقهایی از حقّ و عظمت نهفته است.

اگر بر علیه آن باشید گردن کلفتی درشت هیکل همچون شب بر علیه شما میایستد.

پس - خدا پدرتان را بیامرزد - به پیامبری که دارای انگشرتی مهر شده است که خداوند رحمان آن را ساخته است.

توضیح: جزری در حدیث: «علیک بذات الدین تربت یداک» گوید: «ترب الرجل»: هنگامی است که تهیدست شود، یعنی به خاک بنشیند. و «أترب» هرگاه ثروتمند شود. این عبارت بر زبان عرب جاری شده و مقصودشان نفرین مخاطب و مصیبت وارد شدن بر او نیست. و گوید: «الغلباء» به معنای گردن کلفت است. و آنان سروران و بزرگان را به کلفتی و درازی گردن توصیف میکردند. و گوید: «العلکوم» یعنی تنومند.

میگویم: ممکن است موصوف این صفتها «الناقهٔ» (شتر) یا «الفرقه» و «الجماعهٔ» (گروه) باشد.

34. مناقب: ابن عباس و انس گویند: روز دوشنبه، بیست و هفتم رجب در حالی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهل سال داشتند، خداوند به ایشان وحی کرد.

ابن مسعود گفته است: آن حضرت چهل و یک ساله بودند.

ابن مسیّب و ابن عباس گویند: چهل و سه ساله بودند. و یازدهم ربیع الاول بود. و گفته شده: دهم ربیع الاول بود. و برخی گفتهاند: در ماه رمضان مبعوث شد بنا به این فرموده خداوند «شهر رمضان الذی انزل بیه القرآن»(1) {ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است.} یعنی آغاز نزول قرآن در هفدهم یا هجدهم رمضان بود.

از ابن عباس روایت شده که بیست و چهارم رمضان بود.

از ابوخلد روایت شده که: آن حضرت به دعوت مردم برخاست و ابوطالب به یاری ایشام پرداخت. پس خدیجه و علی و زید اسلام آورد و پس از دو سال از نبوّت به معراج رفت. و گفتهاند: یک سال و شش ماه پس از بازگشت از طائف به معراج رفت.

حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا پنج سال در مکّه مختفی و خائف و نهان بود و امرش را اظهار نمی کرد و تنها علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام همراه او بودند، سپس خدای تعالی فرمان داد که رسالتش را آشکار کند و رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم ظهور کرد و امرش را آشکار فرمود. (2)

35. تفسیر عیاشی: از زراره و حمران، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عزّ و جلّ: «وَاللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ»(3)

{و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.} فرمودند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قومش آزارهای بسیاری دید. روزی هنگامی که در حال سجود بود، شکنبه گوسفندی بر وی انداختند. دخترش نزد او آمد و در همان حالی که پیامبر در سجده بود، آن چه را مشرکان بر وی انداخته بودند، از سرش برداشت و (سر و روی پدر را) پاک کرد. سپس خدا آن چه را دوست می داشت به وی نشان داد. او در بدر بود

1- . بقره / 185

2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 150
3- . آل عمران / 54، انفال / 30

در حالی که فقط یک سوار کار همراه او بود و هنگامی که روز فتح فرا رسید، دوازده هزار نفر همراه او بودند به طوری که ابو سفیان و مشرکان مجبور شدند از او طلب کمک کنند. سپس امیر مؤمنان علیه السلام به خاطر ایشان سختی و ابتلا و رویاروییهای زیادی را دید و کسی از قوم او به این پایه از مقام و منزلت نرسید. حمزه در جنگ احد کشته شد و جعفر در غزوه موته کشته شد. (1)

36. تفسیر امام: علی بن محمد علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تجارت به شام را ترک کرد و هر آنچه خداوند از راه این تجارتها به او ارزانی فرموده بود، بخشید، هر روز صبح به غار حراء میرفت و بر بلندای غار میرفت و از آنجا به آثار و نشانههای رحمت الهی، و به انواع شگفتیهای رحمت و حکمت خداوند مینگریست و به کرانههای آسمان و زمین و دریاها و بیابانها نگاه میکرد و از این نشانهها عبرت میگرفت و از آنها متذکّر میشد و خداوند را به گونهای شایسته عبادت میکرد. هنگامی که سن چهل سالگی را کامل کرد و خداوند به قلب ایشان نگریست و آن را بهترین و برترین و خاشعترین و خاضعترین قلب یافت، به درهای آسمان اجازه داد و باز شدند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدان نگریست. و به فرشتگان اذن داد و آنان فرود آمدند و محمد بدانها نگریست. و به رحمت امر فرمود و رحمت الهی از بطن عرش بر سر و پیشانی محمد فرود آمد و به جبرئیل روح امین احاطه شده به نور و طاووس فرشتگان نگاه کرد، و جبرئیل فرود آمد و بازوی پیامبر را گرفت و تکان داد و گفت: ای محمد بخوان. فرمود: چه چیز بخوانم؟ گفت: ای محمد «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ»(2) {بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از عَلَق آفرید. بخوان، و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت.آنچه را که انسان نمی دانست [بتدریج به او] آموخت. } سپس آنچه را که خداوند عزّ و جلّ به او وحی

ص: 276

1- . تفسیر عیاشی : نسخه خطی. و بحرانی در تفسیر خود «البرهان» جلد 2 ص 78این حدیث را تخریج کرده است.
2- . علق / 1 - 5

کرده بود به پیامبر وحی نمود سپس به بالا رفت و محمد از کوه پایین آمد در حالی که از عظمت جلال خداوندی بیهوش شده بود و به خاطر کبریای امر خداوند به تب و لرز دچار شد. میفرمود: ترس از اینکه قریش خبر او را تکذیب کرده و نسبت دیوانگی و شیطانزدگی به ایشان بدهند بر آن حضرت سخت و گران آمد، در حالی که پیامبر در ابتدای امر رسالتش خردمندترین و گرامیترین مخلوقات خداوند بود و منفورترین چیزها در نزد ایشان شیطان و کردار و گفتار دیوانگان بود. پس خداوند اراده کرد که سینه او را فراخ و ایشان را قویدل گرداند. خداوند کوهها و صخرهها و سنگلاخها را به زبان درآورد و هر وقت به یکی از این جمادات میرسید، آن حضرت را ندا میکرد: سلام بر تو ای محمد، همانا خداوند عزّ و جلّ تو را برتری داد و زیبا گردانید و آراسته کرد و بر همه مخلوقات پیشین و پسین گرامیتر قرار داد، از این دلنگران نباشی که قریش بگوید: تو دیوانه هستی و در امر دینت فریفته شدهای، زیرا فاضل و برتر کسی است که پروردگار جهانیان او را فضیلت و برتری بخشیده باشد، و گرامی کسی است که آفریدگار همه آفریدگاران وی را گرامی داشته باشد. پس، از اینکه قریش و سرکشان عرب تو را تکذیب کنند دلتنگ نباش چرا که به زودی پروردگارت تو را به منتهای درجات کرامت و بزرگواری میرساند و تو را به بالاترین مراتب به اوج میبرد و دوستداران تو با وصیّ تو علی بن ابی طالب بهرهمند و شادمان میگردند و علم و دانشت در میان بندگان و سرزمینها با کلیدهای خود و دروازه شهر حکمتت: علی بن ابی طالب پخش میگردد، و در آینده چشمانت با دخترت فاطمه روشن میگردد و از او و علی، حسن و حسین که دو سرور و سالار جوانان بهشتاند به دنیا میآیند، و دین تو در سرزمینها منتشر میگردد و پاداش دوستداران تو و برادرت بزرگ داشته میشود، و به زودی لواء (پرچم) حمد در دستانت قرار میگیرد و تو آن را در دست برادرت علیّ مینهی و در هر پیامبر و صدّیق و شهیدی در زیر آن پرچم قرار میگیرند، و او پیشوا و راهبر همه آنان به سوی باغهای پر نعمت بهشت خواهد بود. پس در نهان با خودم گفت: ای پروردگارا علی بن ابی طالب که وعده او را به من دادهای چه کسی است؟ - و این مربوط به زمانی است که علی علیه السلام متولد شده و کودکی بود - آیا او فرزند عمویم است؟

و پس از این هنگامی که علی اندکی بزرگ شد و همراه وی بود، فرمود: آیا آن شخص، این مرد است؟ پس در هر بار که اینگونه سوال مینمود خداوند ترازوی جلال و بزرگی را به نزد پیامبر میفرستاد و محمد در یکی از کفههای ترازو قرار میگرفت و علی و دیگر مخلوقات از امتش تا روز قیامت در کفه دیگر (به صورت فرضی)، و آنها را وزن میکرد و محمد بر همه آنان سنگینی میکرد. سپس محمد از ترازو بیرون آمد و علی را در کفّهای که محمد در آن بود، گذاشت و او را با سایر امتش وزن نمود و بر آنان سنگینی کرد. بدین تریت رسول خدا ظاهر و ویژگیهای او را شناخت و در نهان مورد ندا قرار گرفت: ای محمد این علی بن ابی طالب، برگزیده من است که با او این دین را پشتیبانی و تایید میکند، و او پس از تو بر همه امّتت برتری دارد. و این هنگامی بود که خداوند سینهام را برای ادای رسالت فراخ گشاده کرد و رویارویی با امت را برایم ساده نمود و مبارزه با سرکشان ستمکار قریش را بر من آسان کرد. (1)

37. اعلام الوری: اسماعیل بن ایاس بن عفیف از جدش روایت میکند که وی گفت: من مرد تاجری بودم، و در یکی از روزها به منی رفته بودم و عباس بن عبد المطلب هم به تجارت اشتغال داشت، من نزد او رفتم و قصد داشتم که با وی خرید و فروش نمایم. راوی گوید: در این هنگام که من با عباس سرگرم گفتگو بودیم ناگهان مردی از گوشه در آمد و در مقابل کعبه ایستاد و به نماز مشغول شد، پس از او زنی و بعد جوانی آمدند و با او به نماز مشغول گردیدند، من گفتم: ای عباس این دین چیست؟ ما این دین را تا امروز ندیده بودیم، مطلب از چه قرار است؟ عباس گفت: این محمّد بن عبد اللّه است که گمان میکند وی رسول خداوند است، و به همین زودیها گنج های کسری و قیصر به روی او گشوده میگردد، او نیز خدیجه دختر خویلد همسر اوست که به وی ایمان آورده، و آن جوان هم پسر عمویش علی بن ابی طالب است که به وی گرویده است، عفیف گوید: کاش من آن روز به او ایمان آورده بودم و از وی پیروی میکردم.

1- . تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام : 60 - 61

محمّد بن اسحاق گوید: در حدیث آمده هر گاه حضرت رسول از گوشه ای خارج میشدند، فورا به آسمان نگاه میکردند، هنگامی که مشاهده می نمودند که خورشید از وسط آسمان به طرف غرب مایل شده به پا می خواستند و نماز می گزاردند، پس از این، راوی، از نماز خدیجه در پشت سر حضرت رسول یادآوری کرده است.

مجاهد بن جبر گوید: از نیکی هائی که خداوند در باره علی بن ابی طالب علیه السّلام انجام داد این بود که: برای قریش گرفتاری شدیدی پیش آمد کرد، و آنان از نظر زندگی ناراحت شدند در میان آنها وضع ابو طالب که فرزندان و اهل و عیال زیادی داشت خوب نبود، یکی از روزها حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به عباس بن عبد المطلب گفت تو از این سختی که اکنون پدید آمده اطلاع داری، و اوضاع ابو طالب را هم میدانی اکنون لازم است برویم هر کدام یکی از فرزندان او را تکفل کنیم تا وی از این سختی رهائی یابد. پیامبر علی را با خود برد، و او همواره در نزد او بود، تا آنگاه که آن حضرت به رسالت برانگیخته شد، و علی علیه السّلام هم بلافاصله به او ایمان آورد و گفته های او را تصدیق کرد. (1)

38. اعلام الوری: مشرکین قریش در آزار و اذیت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله کوشش داشتند، و از همه ستمکارتر ابو لهب عموی آن حضرت بود، یکی از روزها که پیامبر در حجر نشسته بود، مشرکین رحم گوسفندی را که بچه اش از وی بیرون شده بود توسط اراذل خود بر حضرت رسول انداختند. خاتم النبیین صلی اللّه علیه و آله از این جهت بسیار محزون و غمگین شد، و نزد عمویش ابو طالب رفت، و فرمود: ای عمو موقعیت من در میان شما چگونه است؟ گفت: برای چه برادرزاده ام؟ فرمود: قریش مرا آزار میدهند و رحم گوسفند را روی من می اندازند. ابو طالب به حمزه گفت: شمشیر خود را بردار، در این هنگام مشرکین در مسجد نشسته بودند، و ابو طالب نیز شمشیر خود را برداشت و به اتفاق حمزه به مسجد آمدند. ابو طالب گفت: این بچه دان گوسفند را بردار و بر لبهای این اشخاص بکش، و هر کس از این

1- . اعلام الوری : 25 چاپ اول، و 49 چاپ دوم.

امر جلوگیری کرد، گردنش را بزن، راوی گوید: حمزه امر ابو طالب را اجرا کرد و آنان هم مقاومت نکردند، پس از این گفت: ای برادرزاده این است مقام و شخصیت شما در نزد ما.

عمرو بن میمون از عبد اللَّه نقل کرده که وی گفت: هنگامی که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله در حال سجده بود و جماعتی از قریش هم نزدیک او بودند و بچه دان شتری هم در آنجا بود، یکی از آنها گفت: چه کسی این رحم شتر را میگیرد و بر روی محمد می اندازد؟ در این هنگام عقبه بن ابی معیط حاضر شد و این عمل زشت را انجام داد. حضرت فاطمه علیها السّلام آمد و او را از پشت حضرت برداشت، و به کسی که مرتکب این کار شده بود نفرین کرد، عبد اللَّه گوید: من پیامبر را دیدم که در آن روز مشرکین را نفرین میکرد، و جز در این روز او را در حال نفرین ندیده بودم. پیامبر فرمود: خدایا اشراف قریش مخصوصا ابو جهل، و عتبه بن ربیعه، و شیبه بن ربیعه، و عقبه بن ابی معیط، و امیه بن خلف - یا ابی بن خلف - را هلاک کن.

عبد اللَّه گوید: من همه آنها را در روز بدر کشته دیدم که اجساد آنها را به چاه عمیقی انداختند. و امیه بن خلف چون مردی جسیم بود قبل از اینکه به ته چاه برسد از هم پاره پاره شد. بخاری این روایت را در صحیح خود نقل کرده است.

خباب گوید: خدمت حضرت خاتم النبیین رسیدم در حالی که خود را به بردی پیچیده و در سایه کعبه نشسته بود، و ما از مشرکین آزار و اذیت زیادی را دیده بودیم، عرض کردم: یا رسول اللَّه! آیا برای ما دعا نمیکنی؟ پیامبر در این هنگام نشسته و چهره اش قرمز شده بود، فرمود: کسانی که قبل از شما بودند، اگر با میخها گوشت و استخوان آنها را سوراخ میکردند، از دین و عقیده خود بر نمیکشتند. قبل از شما اشخاصی بودند که آنها را با ارّه از هم نصف میکردند، لیکن از عقیده و مذهب خود دست بردار نبودند، خداوند این امر را به پایان خواهد رسانید، و هنگامی خواهد رسید که یک سواره از صنعاء تا حضرموت خواهد رفت و جز پروردگار از احدی نخواهد ترسید.

ص: 280

این حدیث را بخاری در صحیح خود روایت کرده است و به صورت دیگری از اسماعیل تخریج کرده است.

جابر گوید: حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله به عمار و خانواده اش گذشتند در حالی که مشرکین آنان را اذیت میکردند، و این عذاب از جهت این بود که آنان به خداوند ایمان آورده بودند، پیامبر فرمود: ای آل عمار صبر کنید شما را در مقابل این عذاب به بهشت پروردگار مژده میدهم،

مجاهد گوید: اول کسی که در اسلام شهید شد «سمیه» مادر عمار بود، ابو جهل با یک تیری که به قلب وی زد او را از پا در آورد.

علی بن ابراهیم گفته: روزی ابو جهل متعرض پیامبر شد و با سخنان خود او را اذیت کرد، در این هنگام بنی هاشم اجتماع کردند، و حمزه بن عبد المطلب که به شکار رفته بود از راه رسید، و متوجه اجتماع مردم شد، و گفت: این جریان از چه قرار است؟ زنی از پشت بام گفت: یا ابا یعلی! عمرو بن هشام متعرض محمد شده است و او را اذیت کرده است. در این موقع حمزه با حالت خشم و غضب به طرف ابو جهل رفت، و کمان او را گرفت و به سرش کوبید، سپس وی را برداشت و بر زمین افکند، مردم پیرامون او جمع شدند، و نزدیک بود جنگ و فسادی درگیرد، گفتند: یا ابا یعلی تو هم به دین برادرزاده ات گرویدی؟! گفت: آری أشهد أن لا اله الّا اللّٰه و أشهد أنّ محمدا رسول اللّٰه حمزه بن عبد المطلب این مطلب را از روی حمیت و تعصب و خشم و غضبش گفت. بعد از این جریان حمزه به منزل خود مراجعت کرد، و از عمل خود پشیمان شد روز بعد خدمت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله رسید و گفت: ای برادرزاده آیا این مطالبی را که اظهار میکنی درست است؟ پیامبر سورهای از قرآن را برای عمویش حمزه قرائت کرد و او اسلام را اختیار کرد و بر دین اسلام ثابت و پابرجا ماند، حضرت خاتم النبیین از اسلام حمزه بسیار شادمان شد و ابو طالب هم از مسلمان شدن حمزه خوشنود گردید و گفت:

ای ابا یعلی شکیبا باش بر کیش محمد و آشکار کننده دین باش تا توفیق صبر و شکیبایی به تو داده شود.

ص: 281

بر جا پای کسی که از جانب خدا دین آورده است، قدم بگذار و از ته دل باورش کن و ای حمزه کافر مباش.

هنگامی که گفتی ایمان آوردهای شاد گشتم، پس در راه خدا برای رسول خدا یاور باش.

آشکارا به قریشیان بگو که ایمان آوردی و بگو که احمد پیامبر، ساحر و جادوگر نیست. (1)

قصص الانبیاء: ابوجهل سدّ راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت، و حدیث را بر همین منوال ذکر کرده است. (2)

39. تفسیر فرات: جعفر از پدرش علیهما السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که آیه «و أنذر عشیرتک الاقربین»(3) {و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده.} بر من نازل شد. و «رهطک منهم المخلصین» امام باقر فرمود: این قرائت عبدالله است. (4)

40. تفسیر فرات: عبید بن کثیر با سند معنعن از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که در باره این فرموده خداوند «و أنذر عشیرتک الاقربین»(5) {و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده.} فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را فرا خواند و بر یک ران گوسفند و کاسهای شیر گردآورد، یا فرمود: کاسه بزرگی از شیر. و در آن روز، آنان سی مرد بودند که هر مرد قادر به خوردن یک گوسفند بود. فرمود: پس ما شروع به خوردن کردیم تا اینکه سیر شدیم و نوشیدیم تا اینکه سیراب شدیم. (6)

41. تفسیر فرات: ابو رافع روایت میکند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبدالمطلب را در شِعب جمع کرد و در آن زمان فرزندان تنی عبدالمطلب و

1- . اعلام الوری : 31 - 32 چاپ اول، 58 چاپ دوم.
2- . قصص الانبیاء: نسخه خطی
3- . شعراء / 214
4- . تفسیر فرات : 109

5- . شعراء / 214
6- . تفسير فرات : 11 - 112

نوه هایش چهل فرد بودند. سپس برایشان پای گوسفند درست کرده و تریدی برایشان ساخت و خورشت و گوشت ها را بر روی آن ریخت و از آنان پذیرایی نمود و آنها نیز شروع به خوردن کردند تا این که سیر شدند و سپس از یک ظرف شیر نیز آنان را نوشاند و همگی از آن نوشیدند و سیراب گشتند. ابو لهب گفت: به خدا قسم بعضی از ما می تواند یک ظرف بزرگ غذا بخورد و سیر نشود و همچنین ظرفی از شراب بنوشد و هنوز هم او را میل به نوشیدن باشد، اما فرزند ابو کبشه ما را فراخواند و به خوردن پای گوسفند و ظرف کوچکی از نوشیدنی جمع نموده و همگی ما را سیر گرداند و تشنگی مان را برطرف نمود، بی شک این جادویی آشکار است. راوی روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این به آنها فرمود: همانا خداوند عز و جل به من امر کرده که خویشاوندان نزدیک و اقوام مخلص خویش را انذار دهم، و شما خویشاوندان نزدیک و اقوام مخلص من هستید، و همانا خداوند هر نبیای را که فرستاده، برادر و وارث و وزیر و وصیی از اهل و خاندانش برای او برگزیده است. حال کدام یک از شما به پا میخیزد و با من بیعت میکند که برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در میان خاندانم باشد، و برای من به منزله هارون از برای موسی باشد، با این تفاوت که بعد من پیامبری مبعوث نمی شود؟ آنها همگی ساکت ماندند. آن حضرت فرمود: به خدا قسم، یا یکی از شما برمیخیزد و یا این که یک فرد از غیر شما انتخاب میشود و آن گاه شما پشیمان خواهید شد. راوی میگوید که علی علیه السلام به پا خاست در حالی که همگی آنان به او نگاه میکردند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد و به دعوتش پاسخ گفت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: به من نزدیک شو؛ و او نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک گشت و به او فرمود: دهانت را باز کن. امام علی علیه السلام نیز چنین کرد و پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم نیز از آب دهانش در دهان ایشان ریخت و از آب دهان مبارک، بین دو کتف و دو سینه اش قرار داد. سپس ابولهب گفت: بد هدیه ای به پسر عمویت دادی، او به درخواستت

پاسخ گفت و تو دهن و صورتش را از آب دهان آغشته گرداندی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: نه، من آن را سرشار از علم و حکمت و دانش گرداندم. (1)

توضیح: «الجفر» بچه گوسفند است که چهار ساله باشد و از مادرش جدا و به چراگاه برده شود. و مؤنث آن «الجفرة» است. این مطلب را جزری ذکر کرده است. و گوید: مشرکان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به ابی کبشهٔ نسبت میدادند و او مردی از خزاعهٔ بود که با قریش در باره عبادت بتها مخالفت کرد، و پیامبر را به او تشبیه میکردند. و گفته شده: ابی کبشهٔ، جدّ پیامبر از طرف مادرش بود. و مقصودشان این بود که پیامبر در ظاهر شبیه اوست.

42. کافی: حسین بن حسن روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر علیه السلام که می فرمود: «جبرئیل علیه السلام به خدمت پیغمیر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا محمد! پروردگارت تو را سلام می رساند و به تو می فرماید که: با خلق من مدارا کن.(2)

43. کافی: عبداللّٰه بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: پروردگارم مرا امر فرموده که با مردمان مدارایی کنم، چنان که مرا به جا آوردن واجبات امر فرموده است. (3)

44. فروع کافی: محمد بن حسین علوی از پدرش از جدّش از علی علیهم السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که فرستادهاش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به اظهار اسلام امر فرمود و وحی را آشکار نمود، پیامبر شمار اندک مسلمانان و شمار فراوان مشرکان را دید و از این مسأله بسیار اندوهگین شد. پس خداوند عزّ و جلّ جبرئیل را با سدر از سدرة المنتهی بهشت فرستاد و پیامبر با آن سرش را شست و اندوهش برطرف شد. (4)

1- . تفسیر فرات : 113
2- . اصول کافی 2 : 116
3- . اصول کافی 2 : 117

4- . فروع كافى 2 : 220

45. کافی: ابو بصیر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کردند، خداوند تصمیم گرفت که ساکنان زمین را نابود گرداند و به جز علی علیه السلام هیچ شخص دیگری را استثنا نکرد. آن جا که می فرماید: «فَتَول عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلومٍ»(1) { پس، از آنان روی بگردان، که تو درخور نکوهش نیستی.} سپس در این تصمیم برای او «بدا» حاصل شد و به مؤمنان رحم کرد و به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ المُؤْمِنِينَ»(2) { و پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد.}. (3)

میگویم: در باب عمل نوروز از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام میآید که روز نوروز همان روزی بود که جبرئیل بر پیامبر فرود آمد. و برخی از این روایتها در باب معجزات بیان شد.

46. سید بن طاووس در کتاب سعد السعود از کتاب تفسیر محمد بن عباس بن مروان ابو ربیعه بن ناجد روایت کرده که گوید: مردی به علی علیه السلام گفت: مردی به علی علیه السّلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین چرا شما از پسر عموی خود (یعنی پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله) ارث بردید ولی عموی شما از ایشان ارث نبرد؟ سه بار این سوال را پرسی تا اینکه مردم گرد آمده و گوش سپردند. سپس فرمودند: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله ما فرزندان عبد المطّلب را جمع نمود، - یا فرمود: فرا خواند - هر کدام از آنان یک بزغاله را تناول نموده و یک ظرف شانزده رطلی از آب را می آشامید. فرمود: پیامبر یک مدّ غذا پخت و آنان شروع به خوردن کردند تا اینکه سیر شدند. و فرمود: غذا همچنان به حال اول باقی ماند گویی کسی به آن دست نزده بود و از آن نوشیده بود. پس پیامبر فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب من به صورت ویژه به سوی شما و به صورت عام به سوی مردن مبعوث شدهام حال که این صحنه و نشانه را مشاهده نمودید کدام یک از شما با من بیعت می کند که برادر و

1- . ذاریات / 54
2- . ذاریات / 55
3- . روضه الکافی : 103

وارث و وصیّ من باشد؟ و کسی از جای بلند نشد. امام فرمود: من از جا برخاسته در حالی که از همه کوچک تر بودم عرض کردم: من. پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بنشین. سپس کلام خود را سه بار تکرار نموده و در هر بار من از جا برمیخاستم ولی آن حضرت هر بار فرمودند: بنشین، تا بالاخره در نوبت سوّم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستانش را بر دست من زد و با من عهد بست. و فرمود: از این رو فقط من وارث آن حضرت بوده نه عمویم. (1)

توضیح: جزری در این باره گوید: روز قیامت شخص ندا میکند و همه به صدای او گوش میسپارند، یعنی سرهایشان را بلند کرده تا به او بنگرند و هر کسی که سرش را بلند کنند «مشرئب» مینامند.

47. میگویم: سید بن طاووس از مردی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که گفته است: گروهی پس از نبرد جمل بر سر مسالهای با علی به نزاع و مجادله پرداختند. مردی که از حسن، حدیث را شنیده بود گفت: وای بر شما، از کسی که در ایمان به خداوند و اقرار به آنچه از جانب خدا آمد، پیشگامتر از همه بود، چه میخواهید؟ من دهمین فرزند عبدالمطلب بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام نزد ما آمد و فرمود: فردا در منزل ابوطالب، دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کنید، ما از سخن او چشمپوشی کردیم. هنگامی که خواست برگردد، گفتیم: به نظرت محمد امروز ما را سیر میکند؟ و از ما ده مرد هیچ کس نبود که یک گوسفند چاق را نخورد و یک کاسه شانزده رطلی شیر را ننوشد. صبح فردا به منزل ابوطالب رفتند و ما در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستادیم و بر منوال دوره جاهلی بر ایشان درود و سلام فرستادیم و آن حضرت به شیوه اسلامی بر ما درود و سلام کرد، و این نخستین موردی بود که به خاطر از ایشان ناراحت

1- . سعد السعود : 104 - 105 میگویم: هارون از موسی بن جعفر علیه السلام در این باره پرسید و امام به نحوی دیگر به او پاسخ داد و فرمود: گفتم: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی که توانایی هجرت داشت اما هجرت نکرد، حق ارث قرار نداده است و علی علیه السلام ایمان آورد و هجرت کرد. و خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُواْ» {و کسانی که

ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند، هیچ گونه خویشاوندی (دینی) با شما ندارند، مگر آنکه (در راه خدا) هجرت کنند}

شدیم. سپس دستور فرمود کاسهای نان و گوشت آماده کنند و آن را جلوی ما نهادند. آن حضرت دستش را بر بالای ظرف غذا نهاد و فرمود: به نام خدا، با آغاز نام خدا بخورید. ما از این گفته متغیّر شدیم سپس در پی رفع نیازمان به غذا برآمدیم، زیرا از روز قبل خود را برای این وعده که پیامبر داده بوده گرسنه نگاهداشته بودیم. پس شروع به خوردن نمودیم تا اینکه سیر شدیم و ظرف غذا همچنان پُر بود. سپس ظرفی بزرگی از شیر به ما داد. و علی از ما پذیرایی میکرد. پس نوشیدیم تا اینکه سیراب شدیم و ظرف شیر دستنخورده ماند، تا اینکه از خوردن و آشامیدن فارغ شدیم. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب من از جانب خداوند عزّ و جلّ به عنوان منذر به سوی شما فرستاده شدهام تا شما را انذار دهم، من چیزی برای شما آوردهام که هیچ از قوم عرب برای شما نیاورده است. پس اگر از من اطاعت کنید، راهمییابید و رستگار و پیروز خواهید شد. این، سفرهای است که خداوند مرا بدان امر فرمود و من آن را برای شما مهیّا ساختم همانگونه که عیسی پسر مریم علیه السلام برای قومش مهیّا کرد. هر یک از شما اگر از این پس کافر شود، خداوند او را چنان عذابی میکند که هیچ یک از جهانیان را آن چنان عذاب نکرده باشد، و از خداوند پروا داشته باشید و به آنچه میگویم گوش فرا دهید، و بدانید ای فرزندان عبدالمطلب همانا خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نمیکند مگر اینکه برایش برادر و وزیر و وصیّ و وارثی از خاندان او برگزیند و یقینا برای من وزیر گماشته است چنان که برای دیگر انبیای پیش از من وزیر و دستیار قرار داد، و به درستی که خداوند مرا به سوی همه انسانها فرستاده است و این آیه بر من نازل شده که: «و أنذر عشیرتک الاقربین»(1)

{و خویشان نزدیکت را هشدار ده.} و خویشاوندان مخلصت را نیز انذار کن. و سوگند به خداوند، پروردگار مرا از آن باخبر ساخته و اسم او را برایم بازگو نموده است. اما مرا امر فرموده که شما را دعوت کنم و پند و اندرزتان دهم و آن را بر شما عرضه نمایم تا در آینده هیچ دلیل و بهانهای برای شما باقی نماند. شما خویشاوندان و خاندان مخلص من هستید، حال کدام یک

1- . شعراء / 214

از شما برای آن «وصیّ» پیشگام میشود تا در راه خدا برادر و دوست من شود و در راه دین خداوند عزّ و جلّ مرا یاری و پشتیبانی کند، و بدین ترتیب در برابر همه کسانی که با من مخالفت میکند قدرت و توانایی بدست آورم، و او را به عنوان وصیّ و ولیّ و وزیر خود انتخاب کنم تا از جانب من به تبیلغ دین و رسالت من بپردازد و پس از من دَین و وعدههایم را به انجام رساند، البته با شروطی که بیان میکنم. همگی ساکت شدند و آن حضرت سه بار این جملات را تکرار نمود هر سه بار آنان سکوت کردند و علی در هر سه بار برای آن پیش آمد. ابولهب با شنیدن سخنان پیامبر گفت: هلاک شوی ای محمد، چرا ما را به خاطر آن احضار کرد، آیا به خاطر این مسأله مرا فرا خواند؟ و خواست که برخیزد و مجلس را ترک کرده و برگردد. پس پیامبر فرمود: سوگند به خدا یا یکی از شما آن را بر عهده میگیرد یا اینکه کسی غیر از شما عهدهدار آن خواهد شد. و روای گوید: پیامبر آنان را بر آن اصرار ورزید تا بعدا دلیل و بهانهای نیاورند. گوید: علی علیه السلام جلو آمد و فرمود: ای رسول خدا، من عهدهدار آن میشوم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابا الحسن تو شایسته آن هستی، تقدیر و قضای الهی انجام شد و به قلم رفت (در لوح محفوظ قطعی و حتمی شد). ای علی خداوند تو را برای ابتدای آن برگزیده است و تو را ولیّ و صاحب پایان آن قرار داده است. (1)

توضیح: شاید مقصود از سخن او «تمسّکنا» این باشد که از سر ناچاری از سخن گفتن پرهیز کردیم. (تا گرسنه نمانیم) و سخن او: «مدفقةٔ» یعنی لبریز به نحوی که غذا از اطراف آن بریزد.

48. نهج البلاغهٔ: تا این که خدای سبحان، برای وفای به وعده خود، و کامل گردانیدن دوران نبوّت، حضرت محمّد (که درود خدا بر او باد) را مبعوث کرد، پیامبری که از همه پیامبران پیمان پذیرش نبوّت او را گرفته بود، نشانه های او شهرت داشت، و تولّدش بر همه مبارک بود. در روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته های گوناگون، و روش های متفاوت بودند: عدّه ای خدا را به پدیده ها

1- . سعد السعود : 106

تشبیه کرده و گروهی نام های ارزشمند خدا را انکار و به بت ها نسبت می دادند، و برخی به غیر خدا اشاره می کردند. پس خدای سبحان، مردم را به وسیله محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از گمراهی نجات داد و هدایت کرد، و از جهالت رهایی بخشید. سپس دیدار خود را برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر گزید، و آنچه نزد خود داشت برای او پسندید و او را با کوچ دادن از دنیا گرامی داشت، و از گرفتاری ها و مشکلات رهایی بخشید و کریمانه قبض روح کرد. (1)

توضیح: ضمیر در «عدته» به خداوند و نبوّت خدا به پیامبر برمیگردد و ممکن است مرجع آن پیامبر باشد به این صورت که اضافه در «عدته» اضافه به مفعول باشد. همانطور که ممکن است ارجاع آن به خداوند باشد به این صورت که مقصود از «نبوّته» نبوّتی باشد که خداوند آن را وضع نمود و برای اصلاح مخلوقات مقدر کرد. و «السمۂ» به معنای نشانه و علامت است. و «المیلاد» یعنی زمان ولادت. و «الطرائق» یعنی راهها. و «التشتّت» یعنی پراکندگی و انتشار. فرموده ایشان: «ملحد فی اسمه» یعنی چیزی بر آن اطلاق میکند یا چیزی به آن نسبت میدهد که ناشایست است، یا اینکه نام آن را بر چیز دیگری اطلاق میکند. فرموده ایشان: «أو مشیراً الی غیره» مانند دنیا پرستان و بتپرستان. و در فرموده او: «ملل» و ما بعد آن، به تقدیر مضافی است یعنی: «ذووا ملل» یا حمل بر مبالغه میشود، یا اینکه مضاف در مبتدا و بخشی از آن بخشی دیگر را تاکید میکند و ممکن است در حالتی با هم تفاوت داشته باشند.

49. نهج البلاغه: و شهادت می دهم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده خدا و فرستاده اوست. خداوند او را با دینی آشکار، و نشانه ای پایدار و قرآنی نوشته شده و استوار و نوری درخشان و چراغی تابان و فرمانی آشکار کننده فرستاد تا شک و تردیدها را نابود سازد و با دلائل روشن استدلال کند، و با آیات الهی مردم را پرهیز دهد، و از کیفرهای الهی بترساند. خدا پیامبر اسلام را زمانی فرستاد که مردم در فتنه ها گرفتار شده، رشته های دین پاره شده و ستون های ایمان و یقین ناپایدار

1- . نهج البلاغه 1 : 27 - 28 چاپ تهران.

بود. در اصول دین اختلاف داشته، و امور مردم پراکنده بود، راه رهایی دشوار و پناهگاهی وجود نداشت، چراغ هدایت بی نور، و کور دلی همگان را فرا گرفته بود. خدای رحمان معصیت می شد و شیطان یاری می گردید، ایمان بدون یاور مانده و ستون های آن ویران گردیده و نشانه های آن انکار شده، راه های آن ویران و جاده های آن کهنه و فراموش گردیده بود. مردم جاهلی شیطان را اطاعت می کردند و به راه های او می رفتند و در آبشخور شیطان سیراب می شدند. با دست مردم جاهلیت، نشانه های شیطان، آشکار و پرچم او بر افراشته گردید. فتنه ها، مردم را لگد مال کرده و با سم های محکم خود نابودشان کرده و پا بر جا ایستاده بود. امّا مردم حیران و سرگردان، بی خبر و فریب خورده، در کنار بهترین خانه (کعبه) و بدترین همسایگان (بت پرستان) زندگی می کردند. خواب آنها بیداری، و سرمه چشم آنها اشک بود، در سرزمینی که دانشمند آن لب فرو بسته و جاهل گرامی بود. (1)

توضیح: سخن ایشان: «و العلم مأثور» «العلم» یا با کسره عین است یا با فتحه عین و لام به معنای آنچه است که برای راهنمایی نصب میشود. و «المأثور» یعنی چیزی که بر غیر آن تقدم و برتری دارد، و به معنای منقول نیز میباشد که در مناسبت آن با سیاق خطبه آشکار است. و «الصادع» یعنی آشکار و واضح. و «المثلات» جمع مَثُلهٔ با فتحه میم و ضمه ثاء، به معنای مجازات است. سخن ایشان: «انجذم» یعنی قطع شد. و در برخی نسخهها با زای به همان معنا آمده است. «الزعزعهٔ» یعنی اضطراب. «السواری» جمع الساریهٔ به معنای ستون است. و «النجر» یعنی ریشه و سرشت. «فانهارت» یعنی ویران شد و «تنکّرت» یعنی تغییر کرد. و «الشُرُک» با دو ضمه جمع الشَرَکهٔ با دو فتحه، به معنای قسمت بزرگ راه یا وسط آن است. و «فی فتن داستهم» متعلق به «سارت و قام» است، یا اینکه خبر دوم برای «و الناس» و «السنابک» میباشد. قسمت جلوی سُم است. «فی خیر دار» یا خبر سوم، یا متعلق به «تائهون» و ما بعد آن است. و مقصود از «خیر دار» مکّه، و مقصود از «شرّ جیران» کفار قریش و مقصود از «العالم الملجم» کسی است که به پیامبر ایمان می

1- . نهج البلاغه 1 : 31 - 32

آورد و مقصود ا ز«الجاهل المکرم» کسی است که پیامبر را تکذیب میکند. و در معنای آن احتمالات دیگر ممکن است که با سیاق کلام مناسبت ندارد. سخن ایشان: «نومهم سهود» . «کحلهم دموع» کنایه از فتنههای زیادی است که به آنان میرسد به گونهای که به خاطر توجه به خودشان و آمادگی برای جنگ با دشمن، نمیخوابند و بر کشتگانشان و اموالی که از دست میدهند و بر چیزهای دیگر گریه میکنند.

50. نهج البلاغه: خدا پیامبر اسلام را هنگامی مبعوث فرمود که از زمان بعثت پیامبران پیشین مدّت ها گذشته، و ملّت ها در خواب عمیقی فرو خفته بودند. فتنه و فساد جهان را فرا گرفته و اعمال زشت رواج یافته بود. آتش جنگ همه جا زبانه می کشید و دنیا، بی نور و پر از مکر و فریب گشته بود. برگ های درخت زندگی به زردی گراییده و از میوه آن خبری نبود، آب حیات فروخشکیده و نشانه های هدایت کهنه و ویران شده بود. پرچم های هلاکت و گمراهی آشکار و دنیا با قیافه زشتی به مردم می نگریست، و با چهره ای عبوس و غم آلود با اهل دنیا روبرو می گشت. میوه درخت دنیا در جاهلیّت فتنه، و خوراکش مردار بود، در درونش وحشت و اضطراب، و بر بیرون شمشیرهای ستم حکومت داشت. (1)

توضیح: «الفترهٔ» به معنای قطع شدن وحی در میان پیامبران است. «الهجعهٔ» خواب. و «الاعتزام» به معنای تصمیم است گویی که فتنه برای آشوب و فساد مصمّم گشته است. و در برخی نسخهها با راء مهلمه به معنای کثرت و شدّت آمده است. و در کافی به صورت «و اعتراض» ذکر شده که از این سخنشان است: «اعترض الفرس» هرگاه اسب به بیراهه رود. و «التلظّی» یعنی برافروخته شدن. و «الاغورار» یعنی فرو رفتن آب. که از «غار الماء» میباشد هرگاه آب در زمین فرو برود. و از همین کلمه خداوند متعال فرموده است: «إن اصبح ماؤکم غوراً»(2) {یا آب آن [در زمین] فروکش کند.} و «الدروس» یعنی محو شدن، و «التجهّم» یعنی چهره در هم کشیدن. و مقصود از «الجیفهٔ» اموالی است که از راه کسب و کار حرام در زمان جاهلیت به دست میآوردند، یا مقصود گوشت حیواناتی بود که میخوردند و آن

1- . نهج البلاغه 1 : 170 - 171
2- . ملک / 30

حیوانات را بیآنکه پاکیزه گرداند کشته میشدند و در تشبیه ترس به لباس و شمشیر به لباس نکتههای ظریف و شیوایی نهفته است.

51. نهج البلاغه: خدا پیامبر اسلام را به هنگامی مبعوث فرمود که مردم در حیرت و سرگردانی بودند، در فتنه ها به سر می بردند، هوی و هوس بر آنها چیره شده، و خود بزرگ بینی و تکبّر به لغزش های فراوانشان کشانده بود، و نادانیهای جاهلیّت پست و خوارشان کرده، و در امور زندگی حیران و سرگردان بودند، و بلای جهل و نادانی دامنگیرشان بود. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در نصیحت و خیرخواهی نهایت تلاش را کرد، و آنان را به راه راست راهنمایی، و از راه حکمت و موعظه نیکو، مردم را به خدا دعوت فرمود. (1)

توضیح: «الحاطب» کسی است که هیزم جمع میکند و به کسی که درست و نادرست را با هم جمع میکند و سخنان باارزش و بیارزش را بر زبان میآورد، «حاطب اللیل» گویند.

میگویم: ممکن است امام علیه السلام هیزم را برای کارهایی که انجام میدهند استعاره آورده باشد زیرا اعمال آنان از جمله چیزهایی است که آنان را در آتش میسوزاند. و در برخی نسخهها «خاطبون» ذکر شده است، یعنی حرکتهای آنان بدون نظم و ترتیب است. سخن امام علیه السلام: «استهوتهم الاهواء» یعنی هوی و هوس آنان را به سوی خود فرا خوانده و جذب کرده است، یا اینکه به سوی پرتگاههای نابودی میکشاند. و گفته میشود: «استخفه» یعنی او را خوار و ذلیل یافت و «خفّ علیه تحریکه». و «الزلزال» با فتحه زای، اسم و با کسره مصدر است.

52. نهج البلاغهٔ: پس از ستایش پروردگار، همانا خداوند سبحان، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مبعوث فرمود، در روزگارانی که عرب کتابی نخوانده و ادّعای وحی و پیامبری نداشت. پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با یارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت تا آنان را به سر منزل نجات کشاند، و پیش از آن که مرگشان فرا رسد آنان را به رستگاری رساند. با خستگان مدارا کرد، و شکسته

1- . نهج البلاغه : 202 - 203

حالان را زیر بال گرفت تا همه را به راه راست هدایت فرمود، جز آنان که راه گمراهی پیمودند. و در آنها خیری نبود. همه را نجات داد، و در جایگاه مناسب رستگاری، استقرارشان بخشید، تا آن که آسیاب زندگی آنان به چرخش در آمد، و نیزه شان تیز شد. (1)

توضیح: سخن ایشان «عرب کتابی نخوانده» یعنی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و زمان نزدیک به آن، پس با بعثت هود و صالح و شعیب علیهم السلام در میان عرب منافات ندارد. و اما اگر بعثت خالد بن سنان ثابت شود، او کتابی نخوانده و ادّعای شریعت ننموده است. و در حقیقت نبوّت او مشابه با نبوّت گروهی از پیامبران بنی اسرائیل است که کتاب و شریعت نداشتند، هر چند که ممکن است مقصود زمانی پس از زمان پیامبر باشد.

فرموده امام علیه السلام «و یبادر الساعهٔ أن تنزل بهم» یعنی برای هدایت و بردن آنان به راه خداوند شتاب میکند تا در حالت کوری و گمراهی از راه خداوند قیامت بر آنان نازل نشود. سخن ایشان: «یحسر الحسیر» حسیر کسی است که در راه میماند، و مقصود از آن توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دلسوزی بر مردم در حالت سفرشان با آن حضرت در غزوات و مانند آن است، یعنی آن حضرت به دنبال آنان حرکت میکرد و از کسانی که به دلیل ناتوانی یا زخمی شدن چهارپایشان جا میماندند، پرس و جو میکرد و پیوسته به آنان لطف و مهربانی میکرد تا آنها را به دوستانش برساند، مگر در صورتی که امیدی به رساندن او نبوده و این کار امکانپذیر نباشد، یا مقصود این است که هر کس عقل و خردش در مسیر سلوک الهی باز میماند یا به سبب گمراهی شکسته میشد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بر راه روشن میانداخت و راهنماییاش میکرد تا اینکه او را به هدف مطلوب میرساند، مگر کسی که امید خیری در او نباشد مانند ابوجهل و الولهب و امثال آنان. و «منجاتهم» یعنی محل نجات آنان. و «محلّتهم» یعنی مکان نزول آنان.

1- . نهج البلاغه : 215 - 216

و «چرخش آسیاب آنان» کنایه از گردهمایی آنان و نظم و ترتیب یافتن کارهای آنان.

53. نهج البلاغه: خداوند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را فرستاد تا دعوت کننده به حق، و گواه اعمال خلق باشد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بدون سستی و کوتاهی، رسالت پروردگارش را رسانید، و در راه خدا با دشمنانش بدون عذر تراشی جنگید. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پیشوای پرهیزکاران، و روشنی بخش چشم هدایت شدگان است. (1)

توضیح: «الوانی» یعنی ضعیف و خسته و ناتوان. و «الواهن» یعنی ضعیف. و «المعذّر» کسی است که بدون داشتن عذر، بهانه میآورد.

54. نهج البلاغه: خدا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را پس از یک دوران طولانی که دیگر پیامبران نبودند، فرستاد: زمانی که میان طرفداران مذاهب گوناگون نزاع در گرفته و راه اختلاف می پیمودند. پس او را در پی پیامبران فرستاد و وحی را با فرستادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ختم فرمود. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با تمام مخالفانی که به حق پشت کردند، و از آن منحرف گشتند به مبارزه پرداخت. (2)

توضیح: «العادلون به» یعنی کسانی برای خداوند عدیل و همتا قرار میدهند.

55. نهج البلاغه: خداوند حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به حق برانگیخت تا بندگان خود را از پرستش دروغین بت ها رهایی بخشیده به پرستش خود راهنمایی کند، و آنان را از پیروی شیطان نجات داده به اطاعت خود کشاند، با قرآنی که معنی آن را آشکار کرد و اساسش را استوار فرمود، تا بندگان عظمت و بزرگی خدا را بدانند که نمی دانستند، و به پروردگار، اعتراف کنند پس از انکارهای طولانی اعتراف کردند، و او را پس از آن که نسبت به خدا آشنایی نداشتند به درستی بشناسند. پس خدای سبحان در کتاب خود بی آن که او را بنگرند خود را به بندگان شناساند، و قدرت خود را به همه نمایاند، و از قهر خود ترساند، و اینکه چگونه با

1- . نهج البلاغه 1 : 247
2- . نهج البلاغه 1 : 270

کیفرها ملّتی را که باید نابود کند از میان برداشت و آنان را چگونه با داس انتقام درو کرد. (1)

توضیح: «احکمه» یعنی به خوبی اساسش را استوار گردانید و آن را از فساد در معنا و لفظ محفوظ داشت. و «لیقّروا به» یعنی با زبان و «لیثبتوه» یعنی با قلب. «فتجلّی سبحانه لهم» یعنی ظاهر شد و آیات قدرت و داستانهایی را که آنها را از آن آگاه کرد، آشکار نمود. و گفته شده مقصود از کتاب، دنیای آفرینش است به خاطر مشتمل بودن بر آثار و نشانههای آفرینش. و «محق الشیء» یعنی باطل و محو کرد. و «الاحتصاد» یعنی بریدن و درو کردن کشت. و در اینجا کنایه از ریشه کن کردن آنان است.

56. نهج البلاغه: و شهادت می دهم که حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده برگزیده و انتخاب شده او است، که در فضل و برتری، همتایی ندارد و هرگز فقدان او جبران نگردد. شهرهایی به وجود او روشن گشت، پس از آن که گمراهی وحشتناکی همه جا را فرا گرفته بود، و جهل و نادانی بر اندیشه ها غالب و قساوت و سنگدلی بر دلها مسلط بود، و مردم حرام را حلال می شمردند، و دانشمندان را تحقیر می کردند، و جدای از دین الهی زندگی کرده و در حال کفر و بی دینی جان می سپردند. (2)

توضیح: «لا یوازی» یعنی با فضل آن برابر نیست و کسی به پای آن نمیرسد. و «الجبر» یعنی شکستهبندی استخوان. «الغالیهٔ» در برخی نسخهها با یاء دو نقطه یعنی: چیزی که از حدّ تجاوز کند. «الحفوهٔ» خشونت و سنگدلی و وصف آن برای مبالغه است همانطور که گفته میشود «شعر شاعر» و مقصود از «الفترهٔ» در اینجا قطع شدن وحی یا ترک تلاش و کوشش در انجام عبادات است.

57. خداوند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند، و امّت ها در خواب غفلت بودند، و رشته های دوستی و انسانیّت از هم گسسته بود. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به میان خلق آمد در حالی که

1- . نهج البلاغه 1 : 284
2- . نهج البلاغه 1 : 291

کتاب های پیامبران پیشین را تصدیق کرد، و با «نوری» هدایتگر انسانها شد که همه باید از آن اطاعت نمایند. (1)

توضیح: «المبرم» طناب پیچیده شده و محکم است. «انتقاضه» کنایه از تعطیل شدن قواعد شریعت، و تزلزل بنیان دین است.

58. نهج البلاغه: خداوند پیامبرش را با نوری درخشان، و برهانی آشکار، و راهی روشن، و کتابی هدایتگر بر انگیخت. خانواده او نیکوترین خانواده، و درخت وجودش از بهترین درختان است که شاخه های آن راست و میوه های آن سر به زیر و در دسترس همگان است، زادگاه او مکه، و هجرت او به مدینه پاک و پاکیزه است، که در آنجا نام او بلند شد و دعوتش به همه جا رسید. خدا او را با برهانی کامل و کافی (قرآن) و پندهای شفا بخش، و دعوتی جبران کننده فرستاد. با فرستادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شریعت های ناشناخته را شناساند، و ریشه بدعت های راه یافته در ادیان آسمانی را قطع کرد، و احکام و مقرّرات الهی را بیان فرمود. (2)

توضیح: شاید مقصود از «النور المضیء» نور نبوّت، و مقصود از «البرهان الجلیّ» معجزات آشکار و درخشان، و مقصود از «المنهاج البادی» شریعت آشکار باشد. «أسرته» یعنی اهل بیت آن حضرت. «شجرته» یعنی اصل و قبیه ایشان. «اعتدال أعضائه» کنایه از نزدیک بودن اهل بیت ایشان در فضیلت و کمالات، یا نبود اختلاف میان آنان است. سخن امام علیه السلام: «متهدّلۀ» کنایه از سهولت برگرفتن علم و دانش از آن و آشکار و فراوان بودن آن است. و سخن ایشان: «و دعوۀ متلافیۀ» زیرا دعوتی است که فساد دلهای آنان را جبران میکند و امورات آنان را در جاهلیت نظم و ترتیب بخشید. «المفصولۀ» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احکام را توضیح میدهد، یا خداوند سبحان احکام را تفصیل و توضیح میدهد.

59. نهج البلاغه: گواهی می دهم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده خدا، و پیامبر برگزیده، و امانت دار پسندیده اوست «درود خدا بر او و عترت او باد» خدا او را با حجّت های الزام کننده، و پیروزی آشکار، و راه روشن

1- . نهج البلاغه 1 : 308

2- . نهج البلاغه 1 : 315 - 316

فرستاد، پس رسالت خود را آشکارا رساند، و مردم را به راه راست وا داشت، و آن را به همگان نشان داد، و نشانه های هدایت را بر افراشت، و چراغ های روشن را بر سر راه آدمیان گرفت، رشته های اسلام را استوار کرد، و دستگیره های ایمان را محکم و پایدار کرد. (1)

توضیح: سخن ایشان: «بوجوب الحجج» یعنی با کامل گردانیدن و اجرا و الزام حجتها. «الفلج» با حرکت حروف به معنای نصرت و چیرگی است، و «المرسهٔ» با حرکت حروف به معنای طناب است و جمع الجمع آن «امراس» است، و «المتانهٔ» یعنی استحکام.

60. نهج البلاغهٔ: و گواهی می دهم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و پیامبر اوست، انسان ها را به اطاعت خدا دعوت فرمود، و با دشمنان خدا در راه دین او پیکار و مغلوبشان کرد. هرگز همداستانی دشمنان که او را دروغگو خواندند، او را از دعوت حق باز نداشت، و تلاش آنان برای خاموش کردن نور رسالت به نتیجه ای نرسید. (2)

توضیح: «لا یثنیه» یعنی او را باز نمیدارد و رأی ایشان را نمیزد.

61. نهج البلاغه: در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که خدیجه هم در آن بود و من سوّمین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم، و بوی نبوّت را می بوییدم من هنگامی که وحی بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی! تو آنچه را من می شنوم، می شنوی، و آنچه را که من می بینم، می بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی». (3)

توضیح: ابن ابی الحدید گوید: در باره ناله شیطان، احمد بن حنبل در مسند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من در صبح روزی که

1- . نهج البلاغه 1 : 372 - 373

2- . نهج البلاغه 1 : 388

3- . نهج البلاغه 1 : 417

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت همراه ایشان بودم و آن حضرت بر روی حجر نماز میخواند. هنگامی که نمازش به پایان رسید و من نیز نمازم را به پایاین بردم، ناله و فغان بلندی شنیدم. عرض کردم: ای رسول خدا، این ناله از چیست؟ فرمود: این ناله شیطان است، چرا که خبردار شده که من امشب به آسمان میروم و از این ناامید شده که در این سرزمین کسی او را عبادت نکند.

و از روایتی مشابه این از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که هنگامی که در شب عقبۀ، انصار با آن حضرت بیعت کردند در تاریکی شب از عقبۀ صدای بلند شنیده شد که میگفت: ای اهل مکّه این مذمّم است و صباۀ با اوست و میخواهند با شما بجنگند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به انصار فرمود: آیا نمیشنوید که این «ازب کعبه» یعنی شیطان آن، چه میگوید - و به صورت «ازیب کعبه» نیز روایت شده است - سپس رو به سوی او کرد و فرمود: ای دشمن خدا آیا میشنوی؟ سوگند به خدا که از دست تو خلاص میشوم. پایان سخن. (1)

میگویم: این دو ناله غیر از آن چیزی است که در روایت آمد، و آن ناله، یکی از دو ناله و صدایی بود که در دو روایت ذکر شد.

62. نهج البلاغه: و شهادت می دهیم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده اوست، که در راه رضایت حق در کام هر گونه سختی و ناراحتی فرو رفت، و جام مشکلات و ناگواریها را سر کشید، روزگاری خویشاوندان او به دو رویی و دشمنی پرداختند، و بیگانگان در کینه توزی و دشمنی با او متّحد شدند. اعراب برای نبرد با پیامبر عنان گسیخته، و با تازیانه بر مرکب ها نواخته و از هر سو گرد می آمدند، و از دورترین سرزمین، و فراموش شده ترین نقطه ها، دشمنی خود را بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آوردند. (2)

توضیح: «الغمرۀ» قسمت پرآب، و گروهی از مردم، و به معنای سختی نیز میباشد. و «خوضها» یعنی فرو رفتن در آن. سخن امام «و قد تلوّن» یعنی نزدیکان او

1- . شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید 3 : 254

2- . نهج البلاغه 1 : 425

به چند رنگ تغییر یافتند. و «تألّب» یعنی کسانی که نسبت دورتری با آن حضرت داشتند بر ایشان گرد آمدند. «خلعت الیه العرب أعنّتها» این مثل مشهوری است، یعنی به سرعت برای جنگ با او شتافتند. زیرا هرگاه افسار اسبان کنده شود، سریعتر میدوند. «السحق» یعنی: دوری و نابودی.

63. نهج البلاغه: و گواهی می دهم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده اوست، خدا پیامبرش را هنگامی فرستاد که نشانه های هدایت از یاد رفته، و راه های دین ویران شده بود. او حق را آشکار، و مردم را نصیحت فرمود، همه را به رستگاری هدایت، و به میانه روی فرمان داد. (1)

64. نهج البلاغه: خداوند هنگامی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مبعوث فرمود که نشانه ای از دین الهی بر پا، و نه چراغ هدایتی روشن، و نه راه حقّی آشکار بود. (2)

65. نهج البلاغه: سپس خداوند سبحان حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را هنگامی مبعوث فرمود که دنیا به مراحل پایانی رسیده، نشانه های آخرت نزدیک، و رونق آن به تاریکی گراییده و اهل خود را به پاداشته، جای آن ناهموار، آماده نیستی و نابودی، زمانش در شرف پایان، و نشانه های نابودی آن آشکار، موجودات در آستانه مرگ، حلقه زندگی آن شکسته، و اسباب حیات در هم ریخته، پرچمهای دنیا پوسیده، و پرده هایش دریده، و عمرها به کوتاهی رسیده بود. در این هنگام خداوند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را ابلاغ کننده رسالت، افتخار آفرین امّت، چونان باران بهاری برای تشنگان حقیقت آن روزگاران، مایه سربلندی مسلمانان، و عزّت و شرافت یارانش قرار داد. (3)

توضیح: «علی ساق» یعنی با سختی. «المهاد» به معنای فرش و بساط است. «ازف منها قیاد» یعنی زمانش در شرف پایان و زوال بود. «اشراط الساعهٔ» یعنی نشانههای قیامت. «التصرّم» منقضی شدن. و «الانفصام» یعنی پایان یافتن. و با حلقه

1- . نهج البلاغه 1 : 428

2- . نهج البلاغه 1 : 430

3- . نهج البلاغه 1 : 437

ها از نظم و ترتیب آن، و با گردهمایی اهل آن از قوانین و شریعتها کنایه آورده است. «السبب» هر چیزی است که بدان به چیزی دیگر برسند. و «انتشار السبب» کنایه از فاسد شدن اسباب این نظام است. «العفاء» به معنای کهنگی و نابودی است. و ممکن است مقصود از «الاعلام» دانشمندان و انسانهای صالح باشند. «من طولها» یعنی از امتداد یافتن آن. و «الطول» با کسره طاء و فتح واو به معنای ریسمان، قرائت شده است.

66. نهج البلاغه: خدا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را با روشنایی اسلام فرستاد، و در گزینش، او را بر همه مقدّم داشت، با بعثت او شکاف ها را پر، و سلطه گران پیروز را در هم شکست، و سختی ها را آسان، و ناهمواری ها را هموار فرمود تا آن که گمراهی را از چپ و راست تار و مار کرد.(1)

توضیح: مقصود سخن امام از «فی الاصطفاء» این است که ایشان را بر دیگر انبیاء و اوصیاء مقدم داشت. «المفاتق» جمع مفتق است، یعنی: مفاصد و امور پراکنده را به واسطه ایشان درست نمود. «المساورة» به معنای برجهیدن است، یعنی: به واسطه پیامبر تجاوز و سرکشی کسانی را که قصد طغیان داشتند، درهم شکست. و «الحزن» به معنای مکان سخت و ستبر است. «الحزونة» یعنی خشونت و ستبرگی. فرموده ایشان: «حتی سرح الظلال» یعنی گمراهی را طرد کرد و سریعاً از راست و چپ آن را بیرون کرد. و از این سخنشان است که گویند: «ناقة سرح و منسرحة» یعنی شتر سریع.

67. نهج البلاغه: پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنچه را که به ابلاغ شد آشکار کرد، و پیام های پروردگارش را رساند. او شکاف های اجتماعی را به وحدت اصلاح، و فاصله ها را به هم پیوند داد و پس از آن که آتش دشمنی ها و کینه های بر افروخته در دل ها راه یافته بود، میان خویشاوندان یگانگی بر قرار کرد. (2)

توضیح: «لم الله شعثه» یعنی امور پراکنده را درست و جمع نمود. و «الصدع» یعنی شکاف، و «الفتق» نیز به همین معنا است و «الرتق» متضاد آن است. «الوغرة»

1- . نهج البلاغه 1 : 455
2- . نهج البلاغه 1 : 489

شدت تابش گرما است. و از همین کلمه گویند: «فی صدره علیّ وغر» با سکون غین، یعنی نسبت به من کینه و دشمنی دارد و از کینه برافروخته است. «الضغینهٔ» یعنی کینهای که آتش در دلها میافکند و آن را برمیافروزد.

68. نهج البلاغه: خداوند، پیامبر اسلام، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را هشدار دهنده جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آنگاه که شما ملّت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می کردید، میان غارها، سنگهای خشن و مارهای سمّی خطرناک فاقد شنوایی، به سر می بردید، آب های آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می ریختید، و پیوند خویشاوندی را می بردید، بت ها میان شما پرستش می شد، و مفاسد و گناهان، شما را فرا گرفته بود. (1)

توضیح: فرموده امام «شرّ دار» یعنی به اعتبار فراگیری کفر و گمراهی، یا به اعتبار اینکه بیشتر آنجا بیابان بوده است، و به خاطر کمبود آبادانی و کمبود آب، پس با اینکه بهترین سرای برای انسانهای صالح باشد منافاتی ندارد زیرا آن مکان شرافت دارد و ممکن است مقصود، سرای و خانه مجازی باشد، یعنی خانه جاهلیّت. «الاناخهٔ» یعنی اقامت در مکان. «الحیّهٔ الصمّاء» ماری است که با صدا دور نمیشود گویی نمیشنود و چه بسا مقصود از آن مار سخت و سفت باشد. و گفته شده: جایز است مقصود از مارها و سنگها به صورت مجازی باشد، گفه میشود: للأعداء حیّات، و أنّه لحجر خشن المسّ: هرگاه دشمن سرسختی باشد. «الجشب» غذائی است که سخت و ستبر باشد و نتوان از آن نانخورش درست کرد و «معصوبهٔ» یعنی بسته شده.

69. نهج البلاغه: همانا خداوند هنگامی محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مبعوث فرمود که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت، و ادّعای پیامبری نمی کرد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردم جاهلی را تا به جایگاه کرامت

1- . نهج البلاغه 1 : 74

انسانی پیش برد و به رستگاری رساند، که سر نیزه هایشان کندی نپذیرفت و پیروز شدند و جامعه آنان استحکام گرفت. (1)

توضیح: فرموده امام علیه السلام: «ختّی بوّأهم محلّتهم» یعنی آنان را در منزلتهایی که به خاطر آن آفریده شدند، از جمله اسلام و ایمان و علم و دیگر کمالات بر اساس تواناییهایشان، جای داد. «المنجاة» مجل نجات است. «القناة» نیزه و «استقامت الرمح» کنایه از قوّت و جیرگی و حکومت است. «الصفاة» صخره نرم پهن است. که برای وضعیت چپاول و جنگ و ترس و تزلزل استعاره آورده شده است. گویی آنان بر سنگی نرم و متزلزل ایستاده بودند. پس وضعیتشان سر و سامان یافت و به سبب قدوم مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سرزمینهای خود سکونت گزیدند.

70. نهج البلاغه: گواهی می دهم که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده اوست، هنگامی او را مبعوث فرمود که مردم در گرداب جهالت فرو رفته بودند، و در حیرت و سرگردانی به سر می بردند، هلاکت آنان را مهار کرده و به سوی خود می کشید، و گمراهی بر جان و دلشان قفل زده بود. (2)

توضیح: «الضرب» یعنی حرکت سریع. «الضارب» شناگر است. و «الغمرة» یعنی: آب فروان. «الحین» به معنای هلاکت و نابودی است و «استغلقت» یعنی به صورتی بود که گشودن قفلهای دل آنها سخت و دشوار شد. «الرین» یعنی سرشت و پوشاندن.

71. میگویم: کازرونی در منتقی با اسنادش آورده است: اولین چیزی که بدان وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد، رؤیای صادقه در خواب بود و هر خوابی که ایشان میدید همچون سپیده دم صبح روشن بود. سپس تنهاییگزیدن و خلوت برای آن حضرت خوشایند افتاد و به غار حراء میآمد و در آنجا به

1- . نهج البلاغه 1 : 89
2- . نهج البلاغه 1 : 391 - 392

عبادت مشغول میشد (1) تا ناگاه وحی فرا رسید و آن حضرت در غار حراء بود. فرشته آمد. و حدیث را ادامه داده تا اینجا که گفته است:

ورقه بن نوفل پسرعموی خدیجه در زمان جاهلیت مسیحی بود و تا جایی که خدا میخواست انجیل را از زبان عبرانی به زبانی عربی مینوشت و او پیرمردی مسنّ بود که نابینا شده بود. خدیجه به او گفت: ای پسر عمو، از برادرزادهات بشنو. ورقه گفت: ای برادرزاده! چه میبینی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باری او بازگو نمود. ورقه گفت: این ناموس اکبر «جبرئیل» است که خداوند بر موسی علیه السلام نازل کرد. ای کاش من جوان بودم و زنده میماندم هنگامی که قومت تو را بیرون میکنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا آنان مرا بیرون میکنند. گفت: آری. آنچه را که تو آوردهای هیچ کس نمیآورد مگر اینکه با او دشمنی کنند و اگر من در آن هنگام تو را دریابم، یاریت میکنم. سپس چندان طول نکشید که ورقه وفات یافت. و وحی مدتی قطع گردید سپس وحی ناموس یعنی جبرئیل علیه السلام فرشته صاحب سرّ پیامبر آمد.

سخن او« جذعاً» یعنی جوانی تنومند همچون چهارپایان کوچک، تا بتوانم با تمام وجود تو را یاری کنم. «مؤزراً» یعنی بسیار نیرومند. «لم ینشب» با فتحه شین یعنی طول نکشید و اتفاقی نیفتاد و به کاری مشغول نشد.

در روایت دیگری آمده است: خدیجه به نزد ورقه رفت و گفت: به من بگو که جبرئیل چیست؟ گفت: قدّوس قدّوس! نام جبرئیل در هیچ منطقهای ذکر نشده که خداوند در آنجا عبادت نشده باشد. گفت: محمد بن عبدالله به من خبر داده که جبرئیل به نزد او آمده است. ورقه گفت: اگر جبرئیل به این سرزمین آمده است قطعا خداوند خیر و برکت فراوان به این دیار میفرستد. جبرئیل، ناموس بزرگی است که با رسالت و وحی به سوی موسی و عیسی علیهما السلام آمد. خدیجه گفت: به من خبر بده که در آنچه از تورات و انجیل خواندهای چیزی یافتی مبنی بر اینکه خداوند در

1- . در کتاب آمده است: شبهای متعدد به عبادت مشغول میشد و توشهای با خود میبرد سپس به نزد خدیجه برمیگشت و و خدیجه برای چند شب دیگر برایش توشه میبست تا ناگاه وحی فرا رسید.

این روزگار پیامبری مبعوث کند که یتیم باشد و خداوند پناهش دهد، نیازمند باشد و خداوند بینیازش کند، و زنی از قریش او را سرپرستی میکند که از همه آنان نژاد و نسب بالاتری داشته باشد. و در باب تعریف خود سخنان دیگری بر زبان آورد. ورقه گفت: ویژگی این پیامبر همین است که تو گفتی؟ خدیجه گفت: آیا ویژگی دیگری دارد؟ گفت: آری، بر آب راه میرود چنان که عیسی بر آن میرفت و مردگان با او سخن میگویند همانطور که با عیسی بن مریم سخن گفتند، و سنگ بر او سلام دهد و درختان برای او گواهی میدهند و به مانند سخنان بحیرا برای او بازگو نمود. سپس خدیجه از نزد او بازگشت و به نزد عداس راهب آمد. و عداس پیرمردی بود که ابروانش بر چشمانش افتاده بود. خدیجه گفت: به من خبر بده که جبرئیل چیست؟ گفت: قدّوس قدّوس و سجدهکنان بر زمین افتاد. و گفت: نام جبرئیل در سرزمینی برده نمیشود که در آنجا خداوند ذکر و عبادت نشود. گفت: مرا از جبرئیل باخبر کن. گفت: نه به خدا تو را با خبر نمیکنم تا نگویی که نام جبرئیل را از کجا شناختی؟ گفت: به خدا بر تو عهد و پیان میبندم که راز را فاش نکنی. گفت: باشد. گفت: محمد بن عبدالله به من خبر داده که جبرئیل به نزدش آمده است. عداس گفت: آن ناموس اکبری است که به موسی و عیسی علیهما السلام وحی و رسالت میشد، به خدا سوگند اگر جبرئیل به این دیار آمده، قطعا خداوند خیر و برکت فراوان به این دیار میفرستد، و اما ای خدیجه چه بسا شیطان متعرض بندهای گردد و اموری به او بنمایاند. این کتاب مرا بگیر و به نزد شوهرت ببر، اگر دیوانه باشد به برکت این کتاب شفا مییابد و دیوانگیاش برطرف میشود و اگر امری از جانب خداوند باشد ضرری به او نمیرساند. خدیجه کتاب را با خود برد و هنگامی که وارد خانهاش شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم را یافت که با جبرئیل نشسته بود و جبرئیل این آیات را بر ایشان خواند: « ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ * مَا أَنتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ * وَإِنَّ لَکَ لَأَجْرًا غَیْرَ مَمْنُونٍ * وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ * فَسَتُبْصِرُ وَیُبْصِرُونَ * بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ »(1)

{ نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، [که] تو، به لطف پروردگارت، دیوانه

1- . قلم / 1 - 6

نیستی. و بی گمان، تو را پاداشی بی منّت خواهد بود. و راستی که تو را خویی والاست! به زودی خواهی دید و خواهند دید، [که] کدام یک از شما دستخوش جنونید.} «المفتون» یعنی گمراه یا دیوانه. چون خدیجه قرائت رسول خدا را شنید، شادمان گشت. سپس عداس آن حضرت را دید و گفت: پشتت را به من نشان بده، پیامبر جامه کنار زد که ناگاه مهر نبوّت از میانه شانه آن حضرت میتابید و چون عداس آن را دید سجدهکنان بر زمین افتاد و میگفت: قدّوس قدّوس، به خدا سوگند تو همان پیامبری که موسی و عیسی به ظهور تو بشارت دادند. اما سوگند به خدا ای خدیجه! امری بزرگ و خبری عظیم برای او ظهور میکند. سوگند به خدا ای محمد! اگر من زنده بمانم تا آن زمان که به دعوت مردم امر بشوی، پیشاپیش تو با کفار میجنگم. آیا به دعوت مردم امر شدهای؟ فرمود: خیر. گفت: به زودی فرمان دعوت به تو داده میشود و باز امر به دعوت میشوی سپس تو را تکذیب میکنند و بعد قومت تو را بیرون میکنند و خداوند و فرشتگانش به یاری تو میآیند.

ابن اسحاق گوید: اولین شخصی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبعیت کرد، خدیجه بود و اولین مردی که به آن حضرت ایمان آورد علی علیه السلام بود که در آن زمان ده سال داشت، سپس زید بن حارثه، گفته شده: بلال اسلام آورد و گفته شده: ابوبکر اسلام آورد، و پس از آنها زبیر و عثمان و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف مسلمان شدند. (1)

ابن اثیر در کامل گوید: واقدی گوید: و ابوذر اسلام آورد و گفتهاند: چهارمین یا پنجمین نفری بود که مسلمان شد. و عمرو بن عیینه سلمی چهارمین یا پنجمین نفری بود که اسلام آورد. و گفته شده: زبیر چهارمین یا پنجمین شخصی بود که مسلمان شد و خالد بن سعید بن عاص پنجمین نفر بود که اسلام آورد. (2)

در المنتقی آمده است: از جمله قضایای که در هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد این بود که پس از گذشت بیست روز از بعثت، شیاطین با شهابهایی طرد شدند. از ابن عباس روایت شده که گفت: هنگامی که خداوند محمد

1- . المنتقى فى مولود المصطفى : باب دو در ذكر احول سال اول نبوّت
2- . كامل 1 : 21

صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد جنیان طرد شده و با ستارگان رجم شدند. در حالی که پیش از این استماع میکردند و هر طایفهای از جنیان جایگاهی داشتند که از آنجا استراق سمع میکردند. اولین گروهی که از این مسأله ترسیدند جنیان طائف بودند و هر کدام از آنان که شتر و گوسفند داشتند هر روز برای خدایانشان قربانی میکردند تا اینکه نزدیک بود همه اموالشان را از دست بدهند. سپس از این کار دست برداشتند و به یکدیگر گفتند: آیا نشانههای آسمان را نمیبیند که چیزی از آن کم نشده است و به همان حال باقی مانده است. و ابلیس گفت: دلیل منع استراق سمع، اتفاقی است که در زمین افتاده است، از هر منطقهای مقداری خاک پیش من بیاورید. آنان خاک میآوردند و ابلیس بو میکرد و میانداخت تا اینکه از خاک تهامه آوردند. ابلیس آن را بوئید و گفت: اینجا قضیهای رخ داده است.

و از جمله قضایای دیگری که در هنگام بعثت اتفاق افتاد، این است که روایت شده هنگامی که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد، کسری (پادشاه ایران) بامدادی نشسته بود دید که طاق ایوانش از میان شکافته شد. با دیدن آن سخن اندوهگین شد و گفت: «شاه بشکست» یعنی پادشاهی ما برافتاد. سپس کاهنان و ساحران و منجمانش را فرا خواند و گفت: در این قضیه اندیشه کنید. آنان فکر کردند و گفتند: از حجاز پادشاهی بیرون میآید که به مشرق میرسد و زمین از برکت او چندان فراخی یابد که پیش از او دوره هیچ پادشاهی اینگونه نبوده است.

از حسن بصری روایت شده که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای رسول خدا، حجت خداوند بر کسری (پادشاه ایران) در باره تو چه چیزی است؟ فرمود: خداوند فرشتهای فرستاد و او دستش را از لای دیوار خانهای که کسری در آنجا بود بیرون کرد و از پرتو این دست، خانه پر نور شد. کسری با دیدن آن ترسید. فرشته گفت: ای کسری چرا میترسی؟ همانا خداوند پیامبری فرستاده و کتابی بر او نازل فرموده است، از او پیروی کن تا تمام دنیا و آخرتت به سلامت باشد. گفت: در این باره فکر میکنم.

از ابوسلمه روایت شده که گفت: خداوند عزّ و جلّ فرشتهای را به سوی کسری فرستاد و او در یکی از خانههای کاخش بود که کسی بدانجا نمیرفت. در قیلوله

نیمروز کسری ناگاه دید که شخصی با عصایی در دست بر بالای سرش ایستاده است. گفت: ای کسری! مسلمان میشوی یا این عصا را بشکنم؟ کسری به فارسی گفت: «بهل بهل» یعنی رها کن و مهلت بده و مشکن. فرشته بازگردید. سپس کسری دربانان و نگهبانان را فرا خواند و آنان را با خشم تمام بازخواست کرد و گفت: چه کسی این مرد را بر من وارد کرد؟ گفتند: کسی بر شما وارد نشد و ما او را ندیدیم. تا اینکه سال دیگر شد و همان فرشته با آن عصا در همان ساعت و در همان خانه به نزد او آمد و همان جملات را به او گفت. سپس گفت: آیا مسلمان میشوی یا این عصا را بکشنم. گفت: «بهل بهل». فرشته بیرون رفت و کسری دربانان و نگهبانانش را طلبید و با خشم آنان را بازخواست کرد و به مانند بار پیشین با آنان سخن گفت. گفتند: کسی را ندیدیم که بر شما وارد شود. چون سال سوم رسید در همان ساعتی که آمده بود، به نزدش آمد و همان جملات را به او گفت، و گفت: آیا مسلمان میشوی یا این عصا را بشکنم؟ او گفت: «بهل بهل» گوید: عصا را شکست و بعد بیرون رفت. و کسری در همان نزدیکی هلاک شد.

از ابوسلمه روایت شده که گفت: برای من اینگونه نقل شده که فرشته در حالی که دو قاروره (ظرف) در دست داشت نزد کسری آمد و گفت: اسلام بیاور. او اسلام نیاورد پس فرشه ظرفها را بر هم زد و خورد کرد و بیرون رفت. و هلاکت و مرگ کسری فرا رسید.

خالد بن وبده که یکی از رؤسای زردشتیان بود و اسلام آورد گفته است: هرگاه کسری سوار بر ستور میشد در پیش او دو مرکب حرکت میکردند و دم به دم به او میگفتند: تو بندهای و خدا نیستی. و او با اشاره سر تصدیق میکرد. گوید: روزی سوار شد و آن دو به کسری همان جمله را گفتند و او با اشاره سر تصدیق نکرد. پس به صاحب شرطه (فرمانده ارتش) شکایت بردند و او سوار شد تا کسری را مؤاخده کند و در آن حال کسری خوابیده بود. صدای پای چهارپایان به گوش کسری رسید و بیدار شد. صاحب شرطه آمد. کسری گفت: چرا مرا بیدار کردی! در خواب دیدم مرا بالای هفت آسمان بردند و من در محضر خداوند ایستادم و مردی که ردا و ازاری بر تن داشت در محضر خداوند ایستاده بود. خداوند به من گفت: کلیدهای گنجینههای

زمین را به این مرد تسلیم کن. و در این میان مرا بیدار کردید. روای گوید: مقصودش از آن صاحب ازار و رداء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. (1)

72. تفسیر عیاشی: عمار بن میثم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آیه: «فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (2) {به یقین، می دانیم که آنچه می گویند تو را سخت غمگین می کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند.} را قرائت کرد. ایشان فرمود: بلی و قسم به خدا به شدت آن را تکذیب کردند و آیه بدون تشدید یعنی چنین نازل شده است: لا یکذبونک، تو را تکذیب نمیکنند، یعنی باطلی را نمیآورند که با آن، حق تو را تکذیب کنند. (3)

کافی: عمران بن میثم همین حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است

73. تفسیر عیاشی: حسین بن منذر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه «فإنّهم لا یکذبونک» فرمود: یعنی نمیتوانند سخن تو را باطل کنند. (4)

74. اختصاص: اسرافیل به مدت سه سال با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همنشین شد و آن حضرت صدا میشنید اما چیزی نمیدید. سپس جبرئیل علیه السلام بیست سال قرین پیامبر شد و این در زمانی بود که به ایشان وحی مینمود. آن حضرت ده سال در مکه اقامت داشت و بعد از آن به مدینه هجرت نمود و ده سال در آنجا بماند و در حالی که شصت و سه ساله بود، قبض روح گردید. (5)

75. طرف: به نقل از کتاب الوصیّهٔ عیسی بن مستفاد آورده است که گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آغاز ظهور اسلام و چگونگی اسلام آوردن علی علیه السلام و خدیجه سؤال کردم. حضرت فرمود: پیداست که می خواهی از

1- . المنتقی فی مولود المصطفی : باب دو در ذکر احول سال اول نبوّت

2- . انعام / 33
3- . تفسیر عیاشی : مخطوط
4- . تفسیر عیاشی ک مخطوط
5- . اختصاص : 130

دانش اسلامی و احکام دینی که چگونه پدید آمد آگاه شوی؟ و سوگند به خدا تو از روی کنجکاوی میپرسی. سپس فرمود: من هم از پدرم حضرت صادق علیه السلام راجع به همین موضوع سؤال کردم، پدرم فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خدیجه و علی علیه السلام را به اسلام دعوت کرد فرمود: ای علی و ای خدیجه! برای خدا اسلام بیاورید و خود راتسلیم ذات مقدس او کنید! و فرمود: جبرئیل هم اکنون نزد من است و شما را دعوت می کند که اسلام را بپذیرید شما نیز اسلام بیاورید تا سلامتی یابید و از خدا فرمان برید تا هدایت و رستگار شوید. باز فرمود: جبرئیل نزد من است و به شما می گوید: اسلام شرطها و عهدها و پیمانهایی دارد. خدا قبل از هر چیز برای خود و پیامبرش با شما شرط میکند و تعهد میگیرد که بگویید: گواهی میدهیم خدائی جز خداوند یکتا که شریکی در قلمرو حکومتش ندارد، و همسر و فرزندی اختیار نکرده است. خداوند یگانه و بینقص و عیب است. و گواهی دهید که بنده او محمد پیامبر خدا است که خدا او را برای عموم بشر تا روز قیامت اعزام داشته است.گواهی دهید که خداوند زنده میکند و میمیراند، و بالا میبرد و پایین میآورد، و بینیاز میکند و نیازمند میگرداند و هرچه بخواهد میکند، و مردگان را از گورها بر میانگیزد، خدیجه و علی گفتند: گواهی میدهیم. پیامبر فرمود: و دیگر اعمالی است که باید انجام دهید و آن: وضو گرفتن یعنی شستشوی صورت و دستها و بازوان و مسح سر و پاها تا مرفق و غسل جنابت در گرما و سرما و نمازگزاردن و گرفتن زکات و صرف آن در مورد خود و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان و جهاد در راه خدا و نیکی نسبت به پدر و مادر و تحکیم پیوند خویشاوندی وعدالت در میان رعیت و تقسیم عادلانه مال وثروت و خود نگاهداری در موارد شبههناک و ارجاع حکم آن به پیشوای برحق است، زیرا برای خود او شبههناک نیست، و میداند که چه باید کرد. و پیروی از جانشین بعد از من و شناخت او در زمان من و بعد از مرگ من و شناختن پیشوایان بعد از او یکی بعد از دیگری و دوست داشتن خدا و دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری از شیطان پلید، و بیزاری از حزبهایی مانند تمیم و عدیّ و اُمیّه و طرفداران و پیروان آنان، و زندهنگه داشتن دین و سنت من و دین جانشین من و روش او تا روز قیامت و مردن بر این عقیده و

اجتناب از شراب خواری و نزاع و کشمکش با مردم است. ای خدیجه! شروطی را که خداوند برای پذیرش اسلام مقرر داشته است شنیدی؟ گفت آری، و ایمان آوردم و همه را گواهی می دهم و خشنودم و تسلیم هستم. علی علیه السلام فرمود: من نیز بر این عقیدهام. پیامبر فرمود ای علی! بر اساس این شرطها با من بیعت میکنی؟ گفت:آری. پیامبردستهای خود را گشود و دست علی را گرفت و فرمود: ای علی! با این شرطها که کردم بیعت کن و آنچه برای خود نمیخواهی برای من نیز مخواه! علی گریست و گفت: پدر و مادرم به قربانت! من هیچ نیرو و قدرتی را بالاتر از خدا نمی دانم! پیامبر فرمود: ای علی! به خدای کعبه به واقع نائل گشتی و به کمال رشد و توفیق الهی رسیدی! ای خدیجه! خدا تو را به حق و حقیقت رهنمون گردد. دست خود را بگذار روی دست علی و با علی بیعت کن بدین گونه خدیجه نیز مانند علی بن ابیطالب بیعت کرد، بر این اساس که جهاد را از زن نخواسته اند. سپس فرمود: ای خدیجه! این علی سرپرست تو و سرپرست سایر مؤمنان و پیشوای آنها پس از من است. خدیجه گفت: یا رسول الله! تصدیق دارم و بر اساس آنچه گفتی با علی هم بیعت کردم و در پیشگاه خداوند و حضور تو گواهی میدهم. (1)

76. تفسیر قمی: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادةً قُلِ اللّٰهِ شَهِيدٌ بِيْنِى وَبَيْنَكُم»(2)

{بگو: «گواهی چه کسی از همه برتر است؟» بگو: «خدا میان من و شما گواه است.} فرمود: از این رو است که مشرکان اهل مکه گفتند: ای محمد! خدا پیامبر دیگری غیر از تو نیافته است که بفرستد؟! ما کسی را نمی بینیم که گفته های تو را باور کند. این امر در آغاز دعوت آن حضرت اتفاق افتاده است، در حالی که ایشان در آن هنگام در مکه بود. گفتند: ما از یهودیان و مسیحیان در مورد تو سئوال کردیم و آنان ادعا کردند که تو در کتابهای آنان ذکر نشده ای، پس کسی را بیاور که شهادت دهد تو رسول خدایی. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: خدا بین من و شما گواه است. فرمود: «أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّٰهِ آلِهَةً

-1 . طرف : 4 - 6
-2 . انعام / 19

أُخْرَی» {آیا واقعاً شما گواهی می دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری است؟» } خدا به محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، میفرماید: اگر شهادت دهند، با آنان شهادت ندهی « قُل لاَّ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَـ-هٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ» { بگو: «من گواهی نمی دهم.» بگو: «او تنها معبودی یگانه است، و بی تردید، من از آنچه شریک [او] قرار می دهید بیزارم.» }. (1)

77. تفسیر قمی: آیه «اللَّهُمَّ إِن کَانَ هَـ-ذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاء أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِیمٍ»(2) { و [یاد کن] هنگامی را که گفتند: «خدایا، اگر این [کتاب] همان حقِّ از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.» } هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قریش فرمودند: همانا خدا مرا فرستاد تا همه پادشاهان عالم را بکشم و پادشاهی را از آن شما سازم. پس دعوت مرا بپذیرید تا با آن بر عربها حکومت کنید و با آن عجم تابع شما شوند و در بهشت پادشاه و سرور باشید. ابو جهل گفت: خدایا! اگر آن چه محمد می گوید از جانب شما حق است، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما بفرست. او این را از روی حسادت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت. سپس گفت: ما و بنی هاشم مانند اسبهای مسابقه (شرط بندی) بودیم. هر گاه آنان حمله می کردند، ما نیز حمله می کردیم و هر گاه با شمشیر می زدند، ما نیز می زدیم و هر گاه آتش بر می افروختند (برای میهمان نوازی) ما نیز آتش بر می افروختیم. پس هنگامی که بر یک مرتبه رسیدیم (همرتبه شدیم)، یکی از آنان گفت: من پیامبرم. ما نمی پذیریم که پیامبری از بنی هاشم باشد و از بنی مخزوم نباشد، سپس گفت: خدایا از تو طلب آمرزش می کنم. پس خدا در این باره این آیه را نازل فرمود: «وَمَا کَانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِیهِمْ وَمَا کَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ»(3) {و [لی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب

1- . تفسیر قمی : 182
2- . انفال / 32
3- . انفال / 33

کند، و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود. } هنگامی که گفت: خدایا از تو طلب آمرزش می کنم.

پس هنگامی که خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند و او را از مکه اخراج کنند، خدا فرمود: «وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ»(1)

{چرا خدا [در آخرت] عذابشان نکند، با اینکه آنان [مردم را] از [زیارت] مسجد الحرام باز می دارند در حالی که ایشان سرپرست آن نباشند.} یعنی قریش که اولیای مکه نبودند «إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ» {چرا که سرپرست آن جز پرهیزگاران نیستند.} تو و یاران تو - ای محمد - پس خدا آنان را در روز جنگ بدر به وسیله شمشیر، مورد عذاب خویش قرار داد، پس کشته شدند. (2)

78. مناقب: کلبی گوید: اهل مکه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! خدا پیامبر دیگری غیر از تو نیافته است که بفرستد؟! ما کسی را نمی بینیم که گفته های تو را باور کند ما از یهودیان و مسیحیان در مورد تو سئوال کردیم و آنان ادعا کردند که تو در کتابهای آنان ذکر نشده ای، پس کسی را بیاور که شهادت دهد تو رسول خدایی آنگونه که ادعا میکنی. پس آیه «قل أیّ شیء أکبر شهادة»(3) {بگو: «گواهی چه کسی از همه برتر است؟»} و گفتند: شگفت این است که خداوند متعال پیامبری غیر از یتیم ابو طالب نیافته است که به سوی مردم بفرستد. پس این آیه نازل شد: «الر تلک آیات الکتاب الحکیم * أکان الناس»(4)

{ الف، لام، راء. این است آیاتِ کتابِ حکمت آموز. آیا برای مردم .... }.

ولید بن مغیره گوید: به خدا سوگند اگر نبوّت راست بود من از تو بدان شایستهترم زیرا من از بزرگسالتر و ثروتمندتر هستم. و گروهی گفتند: چرا خداوند فرستادهای بزرگ را از مکّه و یا از طائف نفرستاد؟ مقصودشان ابوجهل و عبد نایل

1- . انفال / 34

2- . تفسیر قمی : 253 - 254
3- . انعام / 19
4- . یونس / 1

بود. پس آیه «و قالوا لو لا نزّل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم»(1) {و گفتند: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟» } نازل شد. و ابوجهل گفت: فرزندان عبدمناف در شرافت و بزرگی با ما رقابت کردند تا جایی که ما و آنان مانند اسبهای مسابقه (شرط بندی) بودیم. گفتند: از میان ما پیامبری است که به او وحی میشود، به خدا سوگند به او ایمان نمیآوریم و هرگز از او پیروی نمیکنیم مگر اینکه برای ما وحیای بیاید همانطور که برای او وحی میآید. پس آیه «و إذا جاءتهم آیهٔ قالوا لن نؤمن حتّی نؤتی ما أُوتی رسل الله»(2) {و چون آیتی برایشان بیاید، می گویند: «هرگز ایمان نمی آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود.» } نازل شد.

حارث بن نوفل بن عبد مناف گوید: ما میدانیم که سخنانت حقّ است اما ترس از اینکه عرب ما را از سرزمینمان خواهند ربود مانع از این میشود از هدایتی که تو آوردی پیروی کنیم. و ما نیز توان و تحمل آن را نداریم که ما را بیرون کنند. پس آیه «و قالوا إن نتّبع الهدی معک نتخطّف العرب من أرضنا» {و گفتند: «اگر با تو از [نورِ] هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده خواهیم شد.» } نازل شد و خداوند در جواب آنان فرمود: «أو لم نمكّن لهم حرماً آمناً»(3)

{ آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم. }

79. مناقب: محمد بن اسحاق در روایتی طولانی از کثیر بن عامر نقل کرده که: سواری از ابطح نمایان شد و به دنبال او هفده شتر با بار پارچههای ابریشمی حرکت میکردند، و بر هر شتر یک برده سیاه بود. این شخص در پی پیامبر کریم بود تا آن وسایل را بنا به وصیّت پدرش به او بدهد. ابن ابی بختری به ابو جهل اشاره کرد و گفت: این صاحب توست. هنگامی که او به ابوجهل نزدیک شد گفت: تو صاحب و دوست من نیستی. همچنان میچرخید تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید، پس به سوی او شتافت و دست و پاهای حضرت را بوسید. پیامبر صلی الله علیه

1- . زخرف / 32
2- . انعام / 124
3- . قصص / 57

و اله و سلم به او فرمود: آیا تو بلحا ناجی بن منذر سکاکی هستی؟ گفت: آری ای رسول خدا. فرمود: پس آن هفده شتری که بار طلا و نقره و مروارید و یاقوت و گوهر و زیور و پارچه ابریشمی و چیزهای دیگری داشتند، کجاست؟ گفت: در راه است. فرمود: هفده شتر است که بر هر شتر برده سیاه سوار است و آنان قبای ابریشمی و کمربند طلائی بر تن دارند و نامهای آنان محرز، منعم، بدر، شهاب، منهاج و فلانی و فلانی است. گفت: آری ای رسول خدا. فرمود: اموال را به من تحویل بده من محمد بن عبدالله هستم. آن شخص همه اموال را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد. ابوجهل گفت: ای خاندان غالب اگر مرا خدمت نکنید و مرا بر او یاری ندهید، شمشیرم را در سینه خودم فرو میکنم، و همه این اموال برای کعبه است. پس سوار بر اسبش شد و شمشیرش را بیرون کشید و به تمام نقاط مکه سر زد تا اینکه هفتاد هزار جنگجو ابوجهل را اجابت گفتند و ابوطالب نیز به میان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب رفت و اطراف پیامبر را گرفتند. سپس ابوطالب گفت: چه میخواهید؟ ابوجهل گفت: برادرزادهات جنایتهای بزرگی بر علیه ما مرتکب شده است و این حقّ را به عرب داده که خشمگین شده و خون بریزند و زنان را اسیر کند. ابوطالب گفت: جریان از چه قرار است؟ ابوجهل داستان آن جوان را برایش بازگو کرد و اینکه محمد او را جادو کرد و به دینش کشانید، و اموالی که برای کعبه فرستاده شده بود، از او گرفت. گفت: بایست تا به نزد او بروم و در این باره از او پرسم. هنگامی که به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از ایشان درخواست کرد، پیامبر درخواست او را ردّ کرد و فرمود: حتی یک دانه هم به او نمیدهم. گفت: ده شتر را بردار و هفت شتر را به او بده. پیامبر نپذیرفت. سپس امر فرمود که هدایای بر روی شتران درمقابل ابوجهل گذاشته شود و او هفت بار آن را ندا کند اگر با او سخن گفتند، هدایا از آن اوست، و اگر من با آن شتران سخن گفتم و مرا اجابت کردند هدایا از آن من است. ابوطالب آمد و گفت: برادررادهام تو را به عدالت و انصاف دعوت کرده است. و گفتههای پیامبر را برایش بازگو نمود، و اینکه موعد فردا در هنگام طلوع خورشید است. پس ابوجهل به کعبه آمد و برای هبل سجده برد و سرش را بلند کرد و ماجرا را بازگو نمود سپس گفت: از تو میخواهم کاری کنی که شتران با من سخن بگویند، و

محمد را از ناکامی من خوشحال ننمایی، و من چهل سال است که بنده توام و چیزی از تو نخواستهام. اگر این خواستهام را اجابت کنی حتماً گنبدی از مروارید سفید و دو دستبند طلا و دو خلخال نقره و تاجی جواهر نشان و گردنبدی از طلای خالص برای تو میگذارم. سپس پیامبر در آن میعادگاه حاضر شد و معجزات آن حضرت آشکار شد و همه شتران هفت بار ایشان را اجابت کرده و به نبوّت آن حضرت گواهی دادند پس از آنکه ابوجهل عاجز و ناکام ماند، پس پیامبر اموال را گرفت. (1)

80. مناقب: ابوجهل میگفت: ای کاش محمد نزد من حاجتی داشت و به نزد من میآمد و او را مسخره میکردم و درخواستش را ردّ میکردم. ابوجهل در مکه از مرد غریبی شتری خریده بود و بدهیاش را به آن فرد انکار میکرد. آن مرد در مجلس رسمی قریش حاضر شد و به آنان پناه برد. قریش نیز از روی استهزاء او را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند زیرا آن حضرت در نزد آنان نفود و قدرت زیادی نداشت. آن مرد نزد پیامبر آمده و به آن حضرت پناه برد و حضرت نیز به اتفاق او به منزل ابوجهل رفتند. پیامبر فرمود: ای ابوجهل برخیز و حقّ این مرد را پرداخت کن. در حقیقت ابوجهل، کنیه او بود و اسم واقعی او عمرو بن هشام بود. ابوجهل شتبان برخاست و حقّ آن شخص را پرداخت کرد. برخی از یارانش به او گفتند از ترس محمد این کار را انجام دادی؟ گفت: وای بر شما مرا معذور بدارید، وقتی او آمد در سمت راست او مردانی را دیدم که دشنههای برّاق در دست داشتند، و در سمت چپ او دو مار دیدم که دندان میخائیدند و آتش از چشمانشان میبارید. اگر از پرداخت حقّ آن شخص امتناع میکردم از این ایمن نبودم که با دشنهها شکمم را پاره کنند و مارها مرا بخورند. (2)

81. تفسیر عیاشی: سدیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جابر بن عبد الله برایم روایت کرد که مشرکان هر وقت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذر می کردند، سر و سینه هایشان را پایین می انداختند - اینگونه - و سر خود را در

1- . مناقب آل ابی طالب 1 : 116
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 112 - 113

لباس پنهان می کردند تا پیامبر آنها را نبیند. در نتیجه، خداوند این آیه را نازل فرمود: «ألا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ» تا «وَمَا يُعْلِنُونَ». (1)

کافی: سدیر همین حدیث را روایت کرده است. (2)

82. کافی: جابر از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ابو جهل بن هشام با گروهی از قریشیان نزد ابو طالب رفتند و گفتند: این برادر زادهات ما و خدایان ما را میآزارد. او را فراخوان و به او امر کن که از خدایان ما دست بردارد تا ما هم از خدای او دست برداریم. ابو طالب کسی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و ایشان را فراخواند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد، در خانه به جز مشرک کسی ندید، پس فرمود: سلام بر هر که از حق پیروی کند. سپس نشست و ابو طالب از آن چه مشرکان گفته بودند، ایشان را آگاه ساخت. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به جای این پیشنهاد، سخنی نمیخواهند که با آن بر عرب سروری کنند و آنان را به زیر فرمان خود درآورند؟ ابو جهل عرض کرد: آری، آن سخن چیست؟ فرمود: بگویید: هیچ خدایی جز الله نیست. آنان انگشتهای خود را در گوشهایشان نهادند و گریزان از آن جا بیرون رفتند و میگفتند: ما این سخن از هیچ یک از ملّت های پیشین نشنیدهایم، بی شک این سخنی ساختگی است. آن گاه خداوند متعال درباره گفته آنها نازل فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّكْرِ» تا آن جا که فرمود: «إِلَّا اخْتِلَاقٌ». (3)

83. تفسیر فرات: از امام باقر علیه السلام پرسیدم که من برای قومم امامت میکنم و «بسم الله الرحمن الرحیم» را با صورت جهری میخوانم، آیا درست است؟ فرمود: آری. درست و شایسته این است که به صورت جهری خوانده شود چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را جهری میخواند. سپس فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در قرائت قرآن زیباترین صورت را داشت، و چون شبهنگام برمیخاست تا نماز بخواند ابوجهل و مشرکان به قرائت ایشان گوش میدادند، و

1- . تفسیر عیاشی : مخطوط و آیه 5 سوره هود میباشد.
2- . روضه الکافی : 144
3- . اصول کافی 2 : 649 و آیات در سوره ص 1 - 7 میباشد.

هنگامی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را قرائت میکرد، انگشتاشان را بر گوشهای خود میگذاشتند و فرار میکردند. و چون پیامبر قرائت آن را به پایان میبرد باز میگشتند و گوش میدادند. و ابوجهل میگفت: فرزند ابن ابی کبشۀ نان خدایش را بسیار تکرار میکند، او قطعاً پروردگارش را بسیار دوست میدارد. امام جعفر فرمود: راست گفت هر چند او دروغگو است. فرمود: پس خداوند آیه «وَإِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا»(1) {و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند.} را نازل فرمود که مقصود از آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» بود. (2)

84. تفسیر فرات: ابو حفص صائغ از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً * إِذاً لَّأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ»(3) {و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی. در آن صورت، حتماً تو را دو برابر [در] زندگی و دو برابر [پس از] مرگ [عذاب] می چشانیدیم.} فرمود: تفسیر آن این است که مشرکان گفتند: یک سال خدای تو را میپرستیم و یک سال خدای خودمان را میپرستیم. فرمود: پس خداوند متعال سوره کافرون را بر آن حضرت نازل فرمود. (4)

85. کافی: هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد الحرام نشسته بود و جامههای نوی در برداشت مشرکین رحم گوسفندی را که بچه اش از وی بیرون شده بود بر ایشان انداختند و جامه او را کاملا کثیف و آلوده کردند. و پیامبر از این کار زشت آنان تا خدا خواست آزرده و اندوهگین شد و نزد ابو طالب رفت، و به او فرمود: ای عمو موقعیت و حسب من در میان شما هاشمیان چگونه است؟ گفت: ای برادرزاده ام

1- . اسراء / 46
2- . تفسیر فرات : 85
3- . اسراء / 74 - 75
4- . تفسیر فرات : 231

مگر چه شده است؟ پیامبر ماجرا را برای او بازگو نمود. ابو طالب حمزه را خواست و شمشیر برداشت و به حمزه گفت: آن بچهدان شتر را بردار. سپس به سوی مردم رفتند و پیامبر همراه او بود. نزد قریش آمد در حالی که آنان گِرد کعبه بودند. چون او را دیدند از چهرهاش شرّ و بدی دانستند. ابو طالب به حمزه گفت: این بچه دان گوسفند را بردار و بر لبهای این اشخاص بکش. حمزه اینچنین کرد تا همه را به پایان رساند. سپس رو به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمود و گفت: پس از این گفت: ای برادرزاده این است مقام و شخصیت شما در نزد ما. (1)

86. اعلام الوری: روایت شده که ابو جهل با خدا پیمان بسته بود که با سنگی فرق مبارک پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله را بشکافد، و تصمیم گرفته بود هنگامی که آن جناب به سجده میرود نیت شوم و پلید خود را به مرحله عمل برساند، حضرت رسول موقعی که نماز می خواند در بین رکن اسود و یمانی می ایستاد و کعبه را بین خود و شام قرار میداد. ابوجهل سنگ را برداشت و به سمت پیامبر آمد و زمانی که به آن حضرت نزدیک گردید با ترس و دلهره در حالی که رنگش تغییر کرده بود بازگشت و دستانش بر سنگ خشک گردید تا اینکه سنگ را از دستش انداخت. مردی از قریش در مقابلش ایستاد و گفت: یا ابا الحکم! تو را چه شده؟ گفت: بین من و او شتران نرینه قوی هیکل و گردن کلفتی که من هرگز مانند آنها را ندیده ام حائل شدند، نزدیک بود که این شتران مرا بخورند. (2)

توضیح: «القَصَرهٔ» با حرکت حروف به معنای بیخ گردن است.

87. خرائج: روایت شده: وقتی که آیه «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ»(3)

{پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب، که ما [شرّ] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد.} نازل شد، استهزاکنندگان پنج نفر بودند. پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله به اصحابش خبر داد که خداوند شرّ آنها را کم خواهد کرد. رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله به خانه کعبه

1- . اصول کافی 1 : 449

2- . اعلام الورى : 19 چاپ اول و 39 چاپ دوم.
3- . حجر / 94 - 95

آمد، مردم طواف می کردند و جبرئیل در طرف راست پیامبر قرار داشت. وقتی اسود بن مطلب عبور کرد، جبرئیل ورق سبزی را به صورت او انداخت، خداوند چشمش را کور کرد و اولادش را در ماتم او نشاند. ولید بن مغیره را دید جبرئیل به زخمی که در پایین پای او بود، اشاره کرد آن زخم بزرگ شد و او را کُشت. عاص بن وائل آمد باز جبرئیل به باطن قدم او اشاره نمود و او سوار الاغش شد و به طرف طائف رفت، خاری به بدنش فرو رفت و او را کُشت. و حارث بن طلاطله بر آن حضرت گذر کرد و جبرئیل به او اشاره کرد جراحتی پیدا کرد زخمش شکافته شد و مُرد.

88. خرائج: روایت شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه «و النجم اذا هوی * ما ضلّ صاحبکم و ما غوی»(1) {سوگند به اختر [قرآن] چون فرود می آید، [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده. } را تلاوت فرمود. مردی از قریش گفت: من به پروردگار ستارگان کافر شدم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: پروردگارا سگی از سگهایش را بر تو مسلط گرداند. مقصودش شیر بود. او با یارانش به سمت شام بیرون رفت، وقتی بدانجا رسیدند شیری را دید و تری و لرز او را فرا گرفت. به او گفتند: از چه چیز میلرزی همه ما در شرایط مساوی هستیم. گفت: محمد بر علیه من دعا کرده است. نه، به خدا سوگند این آسمان زبانی صادقتر از محمد را در زیر خود ندارد. سپس سفره شام پهن کردند و او دستش را به دهان نبرد. سپس مردم آمدند و با جسم خود و با کالاهایشان او را احاطه کردند و او را در میان خود قرار داده و همگی در اطرافش خوابیدند. شیر آمد و به آرامی چهرههای یک یک آنان را بوئید تا اینکه به او رسید و به صورتی مرگبار و کشنده او را گاز گرفت و او در آخرین لحظات عمرش گفت: آیا نگفتم که محمد صادقترین مردم است؟ و مُرد. (2)

توضیح: «الهمس» صدای آهسته و آهستهتر از صدای پا است. و «الضغم» یعنی گاز گرفتن. «کانت ایاها» یعنی مرگبار و کشنده.

1- . نجم / 1 - 2

2- . خرائج : 185

89. میگویم: در منتقی گوید: در سال پنجم از نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سمیّهٔ دختر حباط کنیز ابو حذیفه بن مغیره وفات یافت و او مادر عمّار بن یاسر بود که از همان اوائل در مکه اسلام آورده بود و از جمله کسانی بود که در راه خدا شکنجه شد تا از دینش برگردد امام برنگشت. پس ابوجهل بر او گذر کرد و نیزهای در قلبش فرو کرد و او وفات یافت و در آن زمان پیرزنی بزرگسال بود. و او اولین شهید در راه اسلام بود.

در سال ششم از نبوّت حمزه و عمر اسلام آوردند. و برخی گفتهاند اسلام آوردن آن دو در سال پنجم بود. گوید: و هنگامی که آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ »(1) {پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب} رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر صفا بالا رفت و در ایام موسم حجّ ندا سر داد: ای مردم من رسول خدا هستم خداوندی که پروردگار جهانیان است. مردم به او خیره شدند و آن حضرت سه بار تکرار فرمود. سپس به راه افتاد تا به مروهٔ رسید و دستانش را در گوش نهاد و سه بار با صدای بلند فرمود: ای مردم من فرستاده خداوند هستم. باز مردم به او خیره شدند و ابوجهل - خداوند چهره او را زشت بگرداند - سنگی به طرف آن حضرت پرتاب کرد و پیشانی (میان دو چشم) ایشان را شکست و مشرکان با پرتاب سنگ او را دنبال کردند و پیامبر گریخت تا اینکه به مکانی به نام «المتکأ» رسید و مشرکان در پی او آمدند. و شخصی به نزد علی بن ابی طالب رفت و گفت: ای علی محمد را کشتند. علی علیه السلام به منزل خدیجه رضی الله عنها رفت و در را کوبید. خدیجه گفت: کیستی؟ گفت: من علی هستم. گفت: ای علی محمد چه کرد؟ گفت: نمیدانم ولی مشرکان او را سنگ باران کردند و نمیدانم زنده است یا مرده. ظرف آبی به من بده و چنگال پارهای با خود بردار و با من بیا تا در طلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برویم که او را تشنه و گرسنه خواهیم یافت. علی علیه السلام به راه افتاد تا اینکه از کوه عبور کرد و خدیجه با او همراه بود. علی علیه السلام گفت: ای خدیجه تو وارد وادی بشو تا من بر پشت وادی بروم

1- . حجر / 94

بلکه ایشان را بیابیم. و ندا کرد: یا رسول الله جانم به فدایت در کدام وادی افتادهای؟ و خدیجه فریاد میزد: این پیامبر برگزیده مرا که دید؟ این بهار مرتضای مرا که دید؟ این آواره در راه خدای مرا که دید؟ ابوالقاسم را که دید؟ جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت فرود آمد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او نگاه کرد گریست و فرمود: دیدی که قومم با من چه کردند؟ مرا تکذیب کردند و مرا طرد کردند و بر من شورش نمودند. جبرئیل گفت: ای محمد دستت را به من بده. پس دستش را گرفت و ایشان را بر بالای کوه نشاند، سپس از زیر بالهایش فرشی از فرشهای بهشت بیرون آورد که با مروارید و یاقوت بافته شده بود و آن را پهن کرد تا اینکه همه کوههای تمامه را بدان پوشانید. سپس دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت و بر آن نشاند. و جبرئیل به ایشان گفت: ای محمد آیا میخواهی کرامت و بزرگیات را در نزد خداوند خداوند ببینی؟ فرمود: آری. جبرئیل گفت: آن درخت را به سوی خود فرا بخوان تا تو را جواب دهد. حضرت درخت را فرا خواند و درخت پیش آمد تا اینکه در مقابل او سجده کنان بر زمین افتاد. سپس جبرئیل گفت: ای محمد دستور بده تا برگردد. پیامبر دستور داد و درخت به جای خود بازگشت. بعد اسماعیل نگهبان آسمان دنیا فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، پرودگارم به من دستور داده که از تو اطاعت کنم آیا به من امر میکنی که ستارگان را بر آنان (مشرکان) فرو بریزم و آنها را بسوزانم؟ و فرشته خورشید آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، آیا مرا امر میکنی که خورشید را بگیرم و بر سر آنان گرد آورم تا بسوزند؟ و فرشته زمین آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا خداوند عزّ و جلّ مرا امر فرمود که از تو فرمان ببرم، آیا مرا دستور میدهی تا زمین را امر کنم که آنان را از پشت خود به شکم خود بکشاند؟ و فرشته کوهها آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، خداوند مرا امر فرمود که از تو اطاعت کنم، آیا مرا امر میکنی که به کوهها فرمان دهم که بر سر آنان واژگون شوند تا همه را خرد کند؟ و فرشته دریاها آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، پروردگارم به من فرمان داد که از تو اطاعت کنم، آیا مرا دستور میدهی که دریاها را امر کنم تا آنها را غرق کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما امر شدهاید که از من اطاعت کنید؟

ص: 321

گفتند: آری. پس سرش را به آسمان بلند کرد و ندا برآورد: من برای عذاب مبعوث نشدهام و در حقیقت به عنوان رحمت برای همه جهانیان فرستاده شدهام. مرا با قومم رها کنید چرا که آنان نمیدانند. جبرئیل به خدیجه نگاه کرد که در وادی میگشت پس گفت: ای رسول خدا آیا خدیجه را نمیبینی که فرشتگان آسمان برای گریه او میگریند؟ او را فرا بخوان و سلام مرا بر او برسان و به او بگو: خداوند بر او سلام میرساند و به او مژده میدهد که در بهشت خانهای مروارید دارد که هیچ رنج و سر و صدایی در آن نیست، و این خانه از مروراید آراسته به طلا میباشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که خون از چهرهاش بر زمین میریخت و بر آن دست میبرد و بر اندامش میکشید، خدیجه را فراخواند. خدیجه گفت: پدر و مادرم فدایت باد بگذار تا خون بر زمین جاری شود. فرمود: از آن میترسم که پروردگار زمین بر مردم زمین خشم بگیرد. هنگای که تاریکی شب فرا رسید خدیجه رضی الله عنها و پیامبر صلی الله علیه و سلم و علی علیه السلام بازگشتند و خدیجه پیامبر را وارد منزلش نمود. و آن حضرت را در جایی نشاند که تخته سنگی در آنجا بود و با تخته سنگ دیگری بالای سرش را پوشاند و خود در مقابل پیامبر ایستاد و با لباس، آن حضرت را پوشانید. مشرکان آمدند و شروع به پرتاب سنگ به طرف پیامبر کردند، هر بار که از بالا سنگ میاندختند تخته سنگ سپر ایشان میشد و چون از پایین سنگ میانداختند دیوارهای خانه از او محافظت میکردند و چون از رو به رو به طرف ایشان سنگ پرتاب میکردند خدیجه رضی الله عنها خود را سپر آن حضرت مینمود و فریاد بر میآورد: ای قریشیان چگونه زن آزادهای را در خانه خود سنگباران میکنید؟ مشرکان با شنیدن این سخن بازگشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بامداد درآمد و به سوی مسجد رفت تا نماز بگذارد. گوید: در سال هشتم نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوره روم نازل شد. (1)

چنان که داستانش را در باب اعجاز قرآن آوردیم.

1- . المنتقی فی مولود المصطفی : فصل چهارم در بیان هجرت به حبشه، و باب چهارم در بیان احوال سال ششم و هفتم از نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سله و باب پنجم در بیان احوال سال هشتم از نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

باب دوم : در بیان کیفیت صدور وحی و نزول جبرئیل علیه السلام و علّت قطع شدن وحی و در بیان اینکه آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت بر اساس شریعتی عبادت میکرد یا نه.

آیات:

- وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذَلِکَ وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیًّا.(1)

{و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد، و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.}

- وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن یُقْضَی إِلَیْکَ وَحْیُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِی عِلْمًا. (2)

{و در [خواندن] قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن، و بگو: «پروردگارا، بر دانشم بیفزای.»}

- وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً کَذَلِکَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَکَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِیلًا. (3)

ص: 324

1- . مریم / 64
2- . طه / 114
3- . فرقان / 32

{و کسانی که کافر شدند، گفتند: «چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده است؟» این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم، و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم. }

- وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ * بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ. (1)

{و راستی که این [قرآن] وحی پروردگار جهانیان است. «روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد، تا از [جمله] هشداردهندگان باشی، به زبان عربی روشن. }

- وَإِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ. (2)

{و حقّاً تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می داری. }

- وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیًا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ مَا یَشَاء إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ * وَکَذَلِکَ أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الْکِتَابُ وَلَا الْإِیمَانُ وَلَکِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِی بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ. (3)

{و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده کار. و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می نماییم، و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی. }

- عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَی * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَی * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَی * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی * فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی. (4)

1- . شعراء / 192 - 195
2- . نمل / 6
3- . شوری / 51 - 52

4- . نجم / 5 - 9

{ آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت، [سروش] نیرومندی که [مسلّط] درایستاد. در حالی که او در افق اعلی بود، سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. }

- لَا تُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ *ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهُ. (1)

{زبانت را [در هنگام وحی] زود بحرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگی بخرج دهی. در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر [عهده] ماست. پس چون آن را برخواندیم [همان گونه] خواندن آن را دنبال کن. سپس توضیح آن [نیز] بر عهده ماست!}

تفسیر: بیضاوی در باره این فرموده خداوند «و ما نتنزّل اله بامر ربّک» گوید: داستان سخن جبرئیل است هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تاخیری در امر وحی از طرف جبرئیل دید، آنسان که در باره داستان اصحاب کهف و ذو القرنین و روح از او سؤال شد و نمیدانست چگونه جواب بدهد و امید داشت در این باره به او وحی شود. پانزده روز وحی به آن حضرت به تاخیر افتاد و گفته شده: چهل روز، تا جایی که مشرکان گفتند: پروردگارش او را وانهاده و از او بیزار شده است. سپس آیاتی در این باره نازل شد. «التنزّل» یعنی فرود آمدن و نازل شدن به صورت آهسته است، زیرا مطاوعه فعل «نزل» میباشد و گاهی تنزّل به معنای نزول مطلق اطلاق میشود همانطور که نزّل به معنای انزل اطلاق میشود و آیه بدین معنا است که: ما (فرشتگان) هر از چندگاهی نازل نمیشویم مگر به دستور خداوند طبق آنچه حکمت او اقتضا میکند. و به صورت «و ما یتنزّل» با یاء قرائت شده که در این صورت ضمیر به وحی برمیگردد. «له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلک» و آن مکانها و زمانهایی است که ما در آن هستیم و از مکانی به مکان دیگر و از زمانی به زمان دیگر منتقل نمیشویم مگر با فرمان و خواست خداوند. «و ما کان ربّک منسیّاً» یعنی خداوند تو را ترک نکرده است، یعنی عدم نزول وحی تنها به دلیل امر

1- . قیامت / 16 - 19

نشدن بدان بوده و به خاطر این نبوده است که خداوند تو را ترک کرده یا وا نهاده باشد آنگونه که کافران میپندارند و در حقیقت دلیل آن حکمتی است که خداوند در آن مقدر فرموده است. (1)

در باره این فرموده خداوند «و لا تعجل بالقرآن» طبرسی گوید: در این باره چند وجه است:

وجه اول: بدین معنا است: پیش از آنکه جبرئیل ابلاغ وحی را به پایان برساند به تلاوت قرآن عجله مکن. معمولا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را با جبرئیل میخواند و از ترس اینکه فراموش کند در تلاوت آن شتاب میکرد. پس مقصود این است که پیامبر صبر کند تا وحی را به خوبی درک کند و از خواندن با فرشته وحی خودداری کند و پس از قرائت فرشته او نیز به خواندن بپردازد.

وجه دوم: به این معنا که قرآن را برای اصحاب خود نخوان و برای آنها املاء نکن تا وقتی که معنای آن برایت آشکار گردد.

وجه سوم: معنایش این است که پیش از آنکه وحی بر تو نازل شود درخواست نزول قرآن نکن زیرا خداوند متعال قرآن را بر اساس مصلحت در صورت نیاز نازل میکند. (2)

در باره این فرموده خداوند «کذلک لنثبّت به فؤادک» بیضاوی گفته است: یعنی اینچنین قرآن را به صورت پراکنده نازل فرمودیم تا قلب تو را با پراکنده بودنش برای حفظ و درک آن قوی بگردانیم، زیرا وضعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با وضعیت موسی و عیسی و داود علیهم السلام تفاوت داشت چرا که آنان آن حضرت درس ناخوانده بود و آن پیامبران درس خوانده بودند. پس اگر قرآن به صورت یک باره بر ایشان نازل میشد توانایی حفظ کردن آن را نداشت و اینکه نزول آن به اقتضای رویدادها مستلزم بینش بیشتر و تفکر و فرو رفتن در معنای آن بود. دلیل دیگر اینکه هرگاه قرآن در اوقات مشخصی نازل میشد و در زمانی کفار را به مبارزه میطلبید و آنان از معارضه با قرآن عاجز و درمانده میشدند، این امر بر قوّت قلب

1- . انوار التنزيل 25 : 42
2- . مجمع البيان 7 : 32

پیامبر میافزود و نیز اگر جبرئیل گهگاهی بر او نازل میشد، قلبش ثابت و پابرجا میماند. و از دیگر فایدههای پراکنده نازل شدن قرآن این است که آن حضرت ناسخ و منسوخ قرآن را میشناخت و قرینههای حالیّه را به دلالتهای لفظی ربط و پیوست میداد و ایشان را بر بلاغت یاری میرساند. «و رتّلناه ترتیلاً» یعنی و اندک اندک به صورت آرام و آهسته در بیست سال یا بیست و سه سال بر خواندیم. (1)

فرموده خداوند «ما کان لبشر» یعنی برای هیچ بشری امکان پذیر نیست. «أن یکلّمه الله الا وحیاً» یعنی الهام و افکندن در دل، یا القاء در خواب. «أو من وراء حجاب» یعنی از فراسوی حجابی با او سخن میگوید همانگونه که با موسی علیه السلام با ایجاد صدا در کوه طور سخن گفت، و آنگونه که با پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم در معراج سخن گفت. این عبارت یا به شیوه استعاره و تشبیه است زیرا وضعیت کسی که سخن را بشنود و سخنگو را نبیند همچون وضعیت کسی است که از ورای حجابی با او سخن بگویند. یا مقصود از حجاب، حجاب معنوی از جمله کمال خداوند و نقص ممکنات، و نوریت خداوند و ظلمانیت غیر او میباشد چنان که پیشتر در کتاب توحید بیان شد. «أو یرسل رسولاً» یعنی فرشتهای را بفرستد. «فیوحی بإذنه ما یشاء» پس آشکار گردید که وحی خداوند متعال منحصر در سه نوع وحی است: یا با الهام و القاء کردن در خواب، یا با ایجاد صدا و صوت به گونهای که شخص وحی شده آن را بشنود، یا با فرستادن فرشته. و علم فرشته نیز به یکی از سه وجه میباشد. (2)

و علم فرشته اول فقط با دو وجه از سه وجه وحی ممکن است. (3) و گاهی به این صورت است که در لوح محفوظ مینگرد، و توضیح و تبیین آن در روایتها خواهد آمد. «إنّه علیّ» والاتر از آن است که با دیدگان درک شود. «حکیم» در همه کارها حکیم است. «و کذلک أوحینا الیک روحاً» گفته شده: مقصود

1- . انوار التنزیل 2 : 162
2- . یعنی با الهام و ایجاد صدا یا با واسطه قرار دادن فرشته، اما القاء کردن در خواب در فرشته نیست.
3- . یعنی فرشتهای که بدون واطسه از خداوند میگیرد وحی او فقط با دو نوع الهام و ایجاد صدا ممکن است.

از روح قرآن است و برخی گفتهاند مقصود جبرئیل است و در روایتها میآید که مقصود از آن روح القدس است. و بر طبق معنای دوم و سوم مقصود از «أوحینا» «ارسلنا» میباشد. «من أمرنا» یعنی با امر و فرمان ما. یا اینکه از عالم امر است. و توضیح آن پیشتر ذکر شد و در ادامه نیز میآید. «ما کنت تدری» یعنی پیش از نزول وحی نمیدانستی. «ما الکتاب و الایمان» گفتهاند: مقصود از کتاب، قرآن و مقصود از ایمان، نماز است. و گفتهاند: مقصود اهل ایمان است که مضاف حذف شده است. و گفتهاند: مقصود شریعتها و نشانههای ایمان است. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ یک از احوال بیایمان نبوده است و از این آیه استدلال کردهاند که آن حضرت پیش از نبوّت بر اساس شریعتی عبادت نکرده است. و به زودی شرح و تبیین آن خواهد آمد. «و لکن جعلناه» یعنی قرآن یا روح یا ایمان.

در باره این فرموده خداوند «علّمه شدید القوی» طبرسی گوید: مقصود جبرئیل علیه السلام است. یعنی: دارای قدرت و نیرو است و در آفرینش قوی میباشد. «ذو مرّۀ» یعنی قوت و نیرومندی در آفرینش او. از نیرومندی جبرئیل یک نمونه آن بود که شهرهای قوم لوط را از ریشه بر کند و نمونه دیگر از قدرت او فریادی است که بر سر قوم ثمود زد که همگی هلاک شدند. و گفته شده: یعنی: دارای سلامتی و حسن خلق است. بعضی گفته اند: «شَدِیدُ الْقُوی» یعنی: در راه خدا نیرومند است «ذو مره» یعنی: دارای جسمی سالم و دور از آفات و عیوب است. و گفتهاند «ذُو مِرَّهٍ» یعنی: دارای قدرت عبور از هواء است، که از روی هوا میرود و میآید و فرود آمده اوج میگیرد. «فَاسْتَوی» یعنی: جبرئیل با صورتی که آفریده شده است پس از نزول بر محمد استقرار یافت. «و هوِ الْأُفُقِ الْأَعْلی» یعنی: افق مشرق. (1)

میگویند: جبرئیل همیشه به صورت انسانهایی بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل میشد، حضرت از او خواست که به صورت اصلی خودش که آفریده شده است بر او نازل شود؟ جبرئیل نیز دو بار خودش را به صورت اصلی به حضرت نشان داد، یک

1- . در منبع آمده است: «و هو» مقصود از این ضمیر نیز جبرئیل است. «بالافق الاعلی» یعنی افق مشرق و و منظور از اعلی سمت مشرق است در روی زمین و سمت مشرق بالاتر از سمت مغرب است، نه در هوا.

بار در زمین و یک بار در آسمان، اما در زمین در افق اعلی بود، و آن هنگامی بود که حضرت در غار حراء بود که جبرئیل از طرف مشرق بر حضرت ظاهر شد، و تمام سطح افق را تا مغرب پوشانید، که پیامبر بر اثر آن غش کرد و افتاد، آن گاه جبرئیل به صورت انسانی ظاهر شد و حضرت را در آغوش کشید و اینجا است که میفرماید: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلّٰى» تقدیرش آن است (ثم تدلّى أى قرب بعد بعده و علوّه فى الأفق الأعلى فدنى من محمّد). حسن و قتاده گفته اند: سپس جبرئیل بعد از آنکه در افق اعلی استقرار یافت بر پیامبر نازل شد. زجاج گوید: معنی دنی و تدلی هر دو یکی است. گفته شده: استوی، یعنی: پس از آنکه به سرعت نازل میشد تا پیامبر او را ببیند در هواء استقرار یافت. و گفته شده: استوی، یعنی: جبرئیل و محمد صلی الله علیه و آله و سلم شب معراج در افق اعلی یعنی آسمان دنیا استقرار یافتند. «فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ» یعنی ما بین جبرئیل و رسول اللّٰه مسافت دو کمان وجود داشت. عبد اللّٰه بن مسعود گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را دید در حالتی که دارای ششصد بال بود. (1)

میگویم: تفسیر بقیه آیات در باب معراج خواهد آمد.

در باره این فرموده خداوند «لا تحرک به لسانک» بیضاوی گفته است: یعنی زبانت را با قرآن حرکت نده پیش از اینکه وحی آن به پایان برسد. «لتعجل به» تا با عجله آن را بگیری از ترس اینکه از دستت برود. «إنّ علینا جمعه» در سینه تو جمع میکنیم. «و قرآنه» یعنی اثبات قرائت آن بر زبانت. «فإذا قرأناه» با زبان جبرئیل بر تو قرائت کردیم. «فاتّبع قرآنه» یعنی از قرائت او پیروی کن، و آن را تکرار کن تا در ذهنت تثبیت میگردد. «ثمّ إنّ علینا بیانه» یعنی تبیین و شرح آن دسته از معانی آن که برایت مشکل است. (2)

1. اعتقادات: اعتقاد در کیفیت نزول وحی از جانب خداوند عزّ و جلّ در امر و نهی: اعتقاد ما در این باب آنست که میان دو چشم اسرافیل لوحی است و چون حق سبحانه و تعالی اراده کند که با وحی سخن بگوید، لوح را بر پیشانی اسرافیل میزند

1- . مجمع البیان 9 : 173

2- . انوار التنزيل 2 : 567

پس در آن لوح نگاه میکند و چیزی را که در آن نوشته میخواند و آن را به میکائیل میرساند و میکائیل به جبرئیل میرساند و جبرئیل به پیامبران القاء می نماید. و اما وضع بیهوشی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را میگرفت تا آن حدی که سنگین می شد و عرق مینمود، این حالت خاص وقتی بود که حقّ تعالی خود با آن حضرت تکلم میفرمود. و اما جبرئیل چنان بود که از روی احترام بدون اذن خواستن بر آن حضرت وارد نمیشد و در حضور او بنده وار می نشست. (1)

توضیح: شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این سخن گفته است: ابوجعفر این اعتقاد را از حدیثهای شاذّ گرفته است. و آن مخالف است با آنچه پیشتر ذکر نموده که لوح نام ملکی از ملائکه خداوند تعالی است. وحی در اصل کلام آهسته است و سپس بر هر چیزی اطلاق میگردد که قصد میشود بدان چیزی را به مخاطب بفهمانی و از دیگران بپوشانی و فهماندن فقط مختص او گردد. و هر گاه وحی به خداوند نسبت داده شود، بنا بر عرف اسلام و شریعت پیامبر، از جمله مواردی است که خداوند پیامبران را بدان ویژه گردانیده است. خداوند متعال فرموده است: «وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى أَنْ أَرْضِعِيهِ»(2)

{و به مادر موسی وحی کردیم که: «او را شیر ده.} تا آخر آیه. پس اتفاق نموده اند اهل اسلام بر آنکه آن وحی، خواب و سخنی بود که مادر موسی علیه السّلام به صورت ویژه شنید. و خداوند فرموده است: « وَ أَوْحى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ»(3)

{و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد.} تا آخر آیه. مقصود از آن الهام پوشیدهای است هرگاه مختص باشد به کسی که او را از دیگران جدا نموه و اختصاص داده است. پس علم او برای زنبور عسل حاصل میگردد اما نه با کلامی که متکلم آشکار بنماید و دیگران بشنود. و فرموده است: «وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ»(4)

{و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می کنند.} یعنی شیاطین با افکندن سخنانی در منتهای گوش دوستدارنشان، آنان را

1- . اعتقادات صدوق : 100

2- . قصص / 7
3- . نحل / 67
4- . انعام / 121

وسوه میکنند. پس آنان به علم و وسوسه شیاطین از دیگران مختص میگردند. و فرمود: «فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیْهِمْ» (1)

{پس، از محراب بر قوم خویش درآمد و ایشان را آگاه گردانید. } مقصود این است که بدون اظهار و آشکار نمودن سخن بدانها اشاره کرد. خداوند آن اشاره را به جهت پنهان بودن آن از غیر مخاطبین و پوشیده بودنش از غیر آنها به وحی تشبیه کرده است. و گاهی خداوند در خواب به مرمان بسیاری چیزهایی مینمایاند که تاویل آن درست و حقیقت آن ثابت میگردد، اما بعد از استقرار عرف شریعت، بر آن خواب اسم وحی، اطلاق نمیشود. و پس از استقرار عرف شریعت به کسی که خداوند او را بر چیزی آگاه میکند نمیگویند: به او وحی شده است. و در نزد ما خداوند پس از پیامبر به حجتهای خود سخنانی در باره علم به آینده القا میکند اما اسم وحی بر آن اطلاق نمیشود. به جهت آنچه پیشتر ذکر نموده ام مسلمانان اجماع دارند بر اینکه وحی پس از پیامبر برای هیچ کسی نخواهد بود و در مواردی که بیان شد گفته نمیشود خداوند به کسی وحی نموده است. و خداوند متعال این اختیار را دارد که گاهی اطلاق سخنی را بر چیزهایی جایز و گاهی ممنوع بداند. و نامگذاری چیزی را گاهی جایز و گاهی ممنوع بداند اما معانی به نحوی که پیشتر بیان کردیم از حقیقتشان تغییر نمیکنند. و اما وحی از جانب خداوند تعالی به سوی پیامبرش صلی اللّٰه علیه و آله، گاهی بدون واسطه کلامی را به ایشان القاء میکرد و گاهی بر زبان فرشتگان به او کلامی را القاء میکرد. و آنچه ابوجعفر در باره لوح و قلم و آنچه در آن ثابت میشود، حدیثی در باره آن آورده است امّا ما در باره قائل بودن بدان مطمئن نیستیم و به درستی آن سخن بر خداوند قاطعانه سخن نمیگوییم و بدان گواهی میدهیم مگر آنچه از آن، که دانستیم. و آن روایت، روایتی متواتر نیست که عذرمان را رفع کند و مسلمانان بر آن اجماع ندارند و قرآن در باره آن چیزی نگفته است و از جانب حجت خداوند ثابت نشده تا از آن پیروی و اطاعت کنیم. وجه درست در باره آن، این است که در مسأله درنگ کرده و آن را جائز بدانیم و آن را قاطعانه نپذیریم و ردّ نکنیم و در دایره

1- . مریم / 11

ممکنات قرار دهیم و اما اطمینان ابوجعفر از صحت آن و علم او بر اعتقاد بدان بر پایه نوعی تقلید است و ما در هیچ چیز اهل تقلید نیستیم. (1)

2. اعتقادات: اعتقاد در باره نزول قرآن: اعتقاد ما در این باب آن است که قرآن در ماه رمضان در شب قدر یک جا به سوی بیت المعمور نازل شد سپس از بیت المعمور در مدت بیست سال نازل شد و اینکه حق تعالی تمامی علم و دانش را یک جا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخشید و بعد فرمود: «وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُقْضی إِلَیْکَ وَحْیُهُ»(2) {و در [خواندن] قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن،} و فرموده: «لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ، فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنا بَیانَهُ» { زبانت را [در هنگام وحی] زود بحرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگی بخرج دهی. در حقیقت گردآوردن و خواندن آن بر [عهده] ماست. پس چون آن را برخواندیم [همان گونه] خواندن آن را دنبال کن. سپس توضیح آن [نیز] بر عهده ماست!} (3)

توضیح: شیخ مفید گوید: به باور ابوجعفر در این باب دلیلش خبر واحدی است که مستلزم علم و عمل بدان نیست و نزول قرآن بر اسبابی که حادث میگردید حالی بعد حالی، بر خلاف مضمون روایت دلالت دارد. و بدین جهت است که قرآن حکم آنچه حادث گردیده و آنچه جاری شده را در بردارد و این محقق نمیگردد مگر با حدوث آن همراه با سبب. آیا در این فرموده خداوند دقت نمیکنی که میفرماید: «وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَیْها بِکُفْرِهِمْ»(4)

{و گفتارشان که: «دلهای ما در غلاف است» [لعنتشان کردیم] بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مُهر زده.} و این فرموده خداوند: «وَ قالُوا لَوْ شاءَ الرَّحْمنُ ما عَبَدْناهُمْ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ»(5) {و می گویند: «اگر [خدای] رحمان می خواست، آنها را نمی پرستیدیم.» آنان به این

1- . تصحیح اعتقادات : 56 - 57
2- . طه / 114
3- . اعتقادات : 101
4- . نساء / 155
5- . زخرف / 20

[دعوی] دانشی ندارند.} این دو آیه خبر از گذشه است و جایز نیست که مضمون خبر بر آن پیشی گیرد، زیرا در این صورت خبر از گذشته است در حالی که هنوز واقع نشده است، و حتی در آینده رخ میدهد. امثال این موارد در قرآن فراوان است. هنگامی که در باره ظهار مجادله کرد خداوند متعال آیه «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها»(1) {خدا گفتار [زنی] را که در باره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می کرد شنید.} را نازل فرمود. و این داستان در مدینه واقع شد پس چگونه خداوند متعال وحی در باره آن را در مکه پیش از هجرت نازل میکند و خبر بدهد که این ماجرا واقع شده، حال آنکه نبوده است. و اگر قرار باشد داستانهای قرآن را دنبال کنیم موارد بسیاری میآوردیم که در این بحث ما نمیگنجد. و آنچه ذکر کردیم برای خردمندان بسنده میکند و این روایتها بسیار شبیه اعتقاد اهل تشبیه است که بر این باورند خداوند متعال همواره به قرآن تکلم میکند و از آینده با لفظ گذشته خبر میدهد، و اهل توحید این باور آنان را به صورتی که ذکر نمودیم ردّ کردهاند. و جایز است مقصود از نزول قرآن به صورت یک جا در شب قدر، این باشد که قسمتی از قرآن در شب قدر نازل شده و سپس بقیه قرآن تا زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد. اما عقیده به نزول قرآن به صورت یک جا در شب قدر، با توجه به مقتضای ظاهر قرآن و روایتهای متواتر و اجماع علماء علی رغم اختلاف در نظراتشان، بعید مینماید. اما در باه این فرموده خداوند: «لا تعجل بالقرآن» غیر از آنچه ابوجعفر ذکر کرده و بر اساس حدیث شاذی بدان تکیه کرده، دو وجه دیگر جایز است:

وجه اول: اینکه خداوند متعال ایشان را از عجله کردن برای تاویل قرآن پیش از نازل شدن وحی در آن موضوع نهی کرده است و اگر از نظر لغوی ممکن بود آن را بر مذهب اهل زبان نمیگفتند.

وجه دوم: اینکه جبرئیل علیه السلام برای آن حضرت وحی میآورد و پیامبر همراه او حرف به حرف آن را تلاوت میکرد. پس خداوند متعال ایشان را امر فرمود

1- . مجادله / 1

که این کار را نکند و به آنچه جبرئیل برای او میآورد گوش فرا دهد. یا اینکه خداوند بدون واسطه بر او نازل میفرمود تا از آن فراغت بال یابد و هنگامی که تلاوت وحی و بر زبان آوردن آن به پایان برسد، آن را قرائت کند. اما تاویلی که شخص اعتمادکننده بر حدیث ذکر کرده، بعید است زیرا نهی خداوند از عجله کردن به قرآنی که در آسمان چهارم است معنایی ندارد تا اینکه وحی به او پایان یابد زیرا علم پیامبر قبل از اینکه به ایشان وحی شود به آنچه در آسمان چهارم است احاطه ندارد، پس نهی از آنچه در استطاعت و توانایی او نیست معنایی ندارد، البته مگر اینکه شخصی بگوید: آن حضرت به علم قرآنی که در آسمان چهارم به ودیعت نهاده شده احاطه داشته است که در این صورت، سخن و عقیده او که وحی در آسمان چهارم است نقض میشود، زیرا آنچه در سینه و حافظه رسول خدا است، مختصّ به زمین است پس اینکه او، آن را به آسمان اختصاص داده است معنایی ندارد. و اگر آنچه را در حافظه رسول خدا است به صورت ویژه به آسمان چهارم اختصاص دهیم، آنچه را که در حافظه کسی جز پیامبر باشد به این ویژگی متصّف میگردد، و در این صورت اضافه شدن آن به آسمان چهارم و به آسمان اول هیچ توجیه و معنایی ندارد و هر کس در آنچه ذکر کردیم اندیشه و تأمل کند خواهد دانست که تاویل آیه به صورتی که شخص چنگ زننده بر حدیث ذکر کرده، دور از صواب است. سخن او به پایان رسید و خداوند جایگاه او را والا گرداند.

میگویم: نخستین انتقادی که بر صدوق وارد کرده، جایز و صحیح نیست زیرا با روایتهای رایج و مشهور ثابت شده همه کتابهایی که خداوند بر پیامبرانش نازل کرده، پیش از آفرینش آسمان و زمین در لوح محفوظ ثابت گردانیده است. سپس بر حسب مصلحتها در هر وقت و زمانی بخشی از آن را نازل کرده است. و اما منطبق کردن آن بر رویدادهای اخیر، با آن مطلب هیچ منافاتی ندارد زیرا خداوند متعال به آنچه بر زبان میآورند و از آنان صادر میشود و پس از آن در میانشان اتفاق میافتد آگاه است، پس در قرآن ثابت شدهی در لوح محفوظ، جواب همه آنها را بر اساس علمش که تخلفی در آن نیست، اثبات کرد. پس زمان گذشته به نسبت زمان تبلیغ به مخلوقات زمان است و هیچ جای شگفتی نیست که این کتاب به صورت یک جا بر

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شود و به او فرموده تا زمانی که هر بخش از آن در زمان مشخصِ مناسب با تبلیغ آن و در رویداد معیّنِ متعلق به آن، نازل نشده است، چیزی از قرآن را بر امّت نخواند. اما نادرست بودنِ تشبیه کردن قائل به این سخن به کسانی که قائل به قدیم بودن کلام خداوند هستند، واضح است، زیرا صاحب آن قول، معتقد به قدیم بودن قرآنی که از حروف تالیف شده، نیست و بر این باور نیست که قرآن صفت قدیم خدا و قائم به ذات خداوند اسن، پس چه مفسده و گناهی بر او ملزم میگردد ! اما مشابهت از این جهت میباشد که چه بسا ممکن است با آن آیات، آن دو قول نفی گردد، و نیز نفی این مذهب باطل با آن آیات کامل نمیگردد بلکه بطلان آن با دلیل و برهانهای دیگری که در جای مناسبش ذکر شد، ثابت گردیده است. اما انتقادهایی که در باره آیه کریمه بر صدوق وارد کرده است، شاید به جهت نایده گرفتن مقصود او باشد زیرا به ظاهر مقصود صدوق از آن، جمع کردن میان آیات و روایات، و دفع این گمان است که میان آنها منافات وجود دارد. از آنجایی که آیات بر این دلالت دارد که قرآن در شب قدر نازل شد و ظاهراً اینگونه است که همه قرآن یک جا در آن شب نازل شد. و اخبار و روایتها بر این دلالت دارد که قرآن در بیست یا بیست و سه سال نازل شد و در برخی روایتها آمده است که قرآن در شب اول ماه رمضان نازل شد و برخی روایات دیگر بر این دلالت دارد که آغاز نزول قرآن در زمان بعثت آن حضرت بوده است. پس او به این صورت میان این آیات و روایتها جع کرده که: در شب قدر قرآن به صورت یک جا از لوح به آسمان چهارم نازل شد تا تدریجاً از آسمان چهارم به زمین فرستاده شود، و در اولین شب ماه رمضان قرآن به صورت یک جا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد تا آن حضرت از آن اطلاع پیدا کند نه اینکه بر مردم تلاوت کند. سپس ابتدای نزولِ آیه آیه و سوره سوره آن در زمان بعثت یا در زمان دیگر بود تا پیامبر بر مردم تلاوت کند. و میتوان به چند صورت دیگر میان آیات و روایتها جمع کرد که شرح و تفصیل آن در باب شب قدر و بابهای دیگر میآید. پس مقصود او از اینکه گفته است: خداوند متعال به صورت یک جا به پیامبر علم و دانش داد، این نیست که به محض نزول به بیت معمور به آن حضرت اعطا کرد تا آنچه را او ذکر کرده، ردّ نماید،

و همچنین به این معنا نیست که مقصود از نازل شدن به بیت معمور، تعلیم قرآن به پیامبر باشد، و این سخن از او بعید است. و اما ممکن است مقصود از لوحی که در ابتدا ذکر کرد که به پیشانی اسرافیل میزد، لوح محفوظ باشد و این در زمان اولین نزول به بیت معمور بود، یا اینکه مقصود از آن، لوحی است که قرآن، در آسمان چهارم در آن ثبت گردد و چه بسا بعد از نگریستن اسرافیل به لوح بر طبق دو توجیه، در آن نشانهای مییابد که به واسطه آن اندازهای که میبایست نازل کند را میشناسد، یا اینکه لوح دیگری باشد که در هنگام اراده شدن وحی، اندک اندک در آن نقش میبندد و با نقش بستن و ثبت شدن چیزها در آن به عنوان یک فرشته، منافاتی ندارد همانگونه که مفید رحمه الله بر او انتقاد کرده است هر چند دیدگاه او بعید مینماید.

3. تفسیر قمی: «و ما کان لبشر أن یکلمه الله» تا آخر آیه، در باره معنی این آیه گفت: منظور از وحی، گفت وگوی شفاهی و الهام است که در قلب یا از پشت پرده انجام می گیرد؛ همچنان که خداوند با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت و همچنین با حضرت موسی علیه السلام از داخل آتش گفتگو کرد. سپس به پیامبرش فرمود: « وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الکِتَابُ ولا الإِیمَانُ»(1) {و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟]} گفت:

روح القدس است. همان چیزی است که امام صادق علیه السلام در باره این فرمود خداوند «یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی»(2)

{و در باره روح از تو می پرسند، بگو: «روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است.} فرمود: یکی از مخلوقات خداوند بود که دارای جایگاهی برتر از جبرئیل و میکائیل است و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و امور را به او اطلاع می داد و از او حمایت می کرد و پس از ایشان، همراه با ائمه پس از ایشان خواهد بود.

میگویم: در تفسیر نعمانی از امیرالمؤمنین خواهد آمد که فرمود: تفسیر وحی نبوّت و رسالت این فرموده خداوند است: «إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا إِلَی نُوحٍ

1- . شورى / 52
2- . اسراء / 85

وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا»(1)

{ما هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او، وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم، و به داوود زبور بخشیدیم.} و وحی الهام این فرمودخ خداوند عزّ و جلّ است: «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِى مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»(2) {و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته سازی] می کنند، خانه هایی برای خود درست کن،} و نیز این فرموده: «وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِى الْيَمِّ»(3)

{و به مادر موسی وحی کردیم که: «او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز،} اما وحی اشاره این سخن خداوند است که میفرماید: « فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»(4)

{پس، از محراب بر قوم خویش درآمد و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش بپردازید.} یعنی به آنان اشاره کرد، مانند این فرموده: «لا تکلم الناس الا رمزاً»(5)

{سه روز با مردم، جز به اشاره سخن نگویی.} اما وحی تقدیر این فرموده خداوند سبحان است: «و أوحى فى كلّ سماء امرها و قدّر فيها اقواتها»(6) وحی امر نیز این سخن خداوند است: «و إذ أوحيت الى الحواريون أن آمنوا بى و برسولى»(7)

{و [یاد کن] هنگامی را که به حواریّون وحی کردم که به من و فرستاده ام ایمان آورید.} تا پایان آیه. وحی کذب نیر مصداق این آیه میباشد: «شياطين الانس و الجنّ يوحى

1- . نساء / 163
2- . نحل / 68

3- . قصص / 7
4- . مريم / 11
5- . آل عمران / 41
6- . فصلت / 10 - 12
7- . مائده / 111

بعضهم الی بعض»(1)

{شیطانهای انس و جنّ بعضی از آنها به بعضی القا می کنند.}وحی خبر این فرموده خداوند است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاء الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»(2)

{و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.}(3)

4. قرب الاسناد: قداح از امام جعفر و ایشان از پدرشان علیهم السلام روایت کرده که فرمود: وحی بر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم قطع شد. گفته شد: ای رسول خدا وحی بر شما قطع شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چگونه وحی بر من قطع نشود در حالی که شما ناخنهایتان را کوتاه نمیکنید و بوهای بد خود را پاکیزه نمیکنید. (4)

توضیح: سخن ایشان: «روائحکم» یعنی بوهای ناخوشایند. و در کافی (5) آمده است و در برخی نسخههای منقول از آن «رواجبکم» آمده است که آشکارتر است. و به معنای بندهای بیخ انگشتان، یا داخل مفصل انگشتان، یا استخوان انگشت یا بند انگشتان، یا پشت استخوانهای ریز و توخالی انگشتان است، یا ما بین مفاصل انگشتان و پشت استخوانهای ریز و توخالی انگشتان، یا مفاصل بعد از سرانگشتان است. فیروزآبادی این مطالب را ذکر کرده است.

5. علل الشرایع: عمرو بن جمیع از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر گاه جبرئیل محضر نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله مشرّف می شد در مقابل آن حضرت همچون بندگان می نشست و بدون اذن هرگز بر آن حضرت داخل نمی شد. (6)

1- . انعام / 112
2- . انبیاء / 73
3- . محکم و متشابه : 21 - 22
4- . قرب الاسناد / 13

5- . فروع كافی 2 : 217
6- . علل الشرایع : 14

6. توحید: عبید بن زراره از پدرش روایت کرده که گفت: به امام علیه السلام عرض کردم: فدای تو گردم غشیه و بیهوشی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام نزول وحی، میرسید چه بود؟ راوی میگوید: حضرت فرمود: آن در وقتی بود که در میان او و خدا کسی نبود و برای ایشان متجلی و ظاهر میشد. راوی میگوید: بعد از آن فرمود: آن نبوّت است ای زراره، و شروع به اظهار فروتنی نمود. (1)

توضیح: مقصود از «تجلّی الله تعالی» ظهور نشانههای عظمت و جلال خداوند است، یا کنایه از نهایت معرفت الهی است.

7. توحید: محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر توفیق الهی نبود، رسول خدا نمی دانست که جبرئیل از جانب خداست. (2)

تفسیر عیاشی: از محمد بن هارون از امام صادق علیه السلام همین حدیث روایت شده است. (3)

توضیح: توفیق الهی به این صورت بود که خداوند به پیامبر علمی ضروری داد به اینکه او، جبرئیل است و شیطان نیست، یا اینکه وحی را با معجزاتی قرین کرد که پیامبر از طریق آن دریافت که از طرف خداوند است.

8. توحید و احتجاج: امیرالمؤمنین در جواب زندیقی که ادعا میکرد در قرآن تناقض وجود دارد، فرمود: «وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ»(4)

{و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. } و فرموده خداوند: «وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً»(5)

{و خدا با موسی آشکارا سخن گفت. } و فرموده خداوند: «وَ ناداهُما رَبُّهُما»(6)

{و پروردگارشان

1- . توحید : 102
2- . توحید : 246 - 247
3- . تفسیر عیاشی : مخطوط
4- . شوری / 51
5- . نشاء / 164
6- . اعراف / 22

بر آن دو بانگ بر زد. } و «یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ»(1)

{و گفتیم: «ای آدم، خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید]. } اما فرموده خداوند: «وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ» یعنی برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او جز از طریق وحی و یا از پشت حجاب و پرده سخن بگوید یا این که فرستاده ای را بفرستد و به اجازه خداوند آن چه را که اراده فرموده است به او وحی نماید. آری! خداوند بلند مرتبه و بزرگ چنین فرموده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی را از فرستادگان آسمانی دریافت می کرد. بنابراین فرستادگان آسمانی به فرستاده های زمین وحی می کردند. او با فرستادگان زمین سخن می گفت نه با فرستادگان آسمانی. یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید: ای جبرئیل! آیا تو خدایت را دیده ای؟ جبرئیل علیه السلام گفت: خدایم دیده نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد: تو وحی را از کجا دریافت می کنی؟ او پاسخ داد: از اسرافیل! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: اسرافیل آن را از کجا دریافت می کند؟ جبرئیل گفت: از فرشته ای در میان عالم ملکوت اعلی که جایگاهش از او برتر است. رسول خدا مجدداً پرسید: آن فرشته وحی را از چه کسی دریافت می کند؟ جبرئیل علیه السلام فرمود: وحی به قلب او فرود می آید گویی چیزی به درون آن پرتاب شده است. این وحی است که همان کلام پروردگار است. کلام خداوند به یک شکل نیست. یک نوع از وحی، آن است که خداوند با آن با پیامبران سخن گفته و گاهی مستقیما آن را به قلبشان القا کرده است. نوعی از آن به صورت رؤیایی است که پیامبران آن را می بینند. از جمله انواع دیگر آن، وحی و تنزیل است که خوانده و تلاوت می شود که همان کلام خداوند است. به آن چه از کلام خدا که برایت توصیف کردم اکتفا کن. زیرا کلام خدا فقط یک نوع نیست. بلکه یکی از انواع آن، همان چیزی است که فرستادگان آسمان به فرستادگان زمین منتقل می کنند. آن شخص گفت: مشکل مرا برطرف کردی!

1- . بقره / 35

خداوند مشکلت را برطرف کند! و گرهی را از من گشودی پس خدا مزد تو را بزرگ گرداند یا امیر المؤمنین. (1)

توضیح: شاید پرسش پیامبر از دیدن خداوند متعال پس از آنکه با عقل دریافت که رؤیت پروردگار برایش ممکن نیست، از این جهت بوده که از طریق وحی، آن را دریابد و مردم را از آنچه به او در این باره وحی شده، با خبر کند.

9. تفسیر قمی: جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است فرمود: جبرئیل در وصف اسرافیل به رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت: این فرشته حاجب خداوند و نزدیک ترین مخلوق به خداوند است، و لوح که از یاقوت سرخ است در برابر دیدگان اوست. هرگاه خداوند وحی کند، وحی بر آن لوح نقش می بندد و او در آن می نگرد پس آن را به ما می دهد و ما در آسمان ها و زمین آن را عملی می سازیم، این فرشته از همه مخلوقات به خدا نزدیک تر است و بین خدا و او، هفتاد حجاب از نور است و این فاصله را که قابل اندازه گیری نیست و نمی توان آن را توصیف کرد، می پیماید. و من از همه مخلوقات به او نزدیک ترم و میان من و او مسافت هزار سال وجود دارد. (2)

توضیح: «بینه و بینه» یعنی و میان مکانی از عرش که خداوند آن را محل صدور وحی قرار داده است، یا مقصود از حجاب، حجابهای معنوی باشد.

10. تفسیر قمی: منظور از این دو آیه: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِى لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»، لوح محفوظ کناره دارد: کناره ای در سمت راست عرش، و کناره ای بر پیشانی اسرافیل است. آن گاه که خداوند وحی می گوید: لوح به پیشانی اسرافیل ضربه می زند، و اسرافیل در لوح می نگرد. و آن چه را در لوح است به جبرئیل علیه السلام وحی می کند. (3)

11. تفسیر قمی: ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِىُّ الْكَبِيرُ»

ص: 342

1- . توحید : 269 - 270 و احتجاج : 127

2- . تفسیر قمی : 389 - 390
3- . تفسیر قمی : 720

فرمود: منظور از آیه، این است که آسمانیان از زمان بعثت عیسی بن مریم علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله صدای وحی را نشنیده بودند و چون خداوند، جبرئیل علیه السلام را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و آسمانیان، صدای وحی قرآن را به مانند صدای فرو کوفته شدن آهن بر صخره شنیدند، همه مدهوش گشتند. چون ابلاغ وحی به پایان رسید، جبرئیل فرود آمد و هرگاه که از کنار ساکنان یک آسمان می گذشت، ترس و اضطراب جلال و سطوت الهی از دل هایشان برطرف می شد. خداوند در این آیه می فرماید: ترس و اضطراب از دل هایشان برطرف می شود و از یکدیگر می پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ پاسخ می دهند: پروردگارمان سخن حق را بیان داشته است و او بلند مرتبه و بزرگ است. (1)

توضیح: طبرسی در باره این فرموده خداوند: «حَتَّی إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ»(2)

{تا چون هراس از دلهایشان برطرف شود. } گوید: تا آنکه فزع از قلوبشان برداشته شود و در باره ضمیر در قول خدا (فی قلوبهم) اختلاف نظر دارند. بعضی گفته اند: به مشرکین که ذکر ایشان در پیش گذشت برمیگردد، بدین معنا که هرگاه فزع از دلهایشان بیرون رود وقت فزع، تا آنکه سخن فرشتگان را بشنوند. (قالُوا) یعنی فرشتگان به ایشان گفتند. «ما ذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا» یعنی پروردگار شما چه گفت، گفتند: یعنی این گروه مشرکین. (الْحَقَّ) یعنی گفت حق. ابن عباس و قتاده و ابن زید گفتند: پس اعتراف کردند که آنچه که پیامبران آورده اند حق است، و گفته اند: ضمیر بملائکه برمیگردد. اختلاف مفسّرین در معنای «ما ذا قالَ رَبُّکُمْ» بر چند وجه اختلاف کرده اند.

وجه اول: وقتی فرشتگان به اعمال بندگان بالا روند و بر ایشان صدای بزرگی بود، پس فرشتگان خیال کردند که روز قیامت شده، پس به سجده افتاده و میترسیدند و وقتی دانستند که روز قیامت نیست، «قالُوا ما ذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا الْحَقَّ»

وجه دوم: مقاتل و کلبی گویند: چون بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم (فترت) واقع شد و خدا پیامبر را مبعوث کرد و

1- . تفسير قمى : 720
2- . سبا / 23

خداوند جبرئیل را به او وحی نمود، پس فرشتگان گمان کردند که جبرئیل نازل شده به چیزی از امر قیامت، و برای همین بیهوش شدند. جبرئیل به هر یک از آسمانها عبور میکرد و فزع را از ایشان برطرف مینمود. فرشتگان سر برداشته و بعضی از ایشان به برخی دیگر میگفت «ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ» یعنی وحی.

وجه سوم: ابن مسعود گوید: و جبائی هم قول او را اختیار کرده که خدای تعالی وقتی به بعضی از فرشتگان وحی نمود. ملائکه در موقع شنیدن وحی بیهوش شده و به حالت سجده افتادند برای بزرگی آیت حق. وقتی فزع، از دلهای ایشان برطرف شد فرشتگان پرسیدند: از این فرشته ای که بر او وحی شده، پروردگارت چه گفت. یا بعضی از دیگران میپرسند، پس میدانند که امر در غیر ایشان است. (1)

12. کمال الدین: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم گاهی در بین اصحابش بود و از هوش می رفت و عرق می ریخت و آنگاه که به هوش می آمد می گفت: خدای تعالی چنین و چنان فرموده است، شما را دستوری داده و از امری بازداشته است. و بیشتر مخالفین ما می گویند: این حالت وقتی بود که جبرئیل بر او نازل می شده است، امّا از امام صادق علیه السّلام از آن حالت که بر او عارض می شد پرسش کردند که آیا آن وقتی بوده است که جبرئیل بر او نازل می شده است؟ فرمودند خیر، جبرئیل وقتی به نزد آن حضرت می آمد، بی اذن و اجازه بر او وارد نمی شد و هنگامی که بر او داخل می شد مانند بنده در مقابل آن حضرت می نشست، این حالت بر پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم آنگاه عارض می شد که خدای تعالی بدون ترجمان و واسطه با او مخاطبه می کرد. حسین ین زید این روایت را برای ما بازگو کرده است. (2)

13. مناقب: در باره کیفیت نزول وحی حارث بن هشام از آن حضرت پرسید: وحی چگونه بر شما نازل میشود؟ فرمود: گاهی همچون طنین صدای زنگ بر من میآید و حتی طنین آن از صدای زنگ بر من شدیدتر است و هنگامی که از من جدا میشود، گفتهها را درمییابم و به خاطر میسپارم، و گاهی فرشته در صورت انسانی

1- . مجمع البیان 8 : 389

2- . كمال الدين : 51

بر من ظاهر میشود و با من سخن میگوید و گفتههای او را در مییابم و حفظ میکنم.

و روایت شده هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل میشد در کنار صورت مبارک ایشان طنینی همچون طنین و صدای زنبور عسل شنیده میشد.

و روایت شده در روزهای بسیار سرد بر آن حضرت وحی نازل میشد و بعد از ایشان جدا میشد و پیشانی او از عرق خیس میشد.

و روایت شده وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل میشد، از این مسأله اندوهگین میشد و رنگ چهرهاش تیره میشد و سرش را به زیر میانداخت و یارانش نیز سرشان را به زیر میانداختند. و این نوع از نازل شده وحی «برحاء وحی» (سختی و مشقتهای وحی) نامیده میشد.

ابن عباس گوید: هرگاه قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل میشد، با زبان و لبانش وحی را فرا میگرفت و از این امر به رنج میافتاد. پس آیه «و لا تحرّک به لسانک»(1) {زبانت را [در هنگام وحی] زود بحرکت درنیاور.} نازل شد و هرگاه وحی بر آن حضرت نازل میشد در اثر آن درد شدید احساس میکرد و سر مبارکشان به درد میآمد و احساس سنگینی مینمود. که مصداق این فرموده خداوند است: «انّا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً»(2) {در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می کنیم.} و شنیدم که جبرئیل علیه السلام شصت هزار بار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. (3)

توضیح: در النهایة در باره چگونگی نزول وحی گوید: «کانّه صلصلة علی صفوان» «صلصلة» به معنای صدای آهن است هرگاه تکان بخورد. و گوید: «فیفصم عنّی» یعنی قطع میگردید. و «أفصم المطر» هرگاه باران قطع شود و بند بیاید. و گوید: در این باره آمده است: «کان إذا نزل علیه الوحی تفصّد عرقاً» یعنی عرق میریخت که ریختن عرق را در بسیاری آن به ریختن خون (زدن رگ) تشبیه کرده

1- . قیامت / 16
2- . مزمل / 5

3- . مناقب آل ابی طالب 1 : 41

است. و اعراب «عرقاً» منصوب و تمییز است. و گوید: در این باره آمده است: «إذا اصابه الوحی کرب له» یعنی اندوهگین میشد و «اربدّ وجهه» یعنی رنگ چهرهاش به تیرگی میگرائید. و گوید: «البرح» به معنای سختی و رنج است. و از همین کلمه در روایت آمده که «فأخذه البرحاء» یعنی شدّت اندوه از سنگینی وحی.

14. تفسیر عیاشی: ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ» بدون آن که ذال را با تشدید بخواند، فرمود: پیامبران خیال کردند که شیاطین به شکل فرشته ها بر آنان ظاهر شدند. (1)

15. تفسیر عیاشی: ابن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که منظور آن است که خداوند پیامبران را به مدت کمتر از چشم بر هم زدنی به خودشان واگذار کرد. (2)

توضیح: شاید مقصود این است که خداوند آنان را به خود واگذاشت تا یقینشان بر این باور افزوده شود که با عصمت و محافظت الهی، معصوم هستند، پس این اندیشه به ذهنشان خطور کرد که وعده عذاب خداوند که در باره امتها به آنان داده شد، چه بسا از جانب شیاطین باشد. پس خداوند این گمان را از آنان دور کرد و معصومشان نگاه داشت و آنان را بر یقین به اینکه شیاطین در آنچه به پیامبران وحی شده هیچ دخالتی ندارد، پابرجا کرد.

طبرسی رحمه الله گوید: اهل کوفه و ابو جعفر «کذبوا» با تخفیف قرائت کرده اند، و قرائت حضرت علی علیه السلام و زین العابدین و امام باقر و صادق علیهم السلام و زید بن علی و ابن عباس و ابن مسعود و ابن جبیر و جمع دیگری نیز همین است. و دیگران با بتشدید قرائت کردهاند. ابو علی گفته: کسی که «کذبوا» را با تشدید خوانده ضمیر جمع را در «ظنوا» به رسولان برگردانده یعنی رسولان یقین کردند یا پنداشتند که مردم تکذیبشان کرده اند. و کسی که «کذبوا» را با تخفیف خوانده، ضمیر به مردم برمیگردد، یعنی: یقین کردند که پیامبر در آنچه به آنها خبر دادند دروغ

1- . تفسیر عیاشی : مخطوط
2- . تفسیر عیاشی : مخطوط

گفتهاند در اینکه اگر ایمان نیاورید عذاب بر شما نازل میگردد. و اما اگر کسی گمان کند ضمیر به رسولان بر میگردد، یعنی رسولان گمان کردند که وعده خدا دروغ شده و دروغ به آنها خبر داده است؟ حرف بزرگی زده و هرگز انتساب این سخن به پیامبران الهی جایز نیست و بلکه به بندگان صالح خدا نیز چنین نسبتی جایز نمی باشد. و همچنین هر کس گمان کند که ابن عباس بر این باور بوده که پیامبران ضعیف و ناامید شدند و گمان کردند به آن خلف وعده شده، به اشتباه رفته است، زیرا خداوند هرگز خلف وعده نمیکند. (1)

16. تفسیر عیاشی: زراره می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه بیم این مسئله را نداشت که آن چه از جانب خدا برای وی می آید، ممکن است از جمله حالاتی باشد که شیطان به او وسوسه می کند؟ فرمود: خداوند هر گاه بنده ای را به عنوان پیامبر برگزیند، آرامش و وقار را بر او نازل می کند و در نتیجه آن چه که از نزد خداوند به سوی او می آمد، چونان چیزهایی بود که با چشم عیان می دید. (2)

17. کافی: معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره مستحاضه فرمود: به مقام جبرئیل میآید و مقام او در زیر میزاب است و همان مکانی است که هرگاه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ورود میگرفت. (3)

18. کافی: عمر بن یزید گوید: در زمانی که من در مدینه بودم همسرم حائض شد و من این مطلب را با امام صادق علیه السلام در میان گذاشتم و فرمود: با او جماع کن و همسرت باید غسل کند و به مقام جبرئیل بیاید. چرا که جبرئیل به آنجا میآمد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذن ورود میخواست و اگر پیامبر در وضعتی بودند که شایسته نبود به جبرئیل اذن ورود بدهد، جبرئیل در مکان خود منتظر میماند تا پیامبر به نزد او بیاید، و اگر اجازه ورود میداد، بر آن حضرت داخل میشد. عرض کردم: آن مکان کجاست؟ فرمود: وقتی از درِ موسوم به باب فاطمه

1- . مجمع البیان 5 : 269 - 270
2- . تفسیر عیاشی : مخطوط

3- . فروع کافی 1 : 289 و 290

بیرون رفتی، روبه روی میزابی است که در مقابل قبر واقع شده است. و چون سرت را در مقابل میزاب بلند کنی، و میزاب بالای سرت باشد و باب فاطمه پشت سرت قرار میگیرد. بخشی از روایت. (1)

19. علل الشرایع: مسلم بن خالد مکّی، از حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام از پدر بزرگوارش علیه السّلام نقل کردند که فرمودند: هیچ کتابی و هیچ وحیی از جانب خداوند تبارک و تعالی نازل نشد، مگر آن که به زبان عربی می باشد وحی در گوش انبیاء علیهم السّلام به زبان قومشان واقع می شد و در گوش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به زبان عربی و وقتی آن حضرت با قوم خویش تکلّم می نمود، به زبان عربی سخن می فرمود پس در گوش ایشان تکلّم به زبان خودشان واقع می شد. و بسا افراد با رسول خدا به هر زبانی که تکلّم و خطاب می کردند در گوش آن جناب به زبان عربی واقع می شد و جهتش این بود که جبرئیل علیه السّلام سخن گوینده را به زبان عربی ترجمه می کرد و در سمع مبارک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله قرار می داد و این تشریفی بود از ناحیه خدای عزّ و جلّ نسبت به وجود مبارک رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله. (2)

20. میگویم: در المنتقی آمده است: هرگاه وحی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرا میگرفت، امور خداوند که از طریق وحی بر ایشان نازل میشد، بر جسم آن حضرت سنگینی میکرد و آن حضرت گرانبار میشد.

در حدیث مقبولی آمده است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی نازل شد در حالی که آن حضرت بر روی شرش سوار بود. پس شتر خوابید و گردن بر زمین نهاد و مجال حرکت برایش نماند. و عثمان برای پیامبر این آیه «لا یستوی القاعدون من المؤمنین» را مینوشت در حالی که ران آن حضرت بر ران عثمان بود. ابن مکتوم آمد و گفت: ای رسول خدا من عذری دارم که شما در جریان آن هستید. در این میان وحی بر پیامبر نازل شد و ران ایشان بر ران عثمان فشار آورد تا جایی

1- . فروع کافی 1 : 290
2- . علل الشرایع : 53

که گفت: ترسیدم که رانم را خورد کنی. پس خداوند سبحان این آیه را نازل فرمود: «غیر اولی الضرر». (1)

و از ابو اروی دوسی روایت شده که گوید: دیدم که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل میشد و آن حضرت بر چهارپایش سوار بود. پس شتر بانگ برداشت و و دستانش پیچیده شد تا جایی که گمان میکردم بازوانش از هم جدا میگردد و چه بسا گاهی شتر میخوابید و گاهی چهار میخ میماند تا زمانی که سنگینی وحی از آن برداشته میشد. و همچون مروارید، عرق از پیامبر سرازیر میشد. (2)

21. کافی: مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام از علم امام پرسیدم نسبت به آنچه در اقطار زمین باشد با اینکه خودش در میان خانه است و پرده هم جلوی او افتاده؟ فرمود: ای مفضل، به راستی خدا تبارک و تعالی، در پیامبر پنج روح نهاده: روح حیات و زندگی که به وسیله آن بجنبد و راه رود، روح توانائی که به وسیله آن قیام کند و مبارزه نماید، روح شهوت که به وسیله آن بخورد و بنوشد و به حلالی با زنها آمیزش کند، روح ایمان که به وسیله آن عقیده دارد و عدالت می ورزد، و روح القدس که به وسیله آن تحمل نبوت کند و چون پیامبر درگذرد و جان بدهد روح القدس از او منتقل شود و متعلق به امام گردد، روح القدس نه بخوابد و نه غفلت کند و نه به بازی سرگرم شود و نه بر خود ببالد و مغرور شود و فریب خورد و دستخوش آرزوی دروغ و استخفاف گردد ولی آن چهار روح دیگر بخوابند، غفلت کنند، به بازی سرگرم شوند و بر خود ببالند و فریب خورند و امام همه چیز را با روح القدس درک می کند. (3)

توضیح: «کان یری به» هم به صورت مجهول و هم به صورت معلوم خوانده شده است. یعنی: از طریق روح القدوس آنچه در اقطار آسمانها و زمین، و بر بالای عرش است به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان نشان داده میشود.

1- . نساء / 95

2- . المنتقی فی مولود المصطفی: باب دوم در بیان احوال سال اول نبّوت.

3- . اصول کافی 1 : 272

22. کافی: ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خداوند متعال «و کذلک أوحینا الیک روحاً من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب و الایمان» (1) {و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟]} پرسیدم. فرمود: روح خلق است از خلق خدا عز و جل بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و به او گزارش می داد و او را نگهداری میکرد و او بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم با ائمه علیهم السلام است. (2)

23. کافی: ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خداوند «یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربّی» (3) {و در باره روح از تو می پرسند، بگو: «روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است.} پرسیدم، فرمود: خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و هم او با ائمه است و از عالم ملکوت است. (4)

توضیح: او از عالم مجرّدات یا علوّیات است.

24. کافی: اسباط بن سالم گوید: مردی از اهل هیت در حضور من از آن حضرت در باره این فرموده خداوند «و کذلک أوحینا الیک روحاً من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب و الایمان» (5) {و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟]} پرسید. فرمود: از آنگاه که خدای عز و جل این روح را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد به آسمان برنگشت و به راستی او در ما هست. (6)

25. کافی: ابو بصیر گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: در «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» که روح خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با

1- . شوری / 52
2- . اصول کافی 1 : 273
3- . اسری / 85

4- . اصول کافی 1 : 273
5- . شوری / 52
6- . اصول کافی 1 : 273

هیچ کس از گذشتگان نبوده تنها با محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده و او با ائمه است، آنها را حفظ می کند و رهنمائی می نماید و نیست که هر چه را جویند یابند. (یعنی این مقام خدا داده است و با کسب و کوشش به دست کسی نیاید). (1)

توضیح: «لیس کلّ ما طلب وجد» توضیحی برای عظمت این مرتبه و جایگاه است و اینکه بدون فضل و منت از جانب خداوند برای کسی میسّر نیست، و همه کارها به گونهای نیستند که با خواستن و کسب به دست آید.

26. کافی: ابو حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، علم و دانش همان است که از دهان مردم می آموزند و از استاد یاد می گیرند و یا این که در کتابی باشد نزد خود شما که آن را می خوانید و یاد می گیرند؟ فرمود: موضوع علم از این مهم تر و ثابت تر است، مگر قول خدای عز و جل را نشنیدی «و کذلک أوحینا الیک روحاً من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب و الایمان»(2) {و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟]} سپس فرمود: اصحاب شما در این آیه چه می گویند؟ آیا اعتراف می کنند که آن حضرت در حالی هم به سر برد که نمی دانست کتاب چیست و ایمان چیست، گفتم: قربانت، من نمی دانم چه می گویند، به من فرمود: آری، در حالی هم بود که نمی دانست کتاب چیست و نه ایمان چیست تا خدا روحی که در قرآن نام برده بعث کرد و چون آن را به وی وحی کرد، علم و فهم را بدان آموخت و دانست، و این روحی است که خدا به هر که خواهد عطا کند و چون آن را به بنده ای عطا کرد، به او فهم آموزد. (3)

27. کافی: احول گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از رسول و نبی و محدث، فرمود: رسول آن کس باشد که جبرئیل برابرش آید و او را بیند و با او سخن کند، این شخص رسول است، پیامبر آن کس است که در خواب بیند چون رؤیای ابراهیم و چون خوابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از دریافت

1- . اصول کافی 1 : 273
2- . شوری / 52
3- . اصول کافی 1 : 273 - 274

وحی نسبت به وسائل و اسباب نبوت می دید، تا وقتی جبرئیل از نزد خدا پیش او به رسالت آمد و پیامبر پس از اینکه نبوت برای او فراهم شد و رسالت از طرف خدا دریافت، به این مقام رسید که جبرئیل برابر او می آمد و روبه رو با او سخن می گفت، بعضی از پیامبران هستند که نبوت برای آنها فراهم شود، در خواب بیند و روح نزد او آید و با او سخن کند و به او بازگو کند بی آنکه در بیداری فرشته را بیند، ولی محدث کسی است که به او حدیث گویند و شنود ولی معاینه و روبرو با فرشته نشود و در خواب نبیند. (1)

توضیح: جوهری گوید: «رأیته قبلاً قبلاً» با ضمه قاف یعنی رودر رو و عیاناً او را دیدم. و «رأیته قبلاً» با کسره قاف، خداوند متعال فرموده است: «أو یأتیهم العذاب قبلاً» یعنی به چشم عیان.

28. بصائر الدرجات: سماع گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: روح خلق است از خلق خدای عز و جل، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و او را نگهداری و هدایت میکرد و او بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم با دیگر اوصیای پس از اوست. (2)

میگویم: در کتاب امامت دیگر روایتهای مربوط به این مبحث خواهد آمد.

29. امالی طوسی: ابن عباس گوید: علی علیه السلام صبح هنگام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میرفت و دوست داشت کسی زودتر از او به خدمت آن نرسد. هنگامی که پیامبر در صحن خانه و سرش در دامن دحیه کلبی بود و علی علیه السّلام وارد شد، هنگامی که چشم دحیه به او افتاد، سلام کرد، امام علیه السّلام فرمود: علیک السلام، حال رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم چگونه است؟ گفت: به خیر است ای برادر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم، علی علیه السّلام به او فرمود: خدا از سوی اهل بیت علیهم السّلام به تو پاداش خیر دهد، دحیه به او عرض کرد: من تو را دوست می دارم و نزد من مدحی داری که به تو می رسانم، (و آن چنین است) که تو امیر المؤمنین علیه السّلام هستی و پرچم حمد در قیامت به دست

1- . اصول کافی 1 : 176

2- . بصائر الدرجات : 135

تو است، و تو و شیعیانت را به بهشت می برد، رستگار است کسی که ولای تو را دارد و زیانکار است کسی که با تو دشمنی ورزد، به من نزدیک شو و سر فرزند عمویت را در دامن گیر، زیرا تو به این کار سزاوارتری تا من، علی علیه السّلام نیز سر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم را در دامن خویش گذاشت، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم بیدار شد و پرسید: این همهمه و سخن چیست؟ علی علیه السّلام ماجرا را به اطلاع حضرت رساند، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: او دحیه نبود، بلکه او جبرئیل بود، ای علی علیه السّلام او تو را به نامی خواند، که خداوند برایت آن نام را قرار داد. خداوندی که محبت تو را در دل مؤمنان و ترس تو را در دل کافران افکند. (1)

30. امالی طوسی: هاشم بن سلام از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یکی از اصحاب ما گفت: خداوند تو را صالح گرداند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: جبرئیل گفت، و این جبرئیل است که مرا امر میکند. سپس حال او تغییر پیدا میکرد و بیهوش میشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه میان وحی الهی و پیامبر، جبرئیل واسطه نمیبود به جهت سنگینی وحی بدان حالت دچار میشد و هر گاه جبرئل میان پیامبر و وحی واسطه میشد به آن حالت دچار نمیگردید و میفرمود: جبرئیل گفت و این جبرئیل است. (2)

31. امالی طوسی: ابو سعید خدری روایت کرده که جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت: ای محمد شکایت کردهای؟ فرمود: آری. گفت: به نام خدا تو از هر آنچه آزارت میدهد و از شرّ هر نفس حسود چشم بد و حسود افسون میکنم و خداوند تو را شفا میدهد و به نام خدا تو را افسون میکنم. (3)

32. میگویم: سید بن طاووس در کتاب سعد السعود گوید: در تفسیر منسوب به امام باقر علیه السلام دیدم که در باره این فرموده خداوند متعال: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

1- . امالی طوسی : 31
2- . امالی طوسی : 49

3- . امالی طوسی : 90

»(1)

{در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.} آمده است: به ما خبر رسید که عثمان بن مظعون گوید: این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد در حالی که من نزد آن حضرت بودم. گوید: در حالی که پیامبر در حیاط منزلش نشسته بود نزد ایشان رفتم و در خدمت آن حضرت نشستم. در این میان که پیامبر با من سخن میگفت به ناگاه دیدم چشم او به آسمان خیره شد تا اینکه دیدم از پلک زدن باز ایستاد. سپس دیدم که چشم فرو افکند تا اینکه نگاهش را به طرف راست انداخت و سپس زانویش را پشت به من کرد و سرش را تکان میداد گویی چیزی به او الهام شد. راوی گوید: سپس ایشان را دیدم که چشمش را به سوی آسمان بلند کرد و بعد به سمت چپ فرو افکند و بعد در حالی که چهرهاش سرخ و خیس عرق شده بود، به سمت من آمد. (2)

گفتم: ای رسول خدا کاری که امروز کردی پیشتر از شما ندیده بودم. چه وضعیتی برای شما پیش

1- . نحل / 90

2- . ظاهر حدیث منافات دارد با آنچه پیشتر بیان شد که این حالت زمانی بود که خداوند، پیامبر را بدون واسطه مخاطب قرار میداد. و جبرئیل بر پیامبر وارد نمیشد مگر اینکه به ایشان اجازه میداد و همچون بنده مقابل پیامبر مینشست. و شاید آن وضعیت فقط حمل بر بیهوشی شود یا مقصود از این روایت ابتدای نبوّت و نزول وحی باشد. طبرسی در مجمع البیان روایت را به این صورت نقل کرده است: عثمان بن مظعون می گوید: من به خاطر اینکه پیامبر اسلام مرا همواره به اسلام دعوت میکرد، حیا کردم و مسلمان شدم، اما نور اسلام در دلم نتابیده بود. روزی در حضور پیامبر بودم ناگاه چشمش را به آسمان دوخت، مثل اینکه می خواست سؤالی کند. همین که توجهش از آسمان سلب شد، علت را سؤال کردم. فرمود هنگامی که با تو سخن می گفتم، جبرئیل را در هوا دیدم که این آیه را بر من نازل کرد «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ» در این وقت، نور اسلام در دل من تابیدن گرفت و نزد عمویش ابو طالب رفتم و او را از این جریان با

خبر ساختم. وی گفت: ای آل قریش، از محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کنید، تا رستگار شوید، زیرا او شما را به اخلاق پسندیده امر می کند. سپس نزد ولید بن مغیره رفتم و آیه را برای او خواندم. وی گفت: اگر این سخن را محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفته است، سخن خوبی است و اگر خدای او هم گفته است، سخن خوبی است. از این رو خداوند، این آیه را نازل کرد: «أَ فَرَأَيْتَ الَّذِى تَوَلَّى وَ أَعْطى قَلِيلاً وَ أَكْدى» نجم 34 {آیا دیدی کسی را که اعراض کرد و کم بخشید و بر خلاف گفتار خود عمل کرد. }

آمد؟ فرمود: او را دیدی؟ عرض کردم: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او جبرئیل بود که تمام اهتمام و همّ و غمّ خود را معطوف او ساختم. سپس این دو آیه را بر او تلاوت نمود. عثمان گوید: در حالی که از آنچه دیده بودم شگفت زده شدم از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاستم و و پیش ابو طالب رفتم و دو آیه را بر او خواندم و ابو طالب اظهار شگفتی نمود و گفت: ای آل غالب از او (پیامبر) پیروی کنید تا هدایت و رستگار شوید، به خدا سوگند او جز به اخلاق پسندیده فرا نمیخواند، اگر صادق یا کاذب باشد امّا به چیزی جز خیر و خوبی دعوت نمیکند.

سید گوید: در کتابهای دیگر غیر از این تفسیر دیدم که این بنده صالح خدا گوید: در ابتدا به خاطر محبت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اسلام آوردم و بعدا آن روزی که وحی به پیامبر را مشاهده کردم، عقیدهام به اسلام متحقّق و ثابت گردید.

33. بصائر الدرجات: علیّ بن ابی بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: علم ما در طول شبانهروز زیاد میشود و اگر اضافه نمیشد علمی که در نزد ماست، تمام میشد. ابوبصیرگوید: فدایتان گردم چه کسی آن را برای شما میآورد؟ فرمود: برخی از ما به چشم عیان میبیند و برخی از ما در قلبش فلان و فلان چیز در حکّ میشود و برخی از ما با گوش خود صدایی همچون صدای افتادن زنجیر در طشت میشنود. به ایشان گفتم: چه کسی آن را برای شما میآورد؟ فرمود: یکی از مخلوقات خداوند که از جبرئیل و میکائیل بزرگتر است. (1)

34. بصائر الدرجات: زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم املاء میکرد و آن حضرت بر علی علیه السلام املاء میکرد. پیامبر اندکی خوابید و چرتی زد و چون از خواب برخاست به کتاب نگریست و پس دست مبارکش را به سوی علی علیه السلام دراز

1- . بصائر الدرجات : 63 - 64

کرد و فرمود: چه کسی این را بر تو املا کرد. امام فرمود: شما. فرمود: من نبودم بلکه جبرئیل بر تو املاء کرد. (1)

35. بصائر الدرجات: زراره گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: رسول کیست؟ نبی چه کسی است؟ محدث کیست؟ فرمود: رسول کسی است که جبرئیل نزد او بیاید و رو در رو با وی سخن بگوید و او را ببیند همانطور که یکی از شما دوستش را میبیند و با وی سخن میگوید، این شخص رسول است. پیامبر آن کس است که در خواب بیند چون رؤیای ابراهیم و چون خوابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از دریافت وحی می دید، این شخص پیامبر است. و برخی هستند که رسالت و نبوّت را هم زمان با هم دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسول و پیامبری بود که جبرئیل برابر او می آمد و روبه رو با او سخن می گفت، و او را میدید و در خواب به نزدش میآمد. اما محدّث کسی است که کلام فرشته را میشنود و به او حدیث گویند بیآنکه با فرشته معاینه و روبه رو شود و در خواب او را ببیند. (2)

بصائر الدرجات: زرارهٔ همین حدیث را روایت کردهاند. (3)

توضیح: جوهری گوید: «السبات» به معنای خواب است و در اصل به معنای استراحت است.

میگوییم: اخبار بسیاری در این باره در کتاب قصص الانبیاء ذکر شد.

36. محاسن: هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه از جانب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم وحی نازل میشد و جبرئیل در میان ایشان و وحی واسطه میشد، میفرمود: این جبرئیل است، و جبرئیل به من گفت. و هرگاه وحی بر ایشان نازل میشد و جبرئیل واسطه وحی و آن حضرت نمی

1- . بصائر الدرجات : 93
2- . بصائر الدرجات : 109
3- . بصائر الدرجات : 109

شد، آن خواب بر ایشان وارد میشد و به دلیل سنگینی و گرانی وحی نازل شده از جانب خداوند بر ایشان، حالاتی آن حضرت را فرا میگرفت. (1)

37. تفسیر عیاشی: عیسی بن عبدالله از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: بخش هایی از قرآن، بخش هایی دیگر را نسخ می کرد و جز این نبود که امر رسول الله صلی الله علیه و آله پایان دهنده آیه نسخ شده می گشت و از آخرین سوره هایی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، مائده بود که پیش از خود را نسخ نمود و چیزی آن را نسخ نکرد و این سوره در حالی بر پیامبر نازل شد که وی بر استر شهبای (سفید آمیخته به سرخ و سیاه) خود سوار بود و وحی بر استر گران آمد به نحوی که باز ایستاد و شکمش به تدلّی آمد و به طرف زمین خم شد و تا جایی که دیدم، نافش کم مانده بود به زمین بساید و رسول الله صلی الله علیه و آله از هوش رفت، به طوری که دستش را به ذؤابه شیبه بن وهب جمحی نهاد و سپس بیهوشی از رسول خدا برداشته شد و حضرت، سوره مائده را بر ما قرائت نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله بدان عمل کرد و ما نیز عمل نمودیم. (2)

38. نهج البلاغه: از همان لحظه ای که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرد تا شب و روز، او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند. (3)

تکمله: بدان که علماء خاصّه و عامّه در این مسأله اختلاف نظر دارند که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت بر اساس شریعت خاصی عبادت میکرد یا نه؟ علامه - قدس الله روحه - در شرح خود بر مختصر ابن حاجب گوید: مردم در این باره اختلاف نظر پیدا کردهاند که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوّت به شریعت یکی از پیامبران پیش از خود پایبند و متعبّد بوده است یا

1- . محاسن : 338
2- . تفسیر عیاشی : مخطوط
3- . نهج البلاغه : بخش اول : 416

نه؟ گروهی بر این باورند که آن حضرت به یکی از شریعتهای پیشین پایبند بوده و گروهی مانند ابی حسین بصری و دیگران این دیدگاه را ردّ کردهاند و افراد دیگری مانند غزالی و قاضی عبدالجبار در این مسأله سکوت اختیار کردهاند. و کسانی که آن را اثبات کردهاند اختلاف نظر دارند. برخی از آنان بر این باورند که او پایبند و متعبّد به شرعت نوح علیه السلام بوده و افراد دیگری گفتهاند پایبند به شریعت ابراهیم علیه السلام، و گروه دیگری گفتهاند پایبند به شریعت موسی علیه السلام و گروه دیگری گفتهاند پایبند به شریعت عیسی علیه السلام بوده است. و برخی دیگر گفتهاند پایبند به چیزی بوده که ثابت شده، شریعت است.

و مصنف استدلال آورده است که آن حضرت بر اساس اقوالی که به صورتی نزدیک به متواتر نقل شده، پایبند به شریعتی پیش از خود بوده است و به این مطلب استدلال میکند که پیامبر نماز و حجّ و عمره میگذارد و در اطراف خانه کعبه طواف میکرد و از گوشت مرده پرهیز میکرد و قربانی میکرد و گوشت را میخورد و بر الاغ سوار میشد. و اینها اموری است که عقل آن را درک نمیکند و جز شریعت، هیچ منبع و منشأیی نمیتواند داشته باشد و افراد دیگری که بر این دیدگاه هستند، اینگونه استدلال میکنند که حضرت عیسی علیه السلام به همه انسانهای مکلّف مبعوث شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جمله انسانهای مکلّف بود، پس عیسی علیه السلام به سوی او فرستاده شده است.

جواب: ما نمیپذیریم که دعوت پیامبران پیش از ایشان به صورت عمومی و فراگیر بوده است.

گروه مخالف این دیدگاه احتجاج کردهاند که اگر پیامبر پایبند به شریعتی پیش از خود میبود، به جهت انجام عادت جاریه در این زمینه با اهل آن شریعت اختلاط پیدا میکرد، یا اینکه معاشرت و اختلاط ایشان با اصحاب آن شریعت به گونهای بوده که در احکام، از آنان استفاده کند، و چون مسأله دوم به اجماع علماء باطل است، فرض مسأله اول نیز باطل است.

جواب: ما وجوب اختلاط را نمیپذیریم زیرا اگر شریعتی که از پیامبر پیش از ایشان به او منتقل شده، متواتر باشد، نیازی به اختلاط و مناظره ندارد و اگر آحاد

باشد، قابل قبول نیست بویژه با اعتقاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اینکه مردم زمانش در نهایت کفر و الحاد بودند. پذیرفتیم که مخالطه لازم میبود اما گاهی مخالطه به جهت وجود موانعی امکانپذیر نیست. پس ممکن است مخالطه با نزدیکان او که از اصحاب شریعتهای پیشین بودهاند به خاطر این موانع، و جمع بین ادّله، ترک شده باشد.

مرتضی رضی الله عنه در کتاب ذریعهٔ گوید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یکی از شریعتهای پیامبران پیش از خود پایبند بوده است؟ در این باب، دو مسأله وجود دارد: یکی: پیش از نبوّت و دیگر پس از نبوّت. در مسأله اول سه دیدگاه مطرح است:

دیدگاه اول اینکه یقیناً پایبند نبوده، و دیدگاه دوم اینکه یقیناً به یکی از شریعتها پایبند بوده و دیدگاه سوم در باره آن سکوت کردهاند. و این دیدگاه صحیح است. و دلیل صحّت آن، این است که عبادت بر اساس شریعتها تابع مصلحتی است که خداوند متعال در تکلیف عقلی میداند و ممتنع نیست که خداوند متعال آگاه باشد مصلحتی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عبادت کردن بر اساس شریعتها نباشد، همانطور که ممتنع نیست خداوند آگاه باشد برای پیامبر در آن مصلحتی باشد. و چون تصور هر دو امر جائز است و دلالتی مبنی بر قطعیت و وجوب هر کدام از دو نظر ندارد، توقف و سکوت در این مسأله واجب میگردد.

برای کسی که به پایبندی پیامبر به یکی از شریعتها یقین دارد، جایز نیست بگوید: اگر پیامبر یه یکی از شریعتها پایبند میبود، پیرو و اقتدا کننده به صاحب آن شریعت میشد. زیرا این تصور جایز نیست چون پیامبر برترین مخلوقات است و پیروی برتر از برتری داده شده، قبیح است. و شرح آن بدین گونه است که ممتنع نیست خداوند متعال برخی امورِ یکی از شریعتهای پیشین را که حجّت بر آن برپا داشته شده، نه به صورت اقتداء و غیر آن و نه پیروی از آن، واجب کند. و برای کسی که به پایبندی پیامبر یقین دارد جایز نیست بگوید: آن حضرت خانه کعبه را طواف میکرد و حج و عمره میگزارد و قربانی میکرد و از گوشت ذبیحه قربانی میخورد و بر چهارپایان سوار میشد و بر آن بار میگذاشت. زیرا از پیامبر ثابت نشده است که

پیش از نبوّت حجّ یا عمره انجام داده باشد و اگر ثابت میبود به یقین میرسیدیم که آن حضرت پایبند به شریعت بوده است. و با ظن و گمان این چنین مسائلی ثابت نمیگردد. و از آن حضرت ثابت نشده است که با دستان خویش قربانی را ذبح کرده باشد و نیز گفته شده اگر ثابت گردد پیامبر با دستان خویش قربانی کرده باشد جایز است که از شریعتِ پیامبری غیر از خود در آن زمان باشد و از کس دیگری برای قربانی کردن کمک گرفته باشد. و به شیوه معونت از دیگری قربانی کرده باشد و هیچ شبهه و تردیدی در این نیست که خوردن گوشت قربانی در شرع، موقوف نیست زیرا آن گوشت پس از قربانی مانند هر گوشت مباح دیگری است، و سوار شدن بر چهارپایان و گذاشتن بار بر آن از لحاظ عقلی کار پسندیدهای است هرگاه عهدهدار علف یا چیزهای دیگری گردد که حیوان بدان نیاز پیدا کند. و ثابت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از این امور را که انجام آن از لحاظ عقلی مباح نیست، انجام داده باشد و آن حضرت نمیدانست که کسی غیر از خود با اقامه دلیل، پیامبری باشد که اقتضا کند بر اساس شریعتِ او عبادت کند، و حتی اگر بر این امر واقف میبود میبایست امر دیگری علاوه بر آن باشد.

مساله دوم: وجه درست این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایبند به شریعت یکی از پیامبران پیش از خود نبوده است که به یاری خداوند دلیل برای اثبات آن را میآوریم. بسیاری از فقهاء بر این باورند که آن حضرت پایبند و متعبّد بوده است و ناگزیر پیش از سخن گفتن در این مساله باید تبیین گردد آیا جایز است خداوند پیامبری را متعبّد و پایبند به شریعت پیامبر نخست کند. زیرا اگر این امر جایز نباشد، فرض این سخن در این وجه از مساله ساقط میگردد و گفته شده: آن، به دو شرط جایز است: یا به این صورت که شریعت نخست برچیده شود و شریعت دوم آن را تجدید کند، یا اینکه چیزی بدان اضافه شود که جزء آن نبوده است. و بدون این دو شرط، پایبندی پیامبری از شریعت نخست را جایز ندانستهاند و ادعا میکنند بعثت پیامبری بر خلاف آنچه شرط گذاشتهاند، بیهوده و عبث خواهد بود، و لازم نیست به معجزه او توجه شود. اما میبایست به معجزات نظر شود و باور آن در این مساله صحیح نیست زیرا بعثت پیامبر دوم عبث نیست اگر خداوند متعال علم داشته باشد

کسانی که از شریعت اول سود نبردهاند، به شریعت دوم ایمان آورده و از آن نفع و بهره میبرند. و اگر مساله نیز اینچنین نبود، بعثت دوم بنا بر ترادف ادلّهای بود که بر یک امر واحد دلالت میکرد و کسی نمیگوید: برپایی ادلهها به این صورت عبث و بیهوده است.

اما وجه دوم: ما این دیدگاه را از آنان نمیپذیریم که توجه به معجزه هر پیامبر مبعوث باید واجب باشد زیرا این مساله متفاوت است. در صورتی که مکلّف از این بترسد اگر به معجزه نظر نکند دچار ضرر و زیان میشود، نظر بدان واجب میگردد و اگر ترسی نداشته باشد، واجب نیست. و ما در پیرامون این مساله و سخن در باره آن نهایت کوشش را نمودیم و آن را به کتاب الذخیره محول کردیم.

چیزی که این مسأله را محقق میسازد این است که در پایبندی و تعبّد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شریعت یکی از پیامبران پیش از خود شناخت دو چیر لازم است: یکی خود شریعت، و دیگری پایبندی و تعبّد بدان. و چندان بعید نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با وحی منزل و کتابی که به او تحویل داده شده، هر دو امر را دانسته باشد. یا اینکه دانستن دو امر از جانب پیامبر پیشین باشد، یا اینکه علم یکی از دو پیامبر از این جهت باشد و دیگری از جهت دیگر باشد. وجه اول لازم میگرداند که به شریعتهای آنان متعبّد نباشد در صورتی که فرض کنیم با وحی به او، شریعت و تعبّد را هم، یاد گرفته است. و این مساله بیشتر در مواردی است که او به شریعتی مانند شریعت آنان عبادت کرده باشد. در حقیقت زمانی که شریعت به پیامبر نسبت داده میشود که آن را بر عهده گرفته و ادای آن شریعت بر ایشان لازم شود. و در باره غیر او، گفته میشود: متعبّد و پایبند به شریعت اوست زمانی که برای اتّباع و پیروی از او فراخوانده شود، و فرمانبرداری از او، برایش ملزم میگردد که در این صورت به سوی آن شخص مبعوث شده است. و اگر فرض کنیم قرآن و وحی با تبیین شریعت و واجب کردن پیروی، وارد شدهاند، پس لازم نیست شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شریعت دیگری نسبت داده شود. اما وجه دوم این است که اگر مساله، خارج از اقوال فقهایی باشد که در این باره با ما مخالفت دارند، از یک نظر فاسد و تباه است که نقل یهودیان و امتهای پیشین که از آنان پیروی کردهاند،

در جاهایی تبیین شد که حجّت نیست زیرا منقرض شدهاند و مشخص نیست که نسلهای اول و آخر آنها مساوی باشند. و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با وجود فضیلت بر همه مخلوقات جایز نیست که از پیامبران دیگر پیش از خود پیروی کند. و این قول اقتضا میکند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به امت آن پیامبر، از ما شایستهتر و اولیتر نباشند، و اینکه ما متعبّد به شرع او باشیم اولیتر از این نیست که او متعبّد به شرع ما باشد زیرا وضعیت او مانند وضعیت ماست در اینکه همه ما از امّت آن پیامبر هستیم. با این وجوهی که بیان کردیم، بطلان دو قسمی را که بررسی کردیم ثابت میکنیم. مطلبی که بر حجیّت آنچه ذکر کردیم و فساد و تباهی قول مخافان ما دلالت میکند این است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده که در احکام معلومی که تورات در تبیین شده، توقف نموده و در آن احکام منتظر نزول وحی بوده است و اگر آن حضرت متعبّد به شریعت موسی علیه السلام میبود این کار را انجام نمیداد. و همچنین آنگونه که آنان گفتهاند، میبایست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کتابهای پیش از خود را به منزله ادله شرعی در احکام قرار میداد. که خلاف این مساله، واضح و آشکار است. و نیز در روایت معاذ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ادلّه آگاه کرد و تورات و انجیل را از جمله ادلّه ذکر نکرد. و همچنین همه شریعت ایشان به اجماع علماء به خود آن حضرت نسبت داده میشود و اگر متعبّد و پایبند به شریعت پیامبر غیر از خود بود این مسأله جایز نبود. و نیز هیچ اختلافی در میان امت نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها اصول آن دسته از شریعتهایی را به ما رسانده است که به ایشان وحی شده و آن را دربرداشته است و همچنین هیچ اختلافی در این نیست که شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه شریعتهای پیش از خود را بدون استثناء نسخ کرده است. پس اگر مساله آنگونه باشد که آنها میگویند، این اطلاق (ناسخ بودن) صحیح نیست. و نیز شریعتهای پیشین، مختلف و متضادّ است پس جایز نیست که پیامبر به صورت کامل پایبند و متعبّد به یکی از آنها باشد. پس باید تخصیص و دلیلی باشد که آن را اقتضا کند. اگر ادعا کنند آن حضرت به شریعت عیسی علیه السلام پایبند و متعبّد بوده به این دلیل که شریعت حضرت عیسی شریعتهای پیش از

آن را نسخ کرده، این گفته آنان تناقض دارد با باور آنها مبنی بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تورات برای یهودیان شناخته شده بود. و اما مراجعه او در باره رجم زن شوهردار به این خاطر نبوده که به یکی از شریعتها متعبّد بوده، زیرا اگر رجوع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این علت درست باشد، در حکمهای غیر از آن مراجعه میکرد، و در حقیقت برای امر دیگری بدان رجوع کرده است. و گفته شده: دلیل رجوع این بوده که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده شد که حکم او در رجم، با آنچه در تورات آمده است موافقت دارد. پس برای تصدیق خبری که به او داده شد، و محقق شدن سخن ایشان، بدان رجوع کرد. پایان سخن.

محقق ابوالقاسم حلّی - طیّب الله رمسه - در اصول خود گوید: در باره اینکه آیا شریعت قبل از ما در شریعت ما حجّت است؟ گروهی گفتهاند: بله، مادامی که عیناً منسوخ شدن آن حکم ثابت نگردد. و دیگران آن را نپذیرفتهاند و نظر آنان درست است. در این مسأله چند وجه داریم:

وجه اول: این فرموده خداوند: «و ما ینطق عن الهوی * إن هو الا وحی یوحی» (1) {و از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن بجز وحیی که وحی می شود نیست.}

وجه دوم: اگر آن حضرت متعبّد به شریعتی دیگر بود، آن شریعت افضل بود زیرا در این صورت پیامبر پیرو تابع آن شریعت میشد که به اتفاق علماء این امر باطل است.

وجه سوم: اگر به شریعتی پیامبر دیگری متعبد باشد لازم میگردد که در باره آن شریعت به جستجو و تحقیق بپردازد اما این مسأله باطل است زیرا اگر واجب میبود این کار را انجام میداد و اگر انجام میداد مشهور میشد و بر صحابه و تابعین و مسلمانان تا روزگار ما متابعت و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واجب میشد که در این باره به تفکّر و تعمق پرداخته و به دنبال آن شریعت برویم و ما از دین چیزی دانستهایم که برخلاف آن است.

1- . نجم / 3 - 4

وجه چهارم: اگر آن حضرت به شریعت پیامبری پیش از خود متعبّد و پایبند بود، راه عبادت او در این مسأله یا از طریق وحی یا به واسطه نقل ممکن بود. در حالت اول اگر از طریق وحی باشد، لازم میگردد که شریعتِ خود او باشد نه شریعت دیگری، و در حالت دوم لازم میشود که آن حضرت بر منقولات یهودیان اعتماد و تکیه کند، که این امر نیز باطل است، زیرا نقل یهود متواتر نیست به این جهت که عیب و ایرادی بر آن وارد است که مانع از افاده یقین به آن میگردد و نقل آحاد از آنان به خاطر عدم اعتماد و اطمینان، مستوجب عمل نیست.

و دیگران به این آیات احتجاج کردهاند که خداوند میفرماید: «فبهداهم اقتده»(1) {پس به هدایت آنان اقتدا کن} و «ثم أوحینا الیک أن اتّبع ملة ابراهیم حنیفا»(2) {سپس به تو وحی کردیم که: «از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن.} و «شرع لکم من الدین ما وصّی به نوحاً»(3) {از [احکامِ] دین، آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد} و «إنّا اوحینا الیک کما أوحینا الی نوح و النبیّین»(4) {ما هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او، وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم.} و «انّا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیّون»(5) {ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبران به موجب داوری می کردند.} و به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای دانستن حکم رجم در زنا به تورات مراجعه کرد.

گروه اول در جواب آیه اول میگویند: این آیه متضمن امر به اقتدا کردن به هدایت همه آنان است، پس اشارهای به شریعتشان ندارد. زیرا در شریعت آنان اختلاف وجود دارد پس میبایست خداوند پیامبرش را به آنچه در باره آن اتفاق نظر دارند هدایت کند و آن دلائل، عقائد عقلی است نه فروع شرعی.

1- . نساء / 90
2- . نحل / 123
3- . شوری / 13
4- . نساء / 163
5- . مائده / 44

و در جواب آیه دوم گفتهاند: مقصود از آئین ابراهیم امور عقلی است نه امور شرعی. و این آیه «و من یرغب عن ملّهٔ ابراهیم الا من سفه نفسه» (1) {و چه کسی- جز آنکه به سبک مغزی گراید- از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟} بر این مطلب دلالت دارد. پس اگر شرعیات مدّنظر بود، منسوخ شدن چیزی از آن شریعت، امکانپذیر و جایز نبود در حالی که بسیاری از شریعتهای آن منسوخ شده است پس مشخص میگردد که مقصود از آن امور عقلی و عقلیات است.

و اینگونه به آیه سوم جواب دادهاند که از وصیّت نوح علیه السلام به شریعت ما، این مطلب لازم نمیگردد که بدان امر کرده است، بلکه ممکن است نوح علیه السلام با وصیّتش بدان شریعت، به نسلهای بعدی تا زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دستور داده باشد که از آن شریعت پیروی کنند. یا بدان وصیت کرده به این معنا که از آن آگاهی داده و به حفظ کردن آن امر کرده است. و اگر بپذیریم مقصود این بوده که آنچه را برای ما تشریع کرده که برای قوم نوح تشریع کرده باشد، این احتمال وارد میشود که مقصود این است که با عقائد دینی به معقولات استدلال شده است. و اگر این امر محتمل نباشد بعید نیست که دو شریعت با هم مساوی باشند، سپس اینکه شرعیت او، حجّتی بر ما نحواهد از این نظر که بر پیامبر ما از طریق وحی وارد شده است، پس شرعیتش به اعتبار ورود آن از او، برای ما شریعت نیست.

و در باره آیه چهار گفتهاند: مساوات و برابری در وحی مستلزم مساوات در شریعت نیست.

و در باره آیه پنجم گویند: ظاهر آیه اقتضاء میکند که همگی پیامبران در حکم دادن به آن مشترک باشند، که این امر مقصود آیه نیست زیرا ابراهیم و نوح و ادریس و آدم علیهم السلام بدان حکم نکردند از این جهت که پیش از نزول آن شریعت به پیامبری مبعوث شده بودند. پس مقصود از آیه این است که به صحت و درستی نازل شدن آن از جانب خداوند حکم میدهند، و اینکه در آن، نور و هدایتی است و مستلزم این نمیباشد که آنان متعبّد و پایبند به عمل بدان بودهاند، همانطور که شماری

1- . بقره / 130

از آیات قرآن منسوخ شده و در نزد ما مایه نور و هدایت است. اما در باه اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در باره شناخت حدّ رجم به آنان رجوع کرده، ما نمیپذیریم که مراجعه پیامبر به تورات برای شناخت حدّ رجم باشد، و بلکه، چرا جایز نیست که این کار پیامبر را به عنوان اقامه حجّت بر کسانی بدانیم که وجود پیامبر را در تورات انکار کردهاند. پایان سخن.

میگویم: در واقع ما دلایل نفیِ قولِ به تعبّد و پایبندی پیامبر پیش از بعثت به یکی از شریعتهای قبل از خود را در اینجا به خاطر اشتراک آن با موضوعی که ما در بارهاش بحث کردهایم، آوردیم. و چون بر این مسأله واقف گشتی، بدان آنچه از روایتهای معتبر و اخبار مستفیض برای من آشکار گردیده، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت از زمانی که خداوند عقل ایشان را کامل کرده، در آغاز سنّش، پیامبری بود که با روح القدوس پشتیبانی و یاری میشد و فرشته با او سخن میگفت و صدا میشنید و در خواب چیزهایی میدید، بعدا پس از چهل سالگی، رسول شد و فرشته رو در رو با او سخن گفت و قرآن را بر آن حضرت نازل فرمود و به تبلیغ امر شد. و آن حضرت پیش از این، خداوند را با اقسام عبادتها عبادت میکرد که این عبادتها یا با آنچه پس از تبلیغ مردم را بدان امر میکرد مطابقت داشت که این وجه آشکارتر است، یا بنا بر وجه دیگر مطابق با شریعت ابراهیم علیه السلام، یا دیگر انبیای پیش از خود بود، البته نه به این صورت که تابع و پیرو آنان باشد و بر اساس شریعت آن پیامبران عمل کند، بلکه آنچه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی میشد مطابق با برخی شریعتهای آنان بود، به صورت دیگر، با آنچه پس از رسالت بر او نازل شد نسخ گردید. و گمان نمیکنم صحّت آنچه بیان کردم بر انسانهایی که فطرت پاک و هوشیار و سالم دارند پوشیده بماند پس از آنکه بر اخبار و روایتهای مربوط به این باب و بابهای احوال انبیاء که پیشتر ذکر شد و آنچه پس از این در کتاب امامت خواهیم گفت، احاطه پیدا کردیم. در ادامه برای اطمینان بیشتر از این مسأله به صورت خلاصه برخی وجوه دیگر این مسأله را میآوریم:

وجه اول: آنچه که از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام از خطبه قاصعه که در بین عامّه و خاصّه مشهور است بیان نمودیم که بر این دلالت دارد از همان لحظه ای که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از شیر گرفته شد، خداوند بزرگ ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرد تا آن حضرت را به اخلاق نیکو و آداب پسندیده راهنمایی کند. و این همان معنای نبوّت است همانطور که در روایتهای وارده در باره معنای نبوّت دانستی. و این خبر با روایتهای بسیاری که در بابهای پیشین در باره ولادت و ازدواج با خدیجه و دیگر ابواب بیان کردیم، تایید شد.

وجه دوم: اخبار و روایتهای منتشر شدهای است که بر این دلالت دارد پیامبران از آغاز رسالتشان به آن صورتی که شرح و بسط دادیم با روح القدوس تأیید و پشتیبانی میشدند.

وجه سوم: روایت صحیح «احول» و دیگر روایتها است که حاکی از این میباشد: «به مانند آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وحی، از اسباب نبوّت مشاهده میکرد تا اینکه جبرئیل از جانب خداوند رسالت را به نزد او آورد.» پس بر این دلالت دارد که آن حضرت پیش از رسالت، نبیّ بوده است و روایت مشهوری از آن حضرت، این مطلب را تأیید میکند که فرموده است: «من پیامبر بودم در حالی که آدم میان آب و گِل بود»، یا «میان روح و جسم بود» و نیز اخبار زیادی آن را تایید میکند که دلالت بر این دارند که خداوند متعال پیش از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان پیامبر انتخاب کند، او را به عنوان بنده برگزیده بود، و پیش از اینکه او را به عنوان رسول انتخاب کند، به عنوان پیامبر برگزیده بود، و پیش از اینکه به عنوان خلیل او را انتخاب کند، به عنوان رسول برگزید و پیش از اینکه به عنوان امام او را انتخاب کند، به عنوان خلیل برگزید.

وجه چهارم: روایتی است که کلینی از یزید کناسی نقل کرده که گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا عیسی بن مریم وقتی در گهواره سخن گفت حجت خدا بود بر اهل زمانش؟ فرمود: در آن روز پیامبر بود و حجت خدا بود ولی مرسَل نبود، آیا گفته او را نشنیدی که فرموده: «إنّی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیّا و جعلنی

مباركاً اينما كنت و أوصانى بالصلاةٔ و الزكاةٔ مادمت حيّا !»(1) { منم بنده خدا، به من كتاب داده و مرا پيامبر قرار داده است، و هر جا كه باشم مرا با بركت ساخته، و تا زنده ام به نماز و زكات سفارش كرده است، و مرا نسبت به مادرم نيكوكار كرده و زورگو و نافرمانم نگردانيده است، } گفتم: در آن روز كه در گهواره بود بر زكريا هم حجّت بود؟ فرمود: عيسى عليه السلام در آن حال آيتى بود براى مردم و رحمتى بود براى مريم وقتى سخن گفت و از طرف مريم دفاع كرد و حجت و پيامبر بود براى هر كه در آن حال سخن او را شنيد و سپس خموشى گزيد و ديگر سخن نگفت تا دو سالش شد و زكريا پس از خموشى او حجت خدا بود بر مردم تا دو سال و پس از آن زكريا مُرد و پسرش يحيى كتاب و حكمت را از او به ارث بُرد در حالى كه كودک خردسالى بود آيا نشنوى قول خدا عز و جل را: «يا يحيى خذ الكتاب بقوّةٔ و آتيناه الحكم صبيّا»(2) {اى يحيى، كتاب [خدا] را به جد و جهد بگير، و از كودكى به او نبوّت داديم. } و چون عيسى عليه السلام هفت ساله شد نبوت و رسالت خود را طبق وحى خدا تعالى به وى اظهار داشت و عيسى بر يحيى و بر همه مردم حجّت شد. (3) بخشى از خبر.

در روايتهاى بسيارى آمده است كه خداوند به هيچ پيامبرى فضيلت و كرامت و معجزهاى نبخشيده است مگر اينكه به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم بخشيده است. پس چگونه امكان دارد عيسى عليه السلام در گهوراه پيامبر باشد، و پيامبر ما تا چهل سالگى پيامبر نباشد؟ و آنچه در روايتهاى مربوط به ولادت آن حضرت و مظاهرى از پيامبرى كه در آن حالات براى وى آشكار گرديد اين مطلب را تاكيد ميكند و آن چه پيشتر بيان شد و در ادامه در باره احوال و كمال آنان در عالم ارواح و در ميثاق بيان شد و اينكه فرشتگانى از آنان تسبيح و تهليل و تقديس را ياد ميگيرند، بر آن صحه ميگذارد. و روايتهاى ديگرى كه در باره آغاز نورهاى آنان وارد شده است، و اخبارى كه در باره ولادت اميرالمؤمنين عليه السلام وارد شده كه

-1 . مريم / 31
-2 . مريم / 12
-3 . اصول كافى 1 : 382

او پس از ولادتش کتابهای آسمانی را بر پیامبر قرائت کرد، این مدّعا را تایید میکند. و اخباری که در ادامه در باره امام قائم میآید که ایشان در آغوش پدرش به مسائل پیچیدهای پاسخ داد و از امور غیبی خبر داد و همچنین دیگر امامان که در باره اخبار مربوط به ولادت و معجزات آنان میآید. پس چگونه شخص عاقل اجازه میدهد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره پایینتر از یکی از امامان باشد.

وجه پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آنکه به حدّ تکلیف رسید ناگزیر یا باید پیامبری باشد که به شریعت خود عمل میکند یا تابع غیر خود باشد. با توجه به اینکه در روایتهای متواتری آمده است که خداوند هیچ دروهای را بدون حجّت نمیگذارد و از هیچ کس رفع تکلیف نمیکند و در زمان ایشان اوصیای عیسی علیه السلام و اوصیای ابراهیم علیه السلاوم وجود داشتند، پس اگر شریعتی به آن حضرت وحی نمیشد و نمیدانست پیامبر است، چگونه جایز است که از اوصیای عیسی علیه السلام پیروی کند و بر اساس شریعت آنان عمل کند اگر عیسی علیه السلام به سوی همه انسانها مبعوث شده باشد. و اگر به سوی همه مردم مبعوث نشده است و شریعت ابراهیم علیه السلام در میان نوادگان اسماعیل باقی مانده بود همانطور که آشکار است، پس میبایست آن حضرت از اوصیای ابراهیم پیروی میکرد و آنان بر پیامبر حجّت میشدند و این دیدگاه از دو جهت باطل است:

وجه اول اینکه با فرض آن لازم میگردد که آنان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افضل باشند چنانکه پیشتر شرح و توضیح آن را ذکر کردیم.

وجه دوم: آنچه در باره نفی این سخن بیان کردیم که گفتهاند پیامبر از ابو طالب و آبی تبعیت کرد، بلکه آن دو وصایا و سفارشاتی را به پیامبر دادند.

ششم: هیچ جای تردیدی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت خداوند را بر اساس اموری که جز با شریعت، دانسته نمیشود، عبادت میکرد مانند طواف و حجّ و عبادتهای دیگر. و نیز در ادامه بیان خواهد شد که آن حضرت بیست بار به صورت مخفیانه حجّ گزارد. و در روایتهای بسیاری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طواف میکرد و در غار حراء خداوند را عبادت

میکرد و آدابی همچون بسم الله گفتن و حمد و سپاسگویی را در هنگام خوردن و دیگر کارها مراعات مینمود. پس چگونه کسانی که اندکی از عقل و خرد بهره بردهاند جایز میدانند که خداوند متعال چهل سال برترین پیامبرش را بدون عبادت وا نهاده است؟ و لجبازی در این باره سفسطه گویی است. پس از دو حالت خارج نیست: یا به شریعتی که ویژهای که خداوند به ایشاون وحی کرده، پایبند بود و این وجه صحیح و مدّنظر است، یا اینکه پایبند به شریعتی غیر از خود بود و این نیز از چند وجه خارج نیست:

وجه اول: اینکه آن حضرت از وجوب عمل به شریعت پیامبر دیگر و از کیفیت شریعت از وحی، آگاه و مطلع بود که این وجه نیز صحیح و مطلوب است. زیرا در این حالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شریعت خودش عمل میکرد که با شریعت پیامبران پیش از خود مطابقت داشت. چنانکه در سخن سید رحمه الله شرح و توضیح آن را بیان کردیم.

وجه دوم: اینکه شریعت غیر خود و شریعت وحی را از شریعت دیگر پیامبران دانسته باشد و این دیدگاه همانطور که دانستی از دو جهت باطل است:

وجه اول: لازم میگردد شخصی که به شریعت او، عمل میکند از وی افضل است.

وجه دوم: واضح است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ یک از امور به دیگران مراجعه نکرد و با اهل کتاب معاشرت ننمود و این مسأله یکی از معجزات آن حضرت است، چرا که آن حضرت با وجود اینکه با علماء و دانشمندان معاشرت ننمود و از آنان چیزی نیاموخت، داستانهایی (قصص قرآن) را ذکر کرد، چنان که در باب وجوه اعجاز قرآن بیان کردیم. و خداوند متعال فرموده است: «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم»(1) {اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت.} و فرد عاقل و خردمند در این مسأله منازعه و لجبازی نمیکند.

1- . جمعه / 7

وجه سوم: آن حضرت از طریق وحی وجوب عمل به شریعت پیامبر پیش از خود را دانسته است و شریعت را از اصحاب آن شریعت گرفته است و این وجه با وجود در برداشتن وجه مطلوب همانطو که دانستی - چرا که چیزی برای او لازم نمیگردد مگر اینکه پیامبری باشد که به او وحی شده تا به شریعتی عمل کند که مطابق با شریعت پیامبران پیش از خود است - باطل است چون از این مطلب آگاه شدی که آن حضرت هرگز در هیچ یکی از امور به اصحاب شریعت مراجعه نکرد. و اما عکس این قضیه قابل تصور نیست زیرا هیچ فرد عاقلی جایز نمیداند که خداوند به بندهاش کیفیت شریعتی را وحی کند تا بدان عمل نماید و او را به عمل بدان دستور ندهد تا مراجعه به دیگران را در این باره بر وی ملزم گرداند، با فرض اینکه کسی که از دیگری پیروی کند، مفضول (برتری داده شده) است که بطلان آن را دانستی. مطلب دیگر اینکه قول کسانی که بر این باورند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شریعتهای منسوخی مانند شریعت نوح و موسی علیهما السلام عمل کرده، فساد و تباهی بیشتری دارد زیرا پس از منسوخ شدن شریعت آنان چگونه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جایز است که به یکی از آن شریعتها عمل کند، و حتی به شریعت خودش که با شریعتهای آنان مطابقت داشته باشد، همانطور که دانستی. و اما استدلال آنان به این فرموده خداوند: «ما کنت تدری ما الکتاب و الایمان»(1)

{تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟]} بر چیزی جز این دلالت ندارد که آن حضرت در وضعیتی بود که قرآن و برخی شریعتهای ایمان را نمیدانست و چه بسا این مسأله در زمان ولادت ایشان بوده پیش از اینکه با روح القدوس تایید و قوی گردد، چنان که روایت ابوحمزه و دیگر روایتها بر آن دلالت دارد. و این مطلب با نبّوت پیامبر پیش از رسالت ایشان و عمل به شریعت خود پیش از نزول کتاب، منافاتی ندارد و پس از تبیین وجه صحیح و مطلوب در این باب و دلائلی که بیان کردیم، ضعف برخی از اقوال بزرگان که در این رابطه نقل کردیم بر تو پوشیده نیست و پس از آشکار نمودن حقّ و دیدگاه درست، متعرض عیب گرفتن بر آنان

1- . شوری / 52

نشدیم و اگر میخواستیم در پیرامون آن مسأله و دلایل مربوط بدان و دفع شبهه بحث کنیم سخن به درازا کشیده میشد و از مقصودمان در این کتاب بیرون میآمدیم و خداوند به راه درست توفیق میدهد.

باب سوم : اثبات معراج و معنای آن و کیفیت و ویژگی آن و اتفاقات مربوط بدان و وصف براق

آیات:

- سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ. (1)

{منزّه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصی- که پیرامون آن را برکت داده ایم- سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.}

- وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ. (2)

{و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟}

- عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَی * ذُو مِرَّهٍ فَاسْتَوَی * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَی * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی * فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی * فَأَوْحَی إِلَی عَبْدِهِ مَا أَوْحَی * مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَی *أَفَتُمَارُونَهُ عَلَی مَا یَرَی * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْرَی *عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی * عِندَهَا جَنَّهُ الْمَأْوَی * إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ مَا یَغْشَی * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَی * لَقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الْکُبْرَی. (3)

1- . اسراء / 1
2- . زخرف / 45
3- . نجم / 5 - 18

{آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت، [سروش] نیرومندی که [مسلّط] درایستاد. در حالی که او در افق اعلی بود. سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود. آنچه را دل دید انکار [ش] نکرد. آیا در آنچه دیده است با او جدال می کنید؟ و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی. در همان جا که جنّه المأوی است. آن گاه که درخت سدر را آنچه پوشیده بود، پوشیده بود. دیده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] درنگذشت. به راستی که [برخی] از آیات بزرگِ پروردگار خود را بدید. }

تفسیر: طبرسی رحمه الله گوید: این آیه درباره رفتن پیامبر، از مکه بمسجد الاقصی نازل شده است. پس از آنکه پیامبر اسلام نماز مغرب و عشا را در مسجد الحرام خواند، معراجش آغاز گردید و همان شب مراجعت کرد و نماز صبح را نیز در مسجد الحرام خواند. اما مکانی که شبهنگام بدانجا سیر داده شد کجا بود؟ گفته شده: سیر و حرکت شبانه به سوی بیت المقدس بود و قرآن از آن سخن گفته است و هیچ مسلمانی آن را انکار نمیکند. آنچه برخی احتمال داده اند که سفر پیامبر، روحانی بوده و در خواب صورت گرفته است، باطل آشکار است، زیرا خواب دیدن، معجزه نیست و نمی تواند برهانی باشد. روایات بسیاری وارد شده است که داستان معراج آسمانی پیامبر را به تفصیل شرح می دهند. بسیاری از صحابه، مثل ابن عباس، ابن مسعود، جابر بن عبد اللّه، حذیفه، عایشه، ام هانی و ... این روایات را از پیشوای بزرگ اسلام نقل کرده اند. بعضی از راویان، مطالب بیشتری نقل کرده اند و برخی کمتر. این مطالب را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

دسته اول: به خاطر تواتر اخبار و احاطه علم بر صحت آن، قطعی و یقینی هستند.

دسته ای دوم: مطالبی است که مورد قبول عقل است و با اصول ناسازگار نیست. ما این مطالب را جائز میدانیم و یقین داریم که در بیداری بوده است نه در خواب.

دسته سوم: پاره ای از مطالب با اصول دین سازگار نیست، لکن ممکن است آنها را طوری تأویل کنیم که مخالفتی نداشته باشد. بهتر این است که این مطالب را به نحوی که با اصول سازگار باشد، تأویل کنیم.

دسته چهارم: پاره ای دیگر، بر حسب ظاهر نادرست بوده، به هیچ وجه قابل تأویل نیستند. این مطالب را بهتر است قبول نکنیم. دسته اول که قطعی و یقینی است، این است که فی الجمله، پیامبر گرامی اسلام مسافرتی کرده است. دسته دوم این است که پیامبر، در آسمانها گردش کرد و پیامبران و عرش و سدره المنتهی و بهشت و جهنم و ... را دید. دسته سوم این است که: وی گروهی را دید که از نعمتهای بهشت، برخوردارند و گروهی را مشاهده کرد که گرفتار عذاب آتش هستند. این دسته را اینطور توجیه می کنیم که پیامبر صفت یا نام آنها را مشاهده کرده است. دسته چهارم این است که او آشکارا با خداوند سخن گفت و خدا را به چشم دید و بر تخت خداوندی در کنارش نشست و ... پذیرفتن این مطالب، موجب تشبیه خداوند به موجودات جسمانی است و خداوند منزه از تشبیه است. همچنین روایت شده است که: شکم پیامبر را شکافتند و او را شستشو دادند. بدیهی است که او از هر بدی و عیبی پاک است. وانگهی چگونه ممکن است قلب انسان را به وسیله آب، از آلودگیهای معنوی و اخلاقی و اعتقادی پاک کرد. «سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ» کلمه «سبحان» برای تنزیه و پاک ساختن خداوند از عیبهاست. گاهی هم این کلمه، برای تعجب به کار می رود. «السری» یعنی حرکت در شب. «لیلاً» گویند معراج پیامبر به وقت شب، یک سال پیش از هجرت بود. «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ» بیشتر مفسران گویند: پیامبر در آن شب، در خانه «ام هانی» خواهر علی علیه السلام و همسر هبیره بن ابی وهب مخزومی، خوابیده بود و معراجش از همان جا آغاز گشت. در اینجا مقصود از مسجد الحرام مکه است. بدیهی است که مکه و حرم، سراسر مسجد است. حسن و قتاده گویند: سفر پیامبر از خود مسجد الحرام آغاز گشت. «إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی» مبدء سیر پیامبر مسجد الحرام و پایان آن مسجد الاقصی یعنی بیت المقدس، شمرده شده اس. علت اینکه مسجد مذکور را «اقصی» (دور) گفته اند، دوری مسافت آن تا مسجد الحرام است. « الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ» مسجد الاقصی جایی است که اطراف آن را

با برکت ساخته ایم و دارای درختان و میوه ها و گیاهان و امنیت و فراوانی نعمت است و احتیاجی نیست که نیازمندیهای مردم آن از جاهای دیگر تأمین شود. یا یعنی اطراف آن را مبارک ساختیم، زیرا آنجا را مقر پیامبران و محل نزول فرشتگان گردانیده ایم. «لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا» مقصود از بردن پیامبر این بود که شگفتی های دلائل ما را بنگرد. یکی از دلائل شگفت انگیز این است که ظرف یک شب از مکه بمسجد الاقصی رفت. دیگر دیدن انبیاء. دیگر معراج آسمانی و شگفتیهای دیگری که مردم را از آن باخبر ساخت. «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ» خداوند سخن مردمی که پیامبر را تصدیق یا تکذیب کنند، می شنود «الْبَصِيرُ» و به سیر و معراج پیامبر، بصیر است. (1)

رازی در تفسیر خود میگوید: مسلمانان در باره کیفیت معراج اختلاف نظر دارند، بیشتر گروههای مسلمان بر این اتّفاق نظر دارند که جسم رسول خدا صلی الله علیه و سلم به معراج برده شد، و گروه اندکی گفتهاند: فقط روح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت.

محمد بن جریر طبری در تفسیر خود از حذیفه روایت کرده که گوید: معراج در خواب اتفاق افتاد و جسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محو نشد بلکه روح آن حضرت به معراج رفت. و این قول را از عائشه و معاویه روایت کرده است. و بدان که سخن گفتن در این باره بر دو محور است:

محور اول: در اثبات جواز عقلی، و محور دوم در وقوع.

در باره محور اول میگوییم: حرکت واقع در سرعت تا این حدّ و درجه، در نفس خود ممکن است و خداوند متعال قادر بر همه ممکنات است. پس به آوردن دو مقدمه نیازمندیم:

مقدمه اول چند وجه دارد:

وجه اول: اینکه فلک بزرگ از ابتدای شب تا آخر شب نزدیک به یک دور حرکت میکند و در هندسه ثابت شده که نسبت قطر به دور، یک سی و هفتم است. پس میبایست نسبت نصف قطر به نصف دور، یک سی و هفتم باشد و با تقدیری

1- . مجمع البيان 6 : 395 - 396

میتوان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مکّه به سوی ما فوق فلک بزرگ بالا رفت و فقط به اندازه نصف قطر حرکت کرد. پس اگر در آن بازده زمانی، حرکت نصف دور ممکن باشد، حرکت به مقدار نصف دور بسی ممکنتر است و این دلیل و برهان قاطعی است که بالارفتن از مکه تا بالای عرش در بازده زمانی یک سوم شب در نفس خود امکان پذیر است، و چون اینگونه باشد، حصول این امر در هر شب امکانپذیرتر است.

وجه دوم: اینکه در هندسه ثابت شده است قرص خورشید صد و شصت و یک برابر کره زمین است. و بعد اینکه ما مشاهده میکنیم طلوع قرص خورشید در زمان دقیق و سریعی حاصل میشود و آن، دلالت دارد بر اینکه رسیدن سرعت حرکت به حدّ و درجه مذکور، فی نفسه، امری ممکن است.

وجه سوم: همانطور که از لحاظ عقلی، بالا رفتن جسم متراکم از مرکز دنیا به مافوق عرش غیرممکن و بعید است، بر همین منوال پایین آمدن جسم دقیق روحانی نیز از مافوق عرش به مرکز عالم بعید و غیرممکن است. . پس اگر باور به اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم در یک شب به معراج رفت، ممتنع باشد، قائل بودن به اینکه جبرئیل در یک لحظه از عرش به مکّه آمد، ممتنع خواهد بود. و اگر به این امتناع و ناممکن بودن حکم دهیم، بر نبوّت همه پیامبران علیهم السلام عیب و رخنه وارد کردهایم و قائل بودن به ثبوت معراج، فرعِ بر پذیرش جواز اصل نبوّت است.

وجه چهارم: بیشتر پیروان ادیان و مذاهب، وجود ابلیس را مسلم دانسته و باور دارند که او متولی وسوسه افکندن در دل بنی آدم است. پس اگر این چنین حرکت سریعی را در باره ابلیس جایز بدانند، جایز دانستن آن در حقّ بزرگان انبیاء شایستهتر و اولیتر است.

وجه پنجم: اینکه در قرآن آمده است بادها سلیمان علیه السلام را به نقاط دوردست در زمان کوتاه میبردند. حتی میگوییم: حواسّ بر این دلالت دارد که بادها در زمان وزش شدید در یک لحظه از جایی به جایی بسیار دور منتقل میشوند و نیز بر این دلالت دارد که این چنین حرکات سریعی فی نفسه، ممکن و قابل تصور است.

وجه ششم: آنچه قرآن در باره احضار عرش بلقیس از دورترین نقطه یمن تا دوررین نقطه شام در مدت زمان یک چشم بر هم زدن نقل کرده است، بر مسأله معراج نیز دلالت دارد.

هفتم: برخی از مردم میگویند: موجودات زنده با عبور کردن نور از چشم و رسیدن آن به شیء مرئی، مرئیات را میبینند. و بر اساس قول این گروه، نور چشم از چشمان ما در آن لحظه دقیق، به زحل منتقل شده است و این مسأله دالّ بر این است که حرکتی با چنین سرعت از جمله ممکنات است نه ممتنعات (محالات).

مقدمه دوم: در بیان اینکه حرکت مذکور فی نفسه ممکن الوجود است، لازم میگردد که حصول آن در جسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم ممتنع نباشد زیرا تبیین نمودیم که همه اجسام در کل ماهیّتشان متماثل و مشابه هستند. اگر حصول این چنین حرکتی در باره برخی اجسام درست باشد، امکان حصول آن در دیگر اجسام نیز واجب میشود. و از مجموع این مقدمات این نتیجه لازم میآید که: قول به ثبوت این معراج امری است که فی نفسه ممکن الوجود است. بعیدترین مسألهای که در این قضیه میماند تعجب و شگفتی از معراج است. اما این تعجب و اظهار شگفتی مختص به این مقام و مسأله نیست بلکه در همه معجزات مطرح است. پس تبدیل عصا به اژدهایی که هفتاد هزار طناب و چوبدستی را میبلعد و فورا به شکل عصای کوچکی تبدیل میشود، به مانند مسأله معراج امری شگفت است و دیگر معجزات نیز بر همین منوالاند.

اما در باره محور دوم که وقوع معجزات است، اهل تحقیق گفتهاند: آنچه بر این دلالت دارد که خداوند متعال روح و جسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شب هنگام از مکه به مسجد الاقصی سیر داد، قرآن و روایت است؛ دلیل قرآن آیه مذکور است. تبیین این دلیل قرآنی به این صورت است که «عبد» برای جسم و روح اطلاق میشود پس واجب میگردد اسراء (معراج) با کل جسم و روح حاصل شده است و این فرموده خداوند متعال آن را تایید میکند: «أ رأیت الذی ینهی عبداً اذا صلّی»(1)

ص: 378

1- . علق / 9 - 10

{آیا دیدی آن کس را که باز می داشت، بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد؟ } و بدون ترید مقصود خداوند در اینجا مجموع جسم و روح است و نیز در سوره جنّ میفرماید: «و إنّه لمّا قام عبد»(1)

{و همین که «بنده خدا» برخاست. } و در این آیه نیز مقصود، مجموع جسم و روح است. و اما دلیل روائی، حدیث مشهوری است که در صحاح آمده است و بیانگر سیر دادن پیامبر از مکه به بیت المقدّس و از آنجا به آسمانها است. خلاصه سخن او در اینجا به پایان میرسد. (2)

تفسیر آیه دوم در باب عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان شد.

در باره این فرموده خداوند «علّمه شدید القوی» بیضاوی گوید: یعنی فرشتهای نیرومند و آن فرشته جبرئیل علیه السلام است. «ذو مرّة» یعنی نیکویی و استواری در خرد و اندیشه او. «فاستوی» یعنی به آن صورت حقیقیای که خداوند او را آفرید، استوار شد. و گفته شده: با قدرتش بر اموری که برایش قرار داده شد، استیلاء یافت. «و هو» یعنی جبرئیل. «بالافق الاعلی» یعنی افق آسمان. «ثمّ دنا» به پیامبر نزدیک شد. «فتدلی» یعنی به او آویزان شد. و این عبارت تمثیلی است به این معنای که جبرئیل، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به بالا برد. و گفته شده: سپس از افق اعلی آویزان و به پیامبر نزدیک شد. و میرساند که جبرئیل بی آنکه از مکانش جدا شود، پیامبر را به معراج برد و تاکیدی بر نیرو و قدرت فراوان اوست. چرا که «تدلّی» رها کردن همراه با آویزان شدن است. «فکان» یعنی فاصله جبرئیل از محمد صلی الله علیه و آله و سلم، «قاب قوسین» به اندازه طول دو کمان. «أو أدنی» با در تقدیر گرفتن «کم» (چه اندازه). مانند این فرموده خداوند «أو یزیدون»(3)

{یا بیشتر} و مقصود از آن، تمثیلِ فرشته اتصال و محقق ساختن استماع پیامبر از آنچه به او وحی شده، همراه با نفی دوری و بعدی که ابهام و پیچدگی ایجاد کند. «فأوحی» جبرئیل. «الی عبده» یعنی بنده خداوند و اضمار پیش از ذکر (مرجع ضمیر) به این جهت است که مرجع ضمیر (الله) واضح و آشکار است. «ما أوحی» یعنی جبرئیل، و این عبارت

1- . جنّ / 19

2- . مفاتيح الغيب 5 : 365 - 366
3- . صافات / 147

بزرگ جلوده دادن وحی به پیامبر است، یا مقصود وحی خداوند به اوست. و گفته شده: همه ضمائر به خداوند برمیگردد و مقصود از «شدید القوی» خداوند باشد. همانطور که فرموده است: «هو الرزّاق ذو القوّة المتین»(1)

{او روزی بخشِ نیرومندِ استوار است. } و نزدیک شدن خداوند به پیامبر به معنای رفعت مکان و جایگاه پیامبر است. و «تدلّی» خداوند به پیامبر: به معنای این است که خداوند پیامبر را با تمام وجودش به طرف جایگاه اقدس الهی جذب کرد. «ما کذب الفؤاد ما رأی» یعنی تصویر جبرئیل، یا خداوند که با چشمانش دید. یعنی: دل در آنچه برای پیامبر نقل کرد، به چشم او دروغ نگفت چرا که امور قدسی در ابتدا با قلب درک میشوند سپس از دل به دیدگان منتقل میشوند. یا به این معنا است که: قلبش آنسان که خدا را دید نگفت: تو را نمیشناسم. و اگر این را میگفت کاذب و دروغگو بود زیرا پیامبر همانگونه که خدا را با چشم دید، با قلب نیز شناخت. و گفته شده: آنچه با قلب دید، و بدین معنا است که وحی الهی، تخیل دروغین نبود. و قضیهای که بر این مسأله دلالت میکند این است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا پروردگارت را دیدی؟ فرمود: پروردگارم را با قلبم دیدم. «أفتأمرونه علی ما یری» یعنی آیا با او مجادله میکنید. که از «المراء» به معنای مجادله گرفته شده است. «و لقد رآه نزلة اخری» یک بار دیگر. «نزلة» بر وزن «فعلة» از نزل میباشد و در جایگاه «مرّة» آمده است و اعراب نصب آن بدین جهت بوده تا اطلاع دهد که این رؤیت نیز با نزول و نزدیک شدن همراه بوده است و پیشتر در باره «المرئیّ و الدنوّ» سخن گفتیم. و گفته شده: در تقدیر اینگونه است: «و لقد رآه نازلاً نزلة اخری» و نصب آن بنا بر مصدر بودن است و مقصود از آن، نفی شک و تردید از مرتبه دوم میباشد. «عند سدرة المنهی» آنچه که علم و اعمال آفریدهها بدان منتهی میشود. یا آنچه از بالای آن پایین میآید و از پایین آن بالا میرود. و چه بسا دلیل شباهت آن به «السدرة» - درخت کنار - در این باشد که در سایه آن گرد میآیند. و روایت شده که در آسمان هفتم برپا شده است. «عندها جنة المأوی» بهشتی که پرهیزگاران یا

1- . ذاریات / 58

روحهای شهداء بدان پناه میبرند «إذ یغشی السدر ما یغشی» به جهت بزرگ و فراوان جلوه دادن چیزی است که میپوشاند به گونهای که قابل وصف و قابل شمارش نیست. و گفته شده: گروه انبوهی از فرشتگان آن را میپوشانند و در کنار آن خداوند را عبادت میکنند. «ما زاغ البصر» یعنی دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه مشاهده کرد متمایل نشد. «و ما طغی» یعنی از آن تجاوز نکرد. «و لقد رأی من آیات ربّه الکبری» یعنی به خدا سوگند آیات بزرگ خداوند و شگفتیهای ملکی و ملکوتی او را در شب معراج دید. و گفته شده: مقصود از آیات، چیزهایی است که مشاهده نمود. و ممکن است «الکبری» صفت آیات باشد به در نظر گرفتن اینکه مفعول، حذف شده است. یعنی شماری از آیات خداوند. یا اینکه «من» زائده باشد. (1)

طبرسی رضی الله عنه در باره این فرموده خداوند «ما کذب الفؤاد ما رأی» گوید: آنچه را پیامبر با چشم دیده بود دلش آن را تکذیب نکرد. ابن عباس گفته است یعنی: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را با چشم دل دیده است. و این معنی را نیز محمد بن حنفیه از پدرش از علی علیه السلام روایت کرده است، و این به معنی علم پیدا کردن به وجود خدا است، یعنی با دیدن آیات الهی علم به وجود خدا به مرحله یقین رسیده است. و نقل شده است که: آنچه را پیامبر خدا دیده است جبرئیل بوده که او را به صورتی که آفریده شده دیده است. و گفتهاند: آنچه را که پیامبر خدا دیده است ملکوت الهی و انواع مختلف قدرتهای او بوده است، و نیز گفته است که روح پیامبر از زمین به آسمان برده شده است و جسد آن حضرت در زمین مانده است. اما اکثر مفسرین و ظاهر مذهب علمای شیعه و مشهور در اخباری که نقل می کنند این است که خداوند پیامبر اسلام را با جسمش سالم و زنده به معراج برده است و با چشم سر در حالت بیداری آنچه را که از ملکوت گفته شده است مشاهده نموده است و در این اتفاق در خواب نبود. از ابی العالیه روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا در شب معراج

1- . انوار التنزیل 2 : 472 - 473

پروردگارت را دیدی؟ حضرت فرمودند: شب معراج نهر آبی را دیدم که پشت آن پرده‌ای را دیدم و پشت پرده، نوری را میدیدم و به جز این چیز دیگری را ندیدم.

از ابو ذر و ابو سعید خدری روایت شده که از پیامبر خدا در باره آیه «ما کَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأی» فرمودند: من نوری را دیدم، و همین معنی از مجاهد و عکرمه نیز روایت شده است. «أ فتمارونه علی ما یری» زیرا با آن حضرت پس از آنکه به معراج رفت مجادله میکردند و به ایشان میگفتند: برای ما بیت المقدس را توصیف کن و از قافلهای که در راه شام داریم به ما خبر بده. «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری» یعنی پیامبر اسلام جبرئیل را بار دیگر که بر او نازل شده بود در حال نزول به همان صورتی که آفریده شده است دیده بود، که جبرئیل را به صورت اصلی دو مرتبه دیده است. «عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی» یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را دید در حالتی که جبرئیل کنار سدره المنتهی بود، و سدره درختی است بالای آسمان هفتم در طرف راست عرش که دانش هر فرشته ای به آن منتهی میشود و گفته شده: سدره المنتهی همان درخت معروف (طوبی) است. «إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ ما یَغْشی» از حسن و مقاتل نقل شده است که فرشتگان مانند کلاغهایی که روی درختی می نشینند هنگامی که روی درخت (سدره المنتهی) می نشینند تمام سدره را میپوشانند. از پیامبر خدا روایت شده است که فرمودند: روی هر برگی از برگهای سدره المنتهی فرشته ای را ایستاده دیدم که مشغول تسبیح پروردگار متعال بود. و گفته شده: سدره المنتهی در هاله ای از نور و تابش و حسن و صفا فرو میرود آن چنان که چشمها را خیره میکند و توصیف آن پایان پذیر نمیباشد. و روایت شده است که پروانه هایی طلایی سدره المنتهی فرا میگیرند، و گویا این پروانه ها فرشتگانی هستند به صورت پروانه که سرگرم عبادت خداوند هستند. معنی آیه چنین است: حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم جبرئیل علیه السلام را مشاهده فرمود، در حالی که تصویر آن گذشت که درخت سدره به فرمان الهی پوشیده شده بود، و از شگفتیهایی که انسان را به کمال قدرت الهی ارشاد میکند.

«ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی» یعنی: نه چشم پیامبر خیره شد و نه به چپ و راست گردش نمود، و یعنی چشم او از حد اعتدال و میزانی که برای او تعیین شده بود

منحرف نگشت. «لَقَدْ رَأى مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْکُبْری» مانند سدره المنتهی، و تصویر جبرئیل و دیدن آن در حالتی که دارای ششصد بال بود که با پرهای خود افق را پوشانده بود، و نقل شده است که حضرت یکی از فرشهای سبز رنگ بهشت را مشاهده نموده است که تمام افق را پوشانده بود.

میگویم: بدان که عروج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیت المقدس و سپس به آسمان در یک شب با جسم مبارکش، از جمله مسائلی است که آیات و روایات متواتری از طریق شیعه و سنّی بر آن دلالت دارد و منشأ و دلیل انکار این دسته از روایات یا تاویل آن به روحانی بودن معراج یا تاویل به در خواب دیدن آن، ناشی از تتبّع و بررسی اندک در آثار ائمه طاهرین یا کم توجهی به دین و ضعف یقین، یا فریفته شدن به اقوال گمراه کننده فیلسوفان است. و گمان نمیکنم در هیچ یک از اصول مذهب به اندازه این مسأله، اخبار و روایت وارده شده باشد. و نمیدانم به چه انگیزهای آن اصول را پذیرفتهاند و در باره آن ادعای علم و دانش دارند و به این مقصد دور و دراز بسنده کردهاند. پس شایسته است به آنان گفته شود: «أفتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض». اما عذر طلبی آنان به اینکه فلک را قبول ندارند به جهت خرق و التیام (باز و بسته شدن فلک) میباشد و بر انسانهای دانا آشکار است که آنچه آنها در این مسأله بدان تمسّک میجویند چیزی جز شبهههای وهمانگیز نمیباشد با وجود اینکه دلیل آنان برای تقدیر تمام آن (معراج) در واقع دالّ بر عدم جواز خرق در فلکی است که همه اجسام را احاطه میکند و معراج مستلزم آن نیست. و اگر قرار باشد اینچنین شک و شبهههایی مانع از قبول آنچه باشد که با اخبار و روایتهای متواتر ثابت شده، جایز میگردد که در همه ضروریات دین توقف و درنگ کنیم. و من از برخی علمای متاخر اصحاب ما در شگفتم که چگونه در این چنین مواردی دچار ضعف و سستی شدهاند، با وجود اینکه مخالفان آنها علی رغم اندک بودن اخبار و آثارشان و عدم تدیّنشان در مقایسه با آنان، انکار این قضیه را جایز ندانستهاند و اجازه تاویل آن را ندادهاند. و اینان علی رغم اینکه از پیروان ائمه اطهار علیهم السلام هستند و چندین برابر مخالفان آثار و روایتهای صحیح دارند، از شمار اندکی از بیخردان مخالف پیروی میکنند و اقوال آنان را در میان اقوال شیعیان

متديّن ذکر میکنند. خداوند ما و دیگر مؤمنان را از این اندیشههای فریبکارانه گمراهان پناه دهد.

و بدان اصحاب قدمای ما و اهل تحقیق در این باره توقّف و درنگ نکرده و تردید نداشتهاند.

شیخ الطائفۀ - قدس الله روحه - در تبیان گوید: در نزد اصحاب ما و در نزد بسیاری از اهل تأویل - و جبّائی نیز آن را ذکر کرده - که آن حضرت در آن شب به آسمان بالا رفت تا اینکه به سدرۀ المنتهی در آسمان هفتم رسید و خداوند شماری از آیات و نشانههای آسمانها و زمین را به او نشان داد تا به واسطه آن، بر معرفت و یقین او افزوده شود. و این اتفاق در زمان بیداری آن حضرت بود نه خوابش، و آنچه قرآن بدان گواهی میدهد سیر شبانه پیامبر از مسجد الحرام به مسجد الاقصی است و معراج آن حضرت به آسمانها با اخبار و روایتها دانسته میشود. پایان سخن. (1) و اینکه گفته است «در نزد اصحاب ما» میرساند که آنان بر این مسأله اتفاق نظر دارند. پس به آنچه ابن شهر آشوب به اصحاب ما اسناد داده که فقط شیعه امامیه به معراج به سوی بیت المقدس باور دارند، قابل توجه نیست. در ادامه در این مسأله سخن خواهیم گفت.

در مقاصد و شرح آن گوید: معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کتاب و سنّت و اجماع امّت ثابت شده است. اما مسأله اختلافی در باره اینکه آیا معراج در خواب بوده یا بیداری، و معراج روحانی بوده یا جسمانی روحانی، و تنها به مسجد الاقصی بوده یا به آسمان نیز عروج کرده، (باید گفت) حقیقت این است که معراج در بیداری با عروج جسم به سوی مسجد الاقصی اتفاق افتاد و قرآن بر آن گواهی میدهد و اجماع قرن دوم بر آن دلالت دارند و بنا بر احادیث مشهور از مسجد الاقصی به سوی آسمان عروج کرد. و کسی که آن را انکار کند، مبتدع است. و سپس بنا بر اختلاف آراء به خبر واحد، از آسمان به بهشت و عرش، یا به کرانههای عالم بود. و معروف است که پیامبر برای قریش، مسجد الاقصی را همانگونه که بود، توصیف کرد

1- . تفسیر التبیان 2 : 194

و آنان را از وضعیت کاروان و قافلهشان خبر داد و کاروان بر همان وضعیتی بودند که پیامبر خبر داده بود، و آنان را از شگفتیهایی که در آسمان دید و از وضعیت پیامبران بر منوالی که در کتابهای حدیثی آمده است، خبر داد.

ما این مسأله را مطرح میکنیم که امر ممکنی وجود دارد که صادق (خدا یا قرآن) از آن خبر داده است و دلیل ممکن بودن، تماثل و شباهت اجسام است. پس جایز است آسمان همچون زمین باز شود و انسان عروج کند. و اما نبود دلیل امتناع، ملزم نمیگرداند که وقوع آن را محال و ناممکن فرض کنیم. و همچنین اگر ادعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، معراج در خواب یا معراج با روح باشد، کافران شدیداً او را انکار و تکذیب نمیکردند و برخی از مسلمانان به خاطر تردید داشتن در صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از دین بر نمیگشتند.

مخالف به روایتی که از عائشه نقل کرده، تمسّک برده است که عائشه گفته است: سوگند به خدا جسم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناپدید و محو نشد. و به روایتی از معاویه که گفته است: آن، رویای صادقه بود. و تو میدانی بر فرض درست بودنش، نمیتوان آن را به عنوان حجّت در برابر روایتها و اقوال بزرگان صحابه و اجماع قرنهای بعدی در نظر گرفت. پایان سخن.

میگویم: اگر میخواستم همه روایتهای وارد شده در این باب را بیاورم، یک جلد بزرگ میشد و ما در اینجا برخی روایتهایی را که مربوط به کیفیت و معراج پیامبر و حقانیّت آن است، میآوریم. و دیگر روایتها در بابهای دیگر به صورت پراکنده ذکر شد.

1. اعتقادات: اعتقاد ما در باره بهشت و دوزخ این است که آن دو دو مخلوقاند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان معراج وارد بهشت شد و دوزخ را دید. (1)

2. میگویم: در تفسیر نعمانی با اسنادی که در باب قرآن از امام صادق علیه السلام میآید، روایت شده که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: پاسخ و ردّ کسی که معراج را انکار میکند این فرموده خداوند متعال است که میفرماید: «وَهُوَ

-1 . اعتقادات صدوق : 100

بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى * فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى *أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى * وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى *عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»(1) {در حالی که او در افق اعلی بود. سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد. آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود. آنچه را دل دید انکار [ش] نکرد. آیا در آنچه دیده است با او جدال می کنید؟ و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی. در همان جا که جنّه المأوی است.} سپس خداوند سبحان فرمود: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» (2) {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} و در حقیقت خداوند متعال به پیامبرش دستور داد که در آسمان از پیامبران سؤال بپرسد. و مانند آن، این فرموده خداوند است: «فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِکَ»(3)

{و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس.} یعنی پیامبران، و همه این اتفاقات در شب معراج رخ داد.

اما جواب و ردّ کسانی که خلق بهشت و دوزخ را انکار میکنند این فرموده خداوند است: «عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى * عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»(4)

{در نزدیک سدره المنتهی. در همان جا که جنّه المأوی است.} و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وارد بهشت شدم و در آن کاخی از یاقوت سرخ دیدم که از نور و درخشش بسیار، داخل آن از بیرون، و بیرون آن از داخل دیده میشد. گفتم: ای جبرئیل! این کاخ برای کیست؟ گفت: برای کسی که نیک سخن بگوید و بر روزه مداومت داشته

1- . نجم / 7 - 15
2- . زخرف / 45
3- . یونس / 94
4- . نجم / 14- 15

باشد و اطعام کند و شبهنگام در حالی که مردم در خواباند شب را با عبادت بیدار بماند. بخشی از روایت.

و فرمود: وقتی مرا به معراج بردند، وارد بهشت شدم و در آنجا زمین بسیار سفیدی را دیدم و فرشتگان را دیدم که خشتی از طلا و خشتی از نقره می سازند و گاهی از آن دست می کشند. به آنها گفتم: چگونه است که شما، گاهی می سازید و گاهی دست می کشید؟ گفتند: تا این که نفقه به ما برسد. گفتم: نفقه شما چیست؟ گفتند: این که مومن در دنیا بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لااله الاالله و الله اکبر، پس زمانی که بگوید، می سازیم، و زمانی که خودداری کند، دست می کشیم.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که پروردگارم مرا به هفت آسمانش برد، جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد بهشت کرد و بر روی فرشی از فرشهای بهشت، نشاند. سپس یک «به» به من داد، آن به، دو نیم شد و از میان آن یک حوری، خارج شد و در مقابل من ایستاد و گفت: السلام علیک یا محمد، السلام علیک یا أحمد، السلام علیک یا رسول الله، گفتم: و علیک السلام، تو کیستی؟ گفت: من، راضیه مرضیه هستم که خداوند جبار مرا از سه نوع آفرید، قسمت پایین بدن من از مشک و وسط آن از عنبر و قسمت بالای بدنم از کافور است و با آب حیات، خمیر شده ام. سپس خداوند عز و جل به من گفت: باش، و من به وجود آمدم. و این روایت و روایتهای شبیه آن دلیل بر خلقت بهشت است و سخن در باره دوزخ بر همین منوال است. (1)

میگویم: علی بن ابراهیم همین حدیث را در آغاز تفسیر خود در مبحث تنویع آیات قرآن ذکر کرده است. (2)

3. در کتاب کنز الفوائد تالیف کراکجی در ذکر معمّرین آمده است: جارود بن منذر عبدی که مردی مسحیی بود و در سال صلح حدیبیه مسلمان شد و اسلامش نیکو گشت، و او کتابها را خوانده و تفسیرشان را دانسته و در روزگار گذشته فلسفه و طب میدانست، رأی درست و چهره زیبا داشت و در دوران عمر بن خطاب

1- . محکم و متشابه : 105 - 106

2- . تفسیر قمی : 19 - 20

برای ما چنین باز گفت که: من همراه مردانی از تیره عبد القیس که صاحبان خرد و سالخورده و دارای شیوائی و بیان و حجت و برهان بودند شرفیاب حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدم. چون چشم آنان به پیامبر افتاد از هیبت آن حضرت و محضر او به هراس افتادند و زبانشان بند آمد و به لرزه افتادند و رئیس آن قوم به من گفت: خودت دانی با این آقا که ما را نزد او آوردی و ما توانائی نداریم با او سخن گوئیم و من پیشاپیش آنان نزد آن حضرت رفتم و برابرش ایستادم و گفتم: درود بر تو ای رسول خدا، پدر و مادرم به قربانت و این اشعار را انشاء کردم و گفتم:

ای پیامبر خدا مردانی نزد تو آمدند، که زمینهای مرتفع و سرابها را پیمودند.

بیابانها را دره به دره درنوردیدند و به خاطر طولانی شدن شبروی مشقت و سخی زیادی متحمل شدند.

زمینهای صاف و هموار را مشتاقانه طی کردند و رنج و سختی راه را برای رسیدن به تو نادیده انگاشتند.

چشم از دیدن انتهای هر بیابان قاصر میماند و یارای دینش نبود، شتران جوان ما این بیابانها را پیمودند.

و اسبان نیکنژادی که بر آن میتازند و دلاورانی بر این اسبان هستند که مانند اختران میتابند.

سپس چون تو را بهترین مردان دیدند، از هیبت و جلالت زبانشان بند آمد.

میترسند از شر روزی سخت و هراسناک که بترساند دلها را ترساندنی.

به سوی آنکه نور خدا و برهان او است و نیکی و نعمتی است که به دست نیایند.

و امان است از خدا در حشر و نشر، آنجا که مردم تاب پرسش ندارند.

از آنِ توست حوض و شفاعت و کوثر و فضل، چون به طور صریح پرسش شود.

پیشینیان در باره نام تو ما را خبر دادند و به نامهایی که از بعدا از آن پرسش میشود.

ص: 388

گفت پیامبر اکرم با تمام صورت شاد و خرم روی به جانب من کرد صورتش چنان میدرخشید که مانند برق بنظر می آمد. فرمود: جارود خود و قومت از موعد مقرّر دیر کردید - من وعده داده بودم یک سال جلوتر از این با قوم خود خدمت پیامبر برسم ولی در سال حدیبیه آمدم - عرض کردم: فدایت شوم یا رسول اللَّه علت تأخیر من این بود که بیشتر قوم و قبیله من از آمدن امتناع داشتند تا بالاخره نعمت و برکتی که باید نصیب آنها میشد ایشان را به جانب شما کشید، هر که نیامد از بهره دیدار شما محروم گردیده که این خود بزرگترین اندوه و گرفتاری است اگر تو را دیده بودند دست از خدمتت بر نمیداشتند. خدمت پیامبر اکرم مردی بود که او را نمیشناختم گفتم این شخص کیست؟ سلمان گفت: چگونه پیامبر را قبل از خدمت رسیدن ایشان شناختی. من رو به جانب پیامبر اکرم کردم در حالی که صورتش میدرخشید از نور و شادی. گفتم: یا رسول اللَّه قسّ منتظر ظهور و بعثت شما بود و نام شما و پدر و مادر و اسمهای دیگری که اکنون اطراف شما آنها را نمی بینم و نه جزء پیروان فعلی شمایند بر زبان میراند. سلمان گفت: ما را نیز مطلع کن و من شروع به صحبت کردم اطرافیان گوش فرا داشته بودند و با دقت بخاطر میسپردند پیامبر اکرم نیز میشنید. گفتم: یا رسول اللَّه من شبی تابناک قس را دیدم از مجلسی که مربوط به قبیله اياد بود خارج شد و به سوی صحرای پر درخت از نوع قتاد (درخت خاردار) و سمر رفت در حالی که شمشیر بر کمر بسته بود سر به جانب آسمان بلند کرد و دست های خود را گشود من نزدیک رفتم شنیدم میگفت: بار خدایا پروردگار هفت آسمان و زمین های سبز و خرم و به محمد و سه محمّد دیگر که با اویند و به چهار علی و دو نواده با شخصیت و ارزش او و نهر کوچک درخشان و هم نام موسی کلیم و حسن با شخصیت اینهایند برگزیدگان شفیع و راه هموار وسیع و مدرسین انجیل و حافظان تنزیل هم عدد با نقبای بنی اسرائیل از بین برنده گمراهیها و نابودکننده اباطیل راست گویان، قیامت بر آنها بپا میخیزد و شفاعت به وسیله آنها بدست می آید، اطاعت ایشان از جانب خدا واجب شده. سپس گفت خدایا کاش من آنها را درک میکردم اگر چه پس از مدتهای زیاد از عمرم میشد بعد این شعر را خواند:

اگر روزگار حزن انگیز مرا از بین ببرد با پیشینیان نیز چنین کرده با آیندگان نیز همین کار را امید باید داشت.

جای تعجب نیست من نیز از راه آنها میروم با سرعت، چه کسی از این راه استثناء شده است؟

بعد شروع کرد اشک دیده خود پاک کردن و همچون شتری جوان که با کارد گلوگاهش را بریده باشند شروع به ناله نمود و میگفت:

سوگند میخورد قُس سوگندی که نهانی نیست، اگر زنده ماند دو هزار، از آن دلتنگ نیست.

تا دیدار کند احمد را و سروران و حکیمانی که، اوصیاء احمد باشند گرامی تر کسانی که زیر آسمانانند.

مردم از درک مقام آنها کورند و آنان روشنی چشم علماء باشند، من یادشان را فراموش نکنم تا اینکه زیر سنگها درآیم.

سپس عرض کردم: یا رسول اللّٰه این اسمها را که نمی شناسیم و قس میشناخته برای ما توضیح بفرمائید. پیامبر اکرم فرمود جارود! در شبی که مرا خداوند به آسمانها برد به من وحی کرد که سؤال کن از پیامبران پیش از خود که بر چه شرایطی رسالت داشته اند. گفتم: شما را با چه چیز مبعوث نمودند. گفتند: بر نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه از شما دو نفر. سپس خدا به من وحی کرد که توجه کن به طرف راست عرش توجه نمودم دیدم علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و مهدی در هاله ای از نور مشغول نماز هستند. خداوند به من فرمود: اینها حجت ها و اولیاء من هستند و این شخص انتقام از دشمنانم میگیرد. جارود گفت: سلمان به من گفت: اینها همانهائی هستند که در تورات و انجیل و زبور نامشان برده شده من با قوم و قبیله خود راه مراجعت را از پیش گرفتم و این شعر را میخواندم:

نزد تو آمدم ای زاده آمنه رسول خدا، تا به وجود تو هدایت شوم به راه راست.

تو گفتی و گفتارت درست بود، و راست است آنچه خواهی که بگوئی.

ص: 390

و بینا کردی کوری را از عبد شمس، و همه بودند در تیرگی و گمراهی.

به تو خبر دادیم از حال قس ایادی، گفتاری در باره تو که پائیدی بدان سزاوار.

و از نامها که نامفهوم بودند بر ما و سرانجام آنها را دانستیم و بودند بدان نادان.

سپس کراجکی رحممه الله گوید: خدایت کمک دهاد بدان که در این خبر چند جای سؤال دارد که از تو پرسند:

اول: به تو بگویند: پیامبران مرسل پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرده بودند و چگونه می شود در آسمان از آنان پرسش شود؟

دوم: به تو بگویند: معنای این سخنشان چیست که گویند: پیامبران بر نبوّت آن حضرت و ولایت علیّ و امامان از فرزندانش مبعوث شدند؟

سوم: چگونه می شود ائمه اثنی عشر در آن حال در آسمان باشند و ما به خلاف آن را یقین داریم زیرا امیر مؤمنان علیه السلام در آن زمان در مکه بود و روی زمین و خودش هرگز ادعا نداشت که به آسمان رفته و کسی هم برای او چنین ادعایی نداشته و اما امامان از فرزندانش هیچ کدام هنوز وجود نداشتند و زائیده نبودند و معنی درست این خبر چیست؟

این سوالات درست است و میبایست جوابهای آمادهای برای آن داشته باشی.

اما جواب سؤال اول: ما در باره درگذشت و فوت انبیاء شکی نداریم جز اینکه خبر وارد شده که خداوند انبیاء را پس از وفاتشان به آسمان می برد و آنها در آنجا زنده هستند و تا قیامت متنعم بنعمت های خداوند هستند و چنین چیزی از قدرت خدا محال نیست. از پیامبر اکرم رسیده است که فرمود: من گرامی تر از آنم در نزد خدا که روی زمین بیش از سه روز نگاهم بدارد ائمه نیز در نظر ما همین حکم را دارند. پیامبر اکرم فرموده است: اگر پیامبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب بمیرد خداوند بین آن دو جمع میکند زیارت ما از حرم و مشاهد آنها به این معنی نیست که ایشان در آنجا هستند بلکه این بواسطه شرافت محل است که بدنهایشان در آنجا پنهان شده و از نظر عبادت نیز تشویق به این اماکن شده ایم. در

این صورت صحیح است که پیامبر اکرم انبیاء را در آسمان ببیند و مطابق دستور خداوند از آنها سوال کند. گذشته از اینکه خداوند در قرآن میفرماید: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی

سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یرزقون» (1) {هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. } در صورتی که مؤمنین شهید در راه خدا زنده باشند چگونه میتوان انکار زنده بودن انبیاء را پس از مرگ نمود که در آسمان بهره مند از نعمت خدا باشند. اخبار از طریق خاصه و عامه به صحت این مطلب رسیده است. و تمام راویان اجماع دارند: وقتی خداوند در شب معراج پیامبر اکرم را در باره وجوب نماز مخاطب قرار داد، موسی علیه السلام گفت: امت تو طاقت ندارند. پیامبر اکرم چند مرتبه در این مورد به خدا مراجعه نمود و اتفاقی در این مورد به وجود آمد که جای احتمال دروغ نیست.

اما جواب سؤال دوم این است که به انبیاء اعلام شده بود در آینده پیامبری مبعوث خواهد شد که خاتم آنها است و شریعتش موجب نسخ شرایع آنها می شود و او برتر و بهتر از همه آنها است و جانشینانش حافظ شرع و حامل دین و حجت بر امت اویند. پس لازم است بر انبیاء که تصدیق نمایند آنچه را به ایشان اعلام کرده اند و اقرار به تمام آنها بیاورند.

عبد الاعلی پسر اعین گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم میفرمود: هیچ پیامبری به مقام نبوت نرسید مگر به معرفت حق ما و برتری دادن ما بر سایرین.

و امت اجماع دارند بر اینکه انبیاء بشارت داده اند به ظهور پیامبر ما و به آنها از کار پیامبر ما اطلاع دادند این جریان نمیتواند از طرف آنان واقع شود مگر اینکه خدا به آنان اعلام کرده باشد و تصدیق نمایند و ایمان به این خبر بیاورند. شیعه نیز روایت کرده اند که بشارت به ائمه و اوصیای پیامبر نیز داده اند.

اما جواب سؤال سوم: امکان دارد که خداوند برای پیامبر در آن وقت صورتهائی مانند صورت ائمه علیهم السّلام به وجود آورده باشد تا تمام آنها را به صورت کمال مشاهده کند، مثل آنهائی که خود ائمه را مشاهده میکنند و خدا را سپاسگزاری کند بر نعمت برتری دادن و اکرام آنان، به او لطف نموده است. و این امر از لحاظ عقلی ممکن و مقدور است و نیز جایز است که خداوند از ملائکه به صورت

1- . آل عمران / 169

آنها در آسمان بیافریند که او را تسبیح و تقدیس نمایند تا آنها را ملائکه ای که به ایشان اعلام شده در آینده این اشخاص حجت خدا در زمیناند مشاهده نمایند پس مقامشان در نزد این ملائکه تاکید شود این دیدار موجب یادآوری آنها و آینده کار ایشان گردد. در خبر وارد شده که پیامبر اکرم وقتی به معراج رفت در آسمان فرشته ای را به صورت امیر المؤمنین دید. و اصحاب حدیث بر روایت آن اتفاق نظر دارند. ابن عباس گفت: از پیامبر اکرم شنیدم میفرمود: وقتی مرا به آسمان بردند به هیچ گروهی از ملائکه گذر نکردم مگر اینکه از من راجع به علی بن ابی طالب میپرسیدند به طوری که من گمان کردم اسم علی در آسمان مشهورتر از اسم من است. به آسمان چهارم که رسیدم چشمم به ملک الموت افتاد به من گفت: خداوند آفریده ای را نیافریده مگر اینکه روح او را من قبض میکنم مگر روح شما و علی؛ زیرا خداوند روح شما را به قدرت خویش قبض مینماید. وقتی به زیر عرش رسیدم نگاه کردم دیدم علی بن ابی طالب زیر عرش پروردگار ایستاده گفتم یا علی از من جلوتر آمده ای؟ جبرئیل گفت: یا محمّد این چه کسی است که با تو صحبت میکند؟ گفتم برادرم علی بن ابی طالب است. گفت: این علی نیست این یکی از فرشتگان خدا است که او را به صورت علی بن ابی طالب آفریده است. ما ملائکه مقرب هر وقت مشتاق دیدار علی بن ابی طالب میشویم این فرشته را زیارت میکنیم به جهت عظمت مقام علی بن ابی طالب علیه السّلام.

در این صورت میتواند کسانی را که پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم دیده است ملائکه ای به صورت ائمه باشند. تمام اینها وجوهی است که ممکن و جایز است. (1) الحمد للّٰه پایان سخن کراچکی.

برخی از الفاظ روایتهایی که او آورده را توضیح میدهیم هرچند نسخهای که به دست ما رسیده است کاملا صحیح و مستند است. جوهری گوید: «القردد» مکان سخت و بلند است. و گوید: «الآل» به معنای اندام انسان است. و «الآل» چیزی است که در ابتدای روز و پایان آن میبینی گویی اندام انسان است. و به معنای سراب

1- . کنز الفوائد : 256 - 260

نیست و «الآل» جمع آلۀ، چوبهایی است که خیمه را بر آن بنا مینهند و «الآل» جمع آلۀ به معنای حالت است.

شاعر رجزگوئی سروده است:

بر حالتی پس از حالتی دیگر قرار میگیرم و شخص ناتوان را با مجادله خود ترک میکنم. پایان سخن.

در نهایۀ آمده است: در حدیث قسّ بن ساعدۀ «قطعت مهمهاً و آلاً فآلاً» آل به معنای سراب است. «وجوب البلاد» درنوردیدن سرزمینها. «البید» با کسره جمع بیداء به معنای بیابان است. «المهمۀ» بیابان دوردست. «السری» حرکت در شب. «کغنیّ» رود کوچک است. و «الصحصح» و «الصحصاح» مکان هموار. «الدهناء» به صورت ممدود و مقصور: به معنای فلات و مکانی در بلاد تمیم است. «الارقال» نوعی دویدن است. و میگویی: «نصصت الرجل» خواسته او را بررسی کردی تا به به نتیجه رسیدی. و سخن او: «تتسالی» یا از «السلو» به معنای برطرف شدن اندوه است و یا از «السؤال» یعنی در باره آن میپرسد. و میگویی: «شمت مخائل الشیء» هرگاه با نگریستن به او در انتظارش باشی. «التوکّف» یعنی انتظار کشیدن. «القتاد» درخت خارداری است. «السمُر» با ضمه میم جمع «السمرۀ» درخت خارداری است (درخت موز). «العتاد» با فتحه به معنای تجهیزات و کاسه بزرگ است. «العتود» به معنای درخت سدر و طلح است. «النجاد» بر وزن کتاب: بند شمشیر است. «لیلۀ اضحیانۀ» یعنی شبی که درخشان و بدون ابر باشد. «الارقعۀ» آسمانها است. «أمرع الوادی» یعنی گیاهان وادی بسیار شد. سخن او «السرّی الالمعۀ» کنایه از امام صادق علیه السلام است زیرا «جعفر» به مانند «السریّ» در لغت به معنای رود کوچک است. و شاید تاء در بیشتر عبارت برای مبالغه باشد. «طریق مهیع - بر وزن مقعد -» یعنی راه آشکار. و شاید در نسخههای امام عسکری علیه السلام افتاده باشد یا روایان آن را فراموش کردهاند. و گفته میشود: «فعل کذا بعد لأی» آن کار را پس از درنگ و تأخیر بسیار انجام داد. و گفته میشود: «لا غرو» یعنی هیچ جای شگفت نیست. «کفکف الشیء» یعنی چیزی را دفع کردم و بازداشتم. و وجه آشکار «یوکف» است یعنی: میریزد. «بریت البعیر» هرگاه شتر را درمانده کنی و گوشتش را از بین

ببری. «البرّة» حلقهای است که در گوشت بینی شتر قرار میدهند. و به صورت «برّات» جمع بسته میشود. و «أبریتها» هرگاه در بینی شتر حلقه بگذاری. و «الرَجَم» با حرکت حروف به معنای قبر است.

میگویم: میتوان برای پاسخ به برخی از پرسشها بگویی که آن جسمها، مثالی بوده و روحها پیش از تعلق به بدن اصلی و پس از آن، بدان اجسام مثالی تعلق دارند. و ان شاء الله در ادامه توضیحات بیشتری در این باره میآوریم. و در کتاب معاد اندکی در این باره سخن راندیم.

4. واقدی در منتقی گوید: معراج در شب شنبه هفدهم رمضان در سال دوازدهم از نبوّت یعنی هجده ماه پیش از هجرت. و گفته شده: معراج در شب هفدهم ربیع الاول یعنی یک سال پیش از هجرت، از شعب ابو طالب به بیت المقدس بود. و گفته شده: معراج در شب بیست و هفتم رجب بود. و گفته شده: معراج یک سال و دو ماه پیش از هجرت اتفاق افتاد یعنی پنجاه و سه سال پس از هلاک اصحاب فیل بود. پایان سخن. (1)

و سید بن طاووس گوید: روایت شده که شب هفدهم ربیع الاول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت. (2)

6. محتضر: حمران گوید: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خداوند «ثمّ دنا فتدلّی * فکان قاب قوسین او ادنی»(3) {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد} پرسیدم. فرمود: خداوند عزّ و جلّ پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نزدیک کرد و میان او و خداوند چیزی نبود جز قفسی از مروارید که در آن فرشی طلائی بود که میدرخشید. سپس تصویری به آن حضرت نشان داده شد و گفته شد: ای محمد آیا این تصویر را

1- . منتقی فی مولود مصطفی: باب دوم در احوالات سال دوازدهم از نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بیان معراج.
2- . اقبال : 601
3- . نجم / 8 - 9

میشناسی؟ فرمود: آری، این تصویر علی بن ابی طالب است. پس خداوند به من وحی کرد که فاطمه را به ازدواج او درآورم و او را به عنوان ولیّ خود برگزینم. (1)

7. در کتاب معراج از یزید بن عبدالملک از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: آنسان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آسمان صعود کرد بر تختی از یاقوت سرخ آراسته به زمرّد سبز به آسمان برده شد و فرشتگان آن حضرت را حمل کردند. جبرئیل گفت: ای محمد. اذان بگو. پیامبر فرمود: الله اکبر الله اکبر. فرشتگان نیز گفتند: الله اکبر الله اکبر. فرمود: أشهد أن لا اله الا الله. فرشتگان گفتند: و نشهد أن لا اله الا الله. فرمود: أشهد أنّ محمداً رسول الله. فرشتگان گفتند: نشهد انّک رسول الله. جبرئیل گفت: وصیّ تو علیّ چه کرد؟ فرمود: او را در میان امّتم جانشین خود کرد. گفت: چه خوب جانشینی، به جای خود گذاشتی، چرا که خداوند عزّ و جلّ اطاعت از وی را بر ما واجب گردانیده است. سپس آن حضرت را به آسمان دوم بالا برد و فرشتگان همان سخنان و گفتههای فرشتگان آسمان دنیا را تکرار کردند. هنگامی که جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به آسمان هفتم برد عیسی علیه السلام با آن حضرت ملاقات کرد و بر ایشان سلام داد و در باره علیّ پرسید. پیامبر به او فرمود: او را در میان امّتم جانشین خود کردم. گفت: چه خوب جانشینی برای خود برگزیدی، و اما خداوند اطاعت از او را بر فرشتگان واجب گردانیده است. سپس موسی علیه السلام با پیامبر ملاقات کرد و بعد از او همه پیامبران یکی پس از دیگری با آن حضرت ملاقات کردند. و همه آنان سخنان عیسی علیه السلام را به او گفتند. سپس محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پدرم ابراهیم کجاست؟ به او گفتند: او با کودکان شیعه علی است. پیامبر وارد بهشت شد به ناگاه دید که ابراهیم در زیر درختی که پستانهای همچون پستان گاو دارد نشسته است و چون پستان از دهان کودک خارج میشود، ابراهیم باز در دهانش میگذاشت. گوید: ابراهیم بر آن حضرت سلام کرد و در باره علی از وی پرسید. گفت: او را در میان امّتم جانشین خود کردم. گفت: چه خوب جانشینی برای خودت برگزیدی، چرا که خداوند اطاعت

1- . محتضر : 125

از او را بر فرشتگان واجب گردانیده است، و اینان کودکان شیعه اویند. و من از خداوند عزّ و جلّ خواستم که مرا مسوول و عهدهدار آنان قرار دهد و همین کار را برایم انجام داد. این کودکان یک جرعه مینوشند و مزه میوهها و جویبارهای بهشت را در آن جرعه مییابند. (1)

8. جابر انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان هفتم بالا بردند بر هر یک از درهای آسمانها دیدم که نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین. و هنگامی که به حجابهای نور رسیدم بر هر حجاب دیدم که نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین. و هنگامی که به عرش رسیدم بر هر یک از ستونهای آن دیدم که نوشته بود: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین. (2)

9. جعفر بن محمد از پدرش از جدّش از علیهم السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شب معراج مرا به آسمان بالا بردند و وقتی به آسمان پنجم رسیدم به تصویر علی بن ابی طالب نگاه کردم. پس از جبرئیل پرسیدم: دوست من، این تصویر چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد فرشتگان دوست دارند به تصویر علی نگاه کنند. و گفتند: پروردگارا بنی آدم در دنیا صبح و شب با نگریستن به علی بن ابی طالب، دوستِ محبوب تو محمد که خلیفه و وصیّ و امین اوست، بهره و لذت میبرند، پس به اندازهای که اهل دنیا از او بهره میگیرند ما را از تصویر او بهرهمند گردان. پس خداوند صورت او را از نور قدسِ عزّ و جلّ خود صورتگری کرد. و علی علیه السلام شب و روز در مقابل آنهاست و بامدادان و شامگاهان به ملاقاتش میآیند و او را مینگرند. (3)

10. اعمش از جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربه بر سرش زد، آن ضربه در تصویری او در آسمان

1- . محتضر : 139 - 140
2- . محتضر : 142
3- . محتضر : 146

نقش بست و فرشتگان صبح و شب به او مینگرند و قاتلش ابن ملجم را تفرین میکنند. هنگامی که حسین بن علی شهید شد فرشتگان فرود آمدند و او را حمل کرده تا اینکه او را همراه با تصویر علی در آسمان پنجم قرار دادند. و هر بار که فرشتگان از آسمانهای بال فرود میآیند و فرشتگان آسمان دنیا و آسمانهای بالای آن به آسمان پنجم بالا میروند تا تصویر علی را زیارت کرده و به آن و به تصویر به خون آغشته حسین بن علی بنگرند، یزید و ابن زیاد و کسانی را که با حسین بن علی علیه السلام جنگیدند تا روز قیامت لعن و نفرین میکنند.

اعمش گوید: جعفر بن محمد صادق علیه السلام به من فرمود: این از علم مکنون و مخزون است، تو آن را جز برای افراد شایسته بازگو نکن.

11. ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: هنگامی که به معراج آسمانها رفتم چیزی شیواتر و لذت بخشتر از کلام پروردگارم نشنیدم. فرمود: پس گفتم: ای پروردگارم ابراهیم را به عنوان خلیل و دوست خود برگزیدی و با موس آشکارا سخن گفتی، و ادریس را به جایگاه والا ارتقا دادی، و به داود زبور عطا نمودی و به سلیمان ملک و پادشاهیای دادی که پس از او شایسته هیچ کس نبود، ای پروردگارم چه چیز برای من اختصاص دادی؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: ای محمد تو را به عنوان خلیل برگزیدم همانطور که ابراهیم را به عنوان خلیل برگزیدم، و آشکارا با تو سخن گفتم همانگونه که با موسی سخن گفتم و فاتحه الکتاب و سوره بقره را به تو عطا کردم که پیش از تو به هیچ پیامبری عطا نکردم و تو را به سوی مردمان سیاه و سرخ زمین، و به سوی انس و جنّ فرستادم و پیش از تو هیچ پیامبری را به سوی همه آنان نفرستادم، و زمین را برای تو و امّتت به عنوان مسجد و مکانی پاک قرار دادم، و غنایم را به امّتت اطعام کردم در حالی که پیش از این برای کسی جایز و حلال نکردم، تو را با رعب و هیبت (در دل دشمنان) یاری دادم تا جایی که دشمنانت از تو ترس و وحشت به دل دارند، و سرور همه کتابهای آسمانی را به صورت قرآن عربی آشکار با قدرت و ابهت بر

تو نازل کردم و نامت را برای تو بلند گردانیدم تا جایی که هیچ یک از شریعتهای دینم نام برده نمیشود مگر اینکه نام تو نیز در کنار من بر زبان بیاید. (1)

12. کافی: ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند، جبرئیل او را به جایی رساند و از او دنبال ماند و او را تنها گذاشت، فرمود: ای جبرئیل، در این حال مرا تنها می گذاری؟ در پاسخ گفت: برو، به خدا در جایی گام نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو در آن جا راه نرفته است. (2)

13. کافی: علی بن ابی حمزه گوید: در حضور من، ابو بصیر از امام صادق علیه السلام پرسشی کرد، گفت: قربانت، چند بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج بردند؟ فرمود: دو بار، جبرئیل او را باز داشت و عرض کرد: ای محمد، در جای خود باش، هر آینه به پایگاهی بر آمدی که پیش از تو نه فرشته ای و نه پیامبری بدان راه نیافته، به راستی پروردگارت در نماز است، فرمود: ای جبرئیل، چگونه نماز می گذارد؟ عرض کرد: می فرماید: سبوح قدوس، منم پروردگار فرشته ها و روح، مهرم بر خشمم پیش است، آن حضرت عرض کرد: بار خدایا، عفوک عفوک، امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر چنانچه خدا فرموده است: به مقام «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» رسید، ابو بصیر به آن حضرت عرض کرد: قربانت، «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» چیست؟ فرمود: از سر دسته کمان تا سر آن، فرمود: میان آنها حجابی می درخشید (و می لرزید و پائین و بالا می شد و موج می زد)، به نظرم که فرمود: زبرجد بود، و پیامبر از مانند سوراخ سوزنی نگریست و تا آنجا که خدا می خواست پرتو بزرگواری حق را دریافت. خدای تبارک و تعالی فرمود: ای محمد. پیامبر فرمود: لبیک پروردگارم. فرمود: چه کسی بعد از تو برای امت (سرپرست و پیشوا است)؟ فرمود: خدا، داناتر است. فرمود: علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای دست و رو سفیدان. ابو بصیر گفت: سپس امام صادق علیه

1- . محتضر : 150
2- . اصول کافی 1 : 444

السلام فرمود: ای ابا محمد به خدا ولایت علی علیه السلام از زمین نیامد بلکه شفاهاً از آسمان آمد. (1)

توضیح: سخن امام «مرّتین» (دو بار)، میتوان منافات و اختلافت میان این روایت و روایتی که در شماره صد و بیست میآید را اینگونه رفع کرد که دو بار معراج پیامبر، در مکه بوده و بقیه آنها در مدینه. یا اینکه دو مرتبه به سوی عرش عروج کرد و بقیه آنها را به سوی آسمان، یا اینکه دو مرتبه با جسم و بقیه را با روح، یا اینکه اتفاقات دو بار از آن را بازگو کرد و بقیه را بازگو ننمود.

«الی رأسها» شاید در اصل «الی وسطها» یا «الی مقبضها» بوده و تصحیف شده است زیرا «سیۀ القوس» با تخفیف: قسمت برآمده از دو سوی کمان است. فیروزآبادی این مطلب را ذکر کرده است و گوید: «القاب» ما بین دسته و سیۀ کمان است. و هر کمان دو قاب دارد و به مانند «القیب» به معنای مقدار نیز میباشد. پایان سخن.

«الخفق» به معنای تحرک و اضطراب است. و امر جبرئیل به توقف و آنچه در باره آن با پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم سخن گفت، پیش از جدا شدن از آن حضرت باشد. یا اینکه گفته میشود: از نظر مکانی از آن حضرت جدا شد اما به گونهای بود که میتوانست پیامبر را ببیند و با او سخن بگوید. و معنای اول آشکارتر است. البته ممکن است در بعضی از معراجها اینگونه اتفاق افتاده باشد. «سمّ الابرۀ» یعنی سوراخ سوزن. که کنایه از اندک بودن شناختی است که پیامبر از ذات و صفات خدا به نسبت خداوند متعال کسب کرد، هر چند آن مقدار معرفت و شناخت نیز از توان بشر خارج است.

14. کافی: زرارۀ یا فضیل از امام باقر علیه السلام روایت کردهاند که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت به بیت معمور رسید و وقت نماز فرا رسید، جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا پیشنماز شد و فرشتگان و پیامبران صف بستند و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کردند. (2)

-1 . اصول کافی 1 : 442 - 443

2- . فروع کافی 1 : 83

15. کافی: معاویه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پروردگارم مرا به معراج شبانه برد و از پشت پرده به من وحی کرد آنچه را وحی کرد و با من بی واسطه سخن گفت تا آنکه به من فرمود: ای محمد! هر که دوستی از دوستان من خوار کند، محققاً به نبرد با من کمین گرفته است، و هر که با من بجنگد، من با او بجنگم، گفتم: پروردگارا! این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر که با تو بجنگد با او می جنگی، فرمود: آن کسی است که از او پیمان گرفتم به دوستی و پیروی از تو و از وصیّ تو و از ذریّه تو و نژاد تو. (1)

16. تهذیب: هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت جبرئیل به او گفت: ای رسول خدا آیا میدانی کجائی؟ اکنون تو در مقابل مسجد کوفان هستی. پیامبر فرمود: ای جبرئیل از پروردگار عزّ و جلّم اذن بگیر تا به آنجا بیایم و در آن دو رکعت نماز بگزارم؟ جبرئیل از خداوند اذن گرفت و خداوند به آن حضرت اذن داد. (2)

17. کافی: ابو ربیع روایت کرده است: سالی که هشام بن عبد الملک فریضه حج را به جای میآورد، ما هم به همراه امام محمد باقر علیه السلام حج را به جای آوردیم. نافع، غلام بن خطاب، همراه هشام بود. نافع به امام محمد باقر علیه السلام در کنار رکن یمانی نگاه کرد که مردم پیرامون ایشان گرد هم آمده بودند و گفت: ای امیرالمؤمنین! این شخص کیست که مردم این گونه در اطرافش حلقه زده اند؟ هشام گفت: این پیامبر مردم کوفه، محمد بن علی است. نافع گفت: ببین او را نزد تو خواهم آورد و از او در باره اموری خواهم پرسید که فقط پیامبران و یا فرزندان و اوصیای آنها قادر به پاسخ دادن به آنها خواهند بود. هشام گفت: برو و از او سئوال کن. شاید او را خجالت زده کنی.

نافع رفت و به زور، راه خود را در میان مردم باز کرد تا این که به امام علیه السلام نزدیک شد و از آن حضرت پرسید: ای محمد بن علی! من تورات، انجیل،

1- . اصول کافی 2 : 353

2- . تهذيب 1 : 324 - 325

زبور و قرآن را خوانده و از حلال و حرام آنها آگاهی یافته ام. نزد تو آمده ام تا سئوالاتی از تو بپرسم که جز پیامبران، فرزندان یا اوصیای آنها کسی قادر به پاسخ گویی به آنها نخواهد بود. امام محمد باقر علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: سئوالات خود را بپرس! نافع سئوال کرد: فاصله میان حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چند سال بوده است؟ امام پرسید: طبق گفته و اعتقاد خودم پاسخ دهم یا بر اساس گفته و عقیده تو؟ وی گفت: بر اساس هر دو عقیده، پاسخ گوی. حضرت فرمود: بر اساس عقیده من پانصد سال و بر اساس باور تو ششصد سال. نافع گفت: برایم در باره آیه زیر توضیح بده که خداوند فرموده است: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يعْبَدُونَ»(1) { و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟ } پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لیلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلی المَسْجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَكْنَا حَولهُ لنُرِيهُ مِنْ آياتِنَا»(2)

{منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا نشانه های خود را به او بنمایانیم.} یکی از نشانه هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنها پرسید: به چه چیز شهادت می دهید؟ و چه چیزی را می پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می دهیم که جز الله خدایی نیست. او تنها و بی

1- . زخرف / 45
2- . اسراء / 1

شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت: ای ابو جعفر! راست گفتی. (1)

توضیح: جزریّ گوید: «تداککتم علیّ» یعنی بر من ازدحام کردید. و اصل «الدکّ» به معنای شکستن است.

18. کافی: ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبح آن شب که به معراج رفت شرح مسافرت خود را با مردم بازگو کرد، گفتند: اگر راست می گوئی معبد بیت المقدس را توصیف کن. روای گوید: رسول خدا توصیف کرد، ولی چون شبانه زیارت کرده بود نتوانست توصیف کاملی به عمل آورد؛ جبرئیل آمد و گفت: به این جا بنگر. صورت معبد در دیدگاه رسول خدا نمایان شد و رسول خدا بنای معبد را توصیف کرد، سپس کاروان قریش مجسم شد و رسول خدا خبر داد که شتری خاکستری رنگ در پیشاپیش قافله روان است که با طلوع خورشید به مکه می رسند؛ مردم قریش دیدبان فرستادند تا اگر راست باشد قافله را نگه دارند، ولی قافله با طلوع خورشید وارد شد. اینجا بود که قرظه بن عبد عمرو گفت: واحسرتا، چه قدر باید متأسف باشم که جوان نیستم تا یار و یاور تو باشم، یارو یاور مردی که مدعی است یک شبه تا بیت المقدس رفته و بازگشته است. (2)

توضیح: سخن امام «و بلغ مع طلوع الشمس» یعنی آن مرد به کاروان نمیرسد مگر در هنگام طلوع خورشید هنگامی که بازگردند. پس نمیتواند مانع از ورودشان شود. و ممکن است مقصود رسیدن کاروان به مکه باشد و آشکارتر این است که «بلغت» میبود. این سخن قرظه «یا لهفاً» در اصل «یا لهفی» بوده است و آن، عبارتی برای تحسّر و افسوس بر چیز از دست رفته است. در باره سخن او «أن لا اکون لک جذعاً» (جوان نیستم) جزری گوید: در محدیث مبعث آمده است که ورقهٔ بن نوفل گوید: «یا لیتنی فیها جذعاً» (ای کاش جوان باشم). ضمیر در «فیها» به

1- . روضه کافی : 120 - 121
2- . روضه کافی : 262

نبوّت برمیگردد یعنی ای کاش در زمان ظهور نبوّت پیامبر جوانی باشم که بتوانم نهایت تلاش خود را برای یاری و پشتیبانی او به کار بگیرم.

میگویم: ممکن است سخن قرظه - لعنه الله - از روی استهزاء و ریشخند باشد و مقصودش این باشد که: ای کاش برای یاری تو جوانی نیرومند باشم هنگامی که برایم روشن گشت که تو یک شبه تا بیت المقدس رفتی و بازگشتی. و ممکن است مقصودش این باشد که: افسوس که پیر و ناتوان شدهام و هنگامی که این سخنت را شندیم، نمیتوانم آسیبی به تو برسانم.

19. کافی: از یحیی کاهلی نقل شده که گفت: تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ»(1) {و [لی] نشانه ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی آورند سود نمی بخشد. } فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، جبرییل، بُراق را آورد و پیامبر بر آن سوار شد و به بیت المقدس رفت و در آن جا با همه برادران پیامبر خود دیدار کرد و چون از معراج بازگشت به اصحابش گفت: من همین امشب به بیت المقدس رفتم و بازگشتم. جبرییل برای من براق را آورد و من سوار آن شدم. نشانه معراجم هم این است که بر کاروان ابو سفیان که در کنار چشمه بنی فلان توقف کرده بود، گذر کردم. آنان شتر قرمزی را گم کرده بودند و همه مردم به دنبال آن شتر می گشتند.

آنان به یکدیگر گفتند: او به شام رفته و بازآمده است و باید سرعت زیادی داشته باشد. شما شام را دیده اید و آن جا را می شناسید. از محمّد صلی الله علیه و آله درباره بازارهای آن جا، دروازه های آن جا و بازرگانان شام بپرسید. پس آنان گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! شام چطور بود؟ بازارهایش چگونه بود؟ امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به گونه ای بود که اگر درباره چیزی از او می پرسیدند و جواب آن را نمی دانست، بر او سخت و گران بود و این سنگینی را می شد در چهره ایشان دید. در همین حال که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود، ناگهان جبرییل نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این شام است که در

1- . یونس / 101

مقابل توست. رسول خدا نگاه کرد و دید که شام با دروازه ها و بازارها و بازرگانانش در مقابل چشمان او قرار گرفته است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کجاست آن کسی که در باره شام از من سؤال کرد؟ خدمت ایشان عرض کردند که فلانی و فلانی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله هر سؤالی را که آن دو داشتند جواب داد، اما از بین آنها جز عده اندکی، کسی به رسول خدا ایمان نیاورد و این آیه، توضیح آن است «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پناه می بریم به خداوند از این که به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان نداشته باشیم. ما به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان آوردیم. (1)

توضیح: سخن او «انّما جاء الشام» یعنی به شام آمد، یا از شام آمد، به این صورت که منصوب به نزع خافض باشد. و در برخی نسخههای قدیمی اینگونه آمده است: «انّما جاءه راکب سریع» یعنی جبرئیل. و در برخی روایات: «انّما جاء راکب سریع» ذکر شده است. و بنا به این تقدیرها، آنان از روی استهزاء و تمسخر آن سخن را بر زبان راندند. سخن او «هذه الشام» یعنی اصل شام با اعجاز خداوندی در مقابلت قرار گرفت، یا تصویر مانند شام، همانگونه که برخی روایتها بر آن دلالت دارد.

20. کافی: ابان بن عبدالله بن عطا از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السلام بُراق را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، آن مرکب کوچک تر از قاطر و بزرگ تر از الاغ بود، دو گوشش می جنبید، چشمانش به روی سُم هایش بود و گامهایش در شعاع چشمانش بود، و چون به کوه میرسید و بالا میرفت دو دستش کوتاه میشد و دو پایش بلند، و چون از کوه سرازیر میشد دو دستش بلند میشد و دو پایش کوتاه. یال راستش بلند بود و به گردنش ریخته بود و دو پر از دنبال خود داشت. (2)

1- . روضه کافی : 364 - 365
2- . روضه کافی : 376

تفسیر عیاشی: از عبدالله بن عطا همین حدیث روایت شده است تا این عبارت: «عیناه فی حوافره، خطوه مدّ بصره». (1)

21. اختصاص: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که در معراج به آسمان چهارم رفتم به گنبدی از مروارید که چهار ستون و چهار در داشت و همه از جنس حریر سبز بودند، نگاه کردم. گفتم: ای جبرئیل این گنبد چیست که در آسمان چهارم چیزی زیباتر از آن ندیده‌ام؟ گفت: دوست من محمّد! این تصویر شهری به نام «قم» است که بندگان مؤمن خدا در آنجا گرد می‌آیند و منتظر محمّد و شفاعت او در روز قیامت می‌مانند. غم و غصه و اندوه و شرّ بسیاری دامنگیرشان می‌شود. گوید: از علی بن محمد عسکری علیه السلام پرسیدم: تا چه زمانی در انتظار فرج و نجات خواهند بود؟ فرمود: هرگاه آب بر سطح زمین بیاید. (2)

22. صفات الشیعهٔ: ابن عمّاره از پدرش روایت کرده که گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز را انکار کند، شیعه ما نیست: معراج، سؤال در قبر، خلق شدن بهشت و جهنّم، و شفاعت.

23. صفات الشیعهٔ: حسن بن فضّال از امام رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس معراج را تکذیب کند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را تکذیب کرده است.

24. صفات الشیعهٔ: فضل بن شاذان از امام رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هر کس به یگانگی خدا اقرار کند و به معراج و سؤال در قبر، حوض کوثر، شفاعت، خلق شدن بهشت و دوزخ، پل صراط، ترازوی سنجش اعمال، برانگیخته شدن از قبر، دوباره زنده شدن، پاداش نیک و بد اعمال و حسابرسی در روز قیامت ایمان آورد، مؤمن حقیقی است و از شیعیان ما اهل بیت علیهم السّلام می باشد. (3)

1- . تفسیر عیاشی : مخطوط
2- . اختصاص : 101 - 102
3- . صفات الشیعه : مخطوط

25. کافی: مفضّل از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده که فرمود: گفتم: مسجد کوفه قدیم است؟ فرمود آری آن، محل نماز پیامبران است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم در طی سفر معراج به آسمان در آن نماز خواند و جبرئیل به او گفت: ای محمد این مسجد پدرت آدم علیه السلام است و محل نماز پیامبران است. فرود شو و در آن نماز بخوان. پیامبر فرود آمد و در آن نماز خواند و سپس جبرئیل او را به آسمان بالا برد. (1)

26. محتضر: سلمان فارسی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که در معراج مرا به آسمان دنیا بردند به ناگاه دیدم که در مقابل کاخی از طلای سفید قرار گرفتم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است.

هنگامی که به آسمان دوم رفتم خود را بر در قصری دیدم که از طلای سرخ بود و از کاخ نخست زیباتر بود و بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. چون به آسمان سوم رسیدم خود را در برابر کاخی از یاقون سرخ دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است.

وقتی به آسمان چهارم رسیدم خود را در مقابل کاخی از مروارید سفید یافتم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. چون به آسمان پنجم رسیدم خود را در روبه روی کاخی از مروارید زرد دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم

1- . روضه کافی : 279 - 281

است. چون به آسمان ششم رسیدم خود را در مقابل کاخی از مروارید خیس توخالی دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است.

هنگامی که به آسمان هفتم رسیدم خود را در برابر کاخی از نورِ عرش خداوند تبارک و تعالی دیدم که بر دروازه آن دو فرشته بودند. گفتم: ای جبرئیل از آن دو بپرس که این کاخ از آنِ چه کسی است؟ جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. پس گفتند: برای جوانی از بنی هاشم است. پس به راه افتادیم و همچنان از نوری به تاریکی و از تاریکی به نور میرسیدیم تا اینکه در مقابل سدرهٔ المنتهی ایستادیم که به ناگاه جبرئیل بازگشت. گفتم: دوست من در چنین جائی - یا در کنار چیزی مانند این سدرهٔ - از من باز میمانی و میروی؟ گفت: دوست من، سوگند به کسی که تو را به حقّ به پیامبری مبعوث داشت، این مسیری است که هیچ پیامبری مرسل و هیچ فرشته مقربی آن را نپیموده است، تو را به خداوند صاحب عزّت میسپارم. و من همچنان ایستاده بودم تا اینکه به دریاهایی از نور پرتاب شدم و پیوسته امواج مرا از نوری به تاریکی و از تاریکی به نوری میانداختند تا اینکه پروردگارم در جایگاهی از ملکوت رحمان که دوست داشتم مرا بایستاند، ایستاند.

خداوند عزّ و جلّ فرمود: بایست ای احمد. من با ترس و لرز ایستادم. از ملکوت ندا آمد: ای احمد، خداوند عزیز بر تو سلام میکند. فرمود: گفتم: او سلام است و سلام و سلامتی به او باز میگردد. سپس بار دیگر ندا آمد: ای احمد. گفتم: لبیک و سعدیک ای سرور و مولایم. فرمود: ای احمد، «پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابهایش ایمان آورده اند». خداوند این جملات را به من الهام فرمود و من هم گفتم: «پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند.» بعد گفتم: «شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است.» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «خداوند هیچ کس را جز

به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست» پس من گفتم: «پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: درخواستت را انجام دادم. گفتم: « پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار هم چنان که بر [دوشِ] کسانی که پیش از ما بودند نهادی» خداوند فرمود: دعایت مستجاب شد. گفتم: «پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور سرور ما تویی پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.» پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: دعایت مستاجب شد و خواستهات انجام شد و قلم تقدیر بر آنچه باید نوشته میشد، رفت. (ثبت شد)

پس از برآورده شدن نیازم از مناجات با پروردگار، بر من ندا آمد که: خداوند صاحب عزت به تو میگوید: چه کسی را در زمین جانشین کردی؟ گفتم: بهترین آنان را، پسر عمویم را در میانشان جانشین خود کردم. بر من ندا آمد: ای احمد پسر عمویت کیست؟ گفتم: تو بر آن داناتری، علی بن ابی طالب. هفت بار پی در پی از ملکوت بر من ندا آمد: ای احمد، سفارش مرا در باره پسر عمویت علی بن ابی طالب بپذیر. سپس فرمود: توجه کردم، و به سمت راست عرش نگاه کردم دیدم که بر ساق (جانب) راست عرش نوشته شده بود: «لا اله الا انا وحدی لا شریک لی، محمد رسولی، ایّدته بعلیّ» ای احمد! نامت را از اسم من مشتقّ کردی چرا که من خداوند محمود حمید هستم. و من خداوند علیّ (بلند مرتبه) هستم و اسم پسر عمویت را از نام من مشتق کردی. ای ابوالقاسم به عنوان هدایتگر هدایت شده (به سوی مردم) برو، چه خوب آمدی و چه خوب بازگشتی. خوشا به حال تو و خوشا به حال همه کسانی که به تو ایمان میآورند و تو را تصدیق میکنند.

سپس در دریاهای نور افتادم و پیوسته موجها مرا پرتاب میکردند تا اینکه در سدرهٔ المنتهی جبرئیل از من استقبال کرد. پس به من گفت: ای دوست من، چه خوب آمدی و چه خوب بازگشتی. چه گفتی و چه شنیدی؟ فرمود: برخی از آنچه اتفاق افتاده بود بازگو کردم. پس به من گفت: آخرین سخنی که برای تو گفته شده، چه بود؟ گفتم: بر من ندا آمد که ای ابوالقاسم به عنوان هدایتگر هدایت شده و راهنما

(به سوی مردم) برو، خوشا به حال تو و خوشا به حال همه کسانی که به تو ایمان میآورند و تو را تصدیق میکنند. جبرئیل به من گفت: آیا مقصود از کلمه «ابو القاسم» را دانستی؟ گفتم: نه، ای روح خدا. پس بر من ندا آمد که: ای احمد! در حقیقت کنیه ابو القاسم را برایت برگزیدم به این دلیل که تو در روز قیامت، رحمت را از جانب من در میان بندگان تقسیم میکنی. جبرئیل گفت: مبارکت باد ای دوست من، سوگند به خدایی که تو را به رسالت مبعوث کرد و تو را به نبوّت اختصاص داد خداوند پیش از تو این مقام و مرتبه را به هیچ انسانی نداده است.

سپس بازگشتیم تا اینکه با آسمان هفتم رسیدیم و متوجه شدم که آن کاخ سر جایش بود. گفتم: دوست من جبرئیل، از آن دو فرشته بپرس که آن جوان بنی هاشم کیست. جبرئیل از آن دو فرشته پرسید. گفتند: علی بن ابی طالب پسر عموی محمد صلی الله علیه و آله و سلم. و ما به هر یک از آسمانها که فرود میآمدیم، کاخها را سر جای خود میدیدیم، و همچنان جبرئیل از فرشتگان در باره آن جوان هاشمیّ میپرسید و همه آنان میگفتند: علی بن ابی طالب است. (1)

27. از همان کتاب از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه سلام الله علیها را بسیار می بوسید. عایشه از این کار خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می بوسی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! من زمانی که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک کرد و از میوه آن به من خوراند؛ من آن را خوردم و زمانی که به زمین فرود آمدم، خداوند آن میوه را به آبی در پشت من تبدیل کرد و سپس با خدیجه، همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می بوسم، عطر درخت طوبی را در او استشمام می کنم. (2)

28. احتجاج: ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب گروهی از یهودیان فرمود: خداوند براق را مسخّر من ساخت و آن عطا از همه دنیا بهتر و بالاتر است، و آن مرکبی از مرکبهای بهشت است که چهره اش همچون

1- . محتضر : 148 - 150
2- . محتضر : 135

صورت آدمی، و سم هایش چون سم اسبان، و دمش مانند دم گاو، از الاغ بزرگتر و از قاطر کوچکتر است. زین آن از یاقوت سرخ و رکابش از درّ سفید، و آن را هفتاد هزار لگام از طلا است، دو بال دارد که با درّ و یاقوت و زمرّد تزیین شده است، و بر پیشانیش این جمله نوشته شده: «لا إله إلّا اللّٰه وحده لا شریک له، محمّد رسول اللّٰه». (1)

29. عیون الاخبار: با این سه سند از امام رضا از پدرانش علیهم السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گوید: همانا خداوند براق را برای من مسخر گردانید و آن مرکبی از مرکبهای بهشت است نه کوتاه است و نه دراز، و اگر خدا او را اذن میداد دنیا و آخرت را یک گام میکرد و در رنگ، نیکوترین و زیباترین مرکب است. (2)

30. خصال: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جز ما چهار تن در قیامت سواری نیست. عباس بن عبد المطلب عرض کرد: آنان چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: من بر براق سوارم که رویش چون آدمی است و گونه اش چون گونه اسب و یالش از مروارید رشته کشیده و دو گوشش از دو زبرجد سبز و دو چشمش چون زهره میدرخشند و چون آفتاب پرتو میافکند از سینه اش عرقی چون مروارید غلطان است، فربه و دست و پا بلند است جانش چون جان آدمی است سخن را میشنود و میفهمد بزرگتر از خر و کوچکتر از استر است. بخشی از روایت. (3)

31. علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: مردی از اهل شام در باره کنیه براق از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید. فرمود: کنیه براق، ابوهلال است. (4)

32. سید بن طاووس در کتاب سعد السعود گوید: ابن حمّاد از پدرش از جدّش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در هنگامی که من در

1- . محتضر : 29
2- . عیون اخبار الرضا : 200
3- . خصال 1 : 95
4- . علل الشرایع : 198 ، عیون الاخبار : 136

حجر بودم، جبرئیل به نزدم آمد و ضربهای به پایم زد. من بیدار شدم اما چیزی ندیدم. سپس برای بار دوم آمد و ضربهای به پایم زد و من بیدار شدم. بازویم را گرفت و مرا در چیزی شبیه لانه پرنده گذاشت. وقتی چشم بر هم زدم و به خودم آمدم دیدم که در مکانی هستم. جبرئیل گفت: آیا میدانی کجا هستی؟ گفتم: خیر ای جبرئیل. گفت: اینجا بیت المقدس است، بیت الاقصیِ خداوند است. حشر و نشر در اینجا خواهد بود. سپس جبرئیل برخاست و انگشت سبابه راستش را در گوش راستش گذاشت و با تکرار دوباره عبارات، اذان میگفت. در آخر اذان دو بار میگفت: «حیّ علی خیر العمل» و چون اذان گفتن را به پایان برد، با تکرار دوباره عبارات، اقامه گفت. و در پایان اقامه گفت: «قد قامت الصلاۀ، قد قامت الصلاۀ». پس نوری از آسمان درخشید و به واسطه آن قبر پیامبران باز شد و از هر سوی برای اجابت دعوت جبرئیل آمدند. و چهار هزار و چهار صد و چهارده پیامبر جمع شدند. و به صفّ ایستادند و تردیدی نداشتم که جبرئیل پیشنماز ما میشود. هنگامی که صفهای نماز را مرتّب کردند، جبرئیل بازویم را گرفت سپس به من گفت: ای محمد پیشنماز بشو و نماز را برای برادرانت بخوان. چرا که خاتم پیامبران از پیامبران پیش از خود اولیتر و شایستهتر است. پس من به سمت راستم توجه کردم دیدم پدرم ابراهیم علیه السلام ایستاده و دو جامه سبز بر تن دارد و در سمت راست او دو فرشته، و در سمت چپ او دو فرشته دیگر ایستادهاند. سپس متوجه سمت چپم شدم دیدم برادرم و وصیّم علی بن ابی طالب ایستاده و دو جامه سفید بر تن دارد و دو فرشته در سمت راست او دو فرشته در سمت چپ او ایستادهاند. پس غرق شادمانی شدم. جبرئیل با دستش به من اشاره کرد و چون نماز به پایان رسید به سوی ابراهیم علیه السلام رفتم و او به نزدم آمد و با من مصافحه کرد و با دو دستش دست مرا گرفت، و گفت: مرحبا به پیامبر صالح و فرزند صالح و مبعوث شده صالح در زمان صالح. و به نزد علی بن ابی طالب رفت و با او مصافحه کرد و با دو دست، دستش را گرفت و گفت: مرحبا به فرزند صالح، و وصیّ صالح پیامبر ای ابا الحسن. گفتم: ای پدرم، کنیه او ابو الحسن است در حالی که او فرزندی ندارد؟ گفت: من اینگونه در

صحفم و علم غیب پروردگارم دیدم که اسم او علی است و کنیه او ابو الحسن و الحسین، و وصیّ خاتم پیامبران پروردگارم است.

سپس در باره کل حدیث اینگونه گفته است: ما در ابطح به صبح درآمدیم در حالی که هیچ سختی و رنجی متحمل نشده بودیم. و من این حدیث را برای شما بازگو میکنم و گروهی آن را تکذیب خواهند کرد در حالی که این حدیث درست و حقّ است، پس شک به دل راه ندهید.

علی بن موسی بن طاووس میگوید: شاید این معراج، معراج دیگری غیر از آن معراج مشهور باشد چرا که روایتها در باره کیفیت معارج متفاوت و مختلفاند و چه بسا پیامبرانی که در این حالت حاضر بودند، غیر از آن پیامبرانی باشند که در معراج دیگر حاضر شدند. زیرا شمار پیامبران برگزیده، صد و بیت و چهار هزار پیامبراند و شاید پیامبرانی که در این معراج حضور پیدا کردند، پیامبران مرسل باشند، یا پیامبرانی باشند که ویژگی مخصوص و رازی پنهان داشتهاند. و همه اتفاقاتی که برای پیامبر و علی علیهما السلام اتفاق افتاده را نمیدانیم و بدان واقف نیستیم. و هر آنچه عقل، ممکن بداند و خداوند جلّ جلاله ذکر کرده، جایز نیست معنای آن را تکذیب کنیم. و من در شماری از مجلدات و تصنیفات ذکر کردم که هر گاه خداوند جلّ جلاله بندهاش را برای معرفت و شناختش برگزیند و سعادت خدمتگذاری را به او بدهد، پس از این هر انعام و اکرامی در حقّ او انجام دهد، پایینتر از این مقام و جایگاهش در نزد خداست، بویژه اینکه کسانی آن را روایت کرده باشند که در نقل درست فضیلتهای علی بن ابی طالب علیه السلام متهّم نیستند. (1)

توضیح: «الضبع» به معنای بازو است و «الاوب» به معنای ناحیه است.

33. عدد: در شب بیست و یکم ماه رمضان، شش سال پیش از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت. و گفته شده: شنبه شبِ روز هفدهم ماه رمضان بود. و گفته شده: دوشنبه شبِ ماه ربیع الاول در سال دوم پس از نبوّت به

1- . سعد السعود : 100 - 101

معراج رفت. و در کتاب تذکرهٔ آمده است که در شب بیست و هفتم ماه رجب سال دوم هجری پیامبر به معراج رفت. (1)

34. تفسیر قمی: هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، بُراق را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند. یکی لگام و دیگری رکاب را گرفت و پیامبر سوار شد و دیگری لباس او را مرتب کرد. بُراق چموشی کرد و جبرئیل به صورت او سیلی زد و گفت: آرام باش ای براق! قبل از این هیچ پیامبری بر پشت تو سوار نشده است و بعد از او هم هرگز همانند او، سوار بر تو نمی شود. بُراق اندکی پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا بُرد، البته نه خیلی زیاد و جبرئیل علیه السلام همراه او بود و آیات آسمان ها و زمین را به او نشان می داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در راه، کسی از سمت راست مرا صدا کرد: ای محمد! من پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، پس کسی از سمت چپ مرا صدا کرد، ای محمد! من به او پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، سپس زنی از روبروی من آمد که دست هایش تا آرنج عریان بود و از همه زینت های دنیا به خود آویخته بود و گفت: ای محمد! به من نگاه کن تا با تو صحبت کنم. اما توجهی به او نکردم و به راه خود ادامه دادم تا این که صدایی شنیدم که مرا ترساند. جلوتر رفتم.

جبرئیل نزد من آمد و گفت: نماز بگزار. پایین رفتم و نماز خواندم. پرسید: می دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در طور سینا، جایی که خداوند با موسی سخن گفت، نماز خواندی. دوباره سوار بر براق شدم و حرکت کردیم، جبرئیل دوباره گفت: پایین بیا و نماز بگزار چنین کردم. پرسید می دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در بیت لحم نماز خواندی، بیت لحم نزدیک بیت المقدس است و زادگاه عیسی بن مریم علیها السلام می باشد، پس دوباره سوار شدم و به سمت بیت المقدس رفتیم، براق را به حلقه ای که پیامبران مرکب خود را به آن می بستند بستم.

وارد مسجد شدم، جبرئیل همراه من بود، دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و هر کدام از پیامبران که خدا اراده کرده، همه نزد من آمدند و نماز برپا شد.

1- . عدد : مخطوط

شک نداشتم که جبرئیل جلوتر از همه، و به امامت نماز خواهد ایستاد، وقتی صفها مرتب شد، جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلوتر از همه ایستانید و من امام [نماز جماعت] آنها شدم و افتخار نمی کنم. پس خازن سه ظرف برای من آورد: در یکی شیر، در یکی آب و در دیگری شراب بود. شنیدم کسی گفت: اگر ظرف حاوی آب را بردارد خودش و امّتش غرق می شوند و اگر ظرف حاوی شراب را بردارد خود و امّتش هدایت می شوند. من ظرف شیر را برداشتم و از آن نوشیدم، جبرئیل گفت: تو و امّت تو هدایت شدید، سپس پرسید؛ در راه چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت راست مرا صدا کرد. پرسید: به او جواب دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم؛ گفت: آن داعی یهود بود، اگر به او پاسخ می دادی، بعد از تو امّتت همه یهودی می شدند. پرسید: دیگر چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت چپ مرا صدا کرد. پرسید: به او جوابی دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم، گفت: آن داعی مسیحیت بود، اگر به او پاسخ می دادی، بعد از تو امّتت مسیحی می شدند. پرسید: چه چیز از روبرو به استقبال تو آمد؟ گفتم: زنی که بازوانش تا آرنج عریان بود و از همه زینت های دنیا به خود آویخته بود، [به من] گفت: ای محمد! به من بنگر تا با تو سخن بگویم، پرسید: آیا با او صحبت کردی؟ گفتم: نه، هیچ سخنی نگفتم و توجهی به او ننمودم؛ گفت: آن دنیا بوده اگر با او کلمه ای می گفتی، امّت تو دنیا را بر آخرت ترجیح می داد. سپس صدایی ترسناک شنیدم، جبرئیل گفت: ای محمد! می شنوی؟ گفتم: آری، گفت: هفتاد سال پیش از دهانه جهنم سنگی را به درونش انداختم، اکنون به قعر آن رسید.

گفتند: پیامبر تا زمانی که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز نخندید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس همراه با جبرئیل به آسمان دنیا صعود کردیم، ملکی به نام اسماعیل در آن جا بود، همان صاحب خَطفه که خداوند می فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»(1)

{مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می تازد. } و هفتاد هزار ملک تحت امر او، هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امرش. پرسید: ای جبرئیل!

1- . صافات / 10

این شخص که همراه توست، کیست؟ پاسخ داد: محمد پیامبر خداست. پرسید: مبعوث شده است؟ گفت: آری. سپس او در آسمان را گشود و من به او سلام دادم و او پاسخ آن را داد، و برای هم طلب مغفرت کردیم و گفت: خوش آمدی ای برادر ناصح و پیامبر صالح! با همه آنها دیدار و مصافحه کردم و وارد آسمان دنیا شدم، همه ملائکه با چهره ای خندان و مژده خیر از من استقبال کردند به جز یکی که بسیار غول پیکر، زشت منظر، و عصبانی بود، همانند سایر ملائکه در حق من دعا کرد، اما نه با خنده و روی گشاده، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ من از آن ترسیدم! گفت: باید از آن بترسی، همه ما از آن می ترسیم، این مالک، خازن جهنم است، تا به حال هرگز نخندیده و از زمانی که خداوند او را بر جهنم گماشته است، روز به روز خشم و غضبش نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران بیشتر و بیشتر می شود، خدا به دست او از دشمنانش انتقام می گیرد، اگر پیش از تو با کسی خندیده بود، یا بعد از این با کسی می خندید، امروز با تو هم می خندید، اما او هرگز نمی خندد، من به او سلام دادم او پاسخ سلام مرا داد و به من بشارت بهشت داد. به جبرئیل که طبق فرموده خداوند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»(1)

{در آنجا (هم) مطاع (و هم) امین است.} گفتم: آیا به او امر می کنی جهنم را به من نشان دهد؟ جبرئیل به او گفت: مالک! جهنم را به محمد نشان بده، او پوشش جهنم را برداشت و دری از درهای آن را باز کرد. آتشی از آن بیرون آمد و به آسمان زبانه کشید. من بسیار ترسیدم و گمان کردم اکنون این آتش مرا در بر می گیرد. گفتم: ای جبرئیل! به او بگو: پوشش آتش را بر روی آن بیندازد، و جبرئیل چنین کرد، و مالک به آتش گفت: برگرد، و آتش به جای خود برگشت. جلوتر رفتم، مردی بزرگ و درشت هیکل و گندمگون دیدم، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: پدرت، آدم است. ناگهان نسل و ذریّه اش به او نشان داده شد و می فرمود: روحی پاک و عطری خوشبو از کالبدی پاک، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سوره مطفّفین را از انتهای آیه هفده تا آخر تلاوت کرد: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيِّينَ* وَمَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّيُّونَ* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ»(2)

{نه چنین است در حقیقت کتاب

ص: 416

1- . تکویر / 21

-2 . مطففين / 17 - 21

نیکان در علّیّون است* و تو چه دانی که علّیّون چیست؟* کتابی است نوشته شده }. پس به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم. آدم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و پیامبر صالح و شایسته که در زمان نیک و صالح مبعوث شده ای.

سپس به فرشته ای از ملائکه برخوردم که در جایگاهی نشسته بود و همه عالم در میان دو زانوی او بود و در دستش، لوحی از نور داشت که در آن چیزهایی نوشته شده بود و او در آن می نگریست و به راست و چپ و اطرافیان خود توجهی نمی کرد و غمگین و حزین نشسته بود، پرسیدم: جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، سختکوش و جدّی در قبض ارواح. گفتم: نزدیک تر برویم تا با او صحبت کنم، نزدیک شدیم و به او سلام دادم، جبرئیل به او گفت: این محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را بر بندگان فرستاد؛ او هم به من خوشامد گفت و با سلام و تحیّت از من استقبال کرد؛ و گفت: ای محمد! بشارت می دهم که من همه چیز را در امت تو می بینم؛ گفتم: سپاس خداوندی را که صاحب نعمت و احسان نسبت به بندگانش است، این ناشی از فضل و رحمت پروردگارم نسبت به من است، جبرئیل گفت: در عمل، او خشن ترین ملک است: پرسیدم: آیا روح هر کس که تا به حال مرده و یا بعد از این خواهد مرد، تو قبض می کنی؟ گفت: آری، پرسیدم: هرکجا باشند آنها را می بینی و خودت مشاهده می کنی؟ گفت: آری. ملک الموت گفت: همه دنیا که خدا آن را برای من مسخّر کرده و مرا بر آن مسلّط داشته، همانند درهمی در دست شخصی است که هرگونه بخواهد آن را می چرخاند، هر روز پنج بار بر هر خانه ای سر می زنم و هرگاه صاحبان عزایی بر مرده خود بگریند، به آنها می گویم: برای او گریه نکنید، من بارها و بارها سراغ شما خواهم آمد تا هیچ یک از شما باقی نماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ بلایی برتر از همه بلاها است، ای جبرئیل. جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ وجود دارد خیلی بیشتر از مرگ، سخت و ناگوار است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس جلوتر رفتیم و گروهی را دیدیم که در برابر آنها سفره هایی انداخته شده و در آن گوشت پاک و گوشت کثیف و ناپاک قرار

داشت و آنها گوشت پاک را رها کرده از غذای ناپاک می خوردند. پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها گروهی از امت تو هستند که مال حرام می خورند، سپس ملکی را دیدم که خلقت او بسیار عجیب بود، نیمی از جسد او آتش و نیم دیگر یخ بود، نه آتش یخ را آب می کرد نه یخ آتش را خاموش می کرد، و او با صدای بلند می گفت: پاک و منزه است خدایی که این آتش را مهار کرده و آتش یخ را ذوب نمی کند و سرمای این برف را از این که گرمای این آتش را خاموش کند منع کرد، بار خدایا ! ای آن که بین یخ و آتش انس و الفت برقرار کرده ای، در قلب بندگان مؤمن خود هم، الفت و انس برقرار کن.

پرسیدم: این کیست؟ جبرئیل گفت: این ملک را خداوند بر همه اطراف و اکناف آسمان ها و زمین ها موکّل ساخته است، او خیرخواه ترین ملک خدا نسبت به بندگان مؤمن است و از زمانی که خلق شده است، همان دعایی را که شنیدی، در حق آنها می خواند. و دو ملک در آسمان هستند یکی از آنها دائماً می گوید: خدایا ! بخشش و انفاق هر کس که انفاق می کند را به او برگردان، و دیگری می گوید: خدایا ! نابودی و هلاکت را نصیب بخیل گردان.

جلوتر رفتم، گروهی را دیدم که لب هایی شبیه لب های شتر داشتند، گوشت پهلوهایشان را کنده و به دهانشان می ریختند، پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها عیب جویان و سخن چینان هستند، و گروهی را دیدم که سرهایشان با سنگ کوبیده می شد. پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها کسانی اند که از نماز عشا غفلت می کردند و به آن اهمّیّتی نمی دادند، و گروهی را دیدم که آتش در دهانشان ریخته و از مخرج آنها بیرون می آمد. پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: اینها در حقیقت، کسانی اند که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند. گروهی را دیدم که چون می خواستند برخیزند، شکم بزرگ شان مانع می شد. از جبرئیل درباره آنها پرسیدم؛ گفت: اینها کسانی که ربا می خورند، (از گور) برنمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است. این رباخواران همانند آل

فرعون هر صبح و شب در آتش انداخته می شوند و می گویند: خدایا! قیامت کی فرا می رسد؟

فرمود: پس زنانی را دیدم که بر سینه هایشان آویخته شده بودند پرسیدم، اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینان، زنان زناکار هستند، کسانی که مال شوهرانشان را به فرزندان کس دیگری به ارث می رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خشم خدا نسبت به زنی که کسی غیر از قومی را میان آنها وارد می کند و او بر عورات آنها آگاه شده و از خزانه آنها می خورد، زیاد است.

فرمود: پس گروهی از ملائکه را دیدم که خداوند عزّ و جلّ آنها را به صورتی که اراده کرده خلق نموده بود و چهره هایشان را به صورتی که اراده فرموده قرار داده بود. هر جزء از پیکر آنها با صدایی متفاوت خدا را ذکر و تسبیح می گفت، صدایشان به حمد و ثنا بلند بود و از ترس خدا گریه می کردند، درباره آنها از جبرئیل پرسیدم؛ گفت: آن گونه که می بینی خلق شده اند، از خوف خدا، هیچ یک از آنها با ملکی که در کنار اوست، هرگز کلمه ای سخن نگفته و هرگز سر خود را بلند نکرده و یا بیشتر از آن که هست خم ننموده است؛ به آنها سلام کردم، و به علت خضوع و خشوع، با اشاره سر پاسخ مرا دادند، جبرئیل گفت: این، محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را به عنوان پیامبر به سوی بندگان خود فرستاده است، او خاتم پیامبران و سیّد آنهاست، آیا با او سخن نمی گویید؟ با شنیدن این سخن به سوی من آمدند و سلام و تحیّت گفتند، و به من و امّتم بشارت خیر دادند.

پس به آسمان دوم بالا رفتیم، دو مرد کاملاً شبیه یکدیگر دیدم، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: دو پسرخاله، عیسی و یحیی. به آن دو سلام کردم، پاسخ مرا دادند و برای هم طلب مغفرت نمودیم، گفتند: خوش آمدی ای برادر و پیامبر صالح! در آن جا هم فرشتگانی دیدم همانند آنان که در آسمان اول دیده بودم، همه در حال حمد و ثنای خداوند، هر یک با صدایی متفاوت از صدای دیگران، و خداوند آنها را همان گونه که اراده کرده بود، خلق نموده بود. سپس به آسمان سوم صعود کردیم، مردی را دیدم که از شدت زیبایی نسبت به دیگران، چون ماه بدر بود در میان ستارگان؛ از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: او برادرت، یوسف است. به او سلام

دادم، پاسخ مرا داد و برای هم طلب مغفرت نمودیم. گفت: خوش آمدی، ای برادر و پیامبر صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شدی. در آن جا هم همانند آسمان اول و دوم ملائکه را در حال خضوع و خشوع دیدم، جبرئیل سخنانی را که درباره من به آنها گفته بود به این ملائکه هم گفت و اینها هم همان کاری را کردند که ملائکه پیشین انجام داده بودند.

سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم، در آن جا مردی را دیدم، از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: این ادریس است که خداوند به او مقام و مرتبه عالی و رفیع عطا کرده است؛ به همدیگر سلام کرده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن جا هم مانند طبقات پیشین آسمان، ملائکه را در حال خضوع و خشوع و عبادت دیدم که به من و امّتم بشارت خیر دادند.

سپس ملکی را دیدم که بر تختی نشسته و هفتاد هزار ملک روبه روی او هستند و هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امر دارد، پس در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین افتاد که این فرشته باید همان باشد، پس جبرئیل بر آن ملک فریادی کشید و گفت: برخیز! و او تا روز قیامت ایستاده خواهد بود. پس به آسمان پنجم رفتیم؛ مردی میان سال و درشت چشمی را دیدم که تا به حال میان سالی بزرگتر از او ندیده بودم. گروهی از یارانش در کنار او بودند از کثرت آنها تعجب کردم. پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: هارون بن عمران، محبوب در میان قوم خود. به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت کردیم. در آن جا هم مانند آسمان های پیشین ملائکه ای را در حال خضوع و عبادت دیدم. سپس به آسمان ششم صعود کردیم، مردی دیدم گندمگون و بلند قامت، و اگر او دو پیراهن به تن می کرد، باز موهایش در هر دوی آنها نفوذ می کرد. شنیدم که می گفت: بنی اسرائیل گمان می کند که من برترین و بزرگوارترین فرزند آدم ابو البشر هستم، اما این مرد از من بزرگوارتر و ارجمندتر است. از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران. به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن جا هم ملائکه ای را دیدم که همانند آن چه در آسمان های پیشین دیده بودم در حال خضوع و خشوع و عبادت پروردگار بودند.

سپس به آسمان هفتم صعود کردیم، به هر ملکی که گذر کردم گفت: ای محمد! حِجامت کن و امّت خود را به حِجامت امر کن. و در آن جا هم مردی را دیدم که موی سر و ریش او سیاه و سفید بود و بر تختی نشسته بود. پرسیدم: ای جبرئیل! این مرد کیست که در آسمان هفتم و بر در بیت المعمور و جوار باری تعالی ساکن است؟ گفت: این پدرت، ابراهیم است، و این مقام و محل تو و پرهیزکاران امت تو هم خواهد بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»(1)

{در حقیقت، نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند؛ و خدا سرور مؤمنان است}، سپس به همدیگر سلام دادیم و ابراهیم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پیامبر و فرزند صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شده ای! در آن جا هم، همانند آسمان شش گانه پیشین ملائکه را در حال سجود و خشوع دیدم که به من و امتم بشارت خیر دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم بسیار درخشان و متلالاء، نزدیک بود از درخشش آن چشم ها کور شوند، و دریاهایی تاریک، و دریاهای برف و یخ که رعد و برق می زد، و هر بار که می ترسیدم از جبرئیل می پرسیدم، و جبرئیل می گفت: مژده و بشارت باد بر تو ای محمد! و کرامت پروردگارت را شکر کن، و به خاطر لطف پروردگارت، حمد و ثنای او را بجا آور؛ خداوند با قدرت و مساعدت خود، به من قوت قلب و ثبات داد و از جبرئیل بسیار سؤال ها پرسیدم و بسیار از آن چه دیدم تعجب نمودم. جبرئیل گفت: ای محمد! آن چه می بینی به نظرت بزرگ و عظیم است؟! این تنها یکی از آفریده های پروردگار توست، پس آن خالقی که چنین مخلوقی را آفریده چگونه است؟! و آفریده هایی بزرگ و عظیمی که تو نمی بینی [چگونه است]؟!

1- . آل عمران : 68

میان خداوند و خلق او نود هزار حجاب وجود دارد و نزدیک ترین مخلوق خدا به او من و اسرافیل هستیم که بین ما و خدا چهار حجاب وجود دارد: حجابی از نور، حجابی از ظلمت و تاریکی، حجابی از ابر و حجابی از آب.

و از جمله مخلوقات عجیبی که خداوند آفریده و به آن صورت که اراده کرده آن را شکل داده بود، خروسی بود که پاهایش در پایین ترین حدّ زمین هفتم و سرش در عرش بود، و یکی از ملائکه الهی به شمار می رفت که خداوند به اراده خود او را به آن شکل آفریده بود؛ پاهایش در آخرین حدّ زمین هفتم بود، سپس بالاتر آمده و به آسمان هفتم رسید و هم چنان جلوتر رفت تا تاجش به عرش الهی رسید؛ و دائماً می گوید: هرکجا که باشم پروردگارم پاک و منزه است. دو بال بزرگ داشت که اگر آنها را می گسترد شرق و غرب را می پوشاند، در هر سحرگاه این خروس بال هایش را باز می کند و بر هم می زند و با صدای بلند تسبیح می گوید: «پاک و منزه است خداوند، مالک آسمان ها و زمین، پاک و مقدّس است، پاک و منزه است خداوند بزرگ و متعال، هیچ معبودی جز الله نیست، زنده و پا برجاست». با این کار او، همه خروس های زمین، زبان به تسبیح می گشایند و بال هایشان را برهم زده و فریاد سر می دهند؛ وقتی این خروس در آسمان ساکت شود، خروس های روی زمین هم ساکت می شوند. در زیر بال های سفید رنگ آن خروس، پر و کرک هایی سبز پررنگ و غلیظ وجود داشت و من هرگز چنین رنگ سبزی ندیده بودم. سپس همراه جبرئیل به راه افتاده به بیت المعمور وارد شدم، و دو رکعت نماز خواندم، همراه من گروهی از یاران من بودند که لباس هایی تازه و نو پوشیده بودند و گروهی دیگر لباس های کهنه پوشیده بودند، ابتدا آنان که لباس نو و تازه پوشیده بودند آمدند و سپس آنان که لباس کهنه پوشیده بودند نشستند. سپس دو نهر برایم آشکار شد، یکی به نام کوثر و دیگری رحمت، من از آب کوثر نوشیدم و در نهر رحمت غسل کردم، سپس آن نهرها مطیع من شدند تا این که وارد بهشت شدم. در ساحل و کناره های آن رودها در بهشت، خانه های من و همسران من بود خاک آن جا همچون مشک خوشبو بود. یک حوری را دیدم که در نهرهای بهشتی شنا می کرد، از او پرسیدم: برای چه کسی خلق شده ای؟ گفت: برای زید بن حارثه؛ و صبحگاهان، من به زید مژده و بشارت او را

دادم. [در آن جا] پرندگانی همانند شتران خراسان، و انارهایی مانند دلوهای بزرگ آویخته از درختان [وجود داشت] و نیز در آن جا درختی دیدم که اگر پرنده ای هفتصد سال به دور تنه آن پرواز می کرد، باز به نقطه شروع نمی رسید؛ در هر منزلی در بهشت شاخه ای از این درخت وجود داشت. از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این درخت طوبی است که خداوند فرمود: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»(1) [خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی وارد بهشت شدم، به خود آمدم و از جبرئیل درباره آن دریاها و بزرگی و خلقت شگفت انگیز آنها پرسیدم، گفت: آنها سراپرده های حجابی اند که خداوند به آن خود را می پوشاند، اگر آن حجاب ها نبود، نور عرش الهی همه چیز را نابود می کرد، به سدره المنتهی رسیدم، هر برگی از آن بر امّتی سایه انداخته بود، نسبت به آن، آن گونه بودم که خدا می فرماید: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] خداوند مرا صدا کرد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است} و از جانب خود و امت خود پاسخ دادم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِكتِهِ وَكتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَيک الْمَصِيرُ»، خداوند فرمود: «لاَ يكلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كسَبَتْ وَعَلَيها مَا اكتَسَبَتْ»، من گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، و خداوند فرمود: تو را بازخواست نخواهم کرد. پس گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَينَا إِصْرًا كمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، خداوند فرمود: بر دوش تو قرار نمی دهم. من گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»، خداوند فرمود: آن را به تو و امت تو عطا کردم.

1- . رعد / 29

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کسی کریمتر و بزرگوارتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد خدا فرستاده نشده است تا چنین خصلتی را برای امت خود بخواهد. (1)

پس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! به پیامبرانت فضایل و مراتبی عطا کرده ای، پس به من هم عطا کن. فرمود: دو جمله از عرش خود را به تو عطا کردم، لا حول و لا قوه إلاّ بالله، لا منجی منک إلاّ إلیک، یعنی هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد و تنها مفرّ و پناه از خدا، خودِ خداوند است. و ملائکه دعاها و کلماتی به من آموختند که هر صبح و شب آنها را می خوانم: «خدایا! از ظلم و ستم خود به عفو و بخشش تو پناه می آورم و از گناه خود به مغفرت، و از ذلّت و پَستی خود به عزّت تو، و از فقر خود به غِنا و بی نیازی تو پناه می آورم و چهره فانی به چهره جاودان و ابدی تو که هیچ فنایی ندارد پناه می آورد».

سپس صدای اذان را شنیدم، ملکی در آسمان اذان می داد که پیش از آن شب هرگز دیده نشده بود. گفت: اللهُ أكبَر، اللهُ أكبَر، خداوند فرمود: بنده ام راست می گوید، من بزرگ تر و برتر هستم. گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، باری تعالی فرمود: بنده ام راست می گوید، من الله هستم هیچ معبودی جز من وجود ندارد. گفت: أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ الله. أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ الله. خداوند فرمود: بنده ام راست می گوید، محمد، بنده و پیامبر من است، من او را انتخاب کرده و مبعوث کرده ام. سپس[فرشته مؤذّن] گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ. خداوند فرمود: بنده ام راست می گوید و همه را به سوی انجام فریضه من فرا می خواند، و هر کس با میل قلبی برای انجام نماز اقدام کند و به آن اهتمام بورزد، کفّاره گناهان او خواهد بود. سپس گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاحِ، حَیَّ عَلَی الفَلاحِ. خداوند فرمود: نماز، صلاح و پیروزی و رستگاری است؛ پس همان طور که در بیت المقدس امام جماعت نماز پیامبران بودم در آسمان هم امام جماعت نماز ملائکه گشتم.

1- . تفسیر قمی : 86

سپس مِهی مرا پوشاند و من به حالت سجده افتادم؛ خداوند مرا صدا کرد و گفت: من به هر پیامبری پیش از تو پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امت تو واجب می گردانم؛ پس تو در میان امت خود به آن اقدام کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برگشتم و به ابراهیم رسیدم او چیزی از من نپرسید، پس به موسی رسیدم، گفت: ای محمد! چه کردی؟ گفتم: خداوند فرمود: به هر پیامبری که پیش از تو بود پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امّت تو واجب گردانده ام،

موسی علیه السلام گفت: ای محمد! امّت تو آخرین امت و ضعیف ترین آنهاست، و خداوند از آن سودی به تو نمی رساند، و امّت تو توان انجام این مقدار را ندارد، به نزد خداوند برگرد و برای امت خود در امر نماز تخفیف بخواه، به نزد خداوند برگشتم تا به سدره المنتهی رسیدم و به سجده افتادم و عرض کرم: خدایا! بر من و امّتم پنجاه نوبت نماز واجب کرده ای، نه من و نه امتم هیچ یک توان آن را نداریم، آن را برایم سبک تر کن، ده نوبت آن را کاست، به نزد موسی برگشتم و او را از ما وقع آگاه کردم، گفت: برگرد، طاقت آن را نداری. برگشتم و دوباره از خدا خواستم از آن بکاهد و خدا ده نوبت را کم کرد، نزد موسی برگشتم و به او خبر دادم، گفت: برگرد، هر بار برمی گشتم و در محضر خدا سجده می کردم، خداوند متعال ده نوبت از آن می کاست تا این که به ده نوبت رسید. نزد موسی برگشتم و او را باخبر کردم، گفت: طاقت آن را نداری، نزد پروردگار برگشتم و پنج نوبت از آن کاست. نزد موسی برگشتم. گفت: طاقت آن را نداری، گفتم: من از پروردگارم شرم دارم، پس به همین مقدار صبر می کنم، منادی ندا داد، حال که بر آن صبر می کنی، من اجر این پنج نوبت را پنج برابر می افزایم، هر نمازی معادل ده نماز. هر کس از امّت تو عمل نیکی انجام دهد، آن را برایش ده برابر می نویسم و اگر قصد کند و انجام ندهد، آن را یک کار نیک انجام یافته می نویسم و اگر یکی از امّت تو قصد انجام عمل بدی را داشته و آن را انجام دهد، یک گناه و اگر انجام ندهد، هیچ چیز برایش نمی نویسم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از جانب این امّت به موسی خیر عطا کند.

و این تفسیر آیه «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ. (1)

{منزّه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصی- که پیرامون آن را برکت داده ایم- سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست. } تا آخر آیه می باشد. (2)

توضیح: سخن او «أتسمع یا محمد؟» ظاهرا توضیحی برای صدایی است که پیشتر ذکر شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه شنید. آشکارتر این است که اینگونه باشد: «قلت: ثم سمعت صوتاً أفزعنی فقال لی جبرئیل سمعت یا محمد؟» و ممکن است این صدار، صدایی از صدای اول باشد که در روایت، حقیقت صدای اول تبیین نشده است و البته بعید مینماید. سخن او: «کلا إنّ کتاب الابرار» شاید استشهاد به آیه قرآن باشد بر این اساس که مقصود از کتاب الابرار در آیه ارواح آنان باشد، زیرا محلّ علوم و معارف است. و ممکن است آمدن آیه به جهت مناسبت با مضمون روایت باشد، یعنی همانطور که اعمالشان در علیّین ثبت میشود، ارواحشان نیز بدانجا بالا میرود. «تصفّح فی الامر» یعنی در آن کار نگریست. جوهری گوید: هر چیزی که زیاد شود تا جایی که بالا رود و غلبه کند، «طمّ یطمّ» است. گفته میشود: «فوق کلّ طامهٔ طامهٔ». و از همین معنا، قیامت «طامهٔ» نامیده شده است. پایان سخن.

«المشافر» جمع مشفر با کسره میم به معنای لب شتر است. و «الرضخ» به معنای کوبیدن و شکستن است. فرموده او «یورثن اموال ازواجهنّ» یعنی زنا میکنند و فرزندان زنا را به فرزندان زوج ملحق میکنند و زنازادهها از همسرانشان ارث میبرند. و با احتمال بعید میتواند به این معنا باشد که مقصود از آن زنی باشد که از شوهر دیگرش فرزند دارد و اموال شوهر فعلیاش را به فرزندش میدهد. و عبارت دوم معنای اول را تاکید و تایید میکند.

1- . اسراء / 1

2- . تفسیر قمی : 375 - 376

سخن او: «من اطباق اجسادهم» به صورت مجازی به معنای اعضای بدن آنها است، یا پوششهای بدنها است که شامل بال و پرهایشان است. فیروزآبادی گوید: «الطبق» با حرکت حروف، درپوش هر چیزی است. و نیز به معنای استخوان نازکی است که بین هر دو مهره را جدا میکند. «الطابق» بر وزن هاجر و صاحب به معنای عضو بدن است. سخن او «من الملائکهٔ الخشوع» شاید جمع خاشع باشد مانند «رکوع» که جمع راکع است. در برخی نسخهها به صورت «من الملائکهٔ و الخضوع فی المواضع» آمده که صحیحتر است. سخن او: «إنهٔ هو» یعنی او فرشتهای است که بالاتر از او فرشته نیست، یا اینکه او کسی است که امور عالم را به دستور خداوند تدبیر میکند. فرموده او: «کأنّه من شبوهٔ» میگویم: نام قبیلهای بزرگ است و مکانی در بادیه، و قلعهای در یمن است. ثعلبی در توصیف پیامبر اینگونه آورده است: «کأنّه من رجال ازدشنوءهٔ» فیروزآبادی گوید: «ازدشنوءهٔ» و گاهی با تشدید میآید، اسم قبیلهای است که به جهت وجود شنان در میان آنها بدین اسم نامگذاری شده است. بنا بر این تقدیرها، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در گندمگون بودن و درازی قامت به یکی از این طایفهها تشبیه کرده است. «الشمط» سفیدی سر است که با سیاهی آمیخته باشد. «خفق الطائر» یعنی پرنده پرواز کرد. و «أخفق» یعنی بالهایش را بر هم زد.

«الزغب» به حرکت حروف، مو و پرِ کوچک و نرم است. و اولین مو و پری است که ظاهر میشود و میروید. «البخت» شتر خراسانی است. و «الدلیّ» با ضمه دال و کسره لام و تشدید یاء جمع «دلو» بر وزن فعول است. و «القتر» با ضمه و با دو ضمه به معنای ناحیه و جانب است و با فتحه و حرکت حروف به معنای اندازه و مقدار است. سخن او: «لتهتک نور العرش و کلّ شیء فیه» یعنی اگر این حجابها نمیبود، نور بزرگی که خداوند در پشت حجاب آفریده است، نور عرش و نورهای پایینتر از آن را سوزانده و میدرید. و در برخی از نسخهها «لهتک نور العرش کلّ شیء فیه» آمده است که مقصود از آن، حجابهایی است که در زیر عرش قرار دارد. و اگر آن حجابها نمیبود، عرش میسوخت و نور عرش همه نورهای پایینتر از آن را میسوازند. و در تفسیر صغیر مصنّف آمده است: نور خداوند، عرش و چیزهای

پایینتر از آن را میسوزاند و به معنای نخست باز میگردد. و «الصبابهٔ» به معنای لطافت و حرارت اشتیاق است.

35. امالی صدوق: رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دستم را گرفت و به بهشتم برد و بر یکی از مسندهای بهشتم رسانید و یک دانه به من داد و چون آن را دو نیم کردم یک حوریه از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلو کرکس بود. به من گفت: درود بر تو ای احمد، ای رسول خدا، ای محمد. گفتم: خدایت مهربان باشد تو کیستی؟ گفت: منم راضیه و مرضیه، خداوند جبار مرا از سه جنس آفریده است، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و حضرت جلیل فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب. (1)

توضیح: فیروزآبادی گوید: «الدرنوک» با ضمه نوعی لباس یا فرش یا بوریا است.

36. امالی صدوق: عبد الرحمن بن غُنم گفته است: جبرئیل مَرکبی کوچک تر از قاطر و بزرگ تر از الاغ آورد که پاهایش بزرگ تر از دست هایش بود با یک گام تا آن جا که چشم می دید راه می پیمود، وقتی پیامبر خواست سوار شود، اسب چموشی کرد، جبرئیل گفت: این محمد است، آن گاه مرکب آنقدر خم شد که به زمین چسبید. و پیامبر سوار شد. وقتی پایین می آمد دست هایش بلندتر و پاهایش کوتاه تر می شد و وقتی بالا می رفت پاهایش بلند و دستانش کوتاه می شد. در تاریکی شب، پیامبر بر الاغی بار زده شده برخورد، الاغ از صدای حرکت بال های بُراق رَم کرد، مردی در آخر کاروان غلامش را که در اول کاروان بود صدا کرد و گفت: فلانی الاغ رَم کرد و گریخت و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست، و آن الاغِ گریخته، مال ابوسفیان بود.

پس پیامبر، سوار بر براق به راه خود ادامه داد، وقتی به وادی بَلقاء رسید، فرمود: ای جبرئیل! من تشنه هستم. جبرئیل کاسه آبی آورد و پیامبر آن را نوشید و

1- . امالی صدوق : 110

به راه ادامه دادند و به قومی رسید که از پی و عصب پاشنه هایشان بر قلاب هایی از آتش آویخته شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ [جبرئیل] گفت: کسانی که خدا به آنها روزی حلال داده است، اما به دنبال مال حرام رفتند. جلوتر رفتند: گروهی را دید که پوستشان با سوزن هایی از آتش دوخته می شد، فرمود: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ گفت: کسانی که با زنانی که بر آنها حلال نبودند، فعل حرام انجام داده اند. جلوتر مردی را دید که بسته ای هیزم را بلند می کند، اما موفق نمی شود، هر بار که موفق نمی شود بر آن بسته هیزم افزوده می شود، از جبرئیل درباره او پرسید گفت: این شخص مقروض و مدیون است، می خواهد وام و قرض خود را ادا کند، اما هر بار که نتواند بر میزان آن افزوده می شود. سپس رفت و در کوه شرقی بیت المقدس، حضرت باد گرمی احساس کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این صدا و این باد از کجاست؟ گفت: این جهنم است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از جهنم به خدا پناه می برم. سپس از سمت راست بادی با رایحه ای خوش، استشمام کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این بوی خوش که استشمام می کنم و این صدا که می شنوم چیست؟ گفت: این بهشت است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خداوند بهشت را درخواست می کنم. جلوتر رفت تا به دروازه شهر بیت المقدس رسید که در آن هِرَقل بود، هر شب دروازه های شهر بسته می شد و کلیدهای آن بالای سر او گذاشته می شد. آن شب هر چه کردند دروازه شهر بسته نشد. او را از این ماجرا با خبر کردند، گفت: تعداد نگهبان ها را بیشتر کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به بیت المقدس وارد شد. جبرئیل به سراغ سنگی رفت و آن را بلند کرد و از زیر آن سه جام و قدح بیرون آورد، قدحی از شیر، قدحی از عسل و دیگری از شراب، و قدح شیر را به پیامبر داد و حضرت آن را نوشید، و به او قدح عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود: ای جبرئیل! من سیراب شدم: گفت! اگر آن را می نوشیدی، امت تو گمراه شده و از تو جدا می شدند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در بیت المقدس امام جماعت نماز هفتاد پیامبر و نبیّ شد. همراه جبرئیل مَلَکی به زمین آمد که پیش از آن هرگز به زمین قدم نگذاشته بود؛ او کلیدهای خزائن زمین را در دست داشت و گفت: ای محمد!

پروردگارت سلام می رساند و می گوید: این کلید خزائن زمین است، اگر می خواهی و مایل هستی، پیامبرِ بنده باش و اگر می خواهی پیامبرِ مَلَک شو. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! متواضع باش. حضرت فرمود: می خواهم پیامبری بنده باشم.

سپس به آسمان صعود کرد، وقتی به درهای آسمان رسید، جبرئیل از نگهبانان خواست درب ها را بگشایند، پرسیدند: این کیست؟ گفت: این محمد است. گفتند: خوب میهمانی آمده است؛ پس به هر گروه از ملائکه که گذر کرد، به او سلام دادند و برای او دعا کردند و ملائکه مقرّب او را همراهی نمودند تا این که به پیری رسید که زیر درختی نشسته و اطفالی اطراف او هستند: پرسید: ای جبرئیل! این شیخ کیست؟ گفت: این پدرت، ابراهیم علیه السلام است پرسید: و آن اطفال کیستند؟ گفت: فرزندان مؤمنان در اطراف او هستند، و او آنها را غذا می دهد. سپس به شیخی برخورد که بر کرسی و تختی نشسته بود، وقتی بر سمت راست خود می نگریست خوشحال و شادمان می شد و وقتی به سمت چپ خود می نگریست، غمگین و گریان می گشت. پرسید: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این پدرت، آدم است، وقتی ذرّیّه خود را می بیند که به بهشت رفته اند خوشحال و خندان می شود و وقتی فرزندان خود را در جهنم می بیند، غمگین و گریان می شود. جلوتر، ملکی را دید که بر کرسی نشسته بود. به او سلام داد اما آن بشاشت و شادی که در چهره ملائکه دیگر دیده بود در چهره او ندید، فرمود: ای جبرئیل! به هر مَلَکی برخوردم او را بسیار محبوب و دلنشین یافتم، به جز این ملک، این کیست؟ گفت: این مالک، خازن جهنم است. او در میان ملائکه نیکوترین و گشاده ترین چهره را داشت، ولی از وقتی به عنوان خازن و نگهبان جهنم قرار داده شد و احوال جهنم و آن چه خدا برای اهل آتش آماده کرده را دید، دیگر نخندید.

سپس جلوتر رفت و به جایی برخورد که پنجاه نماز بر او واجب شد، پس در راه برگشت با موسی علیه السلام برخورد کرد، پرسید: ای محمد! چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنجاه نماز، گفت: برگرد و از پروردگارت بخواه که به امت تو تخفیف دهد، سپس دوباره موسی علیه السلام را دید، پرسید: چه تعداد نماز برای امت تو واجب شده است؟ فرمود: فلان مقدار. موسی گفت: امت توضعیف ترین

امت هاست، به سوی خدا برگرد و از او بخواه از وظیفه امت تو بکاهد، من در میان بنی اسرائیل بودم آنها کمتر از این مقدار را تحمل می کردند.پیامبر دائماً به سوی خدا باز می گشت تا این که تعداد نمازها به پنج نوبت رسید، سپس موسی علیه السلام پرسید: چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنج نوبت. گفت: برگرد و از خدا بخواه از وظیفه امت تو بکاهد: فرمود: از خداوند شرم دارم که دوباره به سوی او برگردم برای این امر. سپس به راه خود ادامه داد، ابراهیم خلیل الرحمن را دید، ابراهیم از پشت سر، او را صدا کرد و گفت: ای محمد! به امت خود از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: آب بهشت شیرین و گوارا، خاکش خوشبو و زمین هایش صاف و هموار و سفید است، کشت نهال آن با «سُبحانَ اللهِ، وَ الحَمدُ لِلّهِ، وَ لا إلهَ إلاّ اللهُ، وَ اللهُ أکبَرُ وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیمِ» است، به امت خود امر کن که در آن جا بسیار کشت کنند. پس برگشت و در راه به کاروانی برخورد که جلوی آن شتری خاکستری رنگ در حرکت بود. وقتی به مکه رسید، از سیر شبانه اش به آنها خبر داد، در مکه گروهی از قریش به بیت المقدس رفته بودند، پیامبر آنها را از ما وقع آگاه کرد و فرمود: دلیل صدق قول من این که هم اکنون همزمان با طلوع خورشید، کاروان به این جا می رسد، در حالی که شتری خاکستری جلوی کاروان حرکت می کند. نگاه کردند و دیدند همزمان با طلوع خورشید کاروان رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: که او دیشب ابوسفیان را دیده که در پاسی از شب شترش رَم کرده و گریخته بود و او به غلامش که در ابتدای کاروان بود می گفت: شتر فرار کرده و فلان شتر وضع حمل نموده و دستش شکسته و قریش از ابوسفیان پرسیدند و دریافتند هر آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، حقیقت دارد. (1)

توضیح: «اضطلع فیها» یعنی متمکّن شد و به عمل بدان چه امر شده بود روی آورد. و «الاضطلاع» باب افتعال از «الضلاعۀ» به معنای قوّت است. گفته میشود: «اضطلع بحمله» یعنی بر آن نیرومند شد و انجامش داد. و بعید نیست که در اصل از

1- . امالی صدوق : 269 - 271

«اطّلع فیها اطلاعاً» باشد. و «القیعان» جمع «القاع» به معنای زمین هموارِی سختی است که از جنگل و کوه فاصله داشته باشد.

37. امالی صدوق: ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که خداوند پیامبر را به بیت المقدس بُرد، جبرئیل حضرت را بر بُراق سوار کرده و هر دو به بیت المقدس آمدند و جبرئیل محراب های انبیا را به حضرت نشان داد و پیامبر در آن جا نماز خواند و جبرئیل پیامبر را بازگرداند، در راه بازگشت، پیامبر با یکی از کاروان های قریش برخورد کرد، آنها در ظرفی آب داشتند و شتری را گم کرده و در جستجوی آن بودند، پیامبر از آن آب نوشید و باقیمانده آب را بر زمین ریخت، وقتی صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: خداوند جلّ جَلالُه دیشب مرا به بیت المقدس برد و آثار و منزل و محراب پیامبران را به من نشان داد. من با کاروانی از قریش در فلان جا برخورد کردم، آنها شتری را گم کرده بودند، من از آب آنها نوشیدم و باقیمانده آن را ریختم. ابوجهل گفت: فرصت خوبی برایتان پیش آمده است؛ از او بپرسید تعداد ستون ها و قندیل های بیت المقدس چند تا است؟ گفتند: ای محمد! در میان ما کسی هست که به آن جا رفته است، پس بگو تعداد ستون ها و قندیل ها و محراب های آن جا چند تا است؟ جبرئیل تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و حضرت به رسول آنها پاسخ گفت: سپس گفتند: صبر می کنیم کاروان بیاید و از آنها سؤال می کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: دلیل راستی و صدق کلام من این است که کاروان، همزمان با طلوع آفتاب به این جا می رسد و شتری به رنگ خاکستری پیشاپیش کاروان حرکت می کند. فردا صبح از خانه بیرون آمده و به گردنه می نگریستند و می گفتند: خورشید هم اکنون طلوع می کند، در همان حال و همزمان با طلوع قرص خورشید کاروان از گردنه پیدا شد، در حالی که شتری خاکستری جلوی آنها حرکت می کرد، از کاروانیان درباره آن چه پیامبر فرموده بود پرسیدند، گفتند: همین طور است، در فلان جا شتری

را گم کرده بودیم، آب را بر زمین گذاشتیم، وقتی صبح شد بر زمین ریخته بود. اما این خبرها تنها سرکشی و مخالفت قریش را بیشتر کرد. (1)

38. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در حالی که من در ابطح خوابیده بودم و علی در سمت راست و جعفر در سمت چپ و حمزه در مقابل من بود، به ناگاه خود را پوشیده در بال ملائکه دیدم، یکی پرسید: ای جبرئیل! تو به سوی کدام یک فرستاده شده ای؟ گفت: به سوی این – و به من اشاره کرد- پس گفت: این سرور و سیّد فرزندان آدم است، و این دیگر وصیّ و جانشین و وزیر و داماد و خلیفه او در میان امّت اوست، و این عموی او سید الشهداء، حمزه است و دیگری پسرعموی او جعفر است، دو بال خضاب شده دارد که در بهشت همراه ملائکه پرواز می کند، او را رها کن تا چشم هایش بخوابد و گوش هایش بشنوند، و قلبش اطمینان و آرامش یابد و برای او مثالی بزنید: پادشاهی که خانه و قصری می سازد و میهمانی و ضیافتی برپا می کند و یکی را به میهمانی دعوت می کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پادشاه، خداوند است و آن سرای و قصر، دنیاست و میهمانی و ضیافت، بهشت است و آن میهمان من هستم. فرمود: سپس جبرئیل او را به سوی بُراق برد و شبانه او را به بیت المقدس برد، و محراب ها و معجزات پیامبران را به او نشان داد، و در آن جا نماز خواند و سپس همان شب او را به مکّه برگرداند، در راه بازگشت به کاروانی از قریش برخورد. (2)

و حدیث را تا پایان آن نقل میکند.

توضیح: «المأدبة» با ضمه و فتحه دال: غذایی است که برای میهمانی یا عروسی درست میشود. و «الاورق» شتری است که رنگ آن سفیدی است که به سیاهی میگراید. و در تفسیر قمی در هر دو موضع از حدیث «احمر» آمده است.

39. امالی صدوق: ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بع علی علیه السلام فرمود: ای علی تو امام مسلمانان و امیر مؤمنان و رهبر سپیدرویان و پس از من حجت خدائی بر همه خلق تو سید اوصیاء و وصی سید انبیائی. ای علی

1- . امالی صدوق : 269
2- . تفسیر قمی : 376

چون مرا به آسمان هفتم بالا بردند و از آنجا به سدره المنتهی رسیدم و از آنجا به حجب نور و پروردگارم جل جلاله مرا با مناجات خود گرامی داشت. فرمود: ای محمد! گفتم: لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت. فرمود: به درستی که علی امام اولیاء من و نور است برای هر که مرا اطاعت کرده است و کلمه ای که پرهیزگاران را بدان ملزم کردهام. هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که او را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است، او را بدین مژده ده. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول اللّه مقام من به آنجا رسیده که در آن مقام ذکر شوم. فرمود: آری علی پروردگارت را شکر کن. علی رو بر خاک نهاد و سجده کرد به شکرانه این نعمتی که خدا به او داده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی سر بردار که خدا به تو بر ملائکه خود مباهات دارد. (1)

40. امالی صدوق: عبایه بن ربعی از عبدالله ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شبانه به آسمان صعود داده شد، جبرئیل وی را به رودخانه ای رساند که به آ ن «نور» گویند و آن همان رودخانه و نوری است که این سخن خدای تبارک و تعالی: «جَعَلَ الظُّلُّمَاتِ وَالنُّورَ» بدان اشاره دارد. پس هنگامی که او را به آن رودخانه برد، جبرئیل به وی گفت: ای محمد! به برکت خدای عز و جلّ عبور کن، زیرا که خداوند، بینش و بصیرت تو را نورانی ساخت و راهها را برای تو هموار کرد و گسترانید. به درستی که هیچ کس از این رودخانه عبور نکرده است، نه فرشتگان مقرب درگاه خداوندی و نه پیامبران فرو فرستاده وی. ولی من هر روز یک بار در آن غوطه ور می شوم و سپس بیرون می آ یم و بالهایم را تکان می دهم و هیچ قطره ای از بالهایم نمی افتد، مگر این که خدای تبارک و تعالی از آن قطره فرشته ای مقرب بیافریند که دارای بیست هزار چهره و چهل هزار زبان هستند به طوری که هر زبان با زبانی سخن می گوید و زبان دیگر آن را در نمی یابد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبور کرد تا این که به حجابها رسید و تعداد حجابها پانصد حجاب است. از یک حجاب تا

1- . امالی صدوق : 180

حجاب دیگر، مسافت پانصد سال است. سپس جبرئیل علیه السلام به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! به پیش رو. حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: ای جبرئیل! چرا با من نمی آیی؟ جبرئیل گفت: اجازه عبور از این جا را ندارم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تا جایی که خدا می خواست پیش رفت تا این که آن چه را که پروردگار تبارک و تعالی فرمود، شنید. فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمد هستی. اسم تو را از نام خود برگرفته ام، هر کسی که رابطه اش را با تو وصل کند، من نیز رابطه ام را با او وصل خواهم ساخت و هر که رابطه اش را با تو قطع کند، من نیز رابطه خویش را با او قطع خواهم نمود. بر بندگان من نازل شو و با آنان در مورد این کرامتی که من به تو ارزانی داشتم، خبر ده و من پیامبری را نفرستاده ام، مگر این که برای وی یاوری (وزیری) قرار داده ام و تو رسول منی و علی علیه السلام وزیر (و یاور) تو است. (1)

کتاب محتضر از خلف بن حمّاد آن را روایت کرده است. (2)

توضیح: «البتک» یعتی بریدن.

41. امالی صدوق: اسماعیل بن جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کردم: پروردگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی فرمان پذیر من باشد. فرمود: و نیز فرمان پذیر من ای محمّد! عرض کردم: پرودگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از برای آنان که از من فرمان میبرند. (3)

42. احتجاج: از جمله معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در مقابل معجزات دیگر پیامبران برای شخص یهودی

-1 . امالی صدوق : 213

2- . محتضر : 142
3- . امالی صدوق : 286

شامی تبیین نمود: یهودی به آن حضرت گفت: این سلمیان است که بادها برایش مسخر شد و در سرزمین او جریان پیدا میکردند که رفتن آن بامداد، یک ماه، و آمدنش شبانگاه، یک ماه [راه] بود. علی علیه السلام به او فرمود: همین طور است اما آنچه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعطا شده بهتر از آن است: زیرا او از مسجد الحرام در وقتی که روانه مسجد اقصی گردید و آن مسافت و سیر یکماه است و از آنجا سیر و عروج به ملکوت آسمانها که مسافت پنجاه هزار ساله بود را در اقل از یک سوم شب طی نموده تا آنکه به ساق عرش رسید. پس نزدیک به علم گردید و به آن چسبید و از آنجا او را به بهشت برده به بالای رفرف سبز مشرّف گردانیدند و چون به رفرف مشرف گردید نور آن محل چشم او را خیره گردانید پس عظمت حضرت عز و جل را به چشم دل به نظر درآورد و نه با چشم سر. و فاصله میان آنچه به نظر قلب او در آمد و میان ایشان بمقدار فاصله دو کمان یا کمتر از آن بود. آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود. (1) تا آخر آنچه در باب جوامع المعجزات گذشت.

43. احتجاج: ابن عباس گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و من روی بال جبرئیل قرار گرفته تا به انتهای آسمان هفتم رسیدم، و از آنجا گذشته تا به «سدره المنتهی» وارد شدم که در آنجا «جنّه المأوی» است، و تا آمدم از ساق عرش آویزان شوم. این ندا از آنجا در آمد که: «منم خدای یکتا که جز من خدایی نیست، منم ایمنی بخش بندگان، نگاهبان بر همه چیز، توانای بی همتا، بر همه چیره، درخور کبریا و بزرگی، دلنواز و مهربان». و خداوند را با چشم دل نه با چشم سر مشاهده کردم. (2) بخشی از روایت.

44. امالی صدوق: محمد بن عمّاره از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس سه چیز را انکار کند از شیعه ما نیست: معراج، سؤال در قبر و شفاعت در روز قیامت. (3)

1- . احتجاج : 116
2- . احتجاج : 28
3- . امالی صدوق : 177

45. امالی صدوق: منصور صیقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به آسمان بردند پروردگارم در باره علی علیه السلام به من سه کلمه سفارش کرد فرمود: ای محمد! گفتم: لبیک ربی، فرمود: علی امام متقیان و پیشوای روسفیدان و سرور مؤمنان است.(1)

46. امالی صدوق: امام صادق از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: چون مرا به معراج بردند پروردگارم جلّ جلاله با من سخن گفت. و فرمود: ای محمد! عرض کردم: لبیک ای پروردگارم. فرمود: علی پس از تو حجّت من بر خلق است و امام کسانی است که فرمانم میبرند. هر که از او اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس از او نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است، پس او را پرچمی برای امّتت قرار بده تا پس از تو به او هدایت و راهنمایی شوند. (2)

47. امالی صدوق: سلیمان جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون پیامبر را به معراج بردند رسید بدان جا که خدای تبارک و تعالی خواست. پروردگارش جل جلاله با او مناجات کرد تا وقتی به آسمان چهارم برگشت او را ندا کرد: ای محمد! عرض کرد: لبیک پروردگارم. فرمود: کدام از امتت را برگزیدی که پس از تو خلیفه ات باشد؟ عرض کرد: تو برگزین برایم که اختیار از تو باشد فرمود من برایت علی بن ابی طالب را برگزیدم که مختار تو است. (3)

48. امالی صدوق: زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا چون به معراج میرفت به خلقی نگذشت جز آنکه همه به دلخواه خرم و شاد و مسرور بودند تا به خلقی از خلق خدا رسید که او را شاد ندید. به جبرئیل فرمود: من به خلقی نگذشتم جز آنکه شاد و خرم و مسرور بود جز این، این کیست؟ گفت: این مالک خازن دوزخ است و خدا او را چنین آفریده فرمود من دوست دارم از او بخواهی دوزخ را به من بنماید جبرئیل به او گفت: این محمد رسول خداست و از من

1- . امالی صدوق : 285
2- . امالی صدوق : 287

3- . امالی صدوق : 352

خواسته که از تو بخواهم دوزخ را به او بنمائی. گوید: یک گوشهای از آن را برآورد و آن را دید و تا خدا جانش را گرفت دیگر نخندید. (1)

تفسیر عیاشی: از ابن بکیر از امام صادق علیه السلام همین حدیث روایت شده و در آن آمده است: «مالک یکی طبقه از طبقات آتش دوزخ را به او نشان داد.»

49. امالی صدوق: عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به آسمان هفتم بردند و از آنجا به سدره المنتهی رساندند و از سدرهٔ تا به حجابهای نور. پروردگارم جل جلاله مرا ندا کرد: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام برای من تواضع کن و مرا بپرست و بر من توکل کن و به من اعتماد کن که من تو را به بندگی پسندیدم و حبیب و رسول و پیامبر خود ساختم، و برادرت علی را خلیفه و باب پسند کردم، اوست حجت من بر بندگانم و امام خلقم، به او دوستانم از دشمنانم شناخته شوند و به او حزب شیطان از حزب من جدا شود و به او دینم بر پا گردد و حدودم حفظ شود و احکامم اجراء گردد و به تو و به او و امامان از فرزندانش به بندگانم رحم کنم و به کنیزانم و به قائم از شما زمینم را آباد سازم، به تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و تمجیدم و به وسیله او زمین را از دشمنان خود پاک کنم و به دوستانم ارث دهم و به او کلمه کفار به خودم را پست سازم و کلمه خود را برافرازم و به او بندگانم و بلادم را زنده کنم و گنجها و ذخائرش به خواست خودم عیان کنم، او را بر اسرار و درونها به اراده خود مطلع سازم و به فرشتگان خود کمک دهم تا او را برای اجرای امر من و اعلان دینم تایید کنند، اوست سرپرست بندگانم به درستی و رهبر بندگانم به راستی. (2)

50. امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و در آن قصری از یاقوت سرخ دیدم که بر اثر درخشش، از بیرون داخل آن و از داخل، بیرون آن دیده می شد و در آن دو گنبد از درّ و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟ ایشان فرمودند: این برای کسی است که سخن نیکو بگوید و روزه

1- . امالی صدوق : 357 - 358

2- . امالی صدوق : 375

دائمی بگیرد و غذا بدهد و در شب در حالی که مردم خوابند، به مناجات بپردازد. حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای پیامبر خدا! در میان امت شما چه کسی طاقت انجام این کارها را دارد؟ ایشان فرمودند: ای علی نزدیک بیا؛ و آن حضرت نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد. آن حضرت به او فرمود: آیا می دانی نیکو سخن راندن چیست؟ آن حضرت فرمودند: خداوند و رسولش داناترند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: سبحان الله، و الحمد لله و لا إله إلا الله، و الله اکبر. سپس فرمودند: آیا می دانی روزه دائمی گرفتن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز آن را هم نخورد. می دانی که غذا دادن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که به دنبال کسب روزی خانواده برآید و آبروی آنان را در برابر مردم حفظ کند. آیا می دانی که مناجات در شب و در هنگامی که مردم خوابند یعنی چه؟ ایشان فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که نمی خوابد تا این که نماز شام آخرش را ادا کند و یهودیان و مسیحیان ما بین این فاصله را میخوابند. (1)

تفسیر قمی: پدرم از حمّاد همین حدیث را روایت کرده است. (2)

51. خصال: عبدالله بن اسعد زرارهٔ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم مرا شبی به معراج برد و در باره علی علیه السلم سه چیز وحی کرد: اینکه او پیشوای پرهیزگاران و سرور مؤمنان و رهبر آنهایی است که دست و صورتشان سفید است. (3)

52. امالی صدوق: امام صادق از پدرانش علیهم السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به معراج بردند پروردگارم جل جلاله در باره علی علیه السلام سه کلمه سفارش به من کرد فرمود: ای محمد! عرض

1- . امالی طوسی : 293
2- . تفسیر قمی : 19 - 20
3- . خصال 1 : 57

کردم: لبیک پروردگارم و سعدیک. فرمود: علی امام متقیان و پیشوای روسفیدان و سرور مؤمنان است او را بدین مژده بده. (1) بخشی از روایت.

53. معانی الاخبار: اصبغ بن نباته گوید: در محضر محمّد بن حنفیّه بودیم که از أذان سخن به میان آمد، فرمود: در معراج چون پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به آسمانها برده شد، به آسمان ششم که نزدیک شد فرشته ای فرود آمد که تا آن زمان هرگز فرود نیامده بود، سپس گفت: «اللّه اکبر، اللّه اکبر» حق تعالی فرمود: راست گفت، آری، من از آن بزرگترم که عقل مردم بتواند مرا درک کند و از همه چیز به جلالت معنوی بزرگترم، و سپس گفت: «اشهد ان لا اله الّا اللّه» خداوند فرمود: راست می گوید، من یگانه ام جز معبود بر حقّی نیست، فرشته گفت: «اشهد ان محمّدا رسول اللّه» پروردگار فرمود: (آری) محمّد بنده و امین من است بر آفریدگانم، او را برگزیدم و جهت ابلاغ پیام به بندگانم او را پیامبر خود قرار دادم. فرشته گفت: «حیّ علی الصّلاه»، خدا فرمود: نماز را بر بندگانم واجب ساختم و با آن برای ایشان دین و تعهّدی قرار دادم. بعد گفت: «حیّ علی الفلاح» پروردگار فرمود: نماز موجب شایسته گشتن است، یعنی رستگار شد هر کس که به سوی آن گام برداشت و برای بدست آوردن خوشنودی خدا از آن غفلت نورزید. سپس گفت: «حیّ علی خیر العمل»، خداوند جلّ جلاله فرمود: نماز نزد من ارجمندترین و پاکیزه ترین کارهاست و وقتی گفت «قد قامت الصّلاه» پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله ایستاد و ساکنان آسمان به او اقتدا کردند و از این زمان شرافت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به نهایت رسید. (2)

54. معانی الاخبار: حَفص بن بَختَری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت، وقت نماز رسید و جبرئیل اذان گفت، وقتی گفت: اللهُ أکبَر، اللهُ أکبَر، ملائکه گفتند: اللهُ اکبَر، اللهُ اکبَر، وقتی گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله. گفتند: بت ها و الهه ها نابود شدند؛ وقتی گفت: أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ الله، گفتند: پیامبری است که مبعوث شده است؛ وقتی گفت:

-1 . خصال 1 : 57
-2 . معانی الاخبار : 17

حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ؛ گفتند: به عبادت پروردگارش تشویق و ترغیب نمود؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاحِ؛ گفتند: هر کس از او تبعیت کند، رستگار می شود. (1)

تفسیر عیاشی: از حفص همین حدیث روایت شده است. (2)

55. معانی الاخبار: انس بن مالک گوید: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چون به آسمان برده شدم به ستونی رسیدم که در دو سر آن دو دایره موازی یک دیگر قرار داشت که بن آن از نقره سپید، و میانه اش از یاقوت و زبرجد و بالای آن از طلای سرخ بود، به جبرئیل گفتم: این چیست؟ گفت: این آئین تو است که سفید و آشکار و درخشان است، پرسیدم: در میانه اش چیست؟ گفت: جهاد، سؤال کردم: پس این طلای سرخ چه باشد؟ پاسخ داد: هجرت، و چون علی علیه السلام (واجد همه اینها بود) درجه ایمان او بر ایمان همه مؤمنین برتری دارد. (3)

56. عیون الاخبار، علل الشرایع: امام رضا علیه السّلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السّلام حدیث کند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند مخلوقی بهتر از من و گرامی تر از من نزد خود نیافرید، علی علیه السّلام گوید: عرض کردم ای رسول خدا شما بهترید یا جبرئیل؟ فرمود: خدای تعالی پیغمبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرّبش برتری داده، و مرا بر تمام پیامبران و مرسلین برتری داد، و پس از من ای علی برتری مخصوص تو و امامان بعد از تو است، زیرا فرشتگان خدمتگزاران ما و خدمتگزار دوستان ما هستند؛ ای علی آنان که عرش (خدا) را بردارند و آنان که گرد آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح گویند و آمرزش خواهند برای آنان که به ولایت ما ایمان آوردند، ای علی اگر ما نبودیم خداوند نه آدم، نه حوا، نه بهشت، نه جهنم، نه آسمان، نه زمین را خلق می فرمود، چگونه ما بر فرشتگان برتر نباشیم در صورتی که به توحید و شناسایی پروردگار عزّ و جل و تسبیح و تقدیس او بر ایشان پیشی

1- . معانی الاخبار : 109

2- . تفسیر عیاشی : مخطوط

3- . معانى الاخبار : 38 - 39

جسته و سبقت گرفتیم، چون اولین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، سپس ما را به توحید و ستایش خود گویا کرد، پس از آن فرشتگان را آفرید، همین که ارواح ما را در یک نور مشاهده کردند کار ما را بزرگ دانستند. پس ما خدای را تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما آفریده شده ایم و خدای تعالی از صفات ما منزّه است، پس ملائکه به سبب تسبیح ما تسبیح گفتند و خدای را از صفات ما پاک و دور کردند، و همین که بزرگی ما را مشاهده کردند ما خدای را تهلیل گفتیم تا فرشتگان بدانند که پروردگاری جز خدای یگانه نیست و ما بندگان اوییم و خدایان نیستیم تا پرستش ما با او یا درجه پایین تر از او واجب باشد پس ملائکه هم گفتند: پروردگاری جز خدای یگانه نیست، و همین که بزرگی مقام ما را مشاهده کردند ما خدای را تکبیر گفتیم تا فرشتگان بدانند که خدای تعالی بزرگتر از آن است که کسی به عظمت مقام او برسد، مگر به وسیله او، و همین که نیرو و قدرتی که خدا برای ما قرار داده مشاهده کردند گفتیم: «لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم» «هیچ جنبش و نیرویی جز به اراده خدای بزرگ نیست» تا فرشتگان بدانند که هیچ جنبش و قوه ای جز به اراده خدای عظیم نیست، پس فرشتگان نیز گفتند: «لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم». و همین که مشاهده نعمتهای خدا را بر ما کردند، و این که اطاعت ما را واجب کرده گفتیم: الحمد للّه تا فرشتگان بدانند که برای خدای تعالی بر ما حقّ است که نعمتهای او را سپاسگزاری کنیم پس فرشتگان نیز گفتند: الحمد للّه، پس ایشان به وسیله ما به شناسایی خداوند و تسبیح و تهلیل و سپاسگزاری و تمجید او راه یافتند.

پس از آن خدای عزّ و جل آدم علیه السّلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعت نهاد، و فرشتگان را به سجده بر او برای تعظیم و اکرام ما دستور فرمود، و این سجده ایشان برای خدا پرستش بود و برای آدم اکرام و اطاعت بود چون ما در صلب او بودیم، پس چگونه ما برتر از فرشتگان نباشیم در حالی که همه آنها بر آدم سجده کردند؟ و دیگر این که آن هنگام که مرا به آسمان بالا بردند جبرئیل دو تا دو تا اذان گفت سپس گفت: ای محمد جلو به ایست، من گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی گیرم؟ گفت: آری، زیرا خدای تعالی پیامبرانش را بر تمامی فرشتگان برتری داده، و تو را بالخصوص برتری داده، پس جلو ایستادم و بر ایشان نماز گزاردم و این افتخاری

نیست، پس همین که بر پرده های نور رسیدم جبرئیل به من گفت: قدم جلو بگذار ای محمد و از من جدا شد، گفتم: ای جبرئیل در مثل چنین مکانی از من جدا می شوی؟ گفت: ای محمد به راستی آخرین حدّی که خداوند مرا در آن نهاده اینجاست، و اگر از اینجا بگذرم به واسطه تجاوز به حریم و حدود پروردگار خود بالهایم می سوزد، پس همین طور در نور مرا سیر دادند تا بدان جا از ملکوت خداوند که می خواست رسیدم، پس به من گفته شد: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توأم، پس مرا پرستش کن و بر من توکل نما، زیرا تو نور من در میان بندگانم، و فرستاده من به سوی خلق من، و حجّتم در میان آفریدگانم هستی؛ و برای پیروان تو بهشتم را آفریدم، و برای آن که تو را نافرمانی کند آتشم را خلق کردم، و برای اوصیای تو کرامت خود را فرض و لازم کرده و برای پیروانت ثواب خویش را واجب نمودم، من عرض کردم: پروردگارا اوصیاء من کیانند؟ به من ندا شد: ای محمد اوصیاء تو آنانند که بر ساق عرش نامشان نوشته شده، پس من در حالی که در حضور پروردگارم بودم نظر به ساق عرش کردم پس دوازده نور دیدم که در هر نوری خط سبزی بود و بر هر خط نام یکی از اوصیاء من نوشته بود اوّلی ایشان علی بن ابی طالب و آخرشان مهدی امّت من بود، عرض کردم: پروردگارا اینان اوصیاء من پس از من هستند؟ به من ندا شد: ای محمد اینان اولیای من و دوستان و برگزیدگان و حجتهای من پس از تو بر آفریدگانم می باشند و ایشان اوصیاء تو و جانشینانت و بهترین خلق من بعد از تو هستند، به عزّت و جلالم سوگند به دست ایشان دین خود را پیروز کنم، و کلمه خود را به وسیله آنها بلند گردانم، و زمین را به وسیله آخرینشان از دشمنانم پاک کنم، و او را بر شرق و غرب عالم فرمانروا نمایم، بادها را برای او مسخّر کنم، و گردنهای سخت را برای او رام سازم، و او را به وسائل بلند گردانم، و به لشکر خود یاریش کنم؛ و به فرشتگانم او را مدد نمایم تا دعوت مرا آشکار کند و همه خلق را بر توحید من جمع آوری نماید، سپس سلطنت او را پایدار کنم و حکومت را به دست اولیاء خود تا روز قیامت دست به دست بچرخانم. (1)

1- . علل الشرایع : 13 - 14 ، عیون الاخبار : 144 - 146

توضیح: جزری در حدیث: «مثل اهل بیتی مثل سفینهٔ نوح من تخلّف عنها زُخّ به فی النارِ» گوید: یعنی به آتش انداخته و پرتاب میشود. گفته میشود: زخّه یزخّه زخّاً.

57. علل الشرایع: ثابت بن دینار روایت کرده است که از زین العابدین، علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عزّ و جلّ جا و مکان دارد؟ فرمود: نه، خداوند از این صفت ها برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: تا ملکوت آسمان ها و عجایب و شگفتی های خلقتش را به او نشان دهد. پرسیدم: پس کلام خداوند که می فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»(1) {سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد} یعنی چه؟ فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حجاب های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان ها را دید، پس به پایین آورده شد و به پایین نگریست تا ملکوت زمین را ببیند تا آن جا که گمان کرد فاصله او تا زمین به اندازه دو کمان یا نزدیک تر از آن است. (2)

58. خصال: أبو الحسن ازدی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: چون خداوند به پیامبرش تخفیف داد تا پنج نماز شد، به او وحی کرد که ای محمد. پنج تا در برابر پنجاه تا. (3)

59. علل الشرایع: یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند پیامبر خود را به آسمان و از آن جا به سدره المنتهی و از آن جا به حجاب های نور عروج داد و در آن جا او را مخاطب قرار داده و با او صحبت کرد، در حالی که خداوند مکان و جا ندارد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مکان و جا ندارد و زمان بر او نمی گذرد، اما خداوند می خواست او را بر ملائکه و ساکنان آسمان ها برتری دهد و با مشاهده و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را اکرام نماید و عجایب عظمتش را به او نشان دهد که بعد از آن که پیامبر به

1- . نجم / 8 - 9
2- . علل الشرایع : 55

3- . خصال 1 : 129 - 130

زمین بازگشت، خبر دهد. و آن گونه که شبهه اندازان در دین می گویند نیست و خدا از آن چه آنها می گویند مبرّا و پاک و منزّه است. (1)

توحید: از یونس همین حدیث روایت شده است. (2)

60. توحید، امالی صدوق، علل الشرایع: زید بن علی بن حسین، روایت کرده است که گفت: از پدرم سید العابدین، امام سجاد علیه السلام پرسیدم: پدر جان! به من بگویید: وقتی جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد و خداوند به او امر فرمود که پنجاه نوبت نماز بخواند، چرا حضرت خود، از خدا نخواست از مقدار آن بکاهد؟ تا این که موسی بن عمران علیه السلام به او گفت: «برگرد به نزد پروردگارت و از او بخواه از مقدار آن بکاهد؛ زیرا امت تو طاقت آن را ندارد». فرمود: فرزندم! پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را به خدا پیشنهاد نمی کند، و اگر خدا چیزی را به او امر کند، پیامبر از آن رجوع و برگشت نمی نماید. اما وقتی موسی علیه السلام چنین کاری از او خواست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله شفیع گشت، جایز نبود پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت برادرش، موسی علیه السلام را رد کند، لذا پیامبر به سوی پروردگارش برگشت و از او خواست تخفیف دهد، تا این که به پنج نوبت رسید. پرسیدم: پدر جان! چرا پیامبر برنگشت و نخواست که همین پنج نوبت را هم کم کند، در صورتی که موسی از او خواست برگردد و باز از خدا بخواهد این مقدار را هم کم کند؟ فرمود: فرزندم! پیامبر می خواست برای امت خود تخفیف بگیرد، اما اجر و پاداش پنجاه نوبت نماز را داشته باشند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(3) {هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت. } همانطور که می بینی وقتی پیامبر به زمین بازگشت، جبرئیل علیه السلام بر حضرت نازل شد: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می گوید: این پنج نوبت، معادل پنجاه نوبت است. «مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ

1- . علل الشرایع : 55
2- . توحید : 165 - 166
3- . انعام / 160

لِّلْعَبِيدِ»(1) {پیش من حکم دگرگون نمی شود و من (نسبت) به بندگانم بیدادگر نیستم.} پرسیدم: پدر جان! آیا جز این است که خداوند جا و مکان ندارد؟ فرمود: آری، خداوند از این امور بسیار برتر و بالاتر است. پرسیدم: پس معنی سخن موسی علیه السلام چیست که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: به سوی پروردگارت برگرد. فرمود: همان است که ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ»(2) {من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.} و همان است که موسی علیه السلام فرمود: «وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی»(3) {و من ای پروردگارم! به سویت شتافتم تا خشنود شوی.} و یا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ»(4)

{پس به سوی خدا بگریزید.} یعنی در خانه خدا، حج بجا آورید. ای فرزندم! کعبه، خانه خداست و هر کس حجّ و زیارت خانه خدا را به جا آورد، در اصل خداوند قصد و هدف اوست؛ مسجدها خانه خدا هستند و هر کس به سوی مساجد بشتابد، به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است، و نمازگزار مادام که در حال نماز است، در برابر و محضر خدا ایستاده است. خداوند تبارک و تعالی در آسمان ها هم اماکنی دارد که هر کس به آن بقعه ها عروج کند، در اصل به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است. آیا نشنیده ای خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ»(5)

{فرشتگان و روح به سوی او بالا می روند} و در داستان عیسی بن مریم علیه السلام فرموده است: «بَل رَّفَعَهُ اللّهُ إِلَیْهِ»(6) [بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد] و یا فرموده است: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ»(7) [سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد.} (8)

1- . ق / 29
2- . صافات / 99
3- . طه / 84
4- . ذاریات / 50
5- . معارج / 4
6- . نساء / 158

7- . فاطر / 10
8- . علل الشرايع : 55 - 56 ، توحيد : 167 - 168 ، امالى : 274 - 275

توضیح: «الاقتراح» بدون دقت و بینش سوال پرسید. چه بسا معنای این فرموده خداوند «ما یبدّل القول لدیّ» این باشد که مقصودم از پنجاه، این است که ثواب پنجاه رکعت به آنان میدهم. یا اینکه از آن جهت که خداوند پنجاه نماز را برای آنان مقرّر فرمود، اگر آن را تغییر میداد و این پاداش را به آنان عطا نمیکرد، ستمی از جانب عظمت و قدرت خداوند، و عجز و ناتوانی مخلوقات و نیازمندیشان به او میشد. و مقصود از این استشهادات این است که این معنا، استعمال فروان و شایع دارد، و سخن او «فهو واقف بین یدی الله» استشهاد به فرموده رسول صلی الله علیه و آله و سلم است، یا استشهاد به روایت مشهور میان خاصّه و عامّه است.

تذییل (دنباله): سید مرتضی در جواب برخی اشکالات وارده بر این روایت گوید: گفتیم: این روایت از طریق آحادی که مستوجب عمل بدان نیست، میباشد و علاوه بر این، روایتی تضعیف شده است. و اگر روایتی صحیح باشد ممتنع نیست که مصلحت در آغاز، پنجاه رکعت نماز را برای عبادت اقتضا کرده باشد. و چون حکم رجوع پیدا کرد مصلحت تغییر میکند و کمتر از پنجاه رکعت را اقتضا میکند تا اینکه به این تعداد رکعت معین و ثابت شده رسیده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این مسأله با خبر شد و برای درخواست تخفیف و تسهیل برای امّتش رجوع کرده است. و نمونه دیگری که برای تغییر و ترک مصلحت با مراجعه ذکر کردیم، این است که انجام منذور پیش از نذر واجب نیست. پس هر گاه نذر مقدم گردد، واجب شده و از جمله عبادتهای مفروض میگردد. و همچنین تحویل مبیع واجب نیست و داخل در عبادت نمیشود. و هرگاه عقد مبیع، مقدم گردد، واجب شده و به عنوان مصلحت به شمار میآید. و نظیر آن در امور شرعی بیشتر از آن است که به شمارش درآید. و اما سخن موسی علیه السلام که: «امت تو توان آن را ندارند» به جهت آگاه و هشیار کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است، و هیچ بعید نیست که اگر موسی علیه السلام این عبارت را نمیگفت، خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میخواست در این باره از خداوند بپرسد. و جایز است که انگیزههای سخن او در مراجعهای که برایش مباح شده، قوی باشد. برخی از مردم، آن را بعید میدانند از این جهت که اقتضا میکند موسی علیه السلام در آن حال، کاملا زنده باشد، حال

آنکه مدتها است که قبض روح شده، و این بعید نیست زیرا خداوند متعال خبر داده که پیامبران و بندگان صالحش در باغهای بهشت هستند و روزی داده میشوند. پس چه مانعی وجود دارد که خداوند، پیامبر ما و موسی علیهما السلام را با هم گرد آورد.

61. علل الشرایع: ابن عباس گوید: عایشه بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم وارد شد در حالی که پیامبر فاطمه را می بوسید، پس به او گفت: ای رسول خدا! آیا او را خیلی دوست می داری؟ پیامبر فرمود: آری، به خدا سوگند اگر می دانستی که چقدر او را دوست می دارم تو نیز او را بیشتر دوست می داشتی، زیرا هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان چهارم بردند، جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه، آنگاه به من گفته شد: ای محمّد! جلو بیا و نماز بگزار. گفتم: ای جبرئیل! با بودن تو من چگونه جلو بایستم و نماز بگزارم؟ گفت: بله، به درستی که خداوند عزیز پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقرّبش فضیلت و برتری داده است و علاوه بر آن تو را نیز نسبت به ایشان، فضیلت مخصوصی عطا فرموده است. پس جلو رفتم و با ساکنان آسمان چهارم نماز گزاردم، و وقتی به طرف راست برگشتم [حضرت] ابراهیم را دیدم که در یکی از باغهای بهشت قرار گرفته و گروهی از ملائک در اطراف ایشان اجتماع نموده اند. سپس وقتی به سوی آسمان پنجم و ششم بالا می رفتم ندایی شنیدم که گفت: ای محمّد! پدر تو ابراهیم پدری خوب و برادرت علی [علیه السّلام] برادری شایسته است. هنگامی که به سراپرده ها رسیدیم جبرئیل دستم را گرفت و داخل بهشت نمود، در آنجا درختی نورانی توجه مرا جلب کرد در حالی که دو فرشته آن را به زیورهایی می آراستند، پس گفتم: ای جبرئیل! این درخت از آن چه کسی است؟ گفت: آن درخت علی بن ابی طالب است و اینها تا روز قیامت وظیفه دارند آن را زینت نمایند. وقتی کمی جلوتر رفتم با خرمایی مواجه شدم که از کره نرمتر و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر بود، من یکی از آنها را خوردم و در اثر آن نطفه ای در پشت من به هم رسید، هنگامی که به زمین برگشتم با خدیجه همبستر

شدم و وی به فاطمه حامله گردید، پس فاطمه حوریّه ای انسیّه است که هر گاه اشتیاق بهشت پیدا می کنم بوی او را استشمام می نمایم. (1)

در کتاب محتضر به نقل از کتاب معراج همین حدیث را با این اسناد آورده است. (2)

62. عیون الاخبار: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «من و فاطمه بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل شدیم. او را در حالی که سخت می گریست دیدیم. گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد ای رسول خدا! علت گریه شما چیست؟ فرمود: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند عدّه ای از زنان امت خودم را در عذاب شدیدی دیدم، از حال شان بسیار ناراحت شدم و از سختی شکنجه آنان گریستم. حضرت فرمود: زنی را دیدم که از موهای خود آویزان بود و مغز سرش می جوشید، دیگری را دیدم که از زبان آویزان شده و آب داغ در گلویش می ریختند، زنی را دیدم که از دو پستان معلّق است و زنی را دیدم که از گوشت بدنش می خورد و آتش در زیر او برافروخته است. زنی را دیدم که پاهایش به دست هایش بسته شده و مارها و عقرب ها بر او مسلّط شده اند، دیگری را مشاهده کردم که کر، کور و لال بود در میان تابوتی از آتش و مغز سرش از سوراخ بینی اش بیرون می آمد و بدنش از جذام و پیسی تکه تکه شده بود، زنی را دیدم که از دو پایش در تنوری از آتش آویخته شده بود، زنی را دیدم که گوشت تنش از جلو و عقب با قیچی هایی قطعه قطعه می شد، زنی را دیدم که صورت و دو دستش می سوزد و محتویات شکمش را می خورد، زنی را دیدم که سرش سر خوک و تنش تن خر و او را هزار هزار نوع عذاب فرا گرفته بود و دیدم زنی را که به شکل سگ است و آتش از پشتش وارد می شود و از دهانش بیرون می آید و فرشتگان با عمودهای آتشین بر سر و بدنش می زنند.

حضرت زهرا علیها السلام عرض کرد: ای حبیب من و ای روشنی دلم! بفرمایید کارهای آنان در چه بوده که خداوند این عذاب ها را برای شان قرار داده است؟

1- . علل الشرایع : 72
2- . محتضر : 135 - 136

حضرت فرمود: ای دخترم آن زنی که از مویش آویزان بود وی مویش را از مردان نمی پوشاند و زنی که از زبان آویخته بود او شوهرش را آزار می داد و زنی که با دو پستان معلق بود او از تن دادن به بستر شوهرش امتناع می کرد و زنی که از دو پا آویزان بود او از خانه اش بدون اجازه شوهرش بیرون می رفت و اما زنی که گوشت تنش را می خورد او بدنش را برای مردم زینت می کرد و زنی که دست هایش به پاهایش بسته شده بود و مارها و عقرب ها بر او مسلط شده بودند او وضو و لباس هایش آلوده بود و از جنابت و حیض غسل نمی کرد و خودش را پاک نمی ساخت و نمازش را سبک می گرفت و زنی که کر، کور و لال بود او از راه زنا فرزند می آورد و آن را به گردن شوهرش می افکند و زنی که گوشتش را با قیچی ها می چیدند او خودش را به مردان عرضه می کرد و اما زنی که صورت بدنش می سوخت و محتویات شکمش را می خورد او زن و مردهای نامحرم را به هم می رساند تا زنا کنند (قوّادی می کرد) و زنی که سرش سر خوک و تنش تن خر بود او سخن چین و دروغگو بود و زنی که به شکل سگ بود و آتش از پشتش وارد می شد و از دهانش برمی آمد او آوازه خوان، نوحه گر و حسود بود. پس از آن حضرت فرمود: وای بر زنی که شوهرش را به خشم آورد و خوشا به حال زنی که شوهرش از وی خشنود باشد.» (1)

63. عیون الاخبار: از امام رضا از پدرش موسی علیهما السّلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق جعفر بن محمّد علیهما السّلام روزی از حال یکی از یاران که به مجلس حاضر نشده بود پرسید، گفتند مریض است، امام عزم عیادت او فرمود و ببالین بسترش نشست و او را سخت ناراحت یافت، به او فرمود: گمان خود را در باره خداوند متعال نیک گردان و نیک بیندیش، عرض کرد: امّا گمانم به خدا در باره خود البتّه نیکو است، لکن غصّه ام برای دختران بی سرپرستم می باشد، و مرا مریض نداشته مگر فکر و غم آنان، امام علیه السّلام فرمود: از همان کس که امید آن داری که حسنات تو را بیفزاید و گناهان تو را محو سازد از همان کس اصلاح کار

1- . عیون الاخبار : 184 - 185

فرزندانت را امید دار، آیا نمی دانی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که از سدره المنتهی می گذشتم و به شاخه ها و ساقهای آن رسیدم دیدم میوه های آن چون پستانها آویخته است. و از پاره ای از آنها شیر می چکید و از پاره دیگر عسل و از برخی روغن و از بعضی آرد سفید و از بعض دیگر نیشکر یا نخ و الیاف و از دیگری سدر یا دارچین که گردی است شیرین، و همه آنها به جانب زمین می ریخت، و من می پنداشتم و فکر می کردم که آیا اینها که از این پستانها میریزد برای کیست و چه کسانی مستحقّ این گونه نعمتهایند؟ جبرئیل همراه من نبود و من از مقام او گذشته بودم که ناگاه صدائی برخاست و پروردگارم عزّ و جلّ به من خطاب کرد که: ای محمّد! این شجره را در مرتفعترین مکان رویانیدم تا از آن کودکان: پسران و دختران امّت تو را طعام و غذا دهم، پس به پدران دختران بگو: دل نگران ایشان مباشید و از فقر و تنگدستی آنان رنج نبرید که من همان طور که آنها را خلق کرده ام همان گونه (رزق) روزی خواهم داد. (1)

توضیح: «السمیذ» با نقطه و بدون نقطه آمده است و با ذال فصیحتر است و به معنای آرد خالص و طعام سفید است.

64. عیون الاخبار: به همین اسناد از آن حضرت از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده که فرمود: هنگامی که مرا به معراج در آسمانها می بردند در آسمان سوم مردی را دیدم که نشسته است و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است، و لوحی در دست دارد که پیوسته در آن می نگرد و سر خویش را می جنباند، به جبرئیل گفتم این کیست؟ گفت: این فرشته مرگ (عزرائیل) است. (2)

65. عیون الاخبار: حسن بن علی علیه السلام گوید: شنیدم از جدّ بزرگوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود: در شبی که پروردگار مرا به معراج برد فرشتهای را در میانه عرش دیدم که شمشیری از نور در دست او بود و با آن شمشیر بازی میکرد چنان که علی بن ابی طالب علیه السلام با ذو الفقار بازی میکرد و فرشتگان چون مشتاق علی بن ابی طالب علیه السلام میشدند به آن فرشته

1- . عیون الاخبار : 179 - 180

2- . عيون الاخبار : 200

نگاه میکردند. پس من عرض کردم: ای پروردگار این برادر مو پسرعموی من علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: ای محمد این فرشته است که آن را به صورت علی آفریده ام و در میانه عرش مرا عبادت میکند و حسنه و تسبیح و تقدیس او برای علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته می شود تا روز قیامت. (1)

توضیح: جزری گوید: «فیه ینادی منادی من بطنان العرش» یعنی از وسط عرش. و گفته شده: از پایه و اصل عرش. و گفته شده: «البطنان» جمع بطن به معنای زمین فرو رفته و گود است. مقصود داخل عرش است.

66. علل الشرایع: از صباح مزنی و سدیر صیرفی و محمّد بن نعمان احول و عمر بن اذینه روایت شده که این چهار نفر محضر امام صادق علیه السّلام حاضر شدند، حضرت فرمودند: ای عمر بن اذینه، نظرت در باره اذانی که این گروه ناصبی ها می گویند و نمازی که می خوانند چیست؟ عرض کرد: فدایت شوم: ایشان می گویند: ابی بن کعب انصاری خدا را در خواب دیده و او این کیفیت را به ایشان تعلیم نموده. حضرت فرمودند: به خدا سوگند دروغ می گویند، خداوند تبارک و تعالی منزّه تر از آن است که در خواب دیده شود. و نیز فرمودند: خداوند عزیز جبّار نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم را هفت بار به آسمان عروج داد در مرتبه اوّل برکت و توسعه بر او داد و در بار دوّم فرائض را بر او تعلیم فرمود و در دفعه سوّم خداوند عزیز جبّار محملی از نور که در آن چهل نوع از انواع نور بود بر وی نازل فرمود این نورها اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی می گردیدند و دیدگان ناظرین را از فرط روشنایی می پوشاندند.

یکی از این نورها زرد بود که رنگ زردی ناشی از آن است و یکی دیگر از آنها قرمز بود که رنگ قرمزی از آن پدید آمد و دیگری سفید بود که سفیدی اشیاء از آن به وجود آمده و باقی نورها به عدد سایر انوار و الوانی است که حق تعالی آفریده است. در این محمل حلقه ها و زنجیرهایی از نقره بود باری حضرت بر آن محمل نشسته و به آسمان دنیا عروج کردند فرشتگان به اطراف و اکناف آسمان پراکنده

1- . عیون الاخبار : 272

شدند و سپس به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس ربّنا و ربّ الملائکه و الرّوح بعد اضافه کردند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!!

پس از این کلام، جبرئیل علیه السّلام برای نفی تشبیهی که از کلام آنها استفاده می شود فرمود: اللّه کبر یعنی خدا بزرگ تر است از این که احدی به او شبیه باشد. فرشتگان ساکت شدند و درب های آسمان گشوده شد و فرشتگان اجتماع نمودند سپس محضر مبارک نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم مشرّف شده و فوج فوج جلو آمده و به آن سرور سلام نمودند بعد عرضه داشتند یا محمّد، برادرت چطور است؟ حضرت فرمودند: خوب می باشد. عرض کردند: وقتی به او رسیدی از طرف ما به او سلام نما. نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: آیا او را می شناسید؟ عرضه داشتند: چگونه او را نشناسیم و حال آنکه حق تعالی پیمان تو و او را از ما گرفته و ما بر تو و او صلوات فرستاده و طلب رحمت می کنیم.

سپس چهل نوع از انواع نورها که هیچ شباهتی به نور اوّل نداشتند را حق تعالی به آنها افزود و به حلقه ها و زنجیرهای محمل نیز اضافه فرمود سپس حق تعالی آن حضرت را به آسمان دوّم عروج داد، زمانی که آن جناب نزدیک درب آسمان رسید فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکه و الرّوح، سپس افزودند: چقدر این نور شبیه به نور پروردگار ما است!! جبرئیل علیه السّلام گفت: اشهد ان لا اله الاّ اللّه، اشهد ان لا اله الاّ اللّه، پس از آن فرشتگان اجتماع کرده و درب های آسمان گشوده شد و گفتند: ای جبرئیل، این کیست که با تو می باشد؟ جبرئیل فرمود: این حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلم است. فرشتگان گفتند: آیا مبعوث شده است؟ جبرئیل فرمود: بلی. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمودند: فرشتگان به سرعت به طرف من آمده و سلام کرده و گفتند: به برادرت سلام ما را برسان. حضرت می فرمایند: به ایشان گفتم: آیا او را می شناسید؟ گفتند: آری، چگونه آن حضرت را نشناسیم و حال آنکه خداوند پیمان شما و او و شیعه او را تا روز قیامت از ما گرفته است و ما در هر روز پنج بار (مقصود در هر یک از اوقات نماز می باشد) به صورت های شیعیان آن حضرت نظر می افکنیم.

ص: 453

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور را برایم افزود که اصلا به انوار اوّلی شباهت نداشتند چنانچه حلقه ها و زنجیرهای دیگری بر آنچه قبلا یاد شد افزود. سپس مرا به آسمان سوّم عروج داد، فرشتگان این آسمان به اطراف پراکنده شده و به سجده افتاده و گفتند: سبّوح، قدّوس، ربّ الملائکه و الرّوح، سپس اضافه کردند: این چه نوری است که شبیه نور پروردگارمان است، جبرئیل پس از استماع این کلام گفت: اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه، اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه.

فرشتگان اجتماع کرده و درب های آسمان گشوده شد فرشتگان گفتند: آفرین به اوّل و ابتدائت از حیث خلقت و رتبه و آفرین به پایانت از جهت ظهور و بعثت و آفرین به کسی که زمان امّتش متّصل به حشر است و آفرین به کسی که پیش از خلق خلائق آفریده شد و تمام حسابها با او است یعنی محمّد خاتم النبیین و علی خیر الوصیین. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: به من سلام کرده و از برادرم علی علیه السّلام پرسیدند؟ گفتم: او در زمین خلیفه و جانشین من است، مگر او را می شناسید؟ گفتند: آری، چگونه او را نشناسیم و حال آنکه در هر سال یک بار بیت المعمور را زیارت کرده و بر روی آن جلد و پارچه نازک سفیدی است که اسم محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیان تا روز قیامت نوشته شده و ما با دستهایمان بر سرهای ایشان کشیده و تبرک می جوییم.

سپس پروردگارم چهل نوع از انواع نور که با هیچ یک از انوار اوّل شبیه نبود برایم افزود و حلقه ها و زنجیرها را نیز اضافه کرد. سپس مرا به آسمان چهارم عروج داد در این آسمان فرشتگان هیچ نگفتند و صدایی شنیدم از ایشان که گویا در سینه ها حبس بود، باری آنها اجتماع کرده و درب های آسمان گشوده شد و به سرعت به طرف من شتافتند، جبرئیل علیه السّلام گفت: حیّ علی الصّلوه، حیّ علی الصّلوه، حیّ علی الفلاح، حیّ علی الفلاح. پس از او فرشتگان با دو آواز مقرون به هم گفتند: بمحمّد تقوم الصّلوه (به حضرت ختمی مرتبت نماز قائم است) و بعلیّ الفلاح (یعنی به حضرت علوی صلوات اللَّه علیه رستگاری وابسته است). جبرئیل فرمود: قد قامت الصّلوه، قد قامت الصّلوه. فرشتگان گفتند: نماز تعلق دارد به شیعیان علی علیه السّلام

که تا روز قیامت آن را بپا می دارند. سپس فرشتگان اجتماع کرده و به نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم عرض کردند: برادرت را کجا گذاردی و چطور می باشد؟ حضرت به ایشان فرمود: آیا او را می شناسید؟ عرضه داشتند: آری او و شیعیانش را می شناسیم، او (یعنی علی علیه السّلام) نوری است که اطراف عرش خدا می باشد و در بیت المعمور پارچه و جلد رقیق و نازکی از نور هست که با خط نور در آن نام محمّد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعیانشان بدون این که نام یکی از ایشان کم یا زیاد شده باشد نوشته شده است، میثاق و پیمان حضرتش را از ما گرفته اند و در هر روز جمعه بر ما قرائتش می نمایند، پس من به سجده شکر افتادم. حق تعالی فرمود: ای محمّد سر خود را بالا کن. من سر بالا نمودم، طبقات آسمان را دیدم که از هم شکافته و پرده ها برداشته شده است، سپس به من فرمود: سر پایین کن و ببین چه می بینی. من سرم را پایین کرده نظرم به بیت و حرم شما افتاد که مانند بیت المأموری که در آن بودم می باشد، بیت المأمور دقیقا مقابل بیت و حرم شما قرار داشت به طوری که اگر من چیزی را از دستم می انداختم در حرم و بیت می افتاد باری حق تعالی به من فرمود: ای محمّد! این حرم است و تو حرام می باشی، یعنی احترام بیت به خاطر حرمت تو است و برای هر مثلی، مثالی می باشد یعنی هر چیزی در زمین مثالی در آسمان دارد.

پس از آن به من فرمود: ای محمّد، دستت را دراز کن پس برخورد می کنی با آبی که از طرف راست عرش جاری است، پس آب فرو ریخت و من با دست راست با آن برخورد نمودم از این جهت است که اوّلین فعل در وضوء برداشتن آب با دست راست می باشد، سپس پروردگارم فرمود: آب را بگیر و با آن صورتت را بشوی (امام صادق علیه السّلام فرمود: البته حق تعالی شستن صورت را در وضوء همان جا به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تعلیم فرمود) زیرا تو می خواهی با این دو دستت با کلام من مواجه شوی. سپس با رطوبت زیادی در دو دستت سر و پاس خود را تا روی برآمدگی پاها مسح کن امام صادق علیه السّلام فرمود: البته حق تعالی مسح سر و پاها را همان جا به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله تعلیم نمود و فرمود: من می خواهم که تو سرت را مسح کنی و باقی بدارمت و امّا مسح بر پاهایت، به خاطر آن است که

می خواهم قدم هایت را جایی بگذارم که نه پیش از تو و نه بعد از تو کسی آن جا قدم نگذاشته و نخواهد گذاشت. تا اینجا حدیث علّت وضوء و اذان را شرح و توضیح داد.

سپس حقّ عزّ و جل فرمود: ای محمّد رو به حجر الاسود که در مقابلم هست نما و به عدد حجابهایم (تعداد آنها هفت تا است) مرا با گفتن تکبیر به بزرگی یاد نما و از اینجاست که تکبیرات افتتاحیه هفت تا است چه آنکه حجابها همان طوری که اشاره شد هفت تا می باشند و پس از انقطاع حجب قرائت را شروع نما و از اینجا است که افتتاح سنّت شده و حجبی که طبق طبق روی هم قرار گرفته اند سه تا بوده به عدد نوری که بر محمّد صلّی اللَّه علیه و آله نازل گردید، یعنی سه مرتبه از این رو افتتاح سه مرتبه بوده و تکبیر هفت مرتبه می باشد. و وقتی از تکبیر و افتتاح فارغ شده خداوند عزّ و جل فرمود: آلان به من رسیدی پس اسم مرا یاد کن: حضرت فرمود: بسم اللَّه الرحمن الرحیم و به همین خاطر در اوّل هر سوره گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مشروع گردید سپس حق تعالی به آن حضرت فرمود: مرا ستایش کن. حضرت عرضه داشت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در نفس خود پس از تحمید عرضه داشت: شکرا. بلافاصله حق تعالی فرمود: ای محمّد، حمد و ستایش مرا با گفتن (شکرا) قطع کردی پس دوباره اسم مرا ببر و به همین خاطر در سوره حمد عبارت «الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» دو مرتبه گفته می شود و وقتی به «و لا الضّالّین» رسید نبی اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ شکرا (یعنی در مقام شکر این عبارت را فرمود) خدای عزیز جبار فرمود: ذکر مرا قطع کردی پس اسمم را یاد کن. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: بسم اللَّه الرحمن الرحیم و به خاطر همین بعد از حمد ابتداء سوره بعدی گفتن بسم اللَّه الرحمن الرحیم مشروع گردید، پس از آن حق تعالی به حضرت فرمود: بخوان: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تا آخر به همان نحوی که نازل گردیده چه آنکه این سوره نسبت و نعت و اوصاف مرا بیان می کند. سپس دو دستت را پایین آور و بر دو کاسه زانوهایت قرار بده و پس از آن به عرش من بنگر. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: به بزرگی عرش نگریستم روحم طیران کرد و حالت غش بر من عارض شد پس الحام شدم به این که بگویم: سبحان ربی العظیم و بحمده، به خاطر آن عظمتی که دیده بودم، باری وقتی

این کلام را گفتم حالت غش از من بطرف شد تا جایی که آن را هفت بار گفتم (البته نسبت به هفت بار نیز الحام شدم) باری به نفس و روحم مراجعه نموده و همان طوری که قبلا بودم، گردیدم و به همین جهت گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع مشروع گردید.

بعد حق عزّ و جلّ فرمود: سر را بردار من سر برداشتم نظرم به چیزی افتاد که عقل از سرم پرید پس بلافاصله با صورت و دو دست به زمین رفته و الحام شدم که بگویم: سبحان ربی الاعلی و بحمده و این به خاطر علو و بلندی چیزی بود که دیدم: ذکر مزبور را هفت بار گفتم و هر بار که می گفتم اندکی به حال آمده و حالت غش از من دور می شد باری پس از اتمام هفت بار نشستم، پس در سجود گفتن: سبحان ربی الاعلی و بحمده و نیز نشستن بین دو سجده که حضرت آن را به منظور استراحت از غش و علو و بزرگی آنچه دیده بودند انجام دادند مشروع گردید.

سپس پروردگارم به من الهام فرمود و خواست که سر را بالا کنم، پس سر را بالا کرده و آن علو و بلندمرتبگی را که دیدم حالت غش به من دست داد پس به رو افتاده و صورت و دستهایم را رو به زمین قرار داده و گفتم سبحان ربی الاعلی و بحمده، این ذکر را هفت بار گفتم و سپس سر را بلند کرده و پیش از آنکه بایستم نشستم تا دو باره به علو و بلندمرتبگی حضرتش نظر افکنم، و به خاطر همین دو سجده از یک رکعت جعل گردید و نیز به همین جهت نشستن خفیف پیش از برخاستن مشروع شد.

پس از آن ایستادم، حق عزّ و جل فرمود: یا محمّد سوره حمد را بخوان، پس آن را به همان نحوی که اوّل خوانده بودم، خواندم، پس از آن فرمود: بخوان: إِنَّا أَنْزَلْناهُ ... زیرا این سوره نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت را بیان می کند، پس از آن به رکوع رفتم و در رکوع و سجودش همان ذکرهایی را که اوّل گفته بودم، گفتم و پس از آن خواستم که برخیزم پروردگار متعال فرمود: ای محمّد نعمت هایی که به تو دادم را به یاد آور و اسم مرا ببر حق تبارک و تعالی به من الهام نمود که بگویم: بسم اللّه، لا اله الّا اللّه، و الاسماء الحسنی کلّها للّه. پس به من فرمود: یا محمّد بعد از این درود بر خود و اهل بیتت بفرست. من گفتم: صلّی اللّه علیّ و علی اهل بیتی، و

خداوند هم خواسته مرا انجام داد یعنی رحمت بر من و اهل بیتم فرستاد سپس ملتفت شدم خود را در صفوف فرشتگان و انبیاء یافتم، پروردگارم فرمود: یا محمّد، سلام بده گفتم: السّلام علیکم و رحمه اللَّه و برکاته. حق تعالی فرمود: ای محمّد من محققا سلام و تحیّت بوده و رحمت و برکات تو و ذریّه تو می باشد، پس از آن امر فرمود که به سمت چپ توجه نکنم.

و اوّلین سوره ای که بعد از قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ شنیدم، إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ بود، باری به خاطر آنچه گفته شد سلام را یک بار می دهند و در آن حال صورت باید به طرف قبله باشد و نیز به جهت آنچه ذکر شد تسبیح و در رکوع و سجود به عنوان شکر بجا آورده می شود.

و امّا «سمع اللَّه لمن حمده» گفتم آن به خاطر این جهت مشروع گردید که نبیّ اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند از رکوع که سر برداشتم صدای ضجّه و ناله فرشتگان را شنیدم، گفتم: سمع اللَّه لمن حمده بالتسبیح و التهلیل و به جهت کلّ آنچه بیان داشتیم است که هر گاه در دو رکعت اوّل و دوّم نماز حدثی حادث شود و خللی اتّفاق بیفتد مصلّی باید نمازش را اعاده کند و این دو رکعت فرض اوّل محسوب می شود و آن در وقت زوال یعنی نماز ظهر واجب گردید. (1)

کافی: ابن اذینه از امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است. (2)

توضیح: «فیه اربعون نوعا من انواع النور» ممکن است مقصود، نورهای مادی یا چیزی عامتر از نورهای مادی و نورهای معنوی باشد. و اما پراکنده شدن فرشتگان به سبب غلبه پیدا کردن آن نور بر نورهای آنان، و ناتوانیشان از درک کمالات معنویای است که خداوند متعال به پیامبرمان عطا فرمود. این فرموده خداوند آن را تایید میکند: «من همراه با خدا اوقاتی دارم که هیچ فرشته مقرّ و هیچ پیامبر مرسل و هیچ بنده مؤمنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است، تاب و تحمل آن را ندارد.» و این سخن فرشتگان که گفتند: این نور چقدر شبیه نور پروردگار ما است. معنوی بودن آن را تایید میکند. و با یک تقدیر میتوان مقصود از آن را نورهای

1- . علل الشرايع : 112 - 113
2- . فروع كافى 1 : 135 - 137

مادی در نظر گرفت، و معنایش به این صورت است که: این نور چقدر شبیه نوری است که خداوند در عرش خلق کرده است. بنا بر دو تقدیر، از سخن فرشتگان، گمان تشبیه برداشت نمیشود. جبرئیل برای نفی این مشابهت گفت: الله اکبر. یعنی خداوند بزرگتر از آن است که کسی شبیه او باشد یا کسی او را بشناسد.

جزری گوید: «سبّوح قدّوس» با ضمه روایت شدهاند اما با فتحه قیاسیتر است و با ضمه استعمال بیشتری دارند و از وزنهای مبالغه بود و مقصود از آن منزّه گردانیدن است. و گوید: «و انطلقتا الی الناس معانیق» یعنی شتابان. و فیروزآبادی گوید: «المعناق» اسبی است که گردن خوبی دارد و جمع آن «المعانیق» است. پایان سخن.

میگویم: «العنَق» با حروف متحرک نوعی از راه رفتن چهارپا است و آن حرکت شتابان است. و همین معنی در اینجا مدّ نظر است و وجه شبه در شتافتن است. سخن او: «بالاولّ» یعنی از لحاظ آفرینش و مرتبه. «بالآخر» یعنی از نظر بعثت. پیشتر معنای «الحاشر» بیان شد و «الناشر» نیز مانند آن است و مقصود از آن: پخش کننده علوم و خیرات است. «الرقّ» با فتحه و کسره: پوست نازکی است که بر آن مینویسند. و به معنای صفحه سفید نیز میباشد. «دویّ الریح و الطائر و النحل» یعنی صدای باد و پرنده و زنبور. «مقرونین» یعنی در معنا نزدیک به همانند زیرا نماز موجب رستگاری است. و ممکن است دو عبارت پس از آن تفسیر و توضیحی برای مقرون بودن آن نماز و رستگاری باشد. در کافی «صوتان مقرونان» آمده که آشکارتر است. و مرجع ضمیر در «لشیعته» رسول صلی الله علیه و آله و سلم، یا علی علیه السلام است که وجه آشکار، معنای دوم است. پس مقصود این است که نماز غیر شیعه قبول نمیشود. سخن او: «اطناب السماء» شاید کنایه از طبقات و کرانههای آسمان باشد.

جزری گوید: «فیه ما بین طنبی المدینهٔ احوج منّی الیها» یعنی ما بین دو طرف مدینه. و «الطنب» یکی از طنابهای خیمه است که برای طرف و ناحیه استعاره شده است. پایان سخن.

در کافی «اطباق السماء» آمده است.

میگویم: ممکن است پاره شدن کرانهها و حجابهای آسمان از زیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا از بالا، یا هم از زیر و هم از بالای آن حضرت باشد. و این امر در آسمان چهارم، یا پس از بالا رفتنش از آسمان چهارم باشد، که معنای دوم با ما بعد آن دقیقتر است. بر اساس معنای اول، حجابها از زیر آن حضرت پاره شده است تا به کعبه بنگرد، و بنا بر معنای دوم، تا پیامبر همزمان به کعبه و بیت معمور بنگرد. و دید که آنها روبه رو و مطابق و شبیه به یکدیگر هستند. و از این جهت فرمود: برای هر چیز مثالی است، یعنی هر چیز در زمین مثالی در آسمان دارد. و بر اساس معنای دوم ممکن است نماز در زیر عرش مساوی با بیت معمور باشد یا پس از آنکه به بیت معمور پایین آمد. و بنا بر دو تقدیر، رو کردن به حجر مجاز است یعنی: به سوی چیزی که روبه رو (مساوی) یا مشابه حجر است، رو کرد. «انت الحرام» یعنی محترم و مُکَرّم. و شاید اشاره به این دارد که حرمت بیت، به خاطر حرمت توست.

میگویم: در کافی این عبارات به حدث اضافه شده است: سرم را برداشتم به ناگاه دیدم طبقات آسمان شکافته شده و پرده های حجاب به کنار رفته است، سپس به من گفت: سرت را پایین بینداز! چه می بینی؟ سرم را پایین انداختم، خانه ای همانند کعبه دیدم و حرمی شبیه به حرم خانه کعبه؛ اگر چیزی از دستم می افتاد، حتماً بر روی همان خانه می افتاد. گفته شد: ای محمد! این حرم و تو مُحرِم هستی، هر مثلی تمثالی دارد. سپس خداوند به من وحی کرد: ای محمد! به صاد نزدیک شو و اعضای سجده خود را بشوی و مطهّر گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به صاد نزدیک شد، صاد نام آبی است که از طرف راست عرش جاری است، پیامبر صلی الله علیه و آله با دست راست آبی برداشت، به همین خاطر وضو با دست راست آغاز می شود، و ادامه حدیث را آورده تا اینجا که گفته است: و آن حجاب ها با هم مساوی و بر هم مطابق اند و میان آنها دریاهایی از نور وجود دارد و این همان نوری است که خدا به محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. و از این جهت سه بار افتتاح سنت شد.

میگویم: به ظاهر، مقصود از حجابها، آسمانها نیست. و سه تا از این حجابها به هم متصلاند، و بعد از آن دریاهای نور است، و بعد دو حجاب به هم متصل است سپس میان آنها دریاهای نور قرار دارد و بعد دو حجاب متصل قرار دارد. از این جهت مستحب است که سه تکبیر پشتسر هم گفته شود و بعد از آن با دعا خواندن فاصله انداخته و دو بار تکبیر و بعد فاصله با دعا، و سپس دو تکبیر دیگر خوانده شود. پس هر شروعی در تکبیر آغاز افتتاحی است.

این فرموده: «قطعت ذکری» شاید از این جهت باشد که سوره فاتحه با وحی نازل شد و پس از پایان این سوره وحی قطع نشد و پیامبر بدین سبب از پیش خود، خداوند را حمد و سپاس گفت. پس خداوند به او وحی کرد که با حمد قرآن قطع نمیگردد، پس بسم الله را دوباره از سر بگیر. بنابراین مقصود از «الذکر» قرآن است. «و علوّ ما ریات» شاید منصوب به نزع خافض باشد یعنی به خاطر علوّ و بلندِ مرتبگی، ندیدم و نشستم تا دوباره بدان بنگرم. و شاید در اصل «و عوداً الی ما رأیت» بوده است. در عبارت «إنّی انا السلام و التحیهٔ» چه بسا تحیهٔ معطوف بر سلام بوده و به عنوان توضیح و تفسیری برای آن باشد. «الرحمهٔ مبتدء» یعنی: مقصود از رحمت تو، و مقصود از برکات، ذرّیّه توست بنا بر صنعت لفّ و نشر. یا مقصود این است که همه آنها رحمت و برکت هستند. پس بدین معنا است: سلام و تحیّت خداوند، یا رحمت و شفاعت محمد و اهل بیت او علیهم السلام، و هدایت و اعانت آنها بر شما است. یعنی برای شما.

در عبارت «عند الزوال» چه بسا مقصود این باشد: نمازی که فرض شد و آن را در آسمان به پیامبرش تعلیم داد، در ابتدا در زمین در هنگام زوال، واجب شد. پس لازم نمیگردد که فرض شدن آن در آسمان باشد. به علاوه اینکه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت در روبهروی مکانی باشد که در زمین هنگام زوال است. اما این معنا بعید است زیرا ظاهر روایت میرساند که آن نماز در مکانی روبه روی مکه افتاد و واجب شد، و ممکن است دستهای از معراجهای پیامبر در روز باشد و این توجیهی است که اخبار مختلفی را که در باره معراج وارد شده، با هم جمع میکند.

میگویم: در روایتی که در کافی نقل شده، با آنچه در اینجا بیان شد، اختلاف بسیاری است و شرح این روایت نیاز به تفسیر و بسط بیشتری در کلام دارد که در این مبحث نمیگنجد و ان شاء الله در ادامه در باب نماز اندکی در باره آن سخن میگوییم.

67. تفسیر قمی: ابو ربیع گوید: نافع از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خداوند: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَهً یعْبَدُونَ»(1) {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لیلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلی المَسْجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَکْنَا حَولهُ لنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا»(2) {منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا نشانه های خود را به او بنمایانیم} یکی از نشانه هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنها پرسید: به چه چیز شهادت می دهید؟ و چه چیزی را می پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می دهیم که جز الله خدایی نیست. او تنها و بی شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت: ای ابو جعفر! راست گفتی. بخشی از روایت. (3)

1- . زخرف / 45
2- . اسراء / 1
3- . تفسیر قمی : 610 - 611

68. تفسیر قمی: ابو عبیده از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه سلام الله علیها را بسیار می بوسید. عایشه از این کار خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می بوسی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! من زمانی که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک کرد و از میوه آن به من خوراند؛ من آن را خوردم و زمانی که به زمین فرود آمدم، خداوند آن میوه را به آبی در پشت من تبدیل کرد و سپس با خدیجه، همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می بوسم، عطر درخت طوبی را در او استشمام می کنم. (1)

69. احتجاج: امیر المؤمنین در جواب شخصی که منکر قرآن بود، فرمود: اما این فرموده خداوند: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» یکی از براهین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند آن را به ایشان اعطا کرده و به وسیله آن محبت را بر سایر مخلوقاتش واجب گردانده بود. زیرا زمانی که خداوند او را خاتم پیامبران و پیامبری برای همه ملت ها قرار داد، او را در هنگام معراج به آسمان برد و در آن روز پیامبران را برایش گرد هم آورد. او از آنها آیات، براهین و پیمان های الهی را که پیامبران جهت تبلیغ آنها فرستاده شده اند شنید. همه پیامبران به فضیلت و برتری او و اوصیا و حجت های روی زمین پس از او و سایر گذشتگان و آیندگان، کسانی را که از آن حجت ها پیروی خواهند کرد یا نافرمان خواهند بود، شناخت. (2)

70. علل الشرایع: حبیب سجستانی گوید: از امام باقر علیه السّلام راجع به آیه شریفه: ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی، پرسیدم: حضرت فرمودند: ای حبیب این آیه را این گونه قرائت مکن، بلکه بخوان: ثمّ دنی، فتدانا، فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ فی القرب أَوْ أَدْنی، فَأَوْحی اللَّه الی عبده یعنی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ما اوحی. ای حبیب، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هنگامی که مکّه را فتح نمودند نفس شریف خود را در عبادت حقّ تعالی و شکر نعمت هایش با طواف کردن بیت به تعب و رنج انداختند و امیر المؤمنین علی علیه السّلام نیز با آن

1- . تفسير قمی : 341 - 342
2- . احتجاج : 131

حضرت همراه بودند سپس امام علیه السّلام فرمودند: زمانی که تاریکی شب اهل مکّه را در خود گرفت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السّلام به قصد سعی به صفا و مروه رفتند و وقتی از صفا به مروه فرود آمدند و در وادی نزدیک نشانه ای که دیدی قرار گرفتند نوری از آسمان تابید و آن دو بزرگوار را در خود گرفت، کوههای مکّه روشن شده، دیدگان آن دو حضرت خشوع پیدا کرد پس هر دو فزع شدیدی نموده است.

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سر به سوی آسمان بلند کردند ناگهان بر سر مبارک دو انار دیدند، حضرت آن دو را تناول فرمودند، حقّ عزّ و جلّ وحی نمود: ای محمد این دو انار از میوه های بهشت بوده پس از آن دو فقط تو و وصیّ تو علی بن ابی طالب بخورید، پس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله یکی از آن دو را خورده و علی علیه السّلام دیگری را تناول فرمودند، سپس خداوند به پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله وحی فرمود آنچه را که وحی نمود.

امام باقر علیه السّلام فرمودند: ای حبیب یک بار دیگر در سدره المنتهی حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله جبرئیل علیه السّلام را مشاهده فرمود در نزد سدره المنتهی بهشتی است که جایگاه متّقیان می باشد، یعنی هنگامی که رسول خدا به آسمان بالا رفتند جبرئیل در سدره المنتهی به آن جناب رسید، زمانی که سیر و حرکت جبرئیل به محل سدره منتهی شد همان جا ایستاد و به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله عرض کرد: ای محمد این جا محلّ توقف و ایستادن من و جایی است که خدای عزّ و جلّ مرا در آن قرار داده و هرگز قدرت ندارم جلوتر بروم ولی شما بگذرید و به جلو بروید تا به سدره برسید سپس در آنجا توقف نمایید، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به طرف سدره جلو رفتند و جبرئیل ایستاد و توقف نمود.

امام باقر علیه السّلام فرمودند: چون فرشتگان نگهبان اعمال اهل زمین را به محلّ سدره بالا برده و آنجا می نهند این مکان به سدره المنتهی موسوم گردیده است باری اعمال وقتی به آنجا برده شد فرشتگان نگهبان که جملگی کرام و برره هستند آنها را می نویسند. امام علیه السّلام فرمودند: فرشتگان اعمال بندگان را به محل سدره می رسانند، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نظر می اندازند شاخه های این

درخت (سدره) را می بینند که زیر عرش و اطراف آن می باشند. پس از آن امام علیه السّلام فرمودند: نور جبّار عزّ و جلّ به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله تجلّی کرده و آن حضرت را فرا می گیرد در این هنگام از شدّت نور و عظمت آن چشمان مبارک حضرت باز مانده به طوری که لحظه ای به هم نیامده و شانه های مبارکش به لرزه می آید. پس از آن فرمودند: خدای متعال قلب رسولش را محکم و نور دیدگانش را قوی نمود تا از آیات پروردگار دید آنچه را که دید و همین است معنای فرموده حقّ عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی عِنْدَها جَنَّهُ الْمَأْوی» منظور موافات و رسیدن آن حضرت است به سدره المنتهی و پس از رسیدن حضرتش دیدند آنچه را که با چشم ملاحظه کردند یعنی آیات بزرگ الهی را که مقصود بزرگ ترین آیات پروردگار می باشد با چشم دیدند. حضرت ابو جعفر علیه السّلام فرمودند: قطر و ضخامت سدره به مقدار صد سال راه از ایّام دنیا بوده و هر برگی از آن اهل دنیا را می پوشاند و حقّ تعالی فرشتگانی دارد که آنها را موکّل درخت و نخل خرما قرار داده، لذا هیچ درخت و نخلی نیست مگر آنکه با آن فرشته ای است که او را نگهداری می کند و اگر چنین نمی بود سباع و حشرات زمین تمام آنها را در حالی که میوه داشتند می خوردند. سپس امام علیه السّلام فرمودند: و سرّ این که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از تخلّی نمودن زیر درخت یا نخل میوه دار نهی فرمودند آن است که فرشتگان موکّل آنجا هستند و به خاطر همین است که درخت نخل وقتی در آن میوه هست مأنوس می باشند چه آن که فرشتگان در آنجا حاضر هستند. (1)

توضیح: «قطف الثمرۀ» یعنی چیدن و بریدن. و «القطف» با کسره به معنای خوشه است و اسم برای میوههای چیده شده است. «شخص الرجل بصره» یعنی چشمش را گشود و پلک نزد. «الفریصۀ» گوشت میان دو پهلو و کتف حیوان است که همیشه میلرزد. مقصود از سخن او: «الموافاۀ» این است که منظور از «رآه» این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را دید پس از آنکه در سدرۀ از او

1- . علل الشرایع : 102

جدا شد و به نزدش آمد. پس لام در این کلمه برای عهد است، یعنی موافاتی که بدان اشاره شد.

71. علل الشرایع: محمد بن حمزه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا نماز صبح و مغرب و عشا با صدای بلند خوانده می شود، اما بقیه نمازها مثل نماز ظهر و عصر با صدای بلند خوانده نمی شود؟ و چرا ذکر تسبیح در دو رکعت آخر نماز از خواندن [حمد و سوره] بهتر و افضل است؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد، اولین نمازی که خدا بر او واجب کرد، نماز ظهر روز جمعه بود، سپس خداوند عزّ و جلّ به ملائکه امر کرد پشت سر حضرت نماز بگزارند و به پیامبرش امر کرد نماز را با صدای بلند قرائت کند تا فضل و مرتبت او برای ملائکه آشکار شود، سپس نماز عصر را بر او واجب کرد، اما هیچ یک از ملائکه را به همراهی او امر نکرد و به پیامبر امر کرد حمد و سوره نماز را با صدای آرام قرائت کند؛ زیرا کسی در پشت سر حضرت نبود. سپس نماز مغرب را بر او واجب کرد و ملائکه را با او همراه کرد و به او امر کرد با صدای بلند حمد و سوره را قرائت کند و همین طور نماز عشا را. وقتی فجر نزدیک شد، خدا نماز صبح را بر پیامبر واجب کرد و به او امر کرد آن را با صدای بلند بخواند تا فضل و مرتبت او برای مردم آشکار شود، همان گونه که برای ملائکه آشکار شد. به همین علت نماز صبح با صدای بلند خوانده می شود. پرسیدم: چرا در دو رکعت آخر نماز تسبیح از قرائت [حمد و سوره] افضل و بهتر است؟ فرمود: زیرا وقتی پیامبر در دو رکعت آخر نماز بود، عظمت متجلّی شده پروردگار را به یاد آورد و متحیّر شد و گفت: سُبحانَ اللهِ وَ الحَمدُ لِلّهِ وَ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَ اللهُ أكبَر. به همین خاطر ذکر تسبیح از قرائت بهتر است. (1)

72. علل الشرایع: از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا نماز یک رکعت و دو سجده دارد؟ و

1- . علل الشرایع : 115

چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟ فرمود حال که درباره امری سؤالی کردی، خوب دقت کن تا جواب را نیک بفهمی.

اولین نمازی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، در آسمان و در محضر خداوند تبارک و تعالی و جلوی عرش الهی بود. وقتی خداوند پیامبر را به معراج برد و وقتی حضرت به عرش خداوند رسید، خداوند فرمود: ای محمد! به صاد نزدیک شو و مواضع و جوارح سجده خود را بشوی و پاکیزه گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به آن جا که خدا امر کرده بود رفت و وضو گرفت، وقتی وضویش کامل شد به سوی خداوند تبارک و تعالی برگشت و ایستاد، خدا به او امر کرد شروع (افتتاح) نماز را بخواند و حضرت چنین کرد، سپس خداوند فرمود: ای محمد! بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» {به نام خداوند رحمتگر مهربان* ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است} تا آخر سوره حمد، و حضرت چنین کرد سپس امر کرد که نسبتِ پروردگار متعالش را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» {به نام خداوند رحمتگر مهربان* بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعالی).} سپس خداوند وحی را قطع کرد و پیامبر خواند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» و خداوند فرمود: بگو: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ* وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ». سپس وحی قطع شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارِ من، الله، چنین است، پروردگار من، الله، چنین است؛

سپس خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن. و پیامبر رکوع کرد، و خداوند در حال رکوع او به آن حضرت فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی العَظِيمِ وَ بِحَمدِهِ، و حضرت سه بار این جمله را تکرار کرد، خداوند فرمود: ای محمد! سرت را بلند کن. پیامبر صلی الله علیه و آله سربرداشت و راست در مقابل خداوند عزّ و جلّ ایستاد. خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن. پیامبر به زمین افتاد و سجده کرد، خداوند فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ، و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! برخیز و صاف بنشین، حضرت نشست؛ وقتی آرام گرفت، جلال عظمت و خداوند عزّ و جلّ را به یاد آورد و به میل خود بدون آن که خداوند به او امر کند به سجده رفت و سه بار جمله تسبیح را تکرار کرد.

خداوند فرمود: برخیز و بنشین، و حضرت چنین کرد، و دیگر آن عظمت و تجلّی پروردگار را ندید، خداوند به او فرمود: ای محمد! بخوان: و همان کار را که در رکعت اول انجام دادی دوباره تکرار کن. پیامبر چنان کرد و وقتی به سجده رفت و سربرداشت، دوباره جلال و عظمت پروردگار را به یاد آورد و با میل خود بی آن که خدا به او امر کند به سجده رفت و تسبیح را خواند.

خداوند به او فرمود: سرت را بلند کن، خداوند به تو آرامش و استقرار داده است و گواهی بده که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد پیامبر و فرستاده خداست و قیامت حتماً واقع خواهد شد بی هیچ شک و تردیدی، و خداوند هر کس را که در قبرها باشد محشور می گرداند، خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و بر محمد و آل محمد رحم کن، هم چنان که بر ابراهیم و آل او درود فرستادی و بر آنها رحم کردی و برکت دادی. تو ستوده صفت و صاحب مجد و عظمت هستی، خدایا! شفاعت محمد در حقّ امتش را بپذیر و درجه و مقام او را بالا ببر. حضرت چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! سلام بده. پیامبر صلی الله علیه و آله رویش را به خدای تبارک و تعالی کرد و سر به زیر انداخت و گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکَ. خداوند در جواب او فرمود: و سلام بر تو- ای محمد!- با نعمت من بر طاعت من نیرو یافتی و به خاطر رحمتم تو را به عنوان پیامبر و دوست خود برگزیدم. پس امام علیه السلام فرمود: «نمازی که خدا به پیامبر امر فرمود که بخواند دو رکعت بود با دو سجده، و پیامبر صلی الله علیه و آله همانطور که برایت گفتم در هر رکعت دو سجده به جا آورد؛ زیرا عظمت پروردگارش را به یاد آورد و خداوند، آن را برای او واجب گرداند. پرسیدم: فدایتان شوم! صاد چیست که خدا به پیامبر صلّی الله علیه و آله دستور داد با آن خود را بشوید و وضو بگیرد؟ فرمود: صاد چشمه ای است که از یکی از ارکان عرش می جوشد، به آن آب حیات گفته می شود، و آن چشمه همان است که خداوند فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» [صاد، سوگند به قرآن پُر اندرز] و خدا به پیامبر امر کرد که وضو بگیرد و نماز بگزارد. (1)

1- . علل الشرایع : 119

73. علل الشرایع: هشام بن حکم می گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به علّت نماز سؤال کرده و عرضه داشتم: باستثنای مواردی که نماز دو رکعت و دو سجده می باشد چگونه دو رکعت و چهار سجده گردیده است؟ پس امام علیه السّلام نظیر آنچه در حدیث اسحاق بن عمّار از حضرت ابی الحسن علیه السّلام نقل شد را فرمودند منتهی با زیاد و کم کردن الفاظ. (1)

74. توحید: بزنطی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، جبرئیل مرا به مکانی رسانید که هرگز خود پایش به آنجا باز نشده بود. پس پرده در مقابل من برداشته شد و خداوند از نور عظمت خویش آنچه که دوست داشتم برایم نمایان کرد و به من نشان داد. (2)

75. علل الشرایع: هِشام بن حَکَم روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: چرا تعداد هفت تکبیر در شروع نماز بهتر است؟ چرا در رکوع سُبحانَ رَبّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ و در سَجده، سُبحانَ رَبّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ گفته می شود؟ فرمود: ای هِشام! خداوند تبارک و تعالی آسمان ها و زمین را در هفت طبقه آفرید و هفت حجاب خلق نمود؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت و آن گاه که فاصله او از خداوند به اندازه (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر بود، یکی از حجاب ها کنار رفت؛ رسول خدا تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می شود، خواند. وقتی دومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می شود، خواند. وقتی سومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت: و همین طور ادامه یافت تا این که هفت حجاب کنار رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله هفت بار تکبیر گفت؛ به همین دلیل در ابتدا و شروع نماز هفت بار تکبیر گفته می شود. سپس وقتی عظمت خدا را به یاد آورد بسیار ترسید و بر زانوهایش خم شد و گفت: سُبحانَ ربّی العَظِیم وَ بِحَمدِهِ. وقتی از رکوع سر برداشت و راست ایستاد خداوند را برتر و با عظمت تر یافت، بر سجده افتاد در حالی که می گفت: سُبحانَ ربّی

1- . علل الشرایع : 118 - 119
2- . توحید : 96

الأعلَی وَ بِحَمدِهِ. وقتی هفت بار این قول را گفت ترس او آرام گرفت و این قول سنت شد. (1)

76. علل الشرایع: حسین بن ولید، از کسی که ذکرش نموده، راوی می گوید: محضر مبارک امام صادق علیه السلام عرض کردم: برای چه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مسجد شجره محرم شدند نه از غیر آن؟ امام علیه السّلام فرمودند: زیرا وقتی حضرتش را به آسمان حرکت دادند و روی آسمان به موازی مسجد شجره رسیدند فرشتگان به بیت المعمور که می آمدند از محاذی همه مواقیت عبور می کردند به استثناء مسجد شجره، هنگامی که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به محاذی این مسجد رسیدند نداء آمد: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله. حضرت عرضه داشت: لبیک. خداوند فرمود: آیا تو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم و گمشده نیافتم پس راه را نشانت دادم؟ نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد: حمد و نعمت و سلطنت تمام از آن تو است، شریک و همتایی نداری، لبیک، از این رو از مسجد شجره احرام بستند نه سایر مواقیت. (2)

77. امالی طوسی: ابو صالح از عبد الله بن عبّاس روایت کرده است که او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خداوند متعال پنج چیز به من و پنج چیز به علی علیه السلام عطا فرمود؛ به من جوامع کلام را و به علی علیه السلام جوامع علم را عطا فرمود؛ مرا نبیّ و علی علیه السلام را وصیّ کرد؛ به من کوثر را و به علی علیه السلام سلسبیل را عطا فرمود؛ به من وحی را و به علی علیه السلام الهام را عطا فرمود؛ مرا شبانه سوی خود روانه داشت و درهای آسمان را برای علی علیه السلام گشود و پردهها را برگرفت تا این که او به من نگریست و من به او نگریستم. در آن دم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گریه افتاد. به ایشان عرض کردم: چه چیز شما را به گریه انداخت؟ پدر و مادرم به فدایت! فرمود: ای ابن عبّاس! نخستین سخنی که خداوند با من گفت، این بود که فرمود: ای محمّد! به زیر خود بنگر. من به پردهها نگریستم و دیدم شکافته شدهاند و به درهای آسمان

1- . علل الشرایع :
2- . علل الشرایع : 149

نگریستم و دیدم گشوده شدهاند و به علی علیه السلام نگریستم و او را دیدم که سر به سوی من بلند کرده است. او با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و پروردگارم - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - با من سخن گفت. عرض کردم: ای رسول خدا! پروردگارت چه فرمود؟ ایشان فرمود: به من فرمود: ای محمّد! من علی را وصیّ و وزیر و جانشین تو پس از تو قرار دادهام، پس او را آگاه کن، این اوست که سخنت را میشنود. من در حالی که در حضور پروردگارم عزّ و جلّ بودم، او را آگاه کردم. او گفت: پذیرفتم و اطاعت کردم.

آن گاه خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمان داد تا بر او سلام کنند و آنها چنین کردند و او سلامشان را پاسخ گفت. من فرشتگان را دیدم که درباره علی علیه السلام به یکدیگر مژده میدادند و بر هر فرشتهای از فرشتگان آسمان که گذر میکردم، شادباش گویان به من میگفتند: ای محمّد! سوگند به او که تو را بر حق به پیامبری برانگیخت، بدان خاطر که خداوند عزّ و جلّ پسر عمویت را جانشینت کرد، شادی تمام فرشتگان را فرا گرفت. در آن دم حاملان عرش را دیدم که سر سوی زمین فرود آوردهاند. گفتم: ای جبرئیل! چرا حاملان عرش سر فرود آوردهاند؟ گفت: ای محمّد! همه فرشتگان به جز حاملان عرش به رخسار علی علیه السلام نگریستهاند تا از او دلشاد شوند. حاملان عرش نیز اکنون از خداوند عزّ و جلّ اجازه خواستند و او به آنان اجازه داد تا به علی علیه السلام بنگرند و ایشان به او نگریستند. چون بر زمین فرود آمدم، او را از این امر خبر دادم و او نیز همین خبر به من داد و این گونه دانستم که بر هیچ قدمگاهی پا ننهادهام، مگر آن که از برای علی علیه السلام آشکار گردیده تا به آن بنگرد. (1)

میگویم: مفید این روایت را در جای دیگر با این سند از محمد بن عبدالرحمان روایت کرده است. (2)

و حسن بن سلیمان در کتاب محتضر از صدوق از پدرش از سعد آن را روایت کرده است. (3)

1- . امالی طوسی : 64
2- . امالی طوسی : 118

3- . محتضر : 107 - 108

78. امالی طوسی: از امام باقر علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند و به سدره المنتهی رسیدم. مرا در محضر پروردگار قرار دادند. خداوند به من فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله ای پروردگار من! خداوند فرمود: تو بندگان مرا آزموده ای. کدام یک از آنها بیش از دیگران از تو اطاعت می کند؟ عرض کردم: خدایا! علی بیش از همه از من فرمانبرداری می کند. خداوند فرمود: آری! ای محمد! راست می گویی! آیا برای خودت جانشینی تعیین کرده ای تا پس از تو دینت را تبلیغ کند و به بندگانم از کتابم آن چه را نمی دانند، یاد دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خیر! خدایا تو آن را برایم انتخاب کن. زیرا انتخاب تو برایم بهتر است. خداوند فرمود: من علی علیه السلام را برای جانشینی تو انتخاب کرده ام. پس او را به عنوان جانشین و وصی خودت قرار بده. من علم و بردباری خودم را به او ارزانی داشته ام. او به حق امیرالمؤمنین است. قبل از او هیچ کس به این جایگاه دست نیافته و پس از او نیز احدی بدان دست نخواهد یافت. ای محمد! علی پرچم هدایت و امام همه کسانی است که از من اطاعت می کنند و نور اولیای من و کلمه ای است که آن را بر متقین واجب گردانیده ام. هر کس او را دوست داشته باشد، در حقیقت مرا دوست داشته است و هر کس از او بیزار باشد یا نسبت به او کینه در دل داشته باشد، در واقع نسبت به من کینه داشته است. این مژده را به او بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: این مژده را به علی دادم. او گفت: من بنده خداوند و تحت اراده و فرمان او هستم. اگر مرا به خاطر گناهانم عذاب دهد، در حقیقت به من ظلم نکرده است. او سزاوار آن است که آن چه را به من وعده داده است به طور کامل به من بدهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدایا قلبش را پاک و بهره او را ایمان به خودت قرار بده. خداوند فرمود: ای محمد! تو این امر را به او اطلاع دادی، اما او را به مشکلات و مصائبی دچار می کنم که هیچ کدام از اولیای خودم را بدان گرفتار نمی نمایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: عرض کردم: آیا با برادر و دوست من چنین می کنی؟ خداوند فرمود: آری! در علم من چنین حکم شده است که او دچار آزمایش خواهد شد و

گروهی نیز به وسیله او دچار آزمایش می شوند. اگر علی نبود، اولیای من و اولیای پیامبرم شناخته نمی شدند.

محمد بن مالک گوید: با نصر بن مزاحم منقری ملاقات کردم و برای من حدیث کرد از غالب جهنی از امام باقر از علی بن حسین از پدرش از جدّش از علی علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به معراج رفتم.. و همین حدیث را روایت کرده است.

محمد بن مالک گوید: با علی بن موسی بن جعفر علیه السلام ملاقات کردم و این حدیث را برایش ذکر کردم. و او فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر و او از پدرش از جدش از حسین بن علی برایم بازگو کرد که علی علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به معراج رفتم، و از آنجا از آسمانی به آسمان دیگر و سپس به سدرهٔ المنتهی رسیدم .. و کل حدیث را بازگو نمود. (1)

در کتاب محتضر به نقل از معراج صدوق از محمد ابن عمر حافظ بغدادی از محمد بن هارون همین حدیث را روایت کرده است. (2)

79. تفسیر قمی: اسماعیل جعفی گوید: در مسجد الحرام نشسته بودم و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نیز در گوشهای نشسته بود، ایشان سربلند کرد و نگاهی به آسمان و نگاهی به کعبه کرد و فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ»(3) {منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد. } و این آیه را سه بار بازگفت، سپس رو سوی من کرد و فرمود: ای عراقی! عراقیان درباره این آیه چه میگویند؟ عرض کردم: میگویند ایشان را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی بیت المقدس سیر داد. حضرت علیه السلام فرمود: چنین که میگویند نیست، بلکه ایشان را شبانگاه از این جا به این جا سیر داد، و با دست خود

1- . امالی طوسی : 218 - 219
2- . محتضر : 147
3- . اسراء / 1

به آسمان اشاره کرد، سپس فرمود: بین این دو جا، حرم است. چون ایشان به سدره المنتهی رسید، جبرئیل از همراهیاش بازماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی مرا تنها میگذاری؟ جبرئیل عرض کرد: تو پیش رو که به خدا سوگند! به جایی رسیدهای که هیچ کس از آفریدگان خدا، پیش از تو به آن نرسیده است. این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور پروردگارم را دیدم و سبحه بین من و او فاصله انداخته بود.

عرض کردم: فدایت شوم! سُبحه چیست؟ حضرت با چهره خود اشاره به زمین و با دست خود اشاره به آسمان کرد و سه بار فرمود: بزرگی پروردگارم، بزرگی پروردگارم. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خطاب آمد: ای محمّد! عرض کردم: پروردگارا! گوش به فرمانم. فرمود: آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره میکنند؟ عرض کردم: خداوندا! پاک و منزّهی، من دانشی جز آن چه تو به من آموختهای ندارم. پس خداوند متعال دستش- یعنی دست قدرت- را میان سینههایم گذاشت و من خنکی آن را میان شانههایم احساس کردم. از آن پس هر آن چه درباره گذشته و آینده از من پرسید، پاسخش را میدانستم. فرمود: ای محمّد! آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره میکنند؟ عرض کردم: پروردگارا! بر سر درجات و کفّارات و حسنات. فرمود: ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کردم: پروردگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی فرمان پذیر من باشد. فرمود: و نیز فرمان پذیر من ای محمّد! عرض کردم: پرودگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از برای آنان که از من فرمان میبرند و کلمهایست که پرهیزکاران را به آن ملزم کردهام. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. همچنین من ویژگیهایی را به او اختصاص دادهام که به هیچ کس دیگر ندادهام. عرض کردم: پروردگارا! او برادر و همدم و وزیر و وارث من است. فرمود: این امریست که از پیش رقم خورده است. او

آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده میشوند و همچنین من به او عطا کردهام و عطا کردهام و عطا کردهام. من چهار چیز به او عطا کردهام که گره آنها به دست اوست و او هرگز آنها را فاش نمیکند. (1)

توضیح: فرموده پیامبر «من هذه الی هذه» یعنی مقصود از مسجد الاقصی، بیت معمور است زیرا دورترین مساجد است. و با رفتن پیامبر به بیت المقدس در ابتدا، منافاتی ندارد. «فرأیت ربّی» یعنی با قلب خدا را دیدم، یا اینکه عظمت خداوند را دیدم. و ممکن است «رأیت» به معنای «وجدت» باشد. و عبارت «و حال حالٌ» یعنی خداوند را یافتم در حالی که میان من و خدا حائل و مانعی ایجاد شده بود. و در برخی نسخهها «من نور ربّی» آمده است. و شاید مقصود زا «السبحهٔ» تنزیه و تقدیس خداوند متعال است. یعنی میان من و خداوند پیراستهبودن خدا از مکان و رؤیت، حائل و مانع شد. در غیر این صورت نهایت قرب و نزدیکی حاصل میشد.

جزری گوید: «سبحان الله» جلال و عظمت خداوند است. و در اصل جمع «سبحهٔ» میباشد. و گفته شده: نورهای ذات خداوند است. و گفته شده: «سبحات الوجه» محاسن آن است. پایان سخن. اشاره کردن به زمین و به زیر افکندن سرش، به نشانه خضوع در برابر جلال و شکوه خداوند متعال است. دست گذاشتن کنایه از نهایت لطف و رحمت، و افاضه علوم و معارف بر سینه گرامی و بزرگ پیامبر است و «البرد» کنایه از آسایش و شادمانی است. و در برخی نسخهها «یده» به معنای دست قدرت آمده است.

فرموده خداوند «فیم اختصم الملأ الأعلی» اشاره به این فرموده خداوند متعال دارد: «ما کان لی من علم بالملأ الاعلی اذ یختصمون»(2)

{مرا در باره ملإِ اعلی هیچ دانشی نبود آن گاه که مجادله می کردند. }

طبرسی گوید: یآنچه در فرموده خداوند آمده است: «انّی جاعل فی الارض خلیفهٔ» تا پایان داستان. یعنی آنچه در این باره بود نمیدانستم جز با وحی از جانب خداوند متعال.

1- . تفسیر قمی : 572 - 573

2- . ص / 70

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که به من فرمود: آیا می دانی مخاصمه و گفتگوی فرشتگان چه بوده است؟ گفتم نمی دانم، فرمود: درباره کفارات و درجات گفتگو می کردند، که کفارات عبارت است از: رنگین کردن وضو در بامدادان سرد و برداشتن گامها برای حاضر شدن در جماعات و انتظار نماز پس از نماز. و اما درجات عبارت است از: آشکار گفتن سلام و اطعام طعام و خواندن نماز در شب هنگامی که مردم در خوابند. (1)

و سخن او «عقدها ثانیهٔ» تاکید برای عبارت اول، یا مصدری است که فاعل برای «یفصح» میباشد. و درستتر این است که تصحیف شده «بما عقدها» باشد و فاعل «عقد» پیامبر باشد.

80. تفسیر قمی: جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید خالص است و دیدم که فرشتگان گاهی با خشتی از زر و خشتی از نقره می سازند و گاهی باز می ایستند. به ایشان گفتم: شما را چه شده است؟ گاهی می سازید و گاهی دست نگه می دارید؟ ایشان گفتند: صبر می کنیم تا خرجی ما برسد. گفتم: خرجی شما چیست؟ گفتند: این که انسان مؤمن بگوید: سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أكبر، و هرگاه بگوید می سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می کشیم. (2)

81. قصص الانبیاء: ابو بصیرگوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمل کرد تا اینکه به جایی از آسمان رسانید سپس او را ترک کرد و گفت: هیچ پیامبری به این مکانی که تو هست، پا ننهاده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که من در مکه بودم جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد برخیز. من برخاستم و به سمت در بیرون رفتم که به ناگاه جبرئیل راه به همراه میکائیل و اسرافیل دیدم. جبرئیل براق را برای من آورد که

1- . مجمع البيان 8 : 485
2- . تفسير قمی : 413

از الاغ بلندتر و از قاطر کوتاهتر بود. صورتش همچون صورت انسان بود و دُمش شبیه دم گاو بود و یالش شبیه یال اسب و دست و پایش شبیه شتر بود. زینی از بهشت بر آن بود و در رانهایش دو بال قرار داشت و گامهایش در شعاع دیدگانش قرار داشتند. گفت: سوار شو. سوار شدم و به راه افتادم تا به بیت المقدس رسیدم. هنگامی که بدانجا رسیدم فرشتگان از آسمان با مژده و کرامت از نزد پروردگار صاحب عزّت فرود آمدند. و در بیت المقدس نماز گزاردم. - در برخی نسخهها آمده است: ابراهیم در میان گروهی از پیامبران به من مژده و بشارت داد، سپس موسی و عیسی علیهما السلام را وصف کرد. - سپس جبرئیل دستم را گرفت و بر صخره نشاند. در این هنگام به آسمانی عروج کردم که در زیبایی و نیکویی چیزی مانند آن ندیده بودم. پس به آسمان دنیا بالا رفتم و شگفتیها و ملکوت آن را مشاهده کردم و فرشتگان آن، بر من سلام میدادند. سپس مرا به آسمان سوم (1)

بردند و در آنجا یوسف علیه السلام را ملاقات کردم. سپس مرا به آسمان چهارم بردند و در آنجا ادریس علیه السلام را دیدم. سپس مرا آسمان پنجم بردند و در آنجا هارون علیه السلام را ملاقات کردم و بعد مرا به آسمان ششم بردند و در آنجا مخلوقات بسیاری را دیدم که در کنار هم در جنب و جوش بودند، و در آنجا کروبیها (مقربان درگاه الهی) نیز بودند. فرمود: بعد مرا به آسمان هفتم بالا بردند و در آنجا مخلوقات و فرشتگانی را مشاهده کردم.

در روایت دیگری آمده است: پیامبر فرمود در آسمان ششم موسی علیه السلام را دیدم و در آسمان هفتم ابراهیم علیه السلام را ملاقات کردم. سپس فرمود: همراه با جبرئیل به بالاترین علیین صعود کردیم - و آنجا را توصیف نمود - تا اینجا که فرمود: سپس خدوند با من سخن گفت و با او سخن گفتم و بهشت و دوزخ را دیدم و عرش و سدرهٔ المنتهی را مشاهده کردم. سپس فرمود: به مکه بازگشتم. چون صبح کردم ماجرای معراج را برای مردم بازگو نمودم. ابوجهل و مشرکان مرا تکذیب نمودند. و مطعم بن عدیّ گفت: گمان میکنی مسیر دو ماهه را در یک ساعت پیمودهای؟ گواهی

1- . شاید تفصیل عروج به آسمان دوم از قلم نسخهنویسان افتاده باشد و پیشتر در روایت هشام بن سالم ذکر شد که پیامبر در آسمان دوم با یحیی و عیسی علیهما السالم ملاقات کرد.

میدهم که تو دروغگویی. قریش گفتند: ما را از آنچه دیدی با خبر کن. پیامبر فرمود: کارون فلان قبیله را دیدم که شتری را گم کرده بودند و به دنبال شتر میگشتند. و در بار و بنه آنها کاسه بزرگی پر از آب بود و من از آب نوشیدم و به همان صورت اول آن را پوشاندم. از آنان بپرسید آیا آب در کاسه یافتند. گفتند: این یک نشانه است. فرمود: بر کاروان فلان قبیله گذر کردم که یکی از شتران رمید و دستش شکست، پس در این باره از آنان سوال کنید. گفتند: این نشانه دیگری است. گفتند: از کاروان ما خبر بده. فرمود: در منطقه تنعیم بر آن کاروان گذر کردم، و احوال و کیفیت و ویژگی کاروان را برای آنان توضیح داد. گفتند: این نشانه دیگری است. (1)

توضیح: «خطوه منتهی طرفه» یعنی گامهایش در شعاع دیدگانش بود.

82. بصائر الدرجات: عبدالله بن سنان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمود: خداوند مرا به معراج برد و از پشت حجاب به من وحی کرد و با من سخن گفت و فرمود: ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من آگاه مطلق به عالم غیب و عالم شهادت و مهربان و بخشنده هستم. من الله هستم که جز من هیچ خدایی وجود ندارد. من پادشاهی قدّوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر هستم. خداوند از آن چه آنان شرک می ورزند، پاک و منزه است. ای محمد! همانا من الله هستم که هیچ خدایی جز من نیست. من خالق، آفریننده و مصوّر هستم. اسماء حسنی از آن من است. هر چه در آسمان و زمین است، تسبیح گوی من است و من، عزیز حکیم هستم. ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من اول هستم و قبل از من هیچ چیز وجود نداشته است. من آخر هستم و پس از من هیچ چیز وجود نخواهد داشت. من ظاهر هستم. یعنی هیچ چیز برتر از من وجود ندارد. من باطن هستم و جز من چیزی وجود نخواهد داشت. من الله هستم و جز من هیچ خدایی نیست. من از همه چیز کاملا آگاه هستم. ای محمد! علی علیه السلام اولین کسی است که از میان ائمه از او عهد و پیمان می گیرم. ای محمد! از میان ائمه، علی علیه السلام آخرین

1- . قصص النبیاء : مخطوط

کسی است که روح او را می گیرم. او همان جنبنده ای است که با مردم سخن می گوید. ای محمد! علی علیه السلام را بر همه آن چه به تو وحی گردیده است غلبه می دهم. تو نباید هیچ چیزی را از او پنهان کنی. ای محمد! آن رازهایی را که به تو گفتم، مخفیانه به او بگو. من و تو رازی نداریم که آن را از او پنهان کنیم. ای محمد! علی علیه السلام به همه حلال و حرام هایی که آفریده ام آگاه است. (1)

83. صحیفه امام رضا: با اسناد نقل شده امام رضا علیه السلام از پدرانش فرمود، که علی علیه السلام فرمود: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم اذان را شروع فرمود، جبرئیل با براق بر حضرتش نازل شد، ولی براق در برابر حضرت سرکشی کرد. در این حال جبرئیل به براق گفت: آرام باش ای براق، زیرا کسی بر تو سوار نشده است که عزیزتر و گرامی تر از پیامبر در نزد خدای متعال باشد، پس از این کلام براق آرام گرفت. پیامبر فرمودند: من بر براق سوار شدم تا زمانی که به حجابی رسیدم، که میان من و خدای عزّ و جلّ حایل بود. در این حال از آن سوی حجاب ملکی خارج شد و گفت: اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر. پیامبر فرمود: جبرئیل را گفتم، این فرشته کیست؟ جبرئیل گفت: قسم به کسی که تو را به مقام نبوت کرامت بخشیده، تا به حال من این فرشته را ندیده ام. سپس فرشته گفت: اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر. از آن سوی حجاب فریاد بر آمد، راست گفت بنده من، من بزرگترم، من بزرگترم. پیامبر فرمود: سپس فرشته گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست. از آن سوی حجاب صدا آمد که، راست گفت بنده من، خدایی جز من نیست. پیامبر (ص) فرمود: فرشته گفت: گواهی می دهم که محمد فرستاده خداست. شهادت می دهم که محمد فرستاده خداست. از آن سوی حجاب ندا آمد که راست گفت بنده من، من محمد را به رسالت فرستادم. پیامبر فرمود: سپس فرشته: گفت بشتابید به سوی نماز، بشتابید به سوی نماز. از آن سوی حجاب فریاد برآمد که، راست گفت بنده من و- مردم را- به عبادت من فرا خواند. پیامبر فرمود: سپس فرشته گفت: بشتابید به سوی رستگاری، بشتابید به سوی

1- . بصائر الدرجات : 151

رستگاری. از آن سوی حجاب ندا آمد که، راست گفت بنده من و- مردم را- به عبادت من فراخواند، به تحقیق رستگار شد هر کس که به اقامه نماز مواظبت داشته باشد. پیامبر فرمود: پس در آن هنگام خدای عز و جل شرافت و کرامت مرا بر آفریدگان نخستین و آخرین کامل ساخت. (1)

84. خرائج: امام باقرعلیه السّلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به معراج رفتم جبرئیل براق را آورد و براق کوچکتر از قاطر و بزرگتر از الاغ بود و گوشهایش را تکان می داد و چشمان خود را به پاهایش دوخته بود. و گامهایش در شعاع دیدگانش قرار داشتند. و در رانهایش دو بال قرار داشت که او را به جلو می راند. زینی از یاقوت در پشت او بود. و تمام رنگها در آن وجود داشت و یالش به طرف راست آویزان بود. و او را بر در خانه خدیجه بست. وقتی جبرئیل بر حضرت وارد شد، براق خیلی خوشحالی می کرد. جبرئیل گفت: آرام باش! بهترین خلق خدا می خواهد بر تو سوار شود. براق ساکت شد. بعد، پیامبر بیرون آمد و شبانه سوار او شد و به طرف بیت المقدس روانه شدند. پیامبر پیرمردی را دید از جبرئیل پرسید: این شخص کیست؟ جواب داد: پدرت ابراهیم است. پیامبر پایش را خم کرد و خواست فرود آید. جبرئیل گفت: بر هین حالت باش. و خداوند تمام انبیا را در بیت المقدس جمع کرد و جبرئیل اذان گفت. حضرت محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله جلو رفت و همه انبیا به امامت او نماز خواندند.

سپس امام باقر در باره این فرموده خداوند: «فإن کنت فی شکّ مما انزلنا الیک فاسأل الذین یقرؤون الکتاب من قبلک» {و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب [آسمانی] می خواندند بپرس» } فرمود: آن پیامبرانی بودند که گرد آمدند. «فلا تکونن من الممترین»(2) {پس زنهار از تردیدکنندگان مباش.} فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ شک نداشت و از این رو سؤال نکرد.

1- . صحیفه امام رضا : 19 - 29
2- . یونس / 94

در روایت دیگری آمده است: براق آرام نگرفت تا اینکه شرط کرد که مرکب پیامبر در قیامت نیز باشد. (1)

توضیح: جزری گوید: «الحفز» تحریک و برانگیختن است. و از همین کلمه حدیث براق است: «و فی فخذیه جناحان یحفز بهما رجلیه» «اهدب العرف» یعنی یال دراز و بسیار که از طرف راست آویزان شده است. «المرح» نهایت خوشحالی و شادمانی است.

85. خرائج: از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: سه سال از بعثت پیامبر می گذشت. در شب معراج، خداوند او را از مکّه به بیت المقدس برد و از آنجا به آسمانها عروج داد. وقتی که صبح شد و آن حضرت خبر معراج خود را به قریش نقل کرد، بعضی جاهلان گفتند: چه دروغ بزرگی می گوید! بعضی از آنها نیز گفتند: ای ابا القاسم! از کجا بدانیم تو راست می گویی؟ حضرت فرمود: «در فلانجا به کاروان شما عبور کردم و شترشان گم شده بود. آنها را به محل شتر، راهنمایی کردم. و پیش بارهای آنها رفتم، مشکهایشان پر بود. آب یک مشک آنها را هم ریختم. و کاروان در روز سوم، موقع طلوع خورشید، اینجا می رسد. در جلو کاروان، شتر سرخ مویی است و آن، شتر فلان شخص است». در روز سوم، مردم قبل از طلوع خورشید، به دروازه مکّه رفتند تا ببینند محمّد صلّی اللَّه علیه و آله راست می گوید. یا نه. منتظر بودند که با طلوع خورشید، کاروان نیز نمایان شد و در پیشاپیش کاروان، شتر سرخ مویی حرکت می کرد. از دیدن این منظره تعجب کردند و از سرگذشت کاروانیان پرسیدند، آنان نیز گفته پیامبر را تکرار کردند. و نیز گفتند: این از سحر محمّد است.

86. مناقب: مردم در باره معراج اختلاف نظر دارند: خوارج آن را انکار میکنند و فرقه جهمیّه بر این باورند که روح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب به معراج رفت نه جسم آن حضرت. و شیعه امامی (2)

و زیدی، و معتزلیها معتقدند که

1- . خرائج : 188
2- . پیشتر دانستی که شیعه امامی بر این باورند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بیداری با جسم و روح از مکّه به بیت المقدس و از آنجا به

آسمانها رفت.

پیامبر با روح و جسم به بیت المقدس عروج کرد. بنابراین فرموده خداوند: «الی المسجد الاقصی» و دیگران گفتهاند: پیامبر با روح و جسم به آسمانها عروج پیدا کرد. و این قول از ابن عباس و ابن مسعود و جابر و حذیفه و انس و عائشه و امّ هانی روایت شده است، و ما آن را انکار نمیکنیم وقتی دلیل بر اثبات آن وجود دارد. و خداوند معراج موسی علیه السلام را به سوی طور قرار داد: «و ما کنت بجانب الطور»(1) {تو در جانب طور نبودی.} و برای ابراهیم به آسمان دنیا: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض»(2) {و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم.} و برای عیسی علیه السلام به آسمان چهارم: «بل رفعه الله الیه»(3) {بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد.} و برای ادریس به بهشت: «و رفعناه مکاناً علیّاً»(4) {و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.} و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «فکان قاب قوسین»(5) {تا [فاصله اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد.} قرار داد. و این مقام پیامبر به جهت علوّ و بلندی همّت آن حضرت بود و از این روی گفته میشود: «المرء یطیر بهمّته» (انسان بر اساس همّتش به پرواز درمیآید) پس خداوند از عروج او اظهار شگفتی کرد و فرمود: «سبحان الذی اسری بعبده» و به فرود آمدنش سوگند یاد کرد: «و النجم اذا هوی» پس فراز رفتن و فرود آمدن پیامبر با دو تاکید همراه بوده است.

سدی و واقدی گویند: معراج، شش سال پیش از هجرت در مکه، در هفدهم ماه رمضان شب شنبه پس از تاریکی شب از خانه امّ هانیء دختر ابو طالب رخ داد. و گفته شده: از خانه خدیجه آغاز شد و روایت شده که معراج از شعب ابو طالب صورت گرفت.

حسین و قتاده گویند: از خود مسجد، معراج اتفاق افتاد.

1- . قصص / 46
2- . انعام / 75
3- . نساء / 158
4- . مریم / 57
5- . نجم / 9

ابن عباس گوید: معراج در شب دو شنبه ماه ربیع الاول در سال دوم نبوّت بود. و معراج اول، معراج عجائب، و معراج دوم، معراج کرامت بود.

ابن عباس در روایتی گوید: جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: پروردگارم مرا به سوی تو فرستاده است و به من دستور داد تو را ا نزد او ببرم. پس برخیز که خداوند کرامتی به تو عطا فرموده که نه پیش از تو و نه پس از تو به کسی عطا نکرده است. پس مژده بده و شادمان باشد. پیامبر برخاست و دو رکعت نماز خواند. که به ناگاه میکائیل و اسرافیل را دید که همراه با هر یک از آن دو، هفتاد هزار فرشته بود. پس بر آنان سلام داد، و فرشتگان به او مژده و بشارت دادند و همراه با آنان مرکبی بود که بلندتر از الاغ و کوتاهتر از قاطر بود. صورتش چون صورت انسان، و دست و پایش شبیه شتر، و یالش شبیه اسب و دُمش به مانند گاو و پاهایش از دستهایش درازتر بود و و در رانهایش دو بال قرار داشت و گامهایش در شعاع دیدگانش قرار داشتند. بر آن لگامی از یاقوت سرخ بود. چون پیامبر خواست سوار شود، امتناع کرد. جبرئیل گفت: او محمّد است. پس پایین آمد تا به زمین چسبید. جبرئیل افسار آن و میکائیل رکابش را گرفت. پیامبر سوار شد و هنگامی که به زمین فرو نشست دستانش را بلند میکرد و چون بلند میشد پاهایش را بلند میکرد. پس کاروان از صدای حرکت بالهای براق رَم کرد. مردی در آخر کاروان صدا کرد: فلانی! شتر رَم کرد و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست.

وقتی پیامبر به وادی بلقاء رسید تشنه شد، کاسه آبی برایشان آوردند و از آن نوشید و باقی مانده آب را انداخت. در حالی که در مسیرش در حال حرکت بود، از طرف راس مسیر صدا آمد: ای محمد آهستهتر. بعد از چپ صدا آمد: آهستهتر. و به ناگاه در مقابل زنی قرار گرفت که حسن و جمالی داشت که کس تا حال ندیده بود. و آن زن گفت: سر جایت بایست تا تو را با خبر کنم. ابراهیم خلیل علیه السلام با دیدن این اتفاقات، برای پیامبر اینگونه تفسیر کرد: شخصی که از سمت راست صدا کرد، داعی یهودیان بود که اگر پاسخش میدادی امّتت را یهودی میکردی. و شخصی که از سمت چپ صدا کرد داعی مسیحیان بود که اگر پاسخش میدادی امّتت را مسیحی میکردی. و آن زن آراسته و زیبا، دنیا بود که برایت به تصویر درآمد، اگر پاسخش

میدادی امّتت، دنیا را بر آخرت ترجیج داده و انتخاب میکردند. سپس جبرئیل به (صخره) بیت المقدس آمد و آن را برداشت و در زیر آن سه کاسه بیرون آورد: کاسهای از شیر، کاسهای از عسل و کاسهای از شراب. و کاسه شیر را به پیامبر داد و حضرت آن را نوشید، و به او کاسه عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود: ای جبرئیل! من سیراب شدم: گفت! اگر آن را می نوشیدی، امت تو گمراه میشدند.

ابن عباس در روایتی گوید: همراه با جبرئیل فرشتهای فرود آمد که هرگز به زمین نیامده بود، و کلیدهای گنجینههای بهشت با او بود. گفت: ای محمد پروردگارت بر تو سلام میدهد و میگوید: این کلیدهای گنجینههای بهشت است، اگر میخواهی پیامبری عبد (فقیر) باش و اگر میخواهی پیامبری پادشاه (ثروتمند) باش. فرمود: البته میخواهم پیامبری عبد و فقیر باشم. پس به ناگاه نردبانی از طلا که پایههای آن از نقره بود و به مروارید و یاقوت آمیخته شده بود و از نور میدرخشید و پایین آن بر صخره بیت المقدس، و بالای آن در آسمان بود، ظاهر شد. به من گفت: ای محمد بالا برو. چون به آسمان بالا رفت، پیرمردی را دید که زیر درختی نشسته بود و در اطرافش کودکانی بودند. جبرئیل گفت: این شخص پدرت آدم است، که هر گاه یکی از نوادگانش را میبیند که وارد بهشت میشود میخندد و شادمان میگردد و چون یکی از نوادگانش را ببیند که وارد دوزخ میشود اندوهگین شده و میگرید. و فرشتهای دید که چهره در هم کشیده و لوحی مکتوب با خطّی از نور و خطّی از ظلمت در دست داشت. فرمود: این فرشته مرگ است. سپس فرشتهای را دید که بر کرسیّ نشسته است و شادابی گشادهروی دیگر فرشتگان را در او ندید. جبرئیل گفت: این مالک، خازن و نگهبان دوزخ است. او پیشتر گشادهرو و شاداب بود و هنگامی که عهدهدار نگهبانی از آتش دوزخ شد، دیگر نخندید. پیامبر از او خواست که آتش دوزخ را به او بنمایاند. پس در آتش دید آنچه را که دید. سپس پیامبر وارد بهشت شد و چیزهایی را که در آن بود مشاهده کرد و صدایی شنید که میگفت: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. جبرئیل گفت: این ساحران و جادوگران فرعوناند. و «لبیک اللهم لبیک» شنید. گفت: این حاجیاناند. و «الله اکبر» شنید. گفت: این مجاهداناند. و

ص: 484

«سبحان الله» شنید. گفت: این پیامبراناند. وقتی به سدرهٔ المنتهی رسید و به حجابها رسید، جبرئیل گفت: ای رسول خدا جلو برو، چرا که من اجازه ندارم از اين مکان جلوتر بروم و اگر به اندازه یک سر انگشت نزدیک شوم، یقیناً میسوزم.

ابو بصیر گوید: شیدم که میفرمود: جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمل کرد تا به جایی از آسمان رساند. سپس او را رها کرد و به او گفت: هیچ پیامبری هرگز به این مکانی که تو هستی، پا ننهاده است.

و روایت شده که آن حضرت در آسمان دوم عیسی و یحیی علیهما السلام را ملاقات کرد و در آسمان سوم، یوسف علیه السلام، و در آسمان چهارم ادریس علیه السلام، و در آسمان پنجم هارون علیه السلام، و در آسمان ششم کروبیها (مقربان درگاه الهی)، و در آسمان هفتم شماری از مخلوقات و دستهای از فرشتگان را دید.

در حدیث ابو هریرهٔ آمده است که پیامبر فرمود: در آسمان ششم موسی، و در آسمان هفتم ابراهیم علیهما السلام را دیدم.

ابن عباس گوید: آن حضرت فرشتگانِ حجابها را دید که سوره نور را قرائت میکنند، و نگاهبانان کُرسی، آیهٔ الکَرسی، و حاملان عرش، سوره حم (المؤمن) را قرائت میکنند. فرمود: هنگامی که به «قاب قوسین» رسیدم، بر من ندا آمد که نزدیک شو.

در روایتی آمده است: هزار بار بر من ندای قرب و نزدیکی آمد و در هر بار خواستهای از خواستههایم برآورده شد. سپس خداوند به من فرمود: درخواست کن به تو عطا میشود. عرض کردم: ای پروردگار ابراهیم را به عنوان خلیل برگزیدی و با موسی آشکارا سخن گفتی و به سلیمان ملک و پادشاهی بزرگی بخشیدی، پس به من چه چیز عطا میکنی؟ فرمود: ابراهیم را به عنوان خلیل اما تو را به عنوان حبیب برگزیدم، با موسی بر بساط طور سخن گفتم اما با تو بر بساط نور سخن میگویم و به سلیمان ملکی فنا پذیر ببخشیدم اما به تو ملکی جاویدان در بهشت میبخشم.

و روایت شده: من محمود، و تو محمد هستی، اسمت را از اسم من مشتق کردی و بر گرفتی. پس هر کس تو را پیوند دهد او را پیوند میدهم، و هر کس تو را قطع کند، قطعش میکنم. به نزد بندگانم فرود آی و آنان را از کرامتی که به تو بخشیدم با

خبر کن، و من هیچ پیامبری نفرستادهام مگر اینکه برایش وزیری قرار دهم، و تو فرستاده منی و علیّ وزیر توست.

و روایت شده آنسان که پیامبر به آسمان هفتم رسید ندا آمد: ای محمد! تو در جایی قدم مینهی که بشری بر آن قدم ننهاده است. پس خداوند با او سخن گفت و فرمود: «آمن الرسول بما انزل الیه من ربّه» پیامبر فرمود: آری ای پروردگارم. «و المؤمنون کلّ آمن بالله». خداوند فرمود:«لا یکلّف الله نفساً الا وسعها» پیامبر فرمود: «ربّنا لا تواخذنا» تا پایان آیه.(1)

خداوند فرمود: این خواستهات برآورده شد. سپس فرمود: چه کسی را در میان امّتت بعد از خود جانشنین کردی؟ گفت: خداوند آگاهتر است. فرمود: علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است.

و گفته میشود: خداوند در آن شب، چهار چیز به پیامبر داد: علم خلق را از آن برداشت «فکان قاب قوسین». و مناجات «فأوحی الی عبده» و سدرهٔ «اذ یغشی السدرهٔ» و امامت علی علیه السلام.

و گفتهاند: معراج پنج حرف است: میم مقام و جایگاه رسول در نزد ملک اعلی، عین عزّتش در نزد خداوند دانای هر نجوا، راء رفعت و بلندمرتبگی او در نزد آفریننده جهانیان، الف شادمان شدن او با عالم سرّ و نهان، و جیم جاه و منزلت او در ملکوت اعلی است.

و روایت شده که در آن شب ابو طالب پیامبر را گم کرد و همچنان به دنبال او میگشت و رو به سوی بنی هاشم نمود و میگفت: چه مصیبت بزرگی میشود اگر تا صبح پیامبر را نبینم. در این اثناء پیامبر که از آسمان به خانه امّ هانی فرود آمده بود، با او ملاقات کرد و به او فرمود: با من بیا، پس در مقابل پیامبر وارد مسجد شد. و بنی هاشم وارد شدند. ابوطالب شمشیرش را در کنار حجر بیرون کشید و گفت: ای بنی هشام شمشیرهایتان را بیرون بکشید. سپس رو به سوی قریش کرد و گفت: سوگند به خدا اگر او را دیگر نمیدیدم، چشمی از شما باقی نمیماند که پلک بزند (شما را میکشتم). قریش گفتند: کاری بس بزرگ انجام دادهای.

1- . بقره / 286

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام صبح در باره معراج برای آنان سخن گفت. به آن حضرت گفتند: بیت المقدس را برای ما توصیف کن. جبرئیل تصویر بیت المقدس را در مقابل چهره پیامبر آورد و او در باره آن هر چه میخواستند به آنان خبر میداد. گفتند: فلان خانه و فلان جا کجاست؟ پیامبر در باره هر چه پرسیدند به آنان پاسخ گفت، اما جز شمار اندکی به او ایمان نیاوردند. و این مصداق سخن خداوند است که میفرماید: «و ما تغنی الآیات و النذر عن قوم لا یؤمنون»(1) {و [لی] نشانه ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی آورند سود نمی بخشد. } (2)

توضیح: «الباسر» یعنی عبوس و چهره درهم کشیده.

87. تفسیر عیاشی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد کوفه نماز خواند و جبرئیل او را از همان جا سوار بر بُراق نمود تا به بیت المقدس ببرد. وقتی به دار السلام، یعنی پشت کوفه رسید، جبرییل به حضرت گفت: ای محمد! این جا مسجد پدرت، آدم و مصلاّی پیامبران است. پس از براق پیاده شو و در آن جا نماز بخوان. رسول خدا پیاده شد و در آن جا نماز خواند. سپس او را به بیت المقدس برد و در آن جا نماز خواند و آن گاه او را به آسمان برد. (3)

88. تفسیر عیاشی: هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: دیشب به معراج رفته بودم، به همدیگر گفتند: بهترین فرصت برای غلبه بر او به دست آمده است، از او درباره شهر اَیْله بپرسید. آنها درباره آن شهر از پیامبر پرسیدند، پیامبر سر به زیر انداخت و مَکث و درنگ کرد؛ جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! سرت را بلند کن، خداوند شهر اَیله را برای تو آشکار کرده است، و به هر درّه ای و گودالی امر کرده تا برآید و هر کوه و تپّه ای امر کرده است فرو رود. پیامبر سرش را بلند کرد و شهر ایله را دید که برای او مرتفع و آشکار شده است، آنها از حضرت سؤال کردند و حضرت پاسخ آنها را می داد، در حالی که به آن شهر

1- . یونس / 101
2- . مناقب آل ابی طالب 1 : 135 - 156

3- . تفسیر عیاشی : مخطوط

می نگریست، سپس فرمود: علامت و نشانه صدق کلام من این است که کاروانی از آنِ ابوسفیان که بار گندم دارد و شتری کاملاً سرخ رنگ در جلوی آن حرکت می کند، فردا همزمان با طلوع آفتاب به شهر وارد می شود. قریش افرادی را فرستادند و به آنها گفتند: هرکجا کاروان را دیدید همان جا نگه دارید تا سخن پیامبر دروغ از آب درآید و به درستی تعبیر نشود، خداوند سر قافله را به سمت ساحل برگرداند. مردم صبحگاه از خانه بیرون آمده بودند. امام فرمود: تا به آن روز، مکه هرگز ندیده بود آنقدر زن و مرد از خانه بیرون آیند، تا آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود را ببینند. ناگاه شتری از سوی ساحل پیدا شد. کسی گفت: شتر، آفتاب است، آفتاب، شتر است. حضرت فرمود: آفتاب و شتر هر دو با هم در آن شهر طلوع کردند (نمایان شدند) (1)

توضیح: فیروزآبادی گوید: «ایلیاء» با کسره و به صورت مقصود و شدّد، و «الیاء» با یک «یاء» و به صورت مقصور: شهر قدس است. و «ایلۀ» کوهی میان مکه و مدینه در نزدیکی ینبع، و شهری میان ینبع و مصر است. و «ایلۀ» با کسره روستایی در منطقه باحوز است. و نام دو مکان دیگری نیز میباشد. پایان سخن.

میگویم: بر طبق روایت دیگر، شاید در اصل «ایلیا» بوده که تصحیف شده است. و «الندّ» عود معروفی است. و با کسره است. یا اینکه به معنای عنبر است. و در برخی نسخهها «قدّاً» با فتحه آمده که به معنای پوست سلاخی شده است. و با کسره به معنای کاسه پوستین است. و به معنای تازیانه نیز میباشد. و «السیر» پارهای است از پوست دباغی نشده است. و ممکن است «بزّاً» به معنای کالا باشد.

89. تفسیر عیاشی: هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز عِشاء آخر، و نماز فجر را در شبی که به معراج رفته بود، در مکه خواند. (2)

90. تفسیر عیاشی: زُراره و حُمران بن اَعیَن و محمد بن مُسلِم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: ابو سعید خُدری گفته است: پیامبر صلی الله

1- . تفسير عياشى : مخطوط
2- . تفسير عياشى : مخطوط

علیه و آله فرمود: جبرئیل در شب معراج همراه من بود، وقتی برگشتم، گفتم: ای جبرئیل! آیا امر و خواسته ای داری؟ گفت: خواسته من آن است که از جانب من و خدا به خدیجه سلام برسانی و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه را دید و کلام جبرئیل را برایش گفت.خدیجه در پاسخ گفت: خداوند، خود سلام است و سلام از اوست و به اوست، و بر جبرئیل سلام و درود باد. (1)

91. تفسیر عیاشی: سالم حَنّاط از مردی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کدام مساجد فضیلت بیشتری دارند؟ فرمود: مسجد الحرام و مسجد النّبی. پرسیدم: مسجد الاقصی چطور؟ فدایتان شوم! فرمود: آن در آسمان است، رسول خدا به سوی آن شبانه به معراج رفت. عرض کردم: مردم می گویند: آن در بیت المقدس است؟ فرمود: فضیلت مسجد کوفه از آن بیشتر است. (2)

92. تفسیر عیاشی: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت به جایی رسیدند که جبرئیل گفت: بایست که پروردگارت نماز می خواند. پرسیدم: فدایتان شوم! نماز خدا چگونه است؟! فرمود: می فرمود: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ، سَبَقَت رَحمَتِی غَضَبِی» (پاک و منزّه و مقدّس است پروردگارِ ملائکه و روح، رحمت من بر غضب من پیشی گرفته است.) (3)

93. تفسیر عیاشی: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، جبرئیل با دو انگشت خود او را بلند کرد و دو انگشت را بر پشت حضرت قرار داد، چنان بود که حضرت سردی آنها را در سینه خود احساس کرد و چیزی در سینه حضرت وارد شد، فرمود: ای جبرئیل! آیا در این مکان است؟ گفت: آری، این مکانی است که پیش از تو هرگز کسی در آن جا گام نگذاشته بود و بعد از تو نیز گام نخواهد گذاشت. خداوند به اندازه سر سوزنی از عظمت خود را به حضرت نمایاند و او آن چه خدا

1- . تفسیر عیاشی : مخطوط
2- . تفسیر عیاشی : مخطوط
3- . تفسیر عیاشی : مخطوط

اراده کرده بود از آن عظمت باری تعالی را دید، و جبرئیل به او گفت: بایست، ای محمد! و دقیقاً همان چه در حدیث پیشین آمده بیان کرده است. (1)

94. ارشاد القلوب: انس بن مالک گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در شبی که به آسمان (و معراج) برده شدم، مرور می کردم، ناگاه فرشته ای را بر منبری از نور دیدم و فرشتگان دیگر به دورش حلقه زده بودند، از جبرئیل پرسیدم: این فرشته کیست؟ گفت: به او نزدیک شو و سلام کن، من نیز به او نزدیک شدم و سلام کردم دیدم او برادر و فرزند عمویم، علی علیه السّلام است، از جبرئیل پرسیدم: علی علیه السّلام به آسمان چهارم از من پیشی گرفت؟ گفت: نه ای محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرشتگان به علت علاقه ای که به علی علیه السّلام داشتند از خدا خواستند و خدا این فرشته را از نور به شکل علی علیه السّلام آفرید، لذا فرشتگان در هر شب و روز جمعه به دیدار او می آیند و هفتاد هزار بار خدا را تسبیح و تقدیس می گویند و ثواب آن را به دوستدار علی علیه السّلام هدیه می کنند.

در کتاب مناقب خوارزمی از عبد اللّٰه عمر روایت شده که گفت: از پیامبر خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم شنیدم در پاسخ کسی که از او پرسید، خدا در شب معراج با چه زبانی با تو سخن گفت؟ فرمود: با زبان علی علیه السّلام، سپس به من الهام شد و گفتم: خدایا مرا خطاب ساختی یا علی علیه السّلام را؟ فرمود: ای احمد صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم من شیئی هستم نه چون اشیاء و با مردم مقایسه نمی گردم و به اشیاء توصیف نمی شوم، (ولی) تو را از نور خویش و علی علیه السّلام را از نور تو آفریدم و به رازهای دلت نگاه کردم، دیدم محبوب تر از علی علیه السّلام در دلت نیست، لذا با زبان او مخاطبت ساختم، تا دلت آرام گیرد. (2)

95. بصائر الدرجات: عبد الصمد بن بشیر گوید: در نزد امام صادق علیه السلام در باره آغاز اذان و داستان اذان در معارج پیامبر تا اینکه به «سدره المنتهی» رسید، سخن به میان آمد، آن حضرت فرمود: سدره المنتهی گفت: هیچ مخلوقی پیش از تو از من عبور نکرده است، سپس به راه افتاد و نزدیک آمد و سرازیر شد و در فاصله ای به اندازه

1- . تفسير عياشى : مخطوط

2- . ارشاد القلوب 2 : 28 - 29

دو انتهای قاب کمان و یا نزدیکتر از خدا قرار داشت، و خداوند آیات قرآن را به بنده اش وحی کرد- فرمود - به او دو کتاب بده: کتاب اصحاب یمین را در دست راستش و کتاب اصحاب شمال را در دست چپش قرار بده، کتاب اصحاب یمین را با دست راستش برداشت و گشود و در آن نظر افکند، و دید که در آن نام بهشتیان و نام پدران و قبایل ایشان نوشته شده است. فرمود: پس خداوند فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»، فرمود: و پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند عرض کرد: «وَالْمُؤْمِنُونَ كلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِكتِه وَكتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ». فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» فرمود: خداوند فرمود: این را انجام داده ام. فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا» تا آخر سوره. (1) و خداوند در تمام این موارد فرمود: انجام داده ام. سپس کتاب (نوشته) را پیچید و در دست راست خود گرفت و دیگری را گشود، کتاب اصحاب شمال را، و دید که در آن نام جهنّمیان و نام پدران و قبایلشان نوشته شده بود، فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان مردمی هستند که ایمان نیاورده اند. خداوند فرمود: ای محمّد! «فَاصْفَحْ عَنْهمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يعْلَمُونَ»(2) {(و خدا فرمود:) از ایشان روی برتاب و بگو: به سلامت. پس زودا که بدانند.} فرمود: هنگامی که از مناجات با پروردگار خود فارغ شد به بیت معمور بازگشت. سپس داستان بیت و نماز خواندن در آنجا را بازگو کرد. سپس پایین آمد در حالی که دو کتاب به همراه داشت، آن دو را به امیر المؤمنین علیه السلام داد. (3)

96. علل الشرایع، خصال: صبّاح المزنی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک صد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد و هیچ مرتبه ای نبود مگر اینکه خداوند متعال در آن او را به ولایت علی علیه

1- . بقره / 286
2- . زخرف / 89
3- .بصائر الدرجات : 52

السلام و ائمّه علیه السلام توصیه کرد بیشتر از آنکه او را به واجبات توصیه می فرماید. (1)

97. امالی طوسی: از ابو بصیر، از ابو عبد الله جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! وقتی من به آسمان عروج کردم ملائکه در هر آسمان به من بشارت و مژده خیر دادند تا این که جبرئیل همراه گروهی از ملائکه مرا ملاقات کرد و گفت: ای محمد! اگر همه امت حُبّ علی [در دل] داشتند، خداوند عزّ و جلّ جهنم را نمی آفرید. ای علی! خداوند در هفت مکان تو را با من همراه کرد تا قلبم به وجود تو آرام گرفت. اول: شبی که به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و از خدا خواستم، ناگهان دیدم مثال تو همراه من است، و ملائکه صف به صف ایستاده اند؛ از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: خداوند روز قیامت به خاطر تو به آنها مباهات می کند؛ من نزدیک تر رفتم و از آن چه بوده و هست و تا قیامت خواهد بود برای آنها سخن گفتم.

دوم: وقتی به نزد صاحب عرش و جلال و جبروت عروج یافتم، جبرئیل از من پرسید: ای محمد! برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن تا خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان مثال تو را دیدم که خدا آن را با من همراه کرد، حجاب از آسمان های هفتگانه کنار رفت و من ساکنان و اهل آسمان ها را دیدم و هر مَلَکی را در جای خود.

سوم: وقتی به سوی جنّ مبعوث شدم، جبرئیل پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم؛ گفت: از خدای عزّ و جلّ درخواست کن او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه به جنیّان گفتم و هر چه آنها پاسخ دادند، همه را تو شنیدی و درک کردی.

1- . علل الشرایع : 149 ، خصال 2 : 23

چهارم: ما برای شب قدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی و هیچ کس جز ما نبود.

پنجم: با خداوند عزّ و جلّ مناجات می کردم و مثال تو همراه من بود، من از خدا برای تو صفات و ویژگی هایی مسئلت کردم که خدا همه را به تو عطا کرد جز پیامبری و نبوّت را، و خدا فرمود: نبوّت را مخصوص تو گردانده ام و با تو پیامبری را به پایان بردم.

ششم: وقتی بیت المعمور را طواف می کردم مثال تو همراه من بود.

هفتم: هلاکت احزاب به دست من و تو بود. ای علی! خداوند بر دنیا نظر کرد و مرا بر همه مردان جهانیان برتری داد، پس بار دوم نظر کرد، تو را بر همه مردان جهانیان برتری داد. و بار سوم که نظر کرد، فاطمه را بر همه زنان جهانیان برتری داد و بار چهارم که نظر کرد، حسن و حسین و امامان از نسل حسین را بر مردان جهانیان برتری داد. ای علی! من در چهار جا اسم تو را مقرون و همراه اسم خود یافتم و با نگاه به آن آرامش یافتم: در شب معراجم به آسمان وقتی به بیت المقدس رسیدم در آن جا دیدم که بر روی سنگی نوشته شد: لا إلهَ إلاّ الله، محمَّداً رسولُ اللهِ، هیچ معبودی جز الله نیست، محمد رسول و پیامبر اوست، و من او را با وزیر و وصیّ اش یاری و مساعدت می رسانم، پرسیدم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. وقتی به سدره المنتهی رسیدم مکتوبی را دیدم که بر آن نوشته شده بود: هیچ معبودی جز الله نیست، من تنها و یگانه هستم و محمّد برگزیده من از میان خلقم است، او را با وزیر و وصیّ اش یاری و مساعدت رساندم. گفتم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب؛ وقتی از سدره المنتهی گذشتم و به عرش پروردگار جهانیان رسیدم، در یکی از ستون های عرش مکتوبی آویخته دیدم که بر آن نوشته شده بود: من الله هستم، هیچ معبودی جز من، به تنهایی، وجود ندارد، محمد، حبیب و برگزیده من از میان خلقم است، من او را با وزیر و برادرش یاری کردم.

ای علی! خداوند عزّ و جلّ هفت صفت و فضیلت در مورد تو

به من عطا کرده است: اولین کسی که از قبر بیرون می آید من هستم و تو همراه من هستی، تو اولین

کسی هستی که همراه من بر پل صراط می ایستی و به آتش می گویی: بگیر این را، آن سهم توست و این برای تو نیست، آن گاه که من پوشانده می شوم تو اولین کسی هستی که پوشانده می شوی؛ و آن گاه که زنده شوم، تو اولین کسی هستی که زنده می شوی و اولین کسی هستی که همراه من در سمت راست عرش الهی می ایستی و اولین کسی هستی که همراه من، درِ بهشت را می کوبی و اولین کسی هستی که همراه من در اعلی علّیّین ساکن می شوی و اولین کسی هستی که همراه من از رحیق مختوم که ختامش مشک است می نوشی؛ و در این موارد اگر می توانند پس با تو رقابت کنند.

توضیح: ممکن است مقصود از «الاحزاب» احزاب امتهای گذشته باشد کسانی که پیامبران را تکذیب کردند، یا مقصود احزاب در رجعت باشد. و ممکن است اشاره به غزوه احزاب داشته باشد.

98. یقین: محمد بن عجلان و زید بن علی گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در حجر خوابیده بودم که جبرئیل به نزدم آمد و مرا به آرامی تکان داد. سپس به من گفت: خداوند تو را عفو کند ای محمد برخیز و سوار شو و به سوی پروردگارت برو. پس مرکبی برای من آورد که کوتاهتر از قاطر و بلندتر از الاغ بود، گامهایش در شعاع چشمانش بود، دو بال از گوهر داشت و نامش براق بود. فرمود: سوار شدم تا به ثنیّه (وادی) رسیدم که ناگاه مردی را دیدم که ایستاده بود و موهایش به دو کتفش متصل بود. وقتی به من نگاه کرد گفت: سلام بر تو ای اوّل، سلام بر تو ای آخر، سلام بر تو ای حاشر. فرمود: جبرئیل به من گفت: ای محمد جواب سلامش را بده. من نیز گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. فرمود: وقتی از آن مرد گذشتیم و به میانه ثنیّه (وادی) رفتم مردی را دیدم که چهرهای سفید و موهایی مجعّد داشت. وقتی به من نگریست همانند آن شخص اول به من سلام داد. پس جبرئیل به من گفت: ای محمد جواب سلامش را بده. گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد.

پیامبر فرمود: جبرئیل سه بار به من گفت: ای محمد بر وصیّ علی بن ابی طالب که مقرّب درگاه الهی است، محافظت کن. فرمود: هنگامی که از آن مرد گذشتم و به

بیت المقدس رسیدم مردی را دیدم که از همه مردمان زیبارویتر بود و اندامی کاملتر و چهرهای شادابتر داشت. چون به من نگاه کرد، گفت: سلام بر تو ای پسرم، سلام بر تو ای اول، و مانند شخص اول به من سلام داد. جبرئیل به من گفت: ای محمد سلامش را جواب بده. گفتم: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. فرمود: جبرئیل سه مرتبه به من گفت: ای محمد بر وصیّ، علی بن ابی طالب که مقرب درگاه پروردگارش، و امانت بر حوض تو، و صاحب شفاعت بهشت است محافظت کن. فرمود: پس من از روی عمد از چهارپایم پایین آمدم. فرمود: جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد مسجد کرد و در حالی که مسجد مملوء از مردم بود مرا از میان صفهای نماز عبور داد. فرمود: ناگاه ندائی از بالای من آمد که: ای محمد جلو برو و امامت کن. فرمود: جبرئیل مرا به جلو برد و من نماز را برای آنان خواندم. سپس از آن مسجد نربانی از مروارید به سوی آسمان دنیا برایم گذاشته شد. جبرئیل دستم را گرفت و مرا به آسمان برد، و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم. فرمود: جبرئیل در را کوبید. گفتند: کیستی؟ گفت: من جبرئیل هستم. گفتند: چه کسی همراه توست؟ گفت: محمد همراه من است. گفتند: آیا مبعوث شده؟ گفت: آری. فرمود: در را برای ما گشودند. سپس گفتند: مرحبا به تو که برادر و خلیفهای. چه خوب برادر و چه خوبی خلیفهای و چه خوب برگزیدهای هستی، خاتم پیامبرانی که هیچ پیامبری پس از او نیست. سپس برای ما نردبانی از یاقوت آراسته به زمرّد سبز گذاشتند. گفت: پس به آسمان دوم بالا رفتیم و جبرئیل در را کوبید. و فرشتگان همانند فرشتگان آسمان دنیا سوالاتی پرسیدند. و جبرئیل به مانند بار اول آنان را پاسخ داد. پس در برای ما گشوده شد سپس برای ما نربانی از نور که به نور احاطه شده بود آوردند.

فرمود: جبرئیل به من گفت: ای محمد! ثابت قدم باش و به راهت ادامه بده که هدایت شدهای. سپس به اذن خداوند به آسمان سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم بالا رفتیم که با ناگاه صدا و فریادی بلند شنیدم. فرمود: گفتم: ای جبرئیل این صدا چیست؟ به من گفت: ای محمد این صدای طوبی است که مشتاق دیدار تو شده است. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در این هنگام ترس و هراسی

شدید مرا فرا گرفت. فرمود: سپس جبرئیل به من گفت: ای محمد به پروردگارت نزدیک بشو، چرا که امروز به خاطر کرامتی که در نزد خداوند داری، پا بر مکانی نهادهای که هر گز کسی به آن پا ننهاده است و اگر مقام بزرگ و کرامت تو نبود، این نوری که در مقابلم هست مرا میسوازند. فرمود: من جلو رفتم و هفتاد حجاب برایم مکشوف گردید. فرمود: خداوند به من فرمود: ای محمد. من سجده کنان بر خاک افتادم و گفتم: لبیک ربّ العزۀ لبّیک. فرمود: به من گفته شد: ای محمد سرت را بلند کن و درخواست کن تا به تو داده شود، و شفاعت کن تا شفاعتت پذیرفته شود. ای محمد تو حبیب و برگزیده و فرستاده من به سوی مخلوقاتم هستی، و امین من در میان بندگانم میباشی. هنگامی که به سوی من آمدی، چه کسی را در میان قومت جانشین کردی. فرمود: من گفتم: کسی که تو از من به او آگاهتری، برادر و پسر عمو و وزیر و مخزن علمم را جانشین کردم کسی که به وعدههای من جامه عمل میپوشاند.

فرمود: پس پروردگارم فرمود: سوگند به عزت و جلال و بخشش و مجد و قدرم بر مخلوقات، ایمان به خودم و به اینکه تو پیامبر هستی را جز با ولایت او نمیپذیرم. ای محمد! آیا میخواهی او را در ملکوت آسمان ببینی؟ فرمود: گفتم: پروردگارم! چگونه میتوانم او را ببینم در حالی که او را در زمین به جا گذاشتهام؟ فرمود: پروردگار فرمود: ای محمد سرت را بلند کن. فرمود: سرم را بلند کردم و به ناگاه دیدم که او همراه با فرشتگان مقرب در آسمان بعد از آسمان اعلی است. فرمود: خندیدم به نحوی که دندانهای آسیابم پیدا شد. فرمود: پس گفتم: ای پروردگارم امروز چشمانم روشن شد. فرمود: سپس به من گفته شد: ای محمد! گفتم: لبّیک ذا العزّۀ لبیک. فرمود: من در باره علی عهد و پیمانی از تو میگیرم، پس گوش بسپار. فرمود: گفتم: آن عهد چیست ای پروردگارم؟ فرمود: علیّ پرچم هدایت، و امام نیکان و قاتل بدکاران و پیشوای کسانی است که از من اطاعت میکنند و او کلمهای است که پرهیزگاران را بدان ملزم کردم، و دانش و درک خودم را برایش به ارث گذاشتم. پس هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس او را دشمن بدارد مرا

دشمن داشته است، او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده میشوند. پس ای محمد او را به این مژده بده.

فرمود: سپس جبرئیل به نزدم آمد و گفت: خداوند به تو میگوید: ای محمد «و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت، و [در واقع] آنان به [رعایت] آن [آرمان] سزاوارتر و شایسته [اتّصاف به] آن بودند» ولایت علی بن ابی طالب است. ای محمد جلو بیا. من جلو آمدم و نهری دیدم که دو لبه آن از مروارید و یاقوت بود، و از نقره سفیدتر، از عسل شیرینتر و از مشک پخش شده، خوشبوتر بود. فرمود: دستم را بر آن زدم و گِل آن را همچون مشک ذفرهٔ (نام گیاهی) یافتم. فرمود: جبرئیل به نزدم آمد و گفت: ای محمد این نهر چیست؟ فرمود: گفتم: این چه نهری است ای جبرئیل؟ گفت: این نهر و چشمه توست، و همان چشمهای است که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «انّا اعطیناک الکوثر» تا اینجا که میفرماید: «الابتر» و عمرو بن عاص، ابتر و بیتبار است.

فرمود: سپس توجه کردم و مردانی را دیدم که به آتش دوزخ انداخته میشوند. فرمود: گفتم: اینان چه کسانی هستند ای جبرئیل؟ به من گفت: اینان مرجئه و قدرّیه و حروریّه و بنی امیّه و ناصبیهایی هستند که با ذریّه و خاندان تو دشمنی کردند. این پنج گروه سهم و بهرهای از اسلام ندارند.

فرمود: سپس به من گفت: آیا بدان چه پروردگارت برایت قسمت کرده، راضی هستی. فرمود: گفتم: پاک و منزه است خداوندی که ابراهیم را به عنوان خلیل برگزید و آشکارا با موسی سخن گفت، و به سلیمان ملک و پادشاهی بزرگی بخشید، و پروردگارم که با من سخن گفت و مرا به عنوان خلیل برگزید، و در باره علیّ، امری بزرگ و مهم به من عطا کرد. ای جبرئیل آن شخصی که در ابتدای ثنیّهٔ (وادی) دیدم که بود؟ گفت: او برادرت موسی بن عمران علیه السلام بود. فرمود: سلام بر تو باد ای اوّل، تو اولین مبشّر بودی. و سلام بر تو ای آخر، که تو به عنوان آخرین پیامبر مبعوث شد، و سلام بر تو ای حاشر که تو گواه بر حشر این امّت هستی. فرمود: آن شخصی که در میانه وادی دیدم که بود؟ گفت: او برادرت عیسی بن مریم علیه السلام بود که تو را به برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام سفارش میکند چرا که او

رهبر بزرگان و سپیدرویان، و امیر مؤمنان است، و تو سرور فرزندان آدم هستی. فرمود: پس آن شخصی که در کنار در- در بیت المقدس - دیدم که بود؟ گفت: او پدرت آدم بود که تو را به وصیّ تو، به پسرش علیّ بن ابی طالب، سفارش خیر مینماید و به تو خبر میدهد که او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر بزرگان و سپیدرویان است. فرمود: آن افرادی که به عنوان پیشنماز برایشان نماز گزاردم که بودند؟ گفت: آنان پیامبران و فرشتگان علیهم السلام بودند و این مقام، کرامتی بود که خداوند به تو اعطاء فرمود. سپس به زمین فرود آمد.

فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صبح درآمد، کسی را به دنبال انس بن مالک فرستاد و او را فراخواند. چون به نزدش آمد پیامبر به او گفت: علیّ را صدا کن، پس به نزد پیامبر آمد. فرمود: ای علیّ! تو را بشارت میدهم. فرمود: به چه چیزی؟ فرمود: برادرت موسی و برادرت عیسی و پدرت آدم صلی الله علیهم، همه آنان سفارش تو را به من کردند. گوید: علی علیه السلام گریست و فرمود: سپاس برای خداوندی که مرا در نزد خود فراموش نکرده است. سپس پیامبر فرمود: ای علی آیا تو را بشارت و مژده ندهم؟ فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا به من بشارت بده. فرمود: ای علی! با چشمانم به عرش پروردگارم جلّ و عزّ نگاه کردم و مثال تو را در آسمان اعلی دیدم، و خداوند در باره تو عهدی از من گرفت. فرمود: پدر و مادرم فدایتان گردد ای رسول خدا، آیا آنان در باره همه اینها برای تو ذکر کردهاند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! انبوه فرشتگان عالم بالا برای تو دعا میکنند و برگزیدهشدگانِ انتخاب شده عالم بالا از درگاه پروردگارشان جلّ و عزّ درخواست میکنند که راهی برایشان قرار دهد تا به تو بنگرند، و تو در روز قیامت در حالی که همه امّتها بر لبه دوزه ایستادهاند، شفاعت شدهای. فرمود: علی علیه السلام فرمود: یا رسول الله! آنان چه کسانی هستند که به آتش دوزخ انداخته میشوند؟ فرمود: آنان فرقههای مرجئه و قدریّه و بنی امیّه و

ناصبیهای که با تو دشمنی کردند، ای علی این پنج گروه هیچ بهره و نصیبی از اسلام ندارند. (1)

99. یقین: حضرمیّ از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی به خدمت امیر المؤمنین آمد در حالی که آن حضرت در مسجد کوفه بود و بند شمشیرش را به دور خود پیچانده بود. گفت: ای امیر المؤمنین در قرآن آیهای است که دینم را تباه و مرا در امر دینم به شکّ و تردید انداخته است. فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: این فرموده خداوند عزّ و جلّ «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ»(2) {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ [خدای] رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟} آیا در آن زمان پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که از او بپرسد؟ امیر المؤمنین به او فرمود: بنشین ان شاء الله تو را از آن با خبر میکنم.

همانا خداوند عزّ و جلّ در کتابش میفرماید: « سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا»(3)

{منزّه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصی- که پیرامون آن را برکت داده ایم- سیر داد، تا از نشانه های خود به او بنمایانیم.} از جمله آیات و نشانههایی که خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمایاند این بود که جبرئیل آن حضرت را به بیت معمور یعنی مسجد الاقصی برد. هنگامی که به آنجا نزدیک شد، جبرئیل چشمه آبی آورد و از آن وضو گرفت. سپس گفت: ای محمد! وضو بگیر. سپس جبرئیل برخاست و اذان گفت. و بعد به پیامبر گفت: پیشنماز شو و قرآن را با صدای بلند بخوان چرا که در پشت سر تو افقی از فرشتگان ایستادهاند که شمار آنها را جز خداوند عزّ و جلّ کسی نمیداند، و در صفّ اول، آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبرانی ایستادهاند که خداوند تبارک و

1- . الیقین فی امرۀ امیر المؤمنین : 83 - 87

2- . زخرف / 45

3- . اسراء / 1

تعالی از زمان آفرینش آسمانها و زمین تا زمان بعثت محمد به سوی مردم فرستاده است. پس پیامبر جلو رفت و پیشنماز شد و بدون ترس و شرم بر آنان نماز گزارد.

هنگامی که پیامبر بازگشت، همچون چشم برهم زدنی به او وحی شده که: ای محمد از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابرِ خدای رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرّر داشته ایم؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به سوی همه آنان کرد و فرمود: به چه چیز گواهی میدهید؟ گفتند: گواهی میدهیم که هیچ معبودی جز خداوند یکتا نیست و همتایی ندارد، و تو فرستاده خدائی و علیّ امیر مؤمنان وصیّ توست، و تو فرستاده خدا سرور پیامبران، و علیّ سرور اوصیاء است. بر ما عهد گرفتند که بر این مطلب برای شما گواهی دهیم. آن مرد گفت: قلبم را زنده کردی و مرا رهانیدی و شادمانم کردی ای امیر المؤمنین. (1)

100. یقین: عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از جدش، از امام علی علیه السلام که در باره آیه «ذو مرّهٔ فاستوی» تا این فرموده: «إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ مَا یَغْشَی» فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبانه به نزد پروردگارش برده شد، فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا نزدیک درخت بزرگی نگاه داشت. درختی که مانند آن را ندیده بودم. بر روی هر شاخه ای از آن فرشته ای بود، و بر روی هر برگ آن نیز فرشته ای و بر روی هر میوه ای از آن فرشته ای. نوری از انوار خداوند عز و جل آن را روشن ساخته بود. آن گاه جبرئیل گفت: این سدره المنتهی است. پیامبران قبل از تو تا این جا بیشتر نمی آمدند. اما اگر خدا بخواهد، تو می توانی از آن عبور کنی تا برخی از نشانه ها و آیات بزرگ خود را به تو نشان بدهد. مطمئن باش که خداوند متعال به وسیله ثبات و استواری، تو را تأیید می کند تا کرامات او را به طور کامل دریافت کنی و در کنار او قرار بگیری. سپس جبرئیل مرا به زیر عرش برد و قالیچه سبز رنگی نزد من آمد که خوب نمی توانم آن را توصیف کنم، و با اذن پروردگارم مرا بالا برد و من به خدا نزدیک شدم. صداهای فرشتگان و هیاهوی آنها قطع شد. ترس ها و لرز ها از من دور شد و جانم آرام گرفت و خوشحال شدم و

1- . اليقين فى امرة امير المؤمنين : 87 - 88

سراسر سرور و شادمانی شدم به حدی که پنداشتم همه مخلوقات مرده اند و به جز خودم هیچ یک از موجودات عالم را نمی دیدم. پس خداوند هر چقدر که می خواست مرا در آن حالت رها کرد و سپس روح را به من بازگرداند و بیدار شدم و این موفقیتی از جانب خداوند بود که چشمانم بسته شد و بینایی من کند گردید و از دیدن باز ماند، و من آن چنان را که قبلاً با چشمم می دیدم، اکنون با قلبم مشاهده میکردم، بلکه دورتر و بیشتر و بهتر می دیدم، و این است که خداوند متعال می فرماید: «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَی * لقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» و از سوراخ بسیار ریزی مانند سوراخ سوزن، نوری را بین خودم و خدای خودم می دیدم که چشم ها تحمل دیدن آن را نداشتند.

آن گاه پروردگارم مرا صدا زد و فرمود: ای محمد! گفتم: بلی، بفرمایید، ای پروردگار من و ای سرور من و ای خدای من. فرمود: آیا فهمیدی که ارزش تو در پیش من چقدر است و جایگاه و منزلت تو کجاست؟ گفتم: بلی ای سرور من! فرمود: ای محمد! جایگاه خودت را و جایگاه خاندان خودت را در پیش من می دانی؟ گفتم: بلی ای سرور من! فرمود: ای محمد! آیا می دانی آن گروه بالا نشین که در ملأ اعلی نشسته اند در چه چیزی با هم دشمنی می کنند؟ گفتم: پروردگارا! تو داناتری و بهتر قضاوت می کنی. و تو پنهانی ها را خوب می دانی. فرمود: در باره رتبه ها و نیکی ها با من جنگ و جدال می کنند. آیا می دانی رتبه ها و نیکی ها چه هستند؟ گفتم: تو داناتری ای سرور من و بهتر قضاوت می کنی. فرمود: عبارت است از وضوی کامل گرفتن هنگام ادای واجبات و پیاده رفتن به سوی نماز جماعت به همراه تو و همراه امامانی که از فرزندان تو می باشند و در انتظار نماز ماندن از پی هر نمازی و پیش دستی کردن در سلام گفتن و اطعام غذا و بیدار ماندن در شب آن گاه که مردمان در خوابند. فرمود: «آمَنَ الرَّسُول بِمَا أُنزِل إِلیْهِ مِن رَّبِّهِ» گفتم: «والمُؤْمِنُونَ کُل آمَنَ بِاللهِ ومَلآئِکَتِهِ وکُتُبِهِ ورُسُلهِ لاَ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلهِ وقَالواْ سَمِعْنَا وأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وإِلیْکَ المَصِیرُ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند (و گفتند:) (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم) و گفتند:

(شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.) فرمود: راست گفتی ای محمد! «لاَ یُکَلِفُ اللهُ نَفْسًا إِلاَّ وسْعَهَا لِهَا مَا کَسَبَتْ و عَلَیْهَا مَا اکْتَسَبَتْ» و گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِینَا أَو أَخْطَأْنَا رَبَّنَا ولاَ تَحْمِل عَلَیْنَا إِصْرًا کَمَا حَمَلتَهُ عَلی الذِینَ مِن قَبْلنَا رَبَّنَا ولاَ تُحَمِّلنَا مَا لاَ طَاقَةَ لنَا بِهِ واعْفُ عَنَّا واغْفِرْ لنَا وارْحَمْنَآ أَنتَ مَولاَنَا فَانصُرْنَا عَلی القَومِ الکَافِرِین»(1)

{خداوند، هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آن چه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آن چه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا! هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ همچنان که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما در گذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن. }

فرمود: ای محمد! این رتبه و درجه از آن تو و ذریّه تو می باشد. گفتم: لبیک ای پروردگار من و بسیار خوشوقتم ای سرور من و ای خدای من. فرمود: از تو سئوال می کنم در باره چیزی که خودم از تو بهتر می دانم و آن این است که چه کسی را پس از خودت جانشین خود در روی زمین قرار داده ای؟ گفتم: بهترین فرد اهل زمین، برادرم و پسر عمویم، و یاور دین تو. آن کسی که وقتی محرمات دین تو حلال می شود، به خاطر پیامبر تو به خشم و غضب می آید مانند خشم و غضب پلنگ عصبانی. منظورم علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: درست گفتی ای محمد! من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای انجام رسالت مبعوث گردانیدم و علی را با ابلاغ دین تو و شهادت بر امت تو امتحان نمودم و او را حجت زمین با تو و پس از تو گردانیدم. او نور اولیا من است. او ولی و سرپرست کسی است که از من اطاعت کند. او کلمه ای است که بر پرهیزکاران واجب گرداندم. ای محمد! فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج او درآور، زیرا او جانشین و وارث و وزیر تو است. او کسی است که عورت تو را می شوید و به دین تو کمک می کند و به خاطر سنت من و سنت تو

1- . بقره / 256 - 258

کشته می شود، او را پلیدترین فرد این امت می کُشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس پروردگارم به من دستور داد که کارها و چیزهایی را انجام بدهم و دستور داد که آنها را پنهان نگه دارم و اجازه نداد که آنها را به یارانم بگویم. سپس آن قالیچه مرا پایین آورد. ناگهان جبرئیل علیه السلام مرا گرفت و نزدیک سدره المنتهی قرار گرفتم. آن گاه مرا در زیر آن نگاه داشت و سپس مرا وارد جنه المأوی گردانید و آن گاه ای علی! محل سکونت خودم و خودت را در آن جا دیدم. در آن هنگام که جبرئیل داشت با من صحبت می کرد، ناگهان نوری از نور خدا مرا بالا برد و از سوراخ ریزی مانند سوراخ سوزن نگاه کردم، همچنان که بار اول مانند آن را انجام داده بودم. پروردگار عظیم الشأن مرا صدا زد و گفت: ای محمد! گفتم: بلی ای پروردگار من! و ای خدا من و ای سرور من! فرمود: رحمت من در باره تو و ذریه تو، بر خشم و غضبم پیشی گرفته است. تو برگزیده خلق من هستی. تو امین من و دوست من و فرستاده من هستی. به عزت و عظمت خودم قسم، اگر همه مخلوقاتم به نزد من بیایند و یک لحظه از تو شکوه و گلایه کنند و یا از تو و یا از کسانی که من آنها را از میان ذریه تو برگزیده ام، عیب و ایراد بگیرند، همه آنها را داخل آتش جهنم می گردانم و اصلاً برای من مهم نیست. ای محمد! علی علیه السلام امیر مؤمنان و سرور فرستادگان است. او در پیشاپیش انسان های شریف و اصیل برای رفتن به بهشت پر نعمت خداوند قرار دارد. او پدر نوه های تو است. آن دو نفری که سرور جوانان بهشت من هستند که در راه من مظلومانه کشته میشوند. سپس نماز را بر من واجب گردانید و آن چه را که خداوند تبارک و تعالی اراده فرموده بود و من بار اول به او نزدیک بودم، به همان اندازه که وتر کمان به چوب دو طرف کمان نزدیک است. این است منظور خداوند که می فرماید: به اندازه دو سر کمان و یا نزدیک تر از آن. سپس در باره سدرهٔ المنتهی سخن گفت و فرمود: « وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَی *عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی * عِندَهَا جَنَّهُ الْمَأْوَی * إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ مَا یَغْشَی * مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَی * لَقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الْکُبْرَی»(1)

{و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک

1- . نجم / 5 - 18

سدره المنتهى. در همان جا كه جنّه المأوى است. آن گاه كه درخت سدر را آنچه پوشيده بود، پوشيده بود. ديده [اش] منحرف نگشت و [از حدّ] درنگذشت. به راستى كه [برخى] از آيات بزرگِ پروردگار خود را بديد. } يعنى آنچه از نور و عظمت خداوند كه سدرهٔ را پوشانده بود. (1)

توضيح: جوهرى گويد: «الرفرف» لباسهاى سبزى هستند كه از آن پارچه بساط درست ميكنند. و مفرد آن «رفرفهٔ» است و «الرفرف» به معناى تاخوردگى كنار خيمه و گوشههاى نيزه و آنچه از زره كه بر پشت انداخته ميشود و آويزان ميشود.

ميگويم: اين حديث را حسن بن سليمان در كتاب محتضر از تفسير محمد بن عباس روايت كرده است.

101. يقين: ابن عباس گويد: هنگامى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم فاطمه عليها السلام را به ازدواج على عليه السلام درآورد، زنان قريش و ديگر زنان در اين باره سخن گفتند و بر او عيب گرفتند و گفتند: رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم تو را به ازدواج مردى درآورده كه هيچ مال و ثروتى ندارد. پس رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به او فرمود: اى فاطمه آيا راضى هستى؟ همانا خداوند به زمين توجهى كرد و دو مرد را برگزيد: يكى پدرت و ديگرى شوهرت. اى فاطمه من و على نورى بوديم نزد خداوند، چهارده هزار پيش از آنكه آدم را خلق كند. چون آدم را آفريد اين نور را دو قسمت كرد يک جزء من شدم جزء ديگر على. قريش در اين باره سخن گفتند و خبر پخش شد. خبر به پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم رسيد. پس به بلال امر فرمود كه مردم را جمع كند. مردم جمع شدند و پيامبر به سوى مسجد رفت و بر منبرش بالا رفت و در باره كرامتى كه خداوند متعال مخصوص او و على و فاطمه گردانده با مردم سخن گفت و فرمود: اى مردم گفتههاى شما به من رسيد. من براى شما سخنانى ميگويم پس آن را دريابيد و به خاطر بسپاريد و گوش فرا دهيد. من شما را از آنچه خداوند به اهل بيتش اختصاص داده، خبر ميدهم و به

1- . اليقين فى امرهٔ المؤمنين : 89 - 91

فضل و کرامتی که به علی اختصاص داده و بر شما برتری داده، خبر میدهم پس با آن مخالفت نکنید که از عقیده خود باز میگردید و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.

ای مردم! همانا خداند مرا از میان مخلوقاتش برگزید و به سوی شما فرستاد و و علیّ را به عنوان خلیفه و وصیّ برگزید.

ای مردم! هنگامی که به معراج آسمان رفتم بر هیچ یک از فرشتگان آسمانها نمیگذشتم مگر اینکه در باره علی بن ابی طالب از من پرسیدند و گفتند: ای محمد وقتی به دنیا بازگشتی سلام ما را به علیّ و پیروان او برسان. چون به آسمان هفتم رسیدم و همه فرشتگان آسمان که همراهم بودند و جبرئیل و فرشتگان مقرب از من جا ماندند و به حجابهای پروردگارم رسیدم وارد هفتاد هزار حجاب شدم که بین هر حجاب تا حجاب دیگر، حجاب عزّت و قدرت و بهاء و کرامت و کبریاء و عظمت و نور و ظلمت و وقار بود، تا اینکه به حجاب جلال رسیدم. پس خداوند تبارک و تعالی با من مناجات کرد و در مقابل او ایستادم، و پروردگارم عزّ ذکره هر آنچه که دوست داشت، به من تقدیم کرد و مرا به آنچه اراده کرده بود، امر فرمود، و من چیزی برای خودم و علیّ نخواستم مگر اینکه به من عطا کرد و وعده شفاعت پیروان و دوستان او را به من داد.

سپس خداوند جلیل جلّ ذکره به من فرمود: ای محمد از مخلوقات من چه کسی را دوست داری؟ گفتم: کسی را دوست دارم که تو دوست میداری ای پروردگارم. خداوند جلّ جلاله به من فرمود: علیّ را دوست بدار چرا که من او را دوست میدارم و کسی را که او را دوست بدارد دوستش دارم، و کسی را که دوستدار او را دوست دارد، دوست دارم. من سجده کنان بر زمین افتادم و تسبیح و شکر پروردگار تبارک و تعالی را به جای آوردم. پس به من فرمود: ای محمد، علیّ، ولیّ من است و بهترین بندگانم بعد از توست. او را برادر و وصیّ و وزیر و برگزیده و خلیفه و یاورت بر دشمنان انتخاب کن. ای محمد! هیچ ستمگری با علی رویاروی نمیشود مگر اینکه او را درهم شکنم و هیچ یک از دشمنانم با او جنگ نمیکند مگر

اینکه او را شکست داده و نابودش میکنم. ای محمد! من بر قلب بندگانم آگاه شدم و علی را ناصحترین و فرمانبردار ترین مخلوقات نسبت به تو یافتم. پس او را به عنوان برادر و خلیفه و وصیّ برگزین و دخترت را به ازدواج او درآور، که من دو پسر پاک و طاهر و پاکیزه و مطهر به آنها عطا میکنم. به خود سوگند یاد کردم و بر خود محتوم گردانیدم که هر کس از بندگانم علیّ و همسرش و ذریّه آنها را دوست بدارد، قطعا پرچمش را به پایه عرش و بهشت و وسط کرامتم بلند میگردانم و او را از آب بهشت سیراب میکنم. و ای محمد هر کس با آنان دشمنی کند یا از ولایتشان عدول کند، یقینا محبتم را از او سلب میکنم و او را از قُربم دور میکنم و عذاب و نفرینم را بر آنان دو چندان میکنم، ای محمد! تو فرستاده منی به سوی همه مخلوقات، و علیّ ولیّ من و امیر المؤمنین است. و بر این امر از فرشتگان و پیامبران و همه مخلوقاتم عهد و میثاق گرفتم. و آنان روحهایی بودند پیش از آنکه مخلوقی را در آسمان و زمینم بیافرینم، و ای محمد این به خاطر محبّتی است که من به تو و علی و فرزندان شما و کسانی است که شما را دوست میدارند و از پیروان شما میگردند و به همین خاطر او را سرشت شما آفریدم. گفتم: پروردگارم! و سرورم! امّت را بر یک امر جمع کن. اما خداوند از من نپذیرفت. و فرمود: ای محمد! او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده میشوند و من شما را مایه آزمایش مخلوقاتم قرار دام و با شما همه بندگان و مخلوقاتم را در آسمان و زمینم و آنچه در آنها است، میآزمایم تا پاداش کسانی را که به خاطر شما از من اطاعت میکند کامل گردانم و عذاب و نفرینم را بر کسانی که به خاطر شما با من مخالفت کرده و از من سرکشی میکنند، جایز و حلال گردانم. و به واسطه شما پلید را از پاک متمایز میکنم. ای محمد سوگند به عزّت و جلالم اگر تو نبودی، آدم را نمیآفریدم و اگر علیّ نبود بهشت را خلق نمیکرم زیرا به واسطه شما پاداش و کیفر بندگانم را در روز قیامت میدهم و با علی و امامان پس از او از دشمنانم در سرای دنیا انتقام میگیرم. سپس سرنوشت و بازگشت بندگان به سوی من است و تو و علی را حاکم و داور بهشت و جهنم خود قرار میدهم و کسی که دشمن شما باشد وارد بهشت نمیشود و کسی که دوستدار شما باشد وارد دوزخ نمیگردد و بر این امور بر خودم سوگند یاد کردم.

سپس بازگشتم و هر بار که از یکی از حجابهای پروردگار صاحب جلال و کرامتم بیرون میآمدم صدایی از پشت خودم میشنیدم که: ای محمد علیّ را دوست بدار، ای محمد علیّ را اکرام کن، ای محمد علی را مقدّم بشمار، ای محمد علی را جانشین کن، ای محمد به علی سفارش کن، ای محمد با علی برادری کن، ای محمد هر کسی که علیّ را دوست میدارد، دوست بدار، ای محمد به علیّ و پیروانش سفارش و وصیّت خیر کن. هنگامی که به نزد فرشتگان رسیدم در آسمانها به من تبریک عرض میکردند و میگفتند: مبارکت باد ای رسول خدا، کرامتی که خداوند به تو و علیّ داد.

ای مردم ! علی برادر من در دنیا و آخرت، و وصیّ و امانتدار من بر رازم و راز پروردگار جهانیان، و وزیر و خلیفه من بر شما در زمان زندگی و پس از مرگم است. کسی جز من بر او مقدّم نیست و بهترین کسی است که بعد از من جانشین میشود. و پروردگار تبارک و تعالی مرا آگاه کرده که او سرور مسلمانان و پیشوای متقیان و امیر مؤمنان و وارث من و وارث پیامبران، و وصیّ رسول پروردگار جهانیان، و رهبر شیعیان سپید روی، و اهل ولایتش به امر پروردگار جهانیان است به سوی باغهای پرنعمت بهشت. خداوند در روز قیامت جایگاهی نیکو برایش قرار میدهد که پسینیان و پیشینان به حال او غبطه میخورند. پرچم من - پرچم حمد - در دست اوست که در مقابل من حرکت میکند و آدم و همه فرزندانش از پیامبران و شهداء و صالحین در زیر این پرچم به سوی باغهای پر نعمت بهشت میروند. و این، امری قطعی و محتوم از جانب پروردگار جهانیان است، وعدهای است که پروردگارم در باره آن به من ووعده داده است و خداوند هرگز خلف وعده نمیکند و من بر آن گواه و شاهدم. (1)

در کتاب محتضر حسن بن سلیمان به نقل از کتاب معراج صدوق از حسن بن محمد بن سعید همین حدث روایت شده است. (2)

1- . الیقین فی امره امیر المؤمنین : 157 - 160
2- . محتضر : 143 - 146

102. یقین: علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: هنگامی که وارد بهشت شدم درختی در آنجا دیدم که آراسته به زیورهایی بود، پایین آن اسبان ابلق و در وسط آن حوریان چشم درشت و در بالای آن رضوان بود. گفتم: ای جبرئیل این درخت برای چه کسی است؟ گفت: این برای پسرعمویت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است. هنگامی که خداوند دستور به وارد شدن به بهشت میدهد شیعه علی آورده میشوند تا به این درخت برسند، و بعد جامههای از زیور به تن میکنند و بر اسبان ابلق سوار میشوند و شخصی ندا سر میدهد: اینان شیعیان علی هستند که در دنیا بر آزار و اذیت صبر پیشه کردند و امروز این عطا و بخشش نصیبشان شد. (1)

103. یقین: اسعد بن زرارهٔ از پدرش روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنسان که مرا به معراج آسمان بردند مرا به کاخی از مروارید رساندند که بساط آن از طلای درخشان بود. پس خداوند به من وحی کرد که این کاخ برای علی علیه السلام است و در باره علی سه چیز به من وحی کرد: او سرور مسلمانان و پیشوای متقیان و رهبر سپید رویان (بزرگان) است. (2)

بشاره المصطفی: عبدالله بن اسعد ا زپدرش همین حدیث را روایت کرده است. (3)

104. یقین: عبدالله بن اسعد زرارهٔ گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شب معراج به سدرهٔ المنتهی رسیدم و در باره علیّ سه چیز به من وحی شد: او امام متقیان و سرور مسلمانان و رهبر سپید رویان به سوی باغهای پر نعمت بهشت است. (4)

105. یقین: علی بن محمد بن طبیب با اسنادش گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در شبی که به معراج آسمان رفتم کاخ سرخی از یاقوت درخشان

1- . الیقین فی امره امیر المؤمنین : 21
2- . الیقین فی امره امیر المؤمنین : 179 - 180 خصائص : 179 ، کفایهٔ الطالب : 177

3- . بشاره المصطفى : 204
4- . اليقين فى امره امير المؤمنين : 185

دیدم. پس خداوند در باره علی به من وحی کرد که او سرور مسلمانان و امام متقیان و رهبر سپید رویان است. (1)

106. تفسیر عیاشی: عبد الصمد بن بشیر گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او در صحرا با بُراق بود که کوچکتر از قاطر است، و بزرگتر از الاغ، و بر روی آن هزاران هزار کجاوه از نور، قرار داشت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن نزدیک شد تا سوار آن شود، براق امتناع کرد. جبرئیل سیلی ای بر صورت او زد، سیلی ای که از آن براق، خیس عرق شد، سپس گفت: سر جای خود بایست، او محمد صلی الله علیه و آله است. سپس با سرعت او را از بیت المقدس به آسمان برد، فرشتگان از کنار درب های آسمان به پرواز درآمدند و از آن جا دور شدند، جبرئیل گفت: الله أکبر، الله أکبر، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است. فرمود: سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل ! این کیست؟ گفت: این محمد است، پس بر او درود فرستادند. سپس او را به آسمان دوم برد، فرشتگان از آنجا پرواز کردند و دور شدند. جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است، سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل ! این کیست؟ گفت: این محمد است. پس بر او درود فرستادند. همچنان آسمان به آسمان وضع این گونه بود، سپس اذان را کامل کرد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در آسمان هفتم بر آنان به جماعت ایستاد و پیشنماز شد، سپس جبرئیل او را با خود برد تا این که او را به جایگاهی رساند، انگشتش را روی شانه اش قرار داد و سپس او را هُل داد، و به او گفت: به جلو برو ای محمّد ! پس به او گفت: ای جبرئیل مرا در این موقعیت قرار می دهی؟ و جبرئیل به او گفت: ای محمد ! من اجازه ندارم از این جایگاه عبور کنم، و تو بر جایگاهی قدم گذارده ای که پیش از تو هیچ کسی پا بر آن نگذاشته و هیچ کسی هم بعد از تو بر آن قدم نخواهد گذاشت، فرمود: خداوند هر قدر که می خواست به او مقام بزرگ و والا بخشید. - فرمود:- و خداوند با او سخن گفت: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»،

1- . الیقین فی امره امیر المؤمنین : 185 - 186

پیامبر عرض کرد: آری، ای پروردگار! «وَالْمُؤْمِنُونَ کلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِکتِه وَکتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ»، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا کسَبَتْ وَعَلَیها مَا اکتَسَبَتْ»، محمد صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَینَا إِصْرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ»، فرمود: خداوند فرمود: ای محمد! بعد از تو چه کسی برای امت تو خواهد بود؟ عرض کرد: خداوند داناتر است. خداوند فرمود: علی، امیر المؤمنین. گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند ولایت او نبود مگر مکالمه خداوند با محمد صلی الله علیه و آله و سلم. (1)

107. تفسیر عیاشی: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی کرد تا در آسمان به نقطه ای رسیدند که جبرئیل او را رها کرد و گفت: هرگز هیچ کس تا به آن جا که تو ایستاده ای گام نگذاشته است. (2)

108. تفسیر عیاشی: هشام از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت و وقت نماز فرا رسید، جبرئیل اذان داد و برای نماز ایستاد و گفت: ای محمد! جلوتر بایست. حضرت فرمود: تو جلوتر بایست، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: از وقتی که به ما امر شد به آدم سجده کنیم، هرگز بر انسان و آدمی پیش دستی نمیکنیم. (3)

109. تفسیر عیاشی: هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای هارون! فاصله خانه تو از مسجد جامع چقدر است؟ عرض کردم: نزدیک است، فرمود: یک میل است؟ عرض کردم: شاید از آن هم نزدیک تر؛ پرسید: آن وقت تو همه نمازها را در آن جا نمی خوانی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! نه،

1- . تفسیر عیاشی : مخطوط
2- . تفسیر عیاشی : مخطوط
3- . تفسیر عیاشی : مخطوط

فدایتان شوم! چه بسا بعضی وقت ها از آن غافل می شوم، فرمود: اگر من نزدیک مسجد بودم، همه نمازها را در آن جا می خواندم. سپس در حالی که دست خود را حرکت می داد فرمود: هر مَلَک مقرّب و هر پیامبر و بنده صالحی در مسجد کوفان [کوفه] نماز خوانده است، حتی وقتی محمد صلّی الله علیه و آله به معراج می رفت، جبرئیل او را از این مسجد عبور داد و گفت: ای محمد! این مسجدِ کوفان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به من اجازه بده تا دو رکعت در این مسجد نماز بخوانم، و جبرئیل به او اذن داد و حضرت پایین آمد و در آن جا دو رکعت نماز خواند. سپس امام فرمود: آیا نمی دانی در طرف راست آن مسجد یکی از باغ های بهشت و در طرف چپ آن هم یکی از باغ های بهشت قرار دارد و نماز واجبی که در آن جا خوانده می شود، معادل هزار رکعت نماز در جای دیگر، و نماز نافله در آن جا معادل پانصد نماز در جای دیگر است و نشستن در آن جا بدون این که قرآن خوانده شود، عبادت محسوب می شود؟! سپس انگشت اشاره خود را تکان داد و فرمود: بعد از مسجد الحرام و مسجدالنّبی هیچ مسجدی با فضیلت تر از مسجدِ کوفان نیست. (1)

110. تفسیر قمی: حسن بن عباس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره این فرموده خداوند متعال «ما ضلّ صاحبکم و ما غوی» میفرمود: در باره علیّ گمراه نشد و در نادانی نماند. «و ما ینطق» در باره او «عن الهوی» و چیزی در باره او بر زبان نیاورده مگر با وحیای که بر او وحی شده است. سپس فرمود: «علّمه شدید القوی» سپس به او اذن داد پس به آسمان رفت. و فرمود: «ذو مرّة فاستوی و هو بالافق الاعلی * ثمّ دنا فتدلّی * فکان قاب قوسین أو أدنی» یعنی فاصله بین کلام خداوند تا گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه فاصله زه کمان تا چوب کمان بود. «فأوحی الی عبده ما أوحی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که آن وحی چه بود؟ فرمود: به من وحی شد که علیّ علی السلام سید و سرور مؤمنان و امام پرهیزگاران و رهبر بزرگان و سپید رویان است، و او اولین خلیفهای است که خاتم پیامبران او را جانشین خود ساخته است. (2)

1- . تفسیر عیاشی : مخطوط
2- . تفسیر قمی : 561

111. بصائر الدرجات: بریده گوید: من همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم و علی علیه السلام نیز با آن حضرت بود. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آیا هفت جایگاه را همراه خودم به تو نشان ندادم؟ تا اینکه جایگاه چهارم را ذکر کرد: شب جمعه، ملکوت آسمان و زمین را به من نشان دادند و برای من برداشته شد تا اینکه به هر آنچه در آن بود نگریستم. پس مشتاق تو شدم و به درگاه خدا دعا کردم و به ناگاه دیدم تو همراه منی. و من چیزی از آن را ندیدم مگر اینکه تو نیز مشاهده کردی. (1)

112. تفسیر قمی: ابو بَرزه اَسلَمی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی در هفت جا تو را با من همراه نمود. اول: در شبی که به معراج رفتم، جبرئیل از من پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را برایت حاضر کند، و من دعا کردم، ناگهان مثال و شبیه تو را همراه خود یافتم و دیدم ملائکه صف به صف ایستاده اند، گفتم: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ گفت: آنها کسانی اند که خداوند روز قیامت به واسطه تو به آنها مباهات می کند. من نزدیک شدم و درباره آن چه بوده و تا قیامت خواهد بود برایشان صحبت کردم.

دوم: وقتی برای بار دوم به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، خدا مثال تو را برایم حاضر کرد و حجاب ها از آسمان های هفتگانه برایم کنار رفت و من همه ساکنان و اهل آسمان را دیدم، هر ملکی را در جای خودش.

سوم: وقتی به سوی جنّ فرستاده شدم، جبرئیل گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه من به آنها گفتم و هر پاسخی که آنها دادند، همه را تو شنیدی.

1- . بصائر الدرجات : 30 - 31

چهارم: ما برای لیله القدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی، و هیچ کس جز ما نبود.

پنجم: برای تو دعا کردم و خدا هر چه به من عطا کرده بود به تو هم بخشید، به جز نبوّت را که خداوند فرمود: ای محمد! تو را به پیامبری برگزیدم و با تو پیامبری به پایان می رسد.

ششم: وقتی به آسمان عروج کردم خداوند همه پیامبران را برای من جمع کرد و من برایشان نماز خواندم، در حالی که مثال تو پشت سر من بود.

هفتم: هلاکت احزاب به دست ما بود. (1)

113. بصائر الدرجات: بریدهٔ اسلمی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی در هفت جا تو را با من همراه نمود. تا اینکه جایگاه دوم را ذکر کرد و فرمود: جبرئیل مرا به معراج آسمان برد. و گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، خدا مثال تو را برایم حاضر کرد و حجاب ها از آسمان های هفتگانه برایم کنار رفت و من همه ساکنان و اهل آسمان را دیدم، و هر فرشتهای را در جای خودش مشاهده کردم و چیزی را که دیدم تو نیز مشاهده کردی. (2)

114. امالی طوسی: انس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، به خداوند عز و جل نزدیک شدم، تا آن جا که فاصله بین من و او به اندازه دو سر کمان و یا کمتر بود. به من گفت: ای محمد! از مردم چه کسی را دوست داری؟ گفتم: پروردگارا! علی را. گفت: ای محمد! نگاه کن. به سمت چپ خود نگاه کردم، ناگهان علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم. (3)

1- . تفسیر قمی : 111
2- . بصائر الدرجات : 30
3- . امالی طوسی : 225

115. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم، از جدّم، از پدرش علیهم السّلام نقل کردند که فرمودند: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: هنگامی که مرا به آسمان سیر و عروج دادند جبرئیل مرا بر کتف راستش حمل می کرد پس چشمم در زمین به بقعه ای سرخ که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطّرتر بود افتاد، در آن بقعه شیخی و پیر مردی که بر سرش کلاه بلندی نهاده بود دیدم، به جبرئیل گفتم: این بقعه سرخ رنگی که رنگش از زعفران زیباتر و بویش از مشک معطّرتر است چیست؟ جبرئیل عرضه داشت: اینجا مکان شیعیان شما و پیروان وصیّ شما علی علیه السّلام است. به جبرئیل گفتم: این شیخ و پیر مردی که کلاه بلند بر سر دارد کیست؟ جبرئیل عرض کرد: این ابلیس است. به او گفتم: او از این شیعیان چه می خواهد؟ جبرئیل عرضه داشت: می خواهد ایشان را از ولایت و دوستی امیر المؤمنین علیه السّلام باز دارد و آنها را به فسق و فجور دعوت می کند. به او گفتم: ای جبرئیل، به سوی ایشان فرود آییم، پس با سرعتی سریعتر از برق جهنده و تیزتر از شعاع چشم خود را به ایشان رسانیدیم، به ابلیس گفتم: قم یا ملعون (بایست ای مطرود درگاه حق) و در اموال و اولاد و زنان دشمنان شیعیانم شرکت کن نه در اموال و اولاد و زنان ایشان زیرا بر شیعه من و علی تو را دستی نیست و سلطه ای بر ایشان نخواهی داشت، از این رو این سرزمین به نام «قم» موسوم گشت. (1)

116. علل الشرایع: پدرم رحمه اللَّه علیه از محمّد بن یحیی عطّار از محمّد بن الحسن الصفّار که اسناد حدیث را ضبط و حفظ نکرده، وی می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمودند: وقتی مرا به آسمان بردند یک قطره از عرق من چکید و از آن گلی رویید و در دریا افتاد. ماهی ها رفتند تا آن را بگیرند و دعموص نیز برای گرفتن آن رفت، ماهی گفت: این مال من است. دعموص هم گفت: این مال من است، خداوند متعال فرشته ای را نزد آنها فرستاد تا بینشان حکم کند، فرشته نصف از آن را برای ماهی و نیم دیگرش را برای دعموص قرار داد.

1- . علل الشرایع : 191

صدوق گوید: برگهای گل در زیر گلنار پنج تا است که به این هیئت دیده می شوند: دو عدد به شکل ماهی و دو تا به صفت دعموص و یکی دیگر نصفش به شکل ماهی و نصف دیگرش به شکل دعموص است. (1)

توضیح: مقصود از برگهای گل، برگهای سبز چسبیده به برگهای سرخی است که پیش از شگفتهشدن دور آن را گرفته است. دو تا از آن، پَری شبیه دُم دعموس در دو طرفشان است و دو تا از آن، در دو طرفشان پرهایی شبیه دُم ماهی دارند. و یکی از آنها، در یک طرفش پرهایی کوتاهتر از طرف دیگر است، و نصف آن شبیه دعموس است. و «الدعموص» کِرم کوچک سیاه رنگی است که در ته آبگیرها و برکهها به هنگام خشک شدن آب پدید میآید.

117. علل الشرایع: انس گوید شبی که پیامبر را به معراج بردند نماز شبانه روزی پنجاه بر او فرض شد سپس کم شد و پنج گردید و ندا شد ای محمد به راستی گفتار من دو تا نشود که این پنج به پنجاه محسوب شوند. (2)

118. تفسیر قمی: پدرم از برخی اصحابش به صورت مرفوع روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود: هنگامی که به آسمان برده می شدم. نوشته ای بر صخره بیت المقدس دیدم که در آن آمده بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد فرستاده خدا است، او را با وزیرش مورد تأیید قرار داده ام و با وزیرش یاری کرده ام. به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. و وقتی به سدره المنتهی رسیدم، دیدم که بر آن نوشته شده است: من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست، محمّد، برگزیده من در میان خلق من است، با وزیرش از او حمایت کرده ام و با وزیرش او را یاری نموده ام. پس به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. وقتی از سدره المنتهی گذشتم و به عرش خداوند جهانیان رسیدم، دیدم که بر هر ستونی از ستون های عرش نوشته شده است: من آن خدای یکتا هستم، هیچ خدایی جز من نیست، محمد دوست من است، با وزیرش از او پشتیبانی کردم و با وزیرش او را یاری نمودم.

1- . علل الشرایع : 200

2- . خصال 1 : 129

وقتی وارد بهشت شدم، در بهشت، درخت طوبی را دیدم که ریشه آن در خانه علی بود و در بهشت هیچ خانه و هیچ قصری نبود، مگر این که شاخه ای از آن درخت در آن بود و در بالای آن بقچه هایی برای لباس از جنس سندس و استبرق قرار داشت. و هر بنده مؤمنی مالک یک میلیون از آن بقچه ها می باشد و در هر یک از بقچه ها، یک میلیون لباس است. در آن لباسی نیست که شبیه لباس دیگر باشد؛ همه با هم فرق دارند و دارای رنگ های مختلف می باشند و آن لباس اهل بهشت است. بهشتی که در وسط آن یک سایه بسیار گسترده قرار دارد. پهنای بهشت به اندازه پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، آماده شده است. سواره اگر صد سال در آن سایه حرکت کند نمی تواند آن را بپیماید؛ و این کلام خداوند است که می فرماید: «وظِلِ مَّمْدُودٍ»(1)

{و سایه ای پایدار.} در پایین آن میوه های اهل بهشت قرار دارد و غذایشان در خانه هایشان آویزان است و بر هر شاخه ای از آن هزار جور میوه وجود دارد، چه آنها که در دنیا دیده اید و چه آنهایی که ندیده اید و چه آنهایی که شنیده اید و چه آنهایی که مانند آن را نشنیده اید، و هر گاه از آن میوه ای چیده شود، میوه دیگری به جای آن می روید. از میوه هایی که نه تحریم شده است و نه ممنوع. نهری در زیر ریشه آن درخت جاری است که از آن، نهرهای چهارگانه منشعب می شود: نهری از آبی که نمی گندد و متعفن نمی شود، و نهری از شیر که مزه اش تغییر نکرده، و نهری از شراب که مایه لذت کسانی است که آن را می نوشند، و نهری از عسل پاکیزه. بخشی از روایت.(2)

119. امالی طوسی: جعفر بن محمد از پدرش از جدّش علیهم السلام روایت کدره که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون مرا به آسمان بردند پروردگارم در باره علی علیه السلام به من سه کلمه سفارش کرد فرمود: ای محمد!

1- . واقعه / 30
2- . تفسیر قمی : 653

گفتم: لبیک ربی، فرمود: علی امام متقیان و پیشوای روسفیدان و سرور مؤمنان است. (1)

120. تفسیر قمی: حمّاد از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید خالص است و دیدم که فرشتگان گاهی با خشتی از زر و خشتی از نقره میسازند و گاهی باز میایستند. به ایشان گفتم: شما را چه شده است؟ گاهی میسازید و گاهی دست نگه میدارید؟ ایشان گفتند: صبر میکنیم تا خرجی ما برسد. گفتم: خرجی شما چیست؟ گفتند: این که انسان مؤمن بگوید: سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أکبر، و هرگاه بگوید میسازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست میکشیم. (2)

121. تفسیر قمی: رسول خدا فرمود: شبی که مرا به معراج بردند جبرئیل دستم را گرفت و به بهشتم برد و بر یکی از مسندهای بهشتم رسانید و یک دانه به من داد و چون آن را دو نیم کردم یک حوریه از آن بیرون آمد که مژگان چشمش چون پرهای جلو کرکس بود. به من گفت: درود بر تو ای احمد، ای رسول خدا، ای محمد. گفتم: خدایت مهربان باشد تو کیستی؟ گفت: منم راضیه و مرضیه، خداوند جبار مرا از سه جنس آفریده است، پائین تنم از مشک است و بالای آن از کافور و میانه ام از عنبر و با آب زندگی خمیر شدم و حضرت جلیل فرمود: باش و من بودم و آفریده شدم برای پسر عم و وصی و وزیر تو علی بن ابی طالب. (3)

122. کنز الفوائد: حمران بن اعین نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیات «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی * فَکَانَ قَابَ قَوسَیْنِ أَو أَدْنَی» پرسیدم. حضرت فرمود: خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به خودش نزدیک گردانید تا جایی که فاصله بین او و محمد به اندازه یک قفس از جنس مروارید بود که در داخل آن قفس، فرشی از طلا بود و می درخشید. آن گاه تصویری به او نشان داده شد و سپس

1- . امالی طوسی : 121
2- . تفسیر قمی : 20
3- . تفسیر قمی : 20

به او گفته شد: ای محمد! آیا این تصویر را می شناسی؟ جواب داد: بلی، این عکس علی بن ابی طالب علیه السلام است و آن گاه خداوند به او وحی کرد که فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج او در آورد و او را جانشین خود گرداند. (1) میگویم: در ادامه در باب نشانههای جامع در باره امیر المؤمنین علیه السلام، روایتی طولانی را در باره توصیف معراج میآوریم. و بیشتر اخبار مربوط به آن در بابهای پیشین و بابهای بعدی به صورت پراکنده آمده است.

1- . کنز الفوائد : 314

باب چهارم : هجرت به حبشه و بیان برخی احوال جعفر علیه السلام و نجاشی رحمه الله

آیات:

- وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلّهِ لاَ يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً أُوْلَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ. (1)

{و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و بدانچه به سوی شما نازل شده و به آنچه به سوی خودشان فرود آمده ایمان دارند، در حالی که در برابر خدا خاشعند، و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت. آری! خدا زود شمار است.}

- لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُواْ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ قَالُوَاْ إِنَّا نَصَارَى ذَلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ * وَإِذَا سَمِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ * وَمَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا جَاءنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ * فَأَثَابَهُمُ اللّهُ بِمَا قَالُواْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِکَ جَزَاء الْمُحْسِنِينَ. (2)

{مسلّماً یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده اند، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، نزدیکترین

1- . آل عمران / 199
2- . مائده / 82 - 85

مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت، زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که تکبر نمی ورزند. و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند، اشک از چشمهایشان سرازیر می شود. می گویند: پروردگارا، ما ایمان آورده ایم پس ما را در زمره گواهان بنویس. و برای ما چه [عذری] است که به خدا و آنچه از حقّ به ما رسیده، ایمان نیاوریم و حال آنکه چشم داریم که پروردگارمان ما را با گروه شایستگان [به بهشت] درآورد؟ پس به پاس آنچه گفتند، خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه می مانند، و این پاداش نیکوکاران است. }

تفسیر: طبرسی در باره آیه «و إنّ من اهل الکتاب» گفته است: در نزول آیه اختلاف است: گفته اند: درباره نجاشی پادشاه حبشه است. و اسم او «اصحمه» بود که در زبان عربی به معنای بخشش و عطیّه است. که در روز مرگش جبرئیل خبر وفات او را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد. پرسول خدا فرمود: بیرون شوید و بر برادر خود که در غیر سرزمین شما فوت شده نماز گزارید. گفتند: او کیست؟ فرمود: نجاشی. پس رسول خدا خود به بقیع رفت و از مدینه زمین حبشه بر او مکشوف شد و تابوت نجاشی را دید و بر آن نماز خواند.

منافقان گفتند: به این مرد بنگرید که بر مردی حبشی و نصرانی که هرگز او را ندیده نماز میگزارد. پس خداوند این آیه فرستاد. (از جابر و ابن عباس و انس) و گفته اند: درباره چهل تن از مردان نجرانی از بنی حرث بن کعب و سی و دو نفر از سرزمین حبشه و هشت تن از رومیان نازل شده که مسیحی بودند و مسلمان شدند. (از عطاء) و گفته اند: درباره جمعی از یهود آمده که مسلمان شده اندف از جمله آنها: عبد اللّٰه سلام و یارانش بودند. (از ابن جریح و ابن اسحاق) و گفته اند: درباره همه مؤمنان اهل کتاب است زیرا آیه بر سببی نازل شده اما مفهومش عام است. (از مجاهد). (1)

-1 . مجمع البیان 2 : 561

و طبرسی در باره این فرموده خداوند «و لتجدنّ اقربهم مودهٔ» گوید: مفسران گویند: قریش تصمیم گرفتند که مسلمانان را در امر دینشان در فشار گذارند. از این رو قرار بر این شد که هر قبیله ای افراد مسلمان خود را مورد آزار و شکنجه قرار دهد. گروهی از مسلمانان گرفتار شدند و گروهی از خطر رستند. خداوند پیامبر را به وسیله عمویش ابو طالب حفظ کرد. هنگامی که پیامبر احساس کرد که مسلمانان در فشار هستند و هنوز به جهاد مأمور نشده است، آنها را مامور کرد که به سرزمین حبشه بروند. فرمود: در آنجا پادشاهی صالح است که ستمش به کسی نمی رسد و در قلمرو او کسی را یاری ستمگری نیست. به آنجا بروید، تا خداوند برای مسلمانان فرج و برونرفتی از این ماجرا فراهم آورد. مقصود پیامبر از «پادشاه صالح» نجاشی است که نامش «اصحمه» یعنی «عطیه» بود. نجاشی لقب پادشاهان حبشه بود مثل «خسرو» برای ساسانیان و «قیصر» برای امپراطوران رومی. بر طبق این دستور یازده مرد و چهار زن مسلمان، مخفیانه رهسپار حبشه شدند عثمان و همسرش رقیه دختر پیامبر، زبیر بن عوام، عبد الله بن مسعود، عبد الرحمن بن عوف، ابو حذیفه بن عتبه و همسرش سهله، سهل بن عمرو، مصعب بن عمیر، ابو سلمه و همسرش ام سلمه، عثمان بن مظعون، عامر بن ربیعه و همسرش لیلی دختر ابی خیثمه، حاطب بن عمرو و سهل بن بیضاء. این عده به کنار دریا رفتند و از آنجا به وسیله کشتی که به نیم دینار کرایه کردند رهسپار حبشه شدند. این مهاجرت، در ماه رجب سال پنجم، بعثت، اتفاق افتاد و برای اولین بار بود. پس از آن جعفر بن ابی طالب، عازم آن دیار شد و بدنبال او مسلمانان راه حبشه را پیش گرفتند و سرانجام هشتاد و دو تن مسلمان - به جز زنان و کودکان - در کشور نجاشی پناهنده شدند. قریش، از این ماجرا اطلاع یافتند. عمرو بن عاص و عماره بن ولید را با هدایایی به سوی نجاشی و درباریانش فرستادند، به امید اینکه پناهندگان مسلمان را از پادشاه حبشه، تحویل بگیرند. عماره، جوانی زیبا بود. و عمرو بن عاص همسرش را با خود برده بود. هنگامی که در کشتی نشستند شراب نوشیدند. در این وقت عماره به عمرو بن عاص گفت: به خانمت بگو تا مرا بوسه زند. عمرو زیر بار نرفت. همین که کاملا مست شد، عماره او را به دریا افکند. عمرو خود را به کشتی چسبانید و از غرق نجات یافت. بدین ترتیب، خداوند

در مسیر حرکت آنان پیش از رسیدن به حبشه، آتش کینه و دشمنی در میان آنها روشن شد. سپس آن دو نزد نجاشی رفتند. عمرو عاص به نجاشی گفت: پادشاها، گروهی به مخالفت دین ما برخاسته، به خدایان ما توهین کردند و به کشور تو آمدند. آنها را به ما بازگردان. نجاشی جعفر را احضار کرد. جعفر گفت: پادشاها، از این ها سؤال کن. آیا ما برده آنهاییم؟ عمرو گفت: نه. جعفر گفت: از آنها بپرس، آیا طلبی از ما دارند؟ عمرو گفت: نه. از شما طلبی نداریم. جعفر گفت: آیا در میان شما مرتکب قتلی شده ایم، که به تعقیب ما پرداخته اید؟ عمرو گفت: نه. جعفر گفت: بنابراین از جان ما چه میخواهید؟ شما به آزار و اذیت ما پرداختید و ما ناچار شدیم از سرزمین شما خارج شویم! سپس گفت: پادشاها، خداوند در میان ما پیامبری برگزیده است که ما را از شرک و قمار منع، و به نماز و زکات و عدل و احسان و صله رحم و ترک فحشا و منکر و زنا، امر می کند. نجاشی گفت: خداوند عیسی را هم برای همین دستورات، مبعوث کرد. سپس رو به جعفر کرده، گفت: آیا از آیاتی که خداوند بر پیامبر نازل کرده است، چیزی به یاد داری؟! جعفر گفت: آری. آن گاه سوره مریم را قرائت کرد، تا رسید به آیه: «وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا»(1)

{و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، تا بر تو خرمای تازه می ریزد.} نجاشی گفت: به خدا این مطالب، همه حق است! عمرو گفت: او مخالف ماست. او را به ما تحویل ده، نجاشی دستش را بلند کرد و بر صورت عمرو زد و گفت: خاموش باش. اگر بعد از این نام او را به بدی یاد کنی، تو را به کیفر می رسانم. سپس گفت: هدیه اش را به او پس دهید. آن گاه رو به جعفر و همراهانش کرده، گفت: شما در کشور حبشه (سیوم) در امان هستید. پادشاه دستور داد که وسائل رفاه آنها را فراهم سازند. عمرو با حالت یأس، به مکه بازگشت و مسلمانان در جوار پادشاه حبشه، اقامت کردند، تا وقتی که پیامبر به مدینه مهاجرت کرد و کارش بالا گرفت و با قریش جنگید و خیبر را فتح کرد. جعفر با همه همراهانش در روز فتح خیبر، وارد مدینه شد. پیامبر فرمود: نمیدانم، آیا به فتح خیبر خوشحال تر باشم

1- . مریم / 25

یا به قدوم جعفر؟! جعفر با هفتاد نفر که شصت و دو نفر از حبشه و هشت نفر آنها از شام بودند و «بحیرای» راهب در میان آنها بود، به حضور پیامبر گرامی رسیدند. پیامبر سوره «یس» را برای آنها تلاوت کرد. آنها با شنیدن قرآن گریه کردند و ایمان آوردند و گفتند: چقدر این آیات، شبیه است به آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده است! به همین مناسبت خداوند، این آیات را درباره ایشان نازل کرد. مقاتل و کلبی گویند: آنها چهل نفر بودند. سی و دو نفر از حبشه و هشت نفر از شام. عطا گوید: هشتاد نفر بودند چهل نفر از اهل نجران و سی و دو نفر از حبشه و هشت نفر از رومیان شام. «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» یهودیان و مشرکان را به عنوان بدترین دشمنان مسلمین معرفی می کند، زیرا یهود، برای شکست مسلمانان، با مشرکین همکاری می کردند. با اینکه مردم مسلمان به موسی و تورات او ایمان داشتند. و سزاوار بود که یهودیان با کسانی که پیامبر و کتابشان را قبول داشتند نزدیک تر و مهربانتر باشند. بدیهی است که اینکار را از روی حسد می کردند. «وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا إِنَّا نَصارى» مقصود نجاشی و اطرافیان اوست. یا مقصود کسانی است که همراه جعفر آمدند و مسلمان شدند. منظور از «قِسّيسين» عابدان و علما هستند. «رهباناً» یعنی اصحاب کلیساها. «وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ» این مسیحیانی که اسلام آوردند، مثل یهود و بت پرستان از پیروی و اطاعت حق، تکبر نمی ورزند. «فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ» یعنی محمد و امتش که گواه حقاند. برخی گفته اند: یعنی با کسانی که به ایمان شهادت می دهند. «وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ» به چه عذری به خدا ایمان نیاوریم؟! این مطلب را در جواب کسانی می گفتند که آنها را بر ایمانشان ملامت می کردند. یا جواب سؤال مقدّری است. (1)

1. تفسیر قمی: سبب نزول این آیه، این بود که وقتی سخت گیری قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران وی که قبل از هجرت در مکه به او ایمان آورده بودند، شدت گرفت، رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها دستور داد که مکه را ترک کنند و به حبشه بروند. آن حضرت به جعفر بن ابی طالب فرمان داد که ایشان

1- . مجمع البیان 3 : 234 - 234

را همراهی کند. پس جعفر نیز به همراه هفتاد تن از مردان مسلمانان، آن جا را ترک گفت، تا سوار بر کشتی شوند. هنگامی که خبر خارج شدن ایشان به قریش رسید، عمرو بن عاص و عمَاره بن ولید را به سوی نجّاشی فرستادند تا آنها را بازگردانند. بین عمرو و عماره دشمنی وجود داشت. سران قریش گفتند: چگونه دو مردی را که با یکدیگر دشمنی و خصومت دارند، بفرستیم؟ پس طایفه بنی مخزوم از جنایت عماره و طائفه بنی سَهْم از جنایت عمرو بن عاص گذشتند. عماره که جوانی خوش سیما و صاحب تجمل و مرفه بود به همراه عمرو بن عاص که همسرش را نیز به همراه داشت، آن جا را ترک گفتند. چون بر کشتی سوار شدند، شراب نوشیدند و عماره به عمرو بن عاص گفت: به همسرت بگو که مرا ببوسد. عمرو گفت: آیا این جائز است، سبحان الله؟! عماره ساکت شد . عمرو در جلوی کشتی قرار داشت و هنگامی که مست شد، عماره او را به دریا انداخت. عمرو بدنه پیشین کشتی را گرفت و وی را گرفتند و بیرون کشیدند. آن گاه نزد نجاشی رفتند و هدایایی تقدیم او کردند. وی هدایا را از آنها قبول کرد. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! گروهی از ما در دینمان با ما مخالفت کرده اند و خداوندگارِ ما را دشنام داده اند و به سوی شما شده اند؛ پس آنها را به ما بازگردان. پادشاه نجاشی شخصی را به دنبال جعفر بن ابی طالب فرستاد. وی نزد او آمد، پادشاه گفت: ای جعفر! اینان چه می گویند؟ جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: چه می گویند؟ پادشاه گفت: از من می خواهند که شما را به آنها بازگردانم. جعفر بن ابی طالب گفت: ای پادشاه! از آنها بپرس: آیا ما برده آنها هستیم؟ عمرو گفت: نه، بلکه آزادگان شریف و با اصالتی هستند. جعفر گفت: از آنها بپرس که آیا وامی به آنها داریم که ما را به خاطر آن می خواهند؟ عمرو گفت: نه، هیچ وامی به ما ندارید. جعفر گفت: آیا خونی بر گردن ما است که شما به خاطر آن، ما را می خواهید؟ عمرو در پاسخ گفت: نه. جعفر گفت: پس چه از ما می خواهید؟ ما را اذیت کردید، ما هم از سرزمینتان خارج شدیم. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! با ما در دینمان مخالفت ورزیدند، به خداوندگار ما دشنام دادند، جوانان ما را به فساد و تباهی کشانیدند و در بین جامعه ما تفرقه افکندند. آنها را به ما بازگردان تا به کار خودمان فیصله دهیم و تفرقه را از میان ببریم. جعفر گفت: آری

ای پادشاه! ما را خدای یکتا آفرید و سپس برای ما پیامبری فرستاد که ما را به ترک بتان و ترک بهره جویی از راه قمار و اقامه نماز و دادن زکات فرمان داد و ظلم و جور و ریختن خون به ناحق و زنا و ربا و مردارخواری و خون و گوشت خوک را بر ما حرام کرد و ما را به عدل و نیکی و احسان و کمک به خویشان دستور داد و از فحشا و منکر و ظلم و بی عدالتی نهی کرد. پادشاه نجّاشی گفت: خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را به خاطر همین امور فرستاد. سپس ادامه داد: ای جعفر! آیا از آن چه که خداوند بر پیامبرت نازل کرده، چیزی به خاطر داری؟ گفت: بله. سپس سوره مریم را برای او خواند تا جایی که به این سخن خداوند رسید: «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ علَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً * فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عیْناً» (1) {و تنه درخت خرما را به طرف خود (بگیر و) بتکان بر تو خرمای تازه می ریزد * و بخور و بنوش و دیده روشن دار. پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگوی: من برای (خدای) رحمان روزه نذر کرده ام و امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت.} هنگامی که نجّاشی این را شنید، به شدّت گریست و گفت: به خدای یگانه قسم، که این همان حق است. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! او با ما مخالفت ورزیده، او را به ما بازگردان. نجّاشی دستش را بلند کرد و آن را به صورت عمرو زد. سپس گفت: ساکت باش؛ به خداوند یگانه قسم، اگر از او به بدی یاد کنی، حتماً تو را خواهم کشت. عمرو بن عاص از نزد پادشاه برخاست در حالی که اشک بر چهره اش جاری بود و می گفت: پادشاها! اگر چنین است، هر آن چه تو فرمان کنی، همان است و ما متعرض آنان نمی شویم. بر فراز سر نجاشی کنیزی بود که حشرات را از او دور می کرد. این کنیز به عماره بن ولید که جوانِ زیبایی بود، نگاهی کرد و عاشق او شد. هنگامی که عمرو بن عاص به خانه بازگشت، به عماره گفت: ای کاش برای کنیزک پادشاه نامه ای ارسال می کردی. عمرو چنین کرد و کنیزک نیز جوابش را داد. عمرو به عماره گفت: به او بگو مقداری از عطر پادشاه را برای تو بفرستد. عماره به کنیزک گفت و او نیز فرستاد. عمرو بن عاص آن را گرفت و هنوز کاری که عماره با او کرده بود و او را به دریا افکنده بود،

1- . مریم / 25 - 26

در دل داشت. از همین روی، عمرو بن عاص آن عطر را تحویل نجّاشی داد و گفت: پادشاها ! همانا احترام پادشاه و اطاعت کردن از او برای ما امری مهم است و بر ما فرض است که چون وارد کشورش شدیم و در آن در امان بودیم، به او نیرنگ نزنیم و از راه فریب در نیاییم. این دوست من، کسی که همراه من است، به کنیزک تو نامه ای نوشته و او را فریفته است و او از عطر تو برایش فرستاده است. و آن گاه، عطر را پیش روی پادشاه گذاشت. نجّاشی عصبانی شد و تصمیم گرفت که عماره را به قتل برساند. اما گفت: کشتن او جائز نیست. چرا که آنان با امان من به کشورم وارد شدند. پس نجاشی، جادوگران را فراخواند و به آنها گفت: با او کاری کنید که از کشتن بدتر و شدیدتر باشد. آنها او را گرفتند و در آلت تناسلی اش جیوه تزریق کردند و این گونه شد که صبح و شام را در میان حیوانات وحشی می گذراند و با مردم نمی نشست و از آنان دوری می کرد. اندکی بعد، قریش به دنبال او فرستادند و در موضعی که وی برای نوشیدن آب به همراه حیوانات وحشی آمده بود، در کمین او نشستند و او را گرفتند. وی آن قدر به خود پیچید و در دستانشان فریاد کشید تا این که هلاک شد.

عمرو به سوی قریش بازگشت و آنان را از این که جعفر در حبشه در بالاترین سطح عزّت و منزلت قرار دارد، باخبر کرد. جعفر در حبشه ماند تا آن که رسول الله صلی الله علیه و آله با قریش مصالحه کرد و خیبر را فتح کرد و او با همه همراهانش بازگشت. جعفر در حبشه از اسماء، دختر عمیس، صاحب فرزندی شد که همان عبدالله بن جعفر است. نجّاشی نیز صاحب پسری شد که او را محمّد نام نهاد. ام حبیبه دختر ابوسفیان در عقد عبدالله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه ای به نجاشی نوشت و در آن ام حبیبه را از نجاشی خواستگاری کرد. نجاشی به سوی ام حبیبه فرستاد و از او برای پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری نمود. ام حبیبه این امر را پذیرفت و نجاشی او را به عقد پیامبر در آورد. نجاشی به او چهارصد دینار از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله مهریه داد. نجاشی برای او لباس و عطر های زیادی فرستاد و به او جهیزیّه داد و او را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. نجاشی، ماریه قب-ط-یه، «امّ ابراهیم» را نیز به همراه لباس و اس-ب و سی تن ک-شیش ب-ه سوی رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و به آنها گفت: به سخن رسول الله

صلی الله علیه و آله، شیوه نشستن، روش غذا خوردن و نوشیدن و طریقت نماز او بنگرید. هنگامی که به مدینه رسیدند، رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را به اسلام دعوت کرد و برایشان قرآن خواند: «إِذْ قَالَ اللّهُ یَا عیسی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعمَتِی علَیْکَ وَعلَی وَالِدَتِک» {(یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور.} تا این جای سخن خداوند: «فَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِنْهُمْ إِنْ هَ-ذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِین»(1) {پس کسانی از آنان که کافر شده بودند، گفتند: این(ها چیزی) جز افسونی آشکار نیست.}

هنگامی که آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدند، گریستند و ایمان آوردند و به سوی نجاشی بازگشتند و او را از رسول الله صلی الله علیه و آله باخبر ساختند و آن چه را که پیامبر برایشان خواند، برای نجاشی باز گفتند. پس نجاشی و آن کشیش ها گریستند و نجّاشی اسلام آورد. ولی از بیم اهالی حبشه، اسلام خویش را ابراز نکرد و کشور حبشه را به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله ترک گفت. او هنگام عبور از دریا وفات یافت. خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله فرمود «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عدَاوَةً لِّلَّذِینَ آمَنُواْ الْیَهُودَ» تا این جای آیه: «وَذَلِکَ جَزَاء الْمُحْسِنِینَ». (2)

اعلام الوری: وقتی سخت گیری قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت گرفت. تا این عبارت: پس او را محمد نام نهاد و اسماء از شیرش به او داد. (3)

توضیح: «المترف» کسی است که نعمت و فراخی زندگی او را مترف یعنی سرکش و مغرور میکند. «الانتشاء» ابتدای مستی است. و «الذحل» انتقام و طلب مجازات به خاطر جنایتی همچون قتل و جراحت مرتکب شده است. و «المهادنهٔ» به معنای صلح و آتشبس است. و عبدالله شوهر امّ حبیب، عبدالله بن جحش اسدی است. که همراه همسرش به حبشه هجرت کرد و در آنجا مسیحی شد و مُرد.

1- . مائده / 110
2- . مائده / 82
3- . اعلام الوری : 53 - 55

2. امالی طوسی: مسعده بن صدقه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نجاشی به سوی جعفر بن ابی طالب و رفقای او که در حبشه بودند فرستاد و ایشان را طلبید؛ پس بر او داخل شدند و دیدند که در حجره ای از حجره های خویش بر روی خاک نشسته و جامه های کهنه پوشیده است. حضرت فرمود: جعفر علیه السلام گفت: ما از نجاشی ترسیدیم، در هنگامی که او را بر این حالت دیدیم؛ پس چون دید که به ما چه رسید و روی های ما متغیّر گردید و رنگ های ما زرد شد، گفت: ستایش از برای خدایی که محمد را یاری کرد و چشم او را روشن گردانید. آیا نمی خواهید که شما را مژده دهم؟ من گفتم: بلی، ای پادشاه! ما را مژده ده. نجاشی گفت که: در این ساعت جاسوسی از جاسوس های من، از جانب زمین شما که در آنجا می بود به نزد من آمد و مرا خبر داد که خدای عز و جل پیامبر خود، محمد صلی الله علیه و آله، را یاری نمود، و دشمنان او را هلاک گردانید، و فلان و فلان اسیر و دستگیر شدند، و در وادی ای به هم رسیدند که آن را بدر می گویند و اراک بسیاری در آن جاست. نجاشی گفت: به خدا سوگند که گویا من به آن موضع نظر می کنم و الحال آن را می بینم؛ زیرا که من در آنجا برای سیّد خود شبانی می کردم و گوسفند می چرانیدم. و سیّد من مردی از بنی ضمره بود. جعفر با نجاشی گفت: ای پادشاه! پس مرا چه می شود که تو را می بینم که بر روی خاک نشسته ای و این جامه های کهنه را پوشیده ای؟ گفت: ای جعفر! به درستی که ما در آن چه خدا بر حضرت عیسی علیه السلام فرو فرستاده می یابیم: از جمله حقِّ خدا بر بندگان خویش آن است که در نزد نعمتی که برای ایشان تازه پدید می آورد، برای آن جناب فروتنی را اظهار کنند. و چون خدای عز و جل برای من این نعمت را به محمد صلی الله علیه و آله احداث فرمود، این تواضع را برای خدا احداث نمودم؛ پس در هنگامی که این خبر به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، به اصحاب خویش فرمود: به درستی که صدقه مال صاحب خود را می افزاید و بیش از پیش می کند؛ پس صدقه بدهید تا خدا شما را رحم کند. و به درستی که تواضع، رفعتِ صاحبش را زیاد

می گرداند؛ پس تواضع کنید تا خدا شما را بلند گرداند. و عفو، عزّتِ صاحب خود را زیاد می سازد؛ پس عفو کنید تا خدا شما را عزیز سازد. (1)

کافی: هارون همین حدیث را روایت کرده است. (2)

3. خصال ، عیون الاخبار: محمد بن علی از پدرش و او از امام رضا علیه السلام و او از پدرانش از علی علیه السلام نقل می کند که چون جبرئیل خبر مرگ نجاشی را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد، آن حضرت گریه اندوهگینانه ای کرد و فرمود: برادر شما اصحمه (نام نجاشی) از دنیا رفت، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «جبانه» (محلی در مدینه) رفت و به او نماز (میت) خواند و هفت تکبیر گفت و خداوند هر بلندی را برای او پایین آورد تا جنازه او را که در حبشه بود مشاهده کرد. (3)

4. اعلام الوری، قصص الانبیاء: ابو طالب نجاشی را به یاری پیامبر تحریض میکرد و در این مورد سرود:

پادشاه حبشه میداند که محمّد، پیامبری است همچون موسی و عیسی بن مریم.

هدایتی مانند هدایت آن دو آورد و همه آنان با حمد و سپاس خداوند هدایت و محافظت میشوند.

و شما در کتابتان آن را تلاوت میکنید، و آن را سخن راست میدانید نه سخنی که بی اساس باشد.

و برای خداوند شریکانی قرار ندهید و اسلام بیاورید، چرا که راه حقّ، تاریک نیست.

5. اعلام الوری، قصص الانبیاء: محمد بن اسحاق گوید: حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله عمرو بن امیه ضمیری را نزد نجاشی فرستاد تا در باره جعفر بن ابی طالب و یاران او با وی مذاکره کند، و نامه ای هم در این باره برای ملک حبشه نوشت و متن آن نامه از این قرار است: به نام خداوند بخشاینده مهربان، این نامه ای است از

ص: 529

1- . امالی طوسی : 9

2- . اصول کافی 2 : 121

3- . خصال 2 : 11 ، عیون اخبار الرضا : 154

محمد رسول پروردگار برای نجاشی پادشاه حبشه، سلام بر شما، من اینک خدای را برای شما وصف میکنم: خداوند مالک و مقتدر که از هر عیب و نقصی پاک و مبراست خداوندی که همگان را در پرتو عنایت خود از هر آسیبی نگاه میدارد، و به همه موجودات غالب و فرمانروا و همه چیز را در تحت قدرت خود دارد. گواهی میدهم که عیسی بن مریم روح خداوند و کلمه اوست که به مریم بتول القاء فرموده، و مریم از هر گونه زشتی و ناروائی پاک و دامنش از هر آلودگی منزه است، مریم در اثر اراده پروردگار به عیسی حامله شد، و خداوند وی را از روحی که مورد عنایتش بود آفرید همان طور که آدم را آفرید و از آن روح در وی دمید. اینک من شما را به خداوند یگانه دعوت میکنم، و از شما میخواهم که از خداوند اطاعت کنید، و هم چنین از من که فرستاده او هستم پیروی کنی و به من و آنچه بر من نازل میگردد تصدیق نمائی، من رسول پروردگار هستم و اینک پسر عموی خود، جعفر را نزد شما فرستاده ام و عده ای از مسلمین هم با وی همراه هستند، هنگامی که آنان نزد شما آمدند به رسالت من اقرار کن و کبر و بزرگی را از خود دور نما، من شما و لشکریان شما را به سوی خداوند دعوت میکنم، من اینک تبلیغ رسالت کردم و شما نیز وظیفه دارید از من بپذیرید، سلام بر کسانی که راه درست و صحیح میروند.

هنگامی که نامه حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله به پادشاه حبشه رسید وی نیز نامه ای برای پیامبر نوشت که متن آن از قرار ذیل است: به نام خداوند بخشاینده مهربان این نامه ای است برای محمد رسول خدا از نجاشی اصحمه، سلام بر شما ای پیامبر خدا رحمت خداوند بر شما باد پروردگاری که جز وی خدائی نیست و مرا به اسلام هدایت کرد، یا رسول اللّه نامه شما به من رسید مطالبی که در باره عیسی بن مریم ذکر کرده بودی بسیار بزرگ و با اهمیت بود، به پروردگار سوگند که عیسی غیر از گفتار شما چیزی نفرموده. ما از پسر عموی شما پذیرائی کردیم و از یاران او محافظت نمودیم، و از گفته های شما اطلاع حاصل کردیم، اکنون گواهی میدهم که شما پیامبر راستگو هستید. و من اینک با شما توسط پسر عمت بیعت میکنم، و دین اسلام را قبول مینمایم، و اکنون اریجان بن اصحمه را خدمت شما میفرستم، و اگر

میل داشته باشی خودم نیز خدمت میرسم زیرا که من جز نفس خود، مالک دیگری نیستم. یا رسول اللَّه من گواهی میدهم که گفته های شما حق است.

پس از این نجاشی هدایائی برای حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرستاد که از آن جمله «ماریه قبطیه» مادر ابراهیم فرزند رسول خدا بود، و مقداری البسه و عطریات و چند عدد اسب هم حضور حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله روانه کرد. و هم چنین سی نفر از کشیشان و علمای مسیحی را فرستاد تا با آن حضرت مذاکره کنند و اخلاق و اطوار و معاشرت او را از نزدیک مشاهده نمایند، این اشخاص به مدینه آمدند، حضرت ابتداء آنان را به اسلام دعوت کرد و آنها هم ایمان آوردند و نزد نجاشی بازگشتند. (1)

6. اعلام الوری: و در حدیث جابر بن عبد اللَّه آمده که: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله بر نجاشی نماز گزاردند. (2)

7. خرئج: روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی فرمود: اصحمۀ که مردی صالح از حبشه بود، وفات یافت، پس برخیزید و بر او نماز بگزارید. و آنان نماز خواندند.

8. خرائج: ابن مسعود می گوید: هشتاد نفر بودیم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله ما را به سرزمین نجاشی فرستاد. و جعفر بن ابی طالب نیز با ما بود. قریش هم عماره بن ولید و عمرو بن عاص را با هدایای زیادی برای برگرداندن ما فرستادند. نجاشی هدایای آنها را قبول کرد و آنان نیز به او سجده کردند و گفتند: عدّه ای از همشهریان ما از دین پدران خود برگشته اند و اکنون در کشور شما به سر می برند. نجاشی ما را طلبید؛ جعفر گفت: امروز سخنگوی شما من هستم و غیر از من کسی سخن نخواهد گفت. وقتی که به حضور نجاشی رسیدیم، عماره و عمرو به نجاشی گفتند: آنها به شما سجده نکردند. در این هنگام راهبان بانگ زدند: سجده کنید. جعفر گفت: ما جز در برابر خداوند، سجده نمی کنیم. نجاشی گفت: شما چه می گویید؟ جعفر گفت: خدا در میان ما پیامبری را مبعوث کرد و او همان کسی است که عیسی

1- . اعلام الورى : 31 - 32 ، قصص الانبياء : مخطوط
2- . اعلام الورى : 31

علیه السّلام از آمدنش خبر داده و اسمش احمد است. و ما را به عبادت خدا دستور می دهد و از شرک ورزی به او، نهی می نماید. و دستور می دهد که نماز را به پا داریم و زکات بدهیم و ما را امر به معروف و نهی از منکر می نماید. نجاشی سخنان جعفر را پسندید. هنگامی که عمرو عاص، وضع را این گونه دید، گفت: خدا حکومت شما را پایدار کند، آنها در مورد عیسی با شما مخالفت دارند. نجاشی به جعفر گفت: پیامبر شما در باره عیسی علیه السّلام چه می گوید: جعفر گفت: سخن او در باره عیسی علیه السّلام سخن خداست. او روح خدا و کلمه اوست. و او را از مریم باکره که هیچ بشری با او نزدیکی نکرده بود، متولد کرد. در این هنگام نجاشی چوب دستی را برداشت و گفت: ای گروه کشیشها و راهبان! اختلاف ما و آنها در مورد عیسی علیه السّلام بیش از وزن این چوب نیست! بعد از آن نجاشی به جعفر گفت: برخی از مطالبی که محمّد صلّی اللّه علیه و آله آورده است قرائت کن: و به راهبان نیز دستور داد به کتابهای خود نگاه کنند. جعفر شروع به خواندن سوره مریم کرد. و تا آخر داستان عیسی علیه السّلام را خواند و همه آنها گریه می کردند. نجاشی گفت: آفرین به شما و آنچه که از طرف او آوردید! من گواهی می دهم که او فرستاده خداست و همان فردی است که عیسی علیه السّلام از آمدنش خبر داده است. اگر مملکت داری مانع من نبود، می آمدم و کفشهای او را جفت می کردم! سپس به ما گفت: بروید، شما در امان هستید و دستور داد به ما غذا و لباس دادند. و دستور داد هدایای آن دو نفر را به خودشان بر گرداندند. عمرو عاص شخصی کوتاه قد و عماره جمیل و زیبا بود. وقتی که روی دریا با کشتی حرکت می کردند، این دو شراب نوشیدند. پس عماره به عمرو که همسرش همراهش بود، گفت: به همسرت بگو تا مرا ببوسد. اما عمرو ابا کرد و عماره عمرو را گرفت و به دریا انداخت. عمرو، عماره را قسم داد تا اینکه عماره از او دست برداشت. اما عمرو که کینه عماره را به دل داشت لذا به نجاشی گفت: وقتی که تو بیرون می روی، عماره نزد همسرت می رود. از این رو، نجاشی

دستور داد در آلت او سیماب (جیوه) فرو کردند، در نتیجه دیوانه شد و به حیوانات وحشی پیوست.(1)

9. کافی: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله و سلم به جعفر فرمود: ای جعفر! گفت: لبّیک یا رسول اللَّه فرمود: آیا جایزه ای به تو ندهم؟ آیا بخششی به تو نداشته باشم؟ آیا به تو هدیّه ای ندهم؟ جعفر گفت: آری یا رسول اللَّه. مردم گمان کردند که پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به او طلا یا نقره ای می بخشد. فرمود: چیزی را به تو می بخشم که اگر هر روز آن را به جای آوری، برای تو از دنیا و آنچه در آن است بهتر است، و اگر هر دو روز یک بار بدان عمل کنی، خداوند گناه بین آن دو روزت را می آمرزد. و یا هر جمعه، یا هر ماه، یا هر سال، آن را انجام دهی، خداوند گناه بین آنها را می بخشد. (2)

پس نماز جعفر را که در روایتهای زیادی در کتاب نماز میآید، به او آموخت.

10. کتاب حسین بن سعید: بسطام بن زیّات از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که جعفر بن ابی طالب از حبشه برگشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای رسول خدا برای شما بازگو میکنم که یکی از روزها به نزد نجاشی رفتم در حالی که او در مجلس پادشاهیاش نبود و لباس ریاست و پادشاهی بر تن نداشت. گفت: پس درودی همچون درود پادشاهان بر او دادم. و به او گفتم: ای پادشاه چرا شما را در مجلس و لباس پادشاهی نمیبینم؟ گفت: ما در انجیل میخوانیم که هر کس خداوند به او نعمتی ببخشد باید خداوند را شکرگذار باشد و در انجیل میخوانیم که هیچ شکری با تواضع برابر نمیکند. و امشب در خواب دیدهام که خداوند پسر عمویت محمد را بر مشرکان اهل بدر پیروز گردانیده است و مناسب دیدم و دوست داشتم که خداوند را اینگونه که میبنینی شکر و سپاس گویم.

11. میگویم: در منتقی آمده است: از جمله قضایایی که در سال پنجم هجری اتفاق افتاد، هجرت به سرزمین حبشه بود. و از این قرار بود: آنسان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظهور کرد، قریش او را انکار نمیکردند. هنگامی که خدایانشان

1- . خرائج : 186
2- . فروع کافی 1 : 129 - 130

را دشنام داد او را انکار کرده و نهایت تلاش را در آزار و اذیت مسلمانان به کار گرفتند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان دستور داد که به سوی حبشه بیرون بروند. گروهی خارج شده و گروهی اسلامشان را پنهان کردند. در هجرت اول یازده مرد و چهار زن مخفیانه هجرت کردند. چون به دریا رسیدند با دو کشتی از کشتیهای تجّار برخورد کردند و آن تاجران، آنها را سوار بر کشتی کرده و به سمت حبشه بردند. و خروج آنان به سمت حبشه در ماه رجب سال پنجم نبوّت بود. و قریش نیز به دنبال آنان بیرون رفتند اما به آنان نرسیدند، و مسلمانان سالم به نزد نجاشی رسیدند.

ماه شعبان و رمضان در آنجا ماندند و همه مسلمانان در ماه شوال در جوار و زینهار کسی به مکه آمدند جز ابن مسعود که اندکی درنگ کرد، و سپس به سرزمین حبشه بازگشت. بعد از آن طایفههای هر یک از مسلمانان بر آنان حمله برده و آزارشان دادند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر به آنان اجازه خروج به سمت حبشه را داد و شمار بسیاری از مسلمانان خارج شدند.

محمد بن اسحاق گوید: شمار مسلمانانی که به حبشه رسیدند غیر از کودکان خردسالی که با خود بردند، و بچههایی که در حبشه به دنیا آمدند، هشتاد و چند نفر مرد و یازده زن بودند. هنگامی که شنیدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مهاجرت فرموده است، سی و سی مرد و هشت زن از آنان بازگشتند. و دو مرد از آنان در مکه فوت شد و هفت نفر زندانی شدند. و بیست و چهار نفر از آنان در جنگ بدر شرکت کردند. (1)

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . منتقی فی مولد مصطفی : 40 . فصل دوم در احوال سال پنجم از نبوّت پیامبر.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
1.JAVA
2.ANDROID
3.EPUB
4.CHM
5.PDF
6.HTML
7.CHM
8.GHB
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
1.ANDROID
2.IOS

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109